

کوه معرفت اندوخته با خود پیری  
کونصیب و گرانست نصاب و هم

# عین الکتب

از تالیفات

عالم ربانی مرحوم ملا محمد باقر مجلسی

علیه الرحمه والرضوان

دو صیای حضرت رسول آبا بؤذ خاری

انتشارات قائم

تهران  
بین الحرمین - بازار کاشفی

تلفن ۲۷۱۷۵





لآلی حمد و جواهر ثنا تحفه بارگاه کبریا حکیمی که الواح ارواح قابله نوع بشر را که مظهر غرایب صنع قضا و قدر است بصیقل مواعظ دلپذیر و حکمت‌های بی نظیر جلا داده عکس پذیر صفات کمال و چهره گشای نعوت جلال خویش گردانید و چشمه های حقایق از لسان معجز بیان انبیا و اصفیا بر ساطین قلوب صافیه و مزارع صدور زاکیه ارباب فطنت و دکا جاری ساخته تا الوان ریاحین محبت و انواع گل‌های معرفت رویانند و صلوات نامحدود بر زبده عالم وجود و صاحب مقام محمود و باعث ایجاد سبع طباق و متمم صحیفه مکارم اخلاق مقدس جنابی که از خزانه فیض ازلی بشریف شریف **انک لعلی خلق عظیم** سرافراز است و امت نوازی که از وفور شفقت و رحمت بمنقبت **حریرص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم** ممتاز است اعنی سید المرسلین و فخر العالمین و شفیع المذنبین و رحمة الله علی الاولین و الاخرین محمد بن عبدالله خاتم النبیین و درود بر آل اطهار و اهل بیت اختیار او که بنور تولایشان قنادیل دل‌های مجبان روشنی بخش زمین و آسمان گردیده و از شعله خورشید محبتشان مقتضای **سیماهم فی وجوههم من اثر السجود** صبح صادق یقین و ایمان از جبین شیعیان دمیده خصوصاً سید اوصیاء و امام اتقیاء و فریادرس روز جزا و محرم سر ادق لو کشف الغطاء باب مدینه علم و لنگر سفینه حلم اعنی **ولی الله المرتضی و سیف الله المنتضی امیر المؤمنین و یسوب المسلمین اسد الله الغالب و شهاب الله الثاقب سید الوصیین علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الابدین**

**اما بعد** مستمد فیوض ازلی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما بموقف عرض برادران ایمانی و دوستان روحانی میرساند که چون حکیم علیم نفوس بشری را بر وفق حکمت کامله و مصلحت شامله بعواقب غفلات و علایق شهوات مبتلا گردانیده حیرت زدگان بوادی بیخبری و جهالت و مدعویشان شراب بغی و ضالالت را از مواعظ حسنه و نصایح جمیله چاره نیست که شاید

از خواب غفلت بیدار و از مستی هشیار گردند لاجرم حکیم علی الاطلاق کلام معجز نظام خویش را بنصایح شافیه و امثال و حکم و افیم مشحون گردانید و پیشوایان دین و رهنمایان مسالک یقین را باین شیمة کریمه امر فرمود کما قال تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن و در کلام وافی هدایة جناب بارفتم رسالت پناهی و اهل بیت کرام او صلوات الله علیهم اجمعین خطب و مواعظ و وصایا فوق حد و احصا وارد شده و اکثر طالبان هدایت باعتبار عدم انس بلفت عرب از فواید و منافع آنها محرومند، لہذا این بی بضاعت را بخاطر فاتر رسید کہ وصیتی کہ حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر گزیده اصحاب و زبده اتباع خود ابوذر غفاری رضوان الله علیہ را فرموده اند چون جامعترین اخباری است کہ در این باب از ینابیع وحی و الهام مأثور گردیده و ہر اکثر مکالم اخلاق حصنہ و محاسن اوصاف جمیلہ اشتمال دارد ترجمہ نپایم و مقید بر نیکی عبارات و حسن استعارات نگردیده بعبارات قریبہ بفہم مضامین آنرا ادا کنیم و آنچه محتاج بتفسیر و تبیین باشد و اشکال آن منحصر در عدم فہم لغت نباشد بروجہ ایجاز متوجہ حل آن بشوم تا کافئ المؤمنان و عامۃ شیعیان را از این مائده سبحانی و عایدہ ربانی بہرہ فاضل و نصیب کامل بودہ باشد چون از فضل شامل سبحانی امید دارم کہ موجب حیات قلوب و ارواح مردہ دلان سرای غرور گردد آنرا بعین الحیوۃ مسمی گردانیدم ملتئم از ناظران در این رسالہ آنکہ چون در خورد استعداد ناقص این عدیم الاستطاعہ بقلم آمدہ بدیدہ عیب جوئی نظر نمایند و در حیات و مصائب این تیمور کار را بدعای خیر اعانت فرمایند و حسبنا اللہ و نعم الوکیل

درد کر بعضی از فضائل و احوال ابوذر رضی اللہ عنہ ابوذر کنیہ

#### مقدمه

اوست و اسم او بر قول اصح جناب بن جناده است و اصل او عرب

بودہ از قبیلہ بنی غفار، آنچه از اخبار خاصہ و عامہ مستفاد میشود آنست کہ بعد از تہم معصومین صلوات الله علیہم در میان صحابہ کسی بجلالت قدر و رفعت شأن سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن الاسود الکندی نبودہ و از بعضی اخبار ظاہر میشود کہ سلمان بر او ترجیح دارد و او بر مقداد احادیث بسیار از ائمه اطہار صلوات الله علیہم وارد شدہ است کہ جمیع صحابہ بعد از وفات حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مرتد شدہ و از دین برگشتند مگر سہ کس سلمان و ابوذر و مقداد کہ ایشانرا هیچ تزلزل و شکئی در خاطر بہم نرسید و قلیلی از سایر صحابہ برگشتند و با حضرت امیر المؤمنین علی بیعت کردند و باقی بر کفر ماندند

منقولست از حضرت صادق که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به سلمان گفت یا سلمان برو بخانه حضرت فاطمه و بگو تحفه های بهشت که از برای او حق سبحانه و تعالی فرستاده بتوعطا فرماید سلمان چون پس پرده آمد دید سمسبد نزد حضرت فاطمه گذاشته گفت ای دختر رسول صلی الله علیه و آله تحفه بمن کرامت فرما حضرت فرمود که این سمسبد را سه حوریه از بهشت از جهت من آوردند اسم ایشان را پرسیدم یکی از ایشان گفت که من سلمی نام دارم خدا مرا از حبه سلمان خلق کرده و دیگری گفت که من ذره نام دارم خدا مرا جهت ابوذر خلق کرده و سیم گفت که من مقدوره نام دارم خدا مرا برای مقداد خلق کرده سلمان گفت که حضرت فاطمه قدری از آن تحفه بمن کرامت فرمود و بر هر قومی که میگذشتم از بوی خوش آن متعجب میشدند از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مرویست که در روز قیامت منادی از جانب رب العزت ندا کند که کجایند خواری و مخلصان محمد بن عبدالله که بر طریقه آنحضرت مستقیم بودند و پیمان آنحضرت را نشکستند برخیزند سلمان و ابوذر و مقداد مرویست از حضرت صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدا مرا امر کرده است بدوستی چهار کس صحابه گفتند یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود که علی بن ابیطالب علیه السلام و مقداد و سلمان و ابوذر با سائید بسیار در کتب شیعه و سنی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود آسمان سایه نکرد بر کسی وزمین بر نداشته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد و این عبدالله که از اعظم علمای اهل سنت است در کتاب استیعاب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ابوذر در میان امت من بر زهد عیسی بن مریم است بر روایت دیگر شبیه عیسی بن مریم است در زهد ایضاً روایت نموده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ابوذر علمی چند ضبط کرد که مردمان از حمله آن عاجز بودند و گریه بر آن زد که هیچ از آن بیرون نیامد این با بویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که روزی ابوذر رحمه الله بر حضرت رسالت پناه گذشت و جبرئیل بصورت دحیه کلبی در خدمت آنحضرت بخلوت نشسته بود و سخن در میان داشت ابوذر گمان کرد که دحیه کلبی است و با حضرت حرف نهانی دارد بگذشت جبرئیل گفت یا محمد اینک ابوذر بر ما گذشت و سلام نکرد اگر سلام میکرد ما او را جواب سلام می گفتیم بدستیکه او را دعائی هست که در میان اهل آسمانها معروفست چون من عروج نمایم از وی سؤال کن چون جبرئیل برفت ابوذر بیامد حضرت فرمود که ای ابوذر چرا بر ما سلام نکردی ابوذر گفت چنین یافتم که دحیه کلبی نزدت دوست و برای امری او را بخلوت طلبیده نخواستم

کلام شمارا قطع نمایم حضرت فرمود که جبرئیل بود و چنین گفت ابوذر بسیار نادم شد حضرت فرمود چه دعاست که خدا را بآن میخوانی که جبرئیل خبر داد که در آسمانها مفر و رفت گفت ایندعارا میخوانم اللهم انی اسئلك الایمان بك و التصدیق بنبیك و العافیة من جمیع البلاء [و الشكر علی العافیة و الغنی عن شر الالناس و روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت مشتاق است بسوی تو یا علی و بسوی عمار و سلمان و ابوذر و مقداد پسند معتبر از آن حضرت روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر صدیق این امت است پسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که ولایت و محبت جمعی از مؤمنان که بعد از حضرت رسالت بر دین حق ماندند و تفسیر و تبدیل امام بحق و احکم دین نکردند و اجیست مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود کندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبدالله انصاری و حذیفه بن الیمان و ابوالهشیم بن التیهان و سهل بن حنیف و ابویوب انصاری و عبدالله بن الصامت و عبادة بن الصامت و خذیمة بن ثابت ذی الشهادتین و ابوسعید خدری و امثال ایشان در حدیث دیگر مثل این از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست پسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که ابوذر از خوف الهی چنان گریست که چشم او آزرده شد باو گفتند که دعا کن که خدا چشم ترا شفا بخشد گفت مرا چندان غم آن نیست گفتند چه غم است که ترا از خود بیخبر کرده گفت دو چیز عظیم که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است این با بویه از عبدالله عباس روایت کرده که روزی رسول خدا در مسجد قیام نشسته بود و جمعی از صحابه در خدمت او بودند فرمود اول کسی که از در آید در این ساعت شخصی از اهل بهشت باشد چون صحابه اینرا شنیدند جمعی برخاستند که شاید مبارزت بدخول نمایند پس فرمود جماعتی الحال داخل شوند که هر يك بر دیگری سبقت گیرند هر که در میان ایشان مرا بشارت به بیرون رفتن آزرماه دهد او از اهل بهشت است پس ابوذر با آن جماعت داخل شد حضرت بایشان گفت که ما در کدام ماهیم از ماههای رومی ابوذر گفت که آزرماه بدر رفت یا رسول الله حضرت فرمود که من میدانستم و لکن میخواستم که صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی و چگونه چنین نباشی و حال آنکه ترا از حرم من بسبب محبت اهل بیت من و دوستی ایشان بیرون خواهند کرد پس تنها در غربت زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و جمعی از اهل عراق سعادت تجهیز و دفن تو خواهند یافت آن جماعت رفیقان من خواهند بود در بهشتی که خدا پر هیز کارانرا وعده فرموده پسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

منقولست که فرمود که ایمان ده پایدار همانند نردبانی که بر او بالا روند و سلمان در پایهٔ دهم است و ابوذر در پایهٔ نهم و مقدار در پایهٔ هشتم بدانکه در کیفیت اسلام ابوذر از طریق عامه احادیث مختلفه وارد شده و ذکر آنها موجب تطویل میشود

**کیفیت اسلام ابوذر (ص)**  
 محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله باسناد معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت بشخصی از اصحاب خود فرمود که میخواهید شمارا خبر دهم که چگونه بود مسلمان شدن سلمان و ابوذر گفت کیفیت اسلام سلمان را میدانم مرا خبر ده بکیفیت اسلام ابوذر و خطا کرد که هر دورا از حضرت نرسید پس فرمود بدستیکه ابوذر در بطن مر که محلی است در یک منزلی مکه معظمه گوسفندان خود را چرا میفرمود گرگی از جانب راست متوجه گوسفندان او شد بمصای خود او را برآند پس از جانب چپ متوجه شد ابوذر عصا بروی حواله نمود و گفت من گرگ از تو خبیث تر ندیده ام آن گرگ باعجاز حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بسخن آمد و گفت که اهل مکه از من بدترند خداوند عالم بسوی ایشان پیغمبری فرستاده 'ورا بدروغ نسبت میدهند و نسبت با و دشنام و ناسزا میگویند ابوذر چون این سخن بشنید بزن خود گفت که توشه و عصای مرا بیاور پس اینها را برگرفت و پهای خود بجانب مکه روان شد تا خبری که از گرگ شنیده معلوم نماید وطی مسافت نموده در ساعتی بسیار گرم داخل مکه شد و تعب بسیار کشیده بود و تشنگی بر او غالب گردیده نزد چاه زمزم آمد و دلوی از آن آب برای خود کشید چون نظر کرد دید آن دلو پر از شیر است در دل او افتاد که این گواه آن خبریست که گرگ مرا بآن خبر داده و این نیز از معجزات آن پیغمبر است پس بیاشامید و کنار مسجد آمد دید جماعتی از قریش بر گرد یکدیگر نشستند بنزد ایشان بنشست دید ناسزا بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله میگویند بنحویکه گرگ او را خبر داده بود و پیوسته در این کار بودند تا آخر روز ناگاه حضرت ابوطالب بیامد چون نظر ایشان بر او افتاد یکدیگر گفتند که خاموش شوید که عمویش آمد پس زبان از مذمت آنحضرت کوتاه کردند چون ابوطالب بیامد با او مشغول سخن گفتن شدند تا آخر روز ابوذر گفت که چون ابوطالب از نزد ایشان برخاست من از پی او روان شدم رو بجانب من کرد و گفت حاجت خود را بگو گفتم بطلب پیغمبری آمده ام که در میان شما مبعوث شده است گفت با او چه کار داری گفتم میخواهم با او ایمان آورم و آنچه فرماید برآستی او اقرار نمایم و خود را منقاد او گردانم و آنچه فرماید او را اطاعت نمایم گفت البته چنین خواهی کرد گفتم بلی گفت فردا این

وقت نزد من آی که ترا باو رسانم من شب در مسجد بروز آوردم چون روز شد در مجلس آنکفار نشستم و ایشان زبان بناسزا گشودند بر منوال روز گذشته و چون ابوطالب پیامد زبان از آن قول ناشایست برگرفتند و با او مشغول سخن شدند و چون از نزد ایشان برخواست از پی او روان شدم باز سؤال روز گذشته را اعاده فرمود و من همان جواب گفتم و تأکید فرمود که البته آنچه میگوئی خواهی کرد گفتم بلی پس مرا برد بخانه که در آنجا حضرت حمزه بود بر او سلام کردم و از حاجت من پرسید همان جواب گفتم گفت گواهی میدهی که خدا یکیست و محمد فرستاده اوست گفتم اشهد ان لا اله الا الله وان محمد ارسول الله پس حمزه مرا با خود برد بخانه که حضرت جعفر طیار در آنجا بود سلام کردم و نشستم از مطلب من سؤال کرد همان جواب گفتم و تکلیف شهادتین کرد بر زبان راندم پس جعفر برد مرا بخانه که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در آنجا بود بعد از سؤال شهادتین آنحضرت مرا بخانه بردند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تشریف داشتند سلام کردم و نشستم و از حاجت من سؤال نمودند و کلمه شهادت تلقین فرمودند چون شهادتین گفتم فرمودند که ای ابودر بجانب وطن خود برو و تارفتن تو پسر عمی از توفوت شده خواهد بود که بغیر از تو وارثی نداشته باشد مال او را بگیر و نزد اهل و عیال خود باش تا امر نبوت ما ظاهر گردد آخر بنزد ما بیا چون ابودر بوطن خود باز آمد پسر عمش فوت شده بود مال او را بتصرف در آورده مکث نمود تا هنگامی که حضرت هجرت بمدینه فرمود و امر اسلام رواج گرفت و در مدینه بخدمت حضرت مشرف شد حضرت صادق علیه السلام فرمود که این بود خبر مسلمان شدن ابودر و خبر اسلام سلمان را که شنیده آنشخص پشیمان شد از اظهار دانستن اسلام سلمان استدعا کرد که آنرا نیز بفرمایند حضرت فرمود.

ولیکن ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت نموده که شخصی از آنحضرت سؤال نمود از سبب شدن سلمان (رض) اسلام سلمان فارسی رحمة الله علیه آنحضرت فرمود که خبر داد

مرا پدرم که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان و ابودر و جماعتی از قریش نزد قبر رسول صلی الله علیه و آله جمع بودند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از سلمان پرسید که یا ابا عبد الله ما را از اول کار خود خبر نمیدی که اسلام تو چگونه بود سلمان گفت والله که اگر دیگری میپرسید نمیگفتم ولكن اطاعت فرمان تو لازمست من مردی بودم از اهل شیراز و از دهقان زاده‌ها و بزرگان ایشان بودم و پدر و مادر مرا بسیار عزیز و گرامی داشتند روز عیدی با پدرم

بعید گاه میرفتم بصومعهٔ رسیدم کسی در آن صومعه با آواز بلند ندا می کرد که اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمداً حبیب الله چون این ندا شنیدم محبت محمد ﷺ در گوشت و خون من جا کرد و از عشق آنحضرت خوردن و آشامیدن بر من گوارا نبود مادرم گفت که امروز چرا آفتاب را سجده نکردی و نپرسیدی من با کردم و چندان مضایقه نمودم که او ساکت شد چون بخانه برگشتم نامه دیدم در سقف خانه آویخته بود بمادر خود گفتم این چه نامه است مادر گفت که چون از عید گاه برگشتم این نامه را چنین آویخته دیدم بنزدیک این نامه نرو که پدرت ترا میکشد من همچنان در حیرت بودم و انتظار بر دم تاشب شد و مادر و پدر در خواب شدند برخاستم و نامدرا برگرفتم و بخواندم نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این عهد و پیمان نیست از خدا بحضرت آدم که از نسل او پیشمبری بهم رسد محمد نام که امر نماید مردم را باخلاق کریمه و صفات پسندیده و نهی و منع نماید مردم را از پرستیدن غیر خدا و عبادت بتان ای روزبه تو وصی عیسی پس ایمان بیاور مجوسیت و کبریا ترک کن این را بخواندم بیپوش شدم و عشق آنحضرت زیاده شد چون پدر و مادر بر این حال مطلع گردیدند مرا گرفتند و در چاه عمیقی مجوس ساختند و گفتند اگر از این امر برنگردی ترا بکشیم گفتم بایشان که آنچه خواهید بکنید محبت محمد از سینه من هرگز بیرون نخواهد رفت سلمان گفت که من پیش از خواندن آن نامه عربی را نمیدانستم و از آن روز عربی را بالهام الهی آموختم پس مدتی در آن چاه ماندم و هر روز يك گرده نان کوچک در آن چاه برای من فرو میفرستادند چون حبس وزندان بسیار بطول انجامید دست با آسمان بلند کردم و گفتم الهی تو محمد و وصی او علی بن ابیطالب را محبوب من گردانیدی پس بحق و سینه و درجه آنحضرت که فرج مرا نزدیک گردان و مرا راحت بخش از این محنت پس شخصی بنزد من آمد جامه های سفید در برو گفت بر خیز ای روزبه و دست فرا گرفت و نزد صومعه آورد من گفتم اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمداً حبیب الله دیرانی سر از صومعه بیرون کرد گفت توئی روزبه گفتم بلی مرا برد بنزد خود و دو سال تمام او را خدمت کردم چون هنگام وفات او شد گفتم من این دار فانی را وداع میکنم مرا بکه میسپاری گفت کسیرا گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در انطاکیه میباشد چون او را دریایی سلام من باو برسان و لوحی بمن داد که این نامدرا باو برسان و بعالم بقا ارتحال نمود من او را غسل دادم و کفن کردم و لوح را برگرفتم و بجانب انطاکیه در آمدم پبای صومعه آنرا هب آمدم گفتم



اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله و محمداً حبیب الله پس راهب از دیر خود فرو نگرست و گفت توئی روزبه گفتم بلی گفت بیا بالا بنزد اورفتم و دو سال دیگر اورا خدمت کردم چون هنگام رحلت او شد خیر وفات خود بمن گفت من گفتم مرا بکه میگذاری گفت کسی را گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در شهر اسکندریه است چون باورسی سلام من با و برسان و این لوح را با و بسیار چون وفات کرد اورا تسفیل و تکفین و دفن کردم و لوح را بر گرفتم و بشهر اسکندریه در آمدم و نزد صومعه راهب آمده و شهادت بر خواندم راهب سؤال نمود که توئی روزبه گفتم بلی مرا بنزد خود برد و دو سال وی را خدمت کردم تا هنگام وفات او شد گفتم مرا بکه میسپاری گفت کسی را ندارم که در سخن حق با من موافق باشد و محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب نزدیک شده که عالم را بنور وجود خود منور گرداند برو و آنحضرت را طلب نما چون بشرف ملازمت آنحضرت برسی سلام مرا با عرض کن و این لوح را بدو سپار چون از غسل و کفن و دفن او فارغ شدم لوح را بر گرفتم و بیرون آمدم با جمعی رفیق شدم و با ایشان گفتم که شما متکفل نان و آب من بشوید و من شما را خدمت کنم در این سفر قبول کردند چون هنگام طعام خوردن ایشان شد بسنت کفار قریش گوشتفندی را بیاوردند و چندان چوب بر آن زدند که بمرد و پاره کباب کردند و مرا تکلیف خوردن نمودند چون میته بود من ابا کردم باز تکلیف کردند گفتم من مرد دیرانی ام و دیرانیان گوشت تناول نمیکند مرا چندان زدند که نزدیک شد که مرا بکشند یکی از ایشان گفت که دست ازاو بدارید تا وقت شراب شود اگر شراب نخورد ویرا بکشیم چون شراب بیاوردند مرا تکلیف کردند گفتم من راهب و از اهل دیریم شراب خوردن شیوه مسا نیست چون این بگفتم در من آویختند و عزم کشتن من کردند بایشان گفتم ای گروه مرا مزیند و مکشید که من اقرار به بندگی شما میکنم و خود را به بندگی یکی از ایشان در آوردم مرا بیاورد و بمرد یهودی بسپرد درهم بفروخت و یهودی از قصه من سؤال کرد قصه خود را باو گفتم و گفتم من گناهی بجز این ندارم که دوستار محمد و وصی اویم یهودی گفت من نیز ترا و محمد را دشمن میدارم و مرا از خانه بیرون آورد و درب خانه اش ریگ بسیاری ریخته بود گفت والله که ایروزبه اگر صبح شود و تمام این ریگها را از اینجا بدر نبرده باشی ترا بکشم من تمام شب تعب کشیدم چون عاجز شدم دست با آسمان برداشتم و گفتم ای پروردگار من تو محبت محمد و وصی او را دزدل من جا داده پس بحق درجه و منزلت آنحضرت که فرج مرا نزدیک گردان و مرا از این تعب

راحت بخش چون این بگفتم قادر متعال بادی برانگیخت که تمام ریگ‌ها را بمکانیکه یهودی گفته بود نقل کرد چون صبح شد یهودی بیامد و آنحال را مشاهده کرد گفت تو ساحر و جادوگری من چاره کار ترا نمیدانم ترا اذاین شهر بیرون میباید کرد که مبادا بشامت تو این شهر خراب شود پس مرا اذآن شهر بیرون آورد و بزین سلیمیه بفروخت و آن زن مرا بسیار دوست داشت و باغی داشت گفت این باغ بتو تعلق دارد خواهی میوه آن را تناول نما و خواهی تصدق کن پس مدتی در اینحال ماندم روزی در آنباغ بودم هفت نفر مشاهده نمودم که مآیند و ابر بر سر ایشان سایه انداخته گفتم والله که ایشان همه پیغمبر نیستند ولیکن در میان ایشان پیغمبر هست پس آمدند تا باغ داخل شدند چون مشاهده کردم حضرت رسول ﷺ بود با حضرت امیر المؤمنین علیؑ و حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه و عقیل بن ابیطالب و ابوذر و مقداد پس خرماهای زیون را تناول میفرمودند و حضرت رسول ﷺ بایشان میگفت که بخرمای زیون قناعت نمائید و میوه باغ را ضایع مکنید من بنزد مالک خود آمدم و گفتم یکطبق از خرمای باغ بمن ببخش گفت ترا رخصت شش طبق دادم و طبقی از رطب بر گرفتم و در خاطر خود گذرانیدم که اگر در میان ایشان پیغمبر هست از خرمای تصدق تناول نمیفرماید و هدیه را تناول مینماید پس طبق را نزد ایشان آوردم و گفتم این خرمای تصدقست حضرت رسول و امیر المؤمنین و حمزه و عقیل چون از منی هاشم بودند و صدقه برایشان حرامست تناول نمودند و آن سه نفر دیگر به خوردن مشغول شدند بخاطر گذرانیدم که این يك علامتست از علامات پیغمبر آخر الزمان که در کتب خوانده ام پس رخصت یکطبق دیگر از آن زن طلبیدم آن زن رخصت شش طبق داد پس یکطبق دیگر رطب نزد ایشان حاضر ساختم و گفتم این هدیه است حضرت رسول (ص) دست دراز فرمود و گفت بسم الله همگی تناول نمائید پس همگی تناول نمودند در خاطر خود گفتم که این نیز يك علامت دیگر است و من مضطرب بر گرد سر آنجناب میگشتم و در عقب آنحضرت مینگریستم آنحضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که مهر نبوت را طلب میکنی گفتم بلی ، دوش مبارک خود را گشودند دیدم مهر نبوت را که در میان دو کتف آنحضرت نقش گرفته و موئی چند رسته بر زمین افتادم و قدم مبارک را بوسه دادم فرمود که ای روزه برو بنزد خاتون خود و بگو محمد بن عبدالله میگوید که اینغلام را بما بفروش چون ادای رسالت نمودم گفت نفروشم مگر بچهارصد درخت خرما که دو یست درخت آن خرمای زرد باشد و دو یست درخت خرمای سرخ چون بحضرت عرض نمودم فرمود که چه

بسیار بر ما آسانست آنچه او طلبیده پس گفت که یا علی دانه‌های خرما را جمع نما پس حضرت رسول دانه را در زمین میبرد و امیر المؤمنین علیه السلام آب میداد چون دانه دوم را می‌کشند دانه اول سبز شده بود همچنین تاهنگامی که فارغ شدند همه درختان کامل شده بمیوه آمده بود پس حضرت پیغام داد که بیاد درختان خود را بگیر و غلام را بما بسپار چون زن درختان را بدید گفت والله نفروشم تا همه درختان خرماى زرد نباشد در آنحال جبرئیل نازل شد و بال خود بر درختان مالید همه خرماى زرد شد پس آن زن بمن گفت که والله یکی از این درختان نزد من بهتر است از تو من از محمد و از تو من گفتم یکروز خدمت آن سرور نزد من بهتر است از تو و هر چه داری پس حضرت مرا آزاد فرمود و سلمان نام نهاد.

در مظلومیت ابوذر  
و ظلم عثمان نسبت باو

علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده که در جنگ تبوک ابوذر  
سروز از قافله عقبمانند بجهت اینک شتر او لاغر و ناتوان بود پس  
دانست که شتر بقافله نمیرسد شتر را در راه بگذاشت و رخت خود

را بر پشت بست و پیاده متوجه شد چون روز بلند و آفتاب گرم شد نظر مسلمانان بر وی افتاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر است می‌آید و تشنه است آب زهد بوی رسانید آب پاو رسانیدند تناول نمود و بخدمت حضرت شتافت و مطهره پر از آب در دست وی بود حضرت فرمود که ای ابوذر تو آب داشتی چرا تشنه مانده بودی گفت یا رسول الله بسنگی رسیدم بر آن آب باران جمع شده بود چون چشیدم سرد و شیرین بود با خود قرار دادم که تاحیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله نخورد من نخورم حضرت فرمود که ای ابوذر خدا ترا رحم کند تو تنها و غریب زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها بمبعوث خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد جمعی از اهل عراق بتوسعات منند خواهند شد که متوجه غسل و تکفین و دفن تو میشوند، و ارباب سیر معتقد تقل کرده اند که ابوذر در زمان عمر بولایت شام رفت و در آنجا بود تا زمان خلافت عثمان بود چون قبایح اعمال عثمان علیه اللعنه بسمع او رسید خصوصاً قصه اهانت و ضرب عمار زبان طعن و مذمت بر عثمان بگشاد عثمان را آشکارا طعن میفرمود و قبایح اعمال او را بیان مینمود چون از معاویه لعنه الله اعمال شنیعه مشاهده مینمود او را توبیخ و سرزنش مینمود و مردم را بولایت خلیفه بحق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ترغیب مینمود و مناقب آنحضرت را بر اهل شام میشمرد بسیاری از ایشانرا بتشیع مایل گردانید و چنین مشهور است که شیعیانی که در شام و جبل عامل اکنون هستند بپرکت ابوذر است معاویه حقیقت اینحال را بعثمان نوشت و اعلام نمود که اگر چندروز دیگر ابوذر در این ولایت

بماند مردم اینولایتدا از تو منحرف میگرداند عثمان در جواب نوشت که چون نامه من  
 بتو رسید البته باید که ابوذر را بر مر کبی درشت رونشانی و دلیلی عنیف باو فرستی که  
 آنمر کبدا شبوروز براند تا خواب بر او غالب شود و ذکر من و ذکر تو از خاطر او فراموش  
 گردد چون نامه بمعایه رسید ابوذر را بخواند و او را بر شتری درشت کوهان و برهنه  
 پشاند و مردی درشت عنیفرا با او همراه کرد ابوذر رحمه الله مردی دراز بالا ولاغر بود و  
 آنوقت شیب و پیری اثر تمام در او کسوده بود و مسوی سر و روی او سفید گشته  
 و ضعیف و نحیف شده دلیل شتر را بمنف میراند و شتر جهاز نداشت از غایت سختی و  
 ناخوشی که آنشتر میرفت را نهی ابوذر مجروح گشت و گوشت آن بیفتاد و کوفته و رنجور  
 بنمدینه داخل شد چون او را بنزد عثمان آوردند و آنملعون در او نگریخت گفت هیچ چشم  
 بدید او تو روشن مباد ای جناب ابوذر گفت پدمن مرا جناب نام کرد و مصطفی ص مرا  
 عبدالله نام نهاد عثمان گفت تو دعوی مسلمانی میکنی و از زبان ما میگویی که خدای  
 تعالی درویش است و ما ترا نگریم آخر من کی این سخن گفتم ابوذر گفت اینکلمه بر زبان  
 من نرفته است ولیکن گواهی میدهم که از حضرت رسول ص شنیده ام که او گفت چون  
 پسران ایی العاص سی نفر شوند مال خدایتعالی را وسیله دولت و اقبال خویش کنند و  
 شدگان خدارا چاکر و خدمتکاران خود گردانند و در دین خدای تعالی خیانت کنند پس  
 از آن خدایتعالی بندگان خود را از ایشان خلاصی دهد و باز همانند - علی بن ابراهیم علیه  
 الرحمه این آیات کریمه را در تفسیر خود ایراد نموده و از اخذنا میثاقکم لاتسفکون  
 دماءکم و لاتخرجن انفسکم من دیارکم ثم اقرتم و انتم تشهدون ثم انتم هؤلاء  
 تقتلون انفسکم و تخرجن فریقانکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالانتم و العدوان  
 و ان یا توکم اساری تفادوهم و هو محرم علیکم احر اجهم المؤمنون ببعض الکتاب  
 و تکفرون ببعض فما جزا من يفعل ذلک منکم الا عزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة  
 تردون الی الله العذاب و ما الله بغافل عما تعملون که ترجمه اش موافق قول اکثر  
 مفسرین اینست که یاد کنید وقتی را که پیمان از شما یا پدران شما گرفتیم که نریزید  
 خونهای خود یعنی خویشان و همدینان خود را و بیرون نکنید ایشانرا بظلم و ستم از خانهها  
 و شهرهای خود و قبول نمودید این عهد و پیمان را و حال آنکه میدانید اینمعنی را و گواهی  
 میدهید بر حقیقت این پس شما آنگروهید که پیمانرا شکستید میکشید کسان خود را و  
 بیرون میکنید گروهی را از خانهها و شهرهای خود و یاری یکدیگر میکنید در بیرون کردن

ایشان بتعدی و ستم و اگر آیند نزد شما اسیران که در دست دشمن افتاده اند، باز میفرمایید اسیران را و بر شما حرامست بیرون کردن ایشان و فدیة که میدهید خوبست آیا میگردید باز از آن احکام کتاب خدا که فدیة اسیرانست و کافر میشوید بعضی دیگر که آن حرمت گفتن و بیرون کردنست پس نیست مکافات آنکس که چنین نافرمانی کند از شما مگر خوانی و رسوائی دنیا و در روز قیامت باز گردید بسخت ترین عذابها که آتش جهنم است و خدا غافل نیست از آنچه میکنید.

**حالات ابوذر** علی بن ابراهیم ذکر کرده است که این آیات در باب ابوذر و عثمان نازل شده باین سبب که چون ابوذر بمدینه داخل شد لیل و بیمار تکیه بر عضایی داده بنزد عثمان آمد و در آن وقت صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف آورده بودند و نزد آنملعون جمع بود و مناققان اصحاب او بر گرد او نشسته نظر بر آن مال داشتند که برایشان قسمت نماید ابوذر بعثمان گفت که این چه مالست گفت صد هزار درهم است که از بعضی نواحی برای من آورده اند و انتظار میبرم که مثل آن بیاورند و با اوضم نمایم و آنکه خواهم بکنم و بهر که خواهم بدهم ابوذر گفت که ای عثمان صد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار گفت بلکه صد هزار درهم ابوذر گفت که بیاداری که من و تو وقت خفتن بنزد حضرت رسول ﷺ رفتیم دلگیر و محزون بود با ما سخن نگفت چون بامداد بخدمت آنحضرت رفتیم او را خندان و خوشحال یافتیم گفتیم پدران و مادران ما فدای تو باد سبب چیست که دوش چنین مغموم بودی امروز چنین شادمانی فرمود که دیشب چهار دینار از مال مسلمانان نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت ننموده بودم ترسیدم که مرا مرگ درسد و آن نزد من مانده باشد امروز بر مسلمانان قسمت نمودم و راحتی یافته خوشحال شدم عثمان بجانب کعب الاحبار نظر کرد و گفت چه میگوئی در باب کسی که زکوة واجب مال خود را داده باشد آیا بر او دیگر چیزی لازمست بر وایت دیگر گفت که ای کعب چه حرج باشد امامی را که بعضی از بیت المال را بمسلمانان دهد و بعضی دیگر را حفظ نماید که تا بمرو را یام بهر که مصلحت داند صرف نماید کعب گفت اگر يك خشت از طلا و يك خشت از نقره بسازد بر او چیزی نیست ابوذر عصای خود را بر سر کعب زد و گفت ای یهودی زاده ترا چکار است که در احکام مسلمانان نظر نمائی گفته خدا راست تر است از گفته تو خداوند عالم میفرماید **الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم**

و ظهورهم هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكمنون ترجمه اش بقول مفسرين اينست كه آنانكه جمع ميكنند و گنج مي نهند ملائققره را در راه خدا نفقه نميكنند بشارت ده ايشان را بعدا بي دردناك در روزي كه آنچه بگنج نهاده اند در آتش جهنم سرخ كنند پس داغ كنند بدان پيشاني ايشان را كه در وقت ديدن فقرا گره بر آن زده اند و پهلوهاي ايشانرا كه از اهل فقر تهی کرده اند و پشتهاي ايشانرا كه بر درويشان گردانیده اند و گویند بایشان كه اينست آن گنج كه نهاده بوديد براي خود و گمان نفع از آن داشتيد پس بچشيد بآن آنچه ذخيره ميكرديد از آن براي خود چون ابوذر اين آيات را بخواند عثمان گفت كه تو پير و خرف شده و عقل از تو زایل شده است اگر نه اين بود كه تو صحبت رسول را در يافته هر آينه ترا ميكشتم ابوذر گفت كه دروغ ميگوئي اي عثمان تو قادر بر قتل من نستي حبيب من رسول خدا ﷺ مرا خير داده كه اي ابوذر ترا از دين بر نميگردانند و ترا نميكشند و اما عقل من اينقدر مانده است كه يك حديث در شان تو و خویشان تو از حضرت رسالت پناه ﷺ بخاطر دارم گفت چه حديث است ابوذر گفت كه شنيدم كه آن حضرت فرمود كه چون آل ابي العاص بسي تن رسد مالهاي خدا را بناحق تصرف نموده درميان خود بنوبت بگيرند و قرآنرا باطل تاويل نمايند و مردمان را به بندگي خود بگيرند و فاسقان و ظالمان را ياور خود گردانند و با صالحان در محاربه و مناظره باشند عثمان گفت اي گروه صحابه هيچ يك از شما اين حديثرا از پيغمبر شنيده ايد همه از براي خوش آمد او گفتند نه شنيده ايم عثمان گفت كه حضرت علي بن ابيطالب را بخوانيد چون حضرت بيامد عثمان گفت اي ابو الحسن بين كه اين پير مرد دروغگو چه ميگويد حضرت فرمود كه پس كن اي عثمان او را بدروغ نسبت مده كه من شنيدم كه حضرت رسول ﷺ در حق او فرمود كه آسمان سبز سايه نيكننده بر كسي و زمين تيره بر نداشته سخن گوئيرا كه راست گوتر از ابوذر باشد جميع صحابه كه حاضر بودند گفتند والله كه حضرت علي راست حيفر مايد ما اين حديثرا از پيغمبر شنيده ايم پس ابوذر بگريست و گفت و اي بر شما همه گردن بسوي اينمال دراز كرده ايد و مرا بدروغ نسبت ميدهيد و گمان مي بريد كه من بر پيغمبر دروغ مي بندم پس ابوذر رو بآن منافقين كرد و گفت كه کدام كس درميان شما بهتر است عثمان گفت تو را گمان اينست كه تو از ما بهتري گفت بلي از روزي كه از حبيب خود رسول خدا جدا شده ام تا حال همين جبهه را پوشيده ام و ديتر ا بدنيا ن فروخته ام و شما بدعتها در دين پيغمبر احداث كرديد و براي دنيا ديتر ا خراب كرديد و در مال خدا تصرفها بناحق كرديد

و خدا از شما سؤال خواهد کرد و از من سؤال نخواهد کرد عثمان گفت بحق رسول ترا سوگند میدهم که از آنچه میپرسم جواب میگوئی ابوذ گفت که اگر قسم ندهی هم بگویم عثمان گفت که بگو کدام شهر را دوست ترمیداری گفت شهر مکه را که حرم خدا و حرم رسول است میخواهم که خدا را در آنجا عبادت کنم تا مرا مرگ درزند گفت ترا با آنجا نفرستم و ترا نزد من کرامتی نیست پس ابوذ ساکت شد عثمان گفت که کدام شهر را دشمن ترمیداری گفت ربهنه را که در حالت کفر در آنجا بودم عثمان گفت که ترا با آنجا میفرستم ابوذ گفت که ای عثمان توا من سؤالی کردی و من راست گفتم اکنون من از تو سؤالی دارم تو نیز راست بگو مرا خبر ده که اگر لشگری بجانب دشمن فرستی و مرا در میان آن لشکر کافران باسیری بگیرند و گویند که او را باز نمیدهیم تا ثلث مال خود را ندهی خواهی داد گفت بلی گفتا گر نصف مال ترا خواهند میدهی گفت بلی گفتا اگر بدهاء من تمام مال ترا طلبند میدهی گفت بلی ابوذ گفت الله اکبر حبیب من رسول خدا ﷺ روزی بمن گفت که ای ابوذ چگونه باشد حال تو در روزی که از تو پرسند بهترین بلاد را و تو مکه را گوئی و قبول سکناى ترا در آنجا نمایند و بدترین شهرها را از تو پرسند و تو گوئی ربهنه و ترا با آنجا فرستند گفتم یا رسول الله چنین زمانی خواهد بود فرمود که آری بحق آن خدائی که جان من در قبضه تصرف اوست که این امر خواهد بود گفتم یا رسول الله در آن روز شمشیر بر دوش بگیرم و مردانه از برای خدا با ایشان جهاد کنم حضرت فرمود که نه بشنو و خاموش باش و متعرض کسی مشو اگر چه غلام حبشی باشد و بدستیکه حقتعالی در ماجرای تو و عثمان آیه چند فرستاده و آن آیات را که گذشت حضرت بخواند و انطباق جمیع آن آیات بر این قصه بر خیزد پوشیده نیست از بیرون کردن ابوذ و قصه فدا که ابوذ از او سؤال کرد و جواب گفت و خواری دنیا که بحال سگان کشته شد و عذاب آخرت که ابدالاباد در عذاب معدبست پس مروان بن حکم علیه اللعنه را حکم کرد که ابوذ را با عیاز از مدینه بیرون فرستد بجانب ربهنه و تأکید کرد که کسی از صحابه بمشایعت او بیرون نروند ولیکن اهل بیت رسالت با جمعی از خواص امر عثمان را اطاعت نکرده بمشایعت بیرون رفتند و او را دلدادی نمودند

چنانچه محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت نموده که چون  
**اعراج ابوذ از مدینه**  
 ابوذ از مدینه بیرون رفت حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و عقیل برادر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عمار بن یاسر بمشایعت او بیرون رفتند و چون هنگام وداع شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای ابوذ تواز برای خدا مورد

غضب گردیدی امیدبدار از او که از برای او غضب کرده شده این گروه ترسیدند که تو در دنیای ایشان تصرف نمائی و تو ترسیدی بر دین خود و دین خود را بایشان نگذاشتی و حفظ کردی پس ترا از بلاد خود برانندند و بیلاها ممتحن ساختند و الله که اگر راههای آسمان و زمین را بر کسی ببندند و او پرهیز کار باشد البته حق تعالی بدر روی از برای او مقرر میفرماید مونس تو نیست مگر حقیقت تو و وحشت و تنهایی و دوری تو از باطل است پس عقیل گفت که ای ابوذر تو میدانی که ما اهل بیت ترا دوست میداریم و ما میدانیم که تو ما را دوست میداری تو حق و حرمت ما را بعد از پیغمبر نگاهداشتی و دیگران ضایع کردند مگر قلیلی از اهل حق پس ثواب تو از خداست و بجهت محبت اهل بیت رسالت ترا آواره شهر و دیار میکنند خدا ترا مزد دهد بدانکه از بلا گریختن جز عست و عافیت را بزودی طلب کردن از ناامیدی جزع و ناامیدی را بگذار و بر خدا تو کل کن و بگو **حسبی الله و نعم الوکیل** پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود ایم این گروه با تو کردند آنچه میدانی و خداوند عالمیان بر جمیع امور مطلع و شاهد است یاز دنیا را بیاد مفارقت دنیا از خاطر محو نما و سختیهای دنیا را با امید و احتیای عقبی بر خود آسان کن و بر بلا صبر نما تا چون پیغمبر را ملاقات نمائی از تو خوشنود و راضی باشد پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود ایم خداوند عالمیان قادر است که بدل نماید این حالت شدت را بحالت رخا و خدا را بر وفق حکمت و مصلحت هر روز تقدیری و کاریست این گروه دنیای خود را از تو منع کردند و تو دین خود را از ایشان منع کردی و توجه بسیاری نیازی از آنچه ایشان از تو منع کردند و ایشان بسی محتاجند با آنچه تو از ایشان منع نمودی بر توباد بصر که عمده خیرات در شکیبائیست و شکیبائی از صفات کریمه است جزع را بگذار که نفعی ندهد پس عمار گفت که ای ابوذر خدا بو حشت و تنهایی مبتلا کند کسیرا که ترا بو حشت انداخت و خدا بترساند کسی را که ترا ترساند و الله که مردم را باز نداشت از گفتن سخن حق مگر میل بدنیا و محبت آن و الله که اطاعت الهی با جماعت اهل بیت است و پادشاهی دنیا از آن کسبست که بزور متصرف شود این گروه مردم را بسوی دنیا خواندند و مردم ایشانرا اجابت نمودند و دین خود را بایشان بخشیدند پس زیانکار دنیا و آخرت شدند و اینست خسران عظیم پس ابوذر رضوان الله علیه در جواب ایشان گفت که بر شما باد اسلام و رحمت و بر کتفای الهی پدر و مادرم فدای این صورتها باد که می بینم پدرستیکه هر گاه که شما را می بینم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بخاطر می آورم و مرا در مدینه کاری و انسی بغیر از شما نیست و بودن من در مدینه با دشمنان گران آمد همچنانکه بودن من در شام



بر معاویه دشوار بود عثمان سوگند خورد که مرا از مدینه بشهزی از شهرها فرستد از او درخواستم که مرا بکوفه فرستد ترسید که من مردم کوفه را بر بردارم بشورانم قبول نکرد و قسم یاد کرد که مرا بجائی فرستد که در آنجا مرا هونسی نباشد و آواز دوستی بگوش من نرسد و الله که بغیر خداوند خود انیسی و مصاحبی نمیخواهم و چون خدا بامنست از تنهائی پرواندازم او مرا در جمیع امور کافیسست و خداوندی بجز او نیست بر او توکل دارم و اوست خداوند عرش عظیم و بر همه چیز قادر و تواناست و صلوات بر محمد و اهل بیت طاهرین و طیبین او باد - علی بن ابراهیم روایت کرده که ابوذر را پسری بود نامش ذر و در ربنه وفات کرد ابوذر چون او را دفن کرد بر سر قبر وی ایستاد پس دست بر قبر وی نهاد و گفت ای ذر خدا ترا رحم کند بدستی که خوشخلق و نیکو کردار بودی پسر و مادر چون از دنیا رفتی من از تو راضی بودم بر من از رفتن تو قسمی راه نیافته و مرا بغیر حق تعالی حاجتی نیست و از دیگری امید نفعی ندارم که از رفتن تو دلگیر باشم و اگر نه احوال بعد از مرگ میبود آرزو داشتم که بجای تو باشم و مرا اندوه بر تو مشغول ساخته از اندوه برای تو و الله که گریه از برای تو نکردم بلکه بر تو گریستم کاشکی میدانستم که با توجه گفتند و توجه در جواب گفتمی خداوندنا حتی چند از برای خود بر او واجب گردانیده بودی و حتی چند برای من بر او فرض گردانیده بودی الهی من حقوق خود را باو بخشیدم تو نیز حقوق خود را باو بخش و از او عفو فرما که توسزاوارتری بچود و کرم از من - ابوذر را گوسفندی چند بود که معاش خود و عیال با آنها میگذرانید آفتی در میان ایشان بهم رسید و همگی تلف شدند و زوجه اش نیز در ربنه وفات یافته بود همین ابوذر مانده بود و دختری که نزد وی بود.

**وفات ابوذر در ربنه** دختر ابوذر گفت که سه روز بر من و پدرم گذشت که هیچ بدست نیامد که بخوریم و گرسنگی بر ما غلبه کرد پدر بمن گفت که ای فرزندی بیابان صحرای ریگستان رویم شاید گیاهی بدست آوریم و بخوریم چون بصحرا رفتیم چیزی بدست نیامد پدرم ریگی جمع نمود و سر بر آن گذاشت نظر کردم چشمهای او را دیدم میگردد و بحال احتضار افتاده گریستم و گفتم ای پدر من با تو چه کنم در این بیابان با تنهائی و غربت گفت ای دختر مترس که چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند و متوجه امور من شوند بدستی که حبیب من رسول خدا ﷺ مرا در غزوه تبوک چنین خبر داده ای دختر چون من بمالم بقارحلت نمایم عبا را بر روی من بکش و بر سر راه عراق

بنشین چون قافله پیدا شود نزدیک برو و بگو ابوذر که از صحابه حضرت رسول ﷺ است وفات یافته دختر گفت که در این حال جمعی از اهل ربه بیعت پدم آمدند و گفتند ای ابوذر چه آرزو داری و از چه شکایت داری گفت از گناهان خود گفتند چه چیز خواهش داری گفت رحمت پروردگار خود میخواهم گفتند آیا طبیبی میخواهی که برای تو بیاوریم گفت طبیب مرا بیمار کرده طبیب خداوند عالمی است در دودوا از اوست دختر گفت که چون نظری بر ملک موت افتاد گفت مر جبا بدوستی که در هنگامی آمده است که نهایت احتیاج باو دارم دستگار مباد کسی که از دیدار تو نامد و پشیمان گردد خداوند مرا زود بجوار رحمت خویش برسان بحق تو سوگند که میدانی همیشه خواهان لقای تو بوده ام و هرگز کاره مرگ نبوده ام دختر گفت که چون بعالم قدس ارتحال نمود عبا بر روی او کشیدم و بر سر راه قافله عراق نشستم جمعی پیدا شدند بایشان گفتم که ای گروه مسلمانان ابوذر مصاحب حضرت رسول ﷺ وفات یافته ایشان فرود آمدند و بگریستند و او را غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز گذارده دفن کردند و مالک اشتر در میان ایشان بود مرویست که مالک گفت که من او را در حله کفن کردم که با خود داشتم و قیمت آن حله چهار هزار درهم بود دختر گفت که من چنین بر سر او میبودم و نمازیکه او میکرد میکردم و روزه که او میداشت بجامی آردم شبی نزد قبر او خوابیده بودم او را بخواب دیدم که قرآن در نماز شب میخواند چنانچه در حال حیات میخواند باو گفتم که ای پدر خداوند تو با توجه کرد گفت ای دختر نزد پروردگار کریمی رفتن او از من خوشنود شد و من از وی راضی شدم کرما فرمود مرا گزافی داشت و عطاها بخشید اما ای دختر عمل بکن و مغرور مشو - اکثر ارباب تواریخ بجای دختر ابوذر زن او را نقل کرده اند احمد بن اعثم کوفی نقل کرده است که جمعیکه در تبزیز ابوذر حاضر بودند اجنف بن قیس تمیمی و صعصعة بن صوحان العبدي و خارجه الصلت تمیمی و هلال بن مالك المزني و جریر بن عبدالله البجلي و اسود بن یزید النخعی و علقمة بن قیس النخعی و مالک اشتر بودند چون از نماز ابوذر فارغ شدند مالک اشتر بر سر قبر او پر پایی خاست و بعد از حمد و ثنای باری تعالی گفت بار خدایا ابوذر غفاری از صحابه رسول تو بود و بکتابها و رسولان تو ایمان آورده بود و در راه دین جهاد کرده بر جاده اسلام ثابت قدم بوده و تبدیل و تغییر بشعائر دین راه نداده چیزی چند دیده بود نه بطریق سنت و جماعت بر آنها انکار کرده بود بزبان و بدل سبب او را حقیر شمردند و محروم گردانیدند از شهر بیرون کردند و ضایع گذاشتند تا در غربت او را وفات رسید - بار خدایا آنچه از بهشت مؤمنان

را وعده کرده حظ او را از آن موفور گردان و جزای آنکس که او را از منتهی که حرم رسول تست بیرون کرد و ضایع گذاشت چنانچه مستوجب آنست برسان مالک ایندها را گفت و حاضران آمین گفتند - ابن عبدالبر در کتاب استیعاب ذکر کرده است که وفات ابوذر در سال سی و یکم یاسی و دویم هجرت بود و قول اول اصحست بدانکه تذکر احوال دوستان خدا و یاد مصائب و منحنیهای ایشان متضمن فواید بسیار است و سبب اینست که بی اعتباری دنیا و باطل بودن اهل دنیا باحسن و جوه ظاهر گردد موجب رغبت اینکس است باطوار ایشان و باعث این میشود که اگر اهل حق در دنیا مغلوب و منکوب باشند راضی باشند و بدانند که بزرگواران دین در دنیا همیشه ممتحن بوده اند لهذا در ذکر احوال این بزرگوار بعضی از تطویل نموده اکنون شروع در مقصود مینمائیم بدانکه اینوصیت از جمله اخبار مشهوره است .

وصیت رسول الله (ص) شیخ ابوعلی طبرسی رحمه الله علیه در کتاب مکارم الاخلاق مسند ایراد نموده و درام بن ابی فراس در جامع خود مرسل روایت کرده بانی ذر

واجزایش را در کتب حدیث متفرق ایراد نموده و هر مضمونی از مضامین آن در اخبار بسیار وارد است چنانچه در هر فقره اشاره خواهد شد و ما بنای نقل آن می گذاریم شیخ طبرسی رحمه الله روایت کرده بقول مولای ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن هذا الأوراق من وصية رسول الله (ص) بانی ذر الفغاری التي اخبرني بها الشيخ المفيد ابوالوفا عبد الجبار بن عبد الله المقرئ الرازي والشيخ الاجل الحسن بن الحسين بن الحسن بن بابويه رضي الله عنهما اجازه قال املی علينا الشيخ الاجل ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي قدس الله روحه و اخبرني بذلك الشيخ العالم الحسن بن الفتح الواعظ الجرجاني في مشهد الرضا (ع) قال اخبرنا الشيخ الامام ابوعلی بن الحسين بن محمد الطوسي قال حدثني ابی الشيخ ابو جعفر قدس الله روحه قال اخبرنا جماعة من ابی المفضل محمد بن عبد الله بن محمد المطلب الشيباني قال حدثنا ابوالحسن رجاء بن يحيى الكاتب سنة اربع عشرة وثلثمائة وفيها مات قال حدثنا محمد بن الحسين بن ميمون قال حدثني عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن الفضل بن يسار عن وهب بن عبد الله قال حدثني ابو حمر بن ابی الاسد الديلمي عن ابی الاسود قال قدمت الربذة فدخلت على ابی ذر جندب بن جنادة رضي الله عنه فحدثني ابوذر قال دخلت ذات يوم في صدر نهاره على رسول الله (ص) في مسجده

فلم ارفى المسجد احداً من الناس الا رسول الله (ص) وعلى الى جانبه فاغتنمت خلوة المسجد فقلت يا رسول الله (ص) باي انت وامى اوصيني بوصية ينفعنى الله بها فقال نعم و اكرم بك يا اباذر انت منا اهل البيت وانى موصيك فاحفظها فانها وصية جامعة لطرق الخير كانك ان حفظتها كان لك بها كفل ابو الاسود ديلمى روايت ميكند كه وارد ربه شدم در هنگاميكه ابوذر عليه الرحمه در آنجا متوطن بود بخدمت ابوذر رفتم مرا خبر داد كه در اول روزى داخل مسجد مدینه شدم در مسجد كسيرا ندیدم جز حضرت رسالت پناه ﷺ و حضرت امير المؤمنين ﷺ در پناهوى وى نشسته خلوت مسجد و تنهائى آنحضرت را غنیمت شمرده گفتم يا رسول الله ﷺ پدر و مادرم فدای تو باد وصیت كن مرا و موعظه بگو بوصیتى كه خدا مرا بآن وصیت نفع دهد يعنى بتوفيق الهى بآن عمل نمايم حضرت رسالت فرمود كه بلى ترا وصیت ميكنم و چه بسیار گرامى و پسندیده تونز ما اى ابوذر تو از ما اهل بيتى و بدستيكه ترا وصیت ميكنم بوصیتى عظيم پس حفظ كن آنرا و عمل كن بآن بدستيكه جامع جميع مسالك خيرات و طرق نجاتست و اگر بخاطر دارى و عمل نمائى بآن ترا بهره عظيم از رحمت الهى خواهد بود يا اباذر اعد الله كانك تراه فان كنت لا تراه فانه يراك اى ابوذر خدای را چنان عبادت كن كه گویا او را مى بينى پس اگر او را نبینی او ترا مى بیند چنین گوید مترجم این حدیث شریف كه این مضمون بسندهاى معتبر از آنحضرت منقولست چنانچه نقل کرده اند كه پرسیدند از حضرت رسالت ﷺ از معنى اخسان كه خداوند عالمیان امر فرموده بآن، حضرت این كلام را در جواب فرمودند و باید دانست كه كلمات معجزه آیات حضرت رسالت پناهی ﷺ بمقتضای حدیث اعطيت جوامع الكلم در هر كلمه از آنها با نهایت ایجاز لفظ انواع حكم و حقایق ربانى مندرج و منظومى است و همه كس در خور قابلیت و استعداد خود از آن بهره و نصیبى دارد و اگر در هر فقره آنچه بر این بى بضاعت ظاهر گردیده استیفا كنم بر هر يك كتابى ميباید نوشته شود و لیكن بمقتضای ما لا يدرك كله لا يترك كله اكتفا بمحض ترجمه نموده بقدرى از تفصیل و تبیین قناعت مينمایم و تبیین اسفقره عليه موقوف بر چند فصل است

بدانكه رؤیت را بردیدن بچشم اطلاق ميكند و بر نهایت انكشاف  
**فصل اول در رؤیت** و ظهور نیز اطلاق ميكند گو بچشم دیده نشود و ضرورى مذهب  
 شیعه است كه خدا را بچشم نتوان دید زیرا كه جسم و جسمانى نیست و در حصول او درمكن  
 محالست كه بچشم دیده شود و آنچه در آیات و اخبار در شأن بارى تعالى بلفظ رؤیت واقع شده

مراد از آن معنی دوم است زیرا که ظهور آن نزد عارفان زیاد از ظهور امریست که بچشم دیده شود چنانچه با سانیدمعتبره

از حضرت امام العارفین و یسوعوب الدین امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که از او پرسیدند که یا امیر المؤمنین خدای خود را دیده فرمود که تا خدا را نمی‌دیدم هرگز او را عبادت نمی‌کردم سائل پرسید که خدا را بچه کیفیت دیدی فرمود که خطا کردی بچشم او را نتوان دید ولیکن دل او را بحقیقت ایمان و یقین دیده‌است و بر روایت دیگر مثل این سؤال از حضرت مبین الحقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نمودند و آنحضرت چنین جواب فرمود و جناب نبوی در این عبارت باین اشارت فرموده‌اند که گویا او را می‌بینی یعنی او را نتوان دید اما در مقام عبادت از بابت کسی باش که شخصی را ببند و در حضور او خدمت او کند و در مرتبه یقین خود را بدرجه عارفان که اقوی از مشاهده و عیانست برسان و ممکن است که معنی دوم رؤیت مراد باشد و مراد غایت مرتبه انکشاف باشد چون این قسم از انکشاف مخصوص انبیا و ائمه است و از ابودز و مثل او متصور نیست فرمود چنان عبادت کن که گویا بآن مرتبه رسیده چنانچه رؤیت در تتمه سخن بهین معنی است زیرا که خدا اشیا را بچشم نه ببند و او را جارحه و عضو نباشد و باید دانست که عبادت عبارت از نهایت مرتبه خشوع و شکستگی و فروتنی است و لهذا نزد غیر معبود حقیقی که بخشنده وجود و حیات و جمیع نعمتها و کمالاتست سزاوار نیست چون خدمت و عبادت باید که در خور معبود باشد هر چند مخدوم بزرگوارتر است خدمت او را با شرایط بجا آوردن دشوارتر است چنانچه اشرف معکونات افرار بعجز نموده میفرماید که *ما عبدناك حق عبادتك* یعنی الهی عبادت نکرده‌ایم ترا چنانچه تو سزاوار پرستیدنی و اعلائی مراتب عبادت عابدان اقرارایشانست بعجز او عبادت یا نهایت سعی و بذل طاقت چون حق سبحانه و تعالی میدانست که عقول خلائق از ادراک و چگونگی عبادت او قاصر است تا آداب عبادت تعلیم نقرمود تکلیف ننمود و جمعی را که بلطف کامل خود از جمیع گناهان معصوم گردانیده محرمانه کبریای خود گردانید و در علم و عمل بدرجه قصوی رسانید و زبان مکالمه و مناجات تعلیم ایشان نمود پس ایشانرا بتکمیل خلائق فرستاد که راه بندگی ایشان نمایند چنانچه بلا تشبیه اگر بیگانه را که از طور و آداب مجالس ملوک اطلاع نداشته باشد بمجلس پادشاه در آورند و کسی از مقربان که آداب شناس آنند گاهست معلم او نباشد البته از احوار کتی چند بی ادبانه صادر خواهد شد که لایق آن مجلس شریف نباشد و مستحق ملامت بوده باشد پس کسیرا بخاطر نرسد که

بمجلس قرب ملك الملوك بدون پیروی طریق شرع نبوی میتواند رسید یا بهر عبادت اختراعی که بخاطر آورد یا ناقصی مثل او که بوحی الهی نداند و بخاطرش رسیده باشد مقرب آنجناب میتواند گردید اگر دیده ترا بنورایمان روشن سازند و در دقایق آدابی که در هر عبادتی مقرر ساخته اند تفکر نمائی خواهی دانست که بسرنجه سستی حواس و اوهام و کمند نارسای عقل مستهام بر این قصر رفیع نمیتوان آمد و بدون متابعت اخبار بمراتب کمال فایز نمیتوان شد .

### فصل دوم

بدانکه از آیات بسیار و احادیث بی شمار مکشوف و ظاهر است که غرض از خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و جمیع مخلوقات معرفت و عبادتست و هر دو بر یکدیگر بسته است نه معرفت کامل و نه علم نافع بدون عبادت حاصل میشود و نه عبادت شایسته بدون معرفت و علم میسر میگردد چنانچه تمثیل کرده اند علم را بچراغ و عبادت را به پیمودن راه اگر چراغ در دست داشته باشی و بر یک مقام ایستاده باشی بغیر چند ذرع مسافت را نه بینی و هر چند بیشتر میروی بر تو بیشتر ظاهر میگردد بلکه عمل روغن اینچراغ است اگر چراغ را امداد روغن نرسد زود منطفی میشود بدانکه هر عملی را ووسی و بدنی میباشد بدن عمل عبارت از اصل اعمالیست که نام آن عبادت و بر آن اطلاق میکنند و روحش عبارت از آداب و شرایط و کیفیات است که کمال آن عمل بآنهاست مانند اخلاص و حضور قلب و سایر شرایطی که در قبول نماز در کار است پس نماز بدون این شرایط از بسابت جسد بی روحست چنانچه از قالب بی روح کاری نمیآید همچنین نماز بی شرایط چندان ثمره نمی بخشد نمی بینی که خداوند عالمیان در وصف نماز میفرماید که ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر یعنی نماز نهی و منع میفرماید از بدیهای اعمال ناشایست پس نماز من و تو که ما را از بدیها باز نمیدارد از نقصان شرایط و آدابست .

### فصل سیم

بدانکه شرایط اعمال را در این رساله احصا نمیتوان نمود و لکن اشاره بعضی از شرایط که کلمه جامعہ بآن اشاره دارد مجملآمینماید از جمله ارواح عبادات که بسبب آن مورث ثمرات میشود و از عادات امتیاز بهم میرسانند نیت است چنانچه منقولست از رسول خدا ﷺ که انما الاعمال بالنیات یعنی عمل نیست مگر بنیت و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که رسول خدا ﷺ فرمود که نیت مؤمن بهتر است از عمل او و هر عمل کننده موافق نیت خود عمل میکند ایضاً از آنحضرت

روایت نموده در تفسیر این آیه بیلوکم ایکم احسن عملا یعنی تا بیا زمانه شمارا که کلمه یک از شما نیکو کارترید حضرت فرمود که مراد این نیست که هر که بیشتر عمل کرده باشد بلکه مراد اینست که هر که عملش درست تر و بصواب و حق نزدیکتر باشد و عمل صواب آنستکه باخوف الهی و نیت صادق و درست باشد و باقی ماندن بر یک عمل و سعی نمودن که از برای خدا خالص گردد بهتر است از اصل عمل و عمل خالص آنست که نخواهی کسی غیر خدا ترا بر آن کار مدح و ستایش نماید و نیت بهتر است از عمل بلکه همین عملست و پس بعد از آن فرمودند که قل کل يعمل علی شاکلته یعنی بگو ای محمد هر کس کار میکند بر شاکله خود حضرت فرمود که شاکله نیت است و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده و اکثر باصل حقیقت آن راه نیافته اند بعضی از عوام را گمان اینست که نیت آن لفظیست که بآن تلفظ مینمایند در هنگام شروع کردن بوضو و نماز و غیر آن هر چند در خاطر ایشان معنی نیت نباشد و این باجماع لغو و بیفایده است بعضی که از این درجه ترقی نموده اند نیت را بخاطر گذراندن آن الفاظ و تعقل معانی آنها میدانند و این نیز خطاست زیرا که نیت نیت اخلاص در عملست و عمل را از شرك و ریای بیرون آوردن و ظاهر است که این معنی باعث اخلاص نمی شود مثلا اگر شخصی تارك الصلوة باشد و هرگز نماز نکند و روزی بشنود که بزرگی بمسجد آمده و زری بصلحا قسمت مینماید از برای همین غرض وضو بگیرد و بمسجد بیاید در برابر آن بزرگ بهمین قصد متوجه نماز شود و در خاطر بگذراند که نماز واجب پیشین میگذارم از برای رضای خدا و جمیع اعمال نماز را بجا آورد با آنکه نیت بآن معنی را باجمیع افعال صلوة بجا آورده البته نماز او باطلست پس معلوم شد که آن نیت نیست و نفعی ندارد بلکه تحقق معنی نیت آنست که بردو معنی اطلاق میتوان کرد که هر دو در کار است و یکی در غایت آسان نیست دیگری در نهایت دشواری اما اول عبارت از آنست که مقارن فعل قصد کردن خصوص آن فعل داشته باشد و از روی سهو و غفلت بجا نیآورد مثل آنکه شخصی بقصد غسل جنابت بحمام رود و در حمام فراموش کند که جنب است و بقصد دیگر سر بآب فروبرد و بیرون آید این شخص نیت غسل نکرده و آن سر بآب فرو بردن او غسل جنابت نیست و اگر بخاطر داشت و باین قصد سر فرو برده و غسل کرده و نیت داشته هر چند بلفظ در نیآورد و آن معانی بخاطر نگذرانند و نیت باین معنی بسیار نادر است که کسی از آن خالی باشد چنانچه بعضی از محققین گفته اند که اگر ما را تکلیف میکردند که افعال را بی نیت بکنیم تکلیف ما لایطاق بود و اما درین پس از آن عبارتست از غرض و علت و باعثی که

آدمیرا محرك وداعی تر فعلست و افعال اختیاریه عقلا از این خالی نمیشد مثل آنکه شخصی متوجه بازار میشود از او میپرسی که بکجام میروی میگوید که بازار میروم این نیت بمعنی اولست که در نفس او هست و بعد از سؤال اظهار مینماید و اگر بگوید که بجای دیگر میروم دروغ گفته و از خلاف نیت خود خبر داده و بعد از آنکه از او میپرسی که چرا بیازار میروی میگوید میروم که متاع بگیرم این نیت بمعنی دوم نیست زیرا چیزی که باعث حرکت او شده است همین امر است و اصل این نیت مشکل نیست اما اخلاص در این نیت در غایت صعوبتست و مدار کمال و پستی و زیادتی و نقصان عبادت بر اخلاص این نیت نیست و این اخلاص را در وقت نماز بیچشم برهم گذاشتن و حرکات و سواسیانه کردن تحصیل نمیتوان نمود بلکه در مدت متمادی بر ریاضات و مجاهدات و تفکرات صحیح بعد از توفیق الهی قدری از آنرا تحصیل میتوان نمود زیرا که این نیت تابع حالت آدمیست تا حال خود را متبدل نسازی نیت متبدل نمیشود چنانچه در حدیث سابق حضرت صادق علیه السلام باین اشاره فرمود که شاکله که بمعنی طریقه و حالتست در آیه نیت تفسیر فرموده و توضیح این معنی موقوف بر ذکر بعضی از مراتب نیت است بدانکه بنای این عالم بر عشق و محبت است و هر کسیرا معشوق و مقصود است که آنمطلب در نظر او عظیمست و سایر اشیا را به تبعیت آن میطلبد و تحصیل آنمطلوب در جمیع اعمال نیت اوست و آنمطلوب غرض صحیح مینماید و غرض فاسد میباشد اما اغراض فاسده افراد بسیار دارند مثلاً يك شخص در نظر او مال بسیار عظیم و بزرگست و شیطان آنرا در نظر او زینت داده و محبت آن در صمیم قلبش جا کرده پیوسته فکر و خیال او متوجه تحصیل آنست اگر بشنود که نمازی هست که هر که میکند صد هزار درجه بهشت باو میدهند مطلقاً رغبت مینماید و اگر نماز شبانه روزی را میکند که مبادا مردم باو بی اعتنا شوند و مالش را بگیرند یا خدا مال را از او صلب کند صاحب این حالت تا این حال با او هست مال پرست است و معبود او مالست و نیت او تحصیل مالست در جمیع مراتب و اشاره باین معنی است آن حدیث نبوی که فرمود معلونست هر که بپرستد زینار و درهم را زیرا که هیچکس دینار و درهم را سجده نکرده است بلکه این پرستیدن مراد است و اگر غرض او محض اینمطلب خسیس باشد عبادات او باطل است و اگر اینمطلب بسیار در نفس او مستقر نشده باشد و مطلب آخری هم منظور او باشد در بطلان عبادتش اشکالی هست و مشهور بطلانست و يك شخص در نظر او مال چندان اعتبار ندارد جاه و اعتبار میطلبد و اینرا معشوق خود ساخته و از بی معشوق خود میگردد هر جا که آنرا مییابد بآن میل



میکند و در جمیع اعمال خود ملاحظه مینماید که اگر مؤید اعتبار دنیای او هست میکند و الا ترک میکند و پیوسته متفحص عبادت نیست که در ثواب آن نوشته باشند که در نظر هاعزیز میشود و بزرگی میشود آنرا بجامی آورد و اگر صاحب منصبی را در عزت می بیند چون جاه که معشوق اوست نزد او می بیند باومیل میکند و آن صاحب منصب فریب می خورد و گمان میکند که عاشق کمالات اوست چون از درجه اعتبار ساقط شد و مطلوب او از او مفارقت کرد و بدیگری پیوست بجانب دیگری میل میکند لهذا حق سبحانه و تعالی بجهت اینکه خدا پرست و جاه پرست و دنیا پرست از یکدیگر ممتاز شوند اهل حق را در غالب احوال فقیر و منکوب میدارد و مال و جاه باطل میباشد چنانچه در هنگام استیلای دولت اسلام چون دنیا و دین در یکجا مجتمع بود اعوان و انصار بسیار شدند و بعد از وفات حضرت رسالت که پادشاهی بدست دشمنان دین رسید و دین و دنیا از یکدیگر جدا شدند طلب دنیا طلب نیز جدا شدند و قلیلی بجانب حق ماندند و همچنین در زمان استیلای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و زمان ابتلای حسنین علیهم السلام صاصب این مرتبه مثل مرتبه سابقست و اغراض فاسد دنیوی بینهایتست و این دو فرد بر سبیل مثال مذکور شد و اعظم آفات عبادات این نیت فاسد است و در مرتبه شرك بخداست چنانچه ابن بابویه رحمه الله علیه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اجتناب کنید از ریابدرستی که آن شرکست بخدا و ریاکار را در روز قیامت بچار نام میخوانند ای کافر ای بد کردلاری مکار ای زیانکار ثواب عمل تو بر طرف شد و مزد تو باطل شد و ترا در این روز بهره نیست برو مزد خود را بطلب از کسیکه از برای او کار کردی - بسند صحیح از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت جماعتی را حقتعالی امر فرماید که بجهنم برند پس خطاب فرماید بمالک که بگو با تش که قدم های ایشان را نسوزاند که ایشان بیای خود بمساجد می رفتند و روی ایشان را نسوزاند که وضو را تمام و کامل بجامی آورند و دستهای ایشان را نسوزاند که بدعا بدو گاه من بر میداشتند و زبان ایشان را نسوزاند که بسیار قرآن میخواندند پس خازن جهنم بایشان گوید که ای اشقیای چه کرده اید که با این اعمال مستحق جهنم شده اید ایشان گویند که ما کارهای خود را برای غیر خدا میکردیم در این روزها گفتند که مزد خود را از کسی بگیرد که کار از برای او کرده اید - بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که لقمان فرزند خود را وصیت کرد که ریاکنده را سه علامتست چون تنهاست در عبادت کسل و سستی مینماید و در

نزد مردم مردانه بعبادت می ایستد هر کار که میکند توقع دارد که او را بآن کارستایش کنند. علی بن ابراهیم بسند خود روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه بریای مردم نماز گذارد او مشر کست و کسیکه حج بریای مردم کند مشر کست و کسیکه روزه بریای مردم گیرد مشر کست و کسیکه زکوة بریای مردم دهد او مشر کست و هر که فرموده خدا را برای مردم کند مشر کست و خدا قبول نمیکند عمل ریا کننده را - کلینی باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر دریائی شر کست بددستی هر که از برای مردم کار کند مزدش با مردمست و هر که از برای خدا کار کند مزدش بر خداست. بسند معیبر از آن حضرت روایت کرده که هر بنده که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند نگذرد روزی چند مگر آنکه خدایکی او را بر خلق ظاهر گرداند و هر که باطن خود را بدداند نگذرد روزی چند مگر اینکه بدی او را ظاهر گرداند - در حدیث دیگر فرمود که هر که اندکی از عمل را از برای خدا کند زیاده از آن بر خلق ظاهر سازد و کسیکه بسیاری از اعمال را با تعب بدن و بیداری شبها بقصد ریا بکند البته عمل او را در نظر آن جماعت که ایشانرا منظور داشته سهل و آسانک نماید و آیات و اخبار در این باب بسیار است و علاج ریا پابین نحو میشود که اغراض فاسده و مطالب دنیه که در نفس او مستقر گردیده قلع نماید بتوسل بجناب اقدس ربانی و تفکر در فناء این نشأه فانی و بی اعتباری مال و جاه و اعتبارات آن و در این که کسی بدون اعانت الهی قادر بر نفع اینکس نیست و تفکر در عظمت عقوبات و وسعت رحمت و ثوابات الهی تا آنکه آن مطلب عظیمه در نظرش عظیم شود و مطالب سهل بدی و حقارتش بر او منکشف گردد و الا با وجود این شہوات در نفس اخلاص میسر نیست چنانچه نقل کرده اند که شخصی دز پای درختی نشسته بود و میخواست مشغول ذکر باشد و با حضور قلب عبادت کند جانوری چند بر درخت جمع شدند و آوازها بلند کردند از حضور قلب بازماند و برخاست متوجه دفع ایشان شد چون مشغول شد باز جمع شدند چنانکه ایشانرا میراند فایده نمی کرد شخصی رسید گفت ای برادر تا این درخت باقیست از این جانوران خلاصی ممکن نیست و اگر خلاصی میخواهی درخت را بر کن چنین کرد فارغ شد همچنین در دل آدمی تا درخت محبت دنیا و غیر آن ریشه دارد مرغان خواهشها و خیالات را دفع نمیتوان کرد و اما اغراض صحیحه یکدرجه از درجه اوساط ناس است و نهایت مرتبه اخلاص ایشان آنست که عمل خود را از ملاحظه زید و عمر و تحصیل مال و منصب مبرا ساخته غرض اخروی منظور ایشان باشد و گاه در مقام خوفند و

خوف عظیم برایشان غالبست و برای طمع بهشت عبادت میکنند اگر چه خلاقی هست در اینکه آیا عبادت ایشان با این نیت صحیح است یا نه اما حق اینست که صحیح است خصوصاً وقتی که منضم باشد بایکی از معانی که بعد از این مذکور خواهد شد و بنا بر تحقیقی که گذشت که بمحض ظهور بآن نیت درست نمیشود معلوم است که تکلیف گذشتن از این مرتبه نسبت بغالب ناس تکلیف مالا یطاقست اما این عبادات در درجه نقص است زیرا که این مرد خود را پرستیده فی الحقیقه نه خدا را زیرا که مطلبش دفع ضرر از خود است و جلب نفع بسوی خود بسیار است که علمی را میشوند که احادیث بسیار وارد شده است که باعث قرب بخدا میشود یا باعث خوشنودی خدا میگردد مطلقاً محرك در نفس ایشان بهم نمیرسد و اگر بشنود که هر که فلان عمل را بجا می آورد کاسه در بهشت باو میدهند بنا به نیت رغبت بجا میآورد و اگر کسی را حق سبحانه و تعالی از این مرتبه نجات بخشد درجات مختلفیه بالاتر از این هست اول عبادت شا کر است که ملاحظه نعمتهای غیر متناهی باعث عبادت ایشانست چه عقل حکم میکند که شکر منعم واجبست خصوصاً چنین منعمیکه جمیع نعمتها منتهی باو میشود و اصل نعمتها که وجود است از اوست و جمیع اعضا و جوارح و قوی از عطایای اوست و جمیع آسمان و زمین و کوا کب و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و ملک و جن و وحوش و طیور را از برای منفعت بنی آدم خلق کرده و در هر لحظه بر بدن هر فردی از افراد بشر در حفظ و تغذیه و تنمیه چندین هزار نعمت دارد و بر روح مجبان و دوستان در هر آنی صدهزار نوع لطف و رحمت از افاضات و هدایات و توفیقات میفرماید و در عین کفران و معصیت منع لطف خود نمیفرماید چنانچه در خبر آمد، که خدا با هر یک از بندگان بنوعی لطف میفرماید که گویا بغیر این بنده ندارد و هزار گونه احتیاج باو دارد با آنکه خالق جمیع بندگان و بی نیاز از عالمیانست و بنده با خداوند سلوک مینماید که گویا خدایان دیگر دارد و باو هیچ احتیاج ندارد با اینکه خداوندی بجز او ندارد و مالک ضرر و نفع او بغیر او نیست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که جمعی عبادت الهی کردند برای رغبت در ثواب این عبادت تاجرانست و جمعی عبادت الهی کردند از ترس عذاب این عبادت غلامانست و جمعی عبادت خدا کردند برای شکر او این عبادت آزادانست بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که اگر خدا مردم را امیدوار نمیگردانید و نمیترسانید ببهشت و دوزخ هر آینه بر مردم واجب بود که او را اطاعت کنند و عصیان او نمایند برای تفضل و احسانیکه نسبت بایشان کرده است و برای آن نعمتها که بیش از استحقاق بایشان کرامت فرموده و تفکر در آلاء

و نعمای الهی نهایت ندارد کما قال تعالی **وان تعد وانعمة الله لا تحصوها** و این تمکیر از اعظم عبادات است و موجب مزید محبت و قرب و داعی و باعث بر فعل عبادات و صارف از منہیات و محرّمات است - دویم - عبادت جمعیت که باعث ایشان بر عبادت تحصیل قرب بر حضرت باری جل شانه است و مراد از قرب نزدیکی زمانی و مکانی نیست زیرا که خداوند عالمیان از زمان و مکان منزّه است و قرب الهی را معانی بسیار است به بیان دومعنی در این رساله مختصره اکتفا مینماید یکی قرب بحسب مرتبه و کمال است یعنی که چون حضرت واجب الوجود کامل من جمیع الجهات است و نقص در ذات و صفات او بهیچوجه راه ندارد و ممکن تمام نقص و عجز و ناتمامیت از اینجهت نهایت تقابل و تباین در میان واجب و ممکن حاصل است و هر چند یکنقص از نقایص خود را ازاله مینماید و از فیاض علی الاطلاق کمالی از کمالات بر او فیاض میگردد و او را فی الجمله نزدیکی معنوی بهم میرسد چنانچه اگر دو کس پایکدیگر در اخلاق تضاد و تباین داشته باشند میگویند که از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از ایشان اخلاق دیگری را کسب کند میگویند که او پاره نزدیک شد اگر چه صفات واجب و ممکن را بیکدیگر ربطی نیست و کمالات ممکن بصد هزار نقص آمیخته است اما بلا تشبیه یکنوع آشنائی و ارتباطی بهم میرساند که از آن بقرب تعبیر میتوان نمود چون عبادات ظاهره لطفست که در عبادات باطنه و هر عبادتی مورث تکمیل کمالیست در نفس پس ممکن است که در عبادت منظور آدمی تحصیل این امر باشد و درجات مراتب این قرب نامتناهیست و تفصیل اینمعنی انشاء الله در مقام دیگر بیان شود و معنی دیگر قرب بحسب تذکر و محبت و مصاحبت معنویست چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته این دوست در ذکر محبوب خود باشد و از خاطر او محو نشود و بزبان نشر کمالات او نماید و باعضا و جوارح مشغول کارهای او باشد بحسب قرب معنوی باو نزدیکتر است از بیگانه یا دشمنی که در پهلوی او نشسته باشد و ظاهر است که از کثرت عبادت و ذکر این معنی بحصول میآید سیم عبادت جمعی است که باعث ایشان حیای از خداوند عالمیاست و این درجه کسیست که بنور ایمان دل او منور شده و حسن طاعات و قبح سیئات کماهی بر او ظاهر گردیده و در مقام معرفت بدرجه کمال رسیده پیوسته در یاد خداوند خود است و همیشه متذکر ای معنی هست که خداوند عالمیان بر دقایق امور و ضمائر نیات او مطلع است و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او جلوه کرده است و اینمعنی باعث اوست بر فعل طاعات و ترک منہیات چه ظاهر است که اگر کسی ملازمی یا غلامی داشته باشد که از او هیچ پاك نداشته باشد و

خوف ضروری و توقع نفعی از او نداشته باشد در حضور او بسیاری از معاصی را شرم میکنند که بجا آورد پس چنین کسی در مقام مراقبه چنین خداوندی را حاضر داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از او صادر تواند مگر اینکه از این مرتبه بازماند و غفلت دیده بصیرت او را کور گرداند چنانکه منقولست که حضرت لقمان بفرزند خود فرمود که ای فرزند اگر خواهی معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا در آنجا نباشد و با سائید معتبره از حضرت رسول ﷺ منقولست که فرمود از خداوند خود حیا بدارید چنانچه حق حیا و شرمست صحابه گفتند که چکار کنیم که حیا عمل آمده باشد فرمود که اگر خواهید که چنین باشید باید که اجل شما همیشه در برابر دیده شما باشد و سر را آنچه در سر است از چشم و گوش و زبان و غیر آنها را از معصیت الهی بازدارید و شکم را از حرام نگاهدارید و فرج را از محرّمات منع نمائید و یاد کنید قبر را و پوسیدن و خاک شدن در قبر را و کسیکه آخر ترا خواهد باید زینت زندگانی دنیا را ترک نماید و عبارت این حدیث ابوذر باین معنی بسیار منطبق است هر چند بر معانی دیگر نیز منطبق میشود چه در عبادت جمعیست که لذت عبادت را یافته اند و کمال بندگی را فهمیده اند و عقل ایشان مستفا شده و نفس ایشان نور یافته با عقل موافق گردیده و شهوات نفسانی منکسر و شکسته گشته هیچ لذتی را بر طاعت و فرمانبرداری ترجیح نمیدهد و هیچ الهی نزد ایشان بدتر از ارتکاب معصیت نیست زیرا که قباحت گناه را چنانچه باید دانسته اند در اصل عبادت مزد خود را مییابند و لذت خود را می برند و سختیها و مشقتهای عبادت برایشان گواراست بهشت خود را عبادت میدانند و جهنم خود را معصیت از هر عبادتی لذتی میبرند که فوق لذات عالمیانست و در هر قطره از قطرات آب دیده بهره میبرند از یک قطره لذت خوف مییابند و از یک قطره لذت شوق و از قطره دیگر لذت درجاء و امید بی انتها چنانچه بسند صحیح از حضرت امام العارفین جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین مردمان کسیست که عاشق عبادت شده باشد و دست در گردن آن در آورده باشد و معجانه آن را در بر گرفته باشد و محبت بندگی در دل او جا کرده باشد و بجمیع بدن و اعضا و جوارح مباشر آن شده باشد بسبب عبادت خود را از جمیع کارهای دنیا فارغ ساخته باشد و بسبب آن پروا نداشته باشد که روزگار او با سانی گذرد یا بدشواری بوساحب این مرتبه را از لذات جسمانی چندان لذتی نباشد بلکه در بهشت نیز عبده لذت او از عبادت قرب باشد چنانچه از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام منقولست که خداوند عالم میفرماید که ای بندگان بسیار تصدیق کننده

که تصدیق پیغمبران من چنانچه باید کرده‌اید و فرمان مرا قبول نموده‌اید تنعم نمایند و لذتها ببرید از عبادت من در دنیا بدستیکه بعبادت تنعم خواهید کرد در آخرت ای عزیز چنانچه در بدن حواس جسمانیه هست که بآن تمیز در میان محسوسات مینماید در روح آدمی نیز مثل آن هست که بآن تمیز میان حقایق و معانی میکند و چنانچه حواس جسمانی یافتها از کار خود باز میماند حواس روحانی را نیز آفتها میباشند مثل آنکه ذائقه صحیح نیک و بد مطعومات را می شناسد و چون بیمار شد و مزاج او از اعتدال منحرف شد شیرین در ذائقه او تلخ مینماید و بردائقه او اعتماد نینماید همچون روح و عقل آدمی تا بشهوات جسمانی آفت نیافته در ذائقه او اعمال نیکو و اخلاق پسندیده لذیند و خوش آیند است و اطوار قبیحه و اعمال شنیعه از زهر در کام او ناگوار تر است و چنانچه دیده سر تا صحیح است بر آن اعتماد میشاید و چون میل معاصی بر آن پرده انداخت نیک و بد را نمیشناسد هم چنین دیده جان تا بنور ایمان روشنست حق را چنانچه باید میبندد و باطل را می شناسد و چون سیل معاصی و بدبها نور آنرا مستور گردانید بد را نیک می بیند و نیک را بد میداند و نیک و بد را بشهوتهای نفس میشناسد کذا از اطاعت گریزان است و معصیت را خواهان و همچنین نظیر هر حاسه از حواس در روح آدمی هست و صحت و بیماری میدارد انشاء الله در محل دیگر تحقیق معنی قلب و نور و ظلمت آن و کوری و بینائی آن بیان خواهد شد (پنجم) عبادت محبانست که بسبب کثرت عبادت و بندگی بدرجه محبت که اعلا درجات کمالست رسیده اند بلکه معشوق حقیقی گردیده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد اطهار او میفرماید که یحییهم و یهبونه یعنی خدا ایشان را دوست میدارد و ایشان خدا را دوست میدارند و هر گاه محبت کسی در دل قرار گرفت و کار فرمای بدن او شد دیگر باعث اعمال او بغیر محبت چیزی نیست و بغیر رضای محبوب چیزی نمیخواهد و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب نباشد آنرا جهنم خود میداند و اگر در جهنم باشد و بارضای دوست باشد آتش را گل و ریحان میداند چنانچه حضرت خلیل الرحمن در مقام خلعت و محبت آتش نمرود چون بارضای دوست بود در نظر او از گل و لاله خوش نما تر بود و باین سبب خدا آتش را برای او باغ و بوستان کرد و اگر ریحان نمیشد هم در نظر او از شقایق و ارغوان بهتر مینمود نمی بینی که جاهلی در عشق مجاز بمرتبۀ میرسد که اگر عبادت میکنند معشوق را میخواهد و اگر معصیت میکند برای معشوق میکند و در خدمت معشوق هرگز بخاطر او نمیرسد که از او تقعی بمن خواهد رسید یا زری بمن خواهد بخشید و اگر بیالامیرود برای این می رود که شاید او را ببیند و اگر بیباغ می رود بیاد او می رود

و محرك او در جميع كارها همان محبت فاسداست هم چنين محبت محبوب حقيقي بر كسيكه غالب شد جميع كارهاى او منوط بهمان محبت است و بهشت و دوزخ در آن مقام منظور نيست بلكه بهشت را براى اين ميخواهد كه دوست آن را ميخواهد و جهنم را براى آن دشمن ميدارد كه دوست آن را نميخواهد چنانچه امام المحبين امير المؤمنين عليه السلام در دعائى كه ميفرمايد كه الهى اگر مرا بجهنم در آورى و از دوستان خود جدا گردانى اگر بر عذاب صبر كنم چگونه بر فراق تو صبر نمايم و اگر بر گرمى آتش شكيبائى نمايم چگونه تاب آورم جدائى از كرامتها و لطفهاى ترا و كسى كه در اين مرتبه از محبت باشد نزديك گناه نميگردد كه پسندۀ محبوبش نيست و طاعت را بجان براى محبوب ميكند و مزه منظورش نيست و محبت خواب غفلت را بر او حرام کرده چنانچه محبوب رب العالمين جعفر بن محمد عليه السلام ميفرمايد كه دوست خدا نيست آنكه معصيت خدا ميكند بعد از آن شعري فرمودند كه مضمونش اينست كه تو معصيت الهى ميكنى و محبت او را اظهار مينمايى بسيار دور است كه تو از گفتار تو اگر در محبت راستگو بودى فرمان او را ترك نميكردى بدرستي كه دوست مطيع دوست خود مى باشد و ايشان بسند معتبر از آن حضرت منقولست كه فرمود مردم عبادت الهى را بر سه وجه ميكنند جمعى عبادت را از براى طمع ثواب مى كنند و اين عبادت حريصانست كه حرص و خواهش لذات موجب بندگى ايشان شده و طايفه ديگر عبادت را از ترس آتش ميكنند اين عبادت غلامانست كه از ترس سياست آفاكار ميكنند وليكن من عبادت خدا را براى محبت او ميكنم و اين عبادت گرام و بزرگوارانست و اين مرتبه ايمنى است چنانچه حقتعالى ميفرمايد و هم من فرغ يوم فقد آمنون ايشان از ترس روز قيامت ايمنند و ميفرمايد كه بگو اى محمد بمردم اگر خدا را دوست ميداريد پيروي من كنند تا خدا شمارا دوست دارد گناهان شما را بيمارزد پس فرمود كسيكه خدا را دوست ميدارد خدا او را دوست ميدارد و هر كه خدا را دوست داشت او را امانت يعنى در دنيا از شر شياطين و هواهاى نفسانى ايمنست و در قيامت از خوف و بيم عذاب الهى نجات دارد و از آن حضرت مرويست كه خداوند عالمان بجنرت موسى بن عمران عليه السلام و حى فرمود كه اى پسر عمران دروغ ميگويد كسيكه گمان ميبرد كه مرادوست ميدارد زچون شب شد بخواب ميرود و از من غافل ميشود آخر نهر دوستى ميخواهد كه با محبوب خود خلوت كند اينك من ايموسى بر آن معلم بر احوال دوستان خود و نظر لطف بسوى ايشان دارم چون پرده شب ايشان را فرو گرفت ديده دلهاى ايشان را ميگشايم و عقوبتهاى خود را بر ديدههاى ايشان ميدارم با من بنحوى مخاطب مينمايند

که گویا روبرو بامن سخن میگویند و گویا مرا می بینند و حاضرانه بامن سخن میگویند ای پسر عمران ازدل خود خشوع و رقت برای من بیاور و بدن خود را برای من شکسته و خاضع گردان و از دیده های خود در تاریکی شب آب بریز و مرا بخوان که من بتو بمبار نزدیکم و مرتبه که اشرف سعادت است مراتب مختلفه دارد و باین درجه علیه فایز نمیتوان شد مگر بعبادت و بندگی و متابعت شریعت مقدس نبوی و از جمله بواعث محبت تفکر در نعمتهای منم حقیقی است و چنانچه محبتهای بشری به بسیاری الطاف و مهربانی محبوب در تزیید میباشد همچنین عشق حقیقی بتفکر در نعمتها و لطفهای معشوق حقیقی که در هر لحظه صد هزار نوع از آن بر هر فردی از افراد مخلوقات دارد زیاده میگردد چنانچه منقولست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب خود که خدایا دوست دارید برای نعمتهائی که روزی شما گردانیده و مرا دوستدارید از برای خدا و اهل بیت مرا دوستدارید برای من و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالمیان بهم را از خود موسی بن عمران علیه السلام وحی فرمود که ای موسی مرا دوستدار و مردم را دوست من گردان موسی گفت خداوند من ترا محبم و بدوستی توفایز گردیده ام مردمان را چگونه دوست تو گردانم فرمود که نعمتهای مرا برایشان بخوان و احسانهای نامتناهی مرا بیاد ایشان بیاور چون دانند که جمیع نعمتها و کمالات و مرغوبات از منست و از جانب من بایشان رسیده غیر مرا یاد نکنند و پیوسته در یاد من باشند - شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب امالی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از آباء گرام او علیه السلام روایت نموده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند باجمعی از صحابه که در میان ایشان بودند ابو بکر و ابو عبیده و عمر و عثمان و عبدالرحمن و دو کس از قراء صحابه عبدالله عبد بن ام و ابی بن کعب پس عبدالله سوره لقمان را خواند تا باین آیه رسید و اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه و ابی سوره ابراهیم را خواند و باین آیه رسید که و ذکرهم با پیام الله ان فی ذلک لآیات لکل صابر شکور حضرت فرمود که مراد از ایام الهی که مرا امر فرموده است که بیاد مردم بیاورم نعمتها و احسانها و امثال و حکمتها و بلاهای اوست پس متوجه صحابه شد و فرمود بگوئید که کدامست اول نعمت از نعمتهائی که خداوند عالمیان شما را بتذکر آنها امر فرموده هر یک از ایشان نعمتی از نعمتها را گفتند از انواع خورشها و پوششها و فرزندان و زنان و غیر اینها چون ایشان ساکت شدند بجانب حضرت امیر المؤمنین التقات فرمود که ای ابوالحسن تو نیز بگو حضرت فرمود که پدرم و مادرم فدای تو باد من



چگونه بیان کنم در حضور تو امری را و حال آنکه خدامارا بتو هدایت فرمود و جمیع علوم و کمالات را بوسیله تو بما فرستاده حضرت رسول ﷺ فرمود که باید گفت که کدام نعمت اول نعمتهائی است که خدا بتو کرامت فرموده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اول نعمتها نعمت ایجاد است که هن هیچ نبودم و مرا از کتم عدم بوجود آورد فرمود که راست گفتمی دوم کدامست فرمود که دوم آنست که احسان فرمود و مرا از جمله صاحبان حیات و زندگانی مقرر فرمود و مانند جمادات و نباتات نگردانید فرمود که راست گفتمی سیم را بگو فرمود که سیم آنکه مرا بهترین صورت‌ها که صورت انسانست خلق فرمود و بصورت حیوانات خلق نفرمود گفت راست گفتمی چهارم را بگو فرمود که چهارم آنکه برای من حواس ظاهره و باطنه مقرر ساخته فرمود که راست گفتمی پنجم را بگو فرمود که پنجم آنکه قوای عقلانی و مشاعر روحانی بمن داد و بر سایر حیوانات مرا زیادتی بخشید فرمود که راست گفتمی ششم را بگو فرمود که ششم آنست که مرا بدین حق هدایت فرمود و از گمراهان نگردانید فرمود که راست گفتمی هفتم را بگو فرمود که هفتم آنکه در آخرت برای من زندگی مقرر فرمود که نهایت ندارد فرمود که راست گفتمی هشتم کدامست فرمود که هشتم آنستکه مرا مالک گردانیده و بنده کسی نگردانیده فرمود که راست گفتمی نهم را بگو گفت نهم آنستکه آسمان و زمین و آنچه در آنهاست و در میان آنهاست از خلائق برای من خلق کرده و مسخر من گردانیده که برای من در کاراند فرمود که راست گفتمی دهم را بگو گفت دهم آنکه ما را مرد خلق کرده و بر زنان استیلا و زیادتی داده فرمود که راست گفتمی بعد از این دیگر چه نعمتست فرمود که یانبی الله نعمت‌های الهی بسیار است و همه نیکو و طیب و بشمردن احصای آنها نمیتوان نمود حضرت رسول ﷺ تبسم نمود و فرمود که گواری یاد ترا علوم نامتناهی ای ابوالحسن توئی وارث علم و تو بیان خواهی کرد از برای امت من آنچه در آن اختلاف نمایند کسیکه ترا برای دین تو دوست دارد و پیروی راه تو کند او هدایت یافته است براه راست و کسی که از هدایت تو بیجانم دیگر میل کند و ترا دشمن دارد و تنها بگذارد در قیامت هیچ بهره از رحمت الهی نداشته باشد و از جمله دواعی محبت بسیاری عبادت و ذکر است و پیوسته صفات کمالیه الهی را منظور نظر داشتن و این معنی ظاهر است که هر چند یاد کسی بیشتر میکنند محبت او بیشتر در خاطرش مستقر میشود خصوصاً در هنگامیکه با تفکر در صفات کمالیه الهی منضم باشد و فضیلت ذکر و شرایط و فواید آن و افضلیت ذکر و تفکر بر یکدیگر بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد ششم عبادت عارفانست که باعث ایشان بر عبادت

کمال معبود است و آنکه او سزاوار عبادتست چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود  
**عبادتک لاخوفاً من نارک ولاطمعاً فی جنتک ولكن وجدتك اهلاً للعبادة فعبادتک**  
یعنی نپرستیدم ترا از ترس آتش تو و نه از برای طمع در بهشت تو ولیکن ترا سزاوار پرستیدن  
یافتم پس عبادت کردم و ایندرجه اعلاهی درجات مقربان است و کسی ایندعوی میتواند نمود  
که فریب از نفس خود نخورده باشد و یقین داند که اگر نام بهشت و دوزخ نشنیده بود هم  
عبادت را چنین که الحال میکنند میکرد بلکه اگر العیاذ بالله عبادت کننده را بجهنم میبردند  
چون معبود را سزاوار عبادت میدانند ترك نمیکرد و بدانکه مراتب نیات غیر منتهایی است  
چنانچه مراتب کمالات نهایی ندارد و صاحب هر مرتبه در خور مرتبه خود نیتی دارد که  
اعمالش منوط بهمان نیت است و هر درجه شاهی و گواهی چند از اطوار و اخلاق دارد که  
دعوی مدعی و کمال واقعی با آنها ممتاز میشود فایده اگر کسی گوید که از تحقیقات سابقه  
چنین معلوم میشود که مقربان را بهشت چندان منظور نمیشد و از جهنم چندان بیم نمیشد  
پس این تضرعات و مبالغات که در دعاها از برای طلب بهشت وارد شده و آثار خوف جهنم و  
عذاب که از اطوار انبیا و ائمه (ع) مفهوم میشود چه معنی دارد بنده را در این مقام معنی لطیفی  
بخاطر رسید که تا کسی بهره از محبت نداشته باشد اذعان نمینماید بدانکه بهشت را ظاهری  
و باطنی و صورتی و معنی میباشد و هر کسی از بهشت بلذتی مخصوصست و از یک میوه بهشت  
با یک قطعه صدهزار لذت متصور است که هر فردی یکی از آنها التذاذ می یابد یک شخص همت  
او مقصود است بر خوردن مطعومات لذیذه و کاشش شیرین میشود و بغیر این لذت جسمانی  
دیگر چیزی نمی یابد دیگری که یک قدری از عظمت منعم خود شناخته همین شیرینی در کام  
اول لذیذتر است و تفکر مینماید که مرا نزد آن خداوند رتبه هست که چنین میوه شیرینی  
برای من خلق کرده و بمن عطا نموده پس کام جسم و کام روحش هر دو شیرین شده دیگری  
از این میوه همین شیرینی می یابد که محبوب حقیقی از من راضی شده و این میوه از لطف  
او بمن رسیده چنانچه در اخبار وارد شده که اعلاهی لذات اهل بهشت مرتبه رضوانست  
که نوید خوشنودی الهی بسایشان میرسد و اگر توضیح این مطلب را خواهی تمثیلی  
از برای تو بیان کنم مثلاً اگر پادشاهی خوان نقلی در پیش خود گذارد و بارعام دهد  
و هر کسیرا یک نقل عطا کند آن گدای در یوزه گرد که همت او همین نقل  
گرفتن است همین لذت مالیت این نقل را مییابد رشادی که دارد از همین است که  
اگر اینرا نمیگرفتم فلسی ببایش میبایست داد و خرید و کام خود را شیرین کرد اگر

قناری هم نقل را باوردهد همان فرح او را حاصل میشود و یکی از اوساط ناس که اینرا میگیرد از این معنی هم التذازی داد که پادشاه مرا طلبیده و نقل بمن داد و کسی از ارباب مناصب جزوی که میگیرد چون بکارش میآید در استقلال منصبش بیشتر محفوظ میشود تا بمرتبۀ آن مقربی میرسد که لذت قرب و انس پادشاه را یافته این لطف نزد او باملاک دنیا برابر است با آنکه در خانه خود اگر انواع تنقلات باشد نگاه نمیکند و این مراتب در نعمتهای دنیا نیز میباشد که شکم پرستان لذت جسمانی میبرند و مقربان لذت معنوی و توجه دوست از آن میباشد لهذا دردها و المهایی که از جانب دوست بایشان میرسد از انگین در کام جان ایشان شیرین تر است و چنانچه در این مایدهای جسمانی این تفاوت مراتب میباشد در مایدهای روحانی نیز اضعاف این می باشد چنانچه آیات قرآنی مواید علوم ربانیت هر کس را در خور فهم خود از آن بهره ایستکه دیگری را از آن خبر نیست این عزیز هر که کاملست بهره او از همه چیز کاملست و ناقص از کمال هر نعمتی محرومست و مست فقیر خداشناس از لقمۀ نانی خشک لذتی میبرد که غنی بی معرفت از الوان نعمتهای خود نمیرد و همچنین آلام عذابهای الهی بر این قیاسست اگر بر فرض محال دوست خدا را بجهنم برند از آتش حرمان میسوزد نه از آتش سوزان چون جهنم جای محرومان و سرای مهجوران است تضرع و استغاثه می نماید و از آن گریزان است و این معنی در مراتب عشق مجاز بر جمیع خلق ظاهر است که اگر جدا از دوست در گلستان با انواع نعمتها باشد نزد او جهنم است چو ب لطف دوست هر چند بدنش را مجروح سازد نزد او از نی شکر شیرین تر است **رِزْقَنَا اللَّهُ وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ الْوَصُولَ إِلَيْهِ دَرَجَاتُ الْكَامِلِينَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ**

بدانکه يك شرط از شرایط عبادت که اینقره جامعه بآن اشارت دارد حضور قلبست و عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول در گاه الهی نیست و باعث کمال و قرب نمیگردد بلکه اگر نه

فصل شامل کریم علی الاطلاق میبود میبایست که آدمی در عبادتیکه بیحضور قلب باشد مستحق عقاب گردد چنانکه اگر کسی در حضور پادشاهی سخن گوید و بآن پادشاه در مقام مخاطبه و مکالمه باشد و خاطرش مطلقا متوجه امور دیگر باشد و آن پادشاه از ضمیر او اطلاع داشته باشد البته مستوجب سیاست بلیغ میگردد زیرا که پادشاه را حقیر شمرده و اعتنا بشان او نکرده چنانچه خداوند عالمیان میفرماید **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ** بتحقیق که رستگار شدند مؤمنانی که در نماز خود باخشوعند و خشوع

دل آنست که بیاد خداوند خود باشد و بغیر ذات مقدس او ملتفت بچیزی نشود و غیرا از خاطر خود بیرون کند و خشوع سایر اعضا و جوارح آنست که هر يك بآن کاریکه مأمور شده اند مشغول باشند و آدابی که در هر عضوی از اعضا از شارع مقرر گردیده ترک ننمایند چنانچه نظر را فرموده اند که در هر حالی باید که بر موضعی خاص باشد و دست را فرموده اند که در هر حالی بر موضعی خاص باشد و خشوع جمیع اعضاء تابع خشوع قلب است چنانچه منقولست که حضرت رسول ﷺ شخصی را دید که در نماز پاریش خود بازی میکرد فرمود که اگر دل این مرد خاشع بود و با خدا بود اعضا و جوارح او نیز بکار خدا مشغول بودند و این معنی بحسب تجربه ظاهر است بدانکه هر مملکتی را پادشاهی میباشد که جمیع رعیت تابع او میباشد و پادشاه ملک بدن و پیشوای سایر اعضا و قوی قلبست چون دل متوجه خدا شد اعضا تابع اویند و پیروی می نمایند اینست یک معنی آن حدیث که *صلوة المؤمن وحدة جماعة* یعنی نماز مؤمن به تنهایی جماعتست زیرا که دل او با خداست و مقتدای سایر جوارح است که باو اقتدا مینمایند بدانکه نماز بی حضور قلب اگر آدمی را از جهنم خلاصی دهد اما بدرجات عالیه کمالات نمیرساند و پسندیده در گاه حق نیست چنانچه از حضرت رسول ﷺ منقولست که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب - از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر کس دور کعبت نماز بگذارد و بداند که چه میگوید یعنی در قرائت و از کاری که میخواند متوجه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود بر او گناهی نمانده باشد - از حضرت باقر علیه السلام منقولست که بدرستی که بالامییرند از نماز بندگان نصف آنرا و از بعضی ثلث و از بعضی ربع و از بعضی خمس و بالا نمیرند و بدرجه قبول نمیرسانند مگر آنچه با حضور قلب کرده باشد لیکن مأمور شده اند بندگان بادای نوافل تا بسبب آن تمام سازند نقصهای نماز فریضه را - و منقولست از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام که رغبت بشوایب و خوف از عقاب در دلی جمع نمیشود مگر اینکه بهشت او را واجب میشود چون متوجه نماز شوی روی دل خود را بسوی خداوند خود بگردان بدرستی که هر مؤمنی که در نماز دل خود را با خدا دارد خدا دلهای مؤمنان را بسوی او مایل گرداند و باین معنی بهشت را نیز از برای او لازم گرداند - از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول ﷺ فرمود که چون بند مؤمن بسوی نماز برمیخیزد خداوند عالم نظر رحمت بسوی او می افکند و روی لطف و احسان بسوی او میدارد و رحمت او بالای سرش تا آسمان بر او سایه میاندازد و ملائکه بر گرد او احاطه مینمایند تا آفاق آسمان و

ملکیرا موکل میسازد حق تعالی که بر بالای سر او ایستاده میگوید که اگر بدانی که منظور نظر کیستی و با که مناجات میکنی هر آینه بغیر او التفات نمائی و هر گز از جای نماز حرکت نکنی - از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقولست بنده چون در نماز خود التفات بجانبی در حضور قلب یا برویا بچشم یا ببدل حق سبحانه و تعالی او را ندانم میکند که ای بنده من بسوی کی التفات می نمائی آیا التفات بجانب کسی مینمائی که از من بهتر باشد از برای تو چون سمر تبه از او التفات بغیر صادر شود حق تعالی نظر لطف از او بر میدارد بعد از آن دیگر نظر بجانب او هر گز نمی افکند و اخبار در این باب بسیار است و حضور قلب در نماز نیز تابع حالت آدمی است هر چند اینکس در مراتب یقین و معرفت کاملتر میشود و عظمت معبود را بیشتر میشناسد آداب عبادت از او بیشتر صادر میشود و در مقام بندگی خاضعتر و ذلیل تر میباشد چنانچه جعفر بن احمد القمی روایت کرده که چون حضرت در سالت پناه علیه السلام بنماز می ایستادند رنگ مبارک آنحضرت متغیر میشد از خوف الهی و از سینه آنحضرت صدائی مانند صدای دیگری که در جوش باشد می شنیدند - منقولست که چون وقت نماز داخل میشد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اندام مبارکش بلرزه می آمد و از رنگ برنگ میگردید می رسیدند که چه می شود شما را می فرمود که رسید هنگام ادای اماتی که بر آسمان و زمین عرض کردند و آنها ابا کردند و ترسیدند آدمی متحمل آن شد یعنی بار تکلیف پس نمیدانم که چون متحمل اینبار شده ام نیک ادا خواهم کرد یا نه - و در روایات معتبره وارد است که حضرت امام حسن علیه السلام چون متوجه وضوی نماز میگردد مفاصل بدنش میلرزید و رنگ مبارکش بزرگی مایل میشد - از آنحضرت از علت اینحال سؤال نمودند فرمود که حق و لازمست بر هر کس که نزد خداوند عرش عظیم به بندگی ایستد آنکه رنگش زرد شود و دنده هایش از بیم او بلرزه در آید منقولست که حضرت سید الساجدین (ع) روزی در نماز ایستاده بودند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام کودک بود و چاه بسیار عمیق در خانه آنحضرت بود - حضرت امام محمد باقر علیه السلام بکنار چاه آمد که نظر نماید در آنچاه در افتاد مادر او چون آنحال را مشاهده نمود بسوی چاه آمد بر خود میزد و فریاد میکرد و استغاثه مینمود و می گفت یا بن رسول الله فرزندت غرق شد و آنحضرت در نماز مطلقا التفات نمی فرمود و حال آنکه صدای اضطراب فرزند در چاه بگوش آنحضرت میرسید چون بسیار بطول انجامید مادر از روی اضطراب گفت که ای اهل بیت رسالت دلهای شما بسیار سنگین است باز حضرت التفات نفرمود تا نماز را با آداب مستحبه تمام بجا آورده فارغ گردید پس

نزد چاه آمد و باعجاز دست در آن چاه عمیق دراز کرد حضرت امام محمد باقر علیه السلام را بیرون آورد خنده می کرد و سخن می فرمود و جامه آن حضرت تر شده بود پس فرمود که فرزند خود را بگیر ای ضعیف‌الیقین بخدا - مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام از سلامت بودن فرزند بخندید و از تنبیه آن حضرت بگریه درآمد حضرت فرمود که بر شماها ملامتی نیست نمیدانی که من در خدمت خداوند جباری ایستاده بودم که اگر رو از جانب او دیدی گری میگردانیدم و بغیر او توسل مینمودم روی لطف خویش از جانب من می گردانید و بغیر او از که توقع رحمت می توان داشت - و صاحب کتاب حلیة الاولیا روایت نموده که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وضو فارغ میشدند و اراده نماز می فرمودند رعشه در بدن ولرز در اعصاب آن حضرت مستولی میشد چون سؤال مینمودند می فرمود که ای وای بر شما مگر نمیدانید که بخدمت چه خداوندی می ایستم و با چه عظیم الشانی می خواهم مناجات کنم در هنگام وضو نیز اینجالت را از آن حضرت نقل کرده اند روایتی وارد شده که فاطمه دختر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روزی جابر بن عبدالله انصاری را طلبید و گفت تو از صحابه کبار حضرت رسولی و ما اهل بیت را حق بر تو بسیار است و از یقین اهل بیت رسالت همین علی بن الحسین علیه السلام مانده و او بر خود جور مینماید در عبادت الهی پیشانی وزانوها و کفهای پای او از بسیاری عبادت پینه کرده و مجروح گشته و بدن او نحیف و کاهیده شده از او المناس نما که شاید پاره تخفیف دهد چون جابر بخدمت آن جناب رسید دید که در محراب نشسته و عبادت بدن شریفش را کهنه و نحیف گردانیده حضرت جابر را اکرام فرمود و در پهلوی خویش تکلیف نمود و با صدای بسیار ضعیف احوال او را پرسید جابر گفت یا بن رسول الله خداوند عالمیان بهشت را برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را برای دشمنان و مخالفان شما آفریده پس چرا این قدر بر خود تعب می فرمائی حضرت فرمود که ای مصاحب رسول مگر نمیدانی که جدم حضرت رسالت پناه با آن کرامتی که نزد خداوند خود داشت که ترك اولای گذشته و آینده او را آمرزید مبالغه و مشقت در عبادت را ترك نفرمود پدر و مادرم فدای او باد تا آنکه بر ساق مبارکش نفخ ظاهر شد و قدمش ورم کرد صحابه گفتند که چرا چنین زحمت میکشی و حال آنکه خدا بر تو تقصیر نمینویسد فرمود که آیا من بنده شاگرد خدا نباشم و شکر نعمتهای او را ترك نمایم جابر گفت یا بن رسول الله بر مسلمانان رحم کن که ببرکت شما خدا بالارا از مردمان دفع مینماید و آسمانها را نگاه میدارد و عذاب های خود را بر مردم نمیگمارد فرمود که ای جابر بر طریق پدران خود خواهم بود تا ایشان

را ملاقات نمایم - از حضرت صادق علیه السلام منقولست که پدرم فرمود که روزی بر پدرم علی بن الحسین داخل شدم دیدم که عبادت در آن حضرت تأثیر کرده و رنگ مبارکش از بیداری زرد گردیده و دیده اش از بسیاری گریه مجروح شده و پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه کرده و قدم شریفش از وفور قیام در صلوة ورم کرده چون او را بر این حال مشاهده کردم خود را از گریه منع نتوانستم نمود و بسیار گریستم آن حضرت متوجه تفکر بودند بعد از زمانی بیجان من نظر افکندند و فرمودند که بعضی از کتابها که عبادت امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا مسطور است بمن ده چون بیاوردم و پاره بخوانند بر زمین گذاشتند و فرمودند که کی یاری آن دارد که مانند علی بن ابیطالب علیه السلام عبادت کند - کلینی از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده که چون حضرت سید الساجدین علیه السلام بنمازمی ایستاد رنگش متغیر میشد و چون بسجود میرفت سر بر نمیداشت تا عرق از آن حضرت می ریخت - از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که علی بن الحسین علیه السلام در شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذاورد و چون بنمازمی ایستاد از رنگ برنگ میگردد و ایستادنش در نماز ایستادن بنده ذلیل بود که نزد پادشاه جلیل ایستاده باشد و اعضای او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که گویا نماز و دعاست و دیگر نماز نخواهد خواند چون از احوال آن حضرت سؤال مینمودند میفرمود: کسیکه نزد چنین خداوند عظیمی بایستد سزاوار است که چنین خایف باشد - نقل کرده اند که در بعضی از شبها یکی از فرزندان آن حضرت از بلندی افتاد دستش شکست و از اهل خانه فریاد بلند شد همسایگان جمع شدند و شکسته بند آوردند دست آن طفل را بستند و آن طفل از درد فریاد میکرد و حضرت از اشتغال بعبادت نمی شنید چون صبح شد و از عبادت فارغ شد دست طفل را دید در گردن آویخته از کیفیت حال پرسید خبر دادند - و در وقت دیگر در خانه حضرت در آن خانه که در سجود بود آتشی گرفت و اهل خانه فریاد میکردند که یا بن رسول الله النار النار حضرت متوجه نشدند که تا آتش خاموش شد بعد از زمانی سر برداشتند از آنجناب پرسیدند که چه چیز بود که شمارا از این آتش غافل گردانیده بود فرمود که آتش کبرای قیامت مرا از آتش اندک دنیا غافل گردانیده بود و هر سال هفت مرتبه پوست از پیشانی آن حضرت می افتاد از بسیاری سجده - ابوایوب روایت کرده که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام چون بنماز می ایستادند رنگ مبارکشان سرخ و گناه زرد می شد چنان بودند که گویا خدا را می بیند و با او سخن می گوید ای عزیز مقربان هر پادشاهی چون معرفت او را بیشتر دارند و جلال او را زیاده از دیگران می شناسند

بیم سلطوت آن زیاده دارند و زودتر محل عبادت می شوند چنانکه ملوک دنیا از عامه رعایا توقع آن آداب ندارند که از مقربان درگاه خود انتظار دارند بدانکه خداوند عالمیان ملکرا از طینت قدس و طهارات خلق فرمود شهوات و علایق جسمانی در ایشان ترکیب نمود و حیوانات عجمرا از منقض جسمانیت و شهوات ترکیب فرمود منشاء استعدادی در ایشان مقرر ساخت و نشاء جامعه انسانیرا از هر دو جهت خلق فرمود و جهت نفس و عقل که او را داعی بکمالات بوده باشد باو کرامت فرمود و بکثافات جسمانی و شهوات ظلمانیه او را مبتلا ساخت و او را تکلیف فرمود که بعد از تشبث باین علایق رفع آنها را از خود نموده و خود را بصفات قدسی و ملکات ملکی محلی گرداند تا از ملک اشرف باشد زیرا که ترقی در مراتب کمالات بدون معارضات میسر نمی شود چنانچه گازر جامعه را که می خواهد بسیار سفید کند اول او را ببعضی کثافات آلوده میسازد چون رفع آن کثافات نمود از اول پاکتر می آید و اگر میل به پستی نماید و تابع شهوات جسمانی شود و عقلا مغلوب هوا سازد از بهایم پست تر میشود چنانچه حق سبحانه و تعالی در شان کفار میفرماید نیستند ایشان مگر مانند انعام و بهایم بلکه از ایشان گمراه ترند زیرا که در حیوانات قابلیت کمالات نبود و ایشان با وجود قابلیت خود را بدرجه بهیمیت رسانیدند و از جمیع کمالات محروم گردیدند چون خلقت انسانی را باین سبب محتاج بامر چند گردانیده اند از تحصیل معاش و معاشرات که بالخاصیه موجب دوری از جناب اقدس ایزدی و انهماک در شهوات و تعلقات و غفلت از خیرات و سعادات میگردد لهذا روزی پنج مرتبه این خلق را بعد از توغل در امور دنیوییه و تشبث بعلاقات دنییه امر بحضور مجلس قرب مالک الملوك نموده اند تا لذت مواصلاست بعد از فراق که مورث مزید اشتیاقست دریابند و بسعادت های ابدی فایز گردند چون نماز هراج مؤمنست و نهایت قرب او در نماز بحصول می پیوندد و بنا بر مقدماتی که سبق ذکر یافت بعد از نهایت حرمان و دوری او را تکلیف قرب مینمایند و در عین غفلت او را آگاه میسازند اول مرتبه اذانرا برای تنبیه غفلت زدگان بوادی حیرت مقرر ساخته اند که اول در تکبیر بزرگواری خداوند را بیاد ایشان بیاورند تا آنکه غیر خدا از منظورات ایشان در نظر ایشان حقیر شود و چون در عین غفلتند چهار مرتبه برایشان می خوانند که شاید متنبه شوند و بدانند که چون خداوند ایشان در مرتبه جلال و عظمت از همه چیز عظیم تراست بلکه از آن بزرگواری تراست که عقلا بکنه ذات مقدس او توانند رسید پس چنین بزرگواری را اطاعت نمودن و عبادت کردن واجب و لازمست بعد از آن شهادت بوحدانیت الهی را بر گوش



ایشان میخوانند تا بدانند که بغیر او خداوندی ندارند و یگانه در جمیع کمالات و صفات است پس چاره بجز توسل بجناب اقدس او نیست و او را بیگانگی و اخلاص باید پرستید دیگر بگوش دل ایشان میرسانند که چنین خداوند عظیم بایشان یگانه پیغمبری فرزانه فرستاده پس باید عبادت را بطوری که پیغمبر آورده و بشر ایطی که او امر فرموده بجا آورند بعد از تمهید این مقدمات از جانب خدا ایشان را ندانند و بخواند انعام و اکرام الهی میخوانند که بشتابید و مسارعت نمائید بسوی نماز پس عظمت نماز را در نظر ایشان جلوه میدهند که بشتابید بعملی که بهترین اعمال و عبادات است دیگر باره خدا را بعظمت و جلال و بیگانگی یاد میکنند که ای قافلان مخالفت چنین خداوندی که بر همه چیز قادر است و یگانه است و معارضی و شریکی ندارد روانیست این نداری مؤذنان ظاهر بگوش سر میخوانند و آنانکه دیده ایمان و یقین ایشان شنوا گردیده نداهای روحانی را نیز بگوش دل میشوند چنانچه منقولست که وقت هر نماز که میشود منادی از جانب رب العزّة ندا میکند که ای گروه مؤمنان برخیزید و آتشیهای گناهان را که بر پشت خود افروخته‌اید بنور نماز فرو نشانید و خاموش گردانید بلکه هر لحظه ایشان ندای جان فزای یا ایتهما النفس المطمئنة ارجعی الی ربك را بسمع جان میشوند چون بنده سعادت مند از این نداهای اندکی هشیار گردید و متوجه نماز شد اول او را بپاکیزه کردن خود امر میفرماید که بی ادبانه داخل مجلس بزرگواران نمیتوان شد لذا امر کرده اند او را که به بیت الخلا در آید و کثافتهای ظاهری را از خود دور گرداند و در ضمن دعائی که از ائمه در آداب خلوت وارد شده تعلیم او کرده اند که چنانچه این نجاستهای ظاهری مانع قربست تلوینات معنوی که از گناهان و اخلاق بهم رسیده بیشتر مانعست لهذا در آن حالت استعاذه از شیطان و طلب مغفرت از گناهان مینماید که خدا بفضل خود او را از اجاس صوری و معنوی پاک گرداند پس باز دیگر او را در مقام تطهیر میآورند که دودستها و پاها و سر را که در حالت صلوة در اکثر افعال بکار میفرماید پاکیزه گرداند و در آن ضمن از دعاهای منقوله او را آگاه گردانیده اند که این اعضا نجاستهای معنوی بسبب گناهان بهم رسانیده و استحقاق عقوبتهای عظیم حاصل کرده اند پس باید در این وقت از خدا پاکیزگی معنوی را طلبید و در این ضمن او را متنبه میسازند که باید عبادت کرد تا خود را از این عقوبات برهانی پس شوق عبادت زیاده میشود و بعضی از شهوات و علایق شکسته میگردند لهذا در وقت شستن صورت میگوید که خداوندنا چون تو فرموده که در روز قیامت بعضی از روها سیاه خواهد بود و بعضی از روها سفید و نورانی خواهد گردید پس خداونداری مرا

در آن روز سفید گردان و سیاه مگردان چون دست راست را می‌آورد که خدا فرموده که در روز قیامت نامه نیکو کاران را بدست راست ایشان می‌دهند و نامه مجرمان را بدست چپ می‌دهند و از خداوند خود می‌طلبند که نامه او را بدست راست او دهد و برات مخلص بودن بهشت را بدست چپ او دهد و حساب او را آسان کند و در وقت شستن دست چپ دعا میکند که خدا یا نامه اعمال مرا بدست چپ من مده و دست مرا در گردن غل مکن و مرا از جامه‌های آتش نجات ده چون مسح سرمی‌کند از خدا می‌طلبند که رحمت‌های خود را بر سر من فرویزد که سراپای مرا فرو گیرد چون مسح پامی‌کند بیاد می‌آورد که باین پاها بر صراط می‌باید گذشت و در آن روز پایهای بسیار از صراط خواهد لغزید پس ثبات بر صراط را از خدا می‌طلبند و طلب می‌نمایند که خدا او را توفیق دهد که پاها همیشه تحصیل رضای الهی نماید چون چنین وضوئی ساخت موافق احادیث معتبره گناهان این اعضا آمرزیده میشود و پاکیزه صورت و معنی میگردد و قابل قرب میشود و از آن غفلتها پاره هشیار میگردد و ظاهر خود را بیویهای خوش معطر می‌سازد و باطن خود را بنورانیات صحیحه منور میگرداند. چون در حدیث وارد شده که در خانه که سگ یا شراب یا صود در آن خانه است ملک داخل نمیشود پس سگ ظاهر را از ساخت خانه خود دور میگرداند و سگ نفس اماره و شیطان را از راحت ضمیر خود براند و شراب ظاهر را از خانه و شراب مستی معنوی که غفلت و شهوت است از سر بند میکند و صورتهای ظاهر را از در دیوار خانه محو می‌نماید و در دیوار خاطر را از غیر خدا و محبت‌های ایشان مصفا می‌سازد و متوجه بارگاه قرب میشود چون بندر مسجد میرسد بندر بند اول از دربندهای در آن خانه معبود حقیقی رسیده از خدا می‌طلبند که درهای رحمت خود را بر روی من بگشا و چنانچه ایند ظاهر را بر روی من بسته‌ای درهای معنی را بر روی من ببند و در این مقام نیز عارفان آگاهی دیگر حاصل می‌گردد چون پادرسجد میگذازد چنان میدانند که در کریاس کبریا و جلال داخل گردیده و پادرسباط قرب نهاده بادب می‌رود و بغیر جناب الهی متوجه نمیشود چون بجای نماز آمد بار دیگر اقامه را میخواند و تفکر در جلال الهی زیاده میکند و عظمت شأن عبادت را بدیده روشن‌تر میبیند چون در وقت اذان غفلت عظیم پرده دار دیده او گردیده بود چون نماز معراج مؤمنست و در شب معراج حضرت رسول ﷺ بهر آسمانی که داخل میشد يك الله اكبر میگفت و در نماز نیز هفت الله اكبر در افتتاح صلوٰة مقرر فرمود که بهر تکبیری بر آسمانی از آسمانهای قرب و معرفت در آید و قابل عرش حضور گردد و در این مقام هنوز در ساختها و کریاسهای عظمت و جلالست و در مقام

غیبت است و بمقام حضور نرسیده لهذا هنوز حرف زدن و باغیر اوستخیز گفتن جایز است چون تکبیر آخر را گفت بلا تشبیه داخل مجلس قرب ملك الملوك گردیده و باغیر سخن گفتن و رو از جانب پادشاه پادشاهان گردانیدن بر آن حرام شد اینست که در دعای توجه در این مقام میخواند که روی دل و جمیع اعضا و قوی و مشاعر خود را بجانب خداوندی گردانیدم که خالق آسمانها و زمینهاست موافق ملت ابراهیم که یگانه پرستی است و دین محمد ﷺ و طریقه امیر المؤمنین علی که جمیع شرایط و آداب بندگی از ایشان مانده و عبادت و دین خود را از برای خدا خالص گردانیدم و متقاد او شدم و شرك جلی و خفی و ریاهای شیطانی را از خود دور گردانیدم نماز من و عبادت های من و زندگانی من و مردن من همه خالص از برای خداوندیست که پروردگار عالمیاست و او را شريك نیست و چنین از جانب او مأمور گردیده ام که او را عبادت کنم و من از جمله مسلمانان و متقادان اویم چون در این بار گاه چنین دعوی بزرگی کرده و شیطان دشمن اینراه و راهزن ایند رگه است و دشمن مکار زننده محلیست که از باب الابواب در آمده و خلق را با خدا دشمن کرده و تا امروز شجاعان اینمیدانند بر زمین انداخته و چندین هزار لشگر اندرونی از شهوات و دواعی نفسانی و لشگر بیرونی از شیاطین انس و اتباع خود دارد بقوت خود با او بر نمیتوان آمد پس باید بخداوندیکه این سگ در گاه اوست پناه برد تا دفع او بنماید چنانچه تشبیه کرده اند او را بسگی که در خیمها و خانهها میباشد که هر که آشنای صاحب خانه است و با نخانه بسیار تردد دارد متعرض نمیشود چون بیگانه تازه آید او را مانع می شود و بغیر آنکه صاحب خانه او را صدائی زند بهیچ حیل و راهی نمیتوان ساخت همچنین شیطان که سگ بیگانه کبیر ایند رگه است با آشنا قدرت ستیزه ندارد و کسی را که بیند مکرر بمجلس قرب خداوندش فایز می شود کی متعرض او می تواند شد چنانچه خداوند عالم پان در روز اول او را از ایشان مأیوس گردانید که این عبادی ليس لك عليهم سلطان یعنی بدرستی که بندگان خالص مرا تو بر ایشان سلطنت نداری بلکه اگر دوری قابل قرب باشد خواهد که بخانه ملك در آید باید بجانب او متوسل شود تا بیک اشاره لطف سگ را دور گرداند اما بیگانه هایی که آشنائی نمیخواهند و راه آشنائی نمیطلبند کار ایشان را چنانچه میخواهد می سازد پس لهذا در این مقام خطیر پناه بخداوند کبیر خود می برد از شر او میگوید اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم یعنی بنام می برم بخداوند شنوای دانا که بر عجز و بیچارگی من اطلاع دارد و میداند که عاجز این دشمنم از شر شیطان دور از رحمت الهی و رانده شده در گاه او پس شروع بمکالمه مینماید اما هنوز خود را قابل

مخاطبه نمیداند غایبانه سخن میگوید چون اعلاى درجات کمال مرتبه فنا و نیستی است یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن و در همه باب بنا توانی خود اقرار نمودن و در جمیع امور بخداوند خود توسل جستن لهذا در جمیع کارها سنت است بسم الله گفتن چون امر نماز از جمیع امور اعظم است میگوید که شروع در قرائت و عبادت و بندگی مینمایم باستعانت خداوندی که جامع جمیع کمالاتست و رحمن است بنعمتهای عامه بر مؤمن و کافر و رحیمست بر رحمتهای خاصه بر مؤمنان چون آداب مجلس عظاما نیست که پیش از ذکر مطلوب ستایش مناسب آن بزرگی بجا آورند لهذا حقیقتاً شأنه تعلیم بندگان نموده که چنین مراسلتش بنماید و نعمتهای عامه و خاصه مرایا آورید مکرر مرابرحمت بستائید تا بر شمارحمت کنم و بدانید که من خداوند روز جزایم بحشر و قیامت اقرار کنید چون عارف تکبر در این اوصاف و کمال نمود بدرجه شهود و حضور که اعلاى درجات معرفتست فایز میگردد و از مقام غیبت بخطاب می آید و او را بمجلس مخاطبه و انس راه میدهند پس میگوید (ایاک نعبد) یعنی ترا عبادت مینمائیم پس در این آیه کریمه حقیقتاً اشاره فرموده که جناب مقدس نبوی در آن فقره بیان فرمود یعنی مینباید که چون بمقام عبادت رسی چنان عبادت کنی که گویا مرا می بینی و با من خطاب مینمائی پس دعوی عبادت کردن موهوم این بود که از من کاری متمشی میتواند شد تدارک فرمود که وایاک نستعین یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجوئیم پس همچنین در آداب چون بر عبادت خود اعتماد ندارد و بعضی خود اعتراف دارد عبادت خود را در میان عبادت دوستان خدا درمی آورد و میگوید از زبان همه که ماهمه بندگان ترا عبادت میکنیم که شاید عبادت او برکت عبادت آنها مقبول گردد زیرا که از لطف کریمه و دست که چند چیز بدرگاه او بر ندهی بعضی را قبول فرماید و بعضی را رد کنند و یک حکمت از حکمتهای نماز جماعت اینست و همچنین در مقام استعانت چون این دعوی بسیار عظیمست که از غیر او استعانت نمیجویم در هیچ امری خود را در میان جمعی که این دعوی از ایشان پسندیده است بدرمی آورد که گویا بزبان ایشان سخن می گوید و خود را طفیلی ایشان ساخته ایضاً موافق دأب ارباب صفا است که چون بنعمتی یا رحمتی فایز گردند دیگرانرا فراموش نکنند و همگی را با خود شریک کنند و لهذا در جمیع دعاها موافق احادیث معتبره عموم بر دعا مطلق است که هر دعائی که کنند جمیع مؤمنان را با خود شریک گردانند که باعث استجاب دعا میگردد پس هدایت بر اهراس و طریق حقرا که راه متابعت حضرت امیر المؤمنین است در عقاید و اعمال و خراتب قرب و کمال طلب نموده و استعازه از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال

هر عملی را در تکمیل عقول و نفوس و تقویت ایمان و یقین تأثیری داده و از برای هر يك مرتبه از فضل بیان فرموده که هیچ يك از دیگری معنی نیستند و هر يك را تأثیری خاص هست که از دیگری متصور نیست پس کسی گمان نکند چون نماز بهترین اعمالست پس کار دیگر نباید کرد از بابت اینست که کسی گوید چون گوشت تقویتش بیشتر است پس آب نباید خورد بلکه هر يك مدخلیتی در کمال ایمان هست که دیگری را نیست و همه در کارند اما نماز فایده اش زیاده از سایر اعمالست و بیشتر موجب قربست و معراج مؤمن است و آن حدیث مشهور که بهترین اعمال آنستکه دشوارتر باشد ممکن است مراد این باشد که در هر نوعی از عمل دشوارترش بهتر است مثلاً نمازی که در فعل آن مشقت بیشتر است بهتر باشد از نمازی که آسانتر میسر شود و روزه در تابستان گرم چون دشوارتر است افضل باشد از روزه زمستان که آسانتر است نه از اعمال دیگر - بسند صحیح از معویه بن وهب منقولست که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم کدام عمل است که بیشتر باعث قرب بنده بخدا میشود و نزد خدا محبوبتر است فرمود عملی را بعد معرفت اصول دین بهتر از نماز نمیدانم نمی بینی که بنده صالح عیسی بن مریم گفت خدا مرا وصیت کرده است بنماز و زکوة مادام که زنده باشم و در حدیث دیگر فرمود محبوبترین عملها نزد حق تعالی نماز است و نماز آخر وصیتهای پیغمبرانست پس چه بسیار نیکوست که کسی غسل کند و وضو را کامل بجا آورد و بکناری رود که کسی او را نه بیند پس خدا او را به بیند که گاه در رکوعست و گاه در سجود است بنده هر گاه که سجده را طول میدهد شیطان فریاد می کند و او ایلا فرزندان آدم اطاعت خدا کردند و من معصیت کردم ایشان سجده کردند و من ابا کردم - حضرت امام رضا علیه السلام فرمود نماز باعث قرب هر پرهیزگاز است و حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که مثل نماز نسبت بایمان از بابت عمود خیمه است اگر عمود بر پاست نفع میکند طنابها و میخها و پرده خیمه و چون عمود شکست آنها هیچ نفع نمیدهد و اگر نماز نیست عملهای دیگر چندان فایده نمی بخشد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود مرد پیری را روز قیامت بیاورند و نامه اعمالش را بدست او دهند چون نظر کند بغیر از بدی چیزی در آن نامه نه بیند بر او بسیار دشوار آید گوید خداوند مرا امر خواهی کرد بجهنم بپردازم خطاب برسد ای شیخ من شرم می کنم ترا عذاب کنم و حال آنکه تو در داری دنیا نماز می کردی بپرید بندم را بهشت و امام محمد باقر علیه السلام فرمود که یکی از شیعیان ما بنماز می ایستاد حاطه میکنند او را از ملائکه بعد آن جماعتی که در مذهب مخالف اویند و در عقب او نماز میگذارند و برای او دعا میکنند

تا از نماز فارغ شود و حضرت رسول ﷺ فرمود روز قیامت که بنده را بمقام حساب میدارند اول چیزی که از او سؤال می نمایند نماز است پس اگر تمام بجا آورده است نجات می یابد والا او را در آتش فرورمبندند - و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اگر نماز گذاردند که از جلال و عظمت الهی جمعقدار باواحاظه نموده نخواهد که هرگز سرازسجود بردارد

بدانکه حق سبحانه و تعالی هر پیغمبری از پیغمبران اولوالعزم  
**(لمعه دوم) در بیان**  
 را که مبعوث فرمود شریعتی برای او مقرر فرمود موافق مصلحت  
**اختلاف شرایع و مذمت**  
 آن زمان و چون پیغمبر دیگر از پیغمبران اولوالعزم بعد از او مبعوث  
**بدعت در دین است**  
 میشود و مناسب حکمت و مصلحت اهل آن زمان حکمی چند بود  
 مخالف حکم است پیغمبر سابق این پیغمبر آن احکام را متبدل میساخت و حکمی چند مخالف  
 آنها برای ایشان مقرر میشد و این العیاذ بالله نه از باب جهل و نادانی است که یک چیزی را  
 بنوعی داند و بعد از آن رأیش متغیر شود و بر خلاف آن علم به سرساند چنانچه ملائین یهود  
 باین سبب منکر نسخ شده اند بلکه باعتبار اختلاف احوال امت متبدل حکمت ایشانست  
 چنانچه طبیب در اول بیماری مصلحت بیمار را در دوائی و غذائی میداند و در وسط بیماری  
 غذای دیگر و دوائی دیگر صلاح میداند و در آخر بیماری غذا و دوائی دیگر و گاه باشد که  
 در اول بیماری تبرید کند و در آخر تسخین کند، مثلاً قوم حضرت موسی چون بسیار لجوج  
 و عنود و سرکش و شریر بودند برای اصلاح ایشان تکالیف شاقه مقرر فرمود مثل آنکه اگر  
 بیل بجائی از بدن ایشان میریخت می بایست آن موضع را مقراض کنند تا پاک شود و در  
 قصاص بر ایشان مقرر فرموده بود که اگر کسی دیگری را بکشد البته فصاص کنند و عفو  
 جایز نبود و امت عیسی چون مردم بسیار ملایم و هموار بودند جهاد را از ایشان ساقط فرمود  
 و فرموده که ایشانرا بموعظه و نصیحت براه حق هدایت کنند و ایشانرا امر بر هبائیت و  
 گوشه گیری و سیاحت در زمین فرمود و در کشتن نفس دیه و عفو برای ایشان مقرر فرمود  
 و امت پیغمبر آخر الزمان چون وسط بودند احکام ایشانرا وسط مقرر فرمود چنانچه در  
 قتل نفس ایشانرا منخیر فرمود در میان قصاص کردن و دیه گرفتن و عفو کردن و همچنین  
 در سایر احکام و سابقاً در ابواب نبوت بیان کردیم که عقول خلائق عاجز است از احاطه کردن  
 بحسن و قبح خصوصیات شریعت پس در هر شرعی آنچه صاحب آن شرع خبر داده بجا  
 می باید آورد و بعقل ناقص خود اختراع عبادتها و بدعتها نباید کرد که موجب ضلالت و  
 گمراهیست و گول شیطانرا نمی باید خورد که این عبادت مرا خوشتر می آید و این روش

عمل کردن مرا بیشتر بخدا نزدیک میکند زیرا که معنی قرب و بعد بخدا را امانتاً مردم که عقلمای معیوب بهزار تقص و مخلوط با صد هزار شهوت داریم نتوانیم فهمید بلکه عقول انبیا و اوصیا باینها میتواند رسید چنانچه کشیش نصرانیرا گمان اینست بآن عبادت و ریاضتی که میکشد او را قرب حاصل میشود و حال آنکه هر چند عبادت بآن نظریقه میکند کفر و عنادش بیشتر میشود و از خدا دورتر میگردد و بدانکه بدعت عبارت از آنست که يك امری که خدا حرام کرده باشد حلال کنند یا امری را مکروه کنند که خدا مکروه نکرده باشد یا امری را واجب گردانند که خدا واجب نکرده یا امری را مستحب قرار دهند که خدا مستحب قرار نداده باشد اگر چه باعتبار يك خصوصیتی باشد مثل آنکه خدا فرموده است نماز در هموقت مستحب است اگر کسی باین عنوان نماز کند که چون همه وقت سنت است و این يك وقت نیست از آن وقتها پس من در اینوقت نماز میکنم ثواب دارد و اگر دور کعت نمازی در وقت غروب آفتاب بجا آورد بعنوان اینکه در خصوص این وقت خدا این نماز را از من طلبیده است بدعت میشود و حرام است چنانچه عمر علیه السلام در خصوص چاشت شش رکعت مقرر ساخت که در این وقت میباید کرد بعنوان سنت و باینجه بدعت و حرام شد و ائمه (ع) از آن نهی فرمودند و هم چنین اگر کسی نماز سنتی را سه رکعت بیک سلام بکند چون این هیئت در نماز سنت از پیغمبر بمانرسیده بدعت و حرام است یا اگر کسی در هر رکعتی دور کوع بجا آورد حرام است همچنین کلمه طیبه لا اله الا الله همه وقت گفتن سنت است و بهترین اذکار است اگر کسی چنین قرار دهد که بعد از نماز صبح هزار و پانصد مرتبه سنت است و خصوص این عدد را در خصوص این وقت از جانب شارع مقرر داند یا خود قرار دهد و این خصوصیت را عبادت داند بدعت است و بدعت در دین بدترین معاصیست و امتیاز شیعه از سنی همیشه باین بوده است که شیعه بفرموده ائمه خود عمل مینموده اند و سنیان چون دست از متابعت ایشان برداشته بودند بعقلهای سخیف خود بدعتها در دین میگردند و بآن عمل مینمودند و ائمه ما ایشان را باین مذمت میفرمودند و کلینی و غیر او بسندهای مثواتر از حضرت رسول ﷺ و ائمه هدی (ع) روایت کرده اند که هر بدعتی ضلالت و گمراهیست و هر ضلالتی راهش بسوی آتش است و کلینی بسند معتبر از یونس روایت کرده است که از حضرت امام موسی علیه السلام پرسید بچه چیز خدا را بیگانگی بپرستم فرمود ای یونس بدعت در دین مکن و صاحب بدعت مباحش هر که برای خود در دین نظر کند هلاک میشود و هر که اهل بیت پیغمبر را و فرموده ایشانرا ترك کند گمراه میشود و هر که کتاب خدا و گفته پیغمبر را ترك

کند کافر است - و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است هر که فتوی دهد مردم را بر آئی خود پس خدا را عبادت کرده است بچیزیکه نمیداند و دین خدا را مقرر ساخته است بر آئی خود و بنادانی و هر که چنین کند باخدای خود مضاده کرده است و معارض خدا شده است که حلال و حرام را از پیش خود قرار داده است - از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که هر کس بدعتی میکند البته سنتی از سنتهای پیغمبر را ترک کرده است و بسند معتبر از حضرت رسول روایت کرده است که فرمود هر گاه بدعتها در امت من ظاهر شود باید عالم علم خود را ظاهر کند و بیان کند که آن بدعتست و اگر نه ملعونست بلعنت الهی و فرمود هر که برود بنزد صاحب بدعتی و او را تعظیم نماید سعی کرده است در خرابی اسلام و فرمود خدا توبه صاحب بدعت را قبول نمیکند گفتند یا رسول الله چرا توبه او مقبول نیست فرمود زیرا که در دل او محبت آن بدعت جا کرده است و از دلش بدر نمی رود و این بابویه علیه الرحمه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که شخصی بود در زمان سابق طلب دنیا از حلال کرد بدستش نیامد از حرام نیز طلب کرد او را میسر نشد پس شیطان بنزد او آمد و او را وسوسه کرد که میخواهی ترا بچیزی دلالت کنم که اگر آنرا بکنی دنیای تو بسیار شود و جمعی کثیر تابع تو شوند گفت آری شیطان گفت دینی اختراع کن و مردم را بسوی آن دین بخوان پس او چنین کرد خلق بسیار او را متابعت کردند و مال بسیار بهم رسانید بعد از مدتی بفکر خود افتاد که چه خطائی کردم دینی اختراع و مردم را گمراه کردم توبه من مقبول نخواهد شد تا آنها را که گمراه کرده ام برنگردانم بنزد هر يك میآمد و میگفت این من بدعت بوده و باطل بود برگردید در جواب میگفتند دروغ میگوئی دین تو حق بود و الحال شك بهم رسانیده در دین و هیچ يك برنگشتند چون دید که ایشان بر نمیگردند رفت و زنجیری در گردن خود بست و سرش را بر میخی بست و با خود قرارداد که این را نگشاید تا خدا توبه اش را قبول کند پس وحی فرمود پیغمبریکه در آن زمان بود بگو بآن صاحب بدعت بعزت و جلال خود قسم اگر آنقدر مرا بخوانی که بندهایت از هم بپاشد دعای ترا مستجاب نکنم و توبه ترا قبول نکنم تا زنده کنی آنها را که بر دین تو مرده اند و از آن دین برگردانی - بسند صحیح از حلبی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم چه چیز است کمتر چیزیکه آدمی بآن کافر میشود فرمود این که بدعتی در دین پیدا کند و هر که با او در آن همراهی کند دوست دارد و هر که مخالفت او کند از او بیزاری جوید - بسند معتبر دیگر از ابوالربیع شامی روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم کمتر چیزیکه



بنده را از ایمان بدر میبرد کدام است فرمود آنکه بعقیده بر خلاف حق قایل شود و بر آن بماند - بسند صحیح دیگر از برید عجلی روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدم چه چیز است کمتر چیزیکه آدمی بآن کافر میشود حضرت سنگریزه از زمین برداشتند و فرمودند آنستکه سنگریزه را بگوید هسته خرماست یعنی هرامر خلاف حقی را که اقرار کند حتی امر سهل و بیزاری جوید از کسی که مخالفت او نماید در این امر دشمنی با مخالفان خود در این امر باطل بکنند پس او ناصبی است و باما دشمنی کرده و بخدا مشرک و کافر شده است - بنادانی بسند دیگر روایت کرده است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند از معنی سنت و بدعت و جماعت و فرقت فرمود سنت آن چیز است که رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری فرموده و بیان کرده است و بدعت آن چیز است که بعد از آن حضرت پیدا کرده اند و جماعت که پیغمبر فرموده است با ایشان میباید بود اهل حقند اگر چه اندکی باشند و فرقت که پیغمبر نهی از متابعت آن فرموده اهل باطلند اگر چه بسیار باشند و کلینی علیه الرحمه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است خدا هیچ امری را که امت بآن محتاج باشند نگذاشته است مگر اینکه در قرآن فرستاده و از برای پیغمبرش بیان فرموده و از برای هر چیز اندازه و دلیلی مقرر فرموده و از برای هر کسیکه از آن اندازه بدر رود حدی مقرر ساخته است بسند صحیح از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که بهترین اعمال نزد حق تعالی آنستکه در آن عمل بسنت پیغمبر عمل کنند اگر چه اندکی باشد بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود گفتار بکار نمیآید مگر این که با کردار نیک باشد و گفتن و کردن هر دو بیفایده است اگر موافق سنت و طریقه پیغمبر نباشد - منقولست که چون شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و مستحق عذاب شد گفت خداوند مرا از سجده آدم معاف دار من ترا عبادتی بکنم که هیچ ملک مقربی و پیغمبر مرسلی نکرده باشد حق تعالی فرمود مرا احتیاج بعبادت تو نیست از آن راهی که من میخواهم و میفرمایم مرا عبادت میباید کرد - شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بر شما باد بمتابعت سنت من که عمل قلیل موافق سنت من بهتر است از عمل بسیاری که در بدعت کنند - بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که اگر بر شما چیزی از امور دین مشتبه شود توقف کنید و معارضه نمائید تا برای شما شرح و بیان کنیم - در این باب احادیث بسیار است و در این کتاب همرا احصا نمیتوان نمود و بعضی احادیث که در این مطلب دخیلست

در باب عمل بی‌علم ذکر کردیم و بر اصحاب بصیرت بعد از ملاحظه آنها پوشیده نمی‌ماند که هر عملی هر چند دشوار و مشکل باشد چنین نیست که باعث نجات باشد تا موافق سنت نباشد و عمل بدعت موجب ضلالتست و کسیکه رجوع باخبار اهل بیت علیهم‌السلام تواند نمود و معانی کلام ایشانرا تواند فهمید باید نیت خود را خالص و رجوع بکلام ایشان کند البته بمقتضای آیه کریمه **والذین جاهدوا لئلا نهدینهم سبلنا** خدا او را برای حق هدایت می‌فرماید و جمعی که این رتبه را ندارند خدا برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند بر او یان اخبار ائمه معصومین (ع) که علوم ایشان را میدانند و تابع دنیای باطل نیستند چنانچه کلینی علیه الرحمه روایت کرده است اسحق بن یعقوب عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر علیه‌السلام نوشت که اموری که بر ما مشتبّه شود چه کنیم حضرت فرمان همایون نوشتند در حادثاتی که بر شما وارد شود و چیزهایی که بر شما مشتبّه شود رجوع کنید بر روایت کنندگان حدیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر همه و در احادیث معتبره وارد شده است در امری که در میان شما منازعه بشود نظر کنید بسوی کسیکه حدیث ما را روایت کرده باشد و در حلال و حرام مانثار کرده باشد و احکام ما را دانسته باشد راضی شوید و او را حکم سازید در میان خود که ما او را بر شما حاکم کرده ایم پس اگر او حکمی بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده اید و سبک شمرده اید و حکم ما را بر ما رد کرده اید و هر که بر ما رد کند بر خدا رد کرده است و رد حکم خدا کردن در مرتبه شریک بخداست و باید دانست که خدا در روز قیامت ترا در متابعت همه کس معذور نمیدارد تا بدانی که او عالمست معلوم اهل بیت و از گفته ایشان خبر میدهد و بدانی که کلام ایشان را برای دنیا تاویل نمی‌کند چنانچه از حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام منقولست که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود هر گاه مردی را ببینید که نیکو می‌نماید علامات و طریقه او و هیئات او و بهیئات اهل خیر مینماید و در سخن گفتن ملاحظه بسیار میکند و با احتیاط سخن می‌گوید و خضوع و شکستگی در حرکات خود اظهار می‌نماید پس زود فریب او را مخورید بسیار است که کسی عاجز میشود از طلب دنیا و مرتکب شدن محرمات برای سستی و پستی نفس و ترسی که در دل او هست پس دین را دام و تله تحصیل دنیا و حرام میگرداند و مردم را پیوسته بظاهر نیک خود می‌فریبد تا آنکه حرامی او را میسر شد خود را در آن می‌افکند و اگر ببینید که بمال حرام هم که میرسد عفت می‌ورزد و ضبط خود میکند باز فریب او را مخورید زیرا که شهوات و خواهشهای خلق مختلف است و چه بسیار است کسی که از مال حرام هر چند بسیار باشد

میکنند و اما اگر بحرام دیگر از مشتهیات نفس میرسد مرتکب میشود و اگر ببیند که از آنها غفت میورزد باز فریب او را نخوردند تا ملاحظه عقل و عملش را بکنید زیرا بسیار است که ترك اینها همه می کند اما عقل متینی ندارد و آنچه را بنادانی فاسد میکند زیاده از آن چیزهایی است که بعقل خود اصلاح مینماید و اگر عقلش راهم متین یابید باز زود فریش نخوردند تا ملاحظه کنید در هنگامی که هواهای نفس بر او غالب میشود تابع آنها میباشد یا تابع عقل و به ببیند که چونست محبت و خواهش او از برای ریاستهای باطل و مطاع مردم بودن و زهد او در ترك ریاستهای باطل در چه مرتبه است زیرا در میان مردم جمعی هستند که زیان کار دنیا و آخرتند و دنیا را از برای دنیا ترك میکنند و لذت ریاست و معتبر بودن نزد او بیشتر است از لذت اموال و نعمتهای حلال پس جمیع لذتهای حلال را ترك میکند برای ریاست و بزرگی و اعتبار بعد از آن حضرت آیه خوانند که مضمونش این است چون باو می گویند که بترس از خدا بگیرد او را غیرت و حمیت جاهلیت باین که مرتکب شود گناهی را که او را از آن ترسانیده اند و بجهت لجاج و عناد بیشتر بآن مشغول شود پس بس است او را جهنم برای مکافات او و بدفراشی است آتش جهنم برای او پس او از روی جهل و فساد و تعصب و عناد خبطها میکند و خطاها از او صادر میگردد مانند خبط شتر کوری که براهی رود و اول باطلی که مرتکب میشود او را به نهایت مرتبه زیانکاری و خسارت میرساند پس پروردگار او بسبب بدی کردار او منع لطف خود از او می نماید و او را در طغیان او میگذارد پس او حلال میکند چیزی چند را که خدا حرام کرده است و حرام مینماید چیزهایی را که خدا حلال گردانیده است پروا نمیکند هر قدر از دین او که فوت شود هر گاه سالم باشد برای او ریاست دنیا که تقوی و ترس الهی را برای تحصیل آن بمردم ظاهر میکرد پس این گروهند که خدا برایشان غضب کرده و ایشانرا لعنت کرده است و برای ایشان عذاب خوار کننده مهیا نموده ولیکن مرد تمام و بهترین مردان کسی است که هوا و خواهشهای خود را تابع فرموده خدا گرداند و قوای خود را در رضای الهی صرف نماید و بدانکه باحق و راستی اگر خوار و خفیف باشد باعث عزت ابدی آخرت است و عزت که بسبب باطل بهم میرسد زود منقضی میشود و بدانند اندک مشقتیکه در دنیا باو میرسد برای تابع حق بودن او را بنعم ابدی عقبا میرساند در بهشتی که هرگز کهنه گی و زوال ندارد و بدانند خوشحالی و سرور بسیاری که برای متابعت هواها و خواهشهای نفس باو میرسد زود او را میکشاند بعدایی که انقطاع و انتها ندارد و این چنین کسی مرد است و تمام مرد پس باو متمسک شوید

و پیروی طریقه او بکنید بپرکت او بخدا توسل جوئید که دعای او از درگاه خدا رد نمیشود و حاجات او بر آورده است و بسند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود دو کس در دنیا پشت مزاشکستند مرد دانای زبان آور فاسق و مرد نادان کور دلی که عبادت بسیار می کند اولی بزبانی که دارد مردم را بسبب فسق و فجور از راه حق برمی گرداند و دومی بسبب جهل از راه عباداتی که میکند مردم را از حق باز میدارد پس پرهیزید از علمای فاسق و از جاهلان متعبد که ایشان موجب فتنه هر گمراهی اند بدرستی که من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود هلاک امت من بردست هر منافق زبان دانست و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست با بوحمزۀ ثمالی فرمود زنهار پرهیز از ریاست و متبوع بودن و سر کرده بودن و زینهار از پی مردم مرو گفت فدای تو گردم ریاست را میدانم و اما دو ثلث آنچه میدانم آنستکه از پی مردم رفته ام و احادیث شمارا از ایشان اخذ کرده ام فرمود آن مراد نیستکه توفهمیدی بلکه پیروی مردم آنستکه شخصی غیر امام را از پیش خود نصیب کنی هر چه گوید تصدیقش کنی چون دانستی که بمتابعت گفته هر کس نجات حاصل نمیشود و بهر عملی آدمی مستحق ثواب نمیگردد و بهر مشقتی قرب خدا بدست نمیآید و نیکوید اشیارا بگفته خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم میتوان دانست و پیروی طریقه ایشان باعث نجاتست در چند لمعه بعد از این بعضی از بدعتها که مخالف شرعست و بعضی از سنن و طریقه اهل بیت علیهم السلام را بیان میکنم و از احادیث ایشان برای تو واضح مینامم و حجت خدا را بر تو تمام میکنم و خود را از لعنت الهی خلاص میکنم اگر عمل کنی شایند خدا بفضل خود مرا نیز ثوابی کرامت فرماید که باعث این خیر شده ام و اگر عمل نکنی گناه ترا بر من نخواهند نوشت چنانچه حق تعالی میفرماید **قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما ینفسه و من ضل فانما یضل علیها و ما انا علیکم بوحیل بگو ای محمدای گروه مردم بدرستی که حق از جانب خدا بسوی شما آمد و بر شما ظاهر شد پس هر که هدایت یابد و راه حق را بشناسد و متابعت آن نماید پس مسلماً هدایت برای خود یافته است و نقعش با و عاید میگردد و هر که گمراه شود و متابعت حق نکند گمراه شده است بر نفس خود و ضرر آن بخودش میرسد و من و کیل شما نیستیم که اعمال شما را از من سؤال نمایند یا شما را بجبر براه حق بدارم**

بدانکه رهبانیت امریست مگر کب از ترك زنان و عزلت از مردمان  
و ترك مطعومات و مشروبات، لذیذ و ملبوسات فاخره در امت  
حضرت عیسی اکثر اینها ممدوح بوده است و در غارها و کوهها  
جامیگرفته اند و لباسهای خشن و کنده میپوشیدند و سنت پیغمبر  
ما برخلاف اینها جاری گردیده و رهبانیت مذموم است و نکاح  
کردن و زنان داشتن سنت مؤکداست چنانچه ابن بابویه در کتاب خصال بسند معتبر از  
حضرت رسول ﷺ روایت کرده است که در امت من رهبانیت و خاموشی نیست و در حدیث  
دیگر فرمود رهبانیت امت من جهاد در راه خداست و خصی کردن امت من روزه داشتن است  
و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که زن عثمان بن مظعون  
بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله عثمان شوهرم روزها روزه میدارد  
و شبها همه شب عبادت میکند حضرت نعلین خود را برداشتند و غضبناک بخانه عثمان بن مظعون  
آمدند دیدند او نماز میکند چون فارغ شد حضرت فرمود ای عثمان خدا مرا بر رهبانیت نفرستاده  
است و بدین مستقیم آسان فرستاده است من روزه میدارم و نماز میکنم و با زنان نزدیکی میکنم  
هر که خواهد بر فطرت اسلام باشد باید بسنت من عمل نماید و از سنتهای من نکاح زنان است -  
بسند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانه نام  
سلمه در آمدند بوی خوشی شنیدند فرمود مگر زن اخول آمده است ام سلمه گفت بلی شکایت  
از شوهر خود دارد پس آن زن بیرون آمد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد شوهرم از من دوری  
میکند حضرت فرمود بوی خوش و زینت کردن را زیاده کن شاید بتو رغبت کند گفت بهر بوی  
خوشی خود را خوشبو کردم فایده نکرد حضرت فرمود اگر میدانست که بنزدیکی تو چقدر  
ثواب دارد هرگز از تو دوری نمیکرد پرسید چه ثواب در آن هست فرمود چون درو بتو میکند  
دو مملک او را فرا میگیرند و بمنزله کسی است که شمشیر کشیده و در راه خدا جهاد میکند  
چون مشغول جماع میشود گناهان از او میریزد چنانچه بر گه از درختان چون غسل میکند  
از جمیع گناهان بیرون می آید - بسند معتبر دیگر از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت  
کرده است که سه زن بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند یکی از ایشان گفت شوهرم من گوشت  
نمیخورد دیگری گفت شوهرم بوی خوش نمیکند دیگری گفت شوهرم با زنان نزدیکی  
نمیکند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد و ردای مبارک را از غضب بر زمین میکشید تا  
آنکه بر منبر رفتند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند چه چیز باعث شده است که جمعی از

اصحاب مین گوشت نمیخورند و بوی خوش نمیبویند و بنزد زنان خود نمیروند و ندمن گوشت میخورم و بوی خوش می بویم و بنزد زنان میروم پس هر که سنت مرا نخواهد و ترک کند از من نیست - و حضرت صادق علیه السلام فرمود از اخلاق پیغمبران است محبت زنان و فرمود گمان ندارم کسی را که در ایمان خبر او زیاده گردد مگر آنکه محبت او بزنان بیشتر میشود - بسند صحیح از ابراهیم بن عبدالحمید منقولست که سکین بن اسحق نخعی متوجه ریاضت شد و ترک زنان و بوی خوشی و طعامهای لذیذ کرد و در این باب عریضه بخدمت حضرت صادق علیه السلام نوشت تا معلوم کند این کار او خوبست یا نه حضرت در جواب نوشتند اما ترک زنان پس میدانی حضرت رسول صلی الله علیه و آله چه عدد از زنان داشت و با ایشان معاشرت میفرمود اما ترک طعام لذیذ پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گوشت و عسل تناول میفرمود - حضرت امام رضا علیه السلام فرمود سه چیز از سنت پیغمبران است خود را خوشبو کردن و موهای زیاد را از بدن ازاله کردن و بسیار جماع کردن و با سائید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست دور کمت نماز که کد خدا بکند بر ابراست با هفتاد ر کمت نماز که عزب بکند و فرمود هر که زن میگیرد نصف دین خود را حفظ میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود بدترین مردهای شما عزیزانند و حضرت صادق علیه السلام فرمود شخصی بنزد پدرم آمد پدرم از او پرسید آیا زن داری گفت نه پدرم فرمود دوست نمیدارم که دنیا و مافیها از من باشد و من يك شب بیزن بخوابم پس فرمود دور کمت نماز که کد خدا میکند بهتر است از عبادت عزبیکه شبها بعبادت ایستد و روزها روزه دارد و زرباودادند و فرمودند باین زر زنی بخواد و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند زن بگیرد که باعث زیادتی روزی شماسست و علی بن ابراهیم بسند صحیح روایت کرده است در تفسیر این آیه یا ایها الذین آمنوا لاتحرموا طیبات ما احل الله لکم ای گروه مؤمنان حرام مکنید بر خود چیزهای پاکیزه را که خدا بر شما حلال کرده است و این آیه در باب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد حضرت امیر المؤمنین قسم خورده بودند که شبها هر گز خواب نکنند و بلال قسم خورده بود که همیشه روزها روزه باشد و عثمان قسم خورده بود که هر گز وطنی نکند پس زن عثمان بنزد عایشه آمد و در نهایت جمال و حسن بود عایشه باو گفت چرا زینت نکرده گفت از برایی که زینت کنم مدتهاست شوهرم نزدیک من نیامده است و رهبانیت اختیار کرده و پلاس پوشیده و ترک دنیا کرده است پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل خانه شدند عایشه حال عثمان را عرض کرد حضرت چون این را شنیدند بمسجد آمدند و فرمودند مردم را که ندانند که جمع شوند و بر منبر رفتند بعد از

حمد و ثنای الهی فرمودند چرا جمعی از امت من چیزهای پاکیزه و حلال را بر خود حرام کرده‌اند بدستیکه من دژ شب خواب میکنم و جماع میکنم و در روز افطار میکنم و هم‌روز روزه نمی‌باشم هر که بعد از این ترك سنت من کند و از طریقه من کراهت داشته باشد از من نیست آنجماعت برخاستند و گفتند یا رسول الله ما قسم خود را چکنیم حضرت فرمود مرا خدا وحی فرستاد که شمارا مؤاخذه نمیکند در قسم‌های لغو که بی اختیار از شما صادر شود و در آن کفاره نیست ولیکن مؤاخذه میکند بآنچه بعمد و قصد قسم خوردید که در آن کفاره هست و بعد از آن کفاره قسم را بیان فرمود و ابن بابویه روایت کرده است که پسری از عثمان بن مظعون فوت شد و بسیار محزون و غمگین شد حتی آنکه در خانه مسجدی برای خود قرارداد تاد آنجا عبادت کند چون این خبر بحضرت رسول ﷺ رسید او را طلبید و فرمود ای عثمان خدا بر ما رهبانیت نوشته است و رهبانیت این امت جهاد در راه خداست.

بدانکه چنانچه از احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال ازعامه  
**لعمه چهارم در بیان**  
**اعتزال از خلقت**  
 خلق در این امت ممدوح نیست و احادیث بسیار در فضیلت دیدن برادران مؤمن و ملاقات ایشان و عیادت بیماران ایشان و اعانت محتاجان ایشان و حاضر شدن بجزاژه مرده‌های ایشان و قضای حوائج ایشان وارد شده است و هیچیک از اینها با عزلت جمع نمیشود و ایضاً باجماع و احادیث متواتره جاهل را تحصیل مسائل ضروریه واجب است و بر عالم هدایت خلق و امر بمعروف و نهی از منکر واجب است و هیچیک از اینها با عزلت جمع نمیشود چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد شخصی هست که مذهب تشیع را دانسته و اعتقاد خود را درست کرده و در خانه خود نشسته است و بیرون نمی‌آید و با برادران خود آشنائی نمیکند حضرت فرمود این مرد چگونه مسائل دین خود را یاد می‌گیرد - و بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که بر شما باد بنماز در مساجد و با مردم نیکو مجاورت کردن و گواهی برای ایشان دادن و بجزاژه ایشان حاضر شدن بدستیکه ناچار است شما را از معاشرت مردم و آدمی زنده است از مردم مستغنی نیست و مردم همگی بر یکدیگر محتاجند - و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه صبح کند و اهتمام بامور مسلمانان نداشته باشد او مسلمان نیست و کسیکه بشنود کسی استغاثه میکند از مسلمانان اعانت میطلبد و اجابت او نکند او مسلمان نیست و از آن حضرت پرسیدند که محبوب‌ترین مردم نزد خدا کیست فرمود کسیکه نفعش بمسلمانان بیشتر رسد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مسلمان را بر مسلمان

هفت حق واجب هست هر يك از آنها را كه ترك كند از دوستي خدا و طاعت او بدر مي‌رود و خدا را در او نصيبي و بهره‌نيست بعد از آن فرمود كمتر حقي كه او را بر تو هست آنستكه از براي برادر مؤمن بخواهي آنچه از براي خود ميخواهي و از براي او نخواهي آنچه از براي خود نميخواهي (و حق دويم) آنستكه از آزردي و خشم و اجتر از نمائي و پيروي خوشنودي او و اطاعت امر او بكني (حق سيم) آنستكه او را اعانت كني بنفس و مال و زبان و دست و پاي خود (حق چهارم) آنستكه چشم او و راهنمائي او و آينه او باشي (حق پنجم) آنستكه تو سير نباشي و او گرسنه باشد و تو سيراب نباشي و او تشنه باشد و تو پوشيده نباشي و او عريان باشد (حق ششم) آنكه اگر تو خادمي داشته باشي و او خادم نداشته باشد خادم خود را بفرستي جامه او را بشوي و طعام او را مهيا كند و رخت خواب از براي او بگستراند (حق هفتم) آنستكه قسمش را قبول و دعوتش را اجابت كني و بيمارش را عيادت كني و بجزازه اش حاضر شوي و اگر بدانيكه حاجتي دارد پيش از آنكه از تو سؤال كند حاجتش را بر آوري پس اگر اينها همه را بكني ولايت و دوستي ايماني درميان تو و او استوار خواهد بود - در حديث ديگر فرمود هر كه زيارت برادر مؤمن خود از براي خدا بكند خداوند عالميان هفتاد هزار ملك را موكل گرداند كه او را ندا كنند خوشحال تو و گوارا باد بهشت براي تو - و بسند معتبر از خشيمة روايت كرده است كه بخدمت حضرت امام محمد باقر عليه السلام رفتم آنحضرت را وداع كنم فرمود اي خشيمة هر كس از شيعيان و دوستان ما را كه به بيني سلام من بایشان برسان و ایشان را از جانب من وصيت كن پرهيزگاري خداوند عظيم و اين كه نفع رسانند اغنياء شيعيان بفقراء ایشان و اعانت نمايند اقوياء ایشان ضعفارا و حاضر شوند زندگان ایشان بجزازه مردگان و در خانه‌ها يكدیگر را ملاقات كنند بدرستيكه ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان باعث احياء امر تشيع ميشود خدا رحم كند بنده را كه مذهب ما را زنده دارد و حضرت صادق عليه السلام فرمود باصحاب خود كه با يكدیگر برادر باشيد و از براي خدا دوستي و مهرباني كنيد و بر يكدیگر رحم كنيد و يكدیگر را ملاقات نماييد و در امر دين مذاكره كنيد و احياء مذهب حق بكنيد - و در حديث ديگر فرمود سعی كردن در حاجت برادر مؤمن نزد من بهتر است از اينكه هزار بنده آزاد كنم و هزار كس را بر اسبان زين و لجام كرده سوار كنم و بجهاد في سبيل الله فرستم و بدانكه در هر يك از اين امور احاديث متواتره وارد شده است انشاء الله بعضی از آنها در اين رساله در موضعيان مذکور ميشود و ظاهراستكه عزلت موجب محرومي از اين فضائل است و بعضی از اخبار كه در باب عزلت وارد شده است مراد از آنها عزلت از بدن خلق است



داشته باشد که بآن طعام لذیذ تواند خرید و فقیری را محتاج داند و خود بقلینی قناعت کند و زیادتیا را باوردهد ایشار کرده است و ایشار درجه مقرر بان است حاصل آنست که اصل ترک لذتها را فی نفسه کمال دانستن خوب نیست که در مجلسی وارد شوند و بطعام لذیذی ایشانرا دعوت نمایند نخورند که ماریاضت میکشیم و اینهارا نمیخوریم این مذموم است اما اگر برای فقر و بیچیزی یا اعانت مؤمنی بر خود تنگ گیرد خوبست و همچنین در مر کبیر خانه و غیر اینها از مایحتاج خود چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد دید آنحضرت جامه در نهایت سفیدی و تراکت پوشیده اند مانند پرده که در زیر پوست تخم مرغ می باشد سفیان گفت این جامه جامه چیست نیست که پوشیده و جامه باین نفاست نباید پوشی حضرت فرمودند بشنو از من آنچه میگویم حفظ کن که در دنیا و آخرت برای تو خوبست اگر بر سنت پیغمبر بمیری و ترک بدعتها بکنی بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمان خشکی بودند که در میان مسلمانان تنگی بسیار بود بآن نحو که شنیده سلوک میکردند اما وقتی که دینار و گندم و فراخی در روزی بهم رسد سزاوارترین مردم بصرف کردن نعمتها ابرار و نیکوکارانند نه فجار و بدان که مؤمنانند نه منافقان و مسلمانانند نه کافران پس چرا جامه مرا انکار و مذمت کردی ای ثوری والله باین لباس و این حال که از من میبینی از روزیکه خود را شناختم هیچ صبح و شامی بر من نگذشته است که خدا را در مال من حقی مانده باشد و نداده باشم یا بمصرفش صرف نکرده باشم چون سفیان رفت جمعی دیگر از صوفیه آن زمان که اظهار زهد میکردند و مردم را بترک دنیا و درشت پوشی میخواندند چون شنیدند که سفیان از جواب آنحضرت عاجز شده است بخدمت حضرت آمدند و گفتند سفیان جواب ترا در خاطر نداشت تا بگوید و عاجز شد حضرت فرمود شما حاجتهای خود را بیان کنید ایشان گفتند حجت ما از کتاب خداست حضرت فرمود بگوئید کتاب خدا سزاوارتر است بعمل کردن گفتند خدا جماعتی از اصحاب پیغمبر را مدح فرموده است که ویو ثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و ترجمه اش اینست که اختیار میکنند و ترجیح میدهند دیگران را بر نفس خود و از خود باز میگیرند و بایشان میدهند هر چند ایشانرا نهایت احتیاج هست بآنچیزی که ایشان میکنند و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود و خود را منع نماید پس ایشان رستگارانند خدا مدح کرده است فعل ایشانرا در جای دیگر میفرماید و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً ترجمه اش اینست که میخورانند طعام را بدوستی خدا یا بادوستی طعام و احتیاج بآن مسکین بی چیز و

خود نفرین کند و کسیکه مالی بکسی بقرض بدهد و براو گواهی نگیرد چون مقروض انکار کند براو نفرین کند و کسیکه بر زن خود نفرین کند و خدا اطلاق را بدست او گذاشته و کسیکه در خانه خود بنشیند و دعا کند خداوند مرا روزی بده و بطلب روزی بیرون نرو و خداوند عالمیان میفرماید ای بنده من ترا اراده داده ام بطلب روزی و خیر کت کردن در زمین و اعضا و جوارح صحیح بتو داده ام بایست که برای متابعت فرموده من طلب میگردی اگر مصلحت میدانستم در روزی تو وسعت میدادم و اگر صلاح میدانستم روزی بر تو تنگ میکردم و تو نزد من معذور بودی و کسی که خدا او را مال بسیاری روزی کند و او همه را صرف نماید و دعا کند که پروردگارا مرا روزی بده حقتعالی در جواب او میفرماید من

یشم می‌دهد و کسی که در جنگ اسیر گزده‌اند و گفتند که مادر حجت بر تو بهمین اکتفا میکنند حضرت فرمود ای گروه آیا شما علم دارید بناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن هر که گمراه و هلاک شده است از این اهل بیت سبب جهالت شده است گفتند بعضی را میدانیم اما همه را نمیدانیم حضرت فرمود باین سبب گمراه شده‌اید همچنین است اخذ حدیث حضرت رسول ﷺ ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد شما نمیدانید آنچه گفتید که خدا جمعی را پایتزار مدح کرده است اول جایز و حلال بود و هنوز ایشان را نهی نکرده بودند و بکرده خود جناب شدند و در آخر خدا ایشان را نهی از آن فرمود برای ترحم بر ایشان و رعایت مصلحت ایشان تا ضرر بخود و عیال خود نرسانند در میان عیال بچه‌ها و مردان پیر و زنان پیر هستند که بزگر سنگی صبر نتوانند کرد پس اگر من يك گرده نان خود را ایثار کنم و دیگر چیزی نداشته باشم ایشان تلف خواهند شد و از گرسنگی خواهند مرد لهذا حضرت رسول ﷺ فرمود که پنج خرما یا پنج قرص نان یا پنج درهم یا دینار که آدمی داشته باشد بهترین آنها آنست که صرف پدر و مادر میشود دویم را صرف خود و عیال میباید بکند و سیم را صرف خویشان فقیر خود بکند و چهارم را صرف همسایگان فقیر خود کند و پنجم را در راه خدا صرف کند و این پنجم ثوابش از آنها کمتر است و یکی از انصار فوت شد در وقت مردنش پنج یا شش غلام که داشته آزاد کرده بود بغیر ایشان چیزی را مالک نبود حضرت رسول ﷺ فرمود اگر مرا خیر می‌کردید نمی‌گذاشتم او را در میان مسلمانان دفن کنید که اطفال خیر خود را محتاج بگدائی کرده است و پدرم فرمود حضرت رسول میفرمود که در نفقه ابتدا بعیال خود کن بعد از آن هر که نزدیک تر باشد و آنچه خدا در قرآن برخلاف آن آیات فرموده است و نسخ آنها کرده آنست که **والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا و کان بین ذلک قواما** ترجمه اش اینست آن جماعتی که چون نفقه میدهند و مال را صرف میکنند اسراف نمیکنند که در زیادتی از حد اعتدال خارج شوند و تنگ نمیگیرند و در میان این دو حالت وسط و اعتدال را مرعی میدارند نمی‌بینند خدا در این آیه بخلاف آنچه شما مردم را امر میکنید مدح فرموده است و آنچه شما میگوئید اسراف شمرده است و در بسیار جائی از قرآن فرموده است خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد پس خدا مردم را از اسراف و تقتیر هر دو نهی فرموده است و بمیان روی امر کرده است پس نباید جمیع آنچه دارد بدهد و بعد دعا کند که خدا او را روزی دهد خدا دعایش را مستجاب نکند موافق حدیثی که از پیغمبر رسیده است چند صنف از امت من دعای ایشان مستجاب نمیشود کسیکه بر پدر و مادر

گوشت میخواستند یا میهمانی براو وارد میشد یکی از آنها را میکشت و اگر میدید که جماعتی که با او بر سر يك آب میبودند فقیرند از شتر و گوسفند آنقدر میکشت که آن جماعت را کافی باشد و از برای خود مثل حصه یکی از ایشان بر میداشت و از این دو بزرگ کی زاهدتر است و حال آنکه حضرت رسول ﷺ در شأن ایشان فرمود آنچه فرمود و با آن زهد چنین نکردند که همه چیز را بدهند و فقیر بمانند و بدانید ای گروه که من از پدرم شنیدم از پدران خود روایت می‌کرد که حضرت رسول ﷺ در روزی فرمود از هیچ چیز آنقدر تعجب نمیکنم که از حال مؤمن تعجب دارم اگر در دنیا بدنش را بمقراضا ببرند از برای او خیر است و اگر پادشاه مشرق و مغرب عالم شود برای او خیر است و هر چه خدا نسبت باو میکند برای

بهرسید و پیش از شب همدا تصدق فرمودند و چون صبح شد هیچ چیز نزد آنحضرت حاضر نبود سائلی آمد سؤال کرد چون حضرت چیزی با سائل نتواند داد چون بسیار رحیم و مهربان بودند پس حق تعالی آنحضرت را تعلیم و تأدیب فرمود که **ولا تجعل يدك مغلولة الي عنقك ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا** ترجمه ظاهرش اینست که دست خود را در گردن خود مبنند که هیچ صرف نمائی و مگشای دست خود را تمام گشودن که اسراف کنی و همدا صرف نمائی پس بنشین ملامت کرده شده درمانده و محتاج یعنی مرئمان از تو سؤال می نمایند و ترا معذور نمی دارند پس اگر تمام مال خود را دادی دیگر اتفاق نمیتوانی کرد پس آن احادیث حضرت پیغمبر را که شنیدی قرآن تصدیق آنها میکند و اهل قرآن که عالم بعلم قرآنند تصدیق قرآن می نمایند و ابوبکر که شما باو اعتقاد دارید در وقت مردن گفت که بخمس مال وصیت میکنم و خمس هم بسیار است و سلمان فارسی و ابوذر که فضل و زهد ایشان را میدانید اما سلمان پس چون وظیفه مقرر او باو میرسد قوت سال خود را بر میداشت و زیادتی را در راه خدا میداد باو تنگی گفتند تو با این زهد چنین میکنی گاه باشد که امروز یا فردا بمیری جواب میگفت چنانچه احتمال مردن هست احتمال زیستن هم هست ای جاهلان نمیدانید که آدمی اگر قوت خود را نداشته باشد نفس با او معارض می نماید واضطراب میکند و چون قوت را ضبط کرد اطمینان بهم میرساند و اما ابوذر پس چون او شتران و گوسفندان داشت و شیر ایشانرا میدوشید و معاش میکرد در هنگامی که مردمش

قرآن نمیتوانید کرد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی قرآن را نمیدانید شما چرا در حال حضرت سلیمان نظر نمیکنید که پادشاهی طلبید از خدا که از برای کسی بعد از او سزاوار نباشد و خدا باو کرامت فرمود و حق میگفت و عمل بحق میکرد و خدا و هیچیک از مؤمنان او را عیب بر این امر نکردند و پیش از او داود پیغمبر سلطنت داشت و یوسف پادشاهی مصر تا یمن داشت و عمل بحق میکرد و هیچکس او را مذمت نکرد ذوالقرنین بنده بود که خدا را دوست میداشت و خدا او را دوست میداشت و اسباب را برای او میسر گردانید پادشاهی مشرق و مغرب را باو داد حق میگفت و بحق عمل میکرد و هیچکس او را بر این پادشاهی عیب نکرد پس ای گروه عمل نمائید با آداب الهی که برای مؤمنان مقرر فرموده است و اکتفا با امر و نهی خدا بکنید و آنچه بر شما مشتبه است که علم بآن ندارید بگذارید و عمل را باهش رد کنید و بنادانی اعتراف نمائید تا آنکه مأجور گردید و نزد خدا معذور باشید و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را و حلال و حرام الهی را یاد بگیرید که شما را این علم بخدا نزدیک میکند و از جهل دور می نماید جبهات را باهش وا گذارید که اهش بسیارند و اهل علم کمند و خدا فرموده است بالاتر از هر صاحب علمی دانائی هست و در حدیث دیگر از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است که چه نیکو یاریست بر پرهیز کاری خدا توانگری و غنا و حضرت صادق علیه السلام فرمود خیری نیست در کسیکه نخواهد مال از حلال جمع نماید که روی خود را از مذلت سؤال نگاهدارد قرص خود را ادا نماید

در رحم و خویشان را اعانت کند و فرمود چه نیکو باور است دنیا بر تحصیل آخرت و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که محمد بن المنکدر روزی بپدم بر خورد در بعضی از اطراف مدینه در ساعت بسیار گرمی و آنحضرت مرطوب و سنگین بودند و تکیه بر دو غلام سیاه کرده بودند در خاطر گذرانید که سبحان الله مرد پیری از پیران قریش در این ساعت طلب دنیا میکند میروم او را موعظه کنم پس نزدیک آمد سلام کرد جواب فرمود و عرق از آنحضرت میریخت گفت تو پیری از پیران قریشی و در چنین وقتی با چنین حالی بطلب دنیا بیرون آمده اگر اجل تو در این حال برسد چه خواهی کرد حضرت فرمود اگر اجل در این حال برسد در حالی رسیده که بطاعتی از طاعتهای الهی مشغول کاری میکنم که خود و عیال خود را از تو و از دیگران مستغنی می کنم من وقتی باید از مرگ بترسم که در معصیت الهی باشم گفت راست میفرمائی خواستم ترا موعظه کنم تو مرا موعظه کردی و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به بیل کار میکرد و زمینها آبادان میکرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله هسته خرما را بدهان میبرد و تر میکرد و در زمین میکشت همان ساعت سبز میشد و امیر المؤمنین علیه السلام هزار بنده از کد خود آزاد فرمود و بسند معتبر از اسباط بن سالم منقولست که بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم از احوال عمر بن مسلم سؤال فرمود گفتم صالح است و خوبست اما ترک تجارت کرده است حضرت سه مرتبه فرمودند که کار شیطانست مگر نمیدانید حضرت رسول صلی الله علیه و آله تجارت فرمود قافله از شام آمده بود متاع ایشانرا خرید و آنقدر نفع بهم رسید که قرض خود را ادا فرمود و بر خویشان قسمت نمود خدا میفرماید مردانی را که غافل نمیکند ایشانرا تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صاوة و دادن زکوة علمای اهل سنت که قصه خوانانند میگویند اصحاب پیغمبر تجارت نمیکردند و دروغ میگویند تجارت میکردند اما نماز را ترک نمیکردند در وقت فضیلت و چنین کسی افضل است از کسی که بنماز حاضر شود و تجارت نکند بسند معتبر منقولست که عمر بن یزید بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد شخصی هست میگوید در خانه خود می نشینم و نماز میکنم و روزی بمن میرسد حضرت فرمود این یکی از آن سه نفر است که دعای ایشان مستجاب نیست و بسند معتبر از معلى بن خنیس مروی است که حضرت صادق علیه السلام از احوال شخصی سؤال فرمود گفتند پریشان است فرمود بچه کار مشغول است گفتند در خانه مشغول عبادتست فرمود قوتش از کجاست گفتند برادران مؤمنش باومی رسانند فرمود آنهائیکه او را قوت میدهند عبادتشان بیشتر و بهتر از او است که در خانه عبادت میکنند و حضرت

امام محمد باقر علیه السلام فرمود هر که طلب دنیا میکند برای این که محتاج بسؤال نباشد و بر اهل خود توسعه دهد و مهربانی همسایگان بکند در قیامت که مبعوث شود روی او مانند ماه شب چهارده باشد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود زوق هفتاد چیز داشت و بهترین چیز و غایب طلب حلال است و منقول است که سدید صراف از حضرت صادق علیه السلام پرسید بر آدمی در طلب روزی چه چیز لازمست فرمود چون در دکان را گشودی و متاع خود را پهن کردی آنچه بر تو لازم است بجا آورده

در بیان تجمّل و زینت و ملبوسات فاخره و اسباب و خانه‌های نفیس

### لعمريشتم

و امثال اینهاست کلینی بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

روایت کرده است که خداوند عالمیان جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست میدارد و دوست میدارد که اثر نعمت او بر بنده اش ظاهر باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر گاه خدا نعمتی کرامت فرماید به بنده پس آن نعمت را ظاهر نماید و خود را بآن بیازاید ملائکه میگویند دوست خداست و بیان نعمت خدا کرده است و اگر بر خود ظاهر نکند میگویند دشمن خداست تکذیب نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود حضرت علی بن الحسین علیه السلام دو جامه میپوشیدند در تابستان که پانصد درهم قیمت آنها بود و بسند معتبر از یوسف بن ابراهیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و جبهه خزی پوشیده بودم و کلاه خزی بر سر داشتم گفتم فدای تو گردم جبهه و کلاه من خزاست چه میفرماید فرمود قصور ندارد گفتم اگر تارش ابریشم باشد چونست فرمود قصور ندارد و فرمود چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد جبهه خزی پوشیده بود آنگاه فرمود چون حضرت امیر المؤمنین عبدالله عباس را بنزد خوارج فرستادند که برایشان حجت تمام کند عبدالله بهترین جامه‌های خود را پوشید و بهترین بوهای خوش خود را خوشبو کرد و بر بهترین اسبان سوار شد و رفت در برابر ایشان ایستاد خارجیان گفتند یا بن عباس تو بهترین ماها بودی حالا رخت جبارانرا پوشیده و بر اسب ایشان سوار شده عبدالله برایشان این آیه را خواند **قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق** بگوای محمد صلی الله علیه و آله کی حرام کرده است زینت خدا را که برای بندگان بیرون آورده و خلق فرموده است و چیزهای پاکیزه و حلال از روزی را پس حضرت فرمود بپوش و زینت کن که خدا جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست میدارد اما باید از حلال باشد و بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری در مسجد الحرام میگذاشت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دید جامه‌های نفیس با قیمت پوشیده اند گفت میروم

و او را بر پوشیدن این جامه‌ها سرزنش میکنم پس بنزدیک حضرت آمد و گفت والله یا بن رسول الله پیغمبر مثل این جامه‌ها نپوشید و علی بن ابیطالب علیه السلام و هیچیک از پدران و چنان لباس نپوشیدند. حضرت فرمود حضرت رسول در زمانی بودند که در میان مسلمانان تنگی بود لهذا بر خود تنگ می‌گرفتند و بعد از آن دست بهم رسید پس سزاوارترین اهل دنیا بصرف کردن نعمتهای خدا نیکو کارانند و این آیه را خوانند **قل من حرم زینة الله... پس ما سزاوار تریم از دیگران باینها بعد از آن فرمود ای ثوری این جامه‌ها که می‌بینی از برای لذت نفس نپوشیده ام از برای مردم پوشیده‌ام و دست سفیان را گرفتند بنزد خود کشیدند و جامه که بر بالا پوشیده بودند دور کردند و پا نمودند جامه‌ها که ملاصق بدن ایشان بود جامه بسیار کننده بود فرمود این جامه‌کننده را از برای خود پوشیده‌ام و آن جامه تقیس را برای زینت نزد مردم پس دست انداخت و جامه کند سفیان که بر بالای جامه‌ها پوشیده بودند دور کردند جامه ملاصق بدنش بسیار نرم بود فرمود این جامه بالاراتو برای ریای مردم پوشیده و جامه تقیس را برای لذت نفس در زیر پوشیده و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمودند روزی در طواف بودم ناگاه دیدم کسی جامه مرا می‌کشد چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود گفت ای جعفر تو مثل این جامه‌ها را می‌پوشی در چنین مکانی با آن نسبتی که بعلمی بر ابیطالب داری گفتم این جامه قریبست یعنی جامه کتانی که از مصر می‌آورده‌اند بیک دینار خریده‌ام و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زمانی بودند غیر این زمان اگر در این زمان من مثل آن جامه‌ها بپوشم میگویند ریاکار است مثل عباد و منقولست از عبدالله بن القداح که حضرت صادق علیه السلام تکیه بر من یا بر پدرم فرموده بودند در آن حال عباد بن کثیر رسید حضرت دو جامه نیکو از جامه‌های مرو پوشیده بودند عباد گفت تو از اهل بیت نبوتی و پندان تو سلوکی داشتند این جامه‌های بازیست چیست که پوشیده اگر از این است تر جامه‌ها بپوشی بهتر است. حضرت فرمود ای بر تو ای عباد کی حرام کرده است زینتهائی را که خدا برای بندگانش خلق فرموده است و روزیهای نیکو و پاکیزه را خدا چون نعمتی ببیند کرامت میفرماید دوست میدارد که آن نعمت را بر آن شخص ببیند و هیچ قصوری ندارد این زینت و ای بر تو ای عباد من پاره تن پیغمبرم مرا آزار و ایذا چرامیکنی و عباد دو عباى كنده پوشیده بود و منقولست از حماد بن عثمان که نزد حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی بآن حضرت گفت که شما فرمودید علی بن ابیطالب جامه‌های درشت میپوشید و پیراهنی بچهار درهم میخرید و میببینم شما جامه‌های نیکو می‌پوشید حضرت فرمود علی بن ابیطالب در زمانی بود که آن**

جامه بدنمی نمود اگر در چنین زمانی می پوشید به آن جامه مشهور می شد پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل آن زمانست چون حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه ظهور نماید جامه را بپوش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواهد پوشید و بسیرت آن حضرت عمل خواهد کرد و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده است که حضرت امام رضا علیه السلام از من پرسیدند چه میگوئی در پوشیدن رختهای خشن و درشت گفتم چنین شنیده ام که بیشتر می پوشیده اند و شنیده ام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جامه نورا در آب فرو میبردند و می پوشیده اند فرمود بپوش و زینت کن حضرت علی بن الحسین علیه السلام جبه خزی بیانند درهم میخردند و می پوشیدند و ردای خز پنبه‌جاء دینار میخردند و زمستان را در این‌ها میگذرانیدند و چون زمستان میگذشت میفروختند و قیمتش را تصدق می کردند بعد از آن این آیه را خواندند **قل من حرم زينة الله** تا آخر آیه و این بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چیز است خدا مؤمن را بر آنها حساب نمی کند طعامی که میخورد و جامه که میپوشد وزن صالحه که او اعانت می نماید و فرج او را از حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر فرمود خدا زینت و اظهار زینت را دوست میدارد اثر نعمت خود را بر بنده اش ببیند کسی پرسید چگونه نعمت را ظاهر گرداند فرمود جامه خود را پاکیزه داد و بوی خوش بر خود بریزد و خانه خود را نیکو کند و ساحت خانه را جاروب کند حتی آنکه چراغ را پیش از غروب آفتاب افروختن فقر را بر طرف میکند روزی را زیاد میکند و کلینی و غیر او بسندهای مختلف روایت کرده اند در بصره ربیع بن زیاد شکایت نمود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام حال برادرش عاصم بن زیاد را که عبا پوشیده و جامه‌های نرم و ملایم را ترک کرده و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندانش بسبب این بسیار مغموم و محزونند حضرت او را طلبیدند چون بیامد روتزش کردند و فرمودند ای دشمن نفس خود شیطان خبیث ترا حیران کرده است آیا حیا از اهل خود نکردی آیا رحم بر فرزندان خود نکردی تو چنین گمان میکنی که خدا چیزهای طیب را بر تو حرام کرده است و کراهت دارد تو از آنها منافع شوی تو نزد خدا از آن پست تری که چنین تکلیفی نسبت بتو بنکند مگر خدا نفرموده است **والارض وضعها للانام فيها فاكهة والنخل ذات الاكمام** ترجمه اش اینست که زمین را خلق فرموده و مقرر گردانید از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع میوه‌ها هست و خرما که شکوفه آنها در میان غلافها حاصل میشود آیا نفرموده است **مرج البحرین یتلقیان بینهما برزخ لا یبغیان** و فرموده است که **یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان** پس در اول بمیوه‌ها



و خلق آنها بر خلائق منت نهاده و در ثانی بدریا و مر و اریند و جواهر که از دریا بیرون می آید منت نهاده پس حضرت فرمود بخدا قسم نعمت خدا را بفعل اظهار کردن و صرف نمودن نزد خدا محبوب تر است از بیان کردن بقول و حال آنکه امر فرموده است **و اما بنعمة ربك فحدث** حدیث کن بنعمتهای پروردگارت و بیان کن آنها را - پس عاصم گفت یا امیر المؤمنین تو چرا در خورشها اکتفا کرده بر طعامهای ناگوار و در پوشش در جامههای کنده حضرت فرمودند مثل تو نیستیم خدا واجب گردانیده است بر امامان حق که خود را بر ضعیفان و فقیران مردم بسجند و پرورش ایشان سلوک نمایند تا بر فقیران فقر زور نیاورد چون امام خود را بمثل حال خود ببینند بحال خود راضی شوند عاصم عبا را انداخت و جامههای نرم پوشید - کلینی بسند معتبر روایت کرده است که معلی بن خنیس بحضرت صادق علیه السلام گفت اگر خلافت باشما باشد بر فاهیت تعیش خواهیم کرد حضرت فرمود هیئات هیئات ای معلی اگر با ما باشد مدار بر سیاست و تدبیر در شب یا عبادت در شب و سیاحت و حرکت در روز بجهد خواهد بود و پوشش ما جامه های درشت و خورش ما طعامهای غیر اندید خواهد بود پس خلافت ظاهری را از ما غصب کردند و گمانشان اینست که بر ما ستم کرده اند ولیکن ما را بر فاهیت انداخته اند ای عزیز بدانکه احادیث در این ابواب بسیار است و احادیث بسیار نیز در فضل سواری اسبان نفیس و نگاه داشتن غلامان و زینت ایشان واقع شده است احادیث نیز در مدح فقر و فقرا و جامه های کهنه پوشیدن و بر روی فرشهای سهل نشستن وارد شده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر الاغ سواری شدند و جامه های زبون میپوشیدند و اگر بصیرتی داری از اخباریکه نقل شد و از معارضات و گفتگوها که در میان ائمه علیهم السلام و صوفیه آن زمانها شده است حق را میبایی و میدانی که اصل اینها کمال دانستن و مقید باینها بودن خوب نیست و همچنین مقید بزینتها بودن خوب نیست بلکه اگر خدا توسعه دهد توسعه بر خود و مؤمنان خو بست و اگر فقیر باشد باید به فقر بسازد و زیاده نخواهد و از کهنه پوشی پر و انداشته باشد و هر لباسیکه میسر شود بپوشد و آنچه حاضر باشد بخورد همرا از جانب خداوند اندواگر خواهد تکبر را علاج کند و گاهی برای آن رختهای زبون بپوشد خوبست اما در صورتیکه آن رخت زبون باعث زیادتی تکبر او نشود مثلا در زمانیکه اعتبار در شال پوشی باشد علاج تکبر بترك شال پوشیست و در صدر اسلام که نخوت و عصبیت باب بود و این چیزها را اعتبار نمیکردند تواضع و فروتنی در شال و کهنه پوشی بود چنانچه حضرت رسول در آخرین وصیت باین معنی اشاره فرموده است که ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی خواهند آمد که در زمستان و تابستان پشم پوشند و باین سبب خود را افضل از دیگران دانند و ایشانرا لعنت میکنند ملائکه آسمانها و ملائکه زمین و عقل نیز

حکم میکند که بنده باید فرمان بردار باشد اگر مولا خز و پرنیان برایش بفرستد بپوشد و اگر شال فرستد بپوشد در هر دو حال از مولا راضی باشد و بیان خوبی و بدی پشم پوشیدن در ضمن آن فقره شریفه که در آخر حدیث میآید خواهد شد انشاء الله تعالی .

بسنده معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که شستن سردفع  
**لمعه هفتم در بیان فضیلت پاکیزه بودن و بوی خوش کردن**  
 کثافت و چرك میکند و درد چشم را دور میگرداند و شستن جامه غم و حزن را برطرف میکند و پاکیزگیست برای نماز و فرمود خود را با آب پاکیزه کنید از بوهای بدی که مردم بآنها متأذی میشوند و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود باشید و باحوال خود بپردازید بدرستی که خدا دشمن میدارد از بندگانش آن قاذوره کثیف بدبوئی را که در پهلوئی هر کس بنشیند از او متأذی شود - و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود سزاوار نیست که آدمی هر روز بوی خوش بکند و اگر قادر نباشد یک روز بکند و یک روز ترک کند و اگر قادر نباشد هر جمعه یک بار بکند و البته ترک نکند - و حضرت صادق علیه السلام فرمود خدا را حق لازمی هست بر هر بالغی که در هر جمعه شارب بگیرد و بقدری از بوی خوش خود را خوشبو کند و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود بوی خوش از اخلاق پیغمبرانست و حضرت صادق علیه السلام فرمود بوی خوش باعث قوت دلست و فرمود یک نماز بسا بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز بی بوی خوش و فرمود هر چیزی که در بوی خوش صرف می نمائی اسراف نیست و فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بوی خوش زیاده از طعام مال صرف می کردند و احادیث در فضیلت طیب و انواع آن و فضل روغن های خوشبو بر خود مالیدن بسیار است و در این رساله بهمین اکتفای نمائیم.

بعضی از احادیث در این باب سبق ذکر یافت و کلینی و غیر او بسند  
**لمعه هشتم در مدح مطعومات لذیذه و منمت ترک گوشت و حیوانی نمودن است**  
 های معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که سید و بهتر طعام های دنیا و آخرت گوشت است بسند معتبر از عبدالاعلی منقولست که بحضرت صادق علیه السلام گفت روایت بمارسیده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که دشمن میدارد خانه پر گوشت را حضرت فرمود دروغ میگوید حضرت منمت گوشت نفرمود منمت خانه کرد که در آن خانه گوشت مردم را بفضیلت خورند و پدرم گوشت را دوست میداشت و بسیار تناول میفرمود و روزی که فوت شد در آستین ام ولدش سی درهم بود که برای گوشت خریدن باوداده بود و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که گوشت خوردن در بدن گوشت میرویاند و کسی که چهل روز گوشت را ترک کند کج خلق میشود و هر که کج خلق شود اذان در

گوشش بگوئید - در حدیث دیگر فرمود اذنان در گوش راستش بگوئید و در حدیث دیگر فرمود حضرت رسول ﷺ فرمود ما گروه انبیا گوشت را دوست میداریم و بسیار میخوریم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول ﷺ فرمود هر که چهل روز نتواند گوشت بخورد قرض کند و بخورد که خدا قرضش را ادا می نماید و منقولست که پیغمبری از پیغمبران بخدا از ضعف شکایت کرد و حی آمد گوشت پاشیر بخور یا باماست و حضرت امیر المؤمنین در نامه که باهل مصر نوشتند در هنگامی که محمد بن ابی بکر را بسوی ایشان میفرستادند بعد از ذکر فضایل بسیار برای متقیان و پرهیزکاران و استدلال بآیات بسیار بر اینکه خدا بسبب تقوی در دنیا بایشان نعمتها کرامت میفرماید و در آخرت ایشان را حساب نمیکنند بر آنها فرمودند ای بندگان خدا بدانید که متقیان جمع کرده اند خیر دنیا و آخرت را شریکند با اهل دنیا در دنیاشان و اهل دنیا با ایشان در آخرت شریک نیستند خدا برای متقیان حلال کرده است آنچه ایشان را کافی باشد و غنی گرداند ایشانرا از دیگران چنانچه فرموده است بگوای محمد کیست که حرام گردانیده است زینت و آرایشی را که خدا بیرون آورده است برای بندگان خود و کیست که حرام کرده است روزیهای پاکیزه را بگوای محمد زینت و روزیهای طیب برای آنجماعتی است که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند و جمیع آنها برای مؤمنان است در روز قیامت و مخصوص ایشانست و در آن نشأه غیر ایشان با ایشان شریک نیستند چنین تفصیل میکنیم و بیان می نمائیم آیات خود را برای کسانی که عالمند و میفهمند بعد از ذکر این آیه حضرت فرمود متقیان ساکن شدند در دنیا بهترین سکنا و خوردند بهترین خوردنیها را و شریک شدند با اهل دنیا در دنیا بایشان پس خوردند با ایشان نعمتهای پاکیزه را که ایشان میخورند و آشامیدند شربتهای پاکیزه را که ایشان می آشامیدند و پوشیدند بهترین جامه هارا که ایشان میپوشیدند و ساکن شدند در بهترین مسکنها که ایشان ساکن میشدند و تزویج کردند بهترین زنان را و سوار شدند بهترین مرکوبات و اسبان را و تمام لذتهای دنیا را با اهل دنیا بردند در قیامت ایشان همسایگان رحمت الهی خواهند بود و آنچه از خدا طلبند بایشان کرامت خواهد فرمود و هیچ مطلب ایشانرا رد نخواهد نمود هیچ لذت ایشانرا در آنجا کم نخواهد کرد پس ای بندگان خدا بسوی چنین امری مشتاق باشید و آنرا طلب نمائید که آن تقوی و پرهیزکاری از منتهای خداست و موجب این سعادتهاست و بدانکه در مدح شیرینبها و انواع میوه ها و اصناف گوشتها

و سایر مأكولات و مشروبات و نعمتها احادیث بسیار وارد شده است کم خوردن بسیار ممدوح است و اخبار بسیار در مذمت بسیار خوردن که آدمی سنگین شود و از عبادت بازماند و آنکه باسیری طعام خورده وارد شده است و حریر در اینها بودن و پیوسته طالب اینها بودن و عمر شریف خود را همه صرف تحصیل اینها نمودن بداست اما مقید بترك اینها بودن هم خوب نیست و ترك طعامهای مقوی کردن که بدن و عقل و قوی ضعیف شود خوب نیست زیرا بدن آلت و مرکب نفس است در جمیع احوال در تحصیل هر کمال و بدن که ضعیف شد نفس معطل میشود بلکه در عبادت هم بر بدن بسیار زور نمی باید آورد که بسیار ضعیف شود مثل آنکه شخصی در سفری اسبی داشته باشد اگر روزی پنج فرسخ او را براه برد و در بعضی منازل هم توقفی برای قوت آن بکند چیزهای مقوی بآن بخوراند او را بمنزل میرساند و اگر در يك روز آنرا سی فرسخ یا چهل فرسخ براند در همان روز از کار میماند و بمنزل نمی رسد چنانچه بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود این دین متین و محکم است پس سیر کنید و قطع مسافت آن نمائید برفق و مدارا و همواری و بسیار بار عبادت را بر مردم سنگین مکنید که مکروه طبع بندگان خدا شود پس از بابت کسی باشید که هر کوب خود را آتقد میراند که بازماند و نه سفر را قطع کرده باشد و نمر کوب را باقی گذاشته باشد۔ حضرت صادق علیه السلام فرمود عبادت خدا را مکروه نفس خود مکنید و در حدیث دیگر فرمود پدرم روزی بر من گذشت در اوایل سن و من در طواف بودم و بسیار جهد و مشقت در عبادت می کشیدم و عرق از من می ریخت فرمودای فرزند خدا بنده را که دوست میدارد او را داخل بهشت می کند و باندک عملی از او راضی میشود و در این باب احادیث بسیار است و ایضاً باید عقل را سخیف و ضعیف نکنند بترك حیوانی و مثل آنها زیرا مدار تمیز امور بر عقلست و عقل که ضعیف شد زود فریب اهل باطل را و خورد چنانچه در احادیث ترك گوشت اشعار باین بود و ظاهراً شیطان این عبادت ترك گوشت و حیوانی را که مخالف طریقه شرعست از برای بعضی از مبتدعین صوفیه مقرر بناخته است که چون چهل روز در سوراخی نشستند و قوی را ضعیف کردند او هام و خیالات بر عقل ایشان مستولی میشود و از راه وهم چیزها در خیال ایشان بهم میرسد از بابت کسی که بمرض سرسام مبتلا باشد و باعتبار ضعف عقل گمان میکند کمالیست و آنچه پیر بایشان گفته است چون پیوسته در آن سوراخ تاریک همین معنی را در نظر دارند بتدریج باز یاد قوت و همی و ضعف عقل حالی ایشان میشود و بیرون که آمدند اگر پیر میگوید دیشب پنج مرتبه بعرض رفتم تصدیقش

میکنند بدون بینه و برهان و اینها همه از ضعف عقلست و حدیثی از حضرت رسول ﷺ منقول است که هر که در چهل صیاح عمل خود را از برای خدا خالص گرداند خدا چشمه های حکمت را از دلش بر زبانش جاری کند و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که ایمان را از برای خدا چهل روز خالص نماید یا چنین فرمود هر که نیکو بخدایا یاد کند در چهل روز خدا او را زاهد گرداند در دنیا و او را بسدد و دواى دنیا پینا فرماید و حکمت را در دل او جا دهد و زبان او را بحکمت گویا گرداند بعد از آن حضرت آیه خوانند که ترجمه اش اینست آنانکه گوساله را خدای خود گرفتند عقرب با ایشان خواهد رسید غضبی از جانب پروردگار ایشان و خواری در زندگانی دنیا و چنین جزا میدهم جماعتی را که افترا بر خدا میبندند پس فرمود هر صاحب بدعتی را که بینی البته ذلیل و خوار است و هر کس افترا بر خدا و رسول و اهلبیت میبندد البته ذلیل و بیمقدار است و صاحبان بدعت از روی جهالت این دو حدیث را حجت خود کرده اند در برابر اهل حق و نمیدانند که این هیچ دخلی بمطلب ایشان ندارد زیرا چنانچه در اول کتاب دانستی اخلاص عمل آنستکه از شوائب ریا عمل را پاک گرداند و سعی کند آنچه از او صادر شود از اعمال و افعال و اقوال همه موافق رضای الهی باشد و نیت او در این عملها مشوب بغيرضای فاسد نباشد بلکه عملهای مباحش را همه بنیت عبادت کند مثل آنکه اگر به بیت الخلا رود یا خود نیت را خالص کند و برای این برود که در وقت عبادت پاکیزه باشد عبادت را با حضور قلب کند و باین نیت آن عمل عبادت میشود اگر در نیت صادق باشد و اگر بازار رود چون خدا فرموده است بی بازار روم و طلب دروزی بکنم برای فرموده خدا میروم و همچنین در جمیع کارها و اخلاص از برای خدا وقتی میشود که کار برای خدا و موافق رضای او بکند و اگر کسی بدعتی را از برای خدای بکند خدا از او و از کارش بیزار است پس اول باید دانست کدام کار را خدا میخواهد همان کار را از برای خدا کند در فصلهای پیش این معنی را واضح ساختیم پس لفظ چهل روز بچه کار آن صاحب بدعت میآید چه ظاهر است اگر کسی چهل روز ورزش کشتی بکند داخل این حدیث نخواهد بود و حضرت در آخر حدیث دویم که مذمت بدعت کرده اند اشعار باین معنی نموده اند و بعد از آن معنی که از اخلاص برای تو بیان کردیم میدانم چهل روز با آن حال بودن چه بسیار دشوار است و ظاهر است که کسی بآن سعادت فایض میشود که از روی علم و دانائی عملش را برای خدا خالص گرداند و بدعت در اعمالش نباشد آنگاه چشمه های حکمت بر زبانش جاری میشود و اگر بر وفق بدعت عمل کند چشمه های ضلالت بر زبانش جاری میشود از جانب

شیطان که عالم را گمراه کند و اگر در میان اهل حق همیشه عباد و زهاد بوده اند و ایشان را داخل صوفیه نمی‌شمرده اند چون بر طریقه حق مستقیم بوده اند و راه قرب و عبادت و مناجات و بندگی خدایا دانسته اند مانند سلطان العلماء و المحققین و برهان الاصفیاء و الکاملین شیخ صفی‌الدین و سید الافاضل ابن طاوس و زبدة المتعبدين ابن فهد حلی و شهید سعادت مند شیخ زین‌الدین رضوان الله علیهم اجمعین و غیر ایشان از زهاد که طریقه ریاضت و عبادت و بندگی بقانون شریعت مقدس نبوی داشته اند بعد از کمال در علوم دین متوجه عبادت و ریاضت و هدایت خلق بوده اند و علوم حق را درس می‌گفته اند و بدعتی از ایشان نقل نکرده اند لهذا ملا جامی در فتوحات هیچ يك از ایشان را ذکر نکرده است و داخل صوفیه ندانسته باینکه از آفتاب مشهورتر بوده اند و از آثار اولاد امجاد و تصانیف ایشان عالم منور گردیده و تاقیامت از برکات ایشان عالم ظاهر و باطن معمور است و در ترویج دین ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم سعیا کردند و جان خود را در راه دین بذل کردند و آن جماعت دیگر از صوفیه باطل بر خلاف ایشان در خرابی دین سعیا کردند و شنیدی که سفیان ثوری و عباد بصری و غیر ایشان از صوفیه با ائمه چه معارضات کردند و بعد از عصر ائمه پیوسته با علمای مذهب اثنی عشر معارضه و مجادلات میکرده اند و اکنون هم میکنند خدا جمیع طالبان حق را براه حق هدایت نماید بمحمد و آل الطاهرین .

بدانکه در حرمت غنا میان علمای شیعه خلافتی نیست و شیخ طوسی  
**لعمرة نهم در بیان حرمت غناست**  
 و علامه و ابن ادریس رحمهم الله همه نقل اجماع کرده اند بر حرمتش  
 همیشه از مذهب شیعه معلوم بوده است حرمت غنا و در میان سنیان  
 خلافت بعضی از ایشان بلکه اکثر ایشان هم حرام میدانند و بعضی از صوفیه ایشان و بعضی از  
 علمای ایشان حلال دانسته اند و احادیث در باب حرمت آن بسیار است و ظاهر بعضی احادیث  
 آنستکه: از گناهان کبیره است چنانچه کلینی بسند صحیح و سند حسن از حضرت صادق علیه السلام  
 روایت کرده است در تفسیر آن آیه که حق تعالی مدح میفرماید جمعی را که حاضر نمیشوند  
 نزد قول زور یعنی گفتار باطل فرمود مراد غناست و بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام  
 منقولستکه غنا از جمله گناهان نیست که خدا بر آنها وعید آتش فرموده است و بعد از آن این  
 آیه را خواندند و من الناس من یشتري ليهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذنها  
 هزوا اولئك لهم عذاب مهین ترجمه اش اینست از مردمان کسی هست که میخرد سخن  
 لهو و باطل و غافل کننده از خدا را تا گمراه سازد مردم را از راه خدا بنادانی و استهزا میکند

براه خداودین حق برای آن گروه میباشد است عذابی خوار کننده و در احادیث دیگر وارد شده است گناه کبیره آنستکه خدا و عید آتش بر آن کرده باشد پس معلوم میشود غنا از گناهان کبیره است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه حضرت فرمود غنا داخل است در آنچه خدا فرموده است *ومن الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله* و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه خانه که در آن غنا میکنند ایمن نیست از نزول بلاهای دردناک و دعا در آنجا مستجاب نمی شود و ملک داخل آن خانه نمی گردد و بسند صحیح مردیست که ریان بن الصلت بحضرت امام رضا علیه السلام گفت هشام بن ابراهیم از غنا نقل میکند که شمار خست فرموده اید در شنیدن غنا حضرت فرمود دروغ میگوید آن زندگی اواز من پرسید من باو گفتم که شخصی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمود از غنا حضرت فرمود اگر حق و باطل متمیز شود غنا در کدام طرف خواهد بود آن شخص گفت در طرف باطل فرمود درست حکم کردی و بسند معتبر از امام جعفر صادق علیه السلام منقولستکه فرمود مجلس غنا مجلسی است که خدا نظر رحمت بسوی اهل آن مجلس نمیکند و غنا داخلست در آیه *ومن الناس من يشتري لهو الحديث* و بسند صحیح از مسعدة بن زیاد منقولستکه در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی عرض نمود پدر و مادرم فدای تو باد من داخل بیت الخلاء میشوم و همسایگان دارم ایشان کنیزان دارند که غنا میکنند و عود می نوازند و بسیار من طول میدهم نشستن را از برای استماع آواز ایشان حضرت فرمود چنین مکن آن شخص گفت من بیای خود برای این نمیروم همین شنیدنیست که بگوش خود میشنوم حضرت فرمود توبه کن مگر نشنیده که خدا میفرماید گوش و چشم و دل از همه ایشان سؤال خواهند کرد گفت والله گویا هرگز این آیه را نه از عربی شنیده بودم و نه از عجمی و بعد از این دیگر با آن عمل عود نخواهم کرد و الحال استغفار و توبه میکنم حضرت فرمود بر خمیز و غسل بکن و نمازی بکن که بر کار عظیمی مقیم بودی چه بسیار بد بود حال تو اگر بر آن حال میمردی و شکر کن و از خدا بطلب توبه ات را قبول کند و توبه کن از جمیع بدیها و از هر چه خدا آنها را نمیخواهد که خداهبیچ قبیحی را نمی خواهد و نهی فرموده است و قبیح را باهلش بگذار که هر فعلی را اهلست که آن فعل مناسب ایشان است از حضرت صادق علیه السلام منقولست در تفسیر این آیه *فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور* اجتناب نمایند از رجس و پلیدی که آن بتانست و اجتناب کنید از قول زور گفته باطل فرمود مراد از قول زور غناست در حدیث دیگر فرمود غنا آشیانه تقاق است - در حدیث دیگر وارد است که از آن حضرت پرسیدند از

غنا حضرت فرمود داخل خانه‌هایی مشوید که خدا از اهل آنها اعراض فرموده و روی رحمت از ایشان گردانیده است و در حدیث دیگر فرمود شنیدن لهو و غنا در دل میرویاند تفاق را چنانچه آن گیاه را میرویاند و در حدیث دیگر فرمود حضرت رسول ﷺ فرمود بخوانید قرآن را بلحن عرب و صوت ایشان و احتراز نمائید از لحنهای اهل فسق و فجور و صاحبان گناهان کبیره زیرا بعد از من جماعتی خواهند آمد که ترجیع کنند آواز خود را بقرآن مانند ترجیع نوحه و غنا و رهبانیت قرآن ایشان از گردن ایشان بالا تر نخواهد رفت و دل‌های ایشان برگشته و سرنگونست و دل‌های جماعتی که از کار ایشان خوششان می‌آید نیز سرنگونست - علی بن ابراهیم در حدیث طولانی روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ برای سلمان بیان فرمود چیزهای بدی را که در آخر الزمان بهم خواهد رسید و از علامات قیامتست از آن جمله فرمود: یعنی بقرآن خواهند کرد و بعنوان غنا خواهند خواند و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از خریدن کنیزان غنا کننده فرمود خریدن و فروختن ایشان حرام است و تعلیم کردن ایشان کفر است و گوش کردن خوانندگی ایشان تفاق است و در حدیث دیگر فرمود زن غنا کننده ملعونست و هر که کسبش را میخورد ملعونست و در کتاب عیون - اخبار الرضا روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند از شنیدن غنا حضرت فرمود اهل حجاز جایز میدانند و آن باطلست و لهو است نشنیده که خدا میفرماید در مدح جماعتی که چون بلفو میگذردند کریمانه و بزرگانه میگذردند و گوش نمیدهند و از حضرت امام رضا علیه السلام بسند معتبر منقول است که در بهشت درختی هست که خدا باد هارا امر میفرماید آن درخت را حرکت دهند پس از آن صدای خوشی خواهند شنید که هرگز نشنیده باشند کسی که نفس خود را از شنیدن غنا حفظ کرده باشد میشوند و کسیکه غنا شنیده باشد آن را نخواهد شنید - علی بن ابراهیم بسند صحیح از عاصم بن حمید روایت کرده است که بحضرت صادق علیه السلام گفتم میخواهم سؤالی بکنم حیامانع میشود آیا در بهشت غنا خواهد بود فرمود در بهشت درختی هست که خدا بادهای بهشت را امر میفرماید میوزد و آن درخت را بنغمه چند مترنم میسازد که خلایق بخوبی آن نغمه‌ها هرگز صدائی نشنیده باشند بعد از آن فرمود آن عوض ثواب کسی است که ترك شنیدن غنا در دنیا از ترس خدا کرده باشد این با بویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که غنا مورث نفاق است و باعث فقر میشود - بسند دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بسیار گوش دادن بغنا باعث فقر و پریشانست بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از معنی قول زور که خدا



از آن نمی‌فرموده است فرمود از جمله قول زوراست آن که شخصی بغنا کننده گوید احسن  
 خوب خواندی - احادیث دیگر در حرمت غنا وارد است و از برای ارباب انصاف و بصیرت  
 کمتر از آنچه مذکور شد هم کافیست و بدانکه اکثر علما و لغویین غنا را تفسیر کرده‌اند  
 بترجیع آوازی که شنونده را بطرب آورد و ترجیع را تفسیر کرده‌اند بتکریر و حرکت دادن  
 آواز در گلو و طرب را گفته‌اند حالتیست که آدمی را از خوشحالی و از اندوه حاصل میشود  
 و بعضی از لغویین و علما محض ترجیع اکتفا کرده‌اند و بطرب آوردن را در آن اخذ نکرده‌اند  
 و غنا و جمیع خوانندگیا را در فارسی سرود می‌گویند و در میان عرب الحال هم میشنویم  
 کسی را که میخوانند بگویند خوانندگی کن میگویند تقن یعنی غنا بکن پس ظاهر شد  
 از آنچه گذشت که هر خوانندگی که در آن تحریر آواز باشد و شخص را بحزن یا فرح آورد  
 حرام است مگر آنچه استثنا خواهد شد و اگر بطرب هم نیاورد بمذهب جمع کثیری حرامست  
 و چنین فردی ظاهراً نمیباشد زیرا مطربی که گفته‌اند آواز است که بطرب آورد و بسا کسیکه  
 از هیچ آوازی بطرب نیاید چنانچه اگر غسل را تعریف کنند که چیز شیرینست و آدمی از  
 آن محظوظ و ملتذ میشود اگر بندرت کسپرا غسل بداید خلل در آن تعریف ندارد بلی نیک  
 قسم از آواز هست که اصل جوهر آواز خوشی دارد پس اگر قرآن را راسته بخوانند و تحزینی  
 در صوت بکنند که در صدا حزنی بهم‌رسد اما تکریر آواز و تحریر در آن نباشد ظاهراً غنا  
 نیست و اینکه در بعضی احادیث وارد شده است که قرآن را بحزن بخوانید بر این معنی  
 محمولست و همچنین احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ائمه علیهم السلام بحزن تلاوت  
 می‌فرموده‌اند و در بعضی احادیث وارد شده است که ترجیع آواز بکن بقرآن با آن احادیث  
 معارض مقاومت نمی‌تواند کرد و محمول بر تقیه است و کسی از علمای مانده‌ایم که قرآن  
 را در باب غنا استثنا کرده‌اند و بدانکه اکثر علما حدی خواندن را برای راندن شر استثنا  
 کرده‌اند و چون در مستندش ضعفی هست بعضی از علمای ما آن را نیز حرام میدانند و همچنین  
 خلافت در صدای زنی که غنا کند در عروسها فقط برای زنان و جمعی از علما اینرا حلال  
 دانسته‌اند و این ادیس و علامه در تذکره اینرا نیز حرام دانسته‌اند ولیکن حلیتش حدیث  
 معتبر دارد و همچنین نوحه‌زنان در ماتمها اگر دروغ نگویند تجویز کرده‌اند اکثر علما و  
 شیخ علی علیه‌الرحمه ذکر کرده است که بعضی از علما مرثیه حضرت امام حسین علیه السلام را  
 جایز دانسته‌اند بتحریر خواندن و احتیاط در دین آنست که از همه اینها اجتناب نماید بمقتضای  
 عموم احادیث بسیاری که گذشت .

## نعمه دهم

در بیان ذکر است بدانکه ذکر در لغت یاد کردن است و یاد کردن خدا انواع دارد اول یاد خداست در هنگام معصیتی که خواهد مرتکب آن شود خدا را بیاد آورد و برای خدا ترک آن نماید دوم یاد خداست در وقت طاعت که خدا را بیاد آورد و بسبب آن مشقت طاعت بر او آسان شود و بجا آورد سیم یاد خداست در هنگام رفاهیت و نعمت که وفور نعمت او را از یاد خدا غافل نکند و شکر آن بجا آورد چهارم یاد خداست در هنگام بلا و محنت که در آن حالت بخدا تضرع نماید و بر آن بلا صبر کند پنجم ذکر الهیست بدل که تفکر در صفات کمالیه الهی و در آلاء و نعمای او بکند و تفکر در دین حق و معانی قرآن و احادیث رسول و اهل بیت (ع) و تفکر در امور آخرت و مکارم اخلاق و عیوب نفس و سایر اموریکه خدا فرموده است اینها همه ذکر الهیست ششم ذکر یزبان است و آن انواع دارد مثل مذاکره علوم حق و آیات و اخبار و درس گفتن و ذکر آنچه سابقاً مذکور شد و فضایل اهل بیت را بیان کردن و قرآن خواندن و دعا خواندن و اسمهای الهی که از شارع متلقى شده است مداومت نمودن اما باید یاد آبی باشد که پسندیده شارعست و بعنوان بدعت نباشد و دل آگاه باشد از آنچه بر زبان جاری میگردد و بر این مضامین احادیث متواتره وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است هر که اطاعت خدا میکند یاد خدا بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش کم باشد و هر که معصیت خدا میکند خدا را فراموش کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش بسیار باشد و بسندهای معتبر از حضرت صادق ﷺ منقولست که فرمود دشوارترین اعمال سه چیز است انصاف دادن برای مردم از نفس خود که از برای مردم از نفس خود نپسندی مگر چیزی را که برای خود از مردم می پسندی و با برادران مؤمن مواسات نمودن در مال و برادرانه در میان خود و ایشان قسمت نمودن و ذکر خدا بر همه حال نمودن نه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر گفتن و بس بلکه وقتی چیزی بر تو وارد شود که خدا فرموده باشد بجا آوری و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدا نپسندیده باشد ترک نمائی و در حدیث دیگر فرمود در توریة نوشته است ای فرزند آدم مرا در موقع غضب خود یاد کن تا ترا یاد کنم در هنگام غضب خود حضرت امام موسی ﷺ فرمود هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح و خسته نمیکند مثل زیارت برادران مؤمن از برای خدا و بددستی که دو مؤمن که بایکدیگر ملاقات میکنند و خدا را یاد می نمایند و بعد از آن فضایل ما اهل بیت را یاد میکنند گوشتهای روی شیطان تمام میریزد و از بسیاری غمیکه باو میرسد بفریاد می آید ملائکه آسمانها و خازنان بهشت حال او را می یابند و بر او لعنت میکنند و هیچ ملک مقربی نمی ماند مگر آنکه او را

لعنت میکنند پس بر زمین می افتد و امانده و رانده شده و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که صبر دو صبر است یکی صبر در هنگام مصیبت و آن نیکو و جمیل است و بهتر از آن صبر بر ترک چیزهاییست که خدا حرام کرده است و ذکر خدا دو ذکر است یکی ذکر در هنگام مصیبت و بهتر از آن یاد خداست در وقتی که حرامی رود و مانع از یاد خدا شود و حضرت صادق علیه السلام فرمود هر قومی که در مجلسی مجتمع شوند و خدا را یاد نکنند و ما را یاد نکنند آن مجلس در قیامت باعث حسرت ایشان خواهد بود پس فرمود یاد ما از جمله ذکر خداست و یاد دشمنان ما از جمله ذکر شیطانست - و در حدیث دیگر فرمود ساعتی که صبر بر کسی که ذکر خدا کند پرسیدند ذا کر کیست فرمود کسی که صد آیه از قرآن بخواند چون حقیقت ذکر معلوم شد بدانکه دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع شده که هر دو بدعتست و بهترین عبادات میدانند و خلاصه اوقات عمر خود را در آنها ضایع و مردم را گمراهی کنند اول ذکر جلی و آن مشتمل بر چند چیز است اول آنکه این نحو عبادت از شارع نرسیده و در آیات و اخبار کیفیت ذکر جلی برخلاف این وارد شده است زیرا حق سبحانه و تعالی فرموده است ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه انه لا یحب المعتمدین یعنی بخوانید پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی بدرستی که حق تعالی دوست نمیدارد آنرا که از خدا اعتدال بیرون میروند و جای دیگر میفرماید واذ کر ربک فی نفسک تضرعاً و خفیه دون الجهر من القول بالغدو و الاصل و لاتکن من الغافلین ترجمه اش اینست یاد کن پروردگار خود را در خاطر خود از روی زاری و ترس و پست تر از بلند گفتن در اول روز و آخر روز و مباحث از جمله غافلان و نقل کرده اند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید که جمعی فریاد بر آورده اند بتکبیر و تهلیل ایشان را منع بلیغ نمود و فرمود ندانم یکنید کسی را که نشنود یا دور باشد - و با سائید صحیح منقولست از حضرت صادق علیه السلام که حضرت موسی از خداوند خود سؤال نمود ای پروردگار من تو نزدیکی بمن که بروش نزدیکان با تو راز گویم یا دوری که چون ترا خوانم بلند بخوانم خطاب رسید من همنشین آن کسی ام که مرا یاد میکند یعنی فریاد در کار نیست - بسند معتبر منقولست حضرت صادق علیه السلام فرمود شیعه ما جماعتی اند که در خلوت و پنهانی خدا را بسیار یاد میکنند - و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید هر که مرا آهسته و پنهان یاد نماید من او را علانیه یاد کنم - و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست هر که خدا را در پنهانی یاد کند پس خدا را بسیار یاد کرده است بدرستی که منافقان خدا را آشکارا ذکر میکردند و در پنهان ذکر نمیکردند خدا

در وصف ایشان فرمود بریای مردم کار میکنند و یاد خدا نمیکنند مگر اندکی و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود ذکر که آدمی در خاطر خود بکند ثواب آنرا بغير از خدا کسی نمیداند از بزرگواری آن ذکر پس از این آیات و احادیث معلوم شد باین نحو فریاد کردن و خدا را ذکر کردن در شرع پسندیده نیست و در تعریف بدعت دانستی این قسم امور که از شارع وارد نشده است خوب دانستن و بعنوان عبادت کردن بدعت است (دویم) آنکه تهریرها و غنای میکنند و ذکر را بتصنیفها برمیگردانند و در میان آن اشعار عاشقانه و مولدانه بنغمه و ترانه میخوانند و این باجماع علمای ماحرام است چنانچه دانستی در باب غنا قطع نظر از اعمال شنیعه که در ضمن آن میکنند از دست بردست زدن بنغمه و اصول خدا که فرار در قرآن بآن مذمت فرموده است و رقص کردن شرعاً مذموم است و عقل همه کس حکم بقباحت آن میکند (سیم) آنکه این اعمال را در مساجد میکنند و شعر خواندن در مسجد مذموم است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست فرمود اگر بشنوید کسی در مسجد شعر میخواند بگوئید بساو خدا ذهنت را بشکند مسجد را برای قرآن خواندن ساخته اند و ایضاً نهی کرده اند از آواز بلند کردن در مسجد و اکثر ایشان این اعمال را در شب و روز جمعه واقع میسازند و شعر خواندن در شب جمعه مطلقاً و در روز جمعه نیز مکره است چنانچه در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که در روز جمعه يك بيت شعر بخواند نصیب و بهره او از ثواب آن روز همان بیت خواهد بود و چون بایشان میگوئی این اعمال بدعت و تشریعت جواب میگویند ما را از این قرب دیگر حاصل میشود و فریادها میکنند و مانند حیوانات کف میکنند و این را در نظر عوام کالانعام از کمالات خود می نمایند و در باب قرب بیشتر معلوم شد این چیزها نیست که ما خیال میکنیم و راه قرب بخدا منحصر است در متابعت شرع و حرکاتی که از ایشان صادر میشود و حالش نام میکنند بر چند قسم است يك قسم آنست که خیالات باطله در نفس ایشان از عشق و مجاز هست این صداهای خوش را که شنیدند آن معنی طغیان میکند و باعث اضطراب ایشان میشود و آن خصوصیتی بایشان ندارد در مجلس شراب و ساز هم آن شور و وجد و رقص میباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که از آبای طاهرین خود صلوات الله علیهم روایت فرمود که شیطان بنزد انبیا میآید تا هنگامی که حضرت عیسی مبعوث شدند و با ایشان سخن میگفت و سؤالها از ایشان می کرد و حضرت یحیی زیاده از پیغمبران دیگر انس داشت روزی حضرت یحیی با و فرمود ای ابو مره مرا بتو حاجتت است گفت قدر تو از آن

عظیم تر است که حاجت ترا ردتوان نمود آنچه خواهی سؤال نما که مخالفت نخواهم کرد حضرت فرمود میخواهم دامها و تله‌های خود را که بنی آدم را بآن صید می‌کنی بمن بنمایی آن ملعون قبول کرد و بروز دیگر وعده کرد چون صبح روز دیگر شد حضرت یحیی در خانه نشست و منتظر او بود دید صورتی در برابرش ظاهر شد رویش مانند روی میمون و بدنش مثل بدن خوک و طول چشمهایش در طول رویش و دهانش در طول رویش و زقن و ریش ندارد و چهار دست دارد دودست در سینه و دودست در دوش او رسته پی پایش در پایش و انگشتان پایش در عقب و قبائی پوشیده و کمر بندی بر روی آن بسته و بر آن کمر بند رشته‌ها بالوان مختلف آویخته بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی سبز و به رنگی رشته در آن میان هست و زنگه یزرگی در دست دارد و خودی بر سر نهاده و بر آن خود قلابی آویخته چون حضرت او را با این هیئت مشاهده فرمود پرسید این کمر بند چیست که در میان داری گفت این گبری و مجوسیت است که من پیدا کرده‌ام و برای مردم زینت داده‌ام فرمود این رشته‌های الوان چیست گفت این اصناف زنان است که مرد مرا بسالوان مختلفه رنگ آمیزی های خود می‌ربایند فرمود این زنگه چیست که در دست داری گفت این مجموعه ایست که همه لذتها در اینهاست از طنبور و بربط و طبل و نای و صرنا و غیر اینها چون جمعی بشراب خوردن مشغول شدند و لذتی نمی‌یابند از آن من این جرس را بحرکت در می‌آورم مشغول خوانندگی و ساز میشوند چون صدای آنرا شنیدند از طرب و شوق از جا بلند می‌آیند یکی رقص می‌کند دیگری بانگشان صدا می‌کند و دیگری جامه بر تن میددد حضرت فرمود چه چیز بیشتر موجب سرور و روشنی چشم تو میشود گفت زنان که ایشان تله‌ها و دامهای منند چون نفرین‌ها و لعنتهای صالحان بر من جمع میشود به نزد زنان می‌روم و از ایشان دل خوش میشوم حضرت فرمود این خود چیست که بر سر تست گفت باین خود را از نفرین‌های صالحان حفظ میکنم فرمود این قلاب چیست که بر آن آویخته‌است گفت باین دلهای صالحان را میگردانم و بسوی خود میکشم فرمود هرگز بمن یک ساعت ظفر یافته گفت نه ولیکن در تو یک خصلت می‌بینم که مرا خوش می‌آید فرمود کدام است گفت اندکی بیشتر چیزی می‌خورم در هنگام افطار و این موجب سنگینی تو میشود و دیرتر بعبادت بر میخیزم حضرت یحیی فرمود با خدا عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات نیابم شیطان گفت من نیز عهد کردم که هیچ مسلمانی را دیگر نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم و بیرون رفت دیگر بخدمت حضرت نیامد یک قسم دیگر آنست که الا باب مکر و فریب و

ساختگیست چنانچه بسیار دیده‌ایم که اگر در آن حالت بر کنار باهی باشند در هنگام اضطراب و شور خود را بطرف دیگر می‌اندازند و آثار اختیار ذرا فعال ایشان ظاهر است و یک قسم دیگر مرضی است که باعتبار ترك حیوانی و ضبط نفس در ذکری و سایر بدعت‌های ایشان که موجب ضعف قلب و دماغ و مولد مواد سوداویه است حاصل میشود و باندک صدای خوشی یا صدای موحشی یا زیادتی فرحی یا زیادتی حزنی مدهوش میشوند و بیتابانه حرکات از ایشان صادر میشود و آن بعلت مرضی است که در بدن ایشان حاصل میشود و آنرا بتنقیه جلاب (گلاب) و ترك آن بدعتها و خوردن دواهای مقوی علاج می‌باید کرد و در زنان جمعی که باعتبار بیماریها مزاجشان ضعیف میشود این حالات میباشند اما فرقی که هست آنستکه آنها کمال نمیدانند معالجه میکنند و اینها کمال میدانند و سعی در زیادتیش میکنند و یکقسم دیگر آنستکه مبدأش اختیاری ایشان است و آخر بی اختیار میشوند زیرا گریه را در آدمی برای این مقرر کرده‌اند که اگر حزنی یا شوقی در آدمی زیادتی کند بآن دفع کند چنانچه بندگان در مقام مناجات و رازگفتن با قاضی الحاجات این طریقه دارند و شوری و شوقی دارند که از اول شب تا صبح زاری میکنند و هیچ این حالات ایشان را رونمیدهد زیرا چون براه بندگی درست رفته‌اند شیطان بر ایشان دست ندارد و از ائمه ما صلوات الله علیهم این طریقه را نقل کرده‌اند و اما این جماعت میگویند گریه کار پیره زنانست و کمال نیست و خود را از گریه منع میکنند بدست شوق و خیالات میدهند تا بیهوش میشوند و حرکات از ایشان صادر میشود و آخر علاجش را بگریه میکنند و اگر اول خود را بگریه دهند بآنجا منتهی نمیشود چنانچه کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از جابر روایت کرده‌اند که بعضی از امام محمد باقر علیه السلام گفتم جمعی هستند که هر گاه چیزی از قرآنرا یاد کردند یا کسی برایشان خواند بیهوش میشوند و چنین می‌نمایند که اگر کسی دست و پای ایشانرا ببرد خبر نمیشوند حضرت فرمود سبحان الله این از شیطان است خدا ایشانرا باین امر نفرموده است چیزی نیکه بآن‌ها مورد شده‌اند و بکار ایشان می‌آید نرمی و رقت و گریه و ترس است. ای عزیز شاهدی برای بدعت بودن این اطوار از این بهتر نیست که يك کس از شیعه نسنی و صوفی نقل نکرده است که حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین (ع) و اصحاب گرام ایشان و علمای ملت ایشان هرگز مطربی داشته‌اند و برای ایشان زمزمه میکرده است یا حلقه ذکر می‌نقصد میساخته‌اند یا اصحاب خود را بآن امر میکرده‌اند و اگر این عبادت چنین اهتمام و شأن آن میبود چرا ایشان با صاحب خود نمیفرمودند بلکه بدعتها شیرین و عبادتها

بر نفس گران است نمی بینی که اگر پنجاه فاضل عادل بگویند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است هر که در شب جمعه نماز جعفر بگذارد گناهانش آمرزیده میشود و فضل و نامتناهی دارد از ده هزار کس يك کس بآن رغبت نمیکند و اگر ببقعه بگذرد که چند جلف فریاد کنند یارب من یارب من در حلقه ایشان داخل میشوند بر رغبت تمام و تا صبح بر میجهند تو خود بانفس خود اندیشه نمیکنی که کدام روز نفس تو چنین راغب بخیرات بود و چرا در يك امر خیر دیگر این اهتمام را ندارد از انصاف مگذر هر گاه از اهلیت رسالت قریب بهزار حدیث در دعاها و اعمال شب جمعه و روز جمعه وارد شده باشد چنانچه ابن طاووس علیه الرحمه کتابی در این خصوص نوشته است و در آن دعاها و اعمال چندین هزار راه قرب و بندگی تعلیم تو کرده باشند تو بهیچیک نظر نکنی و تمام آن شب و روز را در چیزی صرف کنی که تمام علمای عصر گویند حرام است و خود اعتراف داشته باشی که خدا فرموده است در قیامت چه عذر خواهی گفت و بچه حجت امید ثواب خواهی داشت و در تعقیب نماز که اصل تعقیب سنت است چند بدعت آن ضم میکنی مبدا از تو سنت خالصی بعمل آید و نعوذ بالله مستحق ثواب شوی و یا آنکه بپرکت اهل بیت رسالت علیهم السلام قریب به صد هزار بیت از مناجات و دعا و تعقیب و اذکار و اوراد منقولست همدا ترک می کنی و اوراد قبیحه که چند سنی جمع کرده اند میخوانی که بحسب معنی رتبه ندارد و بحسب عربیت اعراب اکثرش غلط است آخر این چند جاهل سنی مناجات و ذکر خدا را بهتر از پیشوایان دین و برگزیدگان رب العالمین و افصح فصحای روی زمین میدانند پیغمبران آرزو میکردند که تابع ایشان باشند و داخل شیعه ایشان باشند ترا ننگ میآید پیروی ایشان کنی و آن اوراد را بنغمه و آهنگ میخوانی که شاید غنا بعمل آید و از گناه خالی نباشد منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و گفت دعائی اختراع کرده ام حضرت فرمود اختراع خود را بگذار آنچه میگوئیم بخوان (دویم) ذکر خفی است و ذکر خفی به آن معانی که سابقاً مذکور شد خوبست و بهترین عبادتست که دل آدمی پیوسته بیاد خدا باشد و تفصیلش گفتمت اما آن نحو خاصی که ایشان اختراع کرده اند هیئات مخصوصی است و چنین هیئاتی تابند معتبری از شارع نرسیده باشد بعنوان عبادت کردن بدعتست چنانچه در تعریف بدعت دانستی و در هیچ حدیثی از احادیث شیعه آن هیئات وارد نشده است و در کتب حدیث سنن نیز ندیده ایم و ایشان نقل میکنند که این را معروف کرخی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است و این بچند وجه باطلست (اول) آنکه معروف کرخی معلوم نیست خدمت

حضرت امام رضا علیه السلام رسیده باشد و این که میگویند در بان حضرت بوده است البته غلط است زیرا جمیع خدمتکاران و ملازمان آنحضرت از سنی و شیعه در کتابهای رجال ما ضبط شده و سنیان متعصبی که بخدمت آنحضرت تردد داشته اند و روایت حدیث میکرده اند نامشان را ذکر کرده اند اگر این مرد در بان آنحضرت میبود البته نقل میگردیم (دویم) آنکه پیر طریقت او را در تذکره ها داود طایبی نقل کرده اند و احوال او معلوم است که از متعصبین اهل سنت بوده است و هرگز توسلی بخدمت ائمه نداشته است (سیم) سندی که باعتقاد ایشان باو منتهی میشود در این باب جمعی در آن سند هستند که اگر قبایح اعتقادات و اعمال آنها را ذکر کنیم مناسب نیست مانند سید محمد نوربخش که معلوم است از کتب صوفیه دعوی کرد که من مهدی صاحب الزمانم و گفت اتفاق اهل دل بر این شده است غیر از جماعتیکه همیشه بنعصبات و بدعتها معروفند (چهارم) آنکه از مشایخ ایشان شنیده ایم ذکر خفی انواع مختلفه دارد که هر طایفه بیک نحوی آنرا از پیران خود اخذ کرده اند و اگر منقول باشد یکی از آنها منقول خواهد بود (پنجم) آنکه چنین عبادتی را که بهترین عبادات میدانند و میگویند پیش از نماز از آن قرب حاصل میشود چرا ائمه فقط بمعروف کرخی می گفتند و بیک کس دیگر از اصحاب نمی گفتند و اگر میگویند که دیگران قابل نبودند هر گاه در میان صد هزار کس از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام همین یک معروف قابل بود و بزرگان اصحاب قابل نبودند پس چرا بهر لری تعلیم می نمایند (ششم) آنکه هر گاه چنین سری را معروف قابل بود سلمان و ابوذر قابل نبودند پس از ایشان بهتر خواهد بود بلکه بایست بازای پانصد حدیث بلکه هزار حدیث که در شأن سلمان وارد شده است دو حدیث هم در شأن معروف وارد میشد و یک کس او را از خواص آنحضرت می شمرد (هفتم) آنکه بر فرض صحت یک حدیث مجهولی خواهد بود و شرط دینداری نیست عملی چند که متواتر باشد از ائمه ترک کنند و مرتکب عملی شوند که مجهولی چند روایت کرده باشند و ما در این باب بهمین اکتفا میکنیم تطویل سخن موجب ملالست و اگر کسی خود را از غرضهای نفسانی و وسوسه های شیطانی و محبت جاه و اعتبار این دنیای فانی مصفا گرداند و بدیده انصاف نظر نماید آنچه در این ده لعمه بوجه اختصار بیان شد برای هدایت او کافیتست و اگر پای تعصب و عناد و لجاجت بمیان آید زیاده از این هم فایده نمی دهد چه ظاهر است که این مطلب را واضحترا از حقیقت مذهب تشیع نمیتوان کرد و اکثر مسلمانان بسبب عناد و تعصب از دیدن حقیقت آن کورند و از راه تسنی بجهنم میروند چندین برابر مسلمانان از باب مذاهب باطله هستند که



بجهنم میروند بکفر و عناد اگر شیطان ترافریب دهد که اکثر مردم باین راه میروند و رفتن آنند این دلیل بطلان است نه حقیقت چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید وحشت مگیرید از راه هدایت بسبب کمی اهلش پیوسته اهل باطل بسیار بوده اند و اهل حق اندک و حقتعالی در اکثر قرآن قلیل در مدح و کثیر را مذمت فرموده است حقتعالی شاهد است و **سفی بالله شهیداً** که این ذره حقیر را باهیچیک از سالکان آن طریق عداوت دنیوی نبوده و نیست و از راه اعتبارات فانی مشارکتی در میان ما و ایشان نیست در نوشتن این امور و بیان این معانی بغیر رضای جناب سبحانی غرضی نیست چون غرض دنیوی منظور تواند بود در مخالفت اکثر خواص و عوام از فضل کریم لایزال چنین امید دارم که باین مواعظ و افیه و نصایح شافیہ بسیاری از سالکان مسالک جهالت راهدایت فرماید ما و ایشان و جمیع مؤمنین را بدرجات سعادت و کمالات فایز گرداند انه علی کل شیء قدير - یا اباذر طوبی لصحاب الالویه یوم القیمة یحملونها فیسبقون الناس الا وهم السابقون الی المساجد بالاسحار و غیر الاسحار - یا اباذر الصلوة عماد الدین و اللسان اکبر و الصدقة تمحو الخطیئة و اللسان اکبر ای ابوذر خوشحال صاحبان لواها و علمها در روز قیامت که آن علمها را بر خواهند داشت و بر مردمان پیشی خواهند گرفت بدرستیکه ایشان جماعتی اند که سبقت میگیرند در دنیا بر رفتن مسجدها در سحرها و غیر سحرها - ای ابوذر نماز ستون دین است و زبان بزرگتر است یعنی آنچه از زبان صادر میشود از عقاید حق و شهادتین و ذکر خدا بزرگتر از نماز است و این اشاره است بآنچه حقتعالی فرموده است که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و لذکر الله اکبر بتفسیر بعضی از مفسرین مراد اینستکه نماز نهی و منع می نماید از گناهان و بدیها و یاد خدا بزرگتر از نماز است و تصدق کردن محو می نماید گناهان را و زبان بزرگتر است یعنی آنچه بزبان صادر میشود از امر بخیرات و میرات و بیان علوم و حقایق بزرگتر از تصدق و فوایدش بیشتر است بدانکه مساجد را حقتعالی خانه خود خوانده است خداوند عالمیان را مکان نی باشد جاهائی را محل قرب رحمت و خانه خود مقرر فرموده اگر کسی از مخلوقی توقع احسانی دارد بخانه او میرود و در مساجد رحمت و فیض سبحانی زیاده از جاهای دیگر میباشد در نمازهای واجب چون از ریا دور تر است مبالغه در واقع ساختن آنها در مساجد بیشتر است چنانچه در زکوة واجب بعلائیة دادن آن بهتر است زیرا که حق واجب و دین لازم را ادا نمودن ریا نمیشود و در نماز سنت و تصدق سنت ظاهر اکثر احادیث آنستکه مخفی کردن بهتر باشد چنانچه از بعضی احادیث ظاهر میشود

نماز نافله در خانه کردن بهتر است - از این حدیث و بعضی احادیث دیگر ظاهر می شود که نافله شب بلکه جمیع نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد و ممکنست خصوص نماز شب را در مسجد کردن بهتر باشد چون بسیار کسی مطلع بر آن نمیشود برای آنکس که از ریا ایمن باشد تمام نوافل را در مسجد کردن بهتر است و اگر از ریا ایمن نباشد در خانه کردن بهتر است - و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسیدند کدام يك از بقعه های زمین محبوبتر است نزد خداوند عالمیان گفت مسجدها و محبوب ترین اهل مسجدها آنکسی است که پیش از دیگران داخل شود و بعد از دیگران بیرون رود - و منقولست که در توریة نوشته است حق تعالی میفرماید خانه های من در زمین مسجدهاست پس خوشا حال بنده که در خانه خود طهارت بگیرد و مرا در خانه من زیارت کند بدرستی که بر مزور لازم است گرامی دارد زیارت کننده خود را البته بشارت ده کسانی را که در تاریکی شب بسوی مسجد هامی آیند که در قیامت ایشانرا نور ساطع خواهد بود - و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بر شما باد بمسجد ها که آنها خانه های حق تعالی است در زمین و کسی که با طهارت بمسجد در آید خدا او را از گناهان پاک گرداند او را از زیارت کنندگان خود بنویسد پس بسیار در مساجد نماز و دعا کنید که هر بقعه در قیامت برای نماز گذارنده شهادت میدهد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که قرآن سخن او مسجد خانه او باشد خدا در بهشت برای او خانه بنا کند فرمود چون حق تعالی جماعتی را می بیند که گناهان بسیار میکنند و سه نفر از مؤمنان در میان ایشان هست ایشانرا ندا میکند ای گروهی که معصیت من بسیار میکنید اگر نه در میان شما جمعی از مؤمنان بودند که بمال حلال من بایکدیگر مهربانی میکنند و زمین من و مسجدهای مرا بنماز خود معمور میگردانند و در سحرها استغفار میکنند از ترس من عذاب خود را بسوی شما میفرستادم و پروا نمی کردم - و حضرت صادق فرمود سه چیز در قیامت بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهل آن مسجد در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جاهلان باشد و حرمت او را ندارند و مصحفی که غبار بر آن نشیند و آنرا تلاوت نکنند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود نشستن در مسجد عبادت است که غیبت مسلمانی نکنند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود همسایه مسجد نمازش مقبول نیست تا برای نماز واجب در مسجد حاضر نشود در صورتی که شغلی نداشته باشد و صحیح باشد - بسند معتبر منقولست از فضل بقیاقی که حضرت صادق علیه السلام فرمود ای فضل نمآید

بمسجد از هر قبیله مگر پیشرو آن قبیله و از هر اهل بیته مگر بزرگ و نجیب ایشان ای فضل هر که بمسجد میرود یکی از سه چیز باومی دهند یادعائی بکنند و خدا بآن سبب او را داخل بهشت گرداند یادعائی بکنند و بسبب آن بلائی از بلاهای دنیا از او دفع شود یا برادری از برای خدا بگیرد و فرمود هر که برود بسوی مسجدی پای خود را بر هر تریو خشکی که بگذارد برای او تسبیح گویند تا زمین هفتم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود نماز در بیت المقدس با هزار نماز برابر است و نماز در مسجد جامع و بزرگ شهر با صد نماز برابر است و نماز در مسجد قبیله و محله با بیست و پنج نماز برابر است و نماز در مسجد بازار با دوازده نماز برابر است و نماز در خانه بیک نماز محسوبست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که نماز در مسجد الحرام با صد هزار نماز برابر است و نماز در مسجد پیغمبر در مدینه با ده هزار نماز برابر است و نماز در مسجد کوفه با هزار نماز برابر است و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود هر که مسجدی بنا کند خدا خانه در بهشت برای او بنا کند و حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود هر که مسجدی را جاروب کند حق تعالی ثواب یک بنده آزاد کردن برای او بنویسد و کسیکه از مسجد خاک برود بقدر دارویی که بچشم می پاشند خدا دو بهره عظیم از رحمت باو کرامت فرماید و در حدیث دیگر فرمود هر که مسجدی را روز پنجشنبه و شب جمعه جاروب کند و بقدر داروی چشم خاک برود بقدر حق تعالی گناهانش را بپیمزد و حضرت صادق علیه السلام فرمود مسجد های خود را اجتناب فرمائید از خرید و فروختن و از داخل شدن دیوانگان و خرد سالان و فریاد زدن برای گمشده و احکام جاری کردن و فرمود هر که آب دماغ را برای حرمت مسجد فرو برد و بمسجد نیاندازد موجب دفع دردهای او شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که در مسجدی از مساجد خدا چراغی برافروزد پیوسته ملائکه و حاملان عرش برای او استغفار کنند تا روشنی آن چراغ در آن مسجد باشد

**در تصدق کردن** بدان که احادیث بسیار در فضیلت تصدق کردن و انواع آن وارد شده است در این کتاب بچند حدیث اکتفا مینمائیم. حضرت امام

محمد باقر علیه السلام فرمود نیکی به پدر و مادر و خویشان و تصدق نمودن بر فقیران فقرا بر طرف نمیکند و عمر را زیاد میگرداند و هفتاد نوع از مرگه بد را دفع میکند و در حدیث دیگر فرمود اگر یک حج بکنم دوست ترمیدارم از این که هفتاد بنده آزاد کنم و اگر اهل یک خانه از مسلمانان را گرسنه ایشان را سیر کنم و عریان ایشان را بپوشانم و روی ایشان را از سؤال

خلق نگاهدارم دوست ترمیدارم از این که هفتاد حج بکنم حضرت صادق علیه السلام فرمود دوا کینید بیماران خود را بتصدق و دفع نمائید بلاهارا از خود بدعا و روزی را بجانب خود فرود آورید بتصدق و بدرستی که تصدق از کام هفتصد شیطان بیرون می آید که هر یک مانع آن میشوند و هیچ چیز بر شیطان گرانتر نیست از تصدق کردن بر مؤمن و اول بدست خدا میرسد یعنی قبول میفرماید پیش از آن که بدست سایل در آید - و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود زمین قیامت همه آتش است بغیر از سرسایه مؤمن که تصدق بر او سایه میافکند و تصدق بر او سایه می افکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود مستحب است که بیمار به دست خود بسائل چیزی بدهد و از او دعا طلب نماید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود صبح تصدق نمائید که بلا را رفع میکند - و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که یهودی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشت و گفت السام علیک یعنی مرگ بر تو حضرت در جواب فرمود که بر تو باد صحابه گفتند که بر تو سلام بمرگ کرد و مرگ از برای تو طلبید فرمود که من نیز همانرا بر او رد کردم و امروز ماری پشت سرش را خواهد گزید و خواهد مرد و آن یهودی هیزم کش بود پس رفت بصحرا و پشته هیزمی را جمع کرد و بر پشت بست و برگشت چون بیاید حضرت فرمود این پشته هیزم را بر زمین گذار چون بگذاشت ماری در آن میان ظاهر شد چوبی را بپنداندن داشت حضرت پرسیدای یهودی امروز چکار کردی گفت دو گرده نان داشتم یکی را بسائل دادم و یکی را خوردم حضرت فرمود بهمان تصدق خدا بلا را از او دفع کرد که چوب دهان آن مار را گرفت پس فرمود صدقه دفع مینماید مرگهای بد را از آدمی و حضرت صادق علیه السلام فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که خواهد خدا از او دفع نماید نحوست روزش را باید در ابتدای آن روز افتتاح نماید بتصدق و هر که خواهد نحوست شب از او زایل گردد باید در اول شب افتتاح نماید بتصدقی و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود تصدق پنهان آتش غضب خداوند عالمیانرا فرو مینشاند - در حدیث دیگر بعمار سابطی فرمود ای عمار تصدق پنهان به از تصدق آشکار است و همچنین عبادت پنهان بهتر از عبادت آشکار است - و منقولست که حضرت صادق علیه السلام چون نماز خفتن میگذاشتند و پاره از شب میگذشت انبانی پر از نان و گوشت و ذرت بردوش خود می گرفتند و پخانههای فقرای مدینه میگشتند و بر ایشان قسمت مینمودند و کسی آنحضرت را نمیشناخت چون حضرت از دنیا رحلت فرمود و آن خیر از ایشان منقطع شد دانستند آنحضرت بوده است و بسند معتبر منقولست از معلی بن خنیس که شب تاری بارشی شده بود حضرت صادق ع از خانه بیرون آمدند و متوجه ظلّه بنی ساعده شدند من آهسته از عقب حضرت روان شدم در

اثنای راه چیزی از آنحضرت افتاد فرمود بسم الله خداوندا بر ما برگردان در این حال من نزدیک آمدم و سلام کردم فرمود توئی معلی گفتم بلی فدای توشوم فرمود بدست تهنیت نما و آنچه بیایی بمن ده چون دست مالیدم دیدم نان بسیاری پراکنده شده است آنچه می یافتم بحضرت میدادم دیدم انبان بزرگی پرازان با آنحضرت هست که من نمیتوانم برداشت گفتم فدای تو کردم بده من برس گیرم فرمود من سزاوارترم ببرداشتن از تو ولیکن بامن بیاجون بظیة بنی ساعده رسیدیم دیدم جماعتی خوابیده اند و حضرت آهسته در زیر بالین هر يك يك کرده و دو کرده نان می گذاشتند تا بهم رسانیدند و برگشتم عرض کردم فدای توشوم اینها حق را می شناسند و شیعه اند فرمود اگر شیعه بودند با ایشان مواسات می کردم در مال که مال خود را مساوی میان خود و ایشان قسمت می کردم حتی در نمک و بدان که خداهبیچ چیز را خلق نکرده است مگر آن که خزینه داری و حافظی برای آن مقرر فرموده است بغیر از تصدق که خدا خود آنرا حفظ می فرماید پدرم هر گاه تصدق می فرمود چیزی را در کف سائل می گذاشت پس بر میداشت و میبوسید و می بوئید و باز در دست او می گذاشت بدرستی که تصدق شب فرومی نشاند غضب پروردگار او محومی کند گناهان عظیم را و آسان می کند حساب قیامت را و تصدق روز مال و عمر را زیاد می کند حضرت عیسی بر کنار دریا گذشت و يك کرده نان از قوت خود را بآب انداخت بعضی از حواریون گفتند یا روح الله چرا چنین کردی این از قوت تو بود فرمود چنین کردم که جانوران دریا بخورند و ثوابش نزد خدا عظیم است در حدیث دیگر فرمود تصدق باعث ادای دین و زیادتى برکت میشود - و فرمود از حضرت رسول ﷺ سؤال نمودند کدام تصدق بهتر است فرمود تصدق بر خویشی که دشمنی کند و حضرت رسول فرمود تصدق راده بر ابر ثواب میدهند و قرض راهیجده برابر وصله و احسان برادر مؤمن را بیست برابر وصله رحم و اعانت خویشان را بیست و چهار برابر - بسندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت علی بن الحسین علیه السلام انبان نان بردوش می گرفتند در شب بخانه های فقر امیر سانیند و در هنگام عطا فرمودن روزا می پوشانیدند که آنحضرت و او نشناستند و در بعضی روایات آنست که صدخانه در مدینه بود در هر خانه جماعتی بسیار می بودند که معاش ایشان بتصدق شبهای حضرت علی بن الحسین علیه السلام می گذشت و نمی دانستند چون حضرت به دار بقار حلت فرمود مقررى آنها قطع شد دانستند آنحضرت می آورده و بسیار بود که بر در خانه های ایستادند و انتظار می بردند چون حضرت پیدامیشد ادای می کردند که صاحب انبان آمد و در کتب سنی و شیعه روایت کرده اند که چون آنحضرت را غسل میدادند بر کتف

مبارک آنحضرت پینه‌ها بود مانند پینه که بر زانوی شتر می‌باشد از بسیاری بارهای گران که بردوش خود بخانه فقرا می‌بردند و از برای فقراء همسایگان در شبها آب میکشیدند و منقوله است که آنحضرت هر روز روزه میداشتند می‌فرمودند گوسفندی را میکشند و پاره می‌کردند و می‌بختند چون شام میشد و وتر را بر آن دیگ میداشتند و از بوی آن مرق قوت می‌یافتند پس می‌فرمودند کاسه‌ها بیاورید و آنرا بر فقرا و همسایگان قسمت می‌نمودند خود بر نان و خرما افطار می‌فرمودند یا اباذر الدرجه فی الجنة فوق الدرجه كما بین السماء والارض وان العبد لیرفع بصره فیلمع له نور یکاد یخطف بصره فیفرق لذلک فیقول ما هذا فیقال هذا نور اخی فیقول اخی فلان کنا نعمل جمیعاً فی الدنیا وقد فضل هکذا فیقال له انه کان افضل منک عمل ثم یجعل قلبه الرضا حتی یرضی ای ابوذر بلندی درجه بهشت از درجه دیگر مانند بلندی آسمانست بر زمین و بنده نظر بجانب بالا میکند نوری از برای اولامع می‌گردد که از بسیاری روشنی نزدیک است که دیده او را کور کند پس ترسان میشود و میگوید این چیست میگویند این نور فلان برادر مؤمن تست میگوید ما و او در دنیا بایکدیگر عبادت و طاعت می‌کردیم چرا در این جا اینقدر بر من زیادتی دارد میگویند او از تو عملش بهتر بود پس در دل او خوشنودی می‌گذارند که بمرتبه خود راضی باشد یا اباذر الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر وما اصبح فیها مؤمن الا حزینا کیف لا یحزن وقد اوعده الله جل ثناؤه انه وارد جهنم ولم یعده انه صادر عنها ولیقین امراضا ومصیبات وامور تعیضه ولیظلمن فلا یتنصر یتغی ثوابا من الله تعالی مما یرزق فیها حزینا حتی یفارقها فاذا فارقها قضی الی الراحة والکرامة - یا اباذر ما عابد الله علی مثل طول الحزن ای ابوذر دنیا زندان مؤمنان و بهشت کافران است و هیچ مؤمنی صبح نمیکند در دنیا مگر محزون و مغموم و چگونه محزون نباشد و حال آنکه خدا او را وعید فرموده است که وارد جهنم خواهد شد و وعده نفرموده است که از آن بیرون خواهد آمد و نجات خواهد یافت و در دنیا ملاقات می‌نماید و با او میرسد مرضها و دردها و مصیبتها و امری چند که او را بخشم می‌آورد و ظلم بر او می‌کنند و کسی نصرت و یاری او نمیکند و در آن مظلوم بودن امید ثواب از خدا دارد پس مؤمن باین جهت‌ها در دنیا حزین است تا از دنیا مفارقت نماید چون از دنیا بیرون رفت میرسد بر احوال و کرامت و نعمت ای ابوذر هیچ عبادتی از عبادت‌های خدا ثواب ندارد مثل درازی و بسیاری اندوه بدان که حق سبحانه و تعالی دنیا را برای راحت مؤمن خلق نکرده است و در خور مراتب و ایمان بلاها و احزان بایشان میرسد و برای دانستن حقیقت این مقال نظر

در احوال انبیا و اوصیا و محتسبای اهل بیت رسول خدا ﷺ کافست و بحسب و تجرب بمعلوم است که هیچ چیز نفس آدمی را اصلاح نمیکند و هوا را ملایم نمیگرداند مانند بلاها و مصائب و موجب زهد در دنیا و توجه بجناب اقدس ایزدی میگردد چنانچه حضرت رسول فرمود بر بلاهای عظیم اجر عظیم کرامت میفرمایند چون خدا بنده را دوست دارد او را بیلای عظیم مبتلا میگردد پس اگر راضی باشد او را نزد خدا راضی و خوشنودی خواهد بود و اگر بسخط آید برای او سخط الهی خواهد بود و عبدالله بن بکر از حضرت صادق علیه السلام پرسید که آیا مؤمن مبتلا میشود بخوره و پستی و مثل این مرضها فرمود مقرر نکرده اند بلایا مگر از برای مؤمن در حدیث دیگر فرمود خدا پیمان مؤمن را گرفته است بر این که قولش را قبول نکنند و سخنش را تصدیق نمایند و از دشمنش انتقام نتوانند کشید و خشم خود را فرو نتوانند نشانید مگر بفضیحت خود زیرا که در دنیا او ممنوعست از انتقام و در حدیث دیگر فرمود مؤمن از چهار خصلت خالی نمیشد همسایه که او را آزار کند و شیطانی که در مقام گمراه کردن او باشد و منافقی که پیروی او نماید و مؤمنی که حسد بر او برد و این آخری از همه بر او دشوارتر است زیرا که افترا بر او می بندند و مردم قبول میکنند پسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست که حقتعالی میفرماید اگر نه این بود که شرم میدارم از بنده مؤمن خود بر او کهنه نمیگذاشتم که عورت خود را بآن بیوشاند و بنده که ایمانش کامل شد او را مبتلا می کنم بضعت قوت و کمی روزی اگر دلتنگ شد باو بر میگردد آنم و اگر صبر نمود باو مباحات می نمایم باملائکه خود و حضرت صادق علیه السلام فرمود در کتاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته است که مبتلاترین مردم ببلایا پیغمبر اند و بعد از ایشان اوصیای ایشان و هر کس که بعد از ایشان بهتر باشد مبتلا تر است و مبتلا میشود مؤمن بقدر اعمال نیکوی خود پس هر که ایمانش درست و عملش صحیح است بلایش شدید و صعب است زیرا حقتعالی دنیا را ثواب مؤمن قرار نداده است و عقوبت کافر را در دنیا مقرر نکرده است هر که دینش سست و عملش ضعیف است بلایش کم است و بلا نزدیکتر است بمؤمن پرهیز کار از باران بزمینها و حضرت علیه السلام فرمود اگر مؤمن در قلعه کوهی باشد البته حقتعالی کسی را بسوی او پرمی انگیزاند که او را آزار کند تا ثواب حاصل کند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حقتعالی دو ملک را بسوی زمین میفرستد در هوا یکدیگر را ملاقات کردند یکی بدیگری گفت بچه مطلب میروی گفت حقتعالی مرا فرستاده است بدریای ایل که یک جباری از جباران ماهی آرزو کرده آنماهی را برانم و بدام صیادان جبار

در آورم تا برای او شکار کنند و آن کافر در دنیا بمنتهای آرزوهای خود برسد پس او از دیگری پرسید ترا بچه کار فرستاده است گفت مرا بکاری عجیب تر فرستاده است بنده مؤمنی که روزه میدارد و شبها عبادت میکند و دعای او و صدای او در آسمانها معروفست دیگری برای افطار خود بر بار گذاشته است میروم دیگر او را سرنگون کنم تا آن مؤمن بسبب ایمانش بنهایت مرتبه ابتلا و امتحان برسد و حضرت صادق علیه السلام فرمود حقتعالی دوستش را در دنیا نشانه تیر بلای دشمنش گردانیده است و از سماعه منقول است که در خدمت حضرت صادق بودم شخصی آمد از پریشانی بآنحضرت شکایت کرد حضرت فرمود صبر کن که عنقریب خدا فرج میدهد بعد از ساعتی از آن شخص پرسیدند زندان کوفه چگونه است گفت بسیار تنگ و بدبوست و اهلش بیدترین حالی گرفتارند فرمود تو در زندانی و میخواهی در راحت و نعمت باشی مگر نمیدانی دنیا زندان مؤمنست در حدیث دیگر فرمود خدایا در زمین بندگان خالص است که هیچ تحفه بزمین نمیفرستد مگر آنکه از ایشان باز میدارد و هیچ بلای نمیفرستد مگر آنکه بسوی ایشان میفرستد و فرمود خدا بنده را دوست میدارد او را فرو میبرد و برودنی و ماوشما شیعیان صبح و شام در بلائیم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود هر گاه خدا بنده را دوست دارد غوطه میدهد او را در بلا غوطه دادنی و بر او فرو میریزد بلایا ریختنی پس دعا میکند حقتعالی میفرماید لیبیک ای بنده من من قادرم آنچه میطلبی زود بسوی تو فرستم اما اگر از برای خود ذخیره کنم بهتر است برای تو و حضرت صادق فرمود بر مؤمن چهل شب نمیگذرد مگر آنکه او را امری عارض میشود که باعث اندوه او شود و بسبب آن متذکر خداوند شود در حدیث دیگر فرمود شخصی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بطعامی دعوی نمود چون بخانه او در آمدند دیدند مرغی در بالای دیواری تخم کرد و آن تخم افتاد و در میان راه بر میخی بند شد و نشکست پس حضرت از آن حال تعجب نمودند آن شخص گفت از این تخم تعجب نفرمائید بحق آنخدائی که ترا بر آستی فرستاده است هرگز نقصانی بمن نرسیده است حضرت چون این را شنیدند برخاستند و از طعام او تناول نفرمودند و گفتند هر که نقصی با او نمیرسد خدایا در او حاجتی نیست و در او خیری نیست و قطع نظر از این بلاها اگر مؤمن در رفاهیت و نعمت باشد دنیا سجن اوست زیرا نسبت بنعمتهای و منازلی که حقتعالی در آخرت برای او مقرر فرموده اگر تمام دنیا را با دهند برای او زندانست و اگر کافر بجمیع بلاهای دنیا مبتلا باشد نسبت بعداها که در آخرت برای او میباشد است بهشت او خواهد بود چنانچه منقولست که حضرت امام حسن علیه السلام باجمعی از



خویشان و اصحاب با جامه‌های فاخر بر اسبان سوار شده بر اهی می‌رفتند در عرض راه پیر یهودی خار کشی بر خورد گفت ای فرزند رسول جد شما گفته است دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است پس چرا تو بآن عزت سواری و من باین محنت گرفتارم حضرت فرمود اگر جای مرا در آخرت مشاهده کنی میدانی این حال برای من زندان است و اگر جای خود را ببینی میدانی این که حال داری بهشت تست و اما آنچه جناب نبوی ﷺ فرموده اند که وعید نموده اند مؤمن وارد جهنم خواهد شد اشاره است بقول حق تعالی که میفرمایند **وان منکم الاواردها کان علی ربك حتماً مقضياً ثم ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیها جثیا** ترجمه اش بقول اکثر مفسران آنستکه نیست از شما آدمیان مگر وارد جهنم میشود و این ورود مردمان بر جهنم بر پروردگار تو جزم و لازم است و حکم الهی جاری شده است بر آن یعنی وعده ای است که البته واقع خواهد شد پس نجات میدهیم پرهیزکاران را و میگذاریم ستم کاران را در آتش در حالتی که بزانو درآمدگان باشند از شدت و هول جهنم و خلافت که ورود در این جا بمعنی دخولست یا آنکه نزد جهنم حاضر شوند یا بروی آن گذرند بعضی را اعتقاد این است که ورود بمعنی دخولست همه از مؤمن و کافر داخل جهنم خواهند شد ولیکن بر مؤمنان سرد و سلامت خواهد گردید و ضرر نخواهد رسانید چنانچه مفسران از جابر بن عبدالله روایت کرده اند حضرت رسول ﷺ فرمود که ورود بمعنی دخولست و هیچ نیکوکار و بد کردار نماند مگر آنکه در دوزخ در آید ولیکن دوزخ بر مؤمنان سرد و سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام بود و بعد از آن مؤمنان را بیرون آوردند و کافران را در آن بگذارند و بعضی گفته اند مراد از ورود آنستکه بر کنار جهنم حاضر شوند و **لم یسمنضون** بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست و حضرت فرمود نمیشنوی از عرب که میگوید وارد آب بنی فلان شدیم یعنی بر کنار آن رسیدیم نه که داخل آن شدیم و بعضی گفته اند مراد از ورود گذشتن بسر صراطست که روی جهنم است و آنچه پیغمبر ﷺ فرموده اند که وعده بیرون رفتن آن را نکرده است بنا بر این است که در این آیه متقیان را وعده نجات فرموده است و هر مؤمنی جزم نمیتواند کرد که از جمله متقیانست و اکثر مفسران متقی را تفسیر کرده اند بمتقی از شرك و كفر والله يعلم یا اباذر من اوتی من العلم ما لایبکیه لحقیق ان یکون اوتی علم ما لایعمل به و ما لاینفعه لان الله عزوجل نعمت العلماء فقال ان الذین اوتوا العلم من قبله اذایتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولاً و یخرون للاذقان یکون

ويزيدهم خشوعاً يا اباذر من استطاع ان يبكي فليبك ومن لم يستطع فليشعر قلبه  
الحزن وليتباك ان القلب القاسى بعيد من الله ولكن لايشعرون اى ابوذ هر كرا علمى  
بدهند كه باعث خوف و گريه او نشود او علمى يافته باشد كه از آن منتفع نشود زيرا خداى  
عزوجل وصف نموده است علمارا باين كه فرموده است آنان كه علم بايشان داده بوده و متصف  
بعلم گردیده بودند پيش از نزول قرآن يعنى ايمان داشتند بكتايبهاى پيغمبران سابق و عالم  
بودند بآنها مانند نجاشى و اصحاب و غير ايشان مثل سلمان و ابوذ چون خوانده ميشود  
قرآن برايشان مى افتند بزخماى خود بسجده براى تعظيم امر الهى يا بجهت شكر بر  
ايجاز وعده الهى كه در كتب خود خوانده بودند از ارسال محمد ﷺ و انزال قرآن و سجده  
بر زنج ياسجده ايشان بوده پيش از نزول قرآن يا مراد سجده بر روست و باين عنوان تعبير  
نمودن براى اين استكه ابتدائى زنج از ساير اعضاى رو بزمين نزديكتر ميگردد و ميگويند  
منزه است پروردگار ما از آنچه مشركان باو نسبت ميدهند يا از خلف وعده كه در كتب  
سابقه كرده است يقيناً وعده پروردگار ما واقع است و تخلف نميدارد و ميافند بذقن هاى  
خود در سجده و ميگريند در حالت سجود و زياد ميكند شنيدن قرآن خشوع و فروتنى و  
تضرع ايشان را - اى ابوذ كسيكه قادر بر گريه باشد از خوف الهى بگريد و كسيكه قادر  
نباشد حزن و اندوه را شعاردل خود گرداند و خود را بجهت بگريه بدارد زيرا دل سخت با  
قساوت دوراست از خدا وليكن سنگدلان نميدانند - بدان كه از جمله صفات حميده و  
خصال پسندیده رقت قلب و تضرع و گريه است و آن بكثرت ياد مرگ و عذابهاى الهى و  
اهوال قياضت و احتراز نمودن از امورى كه موجب قساوت قلب است حاصلاً ميشود و عمده  
اسباب قساوت قلب ارتكاب گناهان و معاشرت و مصاحبت اهل دنيا و بدانست چنانچه احاديث  
دو اين باب گذشت و اقرب راههاى قرب بسوى خداوند عالميان راه تضرع و استغاثه و  
مناجات است و گريه موجب حصول حاجات و خلاصى از عقوبات است - چنانچه بسند معتبر  
از حضرت امام على نقى عليه السلام منقولستكه حضرت موسى عليه السلام در هنگام مناجات از حقتعالى  
سؤال كرد الهى چيست جزاى كسيكه چشمان او از ترس تو گريان شود و حى رسيد اى  
موسى روى او را از گرمى آتش نگاه ميدارم و از خوف و فزع روز قيامت او را ايمان ميگردانم  
و بسند معتبر منقولست كه حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود هر كه چشمان او پراشك شود از  
خوف الهى خدا باز اى هر قطره كه از دیده او ميريزد قصرى در بهشت باو كرامت فرمايد  
كه مزين باشد بمر و ازيد و جواهر و در آن قصر از نعمتهاى الهى باشد آنچه چشم ندیده و

گوش نشنیده و بر خاطر کسی خطور نکرده و حضرت صادق علیه السلام فرمود بسیار است که عیان آدمی و بهشت زیاده از عابین تحت الثری تا عرش دوری هست از بسیاری گناهان پس گریه میکند از ترس الهی و از روی پشیمانی از گناهان تا آنکه نزدیکتر میشود بهشت از پلک چشم بچشم و در حدیث دیگر فرمود چه بسیار کسیکه بلهو و لعب خنده او در دنیا بسیار باشد و روز قیامت گریه او بسیار باشد و چه بسیار کسی که در دنیا بر بسیاری گناهان خود گریه و ترسان باشد و روز قیامت در بهشت شادی و خنده او بسیار باشد - و در حدیث دیگر فرمود هیچ چیز نیست مگر آنکه آنرا کیلی و وزنی هست مگر قطره اشک که قطره از آن دریا های آتش را فرو می نشاند چون چشم کسی پر از آب شود بر روی او هرگز غبار مذلت و خواری نشیند چون بر رواجی گردد خدا آن دورا بر آتش جهنم حرام کند و اگر بنده در میان امتی گریه کند خدا آن امت را بپرکت آن گریه رحیم نماید - و حضرت باقر علیه السلام فرمود هیچ قطره محبوبتر نیست نزد حق تعالی از قطره اشکی که در تاریکی شب از ترس عذاب الهی بیرون آید و غرض از آن غیر خدا نباشد - و باسانید معنیه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که همه چشمها گریانست قیامت مگر سه چشم دیده که پوشیده شده باشد از آنچه خدا حرام کرده است و دیده که بیداری کشیده باشد در طاعت الهی و دیده که گریسته باشد در دل شب از ترس حق تعالی - و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که حضرت صادق علیه السلام عرض کردم میخواهم بگریم و نمی آید و گاهی بعضی از مردگان خود را یاد میکنم که مرا رقت حاصل شود و گریه بیاید آیا جایز است این فرمود بلی ایشان را یاد کن چون بگریه در آید خدا را بخوان - و در حدیث دیگر فرمود اگر ترا گریه نیاید خود را بگریه بدار پس اگر اشک بیرون آید مثل سرمگس چه بسیار خوبست و از حدیث دیگر فرمود اگر از امری خوف داشته باشی یا حاجتی بخدا داشته باشی اول تعظیم و حمد و ثنای الهی چنانچه سزاوار است بگو و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت خود را بطلب و خود را بگریه بدار اگر چه بقدر سرمگسی باشد بدرستی که پندم میگفت اقربا حوال بنده بخدای عزوجل و قتیست که در سجده و گریان باشد و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود هیچ قطره نزد خدا محبوبتر نیست از دو قطره قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در تاریکی شب برای خدا جاری گردد - و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هفت کس اند که در سایه عرش الهی خواهند بود روزی که سایه بغیر از او نباشد امام عادل و جوانی که در عبادت نشو و نما کند و شخصی که بدست راست تصدق کند و از دست چپ مخفی

دارد و شخصی که خدا را در خلوت یاد کند و آب دیده‌اش از خوف الهی جاری گردد و شخصی که ببرد مؤمن خود بگوید ترا از برای خدا دوست می‌دارم و شخصی که از مسجد بیرون آید و در نیت او باشد که باز بسوی مسجد برگردد و شخصی که زن صاحب جمالی او را بنزد یکی خود بخواند و او بگوید من از پروردگار عالمیان می‌ترسم یا اباذر یقول الله تبارک و تعالی لا اجمع علی عبد خوفین ولا اجمع له امنین فاذا امني فسی الدنيا اخفیه يوم القیمة و اذا خافنی فی الدنيا امنته يوم القیمة یا اباذر لوان رجلا کن له کعمل سبعین نبیا لا حتقره و خشی ان لا ینجو من شر یوم القیمة یا اباذر ان العبد لیرض علیه ذنوبه يوم القیمة فیقول اما انی کنت مشفقاً فیغفر له - یا اباذر ان الرجل لیعمل الحسنة فیتکل علیها ویعمل المحقرات حتی یتأی الله وهو علیه غضبان وان الرجل لیعمل السیئة فیقزع منها فیأتی الله عزوجل امنایوم القیمة یا اباذر ان العبد لیدنب فیدخل به الجنة فقلت و کیف ذلك بابی انت و امی یارسول الله قال یتكون ذلك الذنب نصب عینیه تائباً منه فارأ الی الله عزوجل حتی یدخل الجنة یا ذر الکیس من ادب نفسه و عمل اما بعد الموت و العاجز من اتبع نفسه و هواها و تمنی علی الله عزوجل الامانی

ای ابوذر خداوند عالمیان می‌فرماید که من جمع نمی‌کنم بر بنده خود دو خوف را و جمع نمی‌کنم برای او در ایمنی را پس اگر در دنیا از من ایمن است و خایف نیست در روز قیامت او را می‌ترسانم و اگر از من ترسانست در دنیا او را در روز قیامت ایمن می‌گردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد، میباید آنرا حقیر شمارد و ترسان باشد از اینکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت ای ابوذر بدرستی که بنده را عرض میکنند بر او گناهانش را در روز قیامت پس او می‌گوید که پیوسته ترسان بودم از این گناهان پس بسبب این خدا او را می‌امرد ای ابوذر بدرستی که بنده حسنه می‌کند و اعتماد بر آن می‌کند و گناهان می‌کند و حقیر و سهل می‌شمارد تا آنکه چون قیامت بنزد خدا می‌آید بر او خشمنا کست و بدرستی که شخصی گناهی می‌کند و از آن می‌ترسد و در حذر است پس در قیامت ایمن نزد خدا می‌آید و پاک ندارد ای ابوذر بدرستی که گاه بنده گاهی می‌کند و بسبب آن داخل بهشت میشود ابوذر گفت که چگونه چنین میشود پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود که گناه پیوسته در برابر چشمان اوست و از آن توبه می‌کند و از عذاب آن بخدا می‌گریزد و پناه می‌برد تا بسبب آن داخل بهشت میشود ای ابوذر زیرا که آن کسی است که نفس خود را بتعب دارد و کار کند از برای احوال بعد از مرگ و عاجز آن کسی است که متابعت نفس و خواهشهای آن کند و بر خدا آرزوها کند و با متابعت هوا آرزوهای بهشت و مراتب عالیه داشته باشد از این کلمات

قدسیه که از شجره طیبه رسالت صادر گردیده چند ثمره عارفانرا حاصل میشود

**ثمره اول**  
**در خوف و رجاست**  
 بدانکه مؤمن را از انصاف باین دو حاصلت چاره نیست و می باید که در دل مؤمن خوف و رجاء هر دو بروجه کمال بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد و نا امید بودن از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب الهی از جمله گناهان کبیره است و باید فرق کرد میان رجاء و مغرور شدن و خوف و مأیوس بودن بدانکه رجاء عبارتست از امید داشتن بر رحمت الهی و طالب آن بودن و آثار صدق رجاء در اعمال ظاهر میشود پس کسیکه دعوی رجاء کند و ترک اعمال خیر نماید او کاذبست در آن دعوی بلکه این غره است و از بدترین صفات ذمیمه است مثل آنکه اگر زارعی شخم نکند و تخم نباشد و گوید من امید دارم که این زراعت بر آید

آنکو عمل نکرد و عنایت امید داشت ابله نکشت دانه و دخل انتظار کرد (سعدی)  
 این عین سفاهت است نه رجاء و امید اگر آنچه زراعت را ضرور است بعمل آورد تخم بپاشد و آب بدهد و گویا امید دارم که حق تعالی کرامت فرماید امید او بجاست و در دعوی خو صادقست همچنین در زراعتهای معنوی کسیکه اعمال صالحه را با شرایط بجا آورد و بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل الهی امیدوار باشد او صاحب رجاست و همچنین در خوف اگر خوف او را باعث یأس از خدا شود و ترک عمل کند این نا امید از رحمت الهیست و در مرتبه شرکست و اگر خوف او را باعث شود که ترک محرمات کند و در عبادات اهتمام نماید این خوف صادقست زیرا هر که از چیزی خائف و ترسانست البته از آن گریزانست و شق اول بمثل از بابت آنستکه شخصی نزد شیری ایستاده باشد و دست در دهان آن کند و گوید من از آن میترسم پس کسیکه راست گوید که از عذاب الهی میترسد چرا مرتکب امری چند میشود که موجب عذابست آدمی باید طبیب نفس خود باشد اگر رجاء و امید را بر خود غالب داند و ترسد که موجب سستی در عمل گردد بتفکر در عقوبات الهی و تذکر آیات و احادیث خوف خود را متذکر نماید و اگر خوف بر او غالب شود و ترسد باین سبب ترک عمل نماید بآیات و اخبار و تفکر در فضل نامتناهی خدا خود را امیدوار گرداند و کسی توهم نکند که نهایت خوف بانهایت رجاء منافات دارد زیرا محل خوف و رجاء یک چیز نیست که بزایدتی هر یک دیگر کم بود بلکه محل رجاء جناب ایزدی است و او محض فضل و رحمتست و او از هیچ گونه خوف نمیباشد و محل خوف نفس آدمی و شهوات و خواهشها و گناهان و بدیهای اوست پس آدمی از خود میترسد و از خداوند خود امید میدارد و چندانکه در بدیهها و عیوب خود

تفکر مینماید خوفش زیاده میشود و چندانکه در فضل الهی و نعمتهای او تفکر میکند امیدش زیاده میگردد و چنانچه حضرت سیدالساجدین علیه السلام در دعاها در بسیار جائی اشاره باین معنی فرموده اند که ای مولای من هر گاه گناهان خود را می بینم ترسان میشوم چون در غفوتو مینگرم امیدوار میشوم و بر این مضامین احادیث و آیات بسیار وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که لقمان فرزند خود را وصیت فرمود ای فرزند از خدا چنان بترس که اگر ثواب جن و انس داشته باشی ترا عذاب خواهد کرد و از او چنان امید بدار که اگر با گناه جن و انس بدر گاه اوری ترا رحم خواهد کرد بعد از آن حضرت فرمود پدرم میگفت هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او دو نور هست یکی نور خوف و دیگری نور رجاء که هر یک را با دیگری بسجد بر آن زیادتی نمیکند - و بسند معتبر از اسحاق بن عمار منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود ای اسحق چنان از خدا بترس که گویا او را می بینی در گرتو او را نمی بینی او ترا می بیند و اگر گمان میکنی که او ترا نسبیست تا فر می شود را اگر میدانی در همه حال ترا می بیند و احوال ترا میداند و در حضور او معصیت نمیکنی پس او را از جمیع نظر کنندگان سهل تر شمرده و در حدیث دیگر فرمود هر که از خدا برسد خدا همه چیز را از او میترساند و هر که از خدا نترسد خدا او را از همه چیز میترساند و در حدیث دیگر فرمود هر که خدا را شناخت از او خایف میباشد و هر که از خدا میترسد نفس او بدنیای رغبت نمیکند شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض و ترسان نمود که جمعی از شیعیان شاهستند گناهان میکنند و میگویند ما امید بر رحمت خدا داریم حضرت فرمود دروغ میگویند ایشان شیعه ما نیستند باآرزوهای نفس خود هایل شده اند و گمان میکنند امید دارند هر که امید چیزی میدارد از برای تحصیل آن کار میکند و هر که از چیزی میترسد از آن میگریزد - و در حدیث دیگر فرمود مؤمن در میان دو خوف میباشد ترس از گناهان گذشته که نمیداند خدا آنها را آمرزیده است یا نه و ترس از آینده عمرش که نمیداند چه گناهان و مهالك كسب خواهد کرد پس او هیچ روزی صبح نمیکند مگر خایف و ترسان و او را باصلاح نمیآورد مگر خوف حق تعالی - و در حدیث دیگر فرمود مؤمن با ایمان فایز نميگردد تا ترسان و امیدوار نميباشد تا کار نکند برای آنچه از آن میترسد و امید میدارد - و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود حق تعالی شأنه میفرماید اعتماد نکنند عمل کنندگان بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من میکنند زیرا اگر سعی کنند و خود را تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من

هنوز مقصر خواهند بود و بکنه عبادت من نرسیده اند و مستحق نخواهند بود آنچه را طلب میکنند از کرامتها و ثوابهای من و مستحق بهشت و درجات عالیه آن نخواهند بود ولیکن باید اعتماد ایشان بر رحمت من باشد و امیدوار بفضل من باشند و بگمان نیکی که بمن دارند مطمئن شوند در این حال رحمت من شامل حال ایشان میشود و خوشنودی من بایشان میرسد و آمرزش من جامهٔ عفو در ایشان میپوشاند بدرستی که منم خداوند بسیار بخشنده بسیار مهربان - و در حدیث دیگر فرمود در کتاب علی علیه السلام نوشته است حضرت رسول صلی الله علیه و آله در معنبر فرمود بحق خداوندیکه بجز او خداوندی نیست بمؤمنی خیر دنیا و آخرت نمیرسد مگر بحسن ظن و گمان نیک و امید که بخداوند خود دارد و حسن خلق در معاشرت مردم و ترک غیبت مؤمنان کردن و بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست خدا عذاب نمیکند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار مگر بسبب گمان بدیکه برورد گار خود داشته باشد و در امید بخدا تقصیر نماید و بدخلقی بامردم و غیبت مؤمنان کردن و بحق خداوندیکه بجز او خداوندی نیست هیچ بنده گمانش بخدا نیکو نیست مگر آنکه خدا بر وفق گمان او با او عمل مینماید زیرا حقتعالی کریم است و بدست قدرت اوست جمیع خیرات و بدیها و شرم میدارد از اینکه بنده مؤمن باو گمان نیک داشته باشد و بخلاف ظن او با او عمل نماید و امید او را باطل گرداند پس بخداوند خود گمان نیکو بدارید و بثوابهای او بطاعات و عبادات رغبت نمائید - و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حسن ظن بخدا آنستکه امید از غیر خدا نداری و نترسی مگر از گناه خود - از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر گرا گناهی یا شهوتی رود و از آن اجتناب نماید از خوف الهی خدا بر او آتش جهنم را حرام فرماید و از فرع کبر روز قیامت او را ایمن نماید و آنچه در قرآن وعده فرموده است باو کرامت میکند چنانچه فرموده است **ولمن خاف مقام ربه جنتان** کسیکه از مقام حساب و ایستادن نزد خداوند خود بترسد او را دو بهشت هست که حقتعالی باو کرامت خواهد فرمود و حضرت جعفر بن محمد علیه السلام فرمود در حکمت آل داود وارد شده است ای فرزند آدم چگونه بکلام هدایت متکلم میشوی و حال آنکه هوشیار نشده ازمستی گناهان و بدیها ای فرزند آدم صبح کرده است دل تو با قساوت و عظمت پروردگار خود را فراموش کرده اگر پروردگار خود عالم بودی و عظمت و بزرگواری او را می شناختی همیشه از او ترسان بودی و وعده های او را امیدوار بودی بیچاره فرزند آدم چرا یاد نمیکنی لحد خود را و تنهایی خود را در قبر و حضرت صادق علیه السلام فرمود از خدا امید بدار امیددی که ترا بر معاصی جرأت ندهد و بترس

از او ترسیده که ترا از رحمت او ناامید نگرداند... و در حدیث دیگر فرمود خایف کسی است که خوف الهی بر او زیادتی نگذشته باشد که سخن گوید و در حدیث دیگر فرمود حضرت رسول ﷺ فرمود آخر بنده را که حق تعالی امر فرماید بآتش جهنم برند نگاهی بعقب خود کند حق تعالی فرماید او را بر گردانید پس از او سؤال نماید چرا بقفا نظر میکردی گوید خداوند من این گمان بتونداشتم که مرا بجهنم فرستی فرماید چه گمان بمن داشتی گوید گمان من این بود که گناهان مرا بیامرزی و در بهشت خود مرا ساکن گردانی پس خداوند جبار تعالی شأنه فرماید ای ملائکه من بعزت و جلال و نعمتها و بزرگواری و رفعت شأن خود قسم میخورم که این بنده یکساعت از عمر خود را گمان نیک بمن نداشته است و اگر یکساعت بمن این گمان میداشت او را بآتش نمی ترسانیدم باین دروغی که میگوید او را ببهشت برید حضرت رسول ﷺ فرمود هر بنده که ظن نیکو پروردگار خود داشته باشد خدا با او بگمان او عمل میکند چنانچه حق تعالی میفرماید **ذالکم ظنکم الذی ظننتم** بر یکم اردیکم **فاصبحتم من الغاسرین** ترجمه اش اینست این گمان بدیست که پروردگار خود دارید شمارا هلاک کرد پس صبح کردید از جمله زیان کاران

### ثمره دوم

در بیان بعضی از قصص خائفان که ذکر احوال ایشان موجب تنبیه مؤمنان است (قصه اول) کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است مردی بازنش در کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن آن مرد که بر تخته بند شد و بجزیره از جزایر بحر افتاد و در آن جزیره مرد راهزن فاسقی بود که از هیچ فسقی نمیگذشت چون نظرش بر آن زن افتاد گفت تو از انسی یا از جن گفت از انسم دیگر بان زن سخن نگفت و بر او چسبیده و بهیبت مجامعت درآمد چون متوجه آن عمل قبیح شد دید که آن زن اضطراب می کند و میلرزد پرسید چرا اضطراب میکنی اشاره با آسمان کرد که از خداوند خود میترسم پرسید هرگز مثل این کار کرده گفت نه بعزت خدا قسم هرگز زنا نکرده ام مرد گفت تو هرگز چنین کاری نکرده چنین از خدا میترسی و حال آنکه من ترا بجبر بر این کار داشته ام پس من اولایم بترسیدن و سزاوارترم بخایف بودن پس ترك آن عمل نمود و هیچ بازن سخن نگفت و بسوی خانه خود روان شد و در خاطر داشت توبه کند و پشیمان بود از کرده های خود در اثنای راه براهبی برخورد و با او رفیق شد چون پاره راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد راهب با آن جوان گفت آفتاب بسیار گرم است دعا کن خدا ابری فرستد که ما را سایه کند جوان گفت مرا



نزد خدا حسنه نیست و کار خیری نکرده‌ام که جرأت کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم راهب گفت من دعایم کنم تو آمین بگو چنین کردند بعد از آنکه زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه آن می‌رفتند چون بسیاری راه رفتند راه ایشان جدا شد و جوان برای راهب به راه دیگر رفت و آن ابر با جوان روان شد راهب در آفتاب ماند گفت ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد بگو بچه عمل مستحق این کرامت شده جوان قصه خود را نقل کرد راهب گفت چون از خوف خدا ترک معصیت او کردی خدا گناهان گذشته تو را آمرزیده است سعی کن بعد از این خوب باشی (قصه دوم)

کلینی بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده است که پادشاهی در میان بنی اسرائیل بود و آن پادشاه قاضی داشت و قاضی برادری داشت که بصدق و صلاح موسوم بود و آن برادر زن صالحه داشت که از اولاد پیغمبران بود و پادشاه شخصی را میخواست بکاری فرستد بقاضی گفت مرد ثقف معتمدی را طلب کن که بآن کار بفرستم قاضی گفت کسی معتمد تر از برادر خود گمان ندارم پس برادر خود را طلبید و تکلیف آن امر با او نمود او ابا کرد و گفت من زن خود را نمیتوانم گذاشت قاضی بسیار اهتمام کرد و مبالغه نمود چون مضطر شد گفت ای برادر من بهیچ چیز تعلق و اهتمام ندارم مثل زن خود و خاطر من با او بسیار متعلق است پس تو خلیفه من باش در امر او و با مور او بر سر و کارهای او را بساز تا من بر گردم قاضی قبول کرد و برادرش بیرون رفت و آن زن از رفتن شوهر راضی نبود پس قاضی بمقتضای وصیت برادر مکرر بنزد آن زن می‌آمد و از حوائج او سؤال میکرد و بکارهای او اقدام مینمود و محبت آن زن بر او غالب شد و او را تکلیف زنا کرد زن امتناع و ابا کرد قاضی قسم خورد اگر قبول نکنی من پادشاه میگویم زنا کرده‌است گفت آنچه میخواهی بکن من اینکار را قبول نخواهم کرد قاضی بنزد پادشاه رفت و گفت زن برادرم زنا کرده است و نزد من ثابت شده است پادشاه گفت او را سنگسار کن آمد بنزد زن و گفت پادشاه مرا امر کرده است تو را سنگسار کنم اگر قبول میکنی میگذرانم و الا تو را سنگسار میکنم گفت من اجابت تونمی کنم آنچه خواهی بکن قاضی مردم را خبر کرد زن را بصره آورد و گودالی کند و او را سنگسار کرد ~~تلافی که گمان کرد او مرده است باز گشت و در آن زن رمقی باقی مانده بود چون شد~~ حرکت کرد و از گود بیرون آمد و بر روی خود راه می‌رفت و خود را میکشید تا بدیری رسید که آنجا دیرانی میبود در آن دیر خوابید تا صبح شد چون دیرانی در را گشود آن زن را دید و از قصه او سؤال نمود زن قصه خود را باز گفت دیرانی بر آن زن رحم کرد او را بدیر

خود برد و آن دیرانی پسر خردی داشت و غیر آن فرزند نداشت مال و جمعیتی داشت دیرانی آن زن را مداوا کرد تا جراحتهای او مندمل شد و فرزند خود را باو سپرد که تربیت کند و آن دیرانی غلامی داشت غلام عاشق آن زن شد و با او در آویخت و گفت اگر معاشرت من راضی نمیشوی جهد در کشتن تو میکنم گفت آنچه خواهی بکن این امر ممکن نیست که از من صادر شود پس آن غلام فرزند دیرانی را بکشت و بنزد دیرانی آمد و گفت این زن بدکار را آوردی و فرزند خود را باو دادی الحال فرزند تو را کشته است دیرانی بنزد زن آمد و گفت چرا چنین کردی میدانی من بتو تکیه کرده ام زن قصه خود را باز گفت دیرانی گفت دیگر نفس من راضی نمیشود تو در این دیر باشی بیرون رو و بیست درهم برای خرجی باو داد در شب او را از دیر بیرون کرد و گفت این را توشه کن خدا کار ساز تست آن زن در آن شب راه رفت تا صبح بدهی رسید دید مردی را بردار کشیده اند و هنوز زنده است از سبب آن حال پرسید گفتند بیست درهم قرض دارد و نزد ما قاعده چنانست هر که بیست درهم قرض دارد او را بردار میکشند و تا ادا نکند او را فرود نمی آورند زن آن بیست درهم را داد و آن مرد را خلاص کرد آن مرد گفت ای زن هیچکس بر من مثل تو حق نعمت ندارد مرا از مردن نجات دادی هر جا که میروی در خدمت تو میآیم پس همراه بیامدند تا بکنار دریا رسیدند در کنار دریا کشتیها بود و جمعی میخواستند بر آن کشتیها سوار شوند مرد با زن گفت تو در اینجا توقف نما تا من بروم و برای اهل این کشتیها بمزد کار کنم و طعامی بگیرم و بنزد اهل آن کشتیها آمد و گفت در این کشتی شما چه متاع هست گفتند انواع متاعها و جواهر و عنبر و سایر چیزها هست و این کشتی دیگر خالیست که ما خود سوار میشویم گفت قیمت این متاعهای شما چند میشود گفتند بسیار حسابش را نمی دانیم گفت من يك چیزی دارم که بهتر است از مجموع آنچه در کشتی شماست گفتند چه چیز است گفت کنیز کمی دارم که هرگز بآن حسن و جمال ندیده اید گفتند بما بفروش گفت میفروشم بشرط آنکه یکی از همایرود او را ببیند و برای شما خبر بیاورد شما آنرا بخرید که آن کنیز نداند زربمن بدهید تا من بروم آخر او را تصرف کنید ایشان قبول کردند و کسی فرستادند خبر آورد که چنین کنیزی هرگز ندیده ام پس آن زن را بده هزار درهم بایشان فروخت و زر گرفت و برفت ایشان بنزد آن زن آمدند و گفتند بر خیز بیا بکشتی گفت چرا گفتند ما تو را از آقای تو خریدیم گفت آن آقای من نبوده گفتند اگر نیائی تو را بزور میبریم بناچار برخواست و با ایشان به کنار دریا رفت چون بنزد يك کشتی هارسپدند هیچک از ایشان از دیگران ایمن نبودند آن

زنا بر روی کشتی متاع سوار کردند و خود همه در کشتی دیگر آمدند و کشتیها را روان کردند چون بمیان دریا رسیدند خدا بادی فرستاد و کشتی ایشان با آن جماعت همه مفروق شدند و کشتی زن بامتاها نجات یافت باداورا بجزیره برد از کشتی فرود آمد و کشتی را بست در اطراف جزیره گردش کرد دید مکان خوشیست و آبها و درختان میوه داد باخود گفت در این جزیره میمانم و از این آب و میوه ها میخورم و عبادت الهی میکنم تا مرگ درسد پس خدا وحی فرمود به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که برو بنزد آن پادشاه و بگو در فلان جزیره بنده از بندگان من هست باید تو و اهل مملکت تو همه بنزد او بروید و بگناهان خود اقرار کنید و از او سؤال کنید که از گناه شما در گذرد تا من گناهان شما را بپارم چون پیغمبر پیغام خود را بآن پادشاه رسانید پادشاه با اهل مملکتش همه بسوی آن جزیره رفتند و در آنجا همان زن را دیدند پادشاه بنزد او رفت و گفت این قاضی بنزد من آمده گفت زن برادرش زنا کرده است و من حکم کردم او را سنگسار کنند و گواهی نزد من گواهی نداده بود میترسم بسبب آن جرمی کرده باشم برای من استغفار نمازن گفت خدا تو را بیمارزد بنشین شوهرش آمد و او را نمیشناخت گفت من زنی داشتم در نهایت فضل و صلاح از شهر بیرون رفتم و او راضی نبود به رفتن من سفارش او را برادر خود کردم چون بر گشتم از احوال او سؤال کردم برادرم گفت زنا کرد او را سنگسار کردیم میترسم که در حق آن زن تقصیر کرده باشم از خدا بطلب مرا بیمارزد زن گفت خدا ترا بیمارزد بنشین و او را پهلوی پادشاه نشاند قاضی پیش آمد و گفت برادرم زنی داشت عاشق او شدم و او را تکلیف بزنا کردم قبول نکرد نزد پادشاه او را متهم بزنا ساختم و به دروغ او را سنگسار کردم از برای من استغفار کن زن گفت خدا ترا بیمارزد پس رو بشوهرش کرد که بشنو دیرانی آمد و قصه خود را نقل کرد گفت در شب آن زن را بیرون کردم میترسم درنده او را دریده باشد و کشته باشد بتقصیر من گفت خدا تو را بیمارزد بنشین غلام آمد و قصه خود را نقل کرد زن به دیرانی گفت بشنو پس گفت خدا تو را بیمارزد آن مرد دار کشیده آمد و قصه خود نقل کرد زن گفت خدا تو را بیمارزد چون او بی سبب در برابر نیکی بدی کرده بود پس آن زن عابد بشوهر خود گفت من زنی خوام و آنچه شنیدی همه قصه من بود مرا دیگر احتیاجی بشوهر نیست میخواهم که این کشتی پر مال را متصرف شوی و مرا در این جزیره بگذاری عبادت خدا کنم می بینی از دست مردان چه کشیده ام شوهر او را گذاشت و کشتی را با مال متصرف شد پادشاه و اهل مملکت همگی بر گشتند (قصه سیم) ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت

علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که در بنی اسرائیل شخصی بود که قبر مردگان را میشکافت و کفن ببردگان را میدزدید یکی از همسایگان او بیمار شد ترسید که چون بمیرد آن کفن دزد کفن او را بر باید او را طلبید گفت من با تو چون بودم در همسایگی گفت همسایه نیکی بودی برای من گفت بتو حاجتی دارم گفت حاجت تو بر آورده است پس دو کفن بنزد او گذاشت گفت هر یک را میخواهی و بهتر است برای خود بردار و دیگری را بگذار که مرا در آن کفن کنند و چون مرا دفن کنند قبر مرا مشکاف و کفن مرا مبر پس آن نباش از گرفتن کفن ابا کرد و بیمار مبالغه کرد تا او کفن بهتر را برداشت چون آن شخص مرد او را دفن کردند نباش با خود گفت این مرد بعد از مردن چه میداند که من کفنش را برداشتم یا گذاشتم پس آمد و قبرش را شکافت ناگاه صدائی شنید کسی بانگ بر او زد که مکن او ترسید و کفن را گذاشت برگشت بفرزندان خود گفت من چون پدری بودم برای شما گفتند نیکو پدر بودی گفت حاجتی بشما دارم گفتند بگو آنچه فرمائی چنان خواهیم کرد گفت میخواهم که چون من بمیرم مرا بسوزانید و سوخته استخوانهای مرا بکوبید و در هنگامیکه باد تندى آید نصف آن خاکستر را بجانب صحرا بپاشید و نصف دیگر را بجانب دریا گفتند چنین خواهیم کرد چون مرد آنچه وصیت کرده بود بجا آوردند در آن حال حقتعالی بصحرا فرمود آنچه در تست جمع کن و بدیای فرمود آنچه در تست جمع کن و آن شخص رازنده کرده و بازداشت فرمود ترا چه باعث شد چنین وصیتی کنی گفت بمنزت تو از ترس تو چنین کردم حقتعالی فرمود چون از خوف من چنین کردی خصمان ترا از تو راضی میکنم و خوف ترا پایمى مبدل میسازم و گناهان ترا میآمرزم (قصه چهارم)

ابن بابویه نقل کرده است که روزی بسیار گرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سایه درختی نشسته بودند ناگاه شخصی آمد و جامه های خود را کند در زمین گرم میغلطید گاهی شکم خود و گاهی پیشانی خود را بر زمین میمالید و میگفت ای نفس بچش که عذاب الهی از این عظیمتر است حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو نظر فرمود پس او جامه های خود را پوشید حضرت او را طلبیدند و فرمودند ای بنده خدا کاری از تو دیدم که از دیگری ندیده ام چه چیز ترا باعث بر این شد گفت ترس الهی مرا باعث شد و بنفس خود این گرمی را چشاندیم تا بدانند عذاب الهی را که از این شدیدتر است تاب ندارد حضرت فرمود از خدا ترسیده آنچه شرط ترسیدن است بد دستیکه پروردگار تو مباحات کرد بتو باملائکه سموات پس باصحاب خود فرمود بنزد این مرد روید تا برای شما دعا کند چون به نزدیک او آمدند گفت خداوندا جمع کن امر

همه را بر هدایت و تقوی را توشه ما گردان و باز گشت ما را بسوی بهشت قرار ده  
**(قصه پنجم)** ابن بابویه از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است که در زمان پیش سه نفر  
 براهی می‌رفتند در میان راه ایشان را بارانی گرفت بغاری پناه بردند ناگاه سنگی از کوه  
 فرود آمد و در غار را گرفت راه ایشان مسدود کرد یکی از ایشان گفت والله شما را از این  
 مهلکه بفرار راستی نجات نمیدهد بیائید هر يك از ما عملی بدرگاه خدا عرض کنیم که  
 خداوند راست میگوئیم یکی از ایشان گفت خداوند تو میدانی من مزدوری داشتم برای  
 من کاری کرده بود که قدری از برنج در عوض بگیرد و مزد خود را نگرفته ناپیدا شدن آن  
 برنج را برای اوزراعت کردم و حاصل آن را برای او گاوها خریدم چون آمد مزد خود را  
 از من طلب کرد گفتم آن گاوها از آن تست ببر گفت من از تو اندکی برنج طلب دارم گفتم  
 این گاوها از حاصل آن برنج بهم رسیده است و همه مال تست همه را بتصرف او دادم خداوند  
 اگر میدانی آن کار را از ترس تو کرده ام این بلا را از ما دفع کن پس اندکی آن سنگ دور  
 شد دیگری گفت خداوند میدانی که من پدر و مادری داشتم و هر شب شیر گوسفندان خود  
 را برای ایشان و بیال خود می‌آوردم شبی دیر آمدم پدر و مادرم بخواب رفته بودند و اهل و  
 عیال از گرسنگی فریاد میکردند و هر شب تا پدر و مادرم نمیخوردند بایشان نمیدادم پس  
 نخواستم ایشان را بیدار کنم و نخواستم که پیشتر بفروشان دهم و نرفتم مبادا ایشان بیدار  
 شوند و خواهند و من حاضر نباشم تا صبح با آن حال انتظار کشیدم خداوند اگر میدانی  
 آن کار را از ترس تو کردم ما را فرجی کرامت فرما سنگ اندکی دورتر شد سیم گفت  
 خداوند میدانی که من دختر عمویی داشتم او را دوست میداشتم و خواستم او را بفرویم  
 گفت تا صد دینار نیاوری تن در نمیدهم صد دینار بهم رسانیدم و با او دادم چون راضی شد و در  
 میان پای او نشستم گفت از خدا بترس و مهر خدا را بناحق مشکن من برخاستم و از صد دینار  
 گذشتم اگر میدانی که از ترس تو کرده ام این بلا را از ما دور گردان آن سنگ دور شد و  
 بیرون آمدند **(قصه ششم)** کلینی بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی  
 حضرت امیر المؤمنین با جمعی از صحابه نشستند شخصی بخدمت آن حضرت آمد و گفت  
 یا امیر المؤمنین با پسری عمل قبیحی کرده ام مرا پاک گردان و حد الهی را بر من جاری کن  
 حضرت فرمود برو بخانه ات بلکه ترا جنونی طاری شده است که چنین سخنی میگوئی تا  
 آنکه چهار مرتبه آمد و چنین اقرار کرد مرتبه چهارم که ثابت شد حضرت فرمود حضرت  
 رسول ﷺ در مثل توبه حکم مقرر فرموده است هر يك را میخواهی اختیار کن گفت آن

سه حکم کدام است فرمود یا یک ضربت شمشیر بر گردنت بزنند یا ترا از کوهی دستگیر  
 بسته بیندازند یا ترا با آتش بسوزانند گفت یا امیر المؤمنین کدام دشوارتر است فرمود با آتش  
 سوزانیدن گفت من او را اختیار میکنم که دشوارتر است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود  
 مپاشو که حددا بر توجاری کنیم پس برخاست و دور کعبت نماز گذارد چون فارغ شد گفت  
 خدا او را پندار که گناهی کردم که میدانی و از عقاب تو ترسیدم و بنزد وصی و پسر عم پیغمبرت آمدم  
 و از او سؤال نمودم مرا پاک کند او مرا مخیر گردانید در میان سه صنف از عذاب خداوندان من  
 دشوارتر را اختیار کردم از تو سؤال مینمایم که این را کفاره گناه من گردانی و مرا با آتش  
 آخرت نسوزانی پس گریان برخاست و رفت در میان گوریکه از برای او کنده بودند و آتش  
 بر دورش افروخته بودند نشست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اصحاب همگی گریان شدند  
 حضرت فرمود ای جوان ملائکه آسمانها و ملائکه زمین را بگریه در آوردی خدا تو بقره قبول  
 فرمودیز خیز و دیگر چنین کاری مکن (قصه هفتم) بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 منقولستکه زن زنا کاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را مفتون  
 خود ساخته بود روزی بعضی از جوانان گفتند اگر فلان عابد مشهور این زن را ببیند فریفته  
 خواهد شد آن زن چون این سخن را شنید گفت والله بخانه نرم تا او را از راه نبرم پس در همان  
 شب قصد خانه آن عابد کرد و در را کوفت گفت ای عابد مرا امشب پناه ده که در سرای  
 تو شب را بروز آورم عابد ابا نمود زن گفت بعضی از جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند  
 و از ایشان گریخته ام اگر در تنگشائی ایشان میرسند فضیحت بمن میرسانند عابد چون این  
 سخن را شنید در را گشود چون زن بخانه درآمد جامه های خود را افکند عابد حسن و جمال  
 او را مشاهده نمود از شوق بی اختیار شد و دست باو رسانید در حال متذکر شد و دست از او  
 برداشت و دیگری در بار داشت که آتش در زیر آن میسوخت رفت و دست خود را در زیر دیگر  
 گذاشت زن گفت چکار میکنی گفت دست خود را میسوزانم بجزای آن خطائیکه صادر شد  
 زن بیرون رفت و بنی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را میسوزاند چون بیامدند  
 همه تشنه تمام سوخته بود (قصه هشتم) بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه عابدی در  
 بنی اسرائیل بود شبی زنی مهمان او شد شیطان او را وسوسه کرد و هر چند بر او زور میآورد  
 يك انگشت از انگشتان خود را با آتش میداشت تا آن خیال از نفسش بیرون میرفت و پیوسته  
 در این کار بود تا صبح چون صبح شد بان زن گفت بیرون رو که بدمیهمانی بودی تو از برای ما  
 (قصه نهم) از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست زهد حضرت یحیی علیه السلام در این مرتبه بود که

بغیبت المقدس آمد. نظر کرد بمادر و رهبانان و احبار که پیراهنهای از مو پوشیده اند و کلاهها از پشم بر سر گذاشته اند و زنجیرها بر گردن کرده و بر ستونهای مسجد بسته اند چون این جماعت را دید بنزد مادرش آمد گفت ای مادر از برای من پیراهنی از مو و کلاه از پشم بیاف تا بروم بیست المقدس و عبادت خدا بکنم با عباد و رهبانان مادرش گفت صبر کن تا قدرت پیغمبر خدا بیاید و با وصلحت کنم چون حضرت زکریا آمد سخن یحیی را نقل نمود زکریا گفت ای فرزند چه چیز ترا باعث شده است که این اراده نمائی و تو هنوز طفلی یحیی گفت ای پدر مگر ندیده از من خردسال تر مرگ را چشیده است گفت بلی زکریا بمادر یحیی گفت آنچه میگوید چنان کن مادر کلاه پشم و پیراهن مواز برای او بافت پوشید و رفت به بیت المقدس با عباد مشغول عبادت شد تا آنکه پیراهن موبدن شریفش را خورد روزی نظر کرد بدین خود دید بدنتش نحیف شده گریست خطاب الهی باورسید ای یحیی آیا گریه میکنی از اینکه بدنت کاهیده شده بعزت و جلال خودم قسم اگر یک نظر بچشم بکنی پیراهن آهن خواهی پوشید بعوض پلاس حضرت یحیی گریست تا آنکه از بسیاری گریه رویش مجروح شد بعدیکه دندانهایش پیدا شد چون این خبر بمادرش رسید باز کریا بنزد او آمدند و عباد بنی اسرائیل بگرد او برآمدند و او را خبر دادند که روی تو چنین مجروح و کاهیده شده است گفت من با خبر نشدم زکریا گفت ای فرزند چرا چنین میکنی من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی گفتی که در میان بهشت و دوزخ عقبه هست که نمیگذرد از این عقبه مگر جماعتیکه بسیار گریه کنند از خوف الهی گفت بلی من چنین گفتم جهد و سعی کن در بندگی خدا که ترا بامر دیگر فرموده اند پس مادر باو گفت ای فرزند رخصت میدهی دوپاره نمدهای تو بسازم که بر دو طرف روی خود بگذاری تا دندانهایت را بپوشاند و آب چشمت را جنب نماید گفت اختیار داری پس آن دوپاره نمود و برای او ساخت و بر رویش گذاشت و آسقینهایش را فرسرد از اشک چنان تر شده بود که آب از میان انگشتانش جاری شد چون حضرت زکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد و رو بسوی آسمان کرد گفت خداوند این فرزند منست و این آب دیده اوست و تو از همه رحم کنندگان رحیم تری پس هر گاه زکریا میخواست بنی اسرائیل را موعظه بگوید بجانب چپ و راست نظر میفرمود اگر یحیی حاضر بود نام بهشت و دوزخ نمیبزد و دوزخ یحیی حاضر نبود شروع بموعظه کرد یحیی سر خود را در عبائی پیچیده آمد در میان مردم نشست و حضرت زکریا او را ندید فرمود حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حتمالی

هیفرماید درجهنم کوهی هست که آن راسکران مینامند و در پائین کوه وادی هست که آن را غضبان میگویند زیرا از غضب الهی افر و خسته شده است و در آن وادی چاهی هست که صد ساله راه عمق آنست و در آن چاه تابوتها از آتش هست و در آن تابوتها صندوقها و جامها و زنجیرها و غلها از آتش هست چون یحیی این را شنید سر برداشت و فریاد بر آورد که واغفلناه چه بسیار غافلیم از سکران برخاست و بی خبرانه متوجه بیابان شد پس زکریا از مجلس برخاست و بنزد مادر یحیی رفت فرمود یحیی را طلب نما که میترسم او را نه بینی مگر بعد از مرگ او مادر بطلب حضرت یحیی بیرون رفت تا بجمعی از بنی اسرائیل رسید ایشان از او پرسیدند ای مادر یحیی بکجا میروی گفت بطلب فرزندانم یحیی میروم که نام آتش جهنم شنیده و در بصره را رفته است پس رفت تا بچوپانی رسید پرسید آیا جوانی را باین هیئت و صفت دیدی گفت یحیی را میخواهی گفت بلی گفت الحال او را در فلان عقبه گذاشتم که مشغول گریه بود و سر بسوی آسمان بلند کرده میگفت بعزت تو ای مولای من که آب سرد نخواهم چشید تا منزلت و مکان خود را نزد تو ببینم چون مادر بیامد و نظرش بروی افتاد بنزدیک او رفت و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت و او را بخدا قسم داد که با او بخانه رود پس بخانه رفت و مادر التماس کرد که ای فرزند خواهش دارم پیراهن مورا بکنی و پیراهن پشم بپوشی که آن نرم تر است یحیی قبول نمود و پیراهن پشم پوشید مادر از برای او عدسی پخت آن حضرت تناول فرمود و خواب او را ره بود تا هنگام نماز شد پس در خواب باو نداد رسید ای یحیی خانه به از خانه من میخواهی و همسایه به از من میطلبی چون این ندا بگوشش رسید از خواب برخاست و گفت خداوندا از لغزش من در گذر بعزت تو که دیگر سایه نطلبم بغیر از سایه بیت المقدس و بمادرش گفت ای مادر پیراهن مورا بیاور مادر پیراهن را باو داد و در او آویخت که مانع رفتن شود حضرت زکریا باو گفت ای مادر یحیی بگذار که پرده دلش را گشوده اند و بعیش دنیا منتفع نمیشود برخاست یحیی و پیراهن موئین و کلاه پشمینه را پوشید به بیت المقدس رفت با احبار و رهبانان عبادت میکرد تا شهید شد (قصه دهم) ابن بابویه از عروة ابن الزبیر روایت کرده است که گفت روزی در مسجد رسول ﷺ با جمعی از صحابه نشسته بودیم یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر و اهل بیعة رضوان را ابوالدرداء گفت ای قوم می خواهید خبر دهم شمارا بکسی که مالش از همه صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیاد بود گفتند کیست آن شخص گفت علی بن ابیطالب چون این را گفت همگی رو از وی گردانیدند شخصی از انصار باو گفت سخنی گفتی که هیچ کس با تو



موافقت نکرد او گفت من آنچه دیده بودم گفتم شما نیز هر چه دیده اید از دیگران بگوئید  
 من شبی در نخلستان بنی النجار بخدمت آنحضرت رسیدم از دوستان کناره کرده بود و در  
 پشت درختان خرما پنهان شده بود باواز حزین و نغمه دردناک می فرمود الهی چه بسیار  
 گناهان که از دوش من برداشتی و در برابر آنها نعمت فرستادی و چه بسیار بدیها که از من  
 صادر شد کرم کردی و رسوا نکردی الهی عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من  
 در نامه اعمال عظیم شد پس من غیر از آمرزش تو امید ندارم و بغیر خوشنودی تو آرزو  
 ندارم از پی آن صدا رفتم دانستم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است پس در پشت درختان پنهان  
 شدم آنحضرت رکعات نماز بسیار گذارد چون فارغ شد مشغول دعا و گریه و مناجات شد  
 و از جمله آنچه میفرمود این بود الهی چون در غفو و بخشش تو فکر می کنم گنا من بر من  
 آسان میشود چون عذاب عظیم ترا بیاد میآورم بلیه خطاها بر من عظیم میشود آه اگر بخوانم  
 در نامه های عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده ام تو آنها را احصا فرموده پس بگوئی  
 بملائکه بگیرد او را پس وای بر چنین گرفته شده ای و اسیری که خویشان او را نجات  
 نمیتوانند بخشید و قبیل او بفریادش نمی توانند رسید و جمیع اهل محشر بر او رحم میکنند  
 پس فرمود آه از آتشی که جگرها را بریان میکند آه از آتشی که جمیع احشای او فرو  
 میریزد آه از دریا های افروخته از آتشی که جهم پس بسیار گریستند تا آنکه دیگر صدا  
 حرکت از آن حضرت نشنیدیم با خود گفتم البته خواب بر آنحضرت غالب شد از بسیاری  
 بیداری نزدیک رفتم برای نماز صبح آنحضرت را بیدار کنم چندانکه حرکت دادم حرکت  
 نمود و بمتابه چوب خشک جسد مبارکش بی حس افتاده بود گفتم انالله وانا الیه راجعون  
 دویدم بجانب خانه آنحضرت و خبر را بحضرت فاطمه (ع) رسانیدم فرمود قصه چون بود  
 عرض کردم فرمود و الله ای ابودردا این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رو  
 میدهد پس آبی آوردند و بر روی آنحضرت پاشیدند بهوش باز آمد و نظر بسوی من فرمود  
 من میگریستم فرمود از چه میگری ای ابودردا گفتم از آنچه می بینم تا با خود میکنی  
 فرمود اگر ببینی مرا که بسوی حساب بخوانند در هنگامیکه گناهکاران یقین بعذاب خود  
 داشته باشند و ملائکه غلاظ و زبانیه تند خود مرا احاطه کرده باشند و نزد خداوند جبار مرا  
 بدارند جمیع دوستان در آنحال مرا واگذارند و اهل دنیا همه بر من رحم کنند هر آینه در  
 آن روز بر من بیشتر رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده  
 نیست ابودردا گفتم و الله چنین عبادتی از هیچیک از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله ندیدم

ثمره سیم در مدح

مخالفت نفس

و خواهش های آن و مذمت متابعت هواهای نفسانی بدانکه نفس  
 امامه انسان ضررش زیاده از شیطانست چنانچه حقتعالی میفرماید  
 حضرت یوسف فرمود بدرستی که نفس امر کننده است ببدی دیگر  
 آنکه را خدا رحم فرماید و در جای دیگر میفرماید هر که از خداوند عالمیان و ایستادن  
 در حسابیه نزداو بترسد و نپی کند نفس را از خواهشهای او بهشت مأوای اوست و در جای  
 دیگر میفرماید در قیامت شیطان بگمراهان خواهد گفت مرا بر شما سلطنتی نبود بغیر  
 اینکه شما را خواندم و اجابت من کردید پس مرا ملامت مکنید نفسهای خود را ملامت  
 کنید بدانکه مجاهده بانفس و شیطان افضل است از جهاد کردن بادشمنان ظاهر و دشوار  
 تر است از آن و یک ثمره از ثمرات مجاهده بانفس جهاد با کفار است و مجاهده نفس آنستکه  
 بعقل مستقیم بانفس و خواهشهای او که مخالف شرع باشد معارضه نماید و باستعانت الهی  
 و تذکر آیات و احادیث و مواعظ او را منقاد حق گرداند و تابع شرع سازد مانند اسب  
 چموشی که آن را بتدبیر و تعلیم رهوار نمایند و تحمل بارهای گران بر آن آسان شود.  
 چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری  
 بجهاد فرستادند چون برگشتند فرمودند مر جبا بجماعتی که جهاد کوچک را بجا آوردند  
 و جهاد بزرگتر برایشان باقی مانده است برسیدند جهاد بزرگتر کدامست فرمود جهاد  
 بانفس پس فرمود بهترین جهاد جهاد بانفسی است که در میان دو پهلوی آدمی است و از حضرت  
 سابق علیه السلام منقولست فرمود چند نمائید از هواها و خواهشهای خود چنانچه حذر میکنید  
 ازشمنان خود و هیچ چیز دشمن تر نیست از برای مردان از متابعت هواهای خودشان و  
 بدو کردهای زبانشان و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 فرمود حقتعالی میفرماید بعزت و جلال و بزرگواری و نور و بطور شأن و رفعت مکان خود  
 قسم هیچ خورم هیچ بنده اختیار نمیکند خواهش نفس خود را بر فرموده من مگر آنکه امورد  
 او را متفرقه میسازم و دنیا را بر او مشتبه میکنم و دل او را بدنیا مشغول مینمایم و نمیسانم  
 با دیگر آنچه برای او مقدر کرده ام از دنیا و بعزت و جلال و بزرگواری خود قسم هیچ  
 بنده اختیار نمی کند فرموده مرا بر خواهش خود مگر آنکه ملائکه را بحفظ اموال  
 می گردانم و آسمانها و زمینها را متکفل روزی او میکنم و تجارت هر تاجری را بسوی او  
 می فرستم و حضرت صادق علیه السلام فرمود نفس را یا خواهشهای خود نگذار بدرستی که خواهش  
 نفس در هلاکت آنست و نفس را باهوا گذاشتن موجب ایدها و اضرا از نفس است و نفس را از

خواهشهای خود بازداشتن در ملن دزد های نفس است یا با ذر ان اول شیعی بر لایحه الامه الاقبا  
والعشوع حتی لایکان پری هاشما ای ابوذر اول چیزی که از این امت برداشته میشود  
لملنة و خشوع است تا آنکه از هیچیک از ایشان خشوع و شکستگی و تضرع نمیتوان دید  
بدانکه امانت عبارت از عفت و زیند دد اموال و عرض مردم است و خیانت خدا نیست و امانت  
اشرف صفات کمالست و خیانت موجب نقص و وبال چنانچه بسند معتبر از امام جعفر صادق  
منقولست حقهتعالی هیچ پیغمبری نرسد مگر آنکه مردم را امر فرمود بر استغفار و توبه  
و ادا کردن امانت به نیکو کار و بدکار و با سائید معتبره از آنحضرت منقولست که نظر نکنید  
بطول دادن رکوع و سجود مردم این چیز است که عادت بآن کرده اند و اگر ترک کنند  
و حشت بهم میرسانند ولیکن نظر کنید بر استگویی و ادا کردن امانت مردم با هوش - و  
حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود بر شما باد ادا کردن امانت مردم بندستی که اگر  
کشنده پدرم مرا امین کند بر شمشیریکه پدرم را بآن کشته باشد و آن شمشیر را بمن سپارد  
البته باورد نمایم و حضرت صادق علیه السلام فرمود هر کجا امین کنند بر امانتی و او بسا حیثی بد  
نماید هزار عقده از عقده های آتش از گردن خود گشوده است پس مبادرت نمایند پادای  
امانت زیرا امانتی که بکسی می سپارند ابلیس صد شیطان را بر او می گمارد که او را گمراه کنند  
و سوسه نمایند تا او را هلاک کنند مگر کسی که خدا او را نگاه دارد و در حدیث دیگر فرمود  
هر که حق مؤمنی را حبس نماید خدا در قیامت پانصد سال او را بزیر پای ستاده بدارد تا آنکه  
نهرها از عرق او جاری شود و منادی از جانب خدا ندا کند این ظالمیست که حق خدا را حبس  
کرده است پس چهل روز او را سرزنش کنند و او را به جهنم ببرند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
منقولست هر که ظلم کند بر من دوری و مزدش را ندهد خدا ثواب او را ضبط نماید هر چه  
بپشتخیزد بر او حرام کند باینکه بویش از پانصد سال دزدان شنیده میشود کسی که از خصما یا دشمن  
یک شبر از زمین را خیانت کند و داخل خانه خود کند خدا آن زمین را تا هفتم طبقه زمین  
طوقی کند بگردن او در قیامت و بآن هیئت بمقام حساب آید و فرمود هر که خیانت کند  
اطلقتی را در دزد دنیا و بسا حیث ندهد تا مرگ او را دنیا بد بر غیر ملت من مرده است و چون خدا  
راملاقات نماید بر او خشمناک باشد و فرمود هر که خیانتی را بخورد و داند که این مال خیانتست  
گناه او مثل گناه کسیست که آن خیانت را کرده است و فرمود هر که حق مسلمانی را حبس کند  
بسا حیث ندهد خدا بر کتف روزی او را بر او حرام گرداند و فرمود هر که حق کسی نزد او باشد  
بسا حیث بطلبد و او ندهد هر روز بر او گناه گمر کچی نوشته میشود و بسند صحیح از امام

جعفر ضافق علیه السلام منقولست هر که چیزی از مال برادر مؤمنش را بظلم متصرف شود و باو پس ندهد پاره از آتش قیامت برای خود کسب کرده است و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که مال مؤمنی را بفساد متصرف شود پیوسته حقتعالی از وی روی رحمت بگرداند و اعمال او را دشمن دارد و بر کارهای خیرش ثواب ندهد تا توبه کند و مالیکه گرفته است بصاحبش رد نماید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود هر که ظلم کند بر کسی البته خدا او را بگیرد یا درجانش یا در مالش و ظلمیکه در میان بنده و خدا باشد و حق مردم نباشد چون توبه کند خدا او را میآمرزد و در حدیث دیگر فرمود ظلم بر سه قسم است ظلمی که خدا میآمرزد و ظلمیکه خدا نمیآمرزد و ظلمیکه خدا نمیکندد اما ظلمیکه نمیآمرزد آن شریک از برای او قرار دادن است و اما ظلمیکه میآمرزد ظلمیست که آدمی بر نفس خود بکند میان خود و خدا و اما ظلمیکه نمیکندد آن حق الناس است که مردمان از یکدیگر میطلبند یا ابانرو

الذی نفس محمد بیده لو ان الدنيا كانت تعدل عند الله جناح بعوضة او ذباب ماسقى الكافر منها شر بهن ماء یا ابانرو الدنيا ملعونة وملعون ما فیها الا ما ابتغى به وجه الله وما من شیء ابغض الی الله تعالی من الدنيا خلقها ثم اعرض عنها فلم ينظر الیهما ولا ينظر الیهما حتی تقوم الساعة وما من شیء احب الی الله عز وجل من ایمان به وترك ما امر ان یترك یا ابانرو ان الله تبارک وتعالی اوحی الی اخی عیسی یا عیسی لا تحب الدنيا فانی لست احبها و احب الاخرة فانما هی دار المعاد یا ابانرو ان جبرئیل اتانی بغزائن الدنيا علی بغلة شهباء فقال لی یا محمد هذه خزائن الدنيا ولا ینقصک من حنظلک عند ربک فقلت حبیبی جبرئیل لا حاجة لی فیها اذا شبعت شکر ربی و اذا جعت سألته یا ابانرو اذا اراد الله عز وجل بعبد خیر افرقه فی الدین و زهده فی الدنيا و بصره بعیوب نفسه یا ابانرو ما زهد عبد فی الدنيا اثبت الله الحکمة فی قلبه و انطق به بالسانه و بصر عیوب الدنیا داءها و دواءها و اخرجه منها سالماً الی دار السلام یا ابانرو اذا رایت احماک قد زهد فی الدنيا فاستمع منه فانه یلقى الیک الحکمة فقلت یا رسول الله من ازهد فی الناس قال من لم ینس المقابر و البلی و ترک فضل زینة الدنيا و اثر ما ینقی علی ما ینفی و لم يعد غدا من ایامه و عد نفسه فی الموتی ای ابو ذر یحق خدا و یکجا محمد بید قدرت اوستا گرد دنیا نزد خدا برابر بود با پریشه یا پر مگسی کافر را در دنیا یکشربت آب نمیداد ای ابو ذر دنیا ملعونست و آنچه در دنیا است ملعونست مگر چیزیکه مطابق رضای

الهی باشد و هیچ چیز را خدا دشمن نمیدارد ما نند دنیا حقتعالی دزد را خلق فرمود و از آن اعراض نمود و نظر لطف بسوی آن نکرد و نخواهد کرد تا قیام قیامت و هیچ چیزی نزد خدا محبوب تر نیست از ایمان بخدا و ترك كردن آنچه خدا امر فرموده بترك آنها ای ابوذر حقتعالی و حی فرمود بپیرا دم عیسی علیه السلام که ای عیسی دوست مدار دنیا را بد دستی که من آن را دوست نمیدارم و دوست دار آخرت را که باز گشت همه با نجاست ای ابوذر جبرئیل بنزد من آمد و خزینه های دنیا را برای من آورد و براستراشهی سوار بود گفت ای محمد اینها خزینه های دنیا است بتمویدهم و از بهره تو نزد حقتعالی و نعم آخرت تو چیزی کم نمیشود بسبب متصرف شدن خزاین دنیا من گفتم ای حبیب من جبرئیل مرا احتیاجی باین خزاین نیست هر گاه سیر میشوم پروردگار خود را شکر میکنم چون گرسنه می شوم از او سؤال می نمایم ای ابوذر چون خدا خیر و صلاح بنده را خواهد او را بمسائل دین خود عالم می گرداند و رغبت او را از دنیا بر طرف می گرداند و او را زاهد می کند و بعیبهای نفس خود بینا می کند ای ابوذر هیچ بنده بزه و ترك دنیا متصرف نمی شود مگر آنکه حق تعالی علوم و حکمتها را در دل او ثابت می گرداند و زبان او را بحکمت و معارف گویا می سازد و بینا و گویایمی گرداند او را بعیبها و درد و دوی دنیا و او را سالم از کفر و معاصی از دنیا بیرون می برد و بخانه سلامتی که بهشت پاکیزه سرشتست داخل می گرداند ای ابوذر چون برادر مؤمن خود را بینی که ترك دنیا کرده است و رغبت بآن ندارد سخن او را گوش بده که او حکمت و علوم ربانی را بسوی تو القا می کند من گفتم یا رسول الله کیست که زهد او در دنیا بیشتر است فرمود کسی که فراموش نکند قبر و پوسیدن و خاک شدن در قبر را و ترك کند زیادهای دنیای دنیا را و اختیار کند نعمتهای باقی آخرت را بر لذتهای فانی دنیا و فردا را از عمر خود حساب نکند و خود را از مردگان شمارد - در توضیح این فصل سه باب ایراد میکنیم .

در مذمت دنیا بدان که هر چند بدیها و عیبهای دنیا از آن ظاهر تر است  
**باب اول** که بر احدی مخفی باشد اما چون شیطان در نظر عالمیان او را مزین ساخته است و غفلت عقل و مشاعر را از ملاحظه قبایح آن منصرف نموده است ذکر بعضی از مواعظ و امثال که از مقربان بارگاه ذوالجلال وارد شده است موجب بیداری و هشیاری میشود از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حقتعالی جمیع خیرات را در خانه جمع کرده است و کلید آنخانه را زهد در دنیا گردانیده است و فرمود حرام است بردلهای شما شناختن شیرینی و لذت ایمان تا ترك دنیا نکنید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هیچ خلقی معین و یاور

دین نیست مانند ترك دنیا و زهد در آن و فرمود علامت رغبت بشوایب آخرت ترك زینتهای دنیا است بدستیکه زهد در دنیا کم نمیکند از آنچه خدا از برای زاهد قسمت فرموده است و حرص حریصان در تحصیل دنیا زیاد نمیکند آنچه را خدا برای ایشان قسمت فرموده است پس کسی غبن دارد که بهره آخرت را از برای دنیا ترك نماید و حضرت صادق علیه السلام فرمود روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله محزون از خانه بیرون آمد ملکی بر آن حضرت نازل شد و کلیدهای خزائن و گنجهای زمین را از برای آن حضرت آورد گفت ای محمد این کلید گنجهای دنیا است پروردگارت میفرماید بگشا خزینهای دنیا را و آنچه خواهی بردار و از مرتبه تو نزد ما چیزی کم نمیشود حضرت فرمود دنیا خانه کسبستکه در آخرت خانه نداشته باشد و از برای دنیا جمع می کند کسیکه عقلی نداشته باشد ملك گفت بحق خداوندی که ترا براستی فرستاده است همین سخن را از ملکی شنیدم که در آسمان چهارم میگفت وقتی که کلیدها را بمن میدادند - و در حدیث دیگر فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشتند بر بزغاله مرده گوش بریده که در مزبله افتاده بود پس باصحاب خود فرمود این بزغاله بچند می ارزد گفتند اگر زنده بود بیکدرهم نمی ارزید حضرت فرمود بحق آن پروردگاری که جان من در دست اوست دنیا خوارتر است نزد خدا از این بزغاله نزد صاحبش و حضرت صادق علیه السلام فرمود هر گاه حقتعالی خیر بنده را خواهد او را زاهد در دنیا می گرداند و بمسائل دین خود او را عالم می گرداند و عیبهای دنیا را باومی شناساند و کسی را که خدا این کرامتها باو بفرماید خیر دنیا و آخرت باو داده است و فرمود هیچ کس طلب حق از راهی نکرده است بهتر از راه ترك دنیا و این ضد آن چیز است که طلب می کنند دشمنان حق از رغبت در دنیا پس فرمود کجاست صبر کننده صاحب کرمی که در این چندروز اندک از دنیا بگذرد بدستیکه مرزه ایمان را نمی یابید شما و حرام است لذت ایمان تا زهد در دنیا نوزید و فرمود مؤمنی که خود را از محبت دنیا خالی کند بلندمرتبه و رفیع قدم میشود و لذت و چاشنی محبت الهی را مییابد و او نزد اهل دنیا چنانستکه گویا دیوانه شده است و عقلش مخلوط شده است ولیکن نه چنین است بلکه شیرینی محبت الهی بادل او مخلوط شده است و باین سبب بغیر خدا مشغول نمیشود و فرمود دلی که از محبت و کدورتها صاف و خالص شد زمین پر اوستگه میشود تا میل بآسمان می کند و بجانب رفعت پرواز مینماید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود طلب دنیا با آخرت ضرر میرساند و طلب آخرت بد دنیا ضرر میرساند پس بد دنیا ضرر رسانیدن سزاوارتر است تا ضرر رسانیدن با آخرت و بسند معتبر منقولستکه جابر جعفی بخدمت امام

صمدیاقبر علیه السلام آمد حضرت فرمود ای جابر والله که من مجزوم و دل من مشغول است جابر گفت فدای تو شوم مشغولی دل و اندوه تو از چیست فرمود ای جابر کسیکه خالص و صافی بین خدا در دل او در آمد مشغول می گرداند دل او را از غیر خدا ای جابر چه چیز است دنیا چه چیز میتواند بود مگر دنیا غیر انطعامیست که بخوری یا جامه که بپوشی یا زنی که او مقاربت نمائی ای جابر بدستی که مؤمنان مطمئن نمی باشند دنیا و دل نمی بندند بماندن دنیا و در هیچ وقت از هر که ایمن نیستند ای جابر آخرت خانه دایمیست و دنیا خانه فنا نیستی است ولیکن اهل دنیا در غفلتند و مؤمنان پیش از این زمان دانایان و اهل تمکر و برت بوجهد ایشان را از بساد خدا کر نمیکرد چیزهاییکه از امور دنیا میشیندند و کور نمیکرد ایشان را از یاد خدا چیزهایی که از زینتها میدیدند پس چنانچه باین علم نایز شده بودند بشوایب آخرت فایز شدند و بدان ای جابر که اهل تقوی و پرهیز کاران مؤنت و خسر جایشان از اهل دنیا آسان تر است و اعانت و یاری ایشان نسبت تو بیشتر است اگر تو در یاد خدائی ترا بر آن یاری میکنند و اگر خدا را فراموش میکنی ترا آگاه میکنند و بیادت میآورند بیان کنند گانند امرهای خدا را و عمل کنند گانند بآنها بمحبت خدا قطع محبت از غیر او کرده اند و از دنیا وحشت گرفته اند بسبب طاعت و بندگی آقای خود و بدلهای خود نظر بخدا و دوستی او انداخته اند و میدانند چیزیکه سزاوار است بمنظور داشتن و دل باو بستن خداوند عظیم الشانست پس دنیا را منزلی دان که فرود آئی و بار کنی یا مالیکه در خواب بیایی و چون بیدار شوی چیزی در دست تو نباشد این مثل را برای تو باین سبب بیان کردم که دنیا نزد اهل عقل و علم از بابت سایه درختیست که لحظه در آن قرار گیری و بر طرف شود ای جابر حفظ کن آنچه را خدا امر فرموده است ترا بر عایت آنها از دین و حکمت او و سؤال مکن از آنچه تو نزد او داری از روزی و بطلب توفیق انجام تکالیفی را که او از تو میطلبد و منقولست که ابوذر گفت ای طلب کننده علم ترا فرزندان و مال از حال خود مشغول نسازد زیرا که از ایشان مفارقت میکنی مانند میهمانی خواهی بود که شب در خانه بماند و روز بمنزل دیگر رود و دنیا و آخرت بمنزل لغو و منزلست که از یکی بار کنی و بدیگری نزول نمائی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی نمود ای موسی دل خود را بدنیای مایل مگردان مثل میل کردن ظالمان و دوست مدار دنیا را مانند دوستی کسی که دنیا را پدر و مادر خود بگیری ای موسی اگر تو را بخود بگذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غالب خواهد شد محبت دنیا و زینتهای

آن ای موسی پیشی بگیر. در خیرات و طاعت بر اهل خیر و ترك كن از دنیا آنچه را بآن احتیاج نداری و نظر مكن بكسیكه فریب دنیا خورده است و او را بخود گذاشته ام بدان هر فتنه ابتدای آن محبت دنیا است و آرزو مكن حال کسی را كه مال بسیار دارد كه بسیاری مال بسیاری گناه میباشد بسبب حقوق واجبی كه خدا بر مال دارد و آرزو مكن حال کسی را كه مردمان از او راضی تانندانی كه خدا از او راضی است و آرزو مكن حال کسی را كه مردم اطاعت او می نمایند بدرستی كه اطاعت كردن مردم او را و متابعت او نمودن برخلاف حق باعث هلاك او و متابعت اوست و در حدیث دیگر فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعضی از اصحاب خود نوشتند كه وصیت میکنم ترا و خود را بتقوی و پرهیز گاهای كسیكه معصیت او حلال نیست و امید از غیر او نمیتوان داشت و بی نیازی حاصل نمیشود مگر بفضل او كسیكه از مناهی خدا پرهیزد عزیز و باقوت و سپیر و سیراب میشود و عقلش از عقل او اهل دنیا برتر میشود پس بدنش با اهل دنیاست و دل و عقلش مشغول معاینه آخرتست فرو می نشاند بنوردش محبت آنچه را چشمهایش می بیند از زینت دنیا پس حرام دنیا در نظر او نجس و قبیح شده است و از شبهات دنیا اجتناب میکند و از حلال خالص نیز خود را متضرر مییابد مگر بقدر ضرورت از پاره نانی كه پشتش بآن قوت یابد و عبادت تواند كرد و جامه كه عورت خود را بآن بپوشاند از هر قسم كه بیاید اگر چه گنده و درشت باشد و بر آن قدر ضرورت كه دارد نیز اعتماد ندارد بلكه اعتماد و امید او بر خالق اشیاء است و چندان جد و سعی در عبادت میکند كه دنده های او ظاهر شده است و دیده های او در سرش فرو رفته است پس خدا بعبودت آنچه از قوت خود در عبادت خدا صرف کرده است قوتی از جانب خود بیدن او كرامت فرموده و عقل او را شدید و محكم گردانیده است و آنچه در آخرت برای او مقرر فرموده زیاده از آنهاست كه در دنیا باو عوض داده است پس ترك كن دنیا را كه محبت دنیا آدمی را از حق كور و كرو گنگ و كردن را ذلیل میگرداند و تدارك كن در بقیه عمر خود و تأخیر مكن عمل را بفردا و پس فردا بدرستیكه هلاك شدند آنانكه پیش از تو بودند بطول اهل و آرزوها و تأخیر اعمال خیر تا آنكه مرگ ناگه بایشان رسید و ایشان غافل بودند پس بر چوبها ایشانرا برداشتند و بقرهای تاریك و تنگ نقلشان فرمودند و فرزندان و اهالی خود را ترك نموده بحال خود پرداختند پس بخدا از خلق منقطع شو با دلی ترك دنیا کرده و پیرورد گار خود پیوسته و باعزمی درست كه در آن سستی و شكستگی نباشد (خدا ما را و ترا اعانت نماید بر طاعت خود و توفیق دهد ما را و ترا بر چیزی چند كه



موجب خوشنودی اوست) و از حضرت امام رضا علیه السلام متقولست که عیسی بن مریم علیه السلام به اوزاریان گفت ای بنی اسرائیل آزرده مباشید بر آنچه از دنیای شما فوت میشود چنانچه اهل دنیا آزرده نمیباشند از فوت دین خود اگر دنیای ایشان باشد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چه گویم در وصف خانه که اولش مشقت و عناست و آخرش نیستی و فسادست در حالش حساب است و در جراثیم عقاب هر که غنی میشود در آن مفتونست و هر که محتاج میشود محزونست و هر که از برای آن سعی میکند بدستش نیاید و هر که ترکش میکند زوایا میآورد و هر که خواهد از احوال او عبرت گیرد و بیناشود او را بعیوب خود بینا میگردد و کسیکه بر عیب بسوی آن نظر نماید کورش میکند و در خطبه دیگر فرمود نظر کنید بسوی دنیا بدیده زهد و از آن اعراض نمائید بخدا قسم بعد از اندک زمانی ساکنان خود را که رخل اقامت در آن افکنده اند بیرون میکند و آنانکه بنعمتهای آن مغرور گردیده و ایمنند بفجایع و مصیبتها مبتلا میگرددند آنچه از دنیا پشت کرد و رفت بر نمیگردد آنچه آینده است نمیتوان دانست که چه مقدار است تا انتظار آن توان برداشدی و سرورش آمیخته است باندوه و حزن و قوت شجاعانش بسستی و ضعف پس فریب ندهد شمارا ببیاری آنچه شمارا خوش میآید از زینتهائی که اندک زمانی باشما خواهد بود خدا رحم کند کسی را که در احوال دنیا تفکر نماید و عبرت گیرد پس بعبیهای دنیا بیناشود آنچه از دنیا در پیش است عنقریب از آن اثری مانده است و آنچه از آخرت در پیش است بزودی میزد و زوال ندارد و بر عمر اعتماد مکن که هر چه بعد در آید بزودی بر می آید و آنچه آینده است بزودی حاضر میشود و نزدیکست - و در خطبه دیگر فرمود شمارا حذر می فرمایم از دنیا بد رستیکه آن شیرینست و سبز و خوش آینده است مردم را محب خود میگردد باندگی از لذتهای عاجل که بایشان میرساند و باندک زینتی خود را خوش مینماید و امیدها و آرزوها را زیور خود ساخته است و بحیله و فریب خود را زینت کرده است و نعمت و زینت آن بقاندارد و از مصیبتهای آن ایمن نمیتوان بود فریب دهنده و ضرر رساننده است مانع از خیر است بزودی ذایل میگردد و فانیست ساکنانش را میخورد با هر وانش را میزند هیچ کس از آن بزینتی آراسته نشد مگر آنکه بعد از آن او را عبرت دیگران نمود و رو بکسی نیاورد براحت مگر آنکه پشت کرد بسوی او بمحنت چه بسیار کسی که بر آن اعتماد کرد و دل او را بدرد آورد چه بسیار کسیکه به آن مطمئن شد و او را بر زمین زد و بسی صاحب شوکت را بخواری انداخت و بسی صاحب نخوت را ذلیل ساخت پادشاهش مذلت است و عیشش ناگوار است شیرینش

تلخ است و عذیبش سم است زنده اش در معرض موت و صحیحش در عرصه بلاست پادشاهیست  
 بزودی بر طرف و عزتش مغلوب میگردد و کسی که از آن بسیار جمع کرده منکوب میشود  
 و کسیکه بآن پناه برده مخذول میشود آيا شما نیستید در مسکنها و منزلهای جماعتی که  
 پیش از شما بوده اند که عمرشان از عمرهای شما درازتر بوده و آثار ایشان بیشتر باقی مانده  
 و روزهای ایشان درازتر بوده و لشکر و تبه ایشان فراوان تر بوده است دنیا را پرستیدند چه  
 پرستیدنی و آنرا اختیار کردند چه اختیار کردنی چون بدر رفتند توشه بایشان نداد که  
 بمنزل رسند و مرگویی نداد که ایشان را بجائی رساند هیچ شنیدید که دنیا جانی فدای  
 ایشان کرده باشد یا ایشانرا اعانتی کرده باشد یا با ایشان مصاحبت نیکو کرده باشد بلکه  
 بایشان فرود آورد بلاهای گرانرا و سست کرد بنیاد ایشان را بفتنهها و متزلزل ساخت  
 اساس ایشانرا بمضیبتها و بینی ایشانرا بر خاک مذلت مالید و ایشانرا پامال حوادث گردانید  
 و یاری نمود مرگرا برایشان بدرستی که دید جزای منکری را که داد جمعی را که منقاد  
 او بودند و آنرا اختیار میکردند و امید اقامت در آن داشتند چون خواستند که از آن مفارقت  
 ابدی کنند توشه نداد بایشان بغیر از گرسنگی و تشنگی و فرستاد ایشانرا مگر بتنگی و  
 تاریکی و برای ایشان حاصل نکرد مگر ندامت و پشیمانی آیا چنین بی وفائی را اختیار  
 میکنید و یار خود می پندارید و دل بآن می بندید و بر آن حرص میورزید بد خانه ایست این  
 خانه برای کسیکه آنرا منم نداند و از آن در ترس و اندیشه نباشد پس بدانید و خود میدانید  
 که این دنیا را ترك خواهید کرد و از آن بخانه دیگر نقل خواهید کرد و پند بگیرید در این  
 دنیا از احوال جمعیکه میگفتند کی قوتش از ما بیشتر است ایشانرا بقبرها بردند و در زیر  
 خاک پنهان کردند همسایه استخوانهای پوسیده شد پس ایشان همسایه چندند که بفریاد  
 یکدیگر میرسند و دفع ضرری از یکدیگر نمیتوانند نمود دریکجا مجتمع اند و هر يك  
 تنها و فردند و همسایه یکدیگرند و از یکدیگر دورند و نزدیکانند که بزیرت یکدیگر  
 میروند و مجاورند که بنزدیک هم نمیآیند حلیمان و بردبارانند که کینههایشان بر طرف  
 شده است و جاهلانند که حسدهایشان مرده است از ضرر ایشان ترسی نیست و دفع  
 ضرری از ایشان متوقع نیست پشت زمین را بدل کرده اند بزیر زمین و از وسعتها  
 بتنگی رفته اند و از روشنائی بظلمت قرار گرفته اند و باز بر خواهند گشت بنحوی که  
 مفارقت کرده اند پابرهنه و عریان و با اعمال خود باز گشت خواهند کرد بسوی حیات  
 دائمی و خانه باقی چنانچه حق تعالی میفرماید چنانچه ابتدا کردیم در اول خلق ایشانرا

بر میگردانیم وعده ایست بر ما لازم و البته چنین خواهیم کرد و ابن بابویه علیه السلام در حدیثی روایت کرده است که چون حضرت رسول ﷺ از سفری مراجعت میفرمودند اول بطلبانه طلحه مع تشریف میبردند و مدتی می ماندند بعد از آن بخانه زنان خود می رفتند پس در بعضی از سفرهای آن حضرت فاطمه علیها السلام دو دست برنج و قلاده و دو گوشواره از نقره ساختند و پیراه در خانه آویختند چون حضرت مراجعت فرمودند بخانه فاطمه داخل شدند و ضحاکه بر سر در خانه توقف نمودند چون آنجا را مشاهده فرمودند غضبناک بیرون رفتند بمسجد درآمدند و بنزد منبر نشستند حضرت فاطمه دانست برای آن زینتها حضرت رسول چنین بغضب آمدند گردن بند و دست برنجها و گوشوارها را کردند و پیراه را گشودند و همه را بنزد حضرت فرستادند و بآن شخص که اینها را برد گفتند بگو دخترت سلام میرساند و میگوید که اینها را در راه خدایه چون بنزد آن حضرت آورد سمر تبه فرمود که کرد آنچه میخواستم پدرش فدای او باد دنیا از محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا بر این پریشه میبود خدا در دنیا کافر را شربتی از آب نمیداد پس برخاستند بخانه حضرت فاطمه رفتند و روایت کرده اند که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از باغها بیلی در دست داشتند و اصلاح آنباغ میفرمودند ناگاه زنی پیداشد در نهایت حسن و جمال گفت ای فرزند ابوطالب اگر مرا تزویج نمائی تراغنی میکنم از این مشقت و ترا دلالت میکنم به گنجهای زمین و تازنده باشی پادشاهی خواهی داشت حضرت فرمود نام تو چیست گفت نام من دنیا است حضرت فرمود بر گرد و شوهری غیر از من طلب کن که ترا در من بهره نیست و باز مشغول ببل زدن شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود غافلترین مردم در دنیا کسی است که از تقیر احوال دنیا پند نگیرد و قدر کسی در دنیا عظیم تر است که دنیا را نزد او قدری نباشد و فرمود حق تعالی وحی فرمود بدنیایا بتعب انداز کسیرا که ترا خدمت کند و خدمت کن کسیرا که ترک کند و فرمود رغبت در دنیا موجب بسیاری حزن و اندوه است و رهد در دنیا مورث راحت دل و بدن است و حضرت صادق علیه السلام فرمود محبت دنیا سر جمیع گناهان و خطاهاست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که از امت من از چهار خصلت سالم بماند بهشت او را واجب میشود هر که سالم باشد از میل بدنیایا و متابعت خواهشها و شهوة شکم و شهوت فرج

## باب دوم

در بیان تمثیلی چند که پیشوایان دین در نعمت دنیا برای تنبیه غفلت

زدگان مسالك حسرت بیان فرموده اند (تمثیل اول) در بیان آنکه

هر چند آدمی بدنیا مشغول میشود خلاصی از آن دشوارتر است از حضرت امام جعفر

صادق علیه السلام منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود کسیکه حریص است بر جمع دنیا از بابت مثل کرم ابریشم است که هر چند ابریشم بر خود بیشتر می تند راه فرارش بسته تر میشود و خلاصش مشکل تر است تا بحدیکه در آن میان از غم میمیرد پس حضرت صادق علیه السلام فرمود از جمله موعظه هائیکه حضرت لقمان پسرش را فرمود این بود ای فرزند مردم برای اولاد خود جمع کردند پیش از تونه آنها که جمع کردند باقی ماندند و نه کسانی که برای ایشان جمع کردند و بدان تو بنده مزدوری که بکاری چند ترا امر کرده اند و مزدی بر آنها برای تو وعده کرده اند عمل خود را تمام کن و مزد خود را بگیر و مباش در این دنیا از بابت گوسفندیکه در زراعت سبزی بیفتد و بخورد تا فر به شود و آن را بکشند و هلاکش در فریبی باشد ولیکن دنیا را بمنزله پلی دان که بر نهری بسته باشند که از آن پل بگذری و هرگز سوی آن برنگردی دنیا را خراب بگذار و عمارت آن ممکن که ترا با بادانی آن نکرده اند و بدان که فردا چون نزد حقیقتعالی میایستی از چهار چیز از تو سؤال خواهند کرد از جوانیت که در چه چیز آنرا کهنه کردی و از عمرت که در چه چیز فانی کردی و از مالیت که کجا کسب کردی و در کجا خرج کردی پس مپاش و تهیه جواب خود را بگیو و محزون مباش از آنچه از تو فوت میشود از دنیا که اندک آن بقا ندارد و بسیارش بلاهای بسیار دارد پس تهیه آخرت خود را بگیر و سعی کن در بندگی و پرده غفلت را از رو بگشا و خود را در معرض عفو و لطف پروردگار خود در آور در قلب خود توبه را تازه کن و تا فارغی در عمل و عبادت سعی کن پیش از آنکه اجل رویت آورد و قضاهای الهی بر تو جاری شود و مرگ میان تو و آنچه اراده داری حایل گردد (تمثیل دوم) در بیان آنکه هر چند تحصیل دنیا بیشتر مینمائی حرص بر آن زیاده میشود بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که مثل دنیا مثل آب شور دریا است هر چند آدمی بیشتر میخورد تشنه تر میشود تا هنگامی که او را بکشد (تمثیل سیم) در بیان آنکه ظاهر دنیا خوش آینده و باطنش کشنده است بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که در کتاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته است مثل دنیا مثل مار کشنده است که پشتش در نهایت نرمی و ملائمت است و شکمش پر از زهر کشنده عاقل از زهرش حذر مینماید و طفل نادان بنرمی و خط و خالش مایل و با آن بازی میکند (تمثیل چهارم) در فنا و سرعت انقضای دنیا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود مرا چکار است با دنیا مثل من و دنیا مثل سواره ایست که در روز بسیار گرمی بدرختی برسد و در سایه آن درخت قیلوله کند و برود و درخت را بگذارد (تمثیل پنجم) در بیان بیوفائی دنیا

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که دنیا از برای حضرت عیسی علیه السلام مهتمل شد در صورت زن ارزقی حضرت از آن پرسید چند شوهر گرفته گفت بسیار پرسید همه ترا طلاق گفتند گفت نهمه را کشتم حضرت عیسی فرمود وای بر حال شوهرهای باقی مانده چرا برت نمیگیرند از حال شوهرهای کشته شده ات (تمثیل ششم) در بیان کیفیت نجات از دنیا از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود ای فرزند دنیا دریائست عمیق و گروه بسیاری در این دریا غرق شده اند پس باید کشتی تو در این دریا تقوی و پرهیز کاری باشد آنچه در این کشتی پر کنی از توشه و متاع ایمان و اعمال صالحه شد و بادبان آن کشتی تو کل بر خدا و ناخدای آن کشتی عقل و معلم آن علم و لنگرش بر باشد (تمثیل هفتم) در بیان پستی دنیا و آنکه سر بلندی در این خانه پست ضرر میرساند حضرت امام موسی علیه السلام منقولست دنیا بمنابه خانه ایستکه سقفش را پست پوشیده باشند گرسر بلندی کنی و تکبر نمائی سر بر طاق می آید و میشکند و اگر سر برزیر افکنی و تواضع نکستی کنی سلامت بدر میروی (تمثیل هشتم) در بیان سوء عاقبت دنیا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست مثل دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی میخورد و در هنگام خوردن یاد است چون بمعده رسید متعفن و بدبو میشود هر چند طعام لذیذتر و چرب و شیرین تر است مدفوعش بدبو تر و کثیف تر است آزار و مفسده خوردنش بیشتر و درد و آلم بر اکلش ترتب میشود همچنین از دنیا هر چند بیشتر و بهتر متصرف میشوی در هنگام مردن که وقت نفع آنست بدی و ضررش بیشتر ظاهر میشود یا مانند خانه که دزد بر آن زند هر چند متاع آن خانه بیشتر و نفیس تر است حسرت صاحبش بیشتر است همچنین دزد اجل که بر خانه آلم میزند هر چند از دنیا بیشتر جمع کرده است غم مفارقتش شدید و صعب تر است (تمثیل نهم) در بیان آنکه دنیا و آخرت با یکدیگر جمع نمی شوند و محبت دنیا مانع بارات و سعاداتست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست مثل صاحب دنیا مثل کسی است که در بان آب راه رود و هر که در آب راه میرود البته قدمش تر میشود همچنین هر که داخل دنیا میشود البته آلوده می شود و در دل میگوید کسی که دعوی مینماید من داخل دنیا می شوم از آن احتراز مینمایم منقولست که حضرت عیسی علیه السلام فرمود بحق و راستی بشما می گویم سبدا تا سواری نکنی و نرم نکنی چموشی آن بر طرف نمیشود همچنین تادل را نرم نکنی ادرم که و مشقت عبادت قساوتش بر طرف نمیشود و منقاد حق نمیگردد بحق و راستی بشما بگویم چنانچه بیمار بسوی طعام نظر می کند از مرض و آلم میل مینماید همچنین

بیمار محبت دنیا لذت و شیرینی عبادت و بندگی را نمیابد (تمثیل دهم) در ذکر تمثیلاتی که مشتمل است بر توضیح عیبهای بسیار از دنیا و در این مقام **قصه بلوهر و یوزاسف** که مشتمل بر حکم شریفه انبیا (ع) و مواعظ لطیفه حکماست ایراد می‌نمایم چون بر فواید بی نظیر محتوی و مشتملست بسبب طول قصه ناظر این کتاب را از برکات محروم نمی‌کنم این بابویه علیه‌الرحمه در کتاب اكمال‌الدین و اتمام النعمه بسند خود از محمد بن زکریا روایت کرده است که پادشاهی بود در ممالک هندوستان بالشکر فراوان و مملکت وسیع و مهابت عظیم از او در نفوس رعیت قرار گرفته بود و پیوسته بردشمنان ظفر مییافت و باین حال حرص عظیم داشت در شہوتها و لذت‌های دنیا و لهو و لعب و از متابعت هواهای نفسانی دقیقه فرو نمیگذاشت و محبوبتر و خیر خواه‌ترین مردم نزد او کسی بود که او را بر اعمال ناشایست بتایش مینمود و قبایح او را در نظر او زینت میداد و دشمن‌ترین مردم نزد او کسی بود که او را بترك آنها امر میکرد و او را بتدای جوانی بسطنت رسیده بود و صاحب رأی اصیل و زبان بلیغ بود و در تدبیر امور رعیت و ضبط احوال ایشان بغایت عارف بود چون مردم او را باین اوصاف شناخته بودند لاجرم همگی متقاد او بودند و هر سرکشی و رامی او را خاضع و مطیع بود و برای او جمع بود مستی جوانی و مستی سلطنت و جهان‌بانی و بیپوشی و شهوت و خودبینی و ظفر یافتن او بردشمنان و اطاعت و فرمانبرداری اهل مملکتش موجب طغیان و زیادتی آن مستی‌گردیده بود پس تکبر و تطاول مینمود مردمان را حقیر می‌شمرد بسبب و فور مدح و ستایش مردم اعتمادش بر تمامی عقل و رأی خود زیاده میشد و او را همتی و مقصودی بغیر از دنیا نبود و باسانی او را میسر میشد آنچه را میطلبید و میخواست از دنیا ولیکن فرزند پسر نداشت و جمیع فرزند او دختر بودند و پیش از پادشاهی او امر دین در مملکت او شیوع تمام داشت و اهل دین بسیار بودند پس شیطان دشمنی دین و اهل دین را در نظر او زینت داد و همت بر اضرار ایشان گماشت و از ترس زوال ملک خود ایشان را از مملکت خود دور کرد و بت پرستان را مقرب خود نمود و برای ایشان بتها از طلا و نقره ساخت و ایشان را تفضیل و تشریف بر دیگران داد و بت‌های ایشان را سجده کرد چون مردم این حال را از او مشاهده نمودند مسارعت نمودند بعبادت بتان و استخفاف با اهل دین روزی پادشاه پرسید از حال شخصی از اهل بلاد خود که آن مرد را قرب عظیم و منزلت پسندیده نزد پادشاه بود و غرض پادشاه آن بود که باواستعانت جوید بر بعضی از امور خود و باوا احسان نمایند جواب گفتند ای پادشاه اولباس خواهش دنیا را از تن کنده و از اهل دنیا خلوت اختیار کرده

بعبادت مشغول است این سخن بر پادشاه بسیار گران آمد و او را طلب نمود چون حاضر شد  
 و نظرش بروی افتاد و او را درزی عباد و زهاد دید و او را منع کرد و دشنام داد گفت تو از بندگان  
 من و از اعیان مملکت من بودی خود را رسوا و اهل و مال خود را ضایع گذاشتی و تابع اهل  
 بطالت و زیان کاری شدی و خود را در میان مردم مضحکه و مثل ساختی و حال آنکه من ترا  
 برای کارهای عظیم خود مهیا کرده بودم میخواستم بنواستعانت جویم بر اموریکه پیش آید  
 عابد گفت ای پادشاه اگر چه مرا بر توحقی نیست ولیکن عقل ترا بر توحق هست بشنو  
 سخن مرا بی آنکه بخشم آئی بعد از فهمیدن آنچه میگویم و تفکر نمودن در آن بدرستیکه  
 ترك تأمل و تدبر دشمنی با عقلست و حایل میشود میان آدمی و فهمیدن اشیاء پادشاه گفت  
 آنچه میخواهی بگو عابد گفت میپرسم از تو ای پادشاه که عتاب تو بامن برای گناهیست  
 که بر نفس خود ضرر رسانیده ام یا در خدمت تو تقصیری و جریمی دارم پادشاه گفت جرم تو  
 بر نفس خود نزد من بدترین گناهانست و من چنین نیستم که هر کس از رعیت من بخواهد  
 خود را هلاک کند او را بخود واگذارم بلکه هلاک کردن خودش نزد من مثل آنستکه  
 دیگری از رعیت مرا هلاک کند و چون من اهتمام در امر رعیت دارم حکم میکنم بر تو از  
 برای تو و مؤاخذه مینمایم ترا برای تو زیرا که ضایع کرده خود را عابد گفت ای پادشاه  
 از حسن ظنی که بتو دارم گمان دارم مرا مؤاخذه نمائی مگر به جحتی که بر من تمام سازی  
 و حجت جلای نمیشود مگر نزد قاضی و حاکمی و کسی از مردم بر تو قاضی نیست ولیکن  
 نزد تو قاضیان هستند و تو حکم ایشانرا جاری میسازی و من بعضی از آن قاضیان راضیم و  
 از بعضی ترسانم پادشاه گفت کدامند قاضیان که میگوئی عابد گفت اما آنقاضیکه بحکم او  
 راضیم عقل تست و قاضی که از او ترسانم هو او خواهشهای نفس تست پادشاه گفت آنچه خواهی  
 بگوراست بگو که در چه وقت این رأی ترا سانح شد و گمراه نمود ترا عابد گفت من در  
 حدائث سن سخنی شنیدم و در دل من جا کرد آنسخن مانند دانه که بکارند پیوسته نشو و نما  
 کرد تا در بختی شد چنانچه می بینی و این قصه چنان بود که از شخصی شنیدم میگفت نادان  
 امری را که اصل ندارد و بکار نمیآید چیزی میداند و بآن اعتقاد دارد و امری را که اصل دارد  
 و بکار میآید ناچیز و باطل می انگارد و تا آدمی امر باطل را ناچیز را ترك نماید بآن امر  
 ثابت و اصیل نمیرسد و کسی که نیکو نبیند و ادراک نماید حقیقت آن امر حق و ثابت را  
 ترك آن ناچیز و باطل را و گوازا نمیشود و آن امر اصیل و باقی آخرتست و امر باطل و  
 ناچیز دنیا است چون این کلمه حق را شنیدم در نفس من مستقر شد زیرا که چون تأمل کردم

حیات دنیا را مرگ یافتم و توانگری دنیا را درویشی دیدم و شادی دنیا را اندوه دانستم و صحت دنیا را بیماری شناختم و قوت دنیا را ضعف و عزت دنیا را خواری دیدم و چگونه حیات آن مرگ نباشد و حال آنکه زنده گانی برای مردن است و آدمی در زنده گانی یقین بمردن دارد و بی اعتماد است بزنده گمی و پیوسته مترصد رحلت است و چگونه توانگری دنیا فقر نباشد و حال آنکه آنچه در دنیا برای آدمی حاصل میشود برای اصلاح بچیز دیگر محتاج میشود بلکه احتیاج بچیزهای بسیار پیدا میکند که برای آنچه اول ناچار است از آنها مثل آنکه آدمی برای سواری بچهارپائی محتاج میشود چون تحصیل آن نمود محتاج میشود بعلف و بمهتر و یراق ضروری آن چهارپا و بسبب هر یک از اینها بچندین چیز دیگر محتاج میشود پس کجا بنهایت میرسد حاجت کسی که بر این حال باشد و چگونه شادی دنیا اندوه نباشد و حال آنکه چشم هر کس را ب حصول مطلبی روشن کرد در کمین او است که چندین برابر آن خوشحالی اندوه و غم با او برساند چنانچه اگر کسی بوجود فرزندی شاد شود آنچه اندیشه میرسد از اندوه مرگ آن فرزند و بیماری او و پیرا کندگی احوال او چندین برابر شاد است که باورسیده است بسبب وجود او و اگر بمالی خوشحال شود از بیم تلف آن مال اندوه بر او راه مییابد زیاده از آن سروری که بآن مال بهم رسانیده است پس هر گاه حال دنیا چنین باشد سزاوارترین مردم بترب دنیا کسی است که شناخته باشد دنیا را بر این حال و چگونه تندستی در دنیا بیماری نباشد و حال آنکه تندستی در دنیا اخلاط اربعه است و صحیحترین اخلاط و دخیلترین آنها در حیات خونست و در هنگامیکه آن قویتر است و اعتماد آدمی بر آن بیشتر است سزاوارتر است آدمی را از آن بمرگ ناگهان و ورم گلو و طاعون و خورم و ورمهای سینه و چگونه قوت دنیا ضعیف نباشد و حال آنکه اسباب قوت همگی موجب مرگ و هلاک بدنند و چگونه عزت دنیا خواری نباشد و حال آنکه هرگز کسی عزتی در دنیا ندیده است که بعد از آن خواری و مذلتی نباشد و ایام عزت کوتاه است و ایام خواری دراز پس سزاوارترین مردم بمنزمت دنیا کسی است که اسباب دنیا را برای او گشوده و مهیا کرده باشند و حاجتهای خود را از دنیا یافته باشد زیرا که در هر شب و هر روز و هر ساعت و هر لحظه ترسان است از آنکه آفتی بمال او برسد و آن را فانی کند یا بناگاه بلائی بخویشانش و دوستان او برسد و ایشان را بر باید و یافتنه بر جمعیت او بر خورد و بغارت برد یا مصیبتی در رسد و بناهای او را از بیخ بر کند یا مرگ او برسد و او را از پادشاه آورد از مفارقت هر چیزی که به آن بخل میورزید ددی بردل او گذارد پس مذمت میکنم بسوی تو ای پادشاه دنیائی را که آنچه



عطا کرد باز میگیرد و وبال او بر گردن آدمی میماند و بر هر که جامه پوشانید از او میکنند و او را عریان میگرداند و هر کرا بلند کرد پست میکند و بجزع و بیتابی می افکند و عاشقان و طالبان خود را ترك میکند و بشقاوت و محنت میرساند و گمراه کننده است کسی را که اطاعت آن کند و بآن مغرور شود و غدار و بازی دهنده است هر کس را که اینم باشد از آن و اعتماد بر آن داشته باشد حقا دنیا مر کبی است سرکش و مصاحبیست خاین و بیوفا و راهیست لفرزنده و منزلیست ذرغایت پستی گرامی دارنده ایست که گرامی نداشته کسی را مگر آنکه عاقبت خوار کرده است او را محبوبه ایست که هرگز محبت بکسی نداشته است ملازمت کرده شده ایست که لازم هیچکس نگشته است بآن و فامینکنند و آن غدرو مکر میکند و باو راست میگویند و او دروغ میگوید و فامینکنند با آن در وعده و آن خلف وعده میکند کج است با آن کسی که با آن راستست بازی کننده است با کسی که مطمئن خاطر است بآن در اثنای اینکه طعام و غذا میدهد کسی را که ناگاه او را طعم دیگری میکند و در هنگامیکه او را خدمت میکند ناگاه او را خادم دیگران میگرداند و در اثنای اینکه میخنداند او را ناگاه بر او میخندد و در زمانی که او را بر دیگران شماتت میفرماید ناگاه بر او شماتت میکند و در اثنای آن که او را بر دیگران میگریاند ناگاه دیگران را بر او می گریاند ناگاه دستش را بعبا می کشاید و گاهی بسؤال و در عین عزت ذلیل می کند و در هنگامی که او را مکرّم دارد باهانت و مذلت میرساند و در اثنای بزرگی حقیر میشمارد و در اثنای رفعت پستی می اندازد و بعد از اندک فرمان برداری نافرمانی میکند و بعد از سرور بهزن می افکند و بعد از سیری بگرسنگی مبتلا میکند و در اثنای زندگی می میراند پس اف باد بر خانه که حالش این و کردارش بدین منوال بوده باشد صبحگاه تاج سروری بر سر شخصی می گذارد شبانگاه روی او را بر خاک مذلت میمالد صبح دستش را بدست برنج طلا زینت میدهد و شام دستش را در بند میکشد صبح بر تخت پادشاهیش می نشاند و عصر بزندانش می کشاند شب فرشی مخمل بزایش می گستراند و روز بر خاک خواریش می نشاند در اول روز آلات لهو و لعب بزایش مهیا میکنند و در آخر روز نوحه گران را بنوحه اش میدارد شب او را بحالی میدارد که اهلش باو تقرب میجویند و روز او را بمحنی می افکنند که اهلش از آن گریزان میشوند بامداد او را خوشبو میدارد و شبانگاه او را جیفه گندیده میگرداند پس آدمی در دنیا پیوسته در ترس از سطوتها و قهرهای آنست و از بلاها و فتنه های آن نجات ندارد لذت می برد نفس از چیزهای تازه دنیا و چشم از امور خوش آینده دنیا و دست از

اسباب دنیا پس بزودی مرگ در میرسد و دست خالی میماند و دیده خشک میشود دنیا جمعی را هلاک کرد دیگران را بعبوس ایشان میگیرد و بهر کس بدل هر کس را ضعیف میسازد و از رفتن کسی پروا ندارد و گروهی را در خانههای گروهی جامی دهد و وامانده جمعی را بجمعی میخوراند و اراذل را بجای افاضل و عاجزان را در مکان عقلا می نشاند و گروهی را از تنگی عیش بفرآخی نعمت می کشاند و از پیاده روی سوار میکند و از شدت بنعمت و از تعب باستراحت میرساند پس چون ایشان را غرق این نعمتها و راحتها کرد منقلب میسازد احوال ایشان را و لباس نعمت را از ایشان میکند و قوت ایشان را بجز مبدل میگرداند و ایشان را بنهایت بدحالی و فقر و احتیاج مبتلا میکند و اما آنچه گفتم ای پادشاه در ضایع کردن من اهل خود را و ترك كردن ایشان خطا گفتمی من ضایع نکردم اهل خود را و ترك ایشان نکردم بلکه پیوند کردهام با ایشان و از هر چیز بریدهام برای ایشان ولیکن مدتی بر دیده من پرده غفلت آویخته بود گویا دیده مرا بسحر و جادو بسته بودند اهل و غریب را از یکدیگر نمیشناختم و دوست و دشمن خود را نمیدانستم چون پرده سحر از پیش چشم من برخاست و دیده من صحیح و بینا شد تمیز کردم میان دوست و دشمن و یار و بیگانه و دانستم آنها را که اهل و دوست و برادر و آشنا می شمردم جانوران درنده بودند که همگی در مقام اضرار من بودند و همت ایشان بر دریدن و خوردن من مصرف بود ولیکن مراتب ایشان مختلف بود در ضرر رسانیدن بحسب اختلاف قوت و ضعف بعضی مانند شیر بودند در تندى و شدت و بعضی مانند گریه بودند در غارت و بعضی مانند سگ بودند در فریاد زدن و بعضی مانند روباه بودند در حیله و دزدی پس همگی مقصودشان اضرار من بود لیکن از راه های مختلف ای پادشاه تو با این عظمت که داری از ملک و پادشاهی و بسیاری فرمان بران از اهل و لشکر و حوالی و حواشی و اطاعت کنندگان اگر نیک نظر کنی در حال خود میدانیکه تنها و بیکیسی و یکدوست نداری از جمیع اهل روی زمین زیرا میدانی جمعیکه فرمانبردار تو نیستند از جمیع طوایف دشمن تواند و جمعیکه رعیت و فرمانبردار تو اند حشوی چندند از اهل عداوت و تفاق که دشمنی ایشان ترا زیادتر است از عداوت جانوران درنده و خشم ایشان ترا از طوایف دیگر که مطیع تو نیستند بیشتر است پس اگر نیکو تأمل کنی در حال جمعیکه یاری دهند گان و خویشان تو اند در یاری که ایشان جمعی اند که کار ترا می کنند برای مزد و همگی مایلند که کار را کمتر کنند و مزدا بیشتر بگیرند چون نظر نمائی بمخصوصان و خویشان بسیار نزدیک خود گروهی را میبایی که تو جمیع مشقت و زحمت و کار و کسب خود را برای ایشان بر خود گذاشته و نسبت بایشان بمنزله غلامی شده که آنچه کسب کند قدری مقرربا آقای خود دهد با این

حال هیچ‌یک از ایشان از تورا ضی نیستند هر چند جمیع مال خود را برایشان قسمت کنی و اگر مقرری ایشان را از ایشان بازگیری البته با تو دشمن خواهند شد پس معلوم شد که بیکس و تنهایی و بی مال و اسبابی اما من که صاحب اهل و مال و بزرادان و دوستانم مرا نمی‌خورند و برای خوردن مرا نمی‌خواهند من دوست ایشانم و ایشان دوست منند و هرگز دوستی میان من و ایشان بر طرف نمی‌شود و ایشان ناصح و خیر خواه منند و من ناصح و خیر خواه ایشانم تفاق در میان من و ایشان نیست ایشان بمن راست میگویند و من بایشان راست میگویم دروغ در میان ما نمی‌باشد یاری یکدیگر میکنیم و دشمنی در میان ما نیست در بلاها یکدیگر را فر و نمی‌گذاریم طلب می‌نمایند خیر و خوبی را اگر من بایشان طلب نمایم خوف ندارند که من برایشان غلبه کنم و خیر ایشان را از ایشان باز گیرم و بتنهائی متصرف شوم بلکه آن خیر بهم میرسد بی آنکه از دیگری کم شود و آن خیر سعادت اخروست باین سبب در میان ما و ایشان فساد و نزاعی و حسدی نیست ایشان برای من کار میکنند و من برای ایشان کار میکنم بسبب اخوت و برادری ایمانی که هرگز بر طرف شدن ندارد و این یاری از میان ما هرگز زایل نمیشود و اگر من گمراه شوم هدایت میکنند و اگر نابینا شوم بینا میکنند و اگر دشمنی قصد من کند حصار منند و اگر تیری بسوی من آید سپر من میشوند و یاری دهند گان منند اگر از دشمنی ترسم من ایشان در فکر خانه و مسکن نیستیم و خواهش آن را اذدل بدر کرده‌ایم ذخیره‌ها و اسباب دنیا را ترك کرده و برای اهل دنیا گذاشته‌ایم پس در کثرت مال با کسی نزاع نمی‌کنیم و بر یکدیگر ظلم نمی‌کنیم و دشمنی و حسد و عداوت که لازم دنیا است از میان ما بر خاسته است پس این جماعتند ای پادشاه اهل و برادران و خویشان و دوستان من که دوست میداریم ایشان را و از دیگران قطع کرده‌ام و با ایشان پیوند کرده‌ام و ترك کرده‌ام جماعتی را که بچشم جادو رسیده بایشان نظر می‌کردم چون ایشان شناختم سلامتی جستم در ترك ایشان ای پادشاه اینست حقیقت دنیائی که خبر دادم ترا و اینست حسب و نسب دنیا و عاقبتش آنست که شنیدی چون دنیا را باین اوصاف شناختم ترك آن کردم و شناختم امر اصیل باقی را که آخرت است و آنرا اختیار کردم اگر بخواهی تعریف کنم برای تو آنچه را دانسته‌ام از اوصاف آخرت که امر باقیست پس مهبای شنیدن باش تا بشنوی غیر آنچه شنیده باشی این سخنان پادشاه را هیچ فایده نبخشید و گفت دروغ می‌گویی چیز نیافته و بغیر تعب ورنج و مشقت بهره نبرده بیرون روه در مملکت من مباش که تو خود فاسدی و دیگران را نیز فاسد میکنی و متولد شد در

این ایام از پادشاه بعد از آنکه ناامید شده بود از فرزند نرینه پسری که ندیده بودند او روزگار مثل و مانند او در حسن و جمال و چندان از حصول آن فرزند شاد شد که نزدیک بود از غایت سرور هلاک شود و گمان کرد بتئائیکه بعبادت آنها مشغول بود آن فرزند را با بخشیده اند پس جمیع خزاین خود را بر بتخانهها قسمت نمود و امر کرد مردم را بعیش شادی یکسال و آن پسر را یوزاسف نام نهاد و جمع کرد دانشمندان و منجمان را برای ملاحظه طالع مولود او بعد از تأمل و ملاحظه عرض کردند از طالع این فرزند چنین ظاهر میشود که از شرف و منزلت بمرتبه رسد که هیچکس با مرتبه نرسیده باشد در زمین هندو همگی منجمان بر این سخن اتفاق کردند الا یکی از منجمان که گفت گمان من اینست این شرف و بزرگی که در طالع اوست نیست مگر بزرگی و شرف آخرت و گمان میبرم که پیشوای اهل دین بوده باشد و در مراتب اخروی صاحب درجات عالیه شود زیرا این شرافتی که در طالع او میبینم بشرافتهای دنیا نمیماند پس پادشاه از این سخن بسیار محزون شد نزدیک بود که شادی او به حصول آن فرزند باندوه مبدل گردد منجمیکه این سخن از او صادر شد نزد پادشاه از جمیع منجمان راستگو تر و داناتر بود پس امر کرد شهری را برای آن پسر خالی کردند و جمعی را که اعتماد بر ایشان داشت از دایگان و خدمتکاران برای او مقرر و سفارش نمود بایشان که در میان خود سخن مرگ و آخرت و اندوه و مرض و فنا و زوال مذکور نسازند تا آنکه زبان ایشان بترک این سخنان معتاد شود و این نعمانی از خاطر ایشان محو گردد و امر کرد ایشان را که چون آن پسر بحد تمیز رسد از این باب سخنان نزد او نگویند مبادا در دل او تأثیر کند و بامور دین و عبادت راغب گردد و مبالغه تمام در اجتناب از این قسم سخنان بخدمتکاران نمود تا بحدیکه هر یک را بدیگری جاسوس و نگهبان کرد در آن هنگام خشم پادشاه بر اهل دین و عبادت زیاده شد از ترس آنکه مبادا پسر او را بجانب خود راغب گردانند و آن پادشاه را وزیر بود که جمیع تدابیر سلطنت را متحمل گردیده بود و با او خیانت نمیکرد و بر خیر خواهی او هیچ چیز را اختیار نمی نمود و در هیچ امری از امور اوستی و تکامل نمیورزید و هیچکاری از کارهای او را ضایع و مهمل نمی گذاشت و با این حال مرد لطیف الطبع خوش زبانی بود و بخیر و خوبی معروف و همگی رعیت از او خوشنود و او را دوست می داشتند ولیکن مقرر بان پادشاه حسد او را میبردند و بر او تفوق میطلبیدند و قرب و منزلت او نزد پادشاه بر طبع ایشان گران بود روزی از روزها پادشاه بمزم شکلی بیرون رفت و آن وزیر در خدمت او بود پس وزیر در میان دره بمردی رسید که زمینگیر شده و در پای درختی افتاده بود و یارای حرکت نداشت

وزیر از حال اوسؤال نمود گفت جانوران درنده مراضر رسانیده اند و باینحال افکنده اند وزیر بر او رقت کرد آن مرد گفت ایوزیر مرا با خود دار و محافظت نمای زیرا از من نفع عظیم خواهی یافت وزیر گفت که من ترا محافظت میکنم هر چند امید نفعی از تو نباشد ولیکن بگو چه منفعت از تو متصور است که مرا بآن وعده میکنی آیا کاری میکنی یا عملی داری آن مرد گفت من رخنه سخن را میبندم که از آن فسادی بر صاحبش مترتب نشود پس وزیر بسخن او اعتنائی ننمود و امر فرمود او را بخانه بردند و معالجه نمودند تا آنکه بعد از زمانی امراء پادشاه شروع در حیلله کردند برای دفع وزیر و تدبیرها نمودند تا اینکه رای همگی بر این قرار گرفت که در پنهانی یکی از ایشان پادشاه گفت اینوزیر طمع دارد در ملک تو که بعد از تو پادشاه شود و پیوسته احسان و نیکی بمردم میکند و تهیه این مطلب را درست میکند و اگر خواهی که صدق اینمقال بر تو ظاهر گردد بوزیر بگو که مرا این اراده سانح شده است که ترک پادشاهی کنم و باهل عبادت پیوندم پس هر گاه اینسخن را با وزیر می گوئی از شادی و سرور باین اراده راستی سخن من بر تو ظاهر میشود و این تدبیر را برای این کردند که رقت قلب او را میدانستند در هنگام ذکر فای دنیا و مرگ و می دانستند که اهل دین و عبادت را تواضع بسیار میکند و محبت بسیار با ایشان دارد پس چنین گمان بردند که از اینراه بر وزیر ظفر میبایند پادشاه گفت اگر من از وزیر چنین حالی مشاهده کنم دیگر با او سخن نگویم و جزم کنم بر استی تو پس وزیر بخدمت پادشاه آمد پادشاه گفت تو میدانستی که چه مقدار حرص داشتم بر جمع دنیا و طلب ملک و پادشاهی در اینوقت یاد کردم ایام گذشته خود را و هیچ نفعی از آن با خود نمیابم و میدانم آینده نیز مثل گذشته خواهد بود و عنقریب همگی زایل خواهد شد و در دست من چیزی نخواهد ماند و اکنون اراده دارم که از برای آخرت سعی تمام نمایم مثل آن سعی که برای تحصیل دنیا می کردم و میخواهم باهل عبادت ملحق شوم و پادشاهی را باهلش واگذارم ایوزیر رأی تو در اینباب چیست پس وزیر از استماع اینسخنان رقت عظیم کرد و گفت ای پادشاه آنچه باقیست و زوال ندارد اگر چه بدشواری بدست آید سزاوار است طلب کردن و هر چه فانیست اگر چه آسان بدست آید سزاوارتر است بترك کردن ای پادشاه نیکو رأیی دیده و امیدوارم که حق تعالی برای توشرف دنیا و آخرت را جمع کند پس اینسخن بسیار گران آمد بر پادشاه و کینه او را در دل گرفت اما اظهار نکرد ولیکن وزیر آثار گرانی طبع و انحراف مزاج از چهره پادشاه استنباط نمود و بخانه خود غمگین بازگشت و ندانست که سبب این واقعه چه بود و کی اینمکر را برای او

ساخته بود و فکرش بچاره‌اینکار نمرسید پس تمام شب از دلگیری و تفکر خوابش نبرد پس بیدار شد آمد سخن آنمرد که میگفت من شکاف سخنرا میندم اورا طلب نمود و گفت تو میگفتی من رخنه سخنرا سد میکنم آنمرد گفت مگر باینگونه چیزی محتاج شده وزیر گفت بلی من مصاحب این پادشاه بودم پیش از پادشاهی و در زمان سلطنت و فرمانروائی در اینصورت دلگیری از من بهم نرسانید زیرا امید آنستکه من خیر خواه و مشفق اویم و در همه امور خیر اورا بر خیر خود اختیار میکنم ولیکن این روز اورا از خود بسیار منحرف یافته و گمان ندارم بعد از این بامن بر سر شفقت آید آنمرد گفت برای این امر هیچ سببی و علتی گمان میبری گفت بلی دیشب مرا طلبید و آنچه گذشته بود نقل کرد آنمرد گفت اکنون رخنه سخنرا دانستم و آن رخنه را سد میکنم که فساد از آن حاصل نشود انشاء الله بدان یوزیر که پادشاه گمان برده است که میخواهی پادشاه دست از سلطنت بردارد و تو پادشاه را بعد از او متصرف شوی چاره اش آنستکه چون صبح شود جامهها و زینتهای خود را بپندازی و کهنهترین لباس عبادت کنندگان را بپوشی و موی سر خود را بشراشی و باین حال بدرخانه پادشاه روی پادشاه ترا خواهد طلبید و از علت این فعل از تو میپرسد جواب بگو همان چیزیست که دیر و زمر با آن میخواندی و سزاوار نیست کسی چیزی را برای دوست و مصاحب خود بپسندد و خود با آن موافقت ننماید و خبر هفت آن صبر نکند گمان من آنستکه آنچه دیر و زمر با او دعوت نمودی محض خیر و صلاحست و بهتر است از این جانب که داریم ای پادشاه من مهیا شده ام هر وقت اراده میفرمائی بر خیز که متوجه آن کار شویم وزیر بفرموده آنمرد عمل نمود و بسبب آن از دل پادشاه بدر رفت آنچه باو گمان برده بود پس پادشاه امر فرمود جمیع عباد را از بلاد او بیرون کنند و وعید کشتن نمود ایشان را همگی گریختند و مخفی شدند پادشاه روزی بعزم شکار بیرون رفت چشمش بر دو شخص افتاد از دور امر با حضار ایشان فرمود چون بیاورند ایشان را دو عقاب بودند بایشان گفت چرا از بلاد من بیرون نرفته اید گفتند رسولان تو امر ترا بما رسانیدند و اینک ما عزم بیرون رفتن داریم پادشاه گفت چرا پیاده میروید ایشان گفتند ما مردم ضعیفیم چهارپا و توشه نداریم باین سبب دیر از ملک تو بیرون رفته ایم پادشاه گفت کسکه از مرگ میترسد چنین شتاب میکند در بیرون رفتن و بی توشه و مرگ بایشان گفتند از مرگ نمیترسیم بلکه سرور و روشنی چشم مادر مرگ است پادشاه گفت چگونه از مرگ نمیترسید و حال آنکه خود میگوئید رسولان تو آمدند و وعده کشتن بما دادند و ما اینک در عزم بیرون رفتن همین است گریختن از مرگ ایشان گفتند گریختن ما از مرگ نه از

ترس مرگست گمان مبر که ما از تو میترسیم ولیکن از آن می‌گریزم که مبادا خود بدست خود خود را بکشتن دهیم و نزد خدا معاقب گردیم پس پادشاه در غضب شد و فرمود آن دو عابد را بآتش سوختند و امر کرد بگرفتن عابدان و اهل دین در مملکت خود و فرمود هر کجا ایشان را بیابند بآتش بسوزانند رئیسان بت پرستان همگی همت خود را مصروف کردند بر طلب عباد و زهاد و جمعی کثیر از ایشان را بآتش سوختند و باین سبب شایع شد در مملکت هند که مردگان خود را بآتش بسوزانند تا امر و باقی مانده است این سنت در میان ایشان و در جمیع ممالک هند قلیلی از عباد اهل دین مانندند که نخواستند از آن بلاد بیرون روند و غایب و مخفی شدند شاید قلیلی از مردم را که قابل دانند هدایت نمایند پس بزرگ شد پسر پادشاه و نشو و نما کرد بانهایت قوت و قدرت و حسن و جمال و عقل و علم و کمال ولیکن هیچ چیز از آداب باو تعلیم ننموده بودند مگر چیزی چند که پادشاهان بآن محتاج می‌باشند از آداب ملوک و ذکر مرگ و زوال و فنا و نیستی نزد او مذکور ساخته بودند و حق تعالی بآن پسر از دانش و دریافت و حفظ مرتبه کرامت فرموده بود که عقلمدار آن حیران بود و مردم از آن تعجب می‌نمودند و پدرا و نمیدانست که از این حالت و مرتبه پسر خوشحال باشد یا آزرده زیر امت رسید که این فهم و قابلیت باعث حصول آن امری شود که منجمدانا در شأن او خبر داده بود پس چون پسر بفرست دریافت که او را در آن شهر محبوس کرده‌اند و از بیرون رفتن او مضایقه می‌کنند و از گفت و شنید مردم بیگانه او را منع می‌نمایند و پاسبانان بحراست و حفظ اوقیام نموده‌اند شکی در خاطر او بهمرسید و در سبب آن حیران ماند و در خاطر خود گفت که این جماعت صلاح مرا بهتر میدانند و چون سن و تجربهاش زیاده شد و عملش افزون تر شد با خود اندیشه کرد که این جماعت را بر من فضیلتی در عقل و دانائی نیست و مرا در امور تقلید ایشان سزاوار نیست پس ازاده کرد که چون پدرش بنزد او آید امر را از او بپرسد اندیشه کرد که البته این امر از جانب پدر نیست و او مرا بر این سر مطلع نخواهد کرد باید از کسی معلوم کنم که امید است کشف این امر از او داشته باشم در خدمت او مردی بود که از سایر خدمتکاران مهربانتر بود نسبت باو و پسر پادشاه باو انس زیاده از دیگران داشت و امید داشت که این خبر از او معلوم کند پس ملاطفت و مهربانی را نسبت باو زیاده کرد و شبی از شبها بانهایت همواری و ملایمت با او آغاز سخن گفتن کرد و گفت تو مرا بمنزله پدری و مخصوص ترین مردمی بمن و بعد از آن سخنرا گاه از روی تطمیع و گاه از تهدید میگفت تا آنکه گفت گمان من آنست که پادشاهی بعد از پدر بمن

تعلق خواهد داشت و در آن حال تو نزد من یکی از دو حال خواهی داشت یا منزلت و قرب تو نزد من از همه کس بیشتر خواهد بود یا بد حال ترین مردم خواهی بود نزد من آن مرد گفت بچه سبب من خوف این داشته باشم که بدترین مردم باشم نزد تو گفت اگر چیزی از تو بپرسم و حقیقت آنرا بمن نگوئی و از دیگران معلوم من شود بدترین عقابها که بر آن قادر باشم از تو انتقام بکشم آن مرد آثار صدق از فحای کلام پسر پادشاه استنباط نمود و یافت که وفا بوعده خود خواهد نمود پس حقیقت حال را تمام از گفته منجمان و سبب منع کردن پدراورا از بیرون رفتن و از مردم بیگانه نزد او آمدن عرض نمود پسر پادشاه پورا شکر فرمود و تحسین نمود و این سر را اخفا کرد تا روزیکه پدر نزد او آمد گفت ای پدرا گر چه من کودکم اما بتحقیق میدانم و می بینم خود را و اختلاف احوال خود را و میدانم پیوسته در اینجا نخواهم ماند و تو نیز بر این منوال پایدار نخواهی ماند زود باشد که روزگار ترا از خود بگرداند اگر مراد تو اینست که امر فنا و زوال و نیستی را از من مخفی داری این امر بر من پوشیده نیست و اگر حبس کرده مرا از بیرون رفتن و مانع شده مرا از آمیزش مردم که نامشفاق نشود نفس من بغیر این حالت که دارم پس بدانکه نفس من بیقرار است از شوق آنچه چیزی که میان من و او حایل شده بحدیکه هیچ خیالی دیگر بغیر آن ندارم و دل من به هیچ امر دیگر الفت نمیگیرد ای پدر مرا از این زندان خلاصی ده و بگو که در بیرون رفتن من چه مفسده دانسته تا از آن احتراز نمایم و رضای ترا بر همه چیز اختیار نمایم چون پادشاه از پسر این سخنان را استماع نمود دانستکه او از حقیقت احوال آگاه شده است و حبس و منع او موجب زیادتی حرص او بر خلاصی میشود پادشاه گفت ای پسر مطلب من از منع کردن تو این بود که آزاری بتو نرسد و چیزیکه مکر و طبع تو باشد بنظر تو در نیاید و نبینی مگر چیزی را که موافق طبع تو باشد نشنوی مگر چیز را که باعث سرور و خوشحالی تو شود و هر گاه خواهش تو در غیر اینست من هیچ چیز را بر رضای تو اختیار نمیکنم پس امر کرد پادشاه که پسر را سوار کنند بانهایت زینت و دور کنند از راه او هر امر ناخوشی و قبیحی را و در تمام راه برای او اسباب لعب و طرب را از دف و نی و غیر آنها مهیا کنند پس چنین کردند و او سوار شد و بعد از آن بسیار سوار میشد روزیکه موکلان از او غافل شدند بر راهی عبور نمود و دو کس را از گدایان که یکی از آنها بدنش ورم کرده و رنگش زرد شده بود و آب و رنگش رفته بود و منظرش بسیار قبیح شده بود و دیگری نابینائی بود و کسی دست او را گرفته بر راه میبرد چون پسر پادشاه ایشانرا دید بر خود بلرزید و از حال ایشان پرسید



گفتند که صاحب ورم دردی در اندرون دارد که اینحال در او ظاهر شده است و آن دیگر فنی بدیده‌های اورسیده است و نورش بر طرف شده است پرسید آیا این کوفتها و علتها در بان مردم بسیار میباشد گفتند بلی گفت آیا کسی هست که از این بلاها ایمن باشد گفتند پس در آنروز غمگین و محزون و گریان بنخانه باز آمد بزرگی و پادشاهی پدرش در نظر بسیار سهل شده بود و چند روز در اینحال و اندیشه بود بعد از چندروز دیگر که سوار شد در نای راه مرد پیری را دید که از پیری منحنی شده بود و حیثیتش متغیر گردیده موهایش سفید ده بود و رنگش سیاه شده و پوستهای بدنش درهم کشیده شده گامها را کوتاه میکند و حرکت ضعف پیری از دیدن او بسیار متعجب شد و از حال او پرسید گفتند این حالت پیر است گفت ز چند وقت آدمی باین مرتبه میرسد گفتند دزدسال یا مثل آن پرسید بعد از این دیگر چه حال میباشد گفتند هر که گفت آدمی آنچه از عمر خواهد برای او میسر نیست گفتند نه بلکه راندک وقتی باینحال میشود که می بینی پسر پادشاه گفت ماه سی روز است و سال دوازده ماه است و انقضای عمر صدسالست پس چه زود تمام میکند روزماه را و چه زود بآخر میرساند ماه سال را و چه سرعت فانی میگرداند سال عمر را پس بنخانه باز گردید و این سخن را کرد میگفت و در تمام شب خواب نکرد و او دل زنده پاک و عقل مستقیمی داشت بفکر مری که میافتاد غافل نمیشد و فراموش نمیکرد باین سبب حزن و اندوه بر او غالب شد دل بر ترک دنیا و خواهشهای دنیا گذاشت و با آنحال باید خود مدارا میکرد و حال خود را از او مخفی میداشت ولیکن هر که سخنی میگفت گوش میداد شاید سخنی بشنود که واجب هدایت او باشد پس روزی خلوت کرد با آن شخصی که راز خود را از او پرسیده بود از پرسید آیا کسی را میشناسی که حال او غیر حال ما باشد و طریقه دیگر غیر طریقه ما داشته باشد آن مرد گفت بلی جماعتی بودند که ایشانرا عباد میگفتند ترک دنیا و طلب آخرت میکردند و ایشان را سخنان و علمها بود که دیگران آشنای آنها نبودند ولیکن با ایشان نداد و رزیدند و دشمنی کردند و ایشان را بآتش سوختند و پادشاه همگی ایشان را از ملک بیرون کرد و معلوم نیست کسی از ایشان در بلاد مظاهر باشد زیرا از ترس پادشاه خود را نهان کرده اند و انتظار فرج می کشند که تا چون بعنایت الهی امر دین رواج گیرد ظاهر شوند و خلق را هدایت نمایند و پیوسته دوستان خدا در زمان دولتهای باطل چنین بوده اند سنت و طریقه ایشان همین بوده است پس پسر پادشاه دلش بسیار تنگ شد برای ایر خیر حزن و اندوه او بطول کشید و مانند کسی بود که چیزی گم کرده باشد که بدون آنچیز

چاره نداشته و در تفحص آن باشد و آوازه عقل و علم و کمال و تفکر و تدبیر و فهم و زهد و ترک دنیاى آن پسر در اطراف عالم منتشر شد و این خبر بمردی رسید از اهل دین و عبادت که او را بلوهر میگفتند در زمین سرانديب و آنمردی بود عابد و حکیم و دانا پس بدیسا نشست و بجانب سولايط آمد و قصد درخانه پسر پادشاه کرد و لباس اهل عبادت را از خود انداخت و درزی تجار بر آمد و آمد و شد میکرد بدرخانه پسر پادشاه تا آنکه شناخت جماعتی را که دوستان و یاران پسر پادشاه بودند و نزداو تردد داشتند چون بر حکیم ظاهر شد آنمرد که صاحب سر پسر پادشاه بود تقریبش نزد او زیاد از دیگرانست سعی در آشنائی نمود و در خلوت باو گفت من مردی ام از سوداگران سرانديب و چند روز است باین ولایت آمده ام و متاعی دارم بسیار گرانبها و بسیار نفیس و صاحب قدر و محل اعتماد میخواستم که آنرا باو اظهار کنم ترا برای اظهار این معنی پس ندیدم و متاع من بهتر است از گوگرد احمر که اکثر است و کور را بینا میکند و کر را شنوا میگرداند و دوائی همه دردهاست و از ضعف آدمی را بقوت میآورد و از دیوانگی حفظ میکند و بردش من یاری میدهد و کسی را سزاوارتر ندیدم باین متاع از این جوان که پسر پادشاه است اگر مصلحت دانی وصف این متاع را نزد او ذکر کن اگر متاع من بکار او آید مرا بنزد او ببر تا باو بنمایم که اگر او متاع مرا ببیند قدرش را خواهد دانست آنمرد بحکیم گفت تو سخنی میگوئی که ماهر گراز کسی این نوع سخن نشنیده ایم و نیکو و عاقل مینمائی ولیکن مثل ما تا حقیقت چیزی را نداند نقل نمیکند تو متاع خود را بمن بنما اگر قابل عرض دانم بخدمت پسر پادشاه عرض نمایم حکیم گفت من مردی هستم طیب و در دیده توفیقی مشاهده میکنم میترسم اگر بمتاع من نظر نمائی دیده توتاب دیدن آن نیاورد و ضایع شود لیکن پسر پادشاه دیده اش صحیح است و جوانست و پردیده او این خوف ندارم نظری بکند بمتاع من اگر او را خوش آید در قیمت با او مضایقه نمیکنم و اگر نخواهد نقصانی و تعبی برای او نخواهد بود و این متاع عظیمیست حیفت پسر پادشاه را محروم گردانی و این خبر را باو نرسانی پس آنمرد بنزد پسر پادشاه رفت و خبر بلوهر را عرض کرد پسر پادشاه در دلش افتاد همان مطلب را که دارد از بلوهر حاصل میشود گفت چون شب شود البته آنمرد تاجر را در پنهانی نزد من بیاور که این چنین امر عظیم را ناسهل نمیتوان شمرد پس آنمرد امر کرد بلوهر را که مهیا شو برای ملاقات پسر پادشاه بلوهر با خود برداشت سبدی با که کتابهای خود را در آن گذاشته بود و گفت متاع های من در این سبد است پس او را برد بخدمت پسر پادشاه و چون داخل شد سلام کرد و پسر پادشاه

در نهایت تعظیم و تکریم سلام او را جواب گفت و آن مرد بیرون رفت حکیم بخلوت در خدمت پسر پادشاه نشست گفت ای پسر پادشاه مرا زیاده از غلامان و بزرگان اهل بلادت تحیت فرمودی پسر پادشاه گفت ترا برای این تعظیم کردم که امیدواری عظیم از شما دارم حکیم گفت اگر تو اینگونه بامن سلوک کردی پس بدان پادشاهی در بعضی از آفاق زمین بخیر و خوبی معروف بود روزی بالشگر خود براهی میرفت در عرض راه دو کس را دید که جامه های کهنه پوشیده بودند و اثر فقر و درویشی بر ایشان ظاهر بود چون نظرش بر ایشان افتاد از مر کب فرود آمد و ایشان را تحیت فرمود و با ایشان مصافحه کرده و چون وزرا این حال را مشاهده نمودند بسیار غمگین شدند و بنزد برادر پادشاه آمدند چون بسیار جرأت داشت در خدمت پادشاه در سخن گفتن و گفتند که امروزه پادشاه خود را خوار و خفیف کرد و اهل مملکت خود را رسوا کرد خود را از مر کب انداخت برای دومرد پست بیقدر سزاوار آنست که او را ملامت نمائی بر این عمل که دیگر چنین کاری نکنند برادر پادشاه بگفته وزرا عمل نمود پادشاه را ملامت کرد پادشاه در جواب سخنی گفت او را معلوم نشد که بسمع رضاشنید یا از سخن او رنجید و برادر بخانه خود باز گشت تا چند روز بر این گذشت پس پادشاه امر کرد منادی خود را که او را منادی مرگ میگفتند تا ندای مرگ در خانه برادر دهد طریقه آن پادشاه آن بود که هر کرا اراده کشتن او داشتند چنین میکردند پس از این ندا نوحه و شیون در خانه برادر پادشاه بلند شد و او جامه مرگ پوشیده بدر خانه پادشاه آمد و میگریست و موی ریش خود را میکند چون پادشاه مطلع شد او را طلب نمود چون حاضر شد بر زمین افتاد و فریاد و او یلاه و وامصیبتاه بر آورد دو دست خود را بلند کرد بتضرع و زاری پادشاه او را نزد خود خواند و گفت ای بیخرد جزع مینمائی از منادی که ندا کرده است بر در خانه تو با من مخلوقیکه خالق تونیست و برادر دست و میدانی گناهی نزد من نداری که مستوجب کشتن باشی با اینحال مرا ملامت میکنی که چرا بر زمین افتادم در هنگامیکه منادی پروردگار خود را دیدم و من دانایترم از شما به گناهانیکه نزد پروردگار خود دارم برو من دانستم که وزرای من ترا برانگیخته و فریب داده اند زود باشد که خطای ایشان بر ایشان ظاهر گردد پس امر کرد پادشاه که چهار تابوت از چوب ساختند و امر فرمود و تارا بطلازینت کردند و تارا بقیرا نمودند پس دو تابوت قیرا از طلا و یاقوت و زبرجد مملو ساختند و دو تابوت طلا را از مر دار و خون و فضله پر کرد و سهرردو را محکم بست پس جمع نمود وزرا و اشراف را که گمان میبرد ایشان او را بر این عمل ملامت

کرده اند تا بوتهارا برایشان عرض نمود و فرمود اینها را قیمت کنید ایشان گفتند بحسب ظاهر حال و دریافت ما این دو تا بوت طلا قیمت دارند از زیادتی شرافت و خوبی و آندو تا بوت قیر قیمت ندارد بسبب پستی و زبونی پادشاه گفت این حکم شما برای آن مرتبه پستی است از علم که شما دارید و اشیارا بآن علم میدانید پس امر فرمود که تا بوتهای قیر را گشودند بسبب جواهری که در آنها بود خانه روشن شد گفت مثل این دو تا بوت مثل آن دو کسی است که شما حقیر و خوار شمردید لباس ایشانرا و ظاهر ایشانرا سهل دانستید و حال آنکه باطن ایشان پر بود از علم و حکمت و راستی و نیکوئی و سایر صفات کمال که کمالات معنوی بسیار بهتر است از یاقوت و مروارید و سایر جواهر پس امر فرمود تا بوتهای طلا را گشودند اهل مجلس از کثافت و ذلت آنچه در آندرون آنها بود بر خود بلرزیدند و از گند و تعفن آنها متأذی شدند پادشاه گفت این دو تا بوت مثل قوم است که زینت یافته است ظاهر ایشان بجامه و لباس و باطن ایشان مملو است از انواع بدیها از جهل و کوری و دروغ و ظلم و سایر اقسام شرارت که بسی رسواتر و شنیع تر و بد نما تر است از این مردارها پس همه وزرا و اشراف گفتند منظور شما را یافتیم و خطای خود را فهمیدیم و پند گرفتیم ای پادشاه بلوهر گفت این بود مثل تو ای پسر پادشاه در آن تحیت و اکرامی که مرا فرمودی پسر پادشاه تکیه زده بود چون این سخن را شنید راست نشست و گفت زیاده کن مثل را برای من ای حکیم بلوهر گفت دهقان بیرون می آورد تخم نیکوئی را برای کاشتن چون کفی از آن بر گرفت و پاشید بعضی از آن دانه بر کنار راه میافتد و بعد از اندک زمانی مرغان آنرا میربایند و بعضی بر سنگی می افتد که اندک خاکی بر روی آنست پس سبز میشود و بحرکت میآید چون ریشه اش بسنگ رسیده خشک و باطل میگردد و بعضی از آن بر زمین پر خاری میافتد که چون میروید خوسه میکند و نزدیک میرسد بیاردادن خارها بر آن می پیچد و آنرا ضایع و باطل میکند و آنچه از آن تخم بر زمینی افتاد که پاکست هر چند اندکی باشد سالم میماند و بر و مند میگردد ای پسر پادشاه دهقان مثل حامل حکمت است و تخم مثل انواع سخنان حکمت اما آنچه افتاد بر کنار راه و مرغان آنرا میربایند مثل آن سخنیست که بر گوش خورد و در دل اثر نکند و اما آنچه بر سنگ افتاد و سنگ ریشه اش را خشک کرد مثل آن سخنیست که کسی آنرا بشنود و خوش آید او را دل باو بدهد در یابد و بفهمد آنرا اما ضبط آن ننماید و مالک آن نشود و اما آنچه روئید و خار آنرا باطل کرد مثل سخنی است که شنونده آنرا در یابد و ضبط نماید و چون هنگام آن شود که بآن عمل نماید خار و خاشاک شهوات و خواهشهای نفسانی او را مانع گردد از عمل

نمودن بآن حکمت آن حکمت را باطل نمایند و اما آنچه سالم ماند و بیارآمد مثل سخنی است که عقل آن را دریابد و حافظه آن را ضبط نماید و عزم نیکو آن را جاری ساخته بعمل آورد و این در وقتی میشود که ریشه شهوات و خواهشها و صفات ذمیمه را از دل برکنده باشد و مصفا کرده باشد نفس خود را از بدیها یوزاسف گفت ای حکیم من امید دارم آن تخم حکمتیکه در دل من کشتی از آن قسمی باشد که نمو کند و سالم باشد و نفع دهد و آفت نداشته باشد پس مثلی برای دنیا و فریب خوردن اهل دنیا بیان فرما بلوهر گفت شنیده‌ام که مردی را فیل مستی در قفا بود و آن میگریخت و فیل از پی آن میشتافت تا باورسید آمدن مرد مضطر شد و خود را در چاهی آویخت و دو شاخ در کنار آنچاه روئیده بود در آنجا چنگکزد و پاهای او بر سر ماری چند واقع شد که در میان آنچاه سر بر آورده بودند چون بآن دو شاخ نظر کرد دید دوشوش بزرگ مشغولند بکندن ریشه‌های آن دو شاخ یکی سفید و دیگری سیاه چون نظر بزیر پای خود کرد دید چهار افعی از سوراخهای خود سر بیرون کرده‌اند چون نظر بقعر چاه انداخت دید اژدهائی دهان گشاده است که چون در چاه افتد او را فرو برد چون سر بالا کرد دید سر آن دو شاخ اندکی از غسل آلوده است پس مشغول شد بلیسیدن آن غسل و لذت شیرینی آن غسل او را غافل کرد از آن مارها که نمیداند چه وقت او را خواهند گزید و از فکر آن اژدها که نمیداند حال او چون خواهد بود وقتی که در کام او در افتد اما آن چاه دنیاست که پراست از آفتها و بلاها و مصیبتها و آن دو شاخ عمر آدمی است و آن دوشوش شب و روزند که عمر آدمی را از بیخ میکند و فانی میکنند و آن چهار افعی اخلاط چهار گونه‌اند که بمنزله زهرهای کشنده‌اند از سودا و صفرا و بلغم و خون که نمیداند آدمی در چه وقت به بیجان می‌آیند که صاحب خود را هلاک کنند و آن اژدها مرگ است که منتظر است و پیوسته در طلب آدمی است و آن غسل که او فریفته شده بود از همه چیز او را غافل کرده بود لذتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای دنیاست از لذت خوردن و آشامیدن و بوئیدن و دیدن و شنیدن و لمس کردن یوزاسف گفت این مثل بسیار عجب است بسی مطابق است با احوال دنیا دیگر مثلی بفرما برای دنیا و اهل آنکه فریب آنرا خورده‌اند و سهل و حقیر می‌شمارند در دنیا چیزی چند را که بایشان نفع می‌بخشد بلوهر گفت نقل کرده‌اند مردی را سرفیق بود که آن مرد یکی از ایشان را برگزیده بود بر جمیع مردم و برای خاطر او مرتکب سختیها و شدت‌های بسیار میشد و برای او خود را بمهلکه‌ها می‌انداخت و شب و روز در کار او مشغول بود و رفیقش در منزلت او بسیار بود و از اول بدستش بود اما دوست میداشت او را و ملاطفت ممبرمود

با و خدمت و اطاعت اومی نمود هرگز از او غافل نبود اما رفیق سیم را جفا میکرد و حقیر میسرمد و بر خاطرش گران بود آن رفیق و از ثروت و مال بهره نداشت مگر اندکی ناگاه آن مرد را واقعه روداد که محتاج باعانت رفیقان شد و میزان غضب پادشاه در رسیدند که او را بحضور پادشاه برند آن مرد پناه برد بر رفیق اول و گفت میدانی که من ترا چگونه برگزیده بودم و همگی اوقات خود را صرف تو می نمودم امروز روزیست که مرا احتیاج بتوانفاده است چه مدد از تو بمن میتواند رسید رفیق گفت من مصاحب تو نیستم مرا مصاحبان دیگر هستند که گرفتار ایشان و امروز ایشان سزاوارترند بمن از تو لیکن از تو نزد من دو جامه هست که از آن منقطع نمیتوان شد شاید آن دو جامه را بتو دهم پس آن مرد پناه برد بر رفیق دویم و گفت بر تو معلوم است مکرمت و ملامت من نسبت بتو پیوسته مسرت و شادی ترا طلب مینمودم و امروز روز احتیاج من است بتو نزد توجه نفع هست برای من آن رفیق گفت آن قدر بکار خود گرفتارم که بتو نمیتوانم پرداخت خود فکری از برای خود بکن و بدانکه آشنائی میان من و تو بریده شد و الحال طریقه من غیر طریقه تست شاید که من گامی چند باتورفاقت کنم که نفعی از آن بتو عاید نگردد بعد از آن بر گردم و مشغول امری چند شوم که بآنها اهتمام بیش از تو دارم پناه برد بر رفیق سیم که باوجفا میکرد و او را حقیر میسرمد و باو التفات نداشت در ایام وسعت و راحت باو گفت که من بسی از تو شرمند و منتعلم ولیکن احتیاج و اضطرار مرا بسوی تو آورده است آیا درای من روز چه نفع بمن میرسانی گفت همراهی و محافظت تومی نمایم و از تو غافل نمی باشم پس بشارت باد ترا و چشمت روشن باد که من مصاحبی ام که تورا فرو نمیکذارم و دلگیر مباش از تقصیراتی که در باب من کرده بدرتیکه آنچه از تو بمن عاید شده است برای توضیح نموده ام بلکه بهمین راضی نشده تجارت از برای تو کرده ام و نفعهای بسیار بهم رسانیده ام اکنون چندین برابر آنچه بمن داده از برای تو نزد من موجود است بشارت باد تورا امید دارم که آنچه نزد منست از تو باعث رضای پادشاه گردد از تو در این روز و باعث خلاصی توشود از این بلیه عظیم که تورا پیش آمده است پس آن مرد چون احوال آن رفیقان را مشاهده نمود گفت نمیدانم بر کدام یک از این دو امر حسرت بیشتر خورم بر تقصیری که در باب رفیق نیک کرده ام یا بر نفع و مشقتی که در کار رفیق بدبرده ام پس بلوهر گفت رفیق اول مال است دویم اهل و فرزندان و رفیق سیم عمل صالح یوزاسف است این سخنی است حق و ظاهر پس مثلی دیگر بفرما برای دنیا که فریب آنرا خورده اند و دل بدان بسته اند بلوهر گفت شهری بود که عادت مردم آن شهر

آن بود مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا می کردند و بر خود یکسال پادشاه و فرمان روا می کردند و آن مرد چون بر احوال ایشان مطلع نبود گمان می برد همیشه پادشاه ایشان خواهد بود چون یکسال می گذشت او را از شهر خود عریان و دست خالی و بی چیز بد می کردند و بیلاومشقتی مبتلا میشد که هرگز بخاطرش خطور نکرده بود و پادشاهی در آن مدت موجب وبال و اندوه و مصیبت او می گردید پس اهل آن شهر در یکسال مرد غریبی را بر خود امیر و پادشاه کردند آن مرد بفرستی که داشت دید که در میان ایشان بیگانه و غریبست باین سبب بایشان انس نمی گرفت و طلب نمود مردی را که از مردم شهر خودش بود و از احوال اهل آن شهر باخبر بود در باب معامله خود با اهل آن شهر با او مصلحت کرد آن مرد گفت بعد از یکسال تو را از این شهر بیرون خواهند کرد و بفلان مکان خواهند فرستاد صلاح تو آنست که آنچه میتوانی و استطاعت داری از اموال و اسباب خود در این عرض سال بیرون فرستی بآن مکان که تو را بعد از سال بآنجا خواهند فرستاد که چون بآنجا روی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی پس پادشاه بفرموده آن شخص عمل نمود و چون سال بگذشت او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع شد و بعیش و نعمت روزگار می گذرانید پس بلوهر گفت ای پسر پادشاه من امید دارم که تو آن مردی باشی که بغریبان و بیگانگان انس نگیری و پادشاهی چند روزه فریب نخوری و من آنکس باشم که برای دانستن صلاح خود طلب کرده باشی و من تو را راه نمائی می کنم و احوال دنیا و اهل آن را بتومی شناسانم و ترا مدد و اعانت می کنم یوزاسف گفت راست گفتی ای حکیم بدرستی که من همان پادشاه غریبم و تو آن کسی که من پیوسته در طلب او بودم پس وصف کن از برای من احوال آخرت را که بجان خود سوگند میخورم آنچه در باب دنیا گفتی محض صدق و واقع است و من نیز از احوال دنیا امری چند مشاهده کرده ام که دانستام زوال و فتنای او را و ترک آن در خاطرم قرار گرفته و در نظرم بسیار حقیر و بی قدر شده است بلوهر گفت ای پسر پادشاه ترك دنیا کلید درهای سعادت آخرتست هر که طلب آخرت نماید و درش را که ترك دنیاست بیابد بزودی پادشاهی آن نشأه را مییابد و چگونه زهد نوری در دنیا و حال آنکه حقتعالی عقلی چنین بتو کرامت کرده است ذمی بینی که دنیا هر چند بسیار باشد جمع کردن آن برای این بدنهای فانیهست و بدن نقیبات دارد و نه قوام و هیچ ضرری را از خود دفع نمیتواند کرد گرمی آنرا میگذارد و پروت آنرا منجمد میسازد و پادهای سموم آنرا از هم میپاشد و آب غرقش میکند و آفتاب میسوزاندش هوا بتحلیلش

میبرد و جانوران درنده او را میدردند و مرغان آنرا بمنقار سوراخ می کنند و پاهن بریده میشود و بصدمه هادرهم می شکند و قطع نظر از عوارض خارجی معجون نیست مگر کب از بیماریها و دردها و المها و مرضها در گرو این بلاها و منتظر آنهاست و پیوسته از آنها ترسانست و سلامتی خود را با احتمال میداند و ایضاً بهفت آفت قرین است که از آنها خلاصی ندارد هیچ بدنی یعنی گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و درد و ترس و مرگ و اما آنچه پرسیدی از امر آخرت امید دارم که آنچه را اندک یابی در این دنیا بسیار یابی در آخرت یوزاسف گفت گمان میبرم آن جماعتی که پدرم ایشان را بآتش سوزاند و از بلاد جزد اخراج کرد اصحاب و یاران تو بودند و طریقه ترا داشتند گفت بلی یوزاسف گفت شنیدم که جمیع مردم کرده بودند بر عداوت و مذمت ایشان بلوهر گفت چنین بود یوزاسف گفت سبب چه بود ای حکیم بلوهر گفت اما آنچه گفتمی در بد گوئی مردم نسبت بایشان چه توانند گفت در باب جماعتی که راست گویند و دروغ نگویند و دانا باشند و جاهل نباشند و آزار ایشان بمردم نرسد و نماز بسیار و خواب کم کنند و بانواع بلاها مبتلا شوند و صبر نمایند و تفکر نمایند در احوال دنیا و عبرت گیرند و دل بمال و اهل نبسته باشند و طمع در مال و اهل مردم نداشته باشند یوزاسف گفت چگونه اهل دنیا در عداوت ایشان متفق شدند و حال آنکه در میان خود کمال اختلاف و نزاع دارند بلوهر گفت مثل ایشان در این باب مثل سگی چند است مختلف و رنگارنگ که بر مرداری جمع شده باشند برای خوردن آن مردار و بروی یکدیگر فریاد میکنند و در یکدیگر زنند در این هنگام مردی بنزدیک ایشان رسد سگها دست از نزاع بر میدارند و متفق میشوند و بر آن مرد حمله می آورند بروی او می چهند و فریاد میکنند با آنکه آن شخص را بامردار ایشان کاری نیست و با ایشان منازعه در آن جیفه ندارد لیکن چون آن مرد را غریب و بیگانه دیدند از او وحشت میکنند و بایکدیگر انس و الفت میگیرند بایکدیگر اتفاق میکنند هر چند بیشتر در میان خود نزاع و اختلاف داشتند بلوهر گفت آن مردار مثل متاع دنیا است و آن سگهای رنگارنگ مثل انواع اهل دنیا است که برای دنیا بایکدیگر نزاع میکنند و خون یکدیگر را میریزند و مالهای خود را برای تحصیل اعتبارات آن صرف مینمایند و آن شخص که سگان بر او حمله می آورند و او را بجیفه ایشان کاری نیست مثل صاحب دینی است که نرک دنیا کرده است و از دنیا بکنار رفته است و با ایشان در امر دنیا منازعه ندارد و دنیا را بایشان گذاشته است با این حال اهل دنیا با او دشمنی میکنند برای بیگانگی که از ایشان دارد ای پسر پادشاه اگر تعجب میکنی تعجب کن از اهل دنیا



که جمیع همت ایشان مصروفست بر جمع دنیا و بسیاری آن و مفاخرت کردن باعتبار آن و غلبه جستن در آن چون کسی را دیدند که دنیا را در دست ایشان گذاشته است و از دنیا دوری کرده است باو منازعه و خشم و غضب بیشتر دارند از جماعتیکه با ایشان بر سر دنیا منازعه می کنند پس چه حجت باشد اهل دنیا را در منازعه آنجماعت یوزاسف گفت ای حکیم بر سر مطلب من آی و از آنگونه سخن بگو بلوهر گفت چون طبیب مهربان بیند که بدن را اخلاط فاسده ضایع کرده است و خواهد تقویت بدن کند و آنرا فربه گرداند اول مبادرت نمیکند بغذاهائیکه موثر قوت و مولد گوشت و خونست زیرا میدانند که با وجود اخلاط فاسده در بدن این غذاهای مقوی باعث قوت مرض و زیادتی فساد بدن می شود و نفعی برای قوت نمی بخشد بلکه اول او را امساک و پرهیزی فرماید و برای دفع اخلاط فاسده دواها برای او تدبیر میکند چون اخلاط فاسده را از بدن او زایل کرد باوتجویز طعامهای مقوی میکند و در این هنگام مزه طعام را می یابد و فربه و قوی میشود و متحمل بارهای گران میتواند شد بمشیت الهی یوزاسف گفت ای حکیم مرا خبر ده از چگونگی خوراک خود بلوهر گفت حکما نقل کرده اند پادشاهی بود با ممالک وسیع و لشکر بسیار و مال بیشمار و برای زیادتی ملک و مال متوجه جنگ و قتال شد با پادشاه دیگر و با جمیع لشکر و اسباب و اسلحه و اموال و زنان و فرزندان بجانب ملک آن پادشاه روان شد و بعد از آن عقاد معرکه قتال پادشاه مخالف بر او ظفر یافت و بسیاری از ایشان را کشتند و پادشاه باقیه لشکر منهدم شدند و با زن و فرزندان می گریخت تا چون شب در آمد در نیستانی که در کنار نهری بود با عیال خود پنهان شد و اسبان خود را رها کرد مبادا با او از اسبان دشمن بر مکان ایشان مطلع گردد و شب بانهایت خوف در آن نیستان بسر بردند و هر لحظه صدای سم اسبان دشمن بگوش ایشان میرسید و موجب زیادتی خوف ایشان میشد چون صبح شد در آنجا محصور ماند و بیرون نمی توانست آمد زیرا عبور از آن نهر ممکن نبود و از ترس دشمن بجانب صحرا بیرون نمی توانست آمد پس او و عیالش در آنجای تنگ ماندند بنا نهایت مشقت از سرما و گرسنگی و طعامی و توشه با خود نداشتند و فرزندان خود او از سرما و گرسنگی میگریستند دو روز باین حال ماندند تا آنکه یکی از فرزندان او از این شدت هلاک شد او را در آب انداختند و یکروز دیگر بر آن حال گذشت پادشاه بازن خود گفت ماهمه مشرف بر هلاک شده ایم اگر بعضی از ما بمیرد و بعضی بماند بهتر است از اینکه همه بمیریم مرا بتخاطر رسیده که یکی از این طفلانرا بکشیم و او را قوت خود و باقی اطفال کنیم تا خدا

ما را از این بلیه نجات بخشد و اگر این امر را تأخیر اندازیم طفلان مالاغر و ضعیف میشوند که از گوشت ایشان سیر نتوان شد و چندان ضعیف شویم که اگر فرجی رودد از غایت ضعف طاقت حرکت نداشته باشیم پس آن زن رأی پادشاهرا پسندید و یکی از فرزندان خود را کشتند و گوشت او را خوردند بلوهر گفت ای پسر پادشاه چه گمانداری در چنین حالی باین مرد مضطرب آیا بسیار خواهد خورد از بابت گرسنه که بطعام فراوان رسد یا اندکی خواهد خورد مانند مضطری که بضرورت لقمه را خورد یوزاسف گفت بلکه اندکی از آنرا بانهایت دشواری خواهد خورد حکیم گفت خوردن و آشامیدن من در دنیا بهمین نحو است یوزاسف گفت ای حکیم بگو این امریکه مرابآن می خوانی آیا چیز یستکه مردم او را بعقل خود یافته اند و بر همه چیز اختیار کرده اند از برای خود باحق سبحانه و تعالی مردم را بآن خوانده است و اجابت او کرده اند بلوهر گفت امریکه ترا بآن دعوت می نمایم از آن بلندتر و لطیف تر است که از اهل زمین ناشی شود یا ایشان بعقل خود تدبیر آن توانند کرد زیرا کار اهل دنیا اینست که مردم را باعمال دنیا و زینتها و عیش و رفاهیت و وسعت نعمت و لهو و لعب و خواهشها و لذتهای آن بخوانند بلکه آنچه من میگویم امریست بیگانه اطوار اهل دنیا و دعوتیست آسمانی از جانب حق تعالی ظاهر و هویدا و هدایتیست براه راست که اعضا اهل دنیا را در هم میشکند و مخالف طریقه ایشان است و زشتی و بدی اعمال ایشانرا ظاهر میکند و ایشانرا از هوا و هوس و خواهشهای خود بعبادت پروردگار خود می کشاند و کسی که ادراک این امر نمود خدا او را هدایت نموده است این امر نزد او بسیار ظاهر و روشن است ولیکن از غیر اهلش مخفی میدارد و پنهان میکند آنرا تا آنکه حق تعالی او را ظاهر و هویدا نماید بعد از پنهانی و خفا و دین حق را رفعت بخشد و بلند کند و مذهب باطله اهل جهل و فساد را پست گرداند و بر خاک مذلت نشاند یوزاسف گفت راست گفتی ای حکیم بلوهر گفت بعضی از مردم هستند که بفطرت مستقیم و فکر درست پیش از آمدن پیغمبران حق را می یابند و بآن راغب میشوند و بعضی هستند که بعد از بعثت پیغمبران و شنیدن دعوت ایشان اطاعت می نمایند و توای پسر پادشاه آنکسی که بعقل و فراست خود رو بمقصد اصلی کرده یوزاسف گفت آیا جمع دیگر هستند غیر از گروه شما که مردم را بتربک دنیا خوانند بلوهر گفت در این بلاد گمان ندارم اما در غیر این بلاد جمعی هستند که بزبان اظهار حق مینمایند و اعمال ایشان باعمال حق نمیماند و باین سبب راه ما و ایشان مختلف شده یوزاسف گفت بچه سبب حق تعالی شما را بحق سزاوارتر نموده است از ایشان و حال آنکه آن امر

غریب آسمانی از یک محل و منبع بشما رسیده است بلوهر گفت جمیع راههای حق از جانب خدا است و حقیقتی جمیع بندگان را بسوی خود خوانده است پس جمعی قبول کرده اند و بشرایط آن عمل نموده اند و دیگرانرا بآنراه حق بفرموده الهی هدایت نموده اند ظلم و خطا نمیکنند و دقیقه از دقائق شرع و دین را فرو نمی گذارند و جمعی دیگر قبول کرده اند اما آن را چنانچه باید برپا نمیدارند و بشرایط آن عمل نمی نمایند و باهلش نمیرسانند و ایشانرا در اقامت حق و عمل نمودن بشرایع ملت عزمی و اهتمامی نیست پس آداب ملت و قوانین شریعت را ضایع میکنند و بر طبعهای ایشان گرانست و فرق در میان این دو گروه بسیار است زیرا کسیکه دین را ضایع کند مثل کسی نیست که آن را محافظت نماید و کسیکه امور ملت را فاسد کند مثل کسی نیست که آنها را باصلاح آورد و کسیکه بر شدتها صبر نماید در راه حق مثل کسی نیست که جزع کند و بسبب آنها ترک حق نماید و از اینجهت است که معا بحق سزاوارتریم از آنجماعت باز بلوهر بر سر سخن آمد و گفت بر زبان آنجماعت جاری نمیشود امری از امور دین و ترک دنیا و دعوت مردم بسوی خدا مگر آنکه فرا گرفته اند آنها را از اهل حق چنانچه ما از ایشان اخذ کرده ایم ولیکن فرق در میان ایشان آستکه ایشان بدعتها در دین احداث کرده اند و طالب دنیا شده اند و دل بر اعتبار آن بسته اند و تقصیل این حال و حقیقت اینمقال آستکه سنت الهی چنین جاری بوده پیغمبران بسوی خلق میفرستاده در هر قرنی از قرنها گذشته بزبانهای مختلف که خلائق را بدین حق دعوت مینمودند و چون دین ایشان رواج میگرفت و اهل حق بایشان میگرویدند و همه بربك امر مستقیم میشدند راه حق واضح بود و دین و شریعت آن پیغمبر در میان ایشان ظاهر بود هیچگونه اختلاف و نزاع در میان ایشان نبود چون پیغمبر رسالتهای پروردگار خود را تمام بخلق میرساند و حجت الهی را برایشان تمام میکرد و احکام شریعت را برای ایشان برپا میداشت و ظاهر میکرد و اجل آن پیغمبر مثنی میشد حقیقتی او را بجوار رحمت خویش میبرد و اندک زمانی بعد از رحلت آن پیغمبر امت او بر طریقه او میماندند و دین او را تغییر نمیدادند و بعد از مدتی مردم تابع شهوتهای نفسانی گردیده بدعتها در آن دین احداث می کردند اهل جهالت بر اهل علم غالب میشدند و عالم فاضل کاملی که در میان ایشان بود از خوف و بیم ضرر اهل جهل خود را پنهان میکرد و علم خود را ظاهر نمیکرد و چنان بود که نامش را میدانستند و بمنزل و مأوایش پی نمیبردند و قلیلی از ایشان که در میان مردم بودند اهل جهل و باطل ایشانرا سبک میشمردند باین سبب روز بروز علم پنهان و جهل ظاهر میگردد و هر چند



حقتعالی انبیا را که چون یکی رفت و بعد از او امور مردم فاسد شد باز دیگری را برای اصلاح ایشان میفرستد یوزاسف گفت آیا آنچه انبیا و رسل از جانب حقتعالی میآورند مخصوص جمعیت یا شامل جمیع خلق است بلوهر گفت هر گاه انبیا و رسل از جانب خدا مبعوث شدند جمیع مردم را دعوت مینمایند هر که اطاعت ایشان کرد داخل زمره ایشان میشود و هر که نافرمانی ایشان کرد از ایشان نیست و هر گز زمین خالی نمیشد از کسی که در جمیع امور اطاعت حقتعالی نماید از پیغمبران و اوصیای ایشان و برای این امر مثلثیست مرغی بود در ساحل دریا که آنرا قدم مینامیدند و تخم بسیار میگذاشت و بسی حریص و راغب بود بر جوجه بر آوردن و بسیاری آن و در بعضی از زمانها آنرا میسر نبود تعیش نمودن در آن جزیره چاره خود را در آن میدید که جلای وطن نموده بزمین دیگر سفر کند تا آن زمان مقتضی شود و از خوف آنکه مبادا نسلش منقطع گردد تخمهای خود را متفرق کرد بر آشیان مرغان دیگر آن مرغان تخم آنرا با تخمهای خود زیر بال گرفتند و جوجههای آن مرغ نیز با جوجههای مرغان دیگر بر آمدند چون مدتی گذشت آن جوجهها با جوجههای قدم الفت گرفتند و در میان ایشان مؤانست بهم رسید چون ایام فرار قدم از وطن خود منقضی شد بمأوای خود مراجعت نمود و شب بسرزمین خود در آمد بر آشیانههای آن مرغان عبور مینمود و آواز خود را بگوش جوجههای خود و جوجههای دیگر میرسانید جوجههای قدم چون صدایش را شنیدند از پی آن رفتند و جوجههای مرغان دیگر هم که الفت گرفته بودند بجوجههای قدم از پی ایشان رفتند و آنچه از مرغان جوجه آن نبودند و با جوجه آن الفت نداشتند از پی آواز قدم نرفتند چون قدم محبت فرزند بسیار داشت جوجههای خود و جوجههای دیگر آنرا که از پی جوجههایش آمده بودند رام خود نمود و با خود الفت داد هم چنین پیغمبران دعوت الهی را بر همه مردم عرض مینمایند و اهل حکمت و عقل اجابت ایشان میکنند زیرا فضیلت و رتبه حکمت را میدانند پس مثل آن مرغ که صدا زد مرغان دیگر را مثل پیغمبرانست که همه مردم را براه حق میخوانند و مثل آن تخمها که متفرق کرد بر آشیانهها مثل حکمت است آن جوجهها که از تخمهای آن مرغ حاصل شدند مثل دانایان نیست که بعد از غیبت پیغمبر ببرکت او بهم میرسند و مثل سایر جوجههای آن مرغ که الفت گرفتند مثل جماعتیست که اجابت دعوت علما و حکما و دانایان مینمایند قبل از بعثت پیغمبران زیرا حقتعالی پیغمبران را بر جمیع خلق تفضیل داده است و از برای ایشان از حجتها و براهین و معجزات کرامتی چند مقرر فرموده است که بدیگران نداده

است تا آنکه رسالت ایشان در میان مردم ظاهر گردد و حجت های ایشان بر خلق تمام شود لهذا بعد از بعثت پیغمبران جمعی میگردیدند بایشان که پیشتر اجابت علما و دانشمندان اهل دین نمیکردند و این برای آنستکه حقتعالی دعوت پیغمبرانرا روشنی و وضوح و تأثیری دیگر داده است که در دعوت دیگران نیست یوزاسف گفت ای حکیم تو گفتی آنچه پیغمبران میآورند کلام الهیست آیا کلام خدا و ملائکه شبیهست بکلام مردم بلوهر گفت نمی بینی چون مردم میخوانند بعضی از حیوانات یا مرغان بفهمانند نزدیک آیند یا دور شوند و حیوانات و مرغان سخن ایشانرا نمیفهمند صدای چند برای فهمانیدن آنها از صفیرو اصوات وضع میکنند که بآن وسیله مطلب خود را بآنها بفهمانند و اگر بلفت خود سخن گفتند آنها نخواهند فهمید هم چنین بندگان چون عاجز از فهمیدن کلام جناب مقدس ایزدی و ملائکه و دانستن حقیقت و کمال و لطف و مرتبه آن سخن هستند لهذا شبیه سخن ایشان کلام خود را بایشان فرستاده و بآنسخنی که در میان ایشان شایع است حکمت را بایشان فهمانیده است مانند آوازهائی که مردم برای فهمانیدن حیوانات و مرغان وضع کرده اند و بامثال این مصطلحات که در میان ایشان جاریست دقایق حکمت را برای ایشان واضح گردانیده است و حجت خود را بر ایشان تمام کرده است و این کلمات و اصوات برای حکمت و علوم و حقایق بدنی و مسکنیست و حکم و حقایق برای کلمات و اصوات جانی و روحیست ولیکن اکثر مردم بغور و کینه کلام حکمت نمیرسند و عقل ایشان بآن احاطه نمیتواند نمود باین سبب تفاوت و تفاضل میان علما در علم میباشد و هر عالمی علم را از عالم دیگر گرفته است تا آنکه منتهی می شود بعلم الهی که از او بخلق رسیده است و بعضی از علمارا آنقدر از علم و دانش کرامت میفرماید که او را از جهل نجات میبخشد و تفاوت مراتب ایشان بقدر زیادتی علم ایشان است و نسبت مردم بعلم و حقایق که از آنها منتفع میشوند و بکنه آنها نمیرسند از بابت نسبت ایشانست بآفتاب که از روشنائی و حرارت آن منتفع میشوند و تقویت ابدان و تمشیت امور معاش خود میکنند و دیده ایشان از دیدن قرص آفتاب عاجز است مثل دیگر این حکمتها و علوم مانند چشمه ایستکه آبش جاری و ظاهر و منبعش معلوم نباشد ولی مردم از آب آن چشمه منتفع میشوند و حیات می یابند و باصل منبع آن پی نمی برند بدرستی که حکمت و علم حق شریف تر و رفیع تر و بزرگ تر است از جمیع آنچه ما آنرا بآن وصف کردیم و تشبیه نمودیم کلید درهای جمیع خیرات و خوبیهاست و موجب نجات و رستگاری از جمیع شرور و بدیهاست آب حیات است هر که از آن بیاشامد هرگز نمیرد و شفای جمیع

دردهاست هر که خود را بآن مداوا کند هرگز مریض نشود راه راستیست که هر که بدان راه برود هرگز گمراه نشود و در یسمان محکمست از جانب خداوند آویخته که هرگز کهنه نمیشود و هر که در دست دارد آنرا هرگز بضالت نیفتد و هر که چنگ در آن زند رستگار گردد و هدایت یابد و پیوند او با حق تعالی هرگز نگسلد یوزاسف گفت چرا این حکمت و علم که آنرا باین درجه از فضل و شرف و رفعت و کمال و وضوح وصف کردی جمیع مردم از آن منتفع نمیگردند حکیم گفت مثل حکمت مثل آفتابست که بر جمیع مردم از سفید و سیاه و کوچک و بزرگ طالع میگردد هر که خواهد از آن منتفع شود تنفع خود را از اومنع ننماید و از دور و نزدیک هر که باشد او را از روشنی خود محروم نمی کند و اگر کسی نخواهد از آفتاب منتفع شود او را بر آفتاب حجتی نخواهد بود زیرا آفتاب منع فیض خود از کسی نکرده است و همچنین است حکمت در میان مردم که همه کس را احاطه کرده است و منع فیض و نفع خود از کسی نکرده است ولیکن انتفاع مردم از آن متناهیست چنانچه مردم از انتفاع بنور آفتاب بر سه قسمند بعضی دیده روشن دارند و از ضوء آفتاب بروجه کمال نفع میبرند و اشیا را بآن می بینند و بعضی کورند و احساس نور نمیکنند بحدی که اگر چندین آفتاب بتابد از آنها بهره نمیبرند و بعضی ضعیف البصرند که ایشان را نه کور میتوان شمرد و نه بینا همچنین سخن حق و کلام و حکمت آفتابیست که بر دلها می تابد بعضی که صاحب بصیرتند و دیده دل ایشان روشن است آنرا میبایند و بآن عمل مینمایند از اهل علم و حکمت و معرفت میشوند و بعضی که دیده دل ایشان کور است بسبب انکار حق سخن حق را قبول نمیکنند و بآن عمل نمی نمایند مانند آن کور بچشم ظاهر که از آفتاب بهره نمی برد و بعضی که دلهای ایشان بآفتاب نفسانی بیمار شده و دیده دل ایشان ضعیف گردیده است از نور خورشید علم و حکمت بهره ضعیفی میبرند و علم ایشان پست و عمل ایشان اندکست و چندان تمیز میان نیک و بد و حق و باطل نمیکنند بدانکه اکثر مردم در بینائی خورشید علوم و معارف کوراند که از آن هیچ بهره نمیبرند یوزاسف گفت آیا کسی میباشد که چون سخن حق را بشنود اجابت نماید و انکار نکند و بعد از مدتی اجابت و قبول نماید بلوهر گفت بلی حال اکثر مردم بحکمت چنین است یوزاسف گفت آیا پدرم هرگز از این سخنان حکمت چیزی شنیده است بلوهر گفت گمان ندارم شنیده باشد شنیدن درستیکه در دل او جا کرده باشد و خیر خواه مهربانی در این باب باو سخن گفته باشد یوزاسف گفت چرا حکما در این مدت مدید پدرم را باین حال گذاشته اند و امثال این سخنان حق را

باونگفته اند بلوهر گفت ایشان محل سخن خود را میدانند و بسیار باشد که ترك کنند سخن حکمت را با کسیکه از پند تو بهتر شود و طبعش ملایم باشد و بیشتر قبول کند برای آن که او را قابل سخن حق ندانند و بسیار است که دانائی با کسی در تمام عمر معاشرت نماید و در میان ایشان نهایت انس و مودت و مهربانی باشد و میان ایشان در هیچ چیز جدائی نباشد. الا در دین و حکمت آن حکیم دانا غم خورد بر او و برای حال او غمگین باشد و بسبب اینکه او را قابل نداند اسرار حکمت را باونگوید چنانچه نقل کرده اند پادشاهی بود در نهایت عقل و فطرت و مهربانی داشت با رعیت پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و به امور ایشان میرسید و آن پادشاه وزیری داشت موصوف بصدق و راستی و صلاح و در اصلاح امور رعیت اعانت او مینمود و محل اعتماد و مشورت او بود و زیر در کمال عقل و دین داری و ورع و پرهیزکاری بود و بتربك دنیا راغب و بخدمت علما و صلحا و نیکان بسیار رسیده بود و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود و فضل و بزرگی ایشان را دانسته بود و محبت ایشان را بدل و جان قبول کرده بود و او را نزد پادشاه قرب و منزلت عظیم بود و پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمیداشت و وزیر نیز با پادشاه بر این منوال بود ولیکن از امر دین و اسرار حکمت و معارف چیزى با او اظهار نمیکرد بر این حال سالها بایکدیگر گذرانیدند و وزیر هر گاه بخدمت پادشاه میآمد بظاهر سجده بتان میکرد و تعظیم آنها مینمود و غیر آن از امور باطل و لوازم کفر را ارتکاب مینمود از برای تقیه و حفظ نفس خود از ضرر پادشاه و از غایت اشفاق و مهربانی که بآن پادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت او دلگیر و غمگین بود تا روزی با برادران و یاران خود که اهل دین و حکمت بودند در باب هدایت پادشاه مشورت نمود ایشان گفتند در حذر باش مبادا تأثیری در او نکند و ضرر بتو و اهل دین تو برساند پس اگر بدانیکه قابل هدایت هست و سخن تو در او تأثیر میکند در امر دین با او سخن بگو و از کلمات حکمت او را آگاه ساز و اگر نه با او سخن مگو که موجب ضرر او بتو و اهل دین تو میشود زیرا بیادشاهان مغرور نمیباید شد و از قهر ایشان ایمن نمیباید برد و بعد از آن پیوسته وزیر در این اندیشه بود پادشاه از بهار خیر خواهی و اخلاص مینمود و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی او را نصیحت کند و او را هدایت نماید و پادشاه با آن کفر و ضلالت در نهایت همواری و ملایمت بود پیوسته مقدم رعیت پروری و اصلاح امور و تقصداحوال ایشان بود بعد از مدتی که حال میان پادشاه و او در آن گذشته شد از شبها بعد از آنکه مردم همگی بخواب رفته بودند پادشاه

بصورت و مشاهده نمائیم



آثار بارانهاییکه در این ایام برایشان باریده است وزیر گفت بسیار نیک است و هر دو سوار شدند در نواحی شهر می‌گشتند در اثنای سیر بمنزله رسیدند نظر پادشاه بروشنی افتاد که از طرف آن منزله میتافت بوزیر گفت از پی این روشنائی میباید رفت تا خبر آنرا معلوم کنیم هر دو پیاده شده رفتند تا بتقی رسیدند که از آنجا روشنی میتافت مرد درویش بدقیافه دیدند که جامه های بسیار کهنه پوشیده از جامه هاییکه در منزله ها اندازند و متکائی از فضله و سرگین برای خود ساخته بر آن تکیه زده است در پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گذاشته و طنبوری در دست گرفته مینوازد زنی به زشتی خلقت و بدی هیئت و کهنگی لباس شبیه بخودش در برابرش ایستاده است هر گاه شراب میطلبد آن زن ساقی او میشود هر گاه که طنبور مینوازد آن زن برایش میرقصد و چون شراب مینوشد زن او را تحیت میکند و ثنایمگوید بنوعیکه پادشاهانرا ستایش کنند و آن مرد نیز زن خود را تعریف میکند و سیده النساء میخواند و بر جمیع زنان تفضیلش میدهد و هر دو یکدیگر را بحسن و جمال می ستایند و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب عیش میکنند وزیر و پادشاه مدتی بر پای ایستاده در حال ایشان نظر می‌کردند و از لذت و شادی ایشان از آنحال کثیف تعجب می کردند بعد از آن برگشتند پادشاه بوزیر گفت گمان ندارم که ما و ترا در تمام عمر اینقدر لذت و سرور و خوشحالی روداده باشد که این مرد و زن از حال خود دارند در این شب و گمان دارم هر شب در اینکار باشند وزیر چون این سخنان آشنا را از پادشاه شنید فرصت غنیمت شمرد گفت ای پادشاه می‌ترسم این دنیای ما و پادشاهی تو و بهجت و سروری که باین لذتهای دنیا داریم در نظر آنجماعتی که پادشاهی دایمی رامیدانند مثل این منزله و این دو شخص نماید و خانه های ما که سعی در بنا و استحکامش میکنیم در نظر آنجماعتی که مساکن سعادت و منازل باقی آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما مینماید و بدنهای ما نزد آنکسانیکه پاکیزگی و نظارت و حسن و جمال معنوی را فهمیده اند چنان نماید که این دو بدقیافه زشت در نظر ما مینمایند و تعجب آن سعادت‌مندان از لذت و شادی ما بعیشهای دنیا مانند تعجب ما باشد از لذت این دو شخص بحال ناخوشیکه دارند پادشاه گفت آیا میشناسی جمعی را که باین صفات موصوف باشند وزیر گفت بلی پادشاه گفت کیستند ایشان وزیر گفت ایشان جمعی اند که بدین الهی گرویده اند و ملک و پادشاهی آخرت و لذات آنرا دانسته اند پیوسته طالب سعادت های آخرتند پادشاه گفت ملک آخرت کدامست وزیر گفت آن نعیم و لذت نیست که شدت و جفا بعد از آن نماید و توانگر است که بعد از آن سرور و احتیاج نیست شاد است که هرگز

در عقب آن اندوهی نیست و صحتیست که بیماری از پی اش نیست و خوشنودی است که هرگز باندوه و خشم زایل نمیگردد ایمنی است که بترس مبدل نمی شود و زندگیت که مرگ بعد از آن محالست و پادشاهی بیزوال است آخر خانه هستی و بقاست و دارزندگی بی انتهاست که تغییر احوال در آن نمیباشد خدا از ساکنان دار آخرت برداشته است درد پیری و جفا و بیماری و گرسنگی و تشنگی و مرگ را ای پادشاه اینست صفت ملک آخرت که بیان کردم پادشاه گفت آیا برای داخل شدن آن خانه و فایز شدن بآن سعادت فرزانه راهی و وسیله و سببی میدانی وزیر گفت بلی آن خانه مهیاست برای هر که آنرا از راهش طلب کند و هر که از در گاهش بدر آید البته بآن ظفر مییابد پادشاه گفت چرا تو پیش از این مرا بچنین خانه راه نینمودی و اوصاف آنرا برای من بیان نکردی وزیر گفت از جلالت و هیبت پادشاهی تو حذر میکردم پادشاه گفت اگر این امری که تو توصف کردی البته واقع باشد سزاوار نیست ما اورا ضایع کنیم و خود را از آن محروم نموده سعی در تحصیل آن نمائیم و بآن ظفر نیابیم وزیر گفت رخصت میفرمائی مگر وصف آخرت را برای تو بیان کنم تا یقین تو زیاده گردد پادشاه گفت بلکه ترا امر میکنم که شب و روز در این کار باشی و نگذاری که من بامر دیگر مشغول گردم و دست از این سخن برداری زیرا این امر عجیبست که آنرا سهل نمیتوان شمرد و از چنین امر عظیمی غافل نمیتوان شد بعد از این سخنان وزیر و پادشاه راه نجات پیش گرفته بسعادت ابدی رسیدند یوزاسف گفت من از اندیشه راه نجات بهیچ امر دیگر مشغول نخواهم شد تا آنرا بدست آورم و با خود چنین اندیشه کرده ام که در میان شب با تو بگریزم هر وقت اراده رفتن نمائی بلوهر گفت کجا تورا طاقت آن هست که بامن بیائی و کی صبر توانی کرد بر رفاقت و مصاحبت من و حال آنکه مرا خانه و مأوائی نیست و چهارپائی و بار برداری ندارم و مالک نقره و طلائی نیستم آذوقه چاشت و شامی با خود بر نمیدارم و بغیر این کهنه که پوشیده ام جامه ندارم در شهرها قرار نمیگیرم مگر اندک زمانی و از شهر بشهر میگردم و هرگز از منزلی گرده نانی با خود بمنزل دیگر نمیبرم یوزاسف گفت امید دارم آنکس که بتو توانائی و صبر بر این حال داده است بمن نیز کرامت فرماید بلوهر گفت اگر البته مصاحبت مرا اختیار میکنی و بغیر از این راضی نمیشوی مانند آن توانگری خواهی بود که دامادی آن مرد فقیر را اختیار کرد یوزاسف گفت آن قصد را بیان فرما که چون بوده است بلوهر گفت نقل کرده اند جوانی بود از فرزندان اغنیا و دختر عمی داشت صاحب ثروت و مال و حسن و جمال پدرش اراده نمود که آن دختر را بعقد او در آورد آن جوان از این معنی

کراهت داشت عدم رضای خود را بپیداظهار نکرد و پنهانی از شهر بیرون رفت و متوجه شهر دیگر شد در عرض راه گذار آن جوان بخانه مرد فقیری افتاد دختری را دید ایستاده است و دو جامه کهنه در بر دارد آن دختر او را خوش آمد و از او پرسید تو کیستی گفت من دختر مرد فقیری ام که در این خانه می باشد جوان آن مرد را طلب نمود چون بیرون آمد دختر او را برای خود خواستگاری نمود آن مرد گفت تو از فرزندان اغنیا و توانگری و دختر فقرا و مسکینان را نمیتوانی خواستن جوان گفت دختر تو مرا بسیار خوش آمده است و دختر صاحب حسب و مال و جمال را میخواستند بمن تزویج نمایند من از آن گریخته ام یوای آنکه او را نمی خواستم و فقر تو را پسندیدم دختر خود را بعقد من در آور که انشاء الله از من خیر و خوبی مشاهده خواهی نمود و مخالف رضای تو نخواهم بود مرد پیر گفت چگونه دختر خود را بتو دهم و حال آنکه راضی نمیشوم دختر ما را از پیش ما بیرون بری و گمان ندارم اهل تو راضی باشند که این دختر را بنزد ایشان بری جوان گفت من نزد شما میمانم و دختر شما را بیرون نمیبرم مرد پیر گفت زیب و زیور خود را بیفکن و جامه درخور ما بپوش و به خانه مادر آئی آن جوان چنین کرد و چند کهنه از جامه های ایشان گرفته پوشید و با ایشان نشست آن مرد پیر از احوال او سؤال نمود و با او صحبت میداشت تا عقل و دانش او را بیازماید و بر او ظاهر شود که عقلش کامل است و آن کار را از روی سفاهت و بیخردی نکرده است پس باو گفت چون تو ما را اختیار کردی و بیماراضی شدی و درویشی ما را پسندیدی برخیز با من بیا او را بسردابه برد آن جوان به سردابه درآمد دید در پشت خانه آن مرد خانه ها و مسکن هاست در نهایت وسعت و غایت زیبایی که در مدت عمر خود مثل آنها ندیده بود و او را نزد خزانه هابرد که آنچه آدمی بآن محتاج میباشد در آنها مییابد پس کلید تمام خزاین خود را بآن جوان داد و گفت جمیع این خزاین و مساکن و اموال و اسباب تعلق بتو دارد و اختیار همه باتست آنچه خواهی بکن که نیکو جوانی هستی آن جوان بسبب ترک خواهش بتمام خواهش هارسید یوداسف گفت امید دارم من نیز مثل آن جوان باشم و طریقه او را اختیار نمایم آن مرد پیر عقل آن جوان را آزمود تا بر او اعتماد کرد و چنین مییابم که تو نیز در مقام تقیث و امتحان عقل من هستی بفر ما در باب عقل من چه بر تو ظاهر گشته است بلوهر گفت اگر این امر بدست من میبود از امتحان عقل تو بمحض دیدن اکتفا میکردم ولیکن بر من لازم گردیده است متابعت سنت و طریقه که پیشوایان هدایت و امامان طریقت برای ما مقرر ساخته اند که در استعمال توفیق هر یک بنهایت باید رسید و رازهای مکنون سینه ها

را بلطایف حیل و تجارب استعمال میباید نمود من میترسم که اگر مخالفت سنت ایشان نمایم احداث بدعتی در راه حق کرده باشم من امشب از پیش تو میروم و هر شب بدر خانه تو میآیم پس تو با خود تفکر نما و از سخنانیکه از من شنیدی پند بگیر و از راه فهم و عقل تفکر نما. و بسیار تدبر کن هر چیز را زود تصدیق مکن و بهر فکری زود راضی مشو تا آنکه بعد از تأمل و تأنی و تفکر بسیار حقیقت آن بر تو ظاهر گردد و در حذر باش که مبدا هوای نفسانی و شبهه های شیطانی ترا از حق بیاطل سوق دهد و در مسائلی که ترا شبهه عارض شود بعد از تأمل بسیار در آن با من مذاکره کن و هر گاه عازم بیرون رفتن شوی مرا اعلان نما و در این شب بهمین اکتفا نمود یوزاسف را و داع نموده بیرون رفت و شب دیگر بنزد او آمد و بهر او سلام کرد و او را دعا کرد و بنشست و از جمله دعا های او این بود که سؤال میکنم از خداوندی که اولست و قبل از همه اشیاء بوده است و هیچ چیز پیش از او نبوده است و آخر است و بعد از همه چیز خواهد بود و هیچ چیز با او باقی نمیماند باقیست که هر گز فنا باوراه نمیآید عظیم و بزرگوار است که عظمت او را نهایت نیست یکتا و بیگانه ایست که احدی در خداوندی با او شریک نیست و قاهر است که او را همتا نیست و از نو پدید آورنده ایست که در آفرینش کسی را شریک خود نساخته است و قادر و توانا ایست که ضد و معارضی هر گز نداشته است صمد است که هر کس را باو احتیاج است مانند شیبهی ندارد و پادشاهیست که در پادشاهی معاونی ندارد که ترا پادشاه عادل کند و پیشوا و هادی اهل دین سازد و بگرداند ترا قاید مردم به سوی تقوی و پرهیزگاری و روشنی بخش مردم از کوری ضلالت و گمراهی و ترک زهد دنیا ترا کرامت فرماید و ترا دوستدار صاحبان عقل و خیرت و دشمن ارباب بطالت و جهل گرداند تا آنکه برساند ما و ترا بآنچه وعده فرموده است بر زبان پیغمبرانش از درجات عالیة بهشت و منازل رفیعه رضا و خوشنودی بدرستی که امید ما از خداوند خود ظاهر و هویدا است و خوف و ترس او در دل مکنون و مخفی است و دیده های ما بسوی کرامت او باز است و گردن های ما نزد اطاعت او خاضع و ذلیل است و جمیع امور بتوفیق و هدایت اوست پس یوزاسف را از استماع این سخنان رقت عظیم حاصل شد و رغبت او بسوی خیر و کمال بسی زیاد شد و از کمال حکمت و دانائی آن حکیم متعجب گردیده پرسیدای حکیم مرا خبر ده از عمر تو چند سال گذشته است گفت دوازده سال یوزاسف متعجب شد گفت فرزند دوازده ساله طفل است و من ترا در سن کهولت و شصت سالگی می بینم حکیم گفت از ولادت من نزدیک شصت سال گذشته است ولیکن تو از عمر من سؤال نمودی و عمر زندگانی است و زندگانی

نیست مگر در دین حق و عمل بخیرات و ترک دنیا و از آن زمانکه باین حالات موصوف شده ام تا حال دوازده سالست و پیش از آن بسبب جهالت و قلت عمل از بابت مردگان بودم و ایام مرگ را از عمر خود حساب نمیکنم پسر پادشاه گفت ای حکیم چگونه کسیرا که میخورد و میآشامد و حرکت میکند مرده مینامی حکیم گفت برای آن مرده اش میخوانم که با مردگان شریکست در کوری و کوری و گنگی و ضعیف بودن حیات و قلت بی نیازی چون در صفات با مردگان شریکست در نام هم باید موافق ایشان باشد یوزاسف گفت هر گاه تو این حیات ظاهری را حیوة نمیدانی و باین قسم زندگانی چندان مسرور نیستی میباید بر طرف شدن این حیات ترا هم مرگ ندانی و از آن کراحت نداشته باشی با وجود حیات معنوی که داری بلوهر گفت اگر باین زندگانی اعتماد مینمومد و از زوال این کراحت میداشتم خود را بچنین مهلکه نمیافکندم که بنزد تو آیم با وجود آنکه میدانم پدر تو چه مقدار براهل دین خشم دارد و در مقام اضرا و قمع ماست پس از اینجابدان که این مرگ را مرگ نمیدانیم و این زندگانی را حیات نمی شماریم و از مرگ کراحت نداریم و چگونه رغبت در حیات داشته باشد کسیکه ترک لذتهای خود از آن زندگی کرده باشد و چگونه از مرگ گریزد کسیکه نفس خود را از دست خود کشته باشد ای پسر پادشاه مگر نمی بینی آنان که در دین کامل شدند آنچه را مردم زندگی دنیا را برای آنها میخواهند از اهل دنیا و مال ترک کرده اند و چندان مشقت عبادت متحمل شده اند که جز بمرگ از آن نمیآسایند پس کسیکه از لذتهای زندگانی متمتع نگردد زندگانی بچه کار او میآید و کسیکه او را راحت نباشد مگر از مرگ چرا از مرگ گریزان باشد یوزاسف گفت راست می گوئی این حکیم آیا مسرور میشود که فردا مرگ ترا در یابد بلوهر گفت اگر امشب مرگ را بیابم خوشحال تر میشوم از آنکه فردا بمن رسد کسیکه نیک و بد را فهمید و جزای هر یک را نزد حق تعالی دانسته البته ترک میکند عمل را از بیم عقاب و بعمل میآورد نیک را بامید ثواب و کسی که یقین بوجود خداوند یگانه دارد و بوعده های او تصدیق کرده است البته مرگ را دوست میدارد برای امیدواریها که بعد از مرگ از فضل پروردگار خود دارد دنیا را نمیخواهد و از آن کراحت دارد از ترس آنکه مبادا بشهوتهای دنیا فریفته شود و مرتکب معصیت حق تعالی شود پس مرگ را بزودی میخواهد که از شرفتنه دنیا ایمن گردد و بسعادت عقبافیز شود یوزاسف گفت چنین کسی که تو میگوئی گنجایش دارد پیش از اجل خود را هلاک کند برای امید نجات و رسیدن به سعادت ای حکیم برای من مثلی بیان فرما از برای اهل این روزگار

و اهتمام ایشان در عبادت بت‌های خود بلوهر گفت مردی باغی داشت که در آبادانی آن می کوشید و سعی تمام در خدمت آن باغ مینمود ناگاه روزی گنجشگی را دید که بر روی درختی از درختان بوستان او نشسته و میوه آنرا میخورد بخشم آمد و تله نصب کرد آن گنجشک را شکار کرد چون قصد کشتن آن نمود حقتعالی بقدرت کامله خود آن گنجشک را بسخن در آورد بصاحب باغ گفت تو همت بر کشتن من گماشته و در من آنقدر گوشت نیست که ترا از گرسنگی سیر کند یا از ضعف قوت بخشد بیاترا هدایت نمایم بامری که از برای تو بهتر باشد از کشتن من گفت آن چه چیز است گنجشک گفت مرا رها کن تا ترا سه کلمه تعلیم نمایم و سه نصیحت کنم که اگر آنها را حفظ نمائی از برای تو بهتر باشد از اهل و مال تو آنمرد وعده کرد که چنین خواهم کرد مرا خبرده از آن سخنان گنجشک گفت آنچه بتو میگویم حفظ نما و عمل کن اندوه مخور بر آنچه از توفوت شود و محال را باور مکن و طلب مکن چیزی را که بدست نیاید و تحصیل آن نتوانی نمود آنمرد چون این سخنان را شنید گنجشک را رها کرد پرواز نمود و بر شاخ درختی نشست و بآنمرد گفت اگر بدانی از رها کردن من چه چیز از دست تو بدررفته است خواهی دانست که از چیز بسیار عظیم گرانمایه محروم شده آنمرد گفت که آن چه چیز است گنجشک گفت اگر مرا میکشتی از حوصله من مر و اریدی بیرون می آوردی بقدر تخم قاز و بسبب آن تمام عمر بی نیاز میشدی و سرمایه عظیم بهم میرساندی مرد چون این سخن را شنید از رها کردن آن ندامت بسیار برد و غمگین شد ولیکن اظهار ننمود گفت از گذشته سخن مگو که گذشته گذشت بیاتامن ترا بخانه برم و ترا گرامیدارم و جای نیکو برای تو تعیین نمایم گنجشک گفت ای جاهل من میدانم که چون بر من ظفریابی مرا خواهی کشت و از آن سخنان که من بتو گفتم هیچ منتفع نشدی نگفتم بر گذشته تأسف مخور و امریکه شدنی نیست تصدیق مکن و آنچه را بآن نتوانی رسید طلب مکن و الحال تو اندوه میخوری بر امریکه گذشته است و از دست بدررفته است و طلب میکنی باز گشتن مرا بسوی خود و میدانی که ترا میسر نمی شود و تصدیق میکنی در چینه دان من مر و اریدی بقدر تخم قاز باشد و حال آنکه جمیع بدن من بقدر تخم قاز نیست بلوهر گفت این گروه گمراه بتها بدست خود ساخته اند و میگویند اینها ما را خلق کرده اند و خود محافظت آن بتها میکنند از ترس اینکه دزد آنها را ببرد و گمان میکنند بتان حافظ و نگهدارنده ایشانند و اموال و مکاسب خود را خرج اصنام نموده و گمان میکنند که بتان رازق ایشانند پس طلب مینمایند از بتان چیزی چند را که از ایشان حاصل نمیشود و بآنها

نمیرسند و بامر محالیکه عقل حکم بیطلانش میکند تصدیق مینمایند پس آنچه بر صاحب باغ لازم بود از سفاهت و ملامت برایشان نیز لازم میآید یوزاسف گفت راست میگویی ای حکیم من همیشه حال این بتهارا بعقل خود میدانستم و هرگز میل بعبادتشان نکردم و امید خیری از ایشان نداشتم پس خبرده مرا از آنچه یکه مرا بسوی آن میخوانی و برای خود پسندیده بلوهر گفت که مدار آندینی را که ترا بآن میخوانم بردو چیز است یکی شناخت حق جل و علا و دیگری عمل نمودن باموری چند که موجب خوشنودی او است یوزاسف گفت حق جل و علا را چگونه باید شناخت حکیم گفت باید بشناسی خداوند خود را باین که یکتاست و شریک ندارد و همیشه در یگانگی خود پروردگار بوده و آنچه بخیر است همه مخلوق و آفریده اویند و آنکه او قدیم است و هر چه غیر اوست حادث است و اوصانع اشیاست و هر چه غیر اوست ساخته و آنکه او تدبیر کننده امور جمیع اشیاست او باقیست و آنچه غیر اوست فانست او عزیز است و غیر او خوار و ذلیل است و آنکه او خواب ندارد و غافل نمیشود و نمیخورد و نمیآشامد و ضعیف نمیشود و کسی بر او غالب نمی شود و عاجز نمی گردد و آنچه خواهد مییابد آسمان و زمین و هوا و صحرا و دریا و جمیع اشیا تحت قدرت اویند و آنکه اشیا را بیماده و مدت خلق نموده است همیشه بوده است و پیوسته خواهد بود فنا و زوال بر او راه ندارد محل حوادث نمی باشد و احوال مختلفه در او بهم نمیرسد و بگذشتن زمانها تغییر در او حادث نمی شود و از حالی بحالی نمیگردد و هیچ مکانی از او خالی نیست و در هیچ مکان نیست و نسبتش بجمیع مکانها مساویست و بمکانی نزدیک تر از مکانی دیگر نیست دانائست که هیچ چیز بر او مخفی نیست توانائست که هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست و باید بدانی که مهربان و رحیم و عادلست و برای اطاعت کنندگان خود ثوابها مهیا کرده است و برای عاصیان عقابها مقرر فرموده است و باید عمل کنی بآنچه موجب رضا و خوشنودی اوست و اجتناب نمائی از آنچه باعث غضب و خشم او میشود یوزاسف گفت کدام عمل است که موجب رضای خداوند یگانه آفریننده اشیا میگردد بلوهر گفت رضای الهی در آنست که اطاعت او کنی و نافرمانی نکنی و بمردم برسانی آنچه را توقع داری ایشان بتورسانند و از مردم باز داری آنچه را میخواهی ایشان از تو باز دارند و عدالت نمودن با خلق موجب خوشنودی اوست و متابعت آثار انبیا و رسل نمودن و از سنت و طریقه ایشان بدرنرفتن موجب رضای اوست یوزاسف گفت ای حکیم دیگر باره در باب زهد و ترک دنیا بگو و مرا از احوال آن باخبر گردان بلوهر گفت چون دیدم دنیا را که در تغییر و زوال و تقلب احوالست و دیدم اهل دنیا

را که پیوسته در دنیا نشانه تیرهای مصایب و نوایب و بلاهایند و همگی در گرو مرگ و فنایند و دیدم صحت دنیا را که بعد از آن بیماری هست و جوانیش به پیری و فنا و توانگریش بفقرو درویشی مبدل میشود و فرحش باندوه و عزتش بذلت و راحتش بشدت متقلب می گردد امنیتش بخوف و حیاتش بموت منتهی می شود و دیدم که عمرها بسی کوتاهست و مرگ در کمین و قدر اندازان تقدیرات ایزدی تیرهای قضا بسوی هر کس در کمان پیوسته اند و بدنها در نهایت ضعف و سستی و ناتوانیند و از هیچ بلائی امتناع و ابا ندارند و رفع هیچ بلیه از خود نمی توانند کرد از مشاهده این احوال دانستم که دنیا منقطع و زایل است و کهنه می گردد و فانی می شود و آنچه از دنیا دیدم دانستم احوال آنچه را ندیدم و از ظاهر دنیا حال باطنش را معلوم کردم و آشکار و پنهانش را شناختم و از گذشته اش حال آیند اش را مشخص کردم چون دنیا را شناختم از آن حذر کردم و چون بعیبهای آن بینا گشتم از آن گریختم ای یوزاسف می بینی کسی را در دنیا در پادشاهی و نعمت و شادی و راحت و عیش و رفاهیتی که مردم بر حال او رشک می برند در شادی جوانی و طراوت بدن و شادمانی زیبایی سلطنت و کامرانی و صحت بدن و فراغ خاطر و وسعت ملک و نعمت ناگاه دنیا از او بر میگردد هنگامی که در عین سرور و بهجت و زینت و راحت است و از همه احوال خوشوقت تر است پس بدل میکند عزتش را بمذلت و شادیش را باندوه و نعمتش را ببد حالی و توانگریش را بدرویشی و فراخی نعمتش را بتنگی و شدت و جوانیش را پیری و رفعتش را به پستی و حیاتش را بمرگ پس او را میافکند در سوراخی تنگ پر وحشت تنها و بی کس و غریب و از دوستان جدا میشود و ایشان از آن مفارقت مینمایند و برادران و یاران او را وامیگذارند و از ایشان حمایتی نمی بینند دوستان او در این حال دفع مضرتی از او نمیکنند و عزت و ملک پادشاهی و اهل و مال او را بغارت میبرد کسی که بعد از او بر سریر ملک می نشیند و چنان از خاطر هافر اموش میشود که گویا هرگز در دنیا نبوده و نامش بر زبانها جاری نبوده و هرگز او را جاهی و منزلتی در دنیا نبوده و مالک بهره از زمین نگشته ای پسر پادشاه دنیا را خانه خود مدان و مسکن خود قرازمده و مزارع و مسکن آنرا ترک کن اف براو وقف بر روی او باد یوزاسف گفت اف بردنیا و پسر کسیکه قریب آنرا بخورد با این رسوائی احوال یاز گفت ای حکیم دیگر سخن بگو که سخن توشغای ددهای سینهن است بلوهر گفت بدستی که عمر بسی کوتاه است و شب و روز آنرا بزودی طی میکنند و رحلت از دنیا بزودی و سرعت دست میدهد و عمر هر چند دراز باشد آخر مزگست و هر که در دنیا رحل اقامت انداخته البته بسفر آخرت



رحلت مینماید پس آنچه برای دنیا جمع کرده است پراکنده میشود و آنچه برای دنیا سعی کرده ضایع میشود و بناها که محکم ساخته خراب میگردد و نامش از زبانها و پادش از خاطرها بر طرف میشود حسبش گم میشود و بدنش میپوسد و شرفش بیستی مبدل میگردد و تنعمهای دنیا وبال او میشود و کسبهای دنیا باعث زیانکاری او میشود و پادشاهی او میراث بد دیگران میرسد و فرزندان او بخواری مبتلا میشوند زنان او را دیگران بتصرف در آورند و امانها و پیمانهای شکسته میشود و آثارش مندرس میگردد مالش را قسمت میکنند و بساطش را برمیچینند دشمنانش شاد میشوند و ملکش خراب تاج سلطنتش را دیگری بر سر مینهد و بر سریر دولتش دیگری می نشیند و از خانه های خود بیرونش میبرند برهنه و خواری و بی معاون و یارتا در گودال قبرش میافکنند در تنهایی و غربت و تازیکی و وحشت و بیچارگی و مذلت از خویشان جدا گشته و دوستان او را تنها گذاشته هرگز از آن وحشت بدر نیاید و از آن غربت نیاساید ای پسر پادشاه مرد عاقل دانارا سزاوار آنستکه در سیاست و تأدیب نفس خود مانند امام عادل دورانیش باشد که تأدیب می کند عامه خلق را و باصلاح می آورد امور رعیت را و امر می فرماید ایشانرا باموریکه صلاح ایشان در آنهاست و نهی می فرماید ایشانرا از چیزهایی که باعث فساد ایشان است و عقاب می کند کسی را که مخالفت و عصیان او کند و نوازش میکند کسی را که فرمان او برد همچنین سزاوار آنستکه عاقل نفس خود را تأدیب کند در جمیع اخلاق و خواهشها و شهوتهای او و بداند او را بر امریکه باو نفع می بخشد هر چند از آنها کراهت داشته و بر او دشوار باشد و جبر نماید او را بر اجتناب کردن از اموریکه باو ضرر میرساند و باید برای نفس خود ثواب و عقاب مقرر سازد که چون امر خیری از او صادر شود خوشحال و مسرور گردد و چون امر شری از او صادر شود دلگیر و محزون شود و نفس خود را ملامت نماید و از جمله چیزهایی که لازم است بر صاحب عقل تفکر کند در اموریکه بر او وارد میشود و بعد از تفکر آنچه را موافق حق و صواب دانند عمل نماید و آنچه را خطا داند ترك نماید و خود را از آن منع فرماید و باید خود را و علم و دانش خود را حقیر شمارد تا بر او عجب و خود بینی مستولی نشود بدرستی که حق تعالی مدح فرموده است اهل عقل را و مذمت فرموده است اهل جهل و خود بینی را و بعقل هر چیز را ادراک میتوان نمود بتوفیق الهی و بجهل هلاک میشوند مردم معتمدترین چیزها نزد صاحبان عقل آن چیز است که عقل ایشان ادراک آن نموده باشد و تجربه های ایشان بآن رسیده باشد و بصیرتهای ایشان آنرا دریافته باشد در هنگامیکه ترك خواهشهای نفسانی کرده باشند و عقل با هوای

نفس مخلوط نباشد و صاحب عقل را سزاوار نیست که آنچه را از عمل خیر محافظت تواند نمود و بعمل تواند آورد آنرا حقیر شمارد و ترك كند هر گاه قدرت نداشته باشد بر زیادتر از آن بلکه آنچه از اعمال خیر میسر و مقدور گردد باید غنیمت شمارد این یکی از حربه‌های مخفی و سلاح‌های پنهانی شیطانی است که نمی‌بیند و ادراك نمی‌نماید او را مگر کسی که نیکو در مکرهای شیطان تدبیر نماید و از این مکر بسلامت نمرهد مگر کسی که حقتعالی او را نگاهدارد و از جمله سلاحها و حربه‌های کشنده شیطان در حربه است که کشنده‌تر از حربه‌های دیگر اوست یکی انکار عقلست که در دل مرد عاقل و سوسه مینماید که تو عقل و بصیرتی نداری و از دانائی نفی بتو عاید نمی‌گردد غرض از این و سوسه آنست که محبت علم و طلب علم را از خاطر او بیرون کند و دانش و کمال را در نظر او سهل نماید و زینت دهد برای او مشغول شدن بغير علم را از لهو و لعب دنیا پس اگر آدمی از این راه فریب او را خورد و متابعت او نمود مغلوب میشود و دیگر از دست او رهایی مشگل است و اگر در این باب قبول و سوسه او ننمود و فریب او را نخورد و عقل خود را بر شیطان غالب گردانید بحربه دیگر قصد او مینماید باینکه چون آدمی اراده عملی از اعمال خیر و قصد تحصیل کمالی از کمالات کرد که عقلش بآن احاطه نموده و قادر بر تحصیلش هست بر او عرض مینماید بسیاری از اعمال و کمالات و علوم که فوق طاقت و ادراك اوست تا او را بسبب عدم ادراك آنها غمگین کند و باین سبب او را و سوسه میکند که عقل تو ضعیف است و طاقت این امور ندارد و بز دریافت تو اعتمادی نیست پس عیث خود را رنج میفرمائی ثمره بر عمل تو مترتب نمیشود باین وسیله او را باز میدارد از تحصیل کمالی چند که در خور حوصله و طاقت اوست و باین حربه و سلاح بسیاری از مردان این میدان را بر زمین افکنده و از فضایل و کمالات محروم کرده است پس ای یوزاسف بر حذر باش از شر شیطان و ترك مکن علومی را که تمیدانی و در آنچه دانسته فریب شیطان را مخور که بآنها عمل نمائی بدستی که تو در خانه ساکنی که شیطان با الوان حیل‌های گوناگون بر اهل آن خانه مستولی شده و به انواع مکرها ایشان را گمراه کرده و بعضی را پرده‌ها بر گوشها و عقلها و دل‌های ایشان آویخته است که ادراك حق نمی‌کنند و بر ضلالت خود مانده‌اند و بهر چیز که جاهلند طلب علم آن نمی‌کنند مانند حیوانات و بدستی که علمه خلق را مذہبها و طریقه‌های مختلف هست بعضی از ایشان سعی تمام در ضلالت خود مینمایند بحدی که خون و مال مردم را بر خود حلال کرده‌اند و گمراهی و باطل خود را در لباس‌های حق بمردم مینمایند که دین مردم را برایشان مشتبه گردانند و زینت میدهند

ضلالت خود را در نظر جمعی که ضعیف العقلمند و از دین حق ایشان را بسر می گردانند پس شیطان و لشکر های او اهتمام تمام میورزند در هلاک مردم و گمراهی ایشان و عدد لشکر شیطان را بغیر از حقتعالی کسی نمی دانند و جز بتوفیق و عون الهی و چنگه نندن در متابعت دین حق رفع مکرهای ایشان نمی توان کرد پس از خدا سؤال می نمائیم که ما را توفیق طاعت خود کرامت فرماید و بردشمنان خود ما را نصرت دهد بدستی که یاری بر ترک معاصی و قفل طاعات از جانب حقتعالی است و بدون توفیق او امری میسر نمی شود یوزاسف گفت ای حکیم حقتعالی جل شانه را برای من بنحوی وصف کن که گویا او را می بینم بلوهر گفت خدای عزوجل دیدنی نیست و بدیدن موصوف نمی گردد و عقلا بکنه وصف او نمی رسند و زبانها بآنچه سزاوار مدح و ستایش اوست قیام نمی توانند نمود و بندگان احاطه بعلمهای او نمی توانند مگر آنچه را که او تعلیم ایشان نماید بوسیله پیغمبرانش از آنچه از صفات کمالیه خود بیان کرده است فهمهای خلاق ادراک عظمت پروردگاری او نمیتوانند نمود جناب مقدس او از آن رفیع تر و بزرگوار تر و لطیف تر و پاکیزه تر است که عقلا و وهما نزدیک بارگاه جلال و کبریا معرفت و شناسائیش توانند گردید پس بتوسط پیغمبران از علوم خود بر مردمان ظاهر کرده آنچه خواسته است و صلاح ایشان را دانسته است و از وصف ذات و صفات خود بیان فرموده است آنچه اراده فرموده و عقلهای خلاق طاعت ادراک آن داشته است و ایشان را بر شناخت خود راهنمایی فرموده است با ایجاد اشیا از کتم عدم و معدوم کردن آنچه ایجاد فرموده یوزاسف گفت چه حجت هست بر وجود پروردگار بلوهر گفت هر مصنوع ساخته شده را ببینی نه بینی کسی را که آن را ساخته است عقل تو حکم می کند کسی آن را ساخته است همچنین آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست دلالت می کند بر صانعی که ایشان را ساخته و آفریده است و چه حجت از این قویتر و ظاهر تر می باشد یوزاسف گفت بفرما ای حکیم آیا بقضا و قدر الهیست آنچه بمردم میرسد از بیماریها و دردها و فقر و احتیاج و مکروهات یا نه بلوهر گفت اینها همه بقضا و قدر حقتعالی است یوزاسف گفت بفرما کارهای بد و گناهان مردم هم بقضا و قدر است یا نه بلوهر گفت خدا از اعمال سیئه ایشان مبرا است زیرا برای مطیعان ثواب عظیم مقرر فرموده و عذاب شدید در جزای عاصیان وعده نموده یوزاسف گفت بفرما عادل ترین مردم کیست و کیست ظالمترین مردم و کیست زیر کترین مردم و کیست

احمق ترین مردم کیست شقی ترین مردم و کیست سعیدترین مردم بلوهر گفت عادلترین مردم کسیست که برای مردم انصاف از نفس خود بیشتر دهد و ظالمترین مردم کسیست که ظلم و جور خود را عدل داند و عدل اهل عدل را جور و ظلم شمارد زیر کترین مردم کسیست که تهیه و استعداد آخرت خود را درست کند بیخردترین مردم کسیست که همگی همت خود را صرف دنیا نماید و گناهان کار او باشد سعادت مندترین مردم کسیست که عاقبت اعمال او بخیر باشد شقی ترین مردم کسیست که ختم اعمال او بیخیزی باشد که موجب غضب و خشم پروردگار او شود پس حکیم گفت کسیکه با مردم بنحوی معامله نماید و جز اهدا ایشانش را که اگر با او آن نحو معامله نمایند و جز اهدا او را باعث هلاک و ضرر او گردد او خداوند خود را بخشم آورده و مخالف رضای او عمل کرده و کسیکه با مردم چنان معامله نمایند که اگر با او آن معامله نمایند باعث صلاح او باشد او مطیع خداوند خود است و تحصیل رضای الهی نموده و از غضب او اجتناب کرده است بعد از آن گفت زینهار کار نیک را بد بشمار هر چند آن را در بدان بینی و کار قبیح و بد را نیک مدان هر چند در نیکان مشاهده نمایی یوزاسف گفت بفرما کدامیک از مردم سزاوارترند بسعادت و کدامیک از ایشان سزاوارترند بشقاوت بلوهر گفت سزاوارترین مردم بسعادت کسیست که بطاعتهای الهی عمل نماید و از معاصی او اجتناب کند و سزاوارترین مردم بشقاوت کسیست که معصیتهای الهی را بجا آورد و طاعتها را ترک نماید و شهوتهای نفس خود را بر رضای الهی اختیار کند یوزاسف گفت کدام یک از مردم خدا را فرمان بردارترند بلوهر گفت آنکسکه بیشتر متابعت فرموده الهی کند و در دین حق را سختتر باشد و از گناهان و اعمال قبیحه از همه کس دورتر باشد یوزاسف گفت بیان فرما حسنات و سیئات را بلوهر گفت حسنات صدق و راستی نیت و گفتار و کردار است و سیئات بدی نیت و بدی گفتار و کردار است یوزاسف گفت نیکی و صدق نیت کدام است بلوهر گفت اعتدال و میانروی در قصد و همت است یوزاسف گفت چیست بدی کردار گفت معصیت پروردگار نمودن یوزاسف گفت بفرما چگونه حاصل می شود میانه روی در قصد و همت گفت باینکه پیوسته متذکر فنا و زوال دنیا باشی و همت گماری بر ترک امور دنیوی که موجب غضب الهی و وبال اخروی می شود یوزاسف گفت سخاوت کدام است گفت سخاوت و جوانمردی صرف کردن مال است در راه رضای الهی یوزاسف گفت چه چیز است موجب

عزیز بودن گفت تقوی و پرهیز کاری از آنچه خدا از آن نهی فرموده است یوزاسف گفت کدام است بخل گفت منع کردن حقوق از اهلش و گرفتن اموال از غیر محلش پرسید حرص کدام است گفت میل کردن بسوی دنیا و نظر انداختن بچیزهاییکه باعث فساد میشود و عقاب الهی بر آنها مترتب میشود پرسید راستی کدام است گفت آنستکه خود را فریب ندهی و باخود دروغ نگوئی پرسید حماقت کدام است گفت آنستکه دل بدنیای فانی دهی و آخرت که دایم و باقی است ترك نمائی پرسید دروغ چیست گفت آنکه آدمی باخود دروغ گوید و خود را بآن فریب دهد و پیوسته بهواها و شهوات نفس خود مشغول و خوشحال باشد و امور دین خود را بتأخیر اندازد بطول امل پرسید کدامیک از مردم کامل ترند در صلاح و شایستگی گفت آنکسکه عقلش کامل تر است و نظر در عواقب امور بیشتر میکند و دشمنان خود را بهتر میشناسد و خود را از شرایشان بیشتر محافظت می نماید پرسید آن عاقبت که گفتی در آن نظر مییابد کرد چیست و آن دشمنان که گفتی از ایشان حذر باید کرد کیستند گفت عاقبت آخرت است و آن دشمنان حرص و غضب و حسد و حمیت و شهوت و ریا و لجاجت در باطل است پرسید کدامیک از این دشمنان که شمردی قوی تر است و احتر از آن دشوارتر گفت در حرص خوشنودی نیست موجب شدت غضب میگردد و در غضب جور غالب است و شکر اندک و کم موجب عداوت و دشمنی بسیار میگردد و حسد مورث فساد دین و بدگمانی بخداوند خود است و حمیت باعث لجاجت عظیم و گناهان شنیع می شود و کینه سبب طول عداوت و قطع رحم و شفقت و شدت قهر و سطوت می باشد و ریا از همه مکرری بدتر است و بسیار مخفی میباشد و از همه دروغها بدتر است و لجاجت زود آدمی را در خصومت عاجز میکند و حجت را قطع مینماید پرسید کدامیک از مکرهای شیطان در هلاک کردن تمامتر و تأثیرش بیشتر است گفت آنکه بسبب شهوتهای نفسانی بر مردم مشتبه کند نیک و بد و ثواب و عقاب و عواقب امور ناشایست را پرسید حق تعالی چه قوت بآدمی کرامت فرموده است که بآن تواند غالب شد بر این صفات ذمیمه و اعمال قبیحه و خواهشهای هلاک کننده گفت آن قوت عقل و علم است و عمل کردن بهر دو صبر کردن نفس بر ترك خواهشهای خود و امید داشتن بر ثوابهایی که در شرح وارد شده است و بسیار یاد کردن فنای دنیا و نزدیکی مرگ و پیوسته در حذر بودن که بسبب امور فانی دنیا امور باقی آخرت از این کس قوت نشود و عبرت گرفته از عاقبتهای بدیکه بر امور گذشته دنیا مترتب شده و خود را بر آداب و سنن اهل عقل داشتن و تفسر از عاداتهای بد باز داشتن و بعبادتهای نیک و خلقهای حسن عادت

فرمودن و طول امل را از خود دور کردن و صبر برشاید نمودن و بقدر کفایت از روزی قانع شدن و بقضای الهی راضی بودن و تفکر در شدت عقوبات آخرت و تسلی دادن خود بر چیزهایی که در دنیا از آدمی فوت میشود و ترك اموری که با تمام نمیرسد و بیناشدن باموری که بازگشت او بآنهاست از امور آخرت و راه سعادت را بر راه ضلالت اختیار نمودن و بیقین دانستن که بر کار خیر و شر ثواب و عقاب هست و دانستن حقوق الهی و خلق و نیکخواه مردم بودن و نفس را از متابعت هوا و شهوتها نگاهداشتن و کارها را از روی فکر و تدبیر کردن که اگر فسادی بر آن مترتب شود چون تفکر و تدبیر نموده معذور باشد اینهاست قوتها و لشکرهایی که باینها بر آن دشمنان غالب میتواند شد یوزاسف گفت کدام خصلت خلاق پسندیده تر و نایاب تر است بلوهر گفت تواضع و فروتنی و نرمی سخن با برادران مؤمن پرسید کدام عبادت بهتر است گفت دل بیاد خدا و محبت او داشتن پرسید کدام خصلت افضل است گفت محبت صالحان پرسید کدام سخن بهتر است گفت امر بمعروف و نیکبها و نهی از منکر و بدیها پرسید کدام دشمن است که دفعش دشوارتر است گفت گناهان پرسید کدام يك از فضیلتها افضل است گفت راضی شدن بآنچه کافی باشد از روزی پرسید کدام يك از آداب بهتر است گفت آدابیکه از دین و شرع ظاهر شود پرسید کیست آن کسی که جفاکارتر است گفت پادشاه ظالم و دلی که در آن رحم نباشد پرسید چه چیز است که بنهایت نمیرسد گفت چشم صاحب حرص که هرگز از دنیا سیر نمی شود پرسید کدامست چیزیکه عاقبتش از همه چیز بدتر است گفت متابعت رضای مردم نمودن در چیزیکه موجب غضب الهیست پرسید کدام چیز است که زودتر از حالی بحالی میگردد و ثبات نمیدارد گفت دل پادشاهانی که کارهای ایشان برای دنیا باشد پرسید کدام يك از گناهان رسواتر است گفت پیمان الهی را شکستن و مکر با خدا پرسید چه چیز است که زودتر منقطع می گردد گفت محبت عاشق پرسید کدام چیز خائن تر است گفت زبان دروغ گو پرسید چه چیز است که بیشتر پنهان میباشد گفت بدی ریا کننده که مردم را بظاهر خود فریب دهد پرسید چه چیز شبیه تر است باحوال دنیا گفت خوابهای پریشان پرسید کدام يك از مردم پسندیده تر است گفت آنکس که گمانش بپروردگسار خود نیکوتر باشد و ترك محرّمات الهی بیشتر نماید و غفلتش از یاد خدا و یاد مرگ و کوتاهی عمر کمتر باشد پرسید چه چیز است که در دنیا بیشتر موجب روشنی چشم و خوشحالی می شود گفت فرزند صاحب ادب و زن سازگسار موافقی که یاور باشد بر تحصیل آخرت پرسید کدام درد علاجش مشکل تر است در دنیا

گفت فرزند بد وزن بد که خلاصی از این دو بلا حاصل نمی‌شود پرسید در کدام آسایش راحت بیشتر است گفت راضی بودن آدمی بهره خود در دنیا و در تحت حمایت و فرمان پادشاهان صالح بودن یوزاسف گفت ای حکیم خاطر خود را با من دار می‌خواهم از تو سؤال کنم از چیزیکه اهتمام من بآن از همه چیز بیشتر است بعد از آنکه حقتعالی مرا بکار خود بینا گردانید و دانستم از امور خود چیزی چند را که نمیدانستم و روزی کرد مرا از امور دین آنچه را که از آنها ناامید بودم بلوهر گفت پرس از آنچه خواهی یوزاسف گفت مرا خبرده از حال کسی که در طفولیت پادشاهی رسیده باشد و دین او بت پرستی باشد و بلذات دنیا پیوسته پرورش یافته و بآنها معتاد شده و در نعمت و راحت نشو و نما کرده باشد تا سن پیری و در مدت عمر خود خدایانشناخته باشد و یک لحظه خود را از شهوات و لذات نفس باز نداشته باشد بلکه پیوسته همت او مصروف باشد بر آنکه هر لذتی را بنهایت رساند و اقصای مراتب هر شهوتی را تحصیل نماید و خواهشهای نفس را بر همه چیز ترجیح دهد و رشد و صلاح خود را در غیر آنها نداند و چندانکه عمرش زیاده شود حرصش باین امور زیاد گردد و بدنی فریفته تر شود و آن دین باطل در نفسش راسختر گردد و اهل دین باطل خود را دوستتر دارد و روز بروز عداوتش زیاده گردد بجماعتیکه مخالف دین اویند و بر دین حق ثابتند و از ترس او حق را اظهار نمیکند و از ظلم و عداوت او خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند آیا چنین کس باین اوصاف را امید هست که در آخر عمر آن مذهب باطل را ترک نماید و از آن اعمال قبیحه نجات یابد و میل کند بجانب امریکه فضیلت آن ظاهر و حجت حقیقت آن واضح است و فوائد و بهره‌ها در آن بسیار است یعنی اختیار نماید آنچه تو میدانی از دین حق و برسد بمرتبه که گناهان گذشته‌اش آمرزیده شود و امید ثوابهای اخروی داشته باشد بلوهر گفت صاحب این اوصاف معلوم و دانستم این سؤال را برای چه کردی یوزاسف گفت این دریافت و فراست از تو بعید نیست با آن درجه فهم که خدا بتو کرامت فرموده و آن مرتبه علم که تو بآن مخصوصی بلوهر گفت صاحب آن اوصاف پدر تو است و باعث تو بر این سؤال محبتی است که باوداری و اهتمامیست که در امر او بعمل می‌آوری بسبب شفقت بر پدر و رعایت حق او از ترس آنکه مبادا معذب شود در آخرت بعد از آنکه حق تعالی مثل آنرا وعده فرموده است و می‌خواهی که مثاب شوی در این اهتمام و ادا کنی حقی را که خدای تعالی برای پدر تو لازم کرده است از شفقت بر او و گمان دارم در خاطر داری که نهایت سعی و اهتمام بجای آوردی در هدایت پدر خود و خلاصی او از هولهای عظیم و عذابهای نامتناهی و

رسانیدن او به سلامت و راحت نعمت ابدی که حق تعالی در ملکوت سماوات برای مطیعان مقرر فرموده است یوزاسف گفت يك حرف را خطا نکردی و آنچه در خاطر من بود بیان فرمودی پس آنچه اعتقاد داری در امر پدرم بیان فرما که میترسم او را مرگ در رسد و بحسرت و ندامت گرفتار شود در وقتیکه پشیمانی او را هیچ ثمره نبخشد و از من هیچ نفعی باو نتواند رسید و مراد این امر صاحب یقین گردان و این عقده را از خاطر من بگشا که بسیار غمگینم در این امر و چاره اش را نمیدانم بلوهر گفت اعتقاد ما آنستکه هیچ مخلوقی را از رحمت پروردگار خود دور نمیدانیم و هیچ کس را نا امید از لطف و احسان او نمیکنیم و امید هدایت بهر کس داریم تازه است هر چند سرکش طاغی و گمراه باشد زیرا حق تعالی خود را برای ما وصف فرموده است بر رحمت و مهربانی و شفقت و ما باین نحو او را شناخته ایم و باین اوصاف ایمان با او آورده ایم و امر فرموده است جمیع عاصیان را باستغفار و توبه باین سبب ما امیدواری عظیم در حصول مقصود باو داریم اگر مشیت الهی بآن تعلق گرفته باشد و بدان ای یوزاسف نقل کرده اند پادشاهی بود در زمانهای قبل که صیت علم و دانش او در آفاق منتشر و بسیار ملایم و مهربان و عادل بود بر رعیت خود و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و مدتی در میان ایشان بانهایت خیر و صلاح و نیکی زندگانی و جهان بینی کرد چون اجل او در رسید و بدار بقا رحلت نمود رعیت بر او بسیار جزع کردند و او را فرزندی نبود اما یکی از زنان او حامله بود و منجمان و کاهنان حکم کردند که این فرزند پسر است ایشان کسی را بر خود پادشاه نکردند و در انتظار ولادت آن پسر بسر میبردند و زرای پادشاه سابق امور مملکت را جاری میساختند پس موافق قول منجمان پسر متولد شد و اهل آن مملکت بشادی و سرور و ریکه از تولد آن پسر حاصل کردند تا یکسال بله و ولع و سازها و انواع تنعمات تعیش کردند و بمسوق و معاصی روزگار گذرانیدند تا آنکه جمعی از علما و دانشمندان و حق شناسان که در میان ایشان بودند بآن گروه گفتند این فرزند عطیه بود که حق تعالی بشما کرامت فرموده و سزاوار بود در برابر این نعمت شما حق تعالی را شکر کنید که معطی این نعمت است شما بجای شکر او کفران نعمت کردید و مخالفت او نمودید شکر شیطان کردید و او را راضی نمودید خدا را بخشم آوردید اگر اعتقاد شما اینست که غیر خدا این نعمت را بشما عطا کرده است پس شکر او بکنید آن گروه در جواب گفتند ما این عطیه را از خدا میدانیم و او بر ما این نعمت منت گذاشته علما گفتند پس اگر میدانید خدا این نعمت را بشما کرامت فرموده چرا او را بخشم میآوردید و دشمن را راضی میکنید گفتند ای دانا پان الحال آنچه باید کرد ما را



بفرمائید نصیحت شما را قبول و بفرموده شماعمل مینمائیم علما گفتند که میباید ترك كنيد متابعت شیطان را در خوردن مسکرات و مشغول شدن بسازها و لهو و لعب و اطاعات و عبادت طلب خوشنودی پروردگار خود بکنید و چند برابر آنچه شکر شیطان و اطاعت او کردید شکر خداوند خود بجا آورید تا حق تعالی گناهان شما را بیامرزده رعیت در جواب ایشان گفتند بدنهای ما تاب تحمل جمیع آنچه شما فرمودید ندارد علما گفتند ای اصحاب جهالت و ضلالت چگونه اطاعت کردید کسیرا که هیچ حق بر شما نداشت و معصیت میکند کسیرا که حق واجب لازم بر شما دارد چون بود که قوت داشتید بر فعل کارهاییکه سزاوار نبود و اظهار ضعف و ناتوانی میکنید در اعمالی که نیکو و پسندیده و سزاوار است ایشان گفتند ای پیشوایان علم و حکمت شهوتها در نفس ما عظیم و قوی گردیده و لذتهای دنیا بر ما غالب شده چون این دواعی در نفس قویست کارهای بد بر ما آسان شده است و متحمل مشقتهای آنها میتوانیم شد و نیات خیر در نفس ما ضعیف شده باین سبب مشقت طاعات بر ما گران و دشوار است پس از ما راضی شوید بتدریج روز بروز از يك يك از اعمال ناشایست خود بر گردیم و بطاعات رو آوریم و بار را بر ما گران مکنید علما گفتند ای بیخردان شما فرزندان اهل جهالت و برادران اهل ضلالتید لهذا شقاوت و بدبختی بر شما آسان و سعادت و فیروزی بر شما گران رعیت گفتند ای دانایان و پیشوایان و ای حکیمان رهنا از سرزنش شما بآمرزش پروردگار خود پناه میبریم و از شدت و عنف شما پیرده عفو الهی میگریزیم پس شما سرزنش مکنید ما را بضعف و سستی و نسبت ندهید ما را بجهالت و پستی زیرا پروردگار ما کریم و مهربان و آمرزنده است پس اگر اطاعت او نمائیم از گناه ما عفو می فرماید و عبادات ما را مضاعف می گرداند ما سعی میکنیم در عبادت و بندگی او بقدر آنچه از زمان مخالفت او کرده ایم و پیروی خواهشها نموده ایم تا آنکه حق تعالی ما را بآرزوهای دنیا و عقبا برساند و بر ما رحم کند خلعت مغفرت بر ما پوشاند چنانچه بی طلب ما را لباس هستی پوشانید و از ظلمت آباد عدم بساخت و جود کشانید چون چنین گفتند علما اقرار بر صدق ایشان نمودند و بگفته ایشان راضی شدند پس ایشان یکسال تمام روزه داشتند نماز و عبادت کردند و مالها در راه خدا صرف نمودند چون یکسال منقضی شد کاهنان گفتند آنچه این گروه برای این مولود کردند دلالت میکند که این پادشاه مدتی فاجر و بد کردار باشد و مدتی صالح و نیکو کردار زمانی جبار و متکبر باشد و بعد از آن تواضع و شکستگی شیوه او گردد منجمان نیز با ایشان در این قول اتفاق نمودند پرسیدند این حال را از کجا دانستید و چگونه بر شما ظاهر

شد کاهنان گفتند چون رعیت بسبب این مولود در اول مشغول لهو و باطل شدند و در آخر بعبادت و بندگی رو آوردند دانستیم که این مولود چنین خواهد بود منجمان گفتند چون در مولود او زهره و مشتری هر دو در قوت بودند و زهره تعلق باهل طرب و بطالت دارد و مشتری تعلق باهل علم و عبادت دانستیم که این دو حالت در او خواهد بود پس آن طفل در نهایت قوت و تنومندی و قدرت نشو و نما کرد چون نشاء پادشاهی یافت آغاز بدمستی و بطالت و لهو و لعب و ظلم و جور و فساد و تطاول نمود محبوب ترین مردم نژاد او کسی بود که در این امور با او موافقت کند و دشمن ترین مردم نژاد او کسی بود که از اعمال او کناره کند و او را نصیحت نماید مغرور شده بود بجوانی و صحت و توانائی و ظفر و نصرت بردشمنان و نخوت و خودبینی و سرور و شادی او نهایت رسید و آنچه میخواست و آرزو داشت از دیدنیها و شنیدنیها دید و شنید تا آنکه بسن سی و دو سالگی رسید پس جمع کرد زنان و پسران بی شمار که از اولاد پادشاهان نژاد او جمع شده بودند و پرد گیان حرم خود را از کنیزان باحسن و جمال و اسبان نفیس و مرکبهای فاخر و کنیزان و خدمتکاران خاص خود را همگی حاضر نمود و فرمود خود را بانواع لباسها و الوان زینتها بیارایند و امر فرمود عمارتی در مقابل مطلع آفتاب از برای او بنا کنند که زینتش از صحیفهای طلا باشد و اصناف جواهر در آن بکار برند و طول آن مجلس صد و بیست و زرع و عرض آن شصت و زرع باشد و فرمود که سقف و دیوارهای آن را بطلا زینت دهند و بالوان جواهر مرصع کنند و آنچه در خزاین او بود از تقایس اموال و جواهر و اسباب بیرون آورند در مجلس بترتیب بچینند و فرمان داد جمیع لشکری و امرا و سپهسالاران و نویسندگان و دربانان و یساولان و اشراف و بزرگان و دانشمندان اهل مملکت او همگی با نهایت زیب و زیور حاضر شوند و فرمود شجاعان و عسکر و دلیران لشکرش بر اسبان نفیس سوار شوند و از برای هر صنف از صنوف وزرا و لشکری و رعایا و عامه خلق مکانی مقرر فرمود که صفها بر کشیده در جاهای خود قرار گیرند و غرض او این بود که بر منظر رفیعی بر آید عظمت پادشاهی و اسباب سلطنت و جمعیت رعیت و وسعت مملکت و کثرت عساکر خود را بنظر در آورد تا عیش و طرب او زیاده گردد چون چنین مجلس را مرتب ساختند بمجلس درآمد و بر تخت خود بالا رفت و بر تمام مملکت خود مشرف شد همگی او را سجده کردند و او را از مشاهده آن اسباب بی پایان و کثرت مطیعان و فرمانبرداران سرور عظیم حاصل شد پس بعضی از غلامان خاص گفت که مملکت و رعیت خود را بر احسن و جوه مشاهده نمودم و شاد گردیدم اکنون میخواهم که منظر خویش را بنظر در آورم و از مشاهده جمال خود مسرور

کردم پس آینه طلب کرد در اثنای آنکه در اومی نگریست و مشاهده صویت خود مینمود. نظرش بر موی سفیدی افتاد که در موهای ریش او ظاهر شده بود مانند زاغ سفیدی که در میان زانهای سیاه نمودار باشد از مشاهده این حال بسیار خایف و هراسان و غمگین و ترسان گردید. و اثر اندوه بر جبینش ظاهر شد و شادیش باندوه مبدل گردید و با خود اندیشه کرد که جوانی با آخر رسید ایام سلطنت و کابرائی بنهایت انجامیده این موی سفید رسول نا امید است که خبر زوال پادشاهی را بر من میخواند و پیش آهنگ مرگست که خبر مردن و پوسیدن را بگوش جانم میرساند هیچ در بانی مانع آن نتوانست شد هیچ نگهبانی دفع آن نتوانست کرد تا ناگاه بمن رسید و خبر مرگ و زوال پادشاهی را بمن رسانید بزودی سرور مرا باندوه بدل خواهد کرد شادی و عیش مرا زایل خواهد نمود و بنای قوت و توانائی مرا درهم خواهد شکست و حصارهای محکم و لشکر فراوان برای دفع این تعقی نخواهد بخشید اینست ربایندۀ جوانی و قوت زایل کننده توانگری و عزت اینست پراکنده کننده جمعیت عزیزان و قسمت کننده میراث میان دوستان و دشمنان باطل کننده عیشها مکرر سازنده لذتها خراب کننده عمارتها و متفرق سازنده جمعیتها اینست پست کننده صاحبان رفعت و خوار کننده اصحاب عزت و شوکت اینک در رسیده و بار خود را فرود آورده در خانه من و دام خود را برای صید من گسترده در کاشانه من پس آن پادشاه که در محملها بردوش گرفته بروی تختش رسانیده بودند با پای برهنه مضطرب از تخت خود فرود آمد و لشگری خود را جمع و معتمدان خود را بنزدیک خود خواند و گفت من چگونه پادشاهی بودم شما را و باشما چه نوع سلوک کردم و در ایام دولت من شما بر چه حال بودید ایشان در جواب گفتند ای پادشاه پسندیده اطوار نیکو کردار حق نعمت بر ما بسیار داری و از شکر نعمتهای تو عاجزیم و اینک جانهای خود را در راه فرمانبرداری تو گذاشته ایم آنچه میخواهی بفرما که بجان قبول میکنیم پادشاه گفت دشمنی که از او نهایت بیم و خوف دارم بسرای من در آمده و هیچیک از شما او را مانع نشدید تا بر من مستولی گردیده با آنکه شما معتمدان من بودید و بشما امیدها داشتم ایشان گفتند ای پادشاه آن دشمن در کجاست او را میتوان دید یا نه پادشاه گفت خودش دیده نمیشود اما آثار و علاماتش را میتوان دید ایشان گفتند ما برای دفع دشمنان شما مهیا شده ایم و حق نعمتهای ترا فراموش نکرده ایم در میان ما صاحبان عقل و تدبیر بسیارند دشمن خود را بما بنما تا دفع شراو از تو بکنیم پادشاه گفت من فریب عظیم از شما خورده بودم و بیخطا بر شما اعتماد کردم و شما را بمنزله سپری میدانستم برای

دفع دشمنان خود و مالهای گزاف بشما بخشیدم و شما را بر همه کس برگزیدم و بخود اختصاص دادم که مرا از سردشمنان حفظ و حراست و منع و حمایت نمائید برای اعانت و یاری شما. بر این امر شهرهای محکم بنا کردم و قلعهها استوار گردانیدم و اسلحه که برای دفع اعدای در کار است بشما عطا کردم و غم تحصیل مال و روزی را از شما برداشتم که شمارا آبدیشه بغیر از محافظت من نباشد و گمان من این بود که با وجود شما آسیبی بمن نخواهد رسید و آنکه شما برگرد من باشید رخنه بر بنیان وجود من راه نخواهد یافت اکنون با وجود جمعیت شما چنین دشمنی بر من ظفر یافته است اگر این از سستی و ضعف شماست که قدرت بردفع آن ندارید پس من در استحکام کار و فکر روزگار خود خطا کرده‌ام که شمارا با این ضعف یاور خود کرده‌ام و اگر شما قادر بردفع آن بوده‌اید و عاقل شده‌اید پس شما خیرخواه و مشفق من نبوده‌اید ایشان گفتند ای پادشاه چیزیکه ماطاقت دفع آن داشته باشیم بسلاح و حرب و اسبان و قوت تهیه خود بمشیت الهی نخواهیم گذاشت که ضرر آن بتو برسد تا ماحیات داریم و اما چیزیکه بدیده در نیاید ما علم بآن نداریم و قوت ما بدفع آن وفا نمیکند پادشاه گفت آیا من شمارا ننگرفته‌ام برای اینکه دفع دشمنان از من بکنید گفتند بلی گفت پس از چه قسم دشمنان مرا محافظت مینمائید از دشمنی که ضرر بمن رساند یادشمنیکه ضرر بمن نتواند رساند گفتند از دشمنیکه ضرر رساند پادشاه گفت آیا از هر ضرر رساننده نگاه میدارید یا از بعضی دشمنان ضرر رساننده گفتند از هر دشمنی که ضرر رساند پادشاه گفت اینک رسول مرگ در رسیده و خبر خرابی و پوسیدگی بدن و زوال ملک و پادشاهی بمن میدهد و میگوید من میخواهم آنچه تو آبادان کرده ویران گردانم و آنچه بنا کرده خراب کنم و آنچه جمع کرده پراکنده نمایم و آنچه با سلاح آورده فاسد کنم و آنچه اندوخته قسمت کنم و کرده های تورا بر هم زنم و تدبیرهای ترا باطل گردانم و این رسول خبر آورده از جانب مرگ که عنقریب دشمنانرا بر تو شاد خواهم کرد و از فنای تو دروهای و کینه‌های سینه ایشانرا دوا خواهم نمود و زود باشد که لشکر ترا پراکنده کنم و انس ترا بوحشت مبدل کنم و ترا بعد از عزت خوار گردانم و فرزندان ترا یتیم و متفرق سازم جمعیت ترا و بمصیبت تو نشانم برادران و اهل بیت و خویشان ترا و پیوندهای بدنترا از هم بپاشم و دشمنان ترا در خانه‌های تو بنشانم آن گروه گفتند ما ترا از سر مردم و جانوران درنده و حشرات زمین محافظت میتوانیم نمود امامرگ و کهنگی و زوال را چاره نمیتوانیم کرد و قوت دفع آنرا نداریم و از خود نیز آنرا منع نمیتوانیم نمود پادشاه گفت آیا چاره

بر دفع این دشمن هست گفتند نه پادشاه گفت دشمنان دارم از این دشمن خردتر آیا دفع آنها میتوان کرد گفتند کدامند آنها گفت دردها و بلاها و غمها گفتند ای پادشاه بتقدیر خداوند عظیم الشان قادی نازل میشود و اسبابشان از بدن و نفس برانگیخته میشود و هیچکس بر دفع آنها قادر نیست و بحاجب و دربان و حارس و نگهبان ممنوع نمیگردند پادشاه گفت آیا قادر هستید بر دفع اموری که بقضا و قدر الهی بر من مقدر شده است گفتند ای پادشاه کیست که پنجدرینجه قضا افکند و مغلوب آن نگردد و کیست که با قدر حق تعالی ستیزه نماید و مقهور نشود پادشاه گفت هر گاه شما چاره قضا و قدر نمیتوانید نمود و جمیع امور بقضا و قدر است پس چه نفع از شما بمن میتواند رسید گفتند ما قدرت بر دفع قضا و قدر نداریم و تو توفیق یافته و بحقایق امور پی برده آنچه میگوئی حق است اکنون بگو چه اراده داری پادشاه گفت اراده دارم بعوض شما اصحاب و یارانی بگیرم که مصاحبت ایشان با من دائمی باشد و وفا در عهد و پیمان ایشان باشد و برادری ایشان با من همیشه باقی باشد و مرگ پیوند من و ایشان را قطع نکند و بعد از من درس شدن بدن صحبت من و ایشان باقی باشد و مرا بعد از مرگ تنها نگذارند و در زندگی ترک یاری من ننمایند و از من دفع نمایند ضرر مرگ را که شما از دفع آن عاجزید گفتند ای پادشاه کیستند این جماعتی که اوصاف ایشان را بیان کردی گفت ایشان گروهی چندند که ایشان را برای اصلاح شما فاسد کردم گفتند احسان خود را از ما بازگیر و با ما و ایشان هر دو نیکی و ملامت کن که ما پیوسته اخلاق ترا پسندیده و کامل و مهربانیهای ترا عظیم و شامل یافته ایم گفت صحبت شما سم قاتل است و اطاعت شما موجب کری و کوریست و موافقت شما زبان را لال میگرداند گفتند چرا چنین است ای پادشاه گفت زیرا مصاحبت شما با من در بسیاری ملک و اموال و اسباب دنیا است و موافقت شما با من در جمیع خزاین و اسباب عیش و نعمت است و اطاعت شما مرا در امور است که موجب غفلت از امور آخرت است و شما مرا از فکر آخرت دور افکندید و دنیا را در نظر زینت دادید اگر خیر خواه من بودید هر گاه بیاد من میآوردید و اگر بمن مشفق و مهربان بودید زوال و فنا و کهنگی را در خاطر من جامیدادید و امر باقی را برای من تحصیل مینمودید و مرا با مرغانی مشغول نمیساختید آنچه شما نفع میدانید برای من ضرر است و آنچه گمان دوستی میکنید محض دشمنی است و جمیع آنچه شما برای من تحصیل کرده اید همه را بشما گذاشتم مرا بآنها حاجتی نیست گفتند ای پادشاه پسندیده افکار نیکو کردار سخن ترا فهمیدیم و عزم داریم آنچه بفرمائی اجابت کنیم و ما را اصلا بر تو حاجتی نیست زیرا که حجت تو تمام و

غالبست ولیکن سکوت ما در برابر سخن تو موجب فساد مملکت و باطل شدن دنیای ما و شهادت دشمنان مامیگرود و بر ما کار بسیار دشوار شده است در چاره کار تو حیران شده ایم بسبب فکریکه ترا سانج گردیده و امریکه تازه بر آن عازم شده پادشاه گفت آنچه شمارا بخاطر میرسد بگوئید و ایمن باشید از ضرر من و هر حجت که دارید بیان فرمائید و از من نترسید که من تا امروز مغلوب حمیت و تعصب بودم و امروز بر هر دو غالبم و تا امروز هر دو بر من مسلط بودند و اکنون بر ایشان مسلط شده ام و تا امروز پادشاه شما بودم ولیکن بنده بودم امروز از بندگی آزاد شدم و شمارا نیز از فرمانبرداری خود آزاد کردم گفتند کیست آنکه در زمان فرمانفرمائی بنده او بودی گفت من در آن زمان بنده خواهشهای نفسانی خود بودم و مقهور و مغلوب جهل و نادانی گشته بودم و بندگی شهوتهای خود میکردم امروز این بندگیها و اطاعتها را از خود بریدم و به پشت سر خود افکندم آزاد شدم گفتند بگوا پادشاه اکنون چه عزم داری گفت عزم دارم بقدر ضرورت قناعت نمایم و در خلوتی مشغول تحصیل آخرت خود گردم و دنیای فریبده را ترك نمایم و اینبارهای گرانرا از پشت خود بیندازم و مهبای مرگ شوم و تهیه سفر آخرت بگیرم که اینک پیک مرگ در رسیده و میگوید فرموده اند از تو جدا نشوم با تو باشم تا مرگ تو برسد گفتند ای پادشاه آنپیک که از جانب مرگ آمد کدامست که ما او را نمی بینیم و او مقدمه مرگست گفت اما رسول مرگ اینموی سفید است که در میان موهای سیاه ظاهر شده بانگ زوال و فنا در میان جمیع جوارح و اعضا در داده و همه اجابت او نموده اند و اما مقدمه مرگ ضعف و سستی است که اینموی سفید نشانه آنست گفتند ای پادشاه چرا مملکت خود را باطل میکنی و رعیت خود را مهمل و سرگردان میگذاری از وبال گناه این نمیترسی که رعیت را معطل و ضایع بگذاری مگر نمیدانی تو بهترین ثوابها باصلاح آوردن امور خلق است و سرنیکیها و بهترین عبادتها متابعت امت و جماعتست و چگونه نمیترسی گناهکار باشی و حال آنکه در ضایع گردانیدن عامه خلق گناه زیاده از ثوابیست که در اصلاح نفس خود توقع داری آیا نمیدانی که بهترین عبادتها عملیست که دشوارتر باشد و دشوارترین عملها سیاست رعیت است تو ای پادشاه بعدالت در میان رعیت سلوک کرده و پیوسته بتدبیر صواب خود اصلاح امور ایشان نموده و بقدر آنچه امور ایشان باصلاح پیوسته تو مستحق ثواب شده ای پادشاه صلاح این گروه در دست تست و اکنون میخواهی ایشانرا بگذاری که فاسد شوند و از فساد ایشان گناه بتو عاید میشود زیاده از ثوابیکه بسبب اصلاح خود پشتمانی تحصیل مینمائی مگر نمیدانی دانشمندان و علما گفته اند

هر که شخصی را ضایع و فاسد کند موجب فساد نفس خود گردیده و هر که شخصی را باصلاح آورد موجب صلاح نفس خود شده و کدام فساد از این شامل تر و بیشتر میباشد که توترک مینمائی جمیع این رعیت را که تو پیشوای ایشان و میروی از میان گروهی که تو باعث انتظام امور ایشان زینهار که از خود میفکنی لباس سلطنت را که وسیله شرف دنیا و آخرت تو است پادشاه گفت فهمیدم آنچه گفتید و درک کردم آنچه بیان کردید اگر من پادشاهی را میان شما اختیار کنم برای اینکه عدالت در میان شما جاری سازم و از خدا مزد طلب نمایم در اصلاح شما و داشتن شما را بخیرات و خوبیها بی اعوان و یاران که بامن مهربانی کنند و بی وزرا که بعضی از امور مرا متکفل شوند و ایشان نیز در آن مطلب خیر خواه و معاون من باشند گمان ندارم بتنهائی چنین مهمی را در میان شما براه تو انم برد و حال آنکه همگی شما مایلید بدنیا و راغب شده اید بشهوتها و لذتهای آن و با اینحال شما اگر من در میان شما باشم از حال خود ایمن نیستم که مایل گردم بدنیائی که اکنون قصد دارم ترک نمایم و باهانش واگذارم و فریفته آن گردم تا هنگامی که مرگ برسد و مرا از تخت پادشاهی بر زمین رساند و بعد از جامه های حریر و دیبا و لباسهای مطرز بطلا جامه خاک در من پوشاند و بعضی جوهر گرانبها سنگ و کلوخ بر من افشاند و بعد از منازل وسیعه در قبر تنگ ساکن کند و پوشاند بمن از خلع لباس مکرمت جامه خواری و مذلت پس در آنجا بمانم بیکس و هیچیک از شما بامن نباشید و مرا از آبادانی بدر برید بمحل خرابی و ویرانی تنها بیندازید و بدن مرا بجانوران زمین واگذارید که گوشت و پوست مرا بخورند و بدن من تمام کرم و مردار گندیده شود و عزت از من بیگانه و خواری یار من گردد و دوست ترین شما نسبت بمن در آن حال کسی باشد که زودتر مرا دفن کند و مرا با کرده های بد خود واگذارد در آن حال بغیر حسرت و ندامت ثمره برای این دوستان و یاران مترتب نشود شما پیوسته مرا وعده میکردید که دشمنان ضرر رساننده را از من دفع نمائید و اکنون اعتراف میکنید که نفعی از شما بمن نمیرسد و قادر بر دفع ضرری از من نیستید و چاره برای من نمیدانید پس من امروز چاره کار خود میکنم چون شما بامن مکر کردید و دامهای فریب برای من گسترده بودید خود را از مکر شما نجات میدهم ایشان گفتند ای پادشاه نیکو کردار ما آن نیستیم که پیشتر بودیم چنانچه تو آن نیستی که پیشتر بودی آن کسی که ترا از حال بد بحال تیک آورده ما را نیز متبدل ساخته و راغب بخیر و خوبی گردانیده توبه ما را قبول فرما و خیر خواهی ما را ترک فرما پادشاه گفت تا شما بر سر قول خود هستید من در میان شما می باشم و هر گاه برخلاف

این وعده عمل نمائید از میان شما بیرون میروم پس آن پادشاه در ملک خود ماند و لشکری او همگی بر سیرت و بندگی حق سبحانه و تعالی مشغول شدند پس حقتعالی ارزانی و فراوانی در بلاد ایشان کرامت فرمود و دشمنان ایشان را مخدول کرد و مملکت آن پادشاه زیاده شد سی و دو سال دیگر بر این سیرت نیکو در میان ایشان پادشاهی کرد و بر رحمت ایزدی پیوست و تمام عمر او شصت و چهار سال بود که نصف آنرا بظلم و فساد گذرانید و نصف دیگر را بصلاح و سداد یوزاسف گفت بشنیدن این مثل بسی مسرور شدم از این باب مثلی دیگر بیان فرما که موجب زیادتی خوشحالی من گردد و شکر الهی را زیاده بجا آورم بلوهر گفت نقل کرده اند که پادشاهی بود از پادشاهان فاسق و در میان رعیت او شدت و تفرقه و پراکندگی بود و دشمنان بر ایشان مستولی بودند بسبب فسق و فساد ایشان و آن پادشاه را پسری بود در نهایت صلاح و حق شناسی و خدا ترسی و آن رعیت را بخوف الهی و پرهیز کاری از گناهان راغب میکرد و امر میفرمود ایشانرا بیاد کردن خدا در جمیع احوال و پناه بردن با او در دفع دشمنان و رفع شداید چون پدرش از دنیا برفت و او بر سریر سلطنت مستقر گردید حقتعالی دشمنان او را منکوب گردانید و رعیتش بر فاهیت و امنیت مجتمع گردیدند و ملکش آبادان و معمور گردید و او را پادشاهی منظم شد و فور این نعمتهای بی پایان باعث طغیان و فساد او شد بجدیکه بندگی خدا را ترک کرد و نعمتهای خدا را کفران مینمود و هر که با او عباد میورزید مسارعت بقتلش مینمود بر این حال پادشاهی او بطول انجامید و روز بروز فساد او و رعیت او زیاده میشد تا آنکه همگی فراموش کردند دین حقی را که پیش از پادشاهی او داشتند و آنچه او امر میفرمود از باطل و ظلم همگی اطاعت او مینمودند و در ضلالت و گمراهی مسارعت میکردند و بر این حال ماندند تا آنکه فرزندان ایشان بر این جهالت و بطالت نشوونما کردند و عبادت الهی از میان ایشان بالکلیه بر طرف شد و نام مقدس الهی بر زبان ایشان جاری نمیشد و در خاطر ایشان خطور نمیکرد خداوندی و معبودی بغیر پادشاه و آن پادشاه در حیات پدرش با خدا عهد کرده بود که اگر او پادشاه شود اطاعت الهی بنحوی بکند که هیچ یک از پادشاهان گذشته نکرده باشند و فرمانبرداری خدا چندان بکند که فوق طاقت همه کس باشد چون پادشاهی رسید غرور سلطنت آن نیت را از خاطرش محو نمود و مستی فرمانروائی چندان او را بیهوش کرد که چشم نگشود و بجانب حق اصلا نظر نیفکند و در میان امرای او مرد صالحی بود که قرب و منزلتش نزد آن پادشاه زیاده از دیگران بود دلش بسیار بدرآمد و دلش تنگ شد از آن گمراهی و ضلالت و مستی و بطالت که در آن پادشاه



میدید و میخواست که بیاد پادشاه بیاورد پیمانی را که او با خداوند خود کرده او را پند دهد و نصیحت کند ولیکن از شدت صولت و غفلت او حذر مینمود و جرأت نمیکرد از اهل دین و صلاح در مملکت پادشاه کسی نمانده بود بغیر او يك شخص دیگر که در اطراف مملکت آن پادشاه مخفی بود و کسی نام و نشانش را نمیدانست پس روزی آنمرد مقرب جرأت کرد و کله مرده پوسیده برداشت و در جامه پیچید و در مجلس پادشاه آمد و چون بر جانب راست پادشاه نشست آن کله را بیرون آورد و در پیش خود گذاشت و پا بر آن میزد تا آنکه ریزهای استخوان تمام آن مجلس را کثیف کرد پادشاه از آن عمل بسیار در خشم شد و اهل مجلس همگی متحیر شدند جلادان شمشیرها کشیدند و منتظر فرمان پادشاه بودند که چون اشاره نماید او را پاره پاره کنند پادشاه با آن شدت غضب و خشمی که او را ازجا بدر آورده بود ضبط خود مینمود و امر بقتل او فرمود و پادشاهان آن زمان شیوه ایشان این بود که با وجود تکبر و تجبر و کفر و ضلالت نهایت حلم و بردباری مینمودند و مبادرت سیاستها و تأدیبها نمیکردند برای تألیف دلپای رعیت و آبادی مملکت زیرا که انحراف قلوب ایشان موجب تزلزل بنیان سلطنت میگردد و خرابی مملکت موجب نقصان مال و خراج پادشاه میشود و باین سبب پادشاه ساکت ماند تا از مجلس برخاست و آنمرد روز دیگر در مجلس پادشاه همان عمل کرده و پادشاه با او هیچ در اینباب سخن نگفت چون آنمرد دید که پادشاه از سبب آنکار هیچ نمیبرسد روز چهارم همان کله را بر گرفت با ترازویی و قددی از خاک و چون بمجلس درآمد و با کله آن کسر کرد که هر روز میکرد ترازو را بر گرفت و در يك کفه آن درمی میگذاشت و در کفه دیگر خاک ریخت آنقدر که برابر آندم شد پس آنخاک را در چشم آن کله ریخت و يك کف خاک برداشت در دهان آن کله ریخت در آن حال پادشاه را دیگر طاقت صبر نماند بیتاب شد و گفت میدانم که باعث تو بر این اعمال در مجلس من زیادتی قرب و منزلتست که نزد من داری و میدانی که ترا عزیز و گرامی میدارم و از تو میگذرم چیزی چند را که از دیگران نمیگذرم گمان دارم که در این اعمال غرضی و مطلبی داری پس آنمرد پای پادشاه را بوسه داد و گفت ای پادشاه ساعتی رو بمن دار و عقل خود را همگی متوجه من گردان که با تو سخنی دارم مثل سخن حکمت مثل تیراست که اگر بر زمین نرمی اندازند می نشیند و جامیکند و اگر بسوی سنگ سخت اندازند تأثیر نمیکند و جانمیگیرد بر میگردد همچین کلمه حق مانند بارانست اگر بر زمین پاکیزه قابل زراعت بیارد از آن گیاه میروید و اگر بر زمین شوره بیارد ضایع میشود

و در مردم هواها و خواهشهای مختلف میباشد پیوسته در دل آدمی عقل نورانی با خواهش نفسانی معارضه و مجادله مینماید پس اگر خواهش بر عقل غالب گردید حق را قبول نمی کند و از جا بدرمی آید سفاقت و تندمی میکند و اگر عقل بر شهوت نفس غالب شد آدمی حق را مییابد و او را لغزشی و خطائی حاصل نمی شود بدانکه من از هنگام طفولیت تا حال دوستدار علم و دانش بودم و بتحصول علوم راغب بودم و بر همه چیز آنرا اختیار مینمودم و هیچ علمی نماند مگر آنکه از آن بهره وافیه بردم تا آنکه روزی در قبرستان میگردیدم این کله پوسیده را دیدم بیرون افتاده بود از قبرهای پادشاهان و چون پادشاهان محبت عظیم دارم از مشاهده کله بر اینحال و جدا شدن آن از بدن و افتادن آن بر خاک مذلت و خواری متأثر شدم پس آنرا برداشتم در بر گرفتم و بخانه خود بردم و دیباچه حریر بر آن پوشانیدم و گلاب بر آن پاشیدم بر روی فرش نیکو گذاشتم با خود گفتم اگر این کله از سر پادشاهانست این اکرام در او تأثیر میکند و بحسن و جمال خود بر میگردد و اگر از سرهای فقرا و درویشانست بر همین حال میماند و اکرام من نفی بآن نمیرساند پس چند روز با او چنین سلوک کردم و در اکرام و احترام و زینت آن اهتمام کرده هیچ تغییر در آن نشد و هیچ جمالی آنرا حاصل نگردید چون دیدم گرمی داشتن در آن تأثیری نمیکند طلبیدم یکی از غلامان خود را که از سایر غلامان نزد من کم قد بود فرمودم که خواری بیش از پیش بآن سر رسانیدیدم اینحال نیز در آن هیچ تأثیری نکرد دانستم اکرام نمودن و اهانت فرمودن نسبت بحال آنسر یکسان است چون اینحال را در آن مشاهده کردم بنزد حکما و دانایان رفتم و از احوال آن کله از ایشان سؤال نمودم ایشان نیز علمی باحوال آن نداشتند چون میدانستم که پادشاه منتهای دانش و علم و معدن بردباری و حلم است بنزد تو آدمم از تو سؤال نمایم و از جان خود میترسیدم و جرأت سؤال مینمودم تا آنکه خود پرسیدی اکنون التماس دارم مرا خبر دهی که این کله سر پادشاهانست یا گدایان چون در مانده شدم در تفکر در حال این کله با خود اندیشه کردم که دیده پادشاهانرا هیچ چیز بر نمیکند و حرص ایشان بمرتبته ایست که اگر تمام زیر آسمانرا بتصرف در آورند قانع نمیگردند و همت بر تسخیر بالای آسمان میگذارند و دیده آنکله را که ملاحظه کردم از وزن یکدم خاک پر شد و همچنین نظر کردم بدهان این کله که اگر دهان پادشاهان باشد پهیچ چیز پر نمیشود چون ملاحظه کردم از وزن یکدم خاک پر شد پس اگر میگوئی این سر مسکینی است حجت بر تو تمام میکنم که اینرا از قبرستان پادشاهان برداشتم و اگر باور نمیکنی میروم و کله های پادشاهان

و مسکینان همرا بیرون میآورم و نزد تو حاضر میگردانم اگر فضیلتی و شرفی در کله های پادشاهان بر من ظاهر میسازی من بگفته توقائل میشوم و اگر میگوئی این کله سر پادشاهی است پس بدان ای پادشاه این کله اوست از شوکت و پادشاهی و زینت و رفعت و عزت مثل آنچه تو داری در حال حیوة خود داشته است و اکنون باینحال رسیده و نمی پسندم بنوای پادشاه روزی را که تونیز باینحال افتاده باشی و پامال دوست و دشمن و پاخاک یکسان شده باشی و کرم بدنت را خورده و جمعیتت ببنهائی و عزتت بخواری بدل شده باشد و ترادر خانه جا دهند کمتر از چهار زر و پادشاهیت بمیراث بیرند و یاد تو از میان مردم برود و هر که را گرامی داشته باشی خوار گردد و هر که را خوار کرده باشی گرامی گردد دشمنان تو شاد شوند و یاران تو گریزان شوند و خاک برویت بریزند بحالی گرفتار شوی که اگر تو را آواز دهند نشنوی و اگر ترا گرامی دارند نیابی و اگر ترا خوار گردانند بخدم نیایی و فرزندان یتیم گردند و زنان بیبکس شوند و گاه باشد که شوهران دیگر گیرند پس پادشاه از استماع این سخنان هراسان شد و اشک از چشمش فرو ریخت و فریاد و او بیلا بر آورد و بسیار بگریست چون آن مرد دید که سخنش در پادشاه تأثیر کرد دیگر از امثال این سخنان بسیار گفت پادشاه گفت که خدا ترا جزای خیر دهد و این جمعی که بر گردن بر آمده اند از بزرگان خدا ایشانرا بیبای بد گرفتار گرداند بجان خود سوگند میخورم مطلب ترا فهمیدم و بخیر خود بیناشدم پس ترك شهوات و معاصی نمود و بطاعات و خیرات راغب گردید و آوازه نیکی و صلاح او در آفاق منتشر شد و اهل فضل و علم از همه طرف رو باو آوردند و عاقبت او بخیر و صلاح انجامید و باینحال ماند تا از دنیا مفارقت نمود یوزاسف گفت دیگر از اینگونه مثلی بفرما بلوهر گفت نقل کرده اند در ازمنه گذشته پادشاهی بود فرزند نداشت و بسیار میل داشت که از او فرزند حاصل شود بهر گونه علاجی که گمان میبرد بر این مطلب خود را معالجه مینمود و فرایده نمی بخشید تا آنکه در آخر عمر او یکی از زنانش حامله گردید و پسری از او متولد شد نشوونما کرد و براه افتاد روزی گامی برداشت گفت بروز معاد و باز گشت خود جفا میکنید پس گام دیگر برداشت و گفت پیر خواهید شد و گام سیم برداشت و گفت بعد از آن خواهید مرد پس بحال خود باز گشت و بطور اطفال مشغول بازی و لهو شد پادشاه از مشاهده اینحال بسی متعجب شد و منجمان و علمارا طلبید و حال آن فرزند را نقل کرد گفت طالع فرزند مرا ملاحظه نمائید و در این اطوار او تأمل کنید و احوال او را برای من بیان کنید آن گروه آنقدر در استعمال احوال او اندیشه کردند که مانده شدند

و از احوال او چیزی استنباط نکردند چون پادشاه دانست که ایشان نیز در امر او حیرانند او را بدایگان داد که تربیت کنند یکی از منجمان گفت این طفل پیشوائی از پیشوایان دین خواهد شد پس پادشاه نگهبانان بر آن فرزند گماشت که از او جدا نشوند تا آنکه پسر بسن شباب رسید روزی خود را از دست پاسبانان خلاص کرد و بیزار آمد ناگاه نظرش بر جنازه افتاد پرسید که این چه چیز است گفتند این آدمی است که مرده است پرسید چه چیز باعث مرگ او شده است گفتند پیر شد و ایام عمرش بسر آمد و اجلش رسید و مرد پرسید پیشتر صحیح و زنده بود و میخورد و میآشامید و راه می رفت گفتند بلی چون پاره راه دیگر رفت نظرش بر مرد پیری افتاد از روی تعجب نظر بسیار بر او میکرد و ملاحظه احوال او مینمود پرسید این چه چیز است گفتند مردیست که سن بسیار دارد پیری او را دریافته و اعضاء و قوایش ضعیف و باطل گردیده پرسید که این مرد اول طفل بوده باینحال رسیده است گفتند بلی پس از آن در گذشت ناگاه بهرد بیماری رسید از حال او پرسید گفتند مردیست بیمار شده است گفت صحیح بود و بعد از آن بیمار شد گفتند بلی گفت والله که اگر شما راست میگوئید آنچه میگوئید همه مردم عالم دیوانه اند ناگاه پرستاران و پاسبانان به فکر آن پسر افتادند و تفحص کردند او را در خانه نیافتند بیزار آمدند و او را گرفتند بخانه بردند چون بخانه درآمد بر پشت خوابید نظرش بچوبهای سقف خانه افتاد پرسید اول این چوبها چگونه بوده است گفتند اول نهالی بوده از زمین روئیده و بعد از آن بزرگ شده درختی شده بعد آنرا بریده اند و دیوارهای این خانه را بلند کرده این چوبها را بر روی آنها انداخته اند در اینسخن بودند که پادشاه فرستاد بنزد موکلان که ملاحظه کنید پسر من بسخن آمده است گفتند بلی سخن میگوید و سخنی چند میگوید مثل سخن سودائیان و وسواسیان چون آنسخنان را پادشاه نقل کردند علما و منجمان را بار دیگر طلبید و از حال او سؤال نمود ایشان حیران ماندند مگر همان منجم اول که باز گفت او پیشوا و راهنمای اهل دین خواهد بود پادشاه را از سخن او خوش نیامد پس بعضی اذنانایان گفتند ای پادشاه اگر زنی را به تزویج آدر آوری اینحال سه دا از او زایل میگردد و عاقل و بکار خود بینا میشود پادشاه سخن ایشان را پسندید و تفحص نمود در اطراف زمین زنی بانهایت حسن و جمال که از آن بهتر نتواند بود برای او پیمر سائید و بمقد او در آورد و برای زفاف او مجلس آراست سازند گان و نوازندگان و بازیگران بسیار جمع کرد و هر یک بکار خود مشغول شدند چون نغمه ها و ترانه های ایشان بلند شد پسر پرسید این صداها چیست گفتند اینها ارباب نغمه و ترانه و لهو و لعب و

طربند که برای عروسی تو ایشانرا جمع کرده اند که خاطر تو شاد گردد پسر ساکت شد و جواب نگفت چون شب شد پادشاه عروس را طلب نمود و گفت فرزندی بغیر این پسر ندارم و بسیار او را عزیز میدارم میخواهم چون ترا بنزد او بر ند بشیوه مهر بانی و ملاطفت و با فسون شیرین زبانی و حسن مصاحبت دل او را بسوی خود مایل کنی چون زنرا بنزد او بردند و خلوت شد زن بنزدیک او رفت و شروع بمهر بانی و ملاطفت نمود و پرده حیارا از پیش برداشت دست در گردنش در آورد پسر گفت شتاب مکن شب دراز و ایام صحبت بسیار است خدا بر تو مبارک گرداند این مواصبت را صبر کن تا بخوریم و بیاشامیم و بصحبت مشغول شویم آنچنان مشغول طعام خوردن شد و زن مشغول شرا بخوردن آنچنان آنقدر صبر کرد که مستی آن زنرا ربود و بخواب رفت پس در بانان و پاسبانانرا غافل کرد و از خانه بیرون آمد و بشهر رفت در کوچها میگردد تا آنکه به پسر ای هم سن خود از اهل آن شهر بر خورد جامه خود را انداخت و بعضی از جامه های آن پسر را پوشید که کسی او را نشناسد و آن پسر را برداشت بایکدیگر از آن شهر بیرون رفتند در تمام آن شب راه رفتند چون نزدیک صبح شد ترسیدند که از عقب ایشان بیایند و ایشانرا بیابند در گوشه پنهان شدند وقت صبح خدمتکاران پسر پادشاه بنزد عروس آمدند او را در خواب یافتند و پسر را ندیدند از عروس احوال داماد را پرسیدند گفت شب نزد من بود من بخواب رفتم نمیدانم بکجا رفته است چندانکه او را طلب کردند نیافتند چون شب در آمد پسر پادشاه با رفیق خود از مسکن خویش بیرون آمده براه افتادند و پیوسته چنین میکردند که روزها مخفی میشدند و شبها طی مسافت مینمودند تا آنکه از مملکت آن پادشاه بیرون رفتند و بمملک پادشاه دیگر داخل شدند آن پادشاه را دختری بود در نهایت حسین و جمال و از بسیاری محبتی که بآن دختر داشت عهد کرده بود با او که او را بشوهر نهد مگر بکسی که او پسندد باین سبب غرقه بسیار رفیع عالی برای او بنا کرده بود که بر شارع عام مشرف بود آن دختر پیوسته در آنجا نشسته بود و بر مردمی که از شارع عبور مینمودند نظر میکرد تا اگر کسی را پسندد پدر خود را اعلام نماید که او را بعقدش در آورد تا نظرش بر پسر پادشاه افتاد که با آنچامه های کهنه پارقیق خود سیر میکند چون نور نجابت صوری و معنوی از جبین آن پسر ساطع بود محبت او در دل آن دختر قرار گرفت و نزد پدر فرستاد که اینک من کسی را برای شوهری خود اختیار کرده ام اگر مرا بکسی تزویج خواهی کرد باین جوان بده والا بدیگری راضی نخواهم شد ناگاه مادر دختر آمد باو گفتند دخترت شخصی را پسندیده است برای شوهری خود

و میگوید بدیگری راضی نخواهم شد مادر از استماع این سخن مسرور شد و او نیز نظر کرد آن پسر را مشاهده نمود بسرعت تمام بخدمت پادشاه رفت و حقیقت حال را عرض نمود پادشاه نیز بسیار خوشحال شد و بقصر دختر آمد و گفت آن جوان را بمن بنماید چون او را نشان دادند ازدور مشاهده او نمود از قصر فرود آمد تغییر لباس داد بنزد پسر آمد با او سخن گفت و از احوال او پرسید که کیستی و از کجا آمده گفت ترا با من چکار است و چه سؤال از من میکنی من مردمی از فقرا و مساکین پادشاه گفت که تو غریب منمائی رنگ تو برنگ مردم این شهر نمی نماند پسر گفت من غریب نیستم پادشاه هر چند سعی نمود که او براسنی احوال خود را بیان فرماید ابا نمود و بیان حال خود نکرد پس پادشاه جمعی را موکل او گردانید که از احوال او باخبر باشد بنحویکه او نداند و مطلع باشند بکجا میرود و در کجا قرار میگیرد و پسر سرای خود باز گشت گفت جوانی را دیدم در نهایت عقل و فراست گویا پسر پادشاه است و چنان میباید که او را میلی و خواهشی نباشد باز دو اج زنان پس کس بطلب او فرستاد که او را حاضر گردانند ملازمان پادشاه بنزد او آمدند گفتند پادشاه ترا میطلبد پسر گفت مرا با پادشاه چکار است و برای چه مرا میطلبد مرا بیاو حاجتی نیست و او مرا نمی شناسد ملازمان سخن او را گوش نکردند او را بمجلس پادشاه حاضر ساختند پادشاه او را گرامی داشت فرمود کرسی برای او گذاشتند و او را بر کرسی نشانند پادشاه فرمود دختر و زنش پس پرده آمدند پسر گفت ای جوان ترا برای کار خیری طلبیده ام دختری دارم که ترا برای شوهری خود پسندیده میخوام او را بعقد تو در آورم و از فقرت پروا میکنم ترا غنی میگردانم و شرافت و بزرگی و رفعت بتو ارزانی میدارم پسر گفت مرا با آنچه میگوئی احتیاجی نیست ای پادشاه میخواهی برای تو مثلی بیان کنم پادشاه گفت بگو آن جوان گفت بقل کرده اند پادشاهی بود پسری داشت آن پسر مصاحبان و دوستان داشت روزی آن مصاحبان طعامی مهیا کرده و پسر پادشاه را بضيافت طلبیدند چون بمجلس ایشان درآمد بشرای خوردن مشغول شدند تا آنکه همه مست شدند و افتادند پسر پادشاه نصف شب از خواب بیدار شد و هوای اهل خانه خود بر سرش افتاد بیرون آمد که بخانه خود باز گردد هیچک از آن مصاحبان را بیدار نکرد مستانه براه میآمد در عرض راه گذارش بر قبری افتاد و در عالم مستی و بیبوشی و بیخبری گمان کرد بوهای خوشیست که در خانه برای او مهیا کرده اند و مرده تازه آنجا دفن کرده بودند چنان بخیالش رسید که معشوقه اوست دست بگردنش در آورد تمام شب او را میبوسید و با او بازی میکرد چون صبح شد و بپوش باز آمد نظر کرد

دست خود را در گردن مرده گندیده دید و جامه‌های خود را بانواع کثافات و چرک و خون آلوده یافت و ارگند بیتاب شد و از آنحال دهشت عظیم بهم رسانیده بیرون آمد بانهایت بد حالی متوجه خانه خودش و از شرمندگی و انفعال آنحال ناخوش خود را از مردم پنهان میکرد تا بخانه خود رسید و بسی شاد شد که کسی او را بر آنحال مشاهده نکرد پس جامه‌های خود را افکند و خود را پاکیزه گردانید و جامه‌های نو پوشید بیوهای خوش خود را خوشبو کرد خدا ترا عمر دهد ای پادشاه گمان داری کسیکه چنین حالی بر او گذشته باشد دیگر باختیار خود بآنقبر بچنین حالی میرود و چنین حالی را اختیار مینماید پادشاه گفت نه گفت حال من نیز مثل حال آن پسر پادشاه است پس پادشاه بجانب زن التفات نمود و گفت نگفتم این جوان بآنچه شما میخواهید رغبت نمی‌نماید مادر دختر گفت اوصاف و کمال دختر مرا چنانچه باید برای او بیان فرمودی باین سبب باور رغبت نمودا گر رخصت میفرمائی من بیرون آیم و با او سخن بگویم پادشاه بآن پسر گفت زن من میخواهد نزد تو آید و با تو سخن بگوید تا امروز او بحضور کسی نیامده و با کسی سخن نگفته است پسر گفت اگر خواهد بیاید زن بیرون آمد و نشست گفت از این معامله ابا ممکن که حقتعالی خیر فراوان نعمت ببیایان بسوی تو فرستاده و رد چنین نعمتی سزاوار نیست قبول کن که دختر خود را بعقد تو در آورم اگر به بینی که پروردگار چه بهره از حسن و جمال و زیبائی و رعنائی و کمال باو کرامت فرموده قدر این نعمت را خواهی دانست و اگر او را اختیار نمائی محسود عالمیان خواهی شد پسر رو پادشاه کرد گفت میخواهی برای این حال مثلی بیان کنی پادشاه گفت بلی آن جوان گفت جمعی از دزدان بایکدیگر اتفاق کردند که بخزانه پادشاه روند پس نقبی زدند و از زیر دیوار خزانه داخل شدند متاعها دیدند که هرگز ندیده بودند و در میان آنها سبوی بزرگی بود از طلا و مهری از طلا بر آن زده بودند بایکدیگر گفتند در متاعهای این خزانه از این سبو بهتر چیزی نیست از طلا ساخته‌اند و مهر طلا بر آن زده‌اند آنچه در این سبو است البته از سایر اتمه این خزانه بهتر خواهد بود پس آن سبوی طلا را بر گرفتند و بردند به نیستانی و همگی همراه بودند که مبادا بعضی خیانت کنند چون در آن سبورا گشودند چند افعی کشنده در آن سبو بود بر آن جماعت حمله کردند و همگی را کشتند خدا ترا عمر دهد ای پادشاه گمان داری کسیکه احوال آن جماعت را شنیده باشد و حال آن سبورا داند دیگر بر سر آن سبو برود پادشاه گفت نه گفت حال من همین حالت دختر گفت پسر خود مرا رخصت فرما که بیرون آیم با او سخن گویم زیرا اگر به بیند که حقتعالی چه مرتبه از حسن

و نیکوئی و زیبایی بمن عطا فرموده است البته بی اختیار قبول خواستگاری من خواهد کرد پادشاه با آن جوان گفت دختر من می خواهد بحضور تو آید و بی حجاب با تو سخن گوید و تا امروز در برابر کسی نیامده و با بیگانه سخن نگفته آن جوان گفت اگر خواهد بیاید پس دختر با نهایت حسن و جمال و غنچ و دلال از پرده بیرون خرامید و با پسر گفت آیا هرگز کسی مثل من دیده در نیکوئی و خوشروئی و بهجت و نضارت و حسن و طراوت من ترا پسندیده ام و محبت تو را بجان خریده ام با من جفا مکن چون منی را بفراق خود مبتلا مکن جوان رو پادشاه کرد و گفت می خواهی برای تو مثلی بیان کنم که شاهد حال من باشد پادشاه گفت بلی جوان گفت نقل کرده اند پادشاهی بود و پسر داشت پس این پادشاه را با پادشاه دیگر محاربه روداد و در حربگاه یکی از آن دو پسر اسیر پادشاه دیگر شد فرمود که آن پسر را در خانه حبس کردند و حکم کرد که هر که بر او بگذرد سنگی بر او زند و آن پسر بر این حال مدتی در حبس ماند پس برادر آن پسر خود گفت رخصت ده مرا که بروم بجانب برادر خود شاید بحیله او را خلاص کنم پادشاه گفت برو و آنچه خواهی از اموال و امتعه و اسبان با خود بردار و تهیه سفر خود را درست کن و اسبان و امتعه بسیار و زنان خواننده و نوازنده بیشمار با خود برداشت و متوجه ملک آن پادشاه شد چون نزدیک شهر پادشاه رسید پادشاه از قدم او باخبر شد و مردم شهر را امر کرد که او را استقبال نمایند و در بیرون شهر منزلی مناسب برای او تعیین فرمود چون پسر پادشاه در آن منزل قرار گرفت متاعهای خود را گشود و غلامان خود را امر فرمود که با مردم مشغول خرید و فروش شوند و در سودا و معامله با ایشان مساهله نمایند و متاعها را بقیمت ارزان بایشان فروشد چون همگی مردم آن شهر بمعامله مشغول شدند پسر پادشاه ایشان را غافل کرد و بتنهائی بشهر درآمد و زندان برادر خود را دانسته بود بنزد آن زندان آمد و سنگریزه برداشت در آن زندان افکند که معلوم نماید برادرش حیوة دارد یا نه چون سنگریزه بر او خورد فریاد بر آورد و گفت مرا کشتی پس زندان بانان بر سر او جمع شدند و پرسیدند چرا فریاد کردی و تو را چه پیش آمد که چنین فزع نمودی در این مدت ما ترا عذابها و سیاستهای عظیم کردیم و مردم بر تو سنگهای گران انداختند جزع نکردی و فریاد نیامدی اکنون از سنگ ریزه این مرد چرا فریاد آمدی گفت آنها بیگانه بودند مرا نمی شناختند این مرد آشناست بنمایند پس برادرش بمنزل خود برگشت بمردم شهر گفت فردا نیز بیایید متاعی برای شما بگشایم که هرگز مثل آن ندیده باشید چون روز دیگر شد تمام مردم شهر بسوی آن شتافتند برای سودا فرمود متاعهایش



را برای ایشان گشودند و سازنده‌ها و نوازنده‌ها و بازیگران و لعبت بازان و ارباب طرب، و اصحاب لهو و لعب را فرمود که هر يك بشیوه مردم را مشغول خود کنند چون دید مردم همگی مشغول خرید و سودا و عیش و تماشا شدند بمثل روز گذشته عمل نموده مخفی بشهر درآمد و بزندان برادر داخل شد و زنجیرهای او را برید و گفت غم مخور که ترا مداوا میکنم و جراحتهای تو را مرهم میگذارم او را بر گرفته از شهر بیرون آورد و بر جراحتهای او مرهم گذاشت چون اندکی باصلاح آمد و قدرت حرکت بهم رسانید او را بر سر راه آورد و گفت برو از این راه که بددیا میرسی کشتی مهیا کرده‌ام برای تو بر آن کشتی بنشین و جانب وطن خود روانه شو چون آن برادر محبوس قدیمی راه آمد بطالع منحوس خود راه را گم کرد و در چاهی در افتاد که در آن چاه اژدهای عظیمی بود و در آن چاه درختی بود چون نظربآن درخت افکند دید بر سر درخت دوازده غول مأوا دارند و بر ساق درخت دوازده شمشیر برهنه تعبیه کرده‌اند و میبایست بر آن درخت بالا رود تا از چاه اژدها خلاصی یابد پس سعی بسیار کرد بانواع حیله‌ها و از ساق آن درخت بالا رفت و خود را بشاخی از شاخهای آن درخت رسانید و بصدا فسون از آن غولان خلاصی یافت چون بددیاری رسید بر کشتی سوار شده بخانه خود رفت خدا عمر ترا دراز کند ای پادشاه گمان داری که چنین کسی دیگر باختیار خود بچنان جائی بر گردد و خود را بچنین مهلکه بیفکند پادشاه گفت نه جوان گفت حال من نیز مثل حال آن جوانست که حالش را شنیدی پس پادشاه وزن و دختر همگی از قبول آن جوان مأیوس شدند در این حال آن پسر یکه رفیق پسر پادشاه شده بنزد پسر پادشاه آمد و سر در گوش او گذاشت گفت هر گاه تو آن دختر را قبول نمیفرمائی التماس دارم که برای من خواستگاری نمائی شاید بنگاح من در آورند پسر پادشاه پادشاه گفت رفیق من میگوید اگر پادشاه مصلحت میداند این سایه مرحمت را بر سر من افکنده دختر خود را بعقد من در آورد ولی مثل این رفیق من بآن مثل مینماید که مردی رفیق جمعی شده بود پس همگی بکشتی نشستند و کشتی را روانه کردند چون پاره راه رفتند کشتی ایشان شکست نزدیک جزیره که در آنجا غولان بسیار بودند و رفیقان آن مرد همگی غرق شدند دریا او را بآن جزیره افکند و آن غولان بر دریا مشرف شده بودند و نظر میکردند پس غول ماده نزدیک آن مرد آمد او را دید عاشق او شد او را بنگاح در آورد و با او صحبت داشت تا صبح و چون صبح شد آن مرد را کشت و قسمت کرد اعضای او را میان یاران و مصاحبان خود و بعد از زمانی که مثل این واقعه روداد شخص دیگر را گذار بآن جزیره افتاد دختر پادشاه غولان عاشق او شد

اورا برد در آن شب تا صبح او را تکلیف مباشرت مینمود آنمرد چون از واقعه آنمرد سابق خبر داشت تا صبح از ترس خواب نمیکرد چون صبح شد آنفول بتبیه قتل برخاست آنمرد گریخت و خود را بساحل رسانید اتفاقاً کشتی در کنار آنجزیره حاضر شد پس فریاد زد اهل کشتی را و بایشان استغاثه نمود ایشان بر او رحم کردند و او را سوار کشتی کردند با خود بردند و باهلش رسانیدند چون صبح شد غولان بجانب آنفول آمدند پرسیدند چه شد آنمردیکه با او شب پروز آوردی گفت از من گریخت غولان تکذیب او نمودند و گفتند البته اورا تنها خورده و بما حصه نداده ماترا در عوض او میکشیم اگر او را حاضر نسازی نزد ما آنفول بناچار بر زوی آب سفر کرد تا بخانه آنمرد آمد و بنزد او نشست و گفت این سفر تو چون گذشت گفت در این سفر بالای عظیمی روداد و حق تعالی بفضل خود مرا از آن نجات بخشید و قصه غولانرا باو نقل کرد آن غول گفت اکنون بیقین از ایشان خلاص شده و خاطر جمع کرده گفت من همان غولم که شب نزد من بودی و آمده ام ترا ببرم آنمرد شروع بنضرع و استغاثه کرد آن غول را سوگند داد که از کشتن من بگذرد من بعوض خود ترا بکسی دلالت میکنم که به از من باشد آنفول بر او رحم کرد و التماسش را قبول کرد بایکدیگر بخانه پادشاه رفتند غول گفت ای پادشاه سخن مرا بشنو و میان من و اینمرد حکم کن من زن این مردم و بسیار دوست میدارم او از من کراهت دارد از صحبت من دوری میکند ای پادشاه موافق حق میان من و اینمرد حکم کن چون پادشاه آن زنرا بانهایت حسن و جمال مشاهده نمود بسیار پسندید او را و فریفته او شد آنمرد را بخلوت طلبید و گفت اگر تو این زنرا نمیخواهی بمن واگذار که من بسیار فریفته و عاشق او شده ام گفت هر گاه پادشاه را میل صحبت او هست من دست از او بر میدارم و الحق لیاقت صحبت پادشاه دارد و چنین زنی مناسب پادشاهانست و امثال ما مردم فقیر قابل او نیستیم پادشاه او را بخانه برد و شب با او عیش کرد چون سحر پادشاه بخواب رفت غول او را پاره پاره کرد و گوشت او را بجزیره برده میان یاران خود قسمت کرد ای پادشاه آیا گمانداری کسی را که چنین حالی را داند بار دیگر بآن وضع برگردد خود را گرفتار آنفولان کند پادشاه گفت نه چون آنپسر این سخنرا از پسر پادشاه شنید گفت من از تو جدا نمیشوم و این دختر را نمیخواهم پس هر دو از نزد پادشاه مرخص شدند و بیرون آمدند پیوسته عبادت حق تعالی میکردند و در اطراف زمین سیاحت مینمودند و از احوال جهان عبرت میگرفتند تا آنکه حق تعالی بوسیله ایشان گروه بسیار را برآیدین هدایت فرمود و درجه آن پسر بسیار بلند شد و آوازه علم و عبادت و زهد و ورع و کمالات او

در آفاق عالم منتشر شد پس بفکر پدر خود افتاد که او را از گمراهی نجات بخشد رسولی بنزد پدر خود فرستاد چون رسول بنزد پدرش آمد گفت فرزندان سلامت می‌رساند که حق تعالی ما را بدین حق هدایت فرموده و ما بتوفیق الهی گروه بسیار را براه حق در آورده ایم و به بندگی الهی راهنمایی کرده ایم سزاوار نیست که تو در این جهالت و ضلالت بمانی و از این سعادت محروم گردی پس پدر قبول نمود و با اهل بیت خود بخدمت او شتافت و بدین او درآمد و طریقه او را پیش گرفتند و بسعادات اخروی فایز شد چون بلوهر سخن را با اینچا رسانید یوزاسف را وداع نمود و بمنزل خود مراجعت کرد چند روز دیگر بخدمت او تردد مینمود تا آنکه دانست ابواب خیر و فلاح و هدایت و صلاح بر روی او گشاده شده و براه حق و دین مبین هدایت یافته پس او را وداع نمود و از آن دیار بیرون رفت یوزاسف تنها و دلگیر و غمگین ماند تا آنکه هنگام آن شد که بجانب اهل دین و عبادت رود و عامه خلق را هدایت نماید حقتعالی ملکی از ملائکه را بسوی او فرستاد و در خلوت بر او ظاهر شد نزد او ایستاد و گفت بر تو باد خیر و سلامتی از جانب حضرت ایزدی بدرستی که توانسانی در میان بهائم و حیوانات گرفتار شده که همگی بفسق و ظلم و جهالت گرفتارند آمده ام بسوی تو با تحیت و سلام از جانب حقتعالی که پروردگار جمیع خلایق است که ترا بشارت دهم بگرامتهای الهی و بتو تعلیم نمایم امری چند را که بر تو پنهانست از امور دنیا و آخرت پس بشارت مرا قبول کن و مشورت مرا اختیار نما و از گفته من بیرون مرو لباس دنیا را از خود بیفکن شهوتهای دنیا را رها کن و ترك کن پادشاهی زایل و سلطنت فانی را که ثبات ندارد و عاقبت آن بجز پشیمانی و حسرت نیست و طلب کن پادشاهی را که زوال ندارد و شادیرا که هرگز منقضی نمیشود و راحتی را که هرگز متغیر نمیگردد و راستگو باش در اقوال و افعال و عدالت پیشه خود کن بدرستی که تو پیشوا و امام مردم خواهی بود که ایشانرا بسوی بهشت دعوت نمائی چون یوزاسف از ملک آن بشارت‌ها شنید بسجده در افتاد و حقتعالی را شکر کرد گفت من آنچه را پروردگار میفرماید اطاعت میکنم از فرموده او تجاوز نمی‌نمایم پس آنچه صلاح من میدانی مرا بآن امر فرما حمد میکنم پروردگار خود را که ترا برای اصلاح من فرستاده و شکر میکنم زیرا که او بمن رحم و مهربانی فرموده و مرا از دشمنان دین نجات بخشیده و من پیوسته در اندیشه همین امر بودم که تو برای آن نازل شده ملک گفت که من بعد از چند روز دیگر نزد تو خواهم آمد و ترا بیرون خواهم برد مهیا باش از برای بیرون رفتن پس یوزاسف عزم بیرون رفتن را با خود درست کرد و همگی همتش بر آن مصروف بود هیچکس

را بر آن معنی مطلع نساخت چون وقت بیرون رفتن در آمد آن ملک در نصف شب بر او نازل شد وقتی که مردم همه در خواب بودند و گفت برخیز که دیگر تأخیر جایز نیست یوزاسف برخاست و افشای آنرا از باحدی نفرمود بغیر از وزیر خود چون خواست سوار شود جوان زیباروئی که حاکم بعضی از بلاد ایشان بود بنزد او آمد و او را سجده کرد گفت کجما میروی ای پسر پادشاه که ما را در این ایام شدت و تنگی رو خواهد داد بدستیکه تو مصلح احوال رعیت و دانا و کامل بودی رعیت و ملک بلاد خود را میگذاری و ما را بمعنت می اندازی نزد ما باش که از آن روز که متولد شده تا حال ما با سایش و فراوانی و نعمت گذرانیده ایم و بلائی و آفتی و تنگی بما نرسیده یوزاسف او را تسلی فرموده ساکت کرد و گفت تودر بلاد خود باش و با اهل مملکت خود نیکو سلوک نما و با ایشان مدارا کن و مرا با نجا که فرستاده اند میباید رفت و با امری که فرموده اند عمل میباید نمود و اگر تو مرا در آن امر مدد و همراهی نمائی از عمل من بهره و نصیبی خواهد داشت این را بگفت و سوار شد آنقدر راه که مأمور بود سواره برود رفت بعد از آن از مر کب فرود آمد و پیاده بر اه افتاد وزیر اسب او را میکشید و با آواز بلند میگریست و بیتایی میکرد میگفت بچه رو پدر و مادر ترا به بینم و چه جواب بایشان بگویم آیا بچه عذاب مرا سیاست کنند و بچه خواری مرا بکشند و تو چگونه طاقت سختی و مشقت و آزار خواهی داشت که هرگز بآن عادت نکرده و چگونه بروحشت و تنهائی صبر خواهی کرد که یکروز تنها نبوده و بدن نازک تو چون تاب گرسنگی و تشنگی و بر روی خاک و کلوخ خوابیدن خواهد داشت یوزاسف او را ساکت کرد و تسلی داد و اسب و کمر بند خود را باو بخشید وزیر بر پای یوزاسف افتاد پایاهاش را میبوسید و میگفت ای سید و آقای من مرا و امگذار و با خود ببر بهر جا که میروی زیرا مرا بعد از تو کرامتی و حرمتی در میان این قوم نخواهد بود و اگر مرا بگذاری و با خود نبری بصحراها خواهم رفت و هرگز بخانه نخواهم رفت که آدمی در آنجا باشد بار دیگر یوزاسف او را دلداری نمود و تسلی فرمود گفت بدی بخاطر خود راه مده که انشاء الله ضرری بتو نخواهد رسید و بغیر خیر و خوبی نخواهی دید و من کسی بنزد پادشاه خواهم فرستاد و سفارش ترا باو پیغام خواهم کرد که ترا گرامی دارد و باتو نیکی و احسان نماید پس یوزاسف جامه های پادشاهی را از بر خود کند بوزیر بخشید و گفت جامه های مرا بپوش و باو داد یاقوت گرانبهاثیرا که بسیار با ارزش بود و بوزیر گفت اسباب و مر کب و لباس مرا بردار و بنزد پادشاه رو چون برسی او را از روی تعظیم سجده کن و این یاقوت را باو بده و سلام مرا باو و همگی امرا و اشراف

برسان و بگو بیدم که چون من در حال دنیای فانی و آخرت باقی نظر کردم و در میان آنها متردد شدم در باقی رغبت کردم و فانی را ترک کردم چون اصل و حسب خود را دانستم و دوست و دشمن خود را شناختم و تمیز میان یار و بیگانه کردم و دشمنان و بیگانگان را ترک کردم و باصل و حسب خود پیوستم و بدان که پدرم چون این یاقوت رامی بیند خاطرش جمع میگردد و خوشحال میشود چون جامه‌های مراد بر تومی بیند یاد می آورد مرا و محبت مرا نسبت بتو و این معنی او را مانع میشود از اینکه آسیبی و مکر و همی بتو برساند پس وزیر بسوی شهر برگشت و یوزاسف و روبراه آورد تا آنکه بصحرای گشاده رسید و درخت عظیمی در آنجا دید که بر لب چشمه رسته چون بنزدیک آمد چشمه دید در نهایت صفا و پاکیزگی و درختی مشاهده نمود در غایت نیکوئی که هر گز بان خوبی درخت ندیده بود و آن درخت شاخه‌های بسیار داشت چون میوه آن درخت را چشید از جمیع میوه‌های عالم شیرین تر یافت دید که مرغان بی شمار بر آن درخت جمع آمده‌اند از مشاهده آن احوال بسی شاد شد در زیر آن درخت ایستاد و با خود تعبیر این حال را میگرد تشبیه نمود درخت را بپشارت نبوت که باور سیده بود و چشمه آب را بعلم و حکمت و آن مرغان را بمردمی که نزد او جمع شوند و از او حکمت و دانش آموزند و باو هدایت یابند یوزاسف در این اندیشه بود که ناگاه چهار ملک را دید که در پیش روی او پیدا شدند و رابه افتادند او از عقب ایشان روان شد پس او را بلند کردند بسوی آسمان و حقتعالی از علوم و معارف آنقدر بر او افاضه نمود که احوال نشاء اولی که عالم ارواح است و نشاء وسطی که عالم ابدان است و نشاء اخیری که قیامت است همگی بر او ظاهر گردید و احوال امر آئینده را دانست پس او را بر زمین آوردند و یکی از آن چهار ملک را حقتعالی مقرر فرمود که پیوسته با او باشد و مدتی در این بلاد ماند و مردم را بحق هدایت کرد بعد از آن برگشت بزمین سولابطه که مملکت پدرش بود چون پدرش خبر قدم او را شنید با اشراف امر او اعیان مملکت باستقبال او بیرون آمد و او را گرامی داشتند و توقیر و تعظیم او نمودند و خویشان و دوستان و لشکریان و اهل بلد جمیع بخدمت او آمدند و بر او سلام کردند و نزد او نشستند پس سخنان بسیار بایشان گفت و مؤانست و مهربانی نسبت بهمگی نمود و گفت گوشهای خود را با من دارید و دل‌های خود را از غرضهای فاسد فارغ سازید برای استماع سخنان حکمت ربانی که نور بخش جانهاست و قوت یابید بعلمی که دلیل و راهنمای شماست براه نجات و عقل‌های خود را از خواب غفلت بیدار سازید و بفهمید سخنی را که جدا کننده حق و باطل و ضلالت و هدایت است و بدانید که آنچه من شمارا بآن دعوت مینمایم

دین حقی است که حق تعالی بر انبیاء و رسل فرستاده است در قرنهای گذشته و خدا ما را در این زمان بآن دین امتیاز داده و مخصوص گردانیده است بسبب رحمت و شفقت و مهربانی که بر من و سایر اهل این زمان دارد و متابعت این دین خلاصی از آتش جهنم حاصل میشود و بدرستی که کسی با آسمانها نمیرسد و مستحق دخول بهشت جاوید نمیگردد مگر بایمان و عمل صالح پس جهد کنید در این دو امر تا دریابید راحت دایمی و حیوة ابدی را و هر که از شما ایمان آورد باید که ایمان او برای طمع زندگانی دنیا یا امید پادشاهی زمین یا طلب عطا و بخششهای دنیوی نباشد بلکه باید ایمان شما برای تحصیل ملکوت سماوات و پادشاهی نشاء باقی آخرت و امید خلاص از عذاب الهی و طلب نجات از ضلالت و گمراهی و رسیدن بر راحت و آسایش آخرت باشد زیرا که ملک زمین و پادشاهی آن زایل و فانیست و لذتهای آن بزودی منقطع میگردد در هنگامی که نزد جزا دهنده روز جزا بایستید بدرستی که او جزا نمیدهد مگر بحق و عدالت و بدانید که هر گز قرین بدنهای شماست و پیوسته در کمین شکار جانهای شماست که از بدنها بر باید و بدنها را سرنگون در کوخها در اندازد و بدانید چنانچه مرغ قادر بر زندگانی و نجات از شر دشمنان نیست از امروز تا فردا مگر بقوة بینائی و دو بال و دو پا هم چنین آدمی قادر بر حیات ابدی و نجات دایمی نیست مگر بایمان و اعمال صالحه و نیات حسنه پس اندیشه کنید و تفکر نمائید ای پادشاه و ای گروه اکابر و اشراف در آنچه شنیدید و بمقل درست بفهمید و از دریا عبور کنید تا کشتی حاضر و مهیاست و میتوانید گذشتن و راهرا قطع کنید مادام که راهنما و توشه دارید و در این ظلمت آباد تا چراغ دارید غنیمت شمارید و منزل را طی کنید و بمعاونت اهل دین و عبادت گنجها برای خود بیندو زید و شریک ایشان شوید در اعمال صالحه و عبادات شایسته و نیکو متابعت ایشان نمائید و مدد کار ایشان باشید و شاد گردانید ایشان را بکردارهای نیک خود تا شمارا با عالم نوروسرای سرور برسانند و فرایض و واجبات الهی را محافظت نمائید و با آداب و شرایط بجا آورید و بر املها و آرزوهای دنیا اعتماد نکنید و بپرهیزید از شراب خوردن و زنا کردن و از سایر اعمال قبیحه که حق تعالی از آنها نهی فرموده است که آنها هلاک کننده جان و بدندند و بپرهیزید از حمیت و تعصب و غضب و عداوت و آنچه راضی نباشید که نسبت بشما واقع شود نسبت بهیچ کس واقع مسازید و دلهای خود از صفات ذمیمه طاهر و مصفا گردانید و نیتهای خود را خالص و درست سازید تا چون شمارا اجل دریابد در راه راست باشید پس از آنجا سفر کرد و بشهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت فرمود تا آخر بشهر کشمیر رسید پس زمین کشمیر را آبادان کرد تمام آن ولایت را

هدایت نمود در آنجا ماند تا آنکه اجلش در رسید و روح پاکش از بدن خاکگی مفارقت نموده بعالم انوار پیوست و قبل از فوتش شاگردی از شاگردان خود را طلبید که او را یابد میگفتند و پیوسته در خدمت و ملازمت آن بزرگوار میبود در علم و عمل کامل گردیده بود وصیت کرد باو گفت پرواز روح من بعالم قدس نزدیک شده است باید که فرایض الهی را در میان خود محافظت نمائید و از حق باطل میل مکنید و چنگ زیند بعبادت و بندگی الهی پس یابد را امر فرمود که برای مدفن او عمارتی بسازد و سر خود را بجانب مغرب گذاشت و پاهای خود را بجانب مشرق دراز کرد و بعالم بقا رحلت فرمود ای عزیز این قصه شریفه که بر حکم طریفه و امثال و افیه مشتمل است و گنجیست از گنجهای حکمت ربانی اگر در مواعظ و حکمتهای آن نیکو تأمل و تدبر کنی و بدیده بصیرت در آن نظر نمائی برای قطع محبت دنیا و رفع علایق آن و دانستن معایب آن کافیهست حکمتی که حکیمان الهی برای مردم بیان میفرموده اند این قسم حکمتها و سخنان حق بوده است که موجب نجات از عقوبات و فوز بمنوبات و زهد دنیا و رغبت با آخرت میشده است نه دانستن مسئله هیولی و صورت و مانند آنکه موجب تضییع عمر و تحصیل شقاوت ابدی گردد چنانچه حقتعالی لقمان را بحکمت و صف فرموده و از حکمتهای او که نقل نموده معنی حکمت ظاهر میشود که چیست امید که حقتعالی جمیع مؤمنان را عقل مبرا از شهوتها و دیده بینا و گوش شنوا و زبان بحقایق و معارف گویا کرامت فرماید تا از این معارف و حکمتها منتفع گردند.

بدانکه اکثر مردم عالم مذمت دنیا میکنند و خود گرفتار آن  
 بیان سیم در بیان  
 هستند و بسیار است که امر حقی را دنیا نام میکنند و آنرا مذمت  
 معنی دنیا است

مینمایند و امر باطلی را ترك دنیا نام میکنند و خود را بدان می ستایند  
 پس تحقیق معنی دنیا آنست که مذمت آن در شرع وارد شده است باید نمود تا بحق و باطل از یکدیگر ممتاز شود بدانکه مردم از دنیا چند معنی فهمیده اند آنها خطاست اول حیات دنیا و زنده بودن در این نشأه نه چنین است که زندگانی در این نشأه بد باشد یا آنکه اینرا دشمن باید داشت بلکه آرزوی مرگ کردن و طلب آن نمودن مذموم است و کفران نعمت الهی است بلکه آنچه مذموم است اینست که آدمی زندگانی را برای امور باطل خواهد یا آنکه اعتماد بسیار بر زندگی داشته باشد و آرزوهای دور و دراز کند و مرگ را فراموش نماید و بسبب آن اعمال صالحه را بتأخیر اندازد و مبادرت باعمال بد کند با آرزوی اینکه آخر توبه خواهم کرد و اموال بسیار جمع نماید و مساکن رفیعه و اسباب بسیار برای خود تحصیل نماید

بسبب اعتمادیکه بشویلات شیطان بر عمر ناقص خود دارد باین سبب از اموریکه بکار آخرت میآید غافل شود پیوسته عمر خود را صرف تحصیل این امور نماید برای اجتماع دنیا و از مرگه کرامت داشته باشد بسبب تعلقی که با اولاد و اموال و اسباب خود دارد و زندگانی دنیا را برای این خواهد که از اینها متمتع شود یا ازفدا کردن خود در راه خدا برای محبت زندگانی ابا نماید یا ترک طاعات و عبادات کند برای اینکه مبدا اعضا و جوارح و قوتهای اضعیف شود زندگانی را برای این راه و درخواستن دنیاست و بداست و موجب شقاوت است اما اصل زندگانی این نشأ مایه تحصیل سعادت ابدیست و جمیع معارف و عبادات و علوم و کمالات و خیرات و سعادات در این زندگانی بهم میرسد و زندگانی را برای تحصیل این امور خواستن و از خدا طلب نمودن مطلوبست لهذا حضرت سیدالسادین علیه السلام میفرماید خداوند را مرا عمر ده مادام که عمر من صرف طاعت تو شود و هر گاه عمر من چراگاه شیطان شود و متابعت او نمایم بزودی قبض روح من بکن پیش از آنکه مستحق غضب و عقاب تو شوم و در دعاها طلب درازئی عمر بسیار است و منقولست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنید شخصی مذمت دنیا میکند فرمود ای مذمت کننده دنیا که فریفته آن شده بازی آنرا خورده آ یا فریبش را میخوری و بعد از آن مذمتش میکنی دنیا میتواند که گناه را بر تو ثابت کند و تو بر آن جرم اثبات نمیتوانی کرد کی ترا غافل نمود از احوال خود و بچه چیز و چگونه ترا فریب داد و حال آنکه بقیرهای پدران تو و استخوانهای پوسیده ایشان و پخواپگاه مادران تو در زیر خاک تو را عبرت فرمود و چه بسیار بیمارانرا متوجه معالجه ایشان شدی و بدست خود بیماریهای ایشان کردی و برای ایشان شفا طلب مینمودی و طبیبان بر سر ایشان حاضر میکردی و اشفاق و مهربانی تو هیچ نفع بایشان نبخشید و چندانکه حيله کردی بمطلب خود نرسیدی و چندانکه سعی کردی ایشان را از چنگک اجلرها نتوانستی کرد پس دنیا کی ترا فریب داده است و حال آنکه آن بیمار را مثلی برای تو گردانید که تو از حال او بر حال خود آگاه شوی و از تقصیر نکردن چاره و تدبیر در حال او بر حال خود پند گیری و بمردن او مردن خود را بیاد آوری به درستیکه دنیا نیکو خانه ایست برای کسیکه پندهای او را باور کند و خانه هاقیت است برای کسیکه در احوال آن تدبیر نماید و بفهمد و خانه توانگریست برای کسیکه توفیق آخرت خود را از آن بر گیرد محل تنبه و آگاهیت برای کسیکه از اوضاع آن پند گیرد دنیا محل بیخبران خداست و وعیهای الهی در اینجا نازل شد و ملائکه حق تعالی در این خانه عبادت کرده اند و دوستان خدا در این نشأ خدا را پرستیده اند و بر تبم محبت فایز



شده اند و بندگان خالص خدا در دنیا سودا گریها کرده اند و با اعمال خود زحمت الهی را خریده اند و بهشت را بسود سودا های خود برده اند پس کسی منت منت دنیا میتواند کرد و حال آنکه پیوسته مردم را از جدائی خود خبر میدهد و با آوازی بلند ندای نیستی و فقای خود را در میان مردم میزند و بدیهای خود را و اهلش را برای مردم به زبان حال بیان میکند و بلاها و دردها و مشقتهای خود بلاهای آخرت را برای مردم مثل میزند و لذتها و شادیهای خود همیشه ها و راحتهای آخرت را ب مردم می شناساند و ایشان را مشتاق آنها می گرداند عصر کسی را بعاقبت میدارد و صبح بمصیبت و محنت می اندازد گاه امیدوار میکند و گاه میترساند گاه تخویف مینماید و گاه حذر میفرماید پس جمعیکه پندهای آنرا نشنیده اند و از مواظقه های آن آگاه نشده اند در روزندامت و حسرت آنرا منت خواهند کرد و گروهی که از آئیندها گرفته اند و توشه ها برداشته اند در قیامت آنرا مدح خواهند کرد زیرا که آنچه دنیا بیاد ایشان آورد از آن متذکر و آگاه شدند و از فنا و نیستی و بدیهای خود بایشان گمت پیاور کردند و تصدیق نمودند و از مواظله های آن پند گرفتند و فایده ها بردند (دویم) دنیا و درهم و اسباب و اموالست و اینها نیز چنین نیست که همه قسمتی از آن دنیا باشد چنانچه سابقاً مجملی از آن مذکور شد بلکه آنچه از آن آدمی را از خدا غافل کند و بسبب تحصیل آن مرتکب محرمات گردد یا محبت بسیار بآن داشته باشد که با نسبت در راه خدا صرف نماید و حقوق الهی را از آن ادا نکند آن دنیا و بداست اما برای کسیکه آنرا وسیله تحصیل آخرت کند آن بهترین چیزهاست چنانکه حق تعالی بسیار جماعتی را در قرآن ستایش فرمود که مالهای خود را در راه خدا صرف مینمایند و بهشت از آن میخرند پس آنها مایه ایست برای تحصیل سعادت آخرت و اصل آنها بدن نیست بلکه محبت اینها داشتن و بسبب آن ترک آخرت نمودن بداست چنانکه از حضرت رسول ﷺ منقولست که فرمود نیکو یاور است توانگری بر تحصیل تقوی و پرهیز کاری و در احادیث بسیار از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمودند نیکو یاور است دنیا بر تحصیل آخرت و بسند صحیح منقولست که شخصی بحضرت صادق علیه السلام گفت ما طلب دنیا مینمائیم و دوست میداریم که دنیا رو بما آورد حضرت فرمود برای چه می خواهی آنرا گمت مینخواهم صرف خود و عیال خود نمایم و بآن خویشان خود را نوازش کنم و تصدیق کنم در راه خدا و بوسیله آن حج و عمره بجا آورم فرمود این طلب دنیا نیست طلب آخرت است و در احادیث معتبره وارد شده است که دنیا دو دنیا است دنیایی هست که آدمی را با آخرت می رساند و دنیایی

هست که ملعونست و در این باب اخبار بسیار است و بعضی را در لمعات بیان کردیم (سیم) متمتع شدن از مستلذات دنیا و معاشرت کردن با مردم و خانه ها و اسباب نفیس داشتن و جامه های فاخر پوشیدن است و تحقیق آنها نیز در لمعات گذشت پس هر گاه دانستی که دنیا اینها نیست که عوام بعقل ناقص خود دنیا نام می کنند و دنیا و آخرت بیکدیگر بسیار مشتبّه میباشد زیرا که پادشاهی حضرت سلیمان بحسب ظاهر دنیا مینماید و عین آخرتست و عبادت کافران و نماز تراویح سنیان و اعمال صاحبان بدعت و عبادت ریاکاران آخرت مینماید و عین دنیا است پس باید اول دنیا و آخرت را معلوم کنی و حقیقت هر دو را بدانی آنگاه از دنیا رو بگردانی و بآخرت رو کنی و اگر بنادانی براه روی گاه باشد که از آخرت رو بدنیا روی و ندانی چنانچه از آیات و اخبار معلوم میشود دنیا امریست مرکب از جمیع اموری که آدمی را از خدا و محبت او و تحصیل آخرت باز دارد و دنیا و آخرت در برابر یکدیگرند هر چیز که باعث قرب بخدا و موجب ثواب آخرت میگردد آخرتست اگر چه بحسب ظاهر از کار های دنیا باشد و هر چیز که بر خلاف این باشد دنیا است بسا باشد تاجری تجارتی کند و غرض او تحصیل نفعه واجب یا اعانت محتاجین و تحصیل ثوابهای آخرت باشد و آن تجارت عین آخرت باشد و بحسب ظاهر عوام او را طالب دنیا گویند و بسیار باشد که شخصی پیوسته عبادت کند و عبادت او بدعت باشد یا غرض او از آن عبادت تحصیل مال و اعتبار دنیا باشد عبادت او عین دنیا است و گاه باشد عابدی بظاهر ترک دنیا کرده باشد و در کناری نشسته و جامه های پشمینه پوشیده باشد و غرض او مکرو فریب باشد و خدا منظورش نباشد هر تازی از تارهای خرقة اودام تزویری باشد برای تسخیر دل های مردم و ریسمان وحدتش کمندی باشد برای جمعیت و کثرت مریدان و پیوسته مشغول بدعتی چند باشد که موجب وبال او شود و مردم نماید که من ترک دنیا کرده ام و احوال او عین دنیا باشد و علم که اشرف کمالاتست بسا باشد عالمی آن را وسیله دنیای خود کند و از جمیع اشقیای کمتر باشد بسا باشد فقیری که مال ندارد محبت مال را زیاده از آن کسی داشته باشد که مال بسیار دارد و تعلق بآن نداشته باشد پس معلوم شد دنیا و آخرت خصوصیت بوضعی و عملی و جماعتی ندارد قاعده کلیش همانست که بیان کردیم و سابقاً معلوم شد که خدا آن قانون را شریعت مقدس نبوی مؤید آنست پس آنچه از شرع ظاهر شود که خدا از خلق خواسته و موجب خوشنودی اوست اگر با شرایط و اخلاص بجا آورند آخرت است خواه نماز باشد و خواه تجارت و خواه مجامعت و خواه معاشرت مردم باشد و دنیا آنچه نیست که غیر اینها باشد و آن بر چند

قسمت دنیای حرامی که آدمی بسبب ارتکاب آن مستحق عقوبت الهی میگردد و آن با این میشود که مرتکب یکی از محرّمات الهی گردد خواه در عبادت و خواه در معاشرت و خواه در جمع اموال و ارتکاب معاصی و غیر آن و دنیای مکروهی می باشد که مرتکب امری چند شود که از آنها نهنی کراهت فرموده و حرام نکرده تحصیل زیادتیه های اموال و مساکن و اسباب از ممر حلال که آدمی را از کمالات محروم کند و از تحصیل آخرت بازدارد و دنیای مباح مرتکب لذت های مباح شدنست و غیر از چیزهایی که نه خدا بآن امر فرموده و نه نهنی کرده بلکه حلال کرده و اینها نیز غالب اوقات چون مانع تحصیل کمالات و سعادات آخرت نیست به تقسیم دویم برمی گردد و گاه باشد کسی اینها را بنیت های صحیح خود وسیله عبادتی و سعادت می گرداند و بقصد قربت واقع سازد و عبادت شود اکثر مباحات را بقصد قربت عبادت میتوان کرد و گاه باشد که ترك این مباحات را بلکه مستحبات را بنادانی خود عبادتی داند و آنرا ترك دنیا نام کند و بسبب آن معاقب شود که بدعتی در دین کرده باشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود زهد در دنیا آن نیست که مال خود را ضایع کنی و نه اینکه حلال را بر خود حرام گردانی زهد و ترك دنیا آنست که اعتماد تو بر آنچه در دست داری زیاده نباشد از اعتماد تو بر خدا و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود زهد در دنیا آنست که طول امل را از خود دور نمائی و بنعمت های خدا شکر کنی و از محرّمات الهی بپرهیزی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از معنی زهد فرمود آنست که محرّمات الهی را ترك نمائی و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مردم بر سه قسمند زاهد و صابر و راغب اما زاهد اندوه و شادی دنیا از دل او بدررفته پس بچیزی از دنیا که او را حاصل شود شاد نمیشود و بر چیزی از دنیا که از او فوت شود تأسف نمیخورد و محزون نمی شود و اما صابر پس آرزوی دنیا در دل او هست چون میسر شد نفس خود را لجام میکند و منع مینماید از آن برای عاقبت بدیکه از دنیا میداند او باین سبب آنرا دشمن میدارد و اما راغب در دنیا پس پروا ندارد که از کجا دنیا را اخذ نماید از حلال یا حرام و پروا نمیکند که در تحصیل دنیا غرضش فاسد و باطل شود یا نفسش هلاک شود یا مروتش بر طرف شود پس این جماعت در گرداب دنیا افتاده اند و دست و پامی زنند و اضطراب می کنند پس کسی که خواهد ترك دنیا نماید باید اول تحصیل علم بکند و معلوم کند خدا کدام عمل را طلبیده و کدام طریقه را پسندیده و آثار پیغمبر و اهل بیت او صلوات الله علیهم را تتبع نماید یا از اهلش معلوم کند و سنت و طریقه ایشان را پیش گیرد و واجبات و سنتها را هم عمل آورد محرّمات

و مکروهات را ترك نماید در هر امری از امور ملاحظه نماید که شارع در آن باب چه تکلیف نموده آن را بعمل آورد و مباحات خود را بنیتهای صحیح چنانچه در باب نیت بیان کردیم بعبادت برگرداند چون در ارتکاب این امور شهوات نفسانی و وسوس شیاطین جن و انس معارض آدمی میشوند باید بتوسل بجناب مقدس ایزدی و تفکر در قوانین شریعت نبوی و تحمل مشقت طاعات نفس رازم و متقار شرع کند و خیالاتیکه مخالف شرعست در هر باب بمعارضه و مجادله از نفس بیرون کند تا براه حق هدایت یابد و ترك دنیا کرده باشد و اگر نه اکثر تارکان دنیا طالبان دنیایند و بسبب جهالت و نادانی خود راموفق میدانند و تفصیل این مطلب موقوفست بر بیان تفصیل آداب و سنن و طریقه اهل بیت (ع) و آن در این کتاب میسر نمیشود انشاء الله کتابی جدا گانه نوشته میشود و غرض از ذکر این مجمل این بود اکثر عوام از این راه فریب می خورند کسیرا که بروضع غریبی مخالف وضعهای متعارف می بینند بی آنکه ملاحظه کنند آن وضع موافق شرعست و پسندیده حق متابعت مینمایند و بسبب آن گمراه میشوند شاید کسیرا که خداهدایت او را خواسته باشد باین کلمات هدایت یابد اما اکثر آن جمعیکه ضلالت در نفس ایشان قرار گرفته باینها هدایت نمی یابند و باعث زیادتى رسوخ ایشان در باطل می گردد و **والله یهدى من یشاء الی صراط مستقیم یا اباذر ان الله تبارک و تعالی لم یوح الی ان اجمع المال و لکن اوحی الی ان سبح بحمد ربك و کن من الساجدین و اعبد ربك حتى یاتیک الیقین یا اباذر انی الیس الغلیظ و اجلس علی الارض و ابعد اصابعی و اركب الحمار بغير سرج و اردد خلفی فمن رغب عن سنتی فلیس منی یا اباذر حب المال و الشرف اذهب لدین الرجل من ذلین ضارمین فی ضرب الغنم فاغمار فیها حتی اصبحا فماذا بقیا منها ای ابوذر حق تعالی بسوی من وحی نفرستاده که من جمع مال نمایم ولیکن بسوی من وحی فرستاد که تسبیح کن پروردگار خود را و منزله دان او را و بپا کسی یاد کن از هر چیز که ذرات و صفات و افعال شایسته او نیست و تسبیح را با حمد پروردگار خود بجا آور که او را بر جمیع نعمتها که بتو کرامت فرموده و بزبان و دل و اعضاء و جوارح شکر نمائی یا آنکه چون توفیق تسبیح بیابی آنرا از جانب خدا بدان و او را بر این نعمت شکر کن و از جمله نماز گذاران باش یا از جمله سجده کنندگان باش در نماز و غیر نماز عبادت پروردگار خود بکن بر هر حالی تا وقتی که در رسد ترا مرگه که متیقن است رسیدن آن پهرزنده از مخلوقات یعنی تازنده ترك بندگی مکن ای ابوذر من جامعه های کنده**

میوشم و روی خاک مینشینم و انگشتان خود را در هنگام طعام خوردن میلیم و بر الا می ریزم  
 و پالان سوار میجوم و دیگر را با خود ردیف میکنم پس هر که سنت مرا ترک نماید و از  
 آن کراهت داشته باشد از من نیست ای ابوذر محبت مال و شرف و بزرگی دنیا هین آدمی  
 را بیشتر تلف و ضایع میکند از تلف کردن دو گرگ که گرسنه درنده که در ره گوشتی شیطانی  
 آیند و تا صبح غارت کنند این دو گرگ از آنکسند که چه چیز باقی خواهند گذاشته  
 همچنین این دو گرگ درنده که یکی محبت مالست و یکی محبت جاه در این شب تاریک غفلت  
 و جهالت دین آدمی را چنین بفارت میبرند چون پرده های غفلت را آذریند بر میگرددند  
 از مرگ و صبح آگاهی طلوع میکند بمقتضای اناس نيام فلان اما اتوا انظروا از خواب  
 غفلت بیدار میشوند معلوم میشود چقدر رها بدین رسانیده اند این کلمات شریفه مشتملست  
 بر بیان سه خصلت (اول) محبت مال و جمع کردن درهم و دینار از روی حرص و این بدترین  
 صفات ذمیمه است و موجب ارتکاب محرمات و ظلم و طغیان و فساد میشود و چون دلایلک  
 محبوب بیش نمیشد این محبت باعث میشود که محبت الهی را اذول بیرون کند و پیوسته  
 در جمیع کارها منظور اموال باشد و همین است معنی مال پرستیدن چنانچه در باب نیت بیان  
 کردیم و علاج این خصلت آنستکه بعد از توسل بجناب مقدس الهی در فنا و نیستی دنیا تفکر  
 نماید و ملاحظه کند که آنچه جمع میکند بکار او نمیآید و آنچه در راه خدا صرف میکند  
 ابدالابد بکار او خواهد آمد و در عظمت رتبه علم و عبادت و کمالات و آثاریکه در دنیا و  
 آخرت بر آنها مترتب میشود فکر کند تا بر او معلوم شود این امر سهل باطل را که بزرگی  
 از آدمی خدا میشود مانع تحصیل آن قسم کمالات ابدی که همیشه با اینکس خواهد بود  
 نمیتوان نمود و تأمل نماید در عقوبت هاییکه خدا برای کسب مال حرام مقرر فرموده و در  
 اینکه مال حلال راهم حساب میباید داد و در ثواب صرف کردن در راه خدا يك را دو مقصد  
 راه مقصد هزار عوض میدهند و در زیاده دست آدمی از جمیع وسیله ها کوتاه شده است و بدانکه  
 حق تعالی ضامن رزقست و اعتماد بر اوست نه بر مال و عبرت گیر از احوال جمعی که مالهای  
 بسیار جمع کردند و هیچ بکار ایشان نیامد و وبالش از برای ایشان ماند جمعی متوجه عبادت  
 و تحصیل آخرت شدند روزگار ایشان با حسن و جوه گذشت چنانچه حضرت صادق علیه السلام  
 فرمود کسیکه یقین داند حساب قیامت حق است جمع مال چرا میکند و در حدیث دیگر  
 فرمود در میان بنی اسرائیل در زمانی قحط عظیم بهم رسید بعدیکه قبرهای مرده ها را می شکافتند  
 و گوشتهای ایشان را خوردند در یکی از آن قبرها لوحی یافتند که بر آن نوشته بود من فلان

پیغمبرم و قبر مرا فلان حبشی نبش خواهد کرد بدانید آنچه را پیش فرستاده بودیم یافتیم و آنچه صرف کرده بودیم بروجه طاعت سود بردیم و آنچه از عقب خود گذاشتیم زیان کردیم بما نفعی نداد از عبدالله عباس منقولست که اول درهم و دینار را که بر روی زمین سکه زدند شیطان را بر آنها نظر افتاد برداشت و بر دیده گذاشت و بر سینه خود گرفت و از شادی فریاد زد گفت شماها باعث روشنی چشم من و میوه دل منید و هر دمیکه شمارا دوست دارند و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که جمع نمیشود مال مگر بچند خصلت زشت بیخبل بسیار و آرزوها و حرصیکه بر آدمی غالب باشد و قطع رحم و اختیار کردن دنیا بر آخرت منقولست پسند معتبر از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بصحابه فرمودند کدام يك از شما مال و ارث را از مال خود دوست تر میدارید گفتند یا رسول الله هیچیک از ما چنین نیستیم فرمود بلکه همه اینحال دارید بعد از آن فرمود فرزند آدم میگوید مال من و مال من جز این از تو هست که طعام را بخوری و فانی کنی و جامه را بپوشی و کهنه کنی یا مال را تصدق کنی و برای خود ذخیره کنی و آنچه غیر اینهاست مال و ارث است دیگر فرمود هیچ تکلیفی بر بندگان دشوارتر نیست از دادن حقوق اموال و فرمود دینار و درهم هلاک کرد جمعی را که پیش از شما بودند و شما را نیز هلاک خواهد کرد و فرمود هر که محبت این دو سنگ را بر محبت خدا ترجیح دهد با اینها محشور خواهد شد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که سه چیز است که باعث فتنه و ضلالت مردم میشود اول محبت زنان و آن شمشیر شیطانست دوم شراب خوردن و آن تله شیطانست سیم محبت دینار و درهم و آن تیر شیطانست کسیکه زنان را دوست دارد بیاطل از ندگانی خود منتفع نمیشود و کسیکه شراب را دوست دارد بهشت بر او حرامست و کسی که دینار و درهم را دوست دارد بنده دنیا است و فرمود حضرت عیسی علیه السلام میفرمود دینار مرض دینست و عالم طبیب دردهای دین چون بینید که طبیب مرض را بسوی خود میکشد او را مژم مژم دارید و با عالمی که محبت دینار و درهم دارد اعتماد نکنید و بدانید هر گاه او خیر خود را نخواهد خیر خواه دیگران نخواهد بود (دویم) محبت جاه و اعتبارات باطل دنیا است و این ضررش نسبت بخواص زیاد از محبت دینار و درهمست و در نفس مخفی میباشد و بسیار کسی باشد که گمان کند این معنی را از نفس خود زایل کرده و بعد از مجاهده بسیار بر او ظاهر شود که در نفس او این معنی هست و از امهات صفات ذمیمه است و اخلاص در اعمال را باطل میکنند و آدمی را مردم پرست میکند و بمهالک عظیمه میاندازد و مرتکب مناصب باطل میگردد و دین حق و خدا را در نظر سهل میکند و اعتبارات دنیا را در نفس قوی میکند و بتدریج آدمی را بکفر

میرساند و علاج این نیز بعد از توسل بجناب مقدس ایزدی آنستکه در بطلت مردم تفکر نماید و بتفکر صحیح بیاید که ایشان مالک ضرر و نفع او نیستند و در دنیا و آخرت کار او با پروردگار اوست و بداند که اعتبارات دنیا فانیست بزودی زایل میشود و عبرت گیرد از احوال جمعی که دنیا چند روز ایشانرا بر میدارد و بزودی بر خاک مذلت میاندازد و بعد از مردن آن اعتبارات و بال ایشان خواهد بود و اعتبارات واقعی که از علم و عمل بهم میرسد هرگز زوال ندارد و همیشه باقیست و در احادیث اهل بیت (ع) که در این باب وارد شده است تفکر نماید و از پندهای ایشان مستفیض گردد چنانچه منقولست که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند کدام عمل نزد حق تعالی افضل است فرمود هیچ عملی بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه (ع) بهتر از دشمنی دنیا نیست بدرستی که دنیا را شعبه‌های بسیار هست و گناهانرا نیز شعبه‌های بسیار هست پس اول معصیتی که از مخلوق سرزد تکبر بود شیطان موقعی که از سجده حضرت آدم ابا نمود و تکبر کرد از جمله کافران شد دیگر حرص بود که آدم و حوا را باعث شد باینکه حق تعالی بایشان فرمود از هر چه خواهید از میوه‌های بهشت بخورید و نزدیک شجره منبیه مروید که از جمله ستمکاران بر خود خواهید بود اگر از آن تناول نمائید پس با آنکه احتیاج بمیوه آن درخت نداشتند خوردند و این معنی در میان ایشان پیدا شد تا روز قیامت چنانچه می بینی خطاهائی که فرزندان آدم مرتکب میشوند چیزی چند است که با آنها احتیاج ندارند دیگر حسد بود که از قابیل صادر شد و برادر خود را کشت از روی حسد پس از اینها شعبه‌ها بهم رسید از محبت زنان و محبت دنیا و محبت ریاست و بزرگی و محبت راحت و محبت سخن گفتن باطل و محبت تفوق بر مردم و محبت بسیاری اموال و اسباب پس اینها هفت خصلت بدند که جمع شده اند در محبت دنیا چون پیغمبران و علما اینرا دانستند گفتند محبت دنیا سر همه بدیها و گناهانست و دنیا دو قسمست یکی دنیائی که آدمی را کافی باشد و زیاده بر آن ملعونست بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است هر که طلب نماید ریاست و سر کرده بودن را هلاک میشود و در حدیث دیگر فرمود زینهار پرهیزید از جماعتی که ریاست میطلبند و بزرگی را بر خود می بندند و الله صدای کفش بر پشت کسی بلند نمیشود بیاطل مگر اینکه خودش هلاک میشود و دیگر آنرا هلاک میکند پسند صحیح منقولست که نزد امام موسی کاظم علیه السلام شخصی را نام بردند که او ریاست دوست میدارد فرمودند که دو گرگ درنده در گله گوسفند بیفتند شبانشان حاضر نباشد ضرر بآن گله نمیرسانند آنقدر که طلب ریاست ضرر بدین مسلمانان میرساند و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام

فرمود هر که سرداری و ریاست مردم کند ملعونست و هر که طلب آن نماید ملعونست و هر که در خاطر خود آنرا داشته باشد و محبتش در دلش باشد ملعونست بسند صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود گمان مکنید من نیکان و بدان شمارا نمیشناسم و الله بدترین شما کسی است که دوست دارد مردم از پی او راه روند و سر کرده ایشان باشد بدستیکه چنین کسی یاد روغ گوست یا بیعقل است و بسند معتبر از رسول صلی الله علیه و آله منقولست اول چیزی که خدا را بآن معصیت کردند شش خصلت بود محبت دنیا و محبت ریاست و محبت طعام و محبت زنان و محبت خواب و محبت راحت و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که یسفیان بن خالد فرمود زینهار طلب ریاست ممکن که هیچ کس آن را طلب نکرد مگر آنکه هلاک شد او گفت فدای تو گردم پس ماهمه هلاک شده ایم زیرا هیچیک از ما نیست مگر آنکه میخواهد نامش مذکور شود و مردم نزد او بیایند و حدیث از او اخذ نمایند حضرت فرمود آن مراد نیست که فهمیدی آنچه بداست آنست که شخص را بغیر از امام بحق از برای خود پیشوا قرار دهی و آنچه از پیش خود گوید تصدیقش نمائی و مردم را بمتابعت گفته او بخوانی (سیم) تواضع و فروتنی است نزد خدا و خلق و رفع تکبر از خود نمودن و این از بهترین صفات کمالست زیرا که ممکن ناچیز و فانی و ذلیل است و عزت و رفعت و بزرگواری مخصوص خداوند عالمیان است و چنانکه آدمی شکستگی بیشتر می کند خدا او را بلند میکند و قابل کمالات بیشتر میشود چنانچه خاک باعتبار پستی و شکستگی که دارد معدن صدهزار الوان معادن و نباتات و میوه ها و گلها و شقایق شده و از خاک انسانها بظهور آمده که گلستان انواع کمالات و معارف و حقایق است و مسجود ملائکه سماوات گردیده و اشرف مخلوقات در میان ایشان بهم رسید آتش کارش سر کشی و نخوت بود از آن شیطان رجیم خلق شد پس آدمی باید در جمیع امور از پوشیدن و خوردن و آشامیدن و نشستن و برخاستن و با مردم معاشرت کردن و بندگی پروردگار خود در مقام تواضع و شکستگی باشد و در امری رفعت نطلبد و توفیق در آن امور نجوید و نظر باصل و حسب خود بکنند و ملاحظه نماید که اصلش منی گندیده بوده و مدتی غذایش خون حیض بوده و بعد از آن تازنده است حامل انواع کثافات و نجاساتست از خون و بلغم و صفرا و سودا و بول و غایط هر یک از آنها که از او جدا میشود خودش از آنها نفرت میکند و آخر کارش آنست که جیفه گندیده میشود که هیچ چیز از آن متعفن تر نمیباشد و تمام بدنش چرک و ریم و کرم میشود اینها کثافت های بدن آدمی است و کثافت روح بسبب اخلاق ذمیمه و جهل و نادانی بصد هزار مرتبه از اینها بدتر



است پس چنین کسی را سزاوار است که بنقص و عجز و شکستگی خود همیشه اعتراف داشته باشد و چندانکه آدمی کامل تر میشود علم او برزبونی و بیچارگی بیشتر میشود و تواضع و فروتنی او بیشتر میشود چنانچه از اطوار انبیا و اوصیا (ع) معلومست و چون شکستگی کار بنده است و رفعت و بلندی کار خداوند چندانکه بنده در کار خود بیشتر می افزاید خداوند کار خود را افزون تر و او را بلندتر میکند و اگر خود خواهد که خود را بلند کند چون کار او نیست چندانکه سعی میکند پست تر میشود چنانچه در خبر صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی دو ملک موکل گردانیده که هر کس از برای خدا تواضع و فروتنی کند او را بلند کنند و هر که تکبر کند او را پست و ذلیل کنند در حدیث دیگر فرمود حق تعالی بحضرت داور علیه السلام وحی نمود ای داور چنانچه نزدیک ترین مردم نزد من تواضع کنند گانند دورترین مردم از من متکبرانند و در حدیث دیگر فرمود حق تعالی وحی نمود به حضرت موسی علیه السلام ای موسی میدانی چرا تورا از میان سایر مردم برگزیدم و کلیم خود گردانیدم موسی عرض کرد بچه سبب حق تعالی فرمود در میان مردمان نظر کردم نیافتم کسی را که مذلت و شکستگی او نزد من زیاده از تو باشد ای موسی وقتی نماز میکنی پهلوی روی خود را نزد من بر خاک میگذاری بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست از جمله تواضع آنست که در مجلس به پست تر از مکان خود راضی شوی و بهر که بر خوری بر او سلام کنی و ترک جدل نمائی هر چند محق باشی و نخواهی که مردم ترا ستایش کنند بر پرهیز کاری خدا بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست تواضع آنست که از حق مردم ادا کنی آنقدر که میخواهی از حق تو ادا کنند و در حدیث دیگر منقولست از آن حضرت پرسیدند کدامست اندازه تواضع که بنده هر گاه بآن متصف شود او را متواضع گویند فرمود تواضع را درجات بسیار هست از جمله آنها آنست که آدمی قد خود را بلندتر از مرتبه خود قرار ندهد و دل خود را از کبر و عجب سالم دارد و نخواهد بکسی برساند مگر چیزی را که خواهد مردم باو برسانند و اگر بدی از مردم ببیند تدارک آن ب نیکی و احسان بکند و مردم از غضب او ایمن باشند و از بدیهای مردم عفو کند خدا نیکوکاران را دوست میدارد در حدیث معتبر دیگر منقولست حضرت صادق علیه السلام نظر فرمود به شخصی از اهل مدینه که از برای خود چیزی خریده بود و بخانه میبرد چون آن شخص حضرت را دید شرم کرد حضرت فرمود برای عیال خود خریده و از برای ایشان برداشته که بخانه برسانی والله اگر من از زبان اهل مدینه نمیترسیدم دوست میداشتم که خود چیزی بخرم و از برای ایشان ببرم

و بسند معتبر از آنحضرت منقولست روزی حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بر جماعتی گذشتند که مبتلا بخوره بودند و حضرت بر الاغی سوار بودند ایشان مشغول چاشت خوردن بودند حضرت را تکلیف کردند بطعام خود حضرت فرمود اگر من روزه نبودم اجابت شما می نمودم چون بخانه تشریف آوردند فرمودند طعام نیکوئی برای ایشان مهیا کردند و ایشان را طلبیدند و با ایشان طعام تناول فرمودند منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حضرت امام حسن علیه السلام را وصیت فرمود بتواضع و فروتنی که از بهترین عباداتست و باسانید بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هیچکس تواضع و شکستگی نکرد مگر اینکه خدا او را بلند مرتبه گردانید و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود حسبی نیست هیچ قرشی و عربی را مگر بتواضع و بسند معتبر منقولست از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که چون حضرت نوح بکشتی نشست و آنچه لازم بود بکشتی برد کشتی مأمور شد بهر جا که خدا فرماید برود پس بنزد خانه کعبه رفت و هفت شوط طواف کرد و آن طواف نسا بود و دیگر روان شد پس حقتعالی وحی فرمود بکوهها که من کشتی بنده خالص خود نوح را بر یکی از شماها قرار خواهم داد پس همه سر بلندی و گردن فرازی کردند و هر یک را گمان این بود که کشتی بر روی او خواهد نشست و جودی که تل نجف اشرف و نزد شماست تواضع و شکستگی کرد گفت من باین پستی کجا قابل آنم که کشتی بر روی من قرار گیرد کشتی بامر الهی آمد و سینه خود را بر جودی گذاشت در آن وقت حضرت نوح بخدا استغاثه نمود به زبان سریانی که **یا ماری اتقن** یعنی ای پروردگار ما را باصلاح آور بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست وقتی جعفر بن ابی طالب در حبشه بود نجاشی پادشاه حبشه روزی جعفر و یارانش را طلب نمود چون بنزد او آمدند دیدند بر روی خاک نشسته و جامه های کهنه پوشیده است جعفر فرمود چون او را بر آن حال دیدیم ترسیدیم چون دیدند که رنگهای ما از خوف متغیر شد گفت شکر و سپاس میکنم خداوندی را که پیغمبر خود را بر دشمنان نصرت داده و دیده او را روشن گردانیده میخواهید شماها را بشارت دهم گفتیم بلی گفت در این ساعت یکی از جاسوسان من از جانب ولایت شما آمد و خبر آورد که حقتعالی پیغمبرش را بر دشمنان یاری داد و دشمنان او را هلاک کرد و فلان و فلان و جمعی از اسیران بدر را نام برد که اسیر گشتند و ملاقات ایشان در جائی واقع شده بوده است که آنرا بدر میگویند و درخت اراک بسیار در آنجا هست و گویا آن موضع الحال در نظر من است که آقائی داشتم و گوسفندان او را در آن وادی میچرانیدم پس جعفر گفت ای پادشاه چرا بر خاک نشسته و این جامه های کهنه را

پوشیده گفت ای جعفر از جمله آدابی که حق تعالی به حضرت عیسی فرموده و از جمله حقوق الهی بر بندگان آنست که چون خدا بایشان نعمتی تازه کرامت فرماید تواضع و شکستگی بدرگاه او ببرند پس چون حق تعالی چنین نعمتی پیغمبرها کرامت فرموده من این خرد و سلی و شکستگی را نزد خدا اظهار می نمایم چون این خبیر به حضرت رسول ﷺ رسید بمصاحف خود فرمود بدرستی که صدقه باعث زیادتی و کثرت مال میشود پس بسیار تصدق کنید تا خدا شمارا رحم فرماید و تواضع موجب زیادتی رفعت میگردد پس تواضع و شکستگی اول پیشه خود کنید تا خدا در دنیا و آخرت شمارا بلند مرتبه گرداند و از مردم عفو گردن بسبب زیادتی عزتست پس از جریمهای مردم عفو نمائید تا خدا شمارا عزیز و غالب گرداند و از حضرت امام حسن عسکری ﷺ منقولست که شأن و منزلت آنکس نزد خدا عظیمتر است که حق برادران مؤمن خود را بیشتر شناسد و حرمت ایشان را بیشتر دارد و کسیکه فروتنی و تواضع کند برای برادران خود نزد حق تعالی از جمله صدیقانست و از شیعه خاص حضرت امیر المؤمنین ﷺ و پدری و پسری از مؤمنان بخانه حضرت امیر المؤمنین ﷺ وارد شدند حضرت برخاستند و ایشانرا گرامی داشتند و در صدر مجلس ایشانرا جادادند و نزد ایشان نشستند و فرمودند طعامی برای ایشان حاضر کردند چون ایشان خوردند قنبر طشت و ابریق چوبی آورد و دستمالیکه دست را خشک کنند حضرت برخاستند و ابریق را گرفتند که آب بردست پدر بریزند او بر خاک افتاد و گفت یا امیر المؤمنین چون من را ضعیف شوم که خدا به بیند تو آب بردست من بریزی حضرت فرمود بنشین و دست بشو می خواهم خدا به بیند که برادر مؤمن تو خدمت میکند ترا تا حق تعالی او را در بهشت کرامت فرماید مثل ده برابر اهل دنیا از خدمتکاران و غلامان پس آنمرد نشست حضرت فرمود قسم میدهم ترا بحق عظیمی که بر تو دارم باطمینان خاطر دست بشوئی چنانچه اگر قنبر دست تو را می شست مطمئن میبودی چون فارغ شدند ابریق را بمحمد بن حنفیه دادند و فرمودند ای فرزندانم اگر این پسر با پدرش همراه نمیبود آب بردست او میریختم ولیکن خدا را ضعیف نیستی که پدر و پسر را حرمت مساوی دانند چون بایکدیگر باشند چون پدر آب بردست پسر ریخت باید پسر بردست پسر بریزد محمد بن حنفیه آب بردست پسر ریخت حضرت امام حسن عسکری ﷺ فرمود هر که متابعت امیر المؤمنین ﷺ کند در این باب شیعه اوست حقا پسند معتبر از حضرت صادق ﷺ منقولست که جامه حضرت رسالت پناهی کهنه شده بود شخصی دو آزدی درهم به خدمت آن حضرت آورد بهدیه حضرت فرمود یا علی این درهم را بگیر و برای من جامه

بخر که پیشتر حضرت بیزار رفتند و بآن دوازده درهم پیراهنی خریدند و بنزد حضرت رسول ﷺ آوردند حضرت فرمودند یا علی جامه از این پست تر مرا خوشتر میآید گمان داری که صاحبش پس بگیرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند به بینم شاید راضی شود بیزار رفتند و گفتند حضرت رسول این جامه را نپسندیدند و جامه از این کم قیمت تر میخواهد اگر راضی هستی جامه را بگیر وزیر را بده آن مرد راضی شد و زورا داد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند و جناب مقدس نبوی با آن حضرت باتفاق متوجه بازار شدند در عرض راه کنیز کی را دیدند گریه میکند حضرت رسول از او پرسیدند سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله صاحب من چهار درهم بمن داد که برای او چیزی بخرم گم کرده ام کنون از ترس بخانه نمیتوانم رفت حضرت چهار درهم باو دادند و فرمودند بخانه خود برگرد و بازار تشریف بردند پیراهنی بچهار درهم خریدند پوشیدند و حمد الهی فرمودند چون از بازار بیرون آمدند مزد عریانی را دیدند که میگوید هر که بر من جامه بپوشاند حقتعالی از جامه های بهشت بر او پوشاند حضرت آن پیراهن را کردند و بسائل دادند و بیزار بر گشتند و پیراهن دیگر بچهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی فرمودند بجانب منزل روان شدند در عرض راه دیدند همان کنیزك نشسته از او پرسیدند چرا بخانه نرفته گفت یا رسول الله دیر کرده ام میترسم مرا بزنند حضرت فرمودند پیش باش و راه خانه را بمن بنما تا بیایم و ترا شفاعت کنم حضرت رفتند تا بر در خانه ایشان ایستادند و فرمودند السلام علیکم ای اهل خانه ایشان جواب نگفتند بار دیگر فرمودند جواب نگفتند در مرتبه سیم گفتند علیک السلام یا رسول الله و رحمة الله وبرکاته حضرت فرمود چرا در مرتبه اول و دوم جواب نگفتید گفتند چون سلام ترا شنیدیم از برای برکت خواستیم سلام تو بر ما زیاده گردد حضرت فرمود این کنیزك دیر بخانه آمده است او را آزار مکنید ایشان گفتند یا رسول الله برای قدم تو او را آزاد کردیم حضرت فرمود الحمد لله من هیچ دوازده درهمی ندیدم که برکتش از این دوازده درهم بیشتر باشد خدا باین زر دو مؤمن را پوشانیده و بنده را آزاد کرد بسند معتبر منقولست از محمد بن مسلم که روزی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم حضرت طعام تناول میفرمودند و بعد از آن فرمودند مگر گمان داری حضرت رسول صلی الله علیه و آله از روزی که مبعوث شد تا روزی که از دنیا رفتند هرگز تکیه زده چیزی تناول فرموده اند نه والله هرگز چشمی ندید آن حضرت را که در حال طعام خوردن تکیه فرموده باشد بعد از آن فرمود گمان داری که آن حضرت از نان گندم سه روز پی در پی تناول فرموده باشد نه والله سه

روز متوالی از نان گندم سیر نشد از روزی که مبعوث بر سالت شد تا وقتی که بر حمتا بر پیش پیوست من نمیگویم که جدم را این مقدور نبوده بلکه گاه بود بیک کس سند شتر عطا میفرمودند اگر میخواستند سیر بخوردند و طعامهای لذیذ بخوردند میتوانستند بدرستی که جبرئیل کلید کنجهای زمین را برای آنحضرت آورد سه مرتبه و مخیر کرد آنحضرت را در قبول ورد و گفت اگر قبول کنی خدا از درجه تودر قیامت چیزی کم نخواهد کرد در هر مرتبه آنحضرت تواضع و شکستگی را اختیار فرمود و هرگز از آنحضرت چیزی سؤال نکردند که بفرماید نه اگر بود عطا میفرمود اگر نبود میفرمود چون بهم رسد خواهی داد و هرگز چیزی را از جانب حق تعالی عطا نفرموده که عطای او را امضا نکند و گاه بود که بهشت را ضامن میشدند و عطا می فرمودند و حق تعالی برای او تسلیم مینمود محمد بن مسلم گوید بعد از آن حضرت دست مرا گرفتند و فرمودند امام شما حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بروش بندگان مینشستند و بروش بندگان طعام تناول میفرمودند و مردم نان گندم و گوشت اطعام میفرمودند و بخانه میرفتند و خود نان و زیت تناول میفرمودند و پیراهن کهنه سنبلانی میخریدند بهترش را بغلام خود میپوشانیدند و زبون ترا خود میپوشیدند و اگر آستینها از انگشتان میگذاشت میبیدند و اگر پیراهن از کعب بلندتر بود کوتاه میکردند و هرگز دوامر بر آنحضرت وارد نشد مگر آنکه آنچه بر بدن دشوار تر بود اختیار میفرمود پنج سال پادشاهی مردم کرد از برای خود آجری روی آجری و خشتی روی خشتی نگذاشتند و هرگز زمینی را باقطاع خود نگرفتند سرخ و سفیدی از آنحضرت بمیراث نماند مگر هفتصد درهم که از عطاهای آنحضرت مانده بود که میخواستند برای خود کنیز کی بخرند و هیچکس طاقت عبادت آنحضرت را نیاورد و حضرت علی بن الحسین علیه السلام مطالعه میفرمودند کتاب احوال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را و به زمین میت گذاشت و میفرمود کی طاقت این عمل دارد و بسند دیگر منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روزی بنزدی ازی رفتند و فرمودند جامه بمن بفروش آن مرد گفت یا امیر المؤمنین آنچه شما میخواهید من دارم چون دیدند که آن شخص حضرت را شناخت بدکان دیگر رفتند که پسری در آن دکان بود حضرت را نمیشناخت و دو جامه خریدند یکی را سه درهم و یکی را بدو درهم پس بقنبر فرمود آنرا که سه درهم خریده ایم تو بردار و اینرا که بدو درهم خریده ایم من بیوشم قنبر گفت یا امیر المؤمنین آنکه بهتر است تو بآن سزاوار تری که بر منبر میروی و در حضور مردم خطبه میخوانی حضرت فرمود تو جوانی و جوانان را خواهش

این امور میباشد من از خدا شرم میدارم که در پوشش خود را بر تو زیادتی دهم و از حضرت رسول ﷺ شنیدم که میفرمود از آنچه میپوشید بفلامان خود بیوشانید و آنچه میخورید بایشان بخورانید چون پیراهن را پوشیدند آستینش را کشیدند دراز بود بریدند و فرمودند کلاهی برای فقرا از آن بدوزند چون پدر آن پسر بدکان آمد یافت که آنحضرت آمده و جامه خریده اند و دو درهم را برداشت بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد پسر من شمارا نشناخته بود و دو درهم را از شما نفع گرفته است حضرت فرمود بقیمتی راضی شدیم و خریدیم دیگر چیزی را پس نمیگیریم و منقولست که روزی عمرو بن حریث در موقع چاشت بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد دید فضا انبانی آورده که مهر مبارک حضرت بر آن بود چون گشود از آنجا نان خشک پر سبوسی بیرون آورد عمر و گفت ای فضا چرا این آرد را نه بیخته و پاکیزه نکرده گفت بیشتر میکردم مرا منع نمود و گاهی طعام لذیذی در این همیان داخل میکردم برای همین مهر بر آن میزنند پس حضرت آن نانرا گرفتند در کاسه ریزه کردند آب بر آن ریختند و نمک بر آن پاشیده تناول فرمودند بعد از آن فرمودند این محاسن را برای خوردن با تش جهنم آشنا نمیکنم و این مرا کافیست و در حدیث دیگر منقولست سدید بن غفله در روز عید خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد دید نان خشکی و آردی با شیر پخته نزد حضرت گذاشته است گفت یا امیرالمؤمنین روز عید این است غذای تو فرمود این عیدست برای کسیکه از گناه آمرزیده باشد حضرت صادق علیه السلام فرمود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هیزم و آب بدوش خود بخانه میبردند خانها جاروب میکردند حضرت فاطمه (ع) آسیا میکرد نان می پختند و بسند دیگر مرویستکه حضرت در کوفه خرمائی خریده بودند و بر کنار ردا کرده و بخانه میبردند اصحاب چون دیدند مبادرت نمودند که از آنحضرت بگیرند و بخانه رسانند حضرت فرمود صاحب خانه سزاوارتر است بپارایشان بر داشتن از دیگران و بر روایت دیگر فرمود از کمال کامل چیزی کم نمیشود که نفعی خود بعیال خود برساند و در روایات دیگر وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پنج وقت پای برهنه می رفتند و نعلین را بدست چپ می گرفتند در عید فطر واضحی که بمصلی میرفتند و در روز جمعه که بنماز میرفتند و در موقعیکه بعیادت بیماری یا تشییع جنازه میرفتند میفرمودند چون برای خدامیروم میخواهم پا برهنه باشم و منقولستکه پیاده و تنها در بازارها راه میرفتند و اگر کسی راهی را گم کرده بود بر سر راهش میرسانیدند و اگر وضعیفی بر میخورد اعانتش میفرمودند و اگر از مردم کسی قرآن را غلط میخواند میآستارند تا تعلیمش

میفرمودند و این آیه را میخواندند که مضمونش اینست: ما خائفنا آخر عزای این موجب خلقی مفرد  
فرموده ایم که بلندی و فساد در زمین بطلد و عاقبت نیکو بر این بر میوزگانان است. میفرمودند که  
امیر احمیم بن العباس گفتند: منم و نشنیدم کسی را که اقبل از حضرت امام رضا علیه السلام از آن  
با کسی بخلاف آداب معاشرت فرمود و هرگز سخن کسی را قطع فرمود که در میان سخن او  
گونه و هرگز حاجت مائلی را درود نینمود و هرگز در حضور کسی حاضر او فرمود و هرگز در  
تکیه نمیداد و هرگز خدمتکاران و غلامان خود را دشنام نداد و هرگز در جنبه آن در خدمت تصدای  
ظاهر نمیشد و غلامان و میتران و دربانان و خدمتکاران خود را پیوسته بر سر و اهل متشانه  
و خواب بسپارد کم میفرمود و اکثر شیها را تمام بعبادت اجداد نمیفرمود و روزی در پیشانی  
و تصدق بسیار مینمود و اکثر تصدقات آن حضرت در شبهای تاریک بود از محض مهر و بشارت و قول است  
که حضرت امام رضا علیه السلام در تائبستانها بر روی حضور می نشستند و روز زمستانها بر روی این  
و جامه های کهنه می پوشیدند و چون به مجلس مردم می آمدند نیت میفرمودند و روایت  
کرده اند که روزی حضرت امام رضا علیه السلام داخل حمام شد شخصی در حمام بود که آن حضرت  
را نمی شناخت به حضرت خطاب کرد بیا مرا کسه بکش حضرت میادرت فرمودند مشغول  
کیسه کشیدن او شدند بعد از زمانی مردم در آمدند حضرت را شناخت و مشغول معذرت  
شد حضرت دل داری او فرمودند و مشغول بودند تا کیسه او را تمام کشیدند و اخبار در بیان  
تواضع ایشان زیاده از آنست که در این کتاب احصا توان نمود قال قلت یا رسول الله  
الغالفون الغاضون المتواضعون الذاکرون الله کثیر اھم یسبقون الناس الی الجنة  
قال لا ولكن فقراء المسلمین فانهم یتخطون رقاب الناس فیقول لیم عزنة الجنة  
كما انتم حتی تحاسبوا فیقولون بم نحاسب فوالله ما ملکنا فنجور و نعدل ولا فیض  
علینا فنفیض و نسط و نکنا عبدنا ربنا حتی دعانا فاجینا ابودرگفت عرض کردم یا  
رسول الله ﷺ آیا جمعیکه از خدا خائف و ترسانند و پیوسته در مقام خضوع و مذلت و اقتیاد  
نزد خداوند خود در مقام تواضع و شکستگی ثابتند با خدا و خلق و یاد خدا بسیار میکنند  
ایشان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد حضرت فرمودند: لیکن فقرا ای مسلمان پیغی  
از دیگران داخل بهشت خواهند شد بندستی که ایشان در محشر یا برگردن مردم خواهند  
گذاست و صفهای مردم را خواهند شکافت و درو بهشت روانه خواهد شد پس خازنان بهشت  
بایشان خواهند گفت: با تمیبه تا حساب شمارا بکنند ایشان در جواب خواهند گفت: بچه چیز  
حساب ما را می کنند ما حکومت و پادشاهی و منصبی نداریم که از ما بپرسند عدالت کرده ایم

یا جور و ظلم و مال زیادی بمانداده بودند که ما را حساب کشند که عطا کرده ایم یا نگاه داشته ایم ولیکن در دنیا عبادت پروردگار خود کردیم تا وقتی که خدا ما را بسوی خود خواند لاجابت او کردیم و از دنیا بیرون آمدیم بدانکه احادیث در مدح فقر و فقر او هم نشینی ایشان و حرمت داشتن و مذمت آهانت و خواری ایشان بسیار است و احادیث نیز در مذمت فقرا وارد شده است و همچنین در باب اغنیا احادیث بر مدح و مذمت ایشان وارد شده است و اکثر محققین جمع میان این احادیث باین نحو کرده اند فقری که ممدوح است فقر الی الله است و فقری که مذموم است فقر الی الناس است و غنائی که ممدوح است غنای نفس است و غنائی که مذموم است غنای بکثرت مال است که با حرص و طمع باشد و از بعضی احادیث ظاهر میشود فقر که مذموم است آنستکه آدمی در دین تنگ مایه باشد و تحقیق این مقام آنستکه هر چیز که حق سبحانه و تعالی در دنیا خلق فرموده و در میان مردم مقرر ساخته همه لطف و رحمت است چون عالم تکلیف و اختیار است هر چیز را دوست و حقتعالی آن چیز را برای جهت خیر مقرر فرموده و مردم وسیله جهت شرمیگردانند مثل آنکه مال را حقتعالی در دنیا خلق فرموده که آنرا وسیله قوت بر عبادت و تحصیل سعادت کنند و جمعی بسبب ترك آن بسانواع کمالات فایز گردند پس اگر مال نمی بود قوت بر عبادت بهم نمیرسید و ثوابیکه بر تصدقات و خیرات مترتب میشود حاصل نمیشد و اگر مال نمی بود ثوابیکه بر ترك مال حاصل میشود حاصل نمیشد و لیکن این مال را فتنه هم ساخته است که بآن تحصیل انواع بدیها میتوان نمود و این جهت را در آن برای این مقرر فرموده است که بر ترکش مثاب شوند اما جمعی آنرا وسیله غیر آن کاری میکنند که برای آن مخلوق شده است و باعث شقاوت ایشان میشود پس هر جا که مذمت مال و غنا واقع شده است برای جهت شری است که در آن هست و مردم آنرا جهت شر میکنند و اگر نه اصل آن جهت را حقتعالی برای وسیله خیر مقرر فرموده است و هر جا که مدح آن واقع شده است بسبب آن جهات خیر است که در آن هست و همچنین فقر و احتیاج وسیله ایست برای تحصیل سعادت که آدمی بر مشقت آن صبر نماید و بثوابهای عظیم فایز گردد و رو بخدا آورد و از خدا طلب نماید و بسبب آن او را قرب حاصل شود و محتاج بمحرقات بشود و از برای خدا ترك نماید و باعلی درجه زهد و ورع برسد ولیکن گاهستکه بر آن صبر نمیکنند و بسبب آن مرتکب سؤال از مخلوق میشوند و آن از بدترین تقایص و عیبهاست و گاهی بسبب آن مرتکب محرقات میشوند و گاهی بسبب آن بخداوند خود بدگمان



میسوند و نسبت جور و ظلم بخدا میدهند و کافر میشوند چنانچه در حدیث وارد شده است که فقر نزدیکست کفر باشد پس معلوم شد اصل فقر نعمت و رحمت است ولیکن گاه هست آدمی با اختیار خود آنرا وسیله شقاوت مینماید پس هر جا که مدح وارد شده است جهت خیر است و مدح فرموده اند و هر جا که مذمت وارد شده است جهت شرش را مذمت فرموده اند و چون سهوت با کثرت نفوس فقر و احتیاج موجب صلاح است و توانگری مودت طغیان و فساد است مدح فقر بیشتر وارد شده است و مذمت غنا بیشتر فرموده اند چنانچه حق تعالی میفرماید بدرستی که آدمی طغیان میکند چون خود را مستغنی و بی نیاز دید یا گمان کرد که بی نیاز است و در این آیه نکته بخاطر رسیده چون محالست آدمی بی نیاز شود بلکه هر چند غنی تر میشود احتیاجش بیشتر میشود لهذا فقر ممدوحه و قنیه مستغنی میشود بلکه فرموده و قنیه که خود را مستغنی دانست و گمان کرد مستغنی شده است و عبادات را حق تعالی برای این مقرر فرموده که وسیله سعادت گردانند و معاصی را برای این مقرر فرموده که ترک آنرا وسیله سعادت کنند و گاه باشد کسی عبادتی را وسیله شقاوتی گرداند و معاصی را برای این مقرر فرمود که ترک آنرا وسیله سعادت گردانند یا اگر بغفلت از ایشان صادر شود توبه و ندامت از آن بمرتبه عالیه کمالات فایز کردند اگر معصیت نمیبود کی مردم بترک آن متاب میشدند و آن شکستگی و انکسار و عجز توبه کاران از کجا بهم میرسید و اگر ترک اولای حضرت آدم و حضرت داود و سایر انبیا نمیبود آن گریه و زاریها که موجب قرب و کمالات نامتناهی گردیده از کجا حاصل میشد چنانچه واقع شده است که اگر شما گناه نمیکردید و قادر بر گناه نبودید خدا خلق دیگر میفرمود که قادر بر گناه باشند و گناه از ایشان صادر شود سخن در این جا بسیار نازک میشود و عقلا اکثر از ادراک این معنی قاصر است مجعلا اگر درست تفکر کنی میبایک هر چیز که حق تعالی در این عالم مقرر فرموده همه عین صلاح بندگانت و همه لطف و رحمت است ولیکن بندگان بغير مصرفش صرف میکنند مثلا اگر بزرگی خانه برای کسی بفرماید و دیوانخانه تفتیش برای او مقرر سازد و آبدری را در آنجا بفرماید که برای او بسازند و انواع مایحتاج او از مساکن بسازند اگر دیوانخانه را آبدری کند و آبریز را مسکن خود کند و برود در میان آبریز بنشیند از صاحب خانه تقصیری نخواهد بود و در این مسائل که فروع مسائل قضا و قدر است تفکر نمودن بهتر است و مجمل دانستن که حق تعالی علیم حکیم است و ظالم نیست و آنچه میکند عین عدالت و حکمتست زیرا تفکر در این باب موجب لغزشهاست و عقلا کثر مردم بآن احاطه نمیتواند

کرد و ائمه از تفکر در این باب نهی فرموده اند و چون جمع میان اخبار بر وجه اجمال بیان شد بعضی از اخبار را نیز نقل کنیم بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فقراء مؤمنان در باغهای بهشت خواهند بود و تنعم خواهند فرمود پیش از اغنای ایشان و چهل سال بعد از آن فرمود برای تو مثلی بیان کنم مثل فقر او اغنیا از بابت مثل دو کشتی است که بر عشاری بگذرد و نظر کند یکی را ببیند خالیست و هیچ چیز ندارد میگوید که برو و نظر کند بدیگری به بیند پر از مٹاعتست میگوید اینرا نگاه دار دید تا عشورش را حساب کنیم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که دو چیز است فرزند آدم از آنها کراهت دارد من گرا کراهت دارد و راحت مؤمن از بلاها و فتنهها درم گسست و از کفنی مال کراهت دارد هر چند مال کثیر است حساب سبکتر است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هلاک کرد من رمان را دو چیز خوف درویشی و فقر و طلب بزرگی و فخر پسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که خفیف و سبک مشمارید فقیران شیعیان علی بن ابیطالب و فرزندان ایشان را بدستیکه یکی از ایشان در قیامت شفاعت میکند مثل ربیع و مضر را که دو قبیله عظیمند از قبایل عرب از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مصیبتهای دنیا عطاهاى حق تعالی است و فقر را حق تعالی برای مؤمن در خزاین خود ضبط میفرماید در حدیث دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود فقر امانتست که حق تعالی بخلق میسپارد کسیکه آنرا پنهان دارد خدا او را مثل ثواب کسی میدهد که روزها بروزه باشد و شبها عبادت ایستد کسی که آنرا اظهار نماید بکسیکه قادر باشد بر قضاى حاجت او و نکند پس او را کشته است و نمیگویم او را بشمشیر و نیزه کشته ولیکن بسبب جراحتی که بدل او را کشته است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر چند ایمان آدمی زیاد میشود تنگی معیشت او بیشتر میشود و فرمود اگر نه این بود که مؤمنان در طلب روزی بر خدا التاح میگردند ایشان را از حالیکه دارند بحالی تنگتر نقل میفرمود و حق تعالی دنیا را بکسی عطا نفرموده مگر برای عبرت و از کسی دور نکرده مگر برای آزمایش و در حدیث دیگر فرمود حق تعالی بر ای شیعیان مالدت های باطل مقرن نفرموده است مگر قوت ضروری ایشان را اگر خواهند بمشرق روند و اگر خواهند بمغرب روند زیاده از این بدستشان نمیآید و در حدیث دیگر فرمود حق تعالی روز قیامت التقات میفرماید بسوی فقرای شیعیان مانند کسیکه معذرت از جمعی خواهد در حدیث دیگر مانند برادریکه از برادری عند طلبند و میفرماید بعزت و جلال خودم قسم که شما را فقیر نکردم و دنیا برای اینکه شما نزد من خوار و ذلیل بودید و امروز خواهید دانست باشما

چه لطفم خواهم فرمود هر کس بشما در دنیا توشه داده است و نیکی بشما کرده است دستش را بگیرد دلخوش بهشت کنید پس یکی از فقرا گوید پروردگارا اهل دنیا در دنیا خود عیاشها کردند و زنان خوب خواستگاری نمودند و حمامهای ملایم نقییس پوشیدند و طعمهای لذیذ خوردند و در خانههای نقییس نشستند و بر اسنان قیمتی سوار شدند امروز بیا عطا کن آنچه بایشان عطا فرموده بودی حق سبحانه و تعالی در جواب فرماید برای تو وهریک از یاران و امثال تو از فقرا مقرر ساختهام هفتاد برابر آنچه باهل دنیا عطا کرده بودم از روزیکه دنیا را آفریدم تا انقضای دنیا در حدیث دیگر از آن حضرت منقولست که روزی شخصی مالدادی با جامههای پاکیزه بخدمت رسول ﷺ آمد و نشست و بعد از او مرد پیریشانیکه جامههای چرکین پوشیده بود آمد و در پهلوی آن مرد غنی نشست آن مرد جامههای خود را جمع کرد و از زیر دامن او کشید حضرت رسول ﷺ فرمود ترسیدی که از فقر او چیزی بتو بچسبید گفت نه فرمود ترسیدی از توانگری او چیزی باو برسد گفت نه فرمود ترسیدی جامهات کنیف و چرکین شود گفت نه فرمود پس چرا چنین کردی گفت یا رسول الله مرا قرین بدی هست که آن شیطان یا نفس اماره است که هر قبیحی را در نظر من زینت میدهد و هر حسن و نیکوئی را در نظر من قبیح و زشت مینماید و اینک بتدارک این عمل نصف مال خود را باین مرد فقیر عطا کردم حضرت از آن مرد پیریشان پرسیدند که قبول میکنی گفت نه آن غنی پرسید چرا قبول نمیکنی گفت میترسم بآن بلا مبتلا شوم که تو مبتلا شده و در حدیث دیگر فرمود حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود ای موسی هر گاه دیدی که فقر روپتو آورده است بگومر جبا بشعار صالحان چون دیدی که توانگری روپتو آورده است بگو گناهی کردهام که خدام را در دنیا بعقوبت آن گرفتار کرده است بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست حوشا بحال مساکین که بر فقر خود صبر کنند ایشانند جمعی که ملکوت آسمان و زمین را مشاهده میکنند و فرمود ای گروه مساکین بفقر خود راضی و خوشنود باشید و چنان کنید که خدا اذل شمارضا را بیاید تا حق تعالی شما را ثواب عظیم بدهد بر فقر شما و اگر چنین نکنید چندان ثواب نخواهید داشت و از حضرت امام محمد باقر ﷺ منقول است چون روز قیامت شود منادی از جانب حق تعالی ندا کند کجایند فقرا گروه بسیاری از مردم برخیزند حق تعالی ندا فرماید ای بندگان من گویند لبیک ای پروردگارا پس فرماید شمارا در دنیا فقیر نکردم برای اینکه رتبه شما نزد من زیست بود ولیکن میخواستم درجه شما را امروز بلند کنم بروید صورتهای مردم را ملاحظه کنید هر کس بشما نیکی

واحسان کرده است آن احسانرا بمن کرده است از جانب من شما بهشت را بمکافات عمل ایشان بدهید و از محمد بن الحسین خزا منقولست حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود آیا بیازار میروی میوهها و غیر آنها از چیزها که میفروشند و قادر بر خریدن آنها نیستی آرزو میکنی گفتم بلی فرمود بعدد هر چیزی کمی بینی و قدرت بر خرید آنها نداری يك حسنه در نامه عملت مینویسند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست چون روز قیامت میشود گروهی از صحرای محشر بر میخیزند و میآیند تا در بهشت و در بهشت دایمی کوبند پس خازنان بهشت بایشان میگویند شما کیستید میگویند ما ایم فقرا میگویند آیا پیش از حساب میخواهید داخل بهشت شوید میگویند چیزی بما نداده بودند که ما را بر آن حساب کنند در این حال از جانب رب العزة ندا رسد راست میگویند ایشانشانرا داخل بهشت کنید و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود حق سبحان و تعالی میفرماید من توانگر انرا غنی نکرده ام برای اینکه نزد من گرامی بودند و فقیران را فقیر نکرده ام برای اینکه نزد من بی مقدار بودند ولیکن فقیران را وسیله ابتلا و امتحان اغنیاء گردانیدم و اگر فقرا در دنیا نمی بودند اغنیاء مستوجب بهشت نمیشدند و حضرت صادق علیه السلام فرمود مالداران شیعیان ما امینان مایند بر محتاجان ایشان پس از برای ما فقیرانرا محافظت نمایند تا خدا شما را محافظت نماید پسند صحیح منقول است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود فقر و بی چیزی مؤمنانرا بیشتر زینت میدهد از لجام نفیسی که عذار اسب را زینت دهد و در حدیث دیگر فرمود فقر مرگ بزرگ است و حضرت صادق علیه السلام فرمود فقر مرگ سرخ است راوی پرسید فقر اردینار و درهم را میفرمائید فرمود نه ولیکن مراد فقر دین است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که سبک شمارد و حقیف کند فقیر مسلمانی را البته حقتعالی را سبک شمرده است و خدا او را در روز قیامت خفیف و سبک میدارد مگر اینکه از این عمل توبه کند و هر که فقیر مسلمانی را گرامی دارد چون خدا را روز قیامت ملاقات نماید از او راضی باشد و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود هر که ملاقات نماید فقیر مسلمانی را و بر او سلام کند برخلاف سلامیکه با غنیامی کند چون قیامت خدا را ملاقات نماید یعنی بمقام حساب آید از او درخشم باشد یا اباذر ان الدنیا مشغلة للقلوب و الابدان و ان الله تبارک و تعالی سائلنا عما نعلم حلاله فکیف بما تمنانی حرامها اباذرا نی قد دعوت الله جل جلاله ان یجعل رزق من یحیی الکفای و ان یسطن من ینقضنی کثرة المال و الولد ای ابو ذر دنیا مشغول کننده دلب و بدنهاست از زیاد خدا و کار خدا بدستیکه حقتعالی از ما سؤال خواهد کرد از آنچه تنعم کرده باشیم در

حرام او ای ابو ذرمن از خدا سؤال کردم روزی هر کسکه مرا دوست دارد بقدر کفاف طلا فرماید و یکسکه مرادشمن دارد بسیاری مال و فرزند بدهد بدانکه این حدیث دلالت میکند بر اینکه بر حلال نیز حساب مییابد سابقاً احادیث گذشت که بر صرف کردن حلال مؤمنان را حساب نمیکنند و ممکن است مراد از مؤمنان در آنجا مؤمنان خالص باشد و در اینجا مراد از اینکه از ما سؤال میکنند این باشد که از بعضی از افراد مسلمانان سؤال میکنند یا آنکه مراد از حساب نکردن آن باشد که تقاص از حسنات ایشان بازای آن نمیکنند و مراد از سؤال کردن این باشد که تفحص آنها میفرماید. و بدانکه احادیث در مدح کفاف بسیار واقع شده است چنانچه منقولست از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشتند بشبانیکه شتری چند داشت و میچرانید از او شیر طلبیدند در جواب گفت آنچه در پستانهای شترانست چاشت مردم قبیله است و آنچه در ظرفهاست پسین میخورند حضرت فرمود خداوندا مال و فرزندش را بسیار کن و گذشتند بشبان دیگر که گوسفندان خود را میچرانید از او شیر طلبیدند او آنچه در پستانهای شتران بود دوشید با آنچه در ظرفها بود خدمت حضرت فرستاد و یک گوسفند نیز بهدیه فرستاد گفت این نزد ما حاضر بود و اگر زیاده احتیاجست دیگر بفرستم حضرت فرمود خداوندا بقدر کفاف او را روزی بده بعضی از اصحاب عرض کردند یا رسول الله برای کسیکه سؤال ترا رد کرد دعائی کردی که ماهمه آنرا میخواهیم و برای کسیکه حاجت ترا بر آورد دعائی فرمودی که همه ما از آن کراهت داریم حضرت فرمود آنچه از دنیا کم و کافی باشد بهتر است از آنچه زیاده باشد و آدمی را از یاد خدا غافل کند خداوند یا محمد و آل محمد را بقدر کفاف روزی بده بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود خداوند روزی کن محمد و آل محمد (ص) را و هر که ایشانرا دوست دارد عفت از محرّمات و شبّهات و کفاف در روزی و قسمت کن کسی را که دشمن محمد و آل او باشد بسیاری مال و فرزند بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است خداوند عزیز میفرماید بنده مؤمن محزون میشود از اینکه من روزی را بر او تنگ میکنم و حال آنکه باعث زیادتى قرب او میشود بسوی من و خوشحال میشود بنده مؤمن که روزی را بر او فراخ گردانم و حال آنکه باعث دوری او میشود از من و در حدیث دیگر فرمود خداوند عالمیان میفرماید خوشحالترین مردم و مقربترین ایشان نزد من بنده مؤمنیست که بهره عظیم از صلاح داشته باشد و نیکو عبادت پروردگار خود کند و در پنهانی بندگی خدا کند و در میان مردم گم نام باشد و انگشت نمابند و روزی او بقدر کفاف

باشد و صبر کند بر آن و مرگ او رسد میراثش کم باشد و گریه کنند گانش کم باشند  
یا اباذر طویلی للزاهدین فی الدنيا الراغبین فی الاخرة الذین اتخذوا ارض الله باطا  
واقربها قرانا ومالها طيبا واتخذوا كتاب الله شعارا ودعا له دثارا یقرضون الدنيا  
قرضا یا ابوذر حرث الاخرة العمل الصالح وحرث الدنيا المال والبنون ای ابوذر خوشا  
حالی جصیکه نه در روزی اختیار نموده اند و ترک دنیا کرده اند و بسوی آخرت و اعمالی که  
موجب سعادت آخرت است زحمت نموده اند و ایشان گروهی اند که زمین خدا را بساط خود  
ساخته اند و خاک زمین را فرش و بستر خود قرار داده اند و از بوی خوش بیاب قناعت کرده اند  
نکته خود را بیاب از بویهای بد پاک میکنند و کتاب خدا را پیراهن تن خود گردانیده اند و  
پوشش تلاوت میکنند و بیاب عمل می نمایند و دعا و تشریح بندگانه خدا را بیاب خود ساخته اند  
که هرگز از خود بجهت نمیکنند و دنیا را از خود بریده اند بریدنی یا آنکه قرض میدهند  
قرضی دلدنی که در آخرت عوض بگیرند ای ابوذر زراعت آخرت عمل صالحست و زراعت  
و عیال و فقر و گدازدن حضرت در اینجا اشاره فرموده بتفسیر آن آیه که من کان یرید حرث الاخرة  
فودعه فی حرثه و من کان یرید حرث الدنيا فؤته منها و مساله فی الاخرة من نصیب  
توجه ما شایسته است هر که اراده نماید در دنیا کشت آخرت را یعنی عمل چندی را که موجب  
توانیم آخرت باشد در این نشاء تحصیل نماید و تخم ایمان در بوستان دل بکارد و بیاب اعمال  
صالحه آنرا پرورش دهد تا در عصر قیامت حاصل آنرا بردارد زیاده کنیم برای او در کشت  
او یعنی بدیم آنرا بیوس آن ازده تا مقصد و زیاده بر آن یا آنکه او را توفیق زیادتی خیرات  
گراست کنیم و هر که اراده نماید زراعت و کشت دنیا را یعنی در اعمال و افعال پیوسته غرضش  
کسب دنیا باشد میدیم او را بهره و نصیبی از دنیا بقدر مقتضای حکمت و مصلحت و او  
در آخرت بهره نخواهد بود حاصلش آنست هر که عملی برای آخرت کند در عمل خود  
موفق میشود و میانین بر طاعت آن پروردگار او عیب میدگرود و در آخرت حسنات او  
مضایف می شود و هر که عملی را از برای دنیا یا شد روزی مقرب یاو میرسد اما تمیر و جوی  
که مدعی او باشند و ما نند سلطان توانیب خود را در دنیا یعنی باید او را در آخرت هیچ  
بهری نخواهد بود از طریق افعال دنیا کاربان و در نصیب بدعت در دنیا چند روزی بیده شیطان  
جسارتان نمی میرند و در آخرت محرومند و جمعی که نیت خود را برای خدا  
مفلس کرده اند غلبتی با وقتای در دنیا بر اعمال ایشان بهره مترتب نمی شود تا نزد  
خزانه تبارک آخرت کلمه بیاورد و دنیا فعل ایشان مشوب با فقر است فاسده و ثیوبی نباشد

زیرا هیچ عملی را حقتعالی بپمزد نکرده است حتی کافران هند که زجملهای ریاضت شاقه برای امور فاسده دنیا میکشند چنانچه میشنویم بآن مطلب فایده میرسد مثل این که میخواهند ایشان را کشف سفلیات حاصل شود و گاه هست بآن مطلب خود میرزند چون از سعادات آخرت محرومند و بسا باشد مسلمانی از روی اخلاص خدا را سالها عبادت کند و حقتعالی این معنی را باوندند زیرا ثواب او را در آخرت ذخیره فرموده و مصلحت او را نمیداند که در دنیا باو بدهد زیرا این معنی باعث اتانیت و عجب او میشود و از خداهاذ میماند حتی آنکه در حدیث وارد شده است ایمان مؤمن که کامل شد حقتعالی خواب دیدن راهم از او مسدود میگردد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست مؤمن نیکی که میکند مردم شکر او نمیکند و احسان او در میان خلق مشهور نمیشود زیرا که چون از برای خدا میکند نیکی و معروف او بآسمان بالا میرود و در زمین پهن نمیشود و نیکی او احسان کافر را شکر میکنند زیرا که معروف و نیکی او از برای مردم است و در میان مردم منتشر میشود و بآسمان بالا نمیرود و مقبول الهی نمیشود و در حدیث دیگر از امام موسی کاظم منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کفران نعمت میکردند و شکر احسان پر قرشی و عجمی و جمعی داشت و چه کس معروف و نیکیش بر خلق زیاد از آن حضرت بود همچنین ما اهل بیت را کفران میکنند و شکر نیکی و احسان ما را مرعی نمیدارند و نیکنان مؤمنان نیز چنین اند که احسانها و نیکیهای ایشانرا کسی شکر نمیکند و ایضاً منقولست که فضل بن عمر به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود جمعی از علمای عامه که نزد مایند میگویند چون حقتعالی بنده را دوست داشت ملکی از آسمان برای رفعت شأن او ندا میکند که خدا فلان شخص را دوست میدارد شما او را دوست دارید پس محبت او در دلهای مردم میافتد و هر بنده را که دشمن داشت منادی از آسمان ندا میکند که حقتعالی فلان شخص را دشمن میدارد شما او را دشمن دارید پس عداوت او در دلهای مردم افتد چون این را گفتم حضرت راست نشستند و سه مرتبه بدست اشاره فرمودند گفتند نه چنین نیست که ایشان میگویند ولیکن چون حقتعالی بنده را دوست داشت مردم را در زمین و امیدارد که بعداوت و دشمنی او مشغول میشوند و بد او را میگویند پس آنها گناهکار میشوند و موجب ثواب و اجر او میشود چون بنده را دشمن دارد او را محبوب مردم میگردد که بناحق مدد او کنند و او ومدح کنندگان او هرگز گناهکار باشند بعد از آن فرمود چه کس نزد خدا محبوب تر از حضرت یحیی بن زکریا بود مردم با او عداوت کردند تا او را کشتند و کدام بنده نزد خدا محبوب تر از حضرت علی بن

ای طالب بود از مردم آن آزارها را کشید که میدانی و چه کس نزد خدا محبوب تر از حضرت حسین بن علی علیه السلام بود مردم آزار او کردند تا او را شهید نمودند و بدانکه در فقرات فرمایشات حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشعار فرموده اند به فضیلت قرآن بر دعا زیرا فرموده اند قرآن را شعاری خود کرده اند و دعای آثار خود نموده اند و شعاری جامه ملاصق بدنست و در آثار دیگر که بر بالای آن پوشند اطلاق میکنند و جامه ملاصق بدن اختصاصش با آدمی بیشتر میباشد احادیث در این باب اختلافی دارد از بعضی احادیث افضلیت قرآن ظاهر میشود و از بعضی فضیلت دعا و بعضی چنین جمع کرده اند که اگر معنی قرآن را یابد قرآن بهتر است و اگر نه دعا و بعضی بر عکس گفته اند و آنچه این خاکسار را بخاطر میرسد آنستکه نسبت باحوال مختلف میباشد و آدمی باید طبیب نفس خود باشد و در هر حالی آنچه مناسب داند خود را بر آن بدارد و گاه هستکه آدمی در مقام خوف است اگر خوف سهلی دارد مناسب آنست که دعاهائی که مشتمل بر تخویفست بخواند تا چون مادهاش مستعد شده است باعث کمال آن صفت گردد و اگر خوف بسیار دارد دعاهای رجا بخواند که خوف بسیار بیأس میانجامد و همچنین در باب رجا و سایر صفات نفسانی و همچنین در باب قرآن خواندن و بسیار استکه آدمی آیه یا دعائی را مکرر خوانده است و چندان در آن تأثیر نکرده است و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد چندان در او تأثیر میکند که فوق او متصور نیست و چندان از آن معارف بر او فایض میشود که احصا نمیتوان نمود و در این باب سخن بسیار و عرصه سخن تنگست اگر خدا خواهد در محل مناسب بیان شود انشاء الله تعالی یا اباذر ان ربي اخبرني فقال و عزتي و جلالتي ما ادرك العابدون درك البكاء عندك و اني لا ابي لهم في الرفيق الاعلى قصراً لا يشر بهم فيه احد قال قلت يا رسول الله اي المؤمنين اكيس قال اكثرهم للموت ذكراً و احسنهم له استعداداً يا اباذر اذا دخل النور القلب انفسخ القلب و استوسع قلت فما علامة ذلك باي انت و اني يا رسول الله قال الانابة الى دار الخلود و التجافي عن دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزوله اي ابوذر بدستی که پروردگار من مرا خبر داد و فرمود بعزت و جلال خود قسم میخورم که نمی یابند عابدان از هیچ عملی آنچه از گریه می یابند نزد من از ثواب و قرب بدستیکه من از برای ایشان بنا میکنم در اعلاي مراتب بهشت در جوار پیغمبران و مقربان خود قصری را که هیچکس در آن قصر و مرتبه با ایشان شریک نباشد ابوذر گفت یا رسول الله کدامیک از مؤمنان زیرک تر و عاقل ترند فرمود آنانکه یاد مرگ بیشتر میکنند و تنه آنرا نیکوتر درست میکنند ای ابوذر چون نور ددل آدمی



داخل شد آن دل گشاده و فراخ میشود ابودر گفت علامت این حالت چیست پدر و مادر فدای تو باد یا رسول الله فرمود علامت منور بودن و گشادگی دل میل آدمی است بسوی آخرت که خانه جاوید است و رجوع کردن بکاریکه برای آن خانه بکار آید و پهلوتی کردن از دنیا که خانه فریب و مکر و غفلتست و مستعد و مهیا شدن برای مرگ پیش از آنکه برسند بدانکه احادیث در باب فضل گریستن برای خدا را سابقاً ایراد کردیم و از عقل و شرح معلومست که تضرع بدرگاه بی نیاز مورت سعادت دنیا و آخرتست و گریه را مراتب بسیار است و هر کس در خود مرتبه خود از آن بهره میبرد یکی میگیرد و نان از خدا میطلبد و دیگری خلاصی از جهنم میطلبد و دیگری بهشت میطلبد و دیگری قرب میطلبد تا بمرتبه مجبان که از هر قطره صد هزار لذت میبرد و هیچ لذتی را باین برابر نمیکنند و چنانچه در آخرت کسی شریک قصر ایشان نیست در دنیا نیز کسی از لذت ایشان خبر ندارد و احادیث در باب یاد مرگ کردن و باعمال صالحه مہیای آمدن مرگ شدن که چون در رسد آدمی را حسرت نباشد نیز گذشت و معنی دل را نیز بیان کردیم و روشنی دل بعلم و معرفت و محبت و نیت صادق و صفات حسنه میباشد زیرا چنانچه روشنیهای ظاهری دیده ظاهری را گم نکند همچنین علم و معارف موجب اینست که دیده دل بینا شود و نفس ناطقه انسانی که از آن تعبیر قلب میکنند تمیز میان نیک و بد بکند و راه حق را بیابد و گم نکند و همچنین هر یک از صفات حسنه و نیت صحیح که او را باعمال شایسته راهنمایی مینمایند بمنزله چراغی و مشعلی بلکه خورشیدی اند برای نفس و باین انوار در دلهای کاملان چراغانیست از علم و معرفت و انواع کمالات روحانی و گشادگی دل کنایه از استعداد قبول حق و معارف الهیست زیرا که دلهای اشقیاء مانند ظرفیست میان پر که گنجایش هیچ چیز نداشته باشد لهذا هیچ هدایتی در آن داخل نمیشود و قبول هیچ حقی نمیکند و دلهای مؤمنان در گنجایش معارف مختلف است بسبب کمال و تقص ایشان در مراتب ایمان بعضی از بابت پیاله ایست که گنجایش اندکی از علوم و معارف دارد اگر زیاد از قدر حوصله اش بر آن بریزند از سر برود و از بسیاری عبادات و کمالات و سعادت زیاد میشود و استعداد قبول معارف بیشتر میشود تا آنکه بمنزله دریائی میشود که هر چند نهرهای حقایق بر آن بریزند مطلقاً او را از خانه بدر نمیبرد آن انوار معنوی سبب گشادگی میشود این گشادگی سبب ادراک قبول میگردد که قبایح دنیا و بدیهای دنیا را بداند و ترک آنها نماید و محاسن اعمال حسنه و درجات رفیعه آخرت و کمالات معنوی را دانسته طالب آنها شود و بتحصیل آنها

خود را مستعد مرگ گرداند یا اباذر اتق الله ولا تری الناس انک تخشى الله فتکرمون و قلبک فاجر یا اباذر لیکن لک فی کل شیء نیه حتی فی النوم و الاکل یا اباذر لیعظم جلال الله فی صدرك فلان ذکره کما ینذکره الجاهل عند الکلب اللهم اغزیه و عند الخزیر اللهم اغزیه ای ابوذر از مناهای خدا بهره‌یز و از خدا بترس ب مردم چنین منما که از خدا میترسی برای اینکه ترا گرامی دارند و دلت مایل به فجور و بدیها باشد ای ابوذر باید ترا کاریکه کنی نیت قربتی باشد همه کارها را از برای خدا کنی تا خواب کردن و چیز خوردن را ای ابوذر باید در دل تو جلال بزرگواری خدا باشد و او را سبک یاد نکنی چنانچه جاهلان وقتی سگ را دیدند میگویند خدایا آنرا خوار کن چون بخوک بر خوردند میگویند خداوند آنرا خوار کن احادیث در مذمت ریا را در اول کتاب ایراد نمودیم و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت عیسی علیه السلام بحواریان فرمود بحق و راستی می گویم بکار شما نمی آید که ظاهر خود را نیک کنید تا خوش آینده باشد و دل‌های شما فاسد باشد و پوست بدن خود را پاکیزه کنید و دل‌های شما کثیف و پر چرک باشد میباشید مثل غریبال که آرد خو بر از خود بیرون میکند و نخاله و سیوس را در میان خود نگاه میدارد شما کلام حکمت را از دهان خود بیرون میآورید برای مردم و کینه و بدیها را در سینه خود نگاه میدارید ای بندگان دنیا مثل شما مثل چراغ است که مردم را روشنی میدهد و خود را میسوزاند ای گروه بنی اسرائیل در مجالس علما بروید و لوا اینکه بزانو راه روید خود را بآن مجالس برسانید بدرستی که حقتعالی زنده میکند دل‌های مرده را بنور حکمت چنانچه زنده میکند زمین‌های مرده را بباران‌های درشت قطره و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست خوشحال بنده گمنامیکه مردم اعتنا بشنآن او نکنند او مردم را شناسد و مردم او را نشناسند و حقتعالی او را شناسد و از او خوشنود باشد این جماعت چراغ‌های راه هدایتند که حقتعالی برکت ایشان دفع میکند هر فتنه تاریک کفنده که مرد را بشبه اندازد و برای ایشان میگشاید در هر رحمتی را ایشان افشای اسرار ائمه خود را نمی کنند و جفاکار و ریا کننده نیستند و بدانکه کسینکه عظمت الهی در نفس او مستقر گردیده و پستی دنیا و اهل دنیا بر او ظاهر شده و قدر اوقات عمر عزیز خود را دانست در هر امری تارضای خدا را در آن نداند و نیابد که بکار آخرت او میآید متوجه آن کار نمیشود و عمر خود را ببطالت ضایع نمیکند پس اگر خواهد چیزی بخورد چون منظور اصلی او در تحصیل آخرت است برای این طعام میخورد که از عبادت الهی ضعیف نشود او را قوت بندگی بهم‌رسد و اگر این معنی بحسب واقع منظور او

باشد فقط گذراندن در خاطر نباشد طعام خوردن او باین نیت عبادتست و این طعام عبادت  
 میشود و قوتی که از او حاصل میشود صرفاً بندگی خدا میشود و همچنین خوراک عبادت  
 این میکند که در موقع عبادت حضور قلب داشته باشد و عمل فرموده الهی کرده باشد و این  
 و عقل او ضعیف نشود و اگر به بیت الخلا میرود و قصد نماید که خوردن از کثافت و نجاست  
 پاکیزه کند تا در وقت عبادت مطهر و مصفا باشد و با حضور قلب نماز تواند کرد و همچنین اگر  
 تحقیق این مقام در اول کتاب گذشت و در این مقام جناب مقدس نبوی باین معنی اشاره فرموده است  
 که باید ترا در هر کاری نیتی باشد و هیچ کار را بی نیت قربت بجایآوری حتی در خواب  
 کردن و طعام خوردن و آنچه حضرت فرموده اند که باید عظمت الهی را ملاحظه نمائی و  
 خدا را در مقامهای سهل ذکر نکنی چرا که اینست که از روی بی اعتنائی در هر مقام خدا را یاد  
 نکنی بی آنکه غرض تو یاد خدا یا توسل با او باشد و اگر نه گذشت که ذکر خدا در هر حالی  
 خوبست و در احادیث وارد است که در صغیر و کبیر امور باید بخدا موصول باشی و از او  
 استعانت جوینی و جمیع حاجات خود را از خرد و بزرگ از او سؤال نمایند و این معنی عین  
 تعظیم الهی است که خود و قدرت و توانائی خود را ناچیز داند و در جمیع امور خود را محتاج  
 خداوند خود داند و بداند که حوائج کوچک و بزرگ نزدیک قدرت او یک نسبت دارد و تمسک  
 این معنی انشاء الله بعد از این مذکور خواهد شد یا ابذر ان الله ملائكة قياماً من عبيده  
 ما رفعوا رؤسهم حتى ينفخ في الصور النفخة الاخرة فيقولون جميعاً سبحانك و  
 بحمدك ما عبدنا كما ينبغي لك ان نعبد ولو كان لرجل عمل سبعين نبياً لاستقل عمل من  
 شده ما يرى يومئذ ولو ان دلوا صلب من غسلين في مطلع الشمس لغلت منه جماجم من  
 في مغربها ولو زفرت جهنم زفرة لم يبق ملك مقرب ولا نبي مرسل الا خر جاثياً لرأسه  
 يقول ربني نفسي نفسي حتى ابراهيم اسحق (ع) يقول يارب انا عليلك ابراهيم فلاتنسى  
 ای بودن بدستیکه حق تعالی را ملکی چندهست که پیوسته ایستاده اند از خوف الهی سر بالا  
 نمیکند تا روزیکه در صور بدمند دمیدن آخر که همگی خلق بآن زندم میشوند پس جمیع  
 ملائکه در آن حال میگویند خداوند ترا منزله میدانیم از جمیع تقایین و عیبها و انانی که  
 عبادت ما قابل در گاه تو باشد و ترا بر جمیع نعمتها شکر میکنیم و عبادت تو نکرده ایم  
 چنانچه سزاوار است ترا عبادت کنند و اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد عمل خود  
 را سهل شمارد از شدت احوالی که در آن روز مشاهده مینماید و اگر دلی از غسلین جهنم  
 که چرك و ریم اهل جهنم است که قرنهای دردیگهای جهنم جوشیده است در مشرق آفتاب

آتش برمیگیرد که مملو است از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و بایشان میخوراند چون بنزدیک روی ایشان می آورد پوست و گوشت رویشان در آن میریزد از شدت حرارت آن چنانچه حقتعالی نمی فرماید برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند بایشان سرا پرده های آن و اگر استغانه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند با بیکه مانند مس گداخته باشد چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روهای ایشان را بدشرا بیست (مهل) از برای ایشان و بدتکیه گاهیست آتش از برای ایشان و هر کرا در هاویه اندازند هفتاد هزار سال در آتش فرورود و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن پوست دیگر بر بدنش برویاند طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سرا پرده از آتش هست و در هر سرا پرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد نوع از عذاب مقرر است و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست و کندها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی می فرماید ما مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلهای آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آن چاه است و آنجاست در جهنم که چون در آن را می گشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود کوهیست از مس در میان جهنم و (اثاما) رودخانه ایست از مس گداخته که بر دور آن کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست در جهنم وادی هست که آنرا سقر مینامند از آن روز که خدا آنرا خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا سقر را رخصت فرماید بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میگیرند از حرارت و گندوبدی و کثافت آنوادی و آنچه خدا در آنجا برای اهلش مهیا فرموده از عذاب و در آن وادی کوهیست که جمیع اهل آن وادی پناه میگیرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آنکوه و از عذابهایی که خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده و در آن کوه دره هست که اهل آن کوه بخدا استعاذه مینمایند از گرمی و گند و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن وادی چاه بیست که اهل آن دره از گرمی و تعفن و قنارت و عذاب شدید آن چاه بخدا پناه میبرند در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آن چاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و زهریکه خدا در نیشهای آن مقرر فرموده بخدا پناه میبرند و در شکم آن مار هفت صندوق است که جای پشج کس از امتهای گذشته است و دو کس

از این امت اما آن پنج کس قابیلت که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و گفت میمیرانم و زنده میگردانم و فرعونستکه دعوی خدایی کرد و یهوداستکه یهود را گمراه کرد و یونس استکه نصاری را گمراه کرد و امت دواعرایی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر و پسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود شبیکه بمعراج میرفتم و در عرض راه صدای مهبی شنیدم که از آن خایف شدم جبرئیل گفت شنیدی یا محمد صلی الله علیه و آله گفتم بلی گفت این سنگی بود که هفتاد سال قبل از این کنار جهنم انداخته بودند اکنون بقعرش رسیده است فرمود بعد از آن دیگر آنحضرت را خندان ندیدند تا از دنیا مفارقت فرمود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون داخل آسمان اول شدم هرملکی که مرادید خندان و خوشحال شدتارسیدم بملکی از ملائکه که عظیم تر از او ملکی ندیدم با هیئتی بسیار منکر و غضب از جبینش ظاهر بود آنچه ملائکه دیگر از تحیت و دعانسیب بمن بجا آوردند او بجا آورد و لکن نخندید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت از جبرئیل پرسیدم این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم گفت گنجایش دارد از او بترسی و ما همه از او ترسانیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است و از وقتی که حق تعالی او را والی جهنم گردانیده تا حال هر روز خشم و غضبش بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده میگردد و خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد و اگر با کسی بخندم ملاقات کرده بود یا بعد از این میکرد البته بر روی شما میخندید و از دیدن تو اظهار فرح مینمود من بر او سلام کردم و رد سلام بمن نمود و مرا بشارت بهشت داد من بجبرئیل گفتم چون جمیع اهل سماوات او را اطاعت میکنند بگو آتش دوزخ را بمن بنماید جبرئیل گفت ای مالک بمحمد صلی الله علیه و آله بنما آتش جهنم را پس پرده را بر گرفت و دری از درهای جهنم را گشود ناگاه از آن زبانه با آسمان بلند شد و بخروش آمد که در بیم شدم گفتم ای جبرئیل بگو پرده را بیا نازد فی الحال مالک امر فرمود آن زبانه را که بجای خود برگرد فوراً برگشت و در حدیث دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید بریده شده است برای کافران چاهها از آتش این آیه برای بنی امیه نازل شده است که آتش ایشانرا فرا گیرد پس لب زیرین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان رسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان رسد و بعد از آن این آیه حق تعالی میفرماید بریزند از بالای سر ایشان آبی جوشان که بگدازد از غایت حرارت آنچه در شکم ایشانست از احشا و امعا و پوستهای ایشان را و برای ایشان گر زها از آهن آماده

جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کننده از شدت آنچه بایشان میرسد از آلم عذاب الهی چه گمان داری ای عمر بگروهی که ایشان را مرگ نمیباشد در جهنم و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کورانند روهای ایشان سیاه شده باشد محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پس زود کار خود رجم برایشان نکنند و عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش برایشان افزونند و از جمیع گرم جهنم بعوض آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خوردند و بقلایهای آتش بدنیهای ایشان را درند و گرزهای آهن بر سرایشان کوبند ملائکه بسیار غلیظ شدید ایشان را در شکنجه آرند برایشان رحم نمیکنند بر روایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در ننجیر و غلها و بندها مقید می سازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود اینست حال جمعی که بجهنم میروند و منقولست در تفسیر این آیه که حقتعالی میفرماید جبارمانند را بعد از زندگانی بجهنم میبرند و بخورد او میدهد از آب و بیکه روان شود از پوست و گوشت اهل جهنم از چرک و ریم و زردابه که از تن دوزخیان چکد و بتکف و رنج تمام جرعه جرعه میخورد آنرا و بگلوش فرو نمیرود از غایت تلخی و کند و از همه طرف مرگ باومیرسد و بحال مرگ می باشد و آرزوی مرگ میکند ولیکن نمی میرد و بعه از هر غذایی سخت تر برای او هست فرمود آن صدید جهنم را چون نزدیک او آوردند رویش بریان میشود و پوست و گوشت رویش میریزد چون میخورد جمیع اعضا و اجشایش پاره پاره میشود و بزیرش میریزد و از هر یک از ایشان مانند رودخانه از چرک و ریم روان میشود و آنقدر میگیرند که از آب دیده ایشان نرها جاری میشود و در روهای ایشان جواهر هم میرسد بعد از آن اشک منقطع میشود و خون بجای اشک میآید پس بیکه کشتیها در آب دیده ایشان جاری میتوان کرد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و هامان و قارون کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل می شوند و از یک در مشرکان و کافران داخل میشوند از آن جماعتی که هرگز بخدا ایمان نیآورده اند و از یک در بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کتبی با ایشان شریک نیست و یک در دیگر باب لذیذ است و یک در دیگر باب سقراط است و یک در دیگر باب هاویه است هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم جوشی میزند و ایشان را بطبقه بالا میافکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو میروند و همیشه در جهنم بحال ایشان اینست و یک در است که از آن دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که

یاری ما نکرده داخل جهنم می شوند و این در بزرگترین درهاست و گرمی و شدت آن از همه بیشتر است و منقولست از ابن عباس که دو یهودی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند پرسیدند که بهشت و دوزخ در کجایند حضرت فرمود بهشت در آسمانست و جهنم در زمینست و پسندمعتبر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی فلق فرمود دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار در خانه است و در هر خانه هفتاد هزار یورتست و در هر یورتی هفتاد هزار ماریست و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار می افتند و در حدیث دیگر فرمود این آتش شما که در دنیا هست یک جزو است از هفتاد جزو آتش جهنم که هفتاد مرتبه آنرا بآب خاموش کرده اند و باز آفر وخته شده است اگر چنین نمی کردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت و جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیای مرسلین از بیم آن برانوی استغاثه در آیند و در حدیث دیگر منقولست که غساق و ادیست در جهنم که در آن سیصدوسی قصر است و در هر قصری سیصدخانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماریست و در شکم هر ماری سیصدوسی عقرب است و در نیش هر عقربی سیصدوسی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزند از برای هلاک همه کافیسست در حدیث دیگر منقولست که در جهنم هفتاد است اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیک بچوش می آید و مرتبه دویم لظى است که حقتعالی در وصف آن میفرماید بسیار کشنده است و دست و پای مشرکان را با پوست سرایشان را بجانب خود میکشد و کسی را که پشت کرده بر حق و روگردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حقوق الهی را از آن ادا نکرده مرتبه سیم سقر است که حقتعالی در وصف آن میفرماید سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همرا می سوزاند و باز حقتعالی آن اجزای باز میگردد و آتش دست بر نمیدارد باز میسوزاند و آتش سیمست بسیار سیاه کننده پوست کافران را یا ظالمان را او هویدا است برای ایشان و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمة است که از آن شرارها جدا می شود مانند کوشك عظیم گویا شتران زردند که بر هوا میروند و هر کرا در آن افکند او را از هم میشکنند و میکوبد ماتم سرمه و روح از ایشان مفارقت تمینماید چون مانند سرمه ریخته شدند حق تعالی ایشانرا بحالت اول بر میگردداند و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروسی هستند فریاد می کنند ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایمان میرسد ظرفی از

پرویزند از حدت و حرارت آن مغز سر آن جماعتی که در مغرب آفتابند بجوش آید چون  
جهنم در صحرائی محشر بخروشد و بسدا آید نماید احدی نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل  
مگر آنکه بزانو درافتند و هر يك استغاثه کنند که پروردگار مرا رحم کن و نجات بخش  
و همه در اندیشه خود باشند حتی ابراهیم خلیل خدا اسحق فرزند خود را فراموش کند و  
بحال خود مشغول باشد و گوید ای پروردگایم من خلیل توأم ابراهیم مرا در این روز از  
رحمت خود فراموش مکن و لطف خود را از من باز مگیر بدانکه از جمله عقایدی که انکار  
آنها کفر و القرار با آنها واجب و از ضروریات مذهب است اقرار کردن ببهشت و دوزخ است  
و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ الحال موجودند و بسند معتبر منقولست که ابوالصلت  
هر روز از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسید که بهشت و دوزخ اکنون موجود هستند  
فرمود بلی بدستیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل بهشت شدند و جهنم را مشاهده فرمودند  
در شب معراج ابوالصلت گفت جمعی میگویند که حقتعالی مقدر فرموده است که موجود  
سازد بهشت و دوزخ را هنوز خلق نفرموده حضرت فرمود جمعی که این سخن را میگویند از  
مانیستند و ما از ایشان نیستیم و کسیکه انکار خلق بهشت و دوزخ کند تکذیب جدما و تکذیب  
ما کرده است و هیچ بهره از ولایت ما ندارد و همیشه در آتش جهنم خواهد بود و بعد از آن  
حضرت استدلال بآیات و احادیثی فرمود که دلالت بر خلق آنها میکند و بسند معتبر از  
محمد بن مسلم منقولست حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بهشت خالی نیست از  
ارواح مؤمنان از روزی که خدا آنرا خلق فرموده است و آیات و اخباری که دلالت بر این  
مطلب کند بسیار است و باید اعتقاد داشت که کفار مخلدند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان  
هرگز بر طرف نمی شود و سنیان و غیر ایشان از فرقه هائی که غیر شیعه اثنی عشری اند هر يك  
در مذهب خود متعصب و راسخند و عقل ایشان کامل است و حجت بر ایشان تمام شده است  
ایشان نیز در جهنم مخلد خواهند بود و اگر عقل ایشان ضعیف باشد و در مذهب باطل خود  
راضخ نباشند و محبت اهل بیت (ع) داشته باشند مثل زنان و جمعی که ضعیف العقلند و چندان  
تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد حال ایشان موقوفست بامر الهی ممکن است حقتعالی  
بفضل خود ایشانرا از جهنم نجات دهد و فساق و ساحبان گناهان کبیره از شیعیان آل عصمت  
ایشان مستحق شفاعت و رحمت هستند و ممکن است حقتعالی بفضل کامل خود ایشان را  
پیلرزد و جهنم نبرد و اگر بجهنم روند البته مخلد نخواهند بود و آخر نجات می یابند و  
داخل بهشت میشوند و کسی که منکر ضروری از ضروریات دین باشد مثل وجوب نماز و



روزه و حج و زکوة و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر اینها از آموزی که ضروری است  
 شده است و هر گاه صاحب آن دین است آنرا شنیده است او کافر و مرتد است و مخلد در آتش  
 جهنم است هر چند بحسب ظاهر اظهار اسلام کند و تفصیل اینکلام را اینمقام گنجایش ندارد  
 بسند صحیح از ابوبصیر منقولست که بامام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم ای فرزند رسول خدا  
 مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت بهم رسانیده است فرمود ای ابو محمد مستعد  
 باش برای زنده گانی طولانی که زنده گانی آخرتست و آنرا نهایت نیست فکر آن زنده گانی  
 را بکن و تهیه آنرا درست کن بدستیکه جبرئیل روزی بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و  
 آثار اندوه در چهره اش ظاهر بود و پیش از آن متبسم و خوشحال میآمد پس حضرت فرمود  
 ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده جبرئیل گفت امروز دهمائرا که  
 بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمود دهمای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت  
 یا رسول الله حقتعالی امر فرمود هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال  
 دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاهست و تاریک  
 و اگر قطره از ضریح که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زنا کارانست در دردیگهای  
 جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزد هر آینه جنین  
 مردم دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل  
 جهنم میگذارند بردنیا بگذارند از گرمی آن تمام بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای  
 اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل  
 اینها بیان نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جبرئیل هر دو بگریه درآمدند پس حقتعالی ملکی  
 فرستاد بسوی ایشان که پروردگار سلام میرساند شما را و میفرماید من شما را ایمن  
 گردانیدم از آنکه گناهی کنید مستوجب عذاب شوید بعد از آن هر گاه جبرئیل بخدمت  
 آنحضرت میآمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق علیه السلام فرمود در آنروز اهل آتش  
 عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعم آنرا میدانند و چون  
 اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند چون  
 بکنار جهنم میرسند ملائکه که گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم بر میگرددند  
 پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب در ایشان  
 بیشتر تأثیر کند پس حضرت ابوبصیر گفت آنچه گفتم ترا کافیت گفت پس است مرا و  
 کافیت بسند معتبر از عمر بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود اهل

کرده اند هر گاه بخواهند بیرون آیند از آتش از کثرت شدت و الم بر گردانند ایشانرا بپه آن گرزها در آتش و گویند بایشان بچشید عذاب سوزانرا و در حدیثی وارد شده است که اگر گرزى از آن گرزها را در زمین گذارند و جمیع انس و جن جمع شوند و بخواهند آن را بردارند نتوانند بردارند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود برای اهل معصیت تقهار میان آتش زده اند و پاهای ایشانرا در زنجیر و دستهای ایشانرا در گردن غل کرده اند و بر پهنای ایشان پیراهن ها از مس گذاخته پوشانیده اند و جبهه ها از آتش برای ایشان بسته اند در میان غذایی گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند هر گز آن درها را نمیکشایند و هر گز نسیمی برایشان داخل نمیشود و غمی از ایشان بر طرف نمیشود عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر میآید بمالك استغاثه میکنند از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند در جواب میگوید همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از آن استعاده مینمایند و آن جای هر متکبر و جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بر روز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد صلی الله علیه و آله داشته باشد و فرمود کسیکه در جهنم عذابش از دیگران سبک تر باشد کسیست که در دریای آتش باشد و در نعل از آتش دریای او باشد و بنده نقلینش آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگه در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش بدتر است و حال آنکه عذاب او از همه سهلتر باشد و در حدیث دیگر وارد است فلق چاهيست در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاده می نمایند و از خدا طلب نمود که نفسی بکشند چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید در آنچه صندوقیست از آتش که اهل آنچاه از حرارت آن صندوق استعاده مینمایند و آن تابوتی است که در آن تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جادارند اما شش کس اول پس آدم است که بزاد خود را کشت و فرمود که ابراهیم را در آتش انداخت و قرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آن کسیکه بهبود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و آن کسی که نضاری را بعد از پیغمبر شان گمراه کرد و آن شش کس آخر ابو بکر است و عمر و عثمان و معاویه و سر کرده خوارج نروان و ابن ملجم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست فرمود اگر در این مسجد صد هزار نفر یازیاوه باشند و یکی از اهل جهنم نفس کشد و اثر آن پایشان برسد مسجد و هر که در آن است بسوزد و فرمود در جهنم مارها هست

بگنند گوی گردن شتران یکی از ایشان میگردند کسی را چهل قرن یا چهل سال و در آن چهل سال  
 و غیر بها هست بدرستی قاطر که اثر گزیدن آنها نیز ایستد از عدت میمانند و او را صاحب شتران  
 منقولست که جهنم را هفت دراست و بر هر دری هفتاد گوسفند و در هر کوچه هفتاد گوسفند  
 است و در هر دره هفتاد هزار اود است و در هر وادی هفتاد هزار گوسفند است و در هر مکانی هفتاد  
 هزار خانه است و در هر خانه هزار بار است که طول هر چاهری سه روز است و پشه‌های آن  
 مارها بمنابه قملهای طولانیست. میآید نزدیک فرزندان آدم و هیچگز پلک چشمانش و لب  
 های آنرا و جمیع پوست و گوشت او را از استخوانهایش میکشد چون میگذرد از آنجا  
 در نهرهای جهنم میافتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود و پسند معتبر از  
 حضرت صادق علیه السلام منقولست حقیقتی هیچکس را خلق نمروده است مگر آنکه منزلت در  
 بهشت و منزلی در جهنم برای او مقدر فرموده چون اهل بهشت در بهشت قرار میگیرند و  
 اهل جهنم در جهنم نیکن می‌شوند منادی ندا میکند اهل بهشت را که نظر کنید بسوی  
 جهنم پس مشرف می‌شوند منادی ندا میکند اهل بهشت را که نظر کنید بسوی جهنم پس  
 مشرف می‌شوند و نظر کنند بسوی جهنم و منزلت‌های ایشان را در جهنم بایشان بنمایند که  
 این منازل است که اگر معصیت خدا می‌کردید داخل این منازل میشدید پس چندان ایشان را  
 فرح و شادی رود که اگر مرگ در بهشت باشد بمیرند از شادی آنکه از چنین علایم نجات  
 یافته‌اند پس منادی ندا کند اهل جهنم را که بجانب بالا نظر کنید چون نظر کنند منازل  
 ایشان را در بهشت و نعمتهایی که در آنجا مقرر شده بایشان بنمایند و بگویند بایشان که اگر  
 طاعت الهی میکردید این منازل را متصرف می‌شدید پس ایشان را خالی رود از اندوه که اگر  
 مرگ باشد بمیرند پس منازل اهل جهنم را در بهشت بنیکو گاران دهند و منازل اهل بهشت  
 را در جهنم بید گاران دهند و اینست تفسیر این آیه که حقیقتی در شأن اهل بهشت نمی‌تواند  
 ایشانند و از آن که بمیراث میبرند بهشت را و در آن متخلک باشند و بسند صحیح از حضرت  
 صادق علیه السلام منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت می‌شوند و اهل جهنم در جهنم  
 منازل از جانبین العزائم ندا کند ای اهل بهشت ای اهل جهنم اگر مرگ بسوزنی از صور دنیا  
 در آید خواهید شناخت آن را گویند نه پس بیارند مرگ را بسوزند گویند و سوزنی  
 در میان بهشت و سوزن بداند و بایشان گویند به بید این مرگ است پس حقیقتی امر  
 فرمایند آنرا ذبح نمایند و فرمایند ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ  
 نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و این روزی که خداوند عالمان را مؤمنان است

دست باز میگیرید گفتند دست که باز میگیریم انتظار خرجی میکشیم پرسیدم که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن این کلمات را سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر هر گاه این کلمات را میگوید ما از برای او بنام میکنیم و از جابر بن عبدالله انصاری منقولست که حضرت رسول ﷺ فرمود در بهشت نوشته است لا اله الا الله محمد ا رسول الله علي اهور رسول الله یعنی علی برادر رسول خداست و این را بر در بهشت نوشته اند پیش از آن که آسمان و زمین را بیافرینند بدو هزار سال و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول ﷺ فرمود حقتعالی در بهشت عمودی از یاقوت سرخ خلق فرموده است و بر سر آن هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار غرفه است از برای جمعی خلق کرده است که در دنیا برای خدا بایکدیگر دوستی کنند و بزیارت یکدیگر روند و بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسالت پناه علیه السلام سؤال نمود از تفسیر این آیه کریمه که حقتعالی میفرماید لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف فمبنیة تجری من تحتها الانهار وعد الله لا یخلف الله المیعاد که ترجمه ظاهرش اینست لیکن آنانکه بپر هیز ندان مناهی پروردگار خود و از عذاب او حذر نمایند برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفها که از بالای آن غرفها منزلهای و غرفهای از آن رفیعتر هست که بر غایت استحکام بنا شده جاری میشود از زیر آن غرفها نهرهای بهشت حقتعالی این منازل و درجات را بمتقیان وعده فرموده و خلاف نمیکند خدا وعده خود را پرسید برای که این غرفها را بنا کرده اند یا رسول الله حضرت رسول ﷺ فرمود یا علی این غرفها را حقتعالی بنا کرده است برای دوستانش بمروراید و یاقوت و زبرجد و مسقفهای آنها از طلاست و بنقره منقش و مزین ساخته اند و هر غرفه هزار در دارد و بر هر دری ملکی دربانست و در آن غرفها فرشهای عالی بر روی یکدیگر گسترده اند که بسیار بلند شده است از حریر و دیبا و برنگهای مختلف و میان آنها فرشها مشک و عنبر و کافور بهشت پر کرده اند چون مؤمن را در بهشت باین منازل در آورند تاج پادشاهی و کرامت بر سرش گذارند و حلههای مطرز از طلا و نقره در او پوشانند و در زیر تاج اکلیلی مکمل بیاقوت و مروارید بیفکنند و هفتاد حله برنگهای مختلف مطرز بطلا و نقره و مکمل بمروراید و یاقوت سرخ در او پوشانند چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت از شادی بحر کت آید و بر خود ببالد چون مؤمن در منازل خود قرار گیرد رخصت طلبد ملکی که موکل باغهای او است در آید و او را تهنیت گوید بگرامتهای الهی پس خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان بآن ملک گویند زمانی باش که

دوست خدا بر تخت خود تکیه فرموده و زوجه حورالعین او همیای ملائکه از بهشت میسر کن  
 تا دوست خدا از شغل خود فارغ شود پس حوریه که برای او در این منزلها بنیاد کرده باشد از  
 خیمه خود بیرون آید و رو بتخت مؤمن بخرامد کنیزانش دروازه احاطه کرده باشند و درگاه  
 حله پوشیده باشد بافته از یاقوت و مروارید و برجه و حلههایش را بملك و حیرت رنگین کرده  
 باشد و بر سرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلا مکلل بیاقوت و مروارید دریا کشیده باشد و  
 بند نعلین از یاقوت سرخ آراسته چون به نزدیک دوست خدا رسد و خواهد که از شوق برآید او  
 بر خیزد گوید ای دوست خدا امروز روز تعب و مشقت تو نیست بر من خیز که من از برای تو آم  
 و تو از برای منی چون بنزد او آید بایکدیگر معانقه نمایند یا هندی سال از سالهای دنیا که  
 هیچیک را ملال حاصل نشود پس نظر بگردن حوریه افکند در گردنش طوقی مشاهده نماید  
 از یاقوت سرخ و در وسطش لوحی باشد که بر آن لوح نوشته باشد ای دوست خدا تو محبوب  
 منی و من محبوب توام شوق من برای تو بنهایت رسیده و شوق تو برای من بنهایت رسیده پس  
 حقتعالی هزار ملك بفرستد که بر او تهنیت بهشت بگویند و حوریه را بتزویج او در آورند چون  
 بدواول از درهای بهشت آن مؤمن رسد گویند بملکی که بآن درم و گنست برو باز دولت  
 خدا رخصت طلب نما که خداوند عالمیان ما را فرستاده او را تهنیت و مبارک باد بهشت  
 بگوئیم آن ملك گوید باشید تا من بخواج بگویم تا بمؤمن عرض کند که شما آیدید پس  
 آن ملك بیاید بنزد حاجب و میان او و حاجب سه باغ فاصله باشد و بگوید که جز در سر  
 هزار ملك ایستاده اند که پروردگار عالمیان ایشانرا برای تهنیت دوست خود فرستاده و  
 ایشان رخصت دخول میطلبند حاجب گوید بر من دشوار است که در این حال رخصت دخول  
 کسی بر دوست خدا بطلبم و او بازوجه حوریه خود خلوت کرده است و میان حاجب و مؤمن  
 دو باغ فاصله است پس حاجب آید بنزد قیم و گوید بر در سر هزار ملك ایستاده اند که جناب  
 رب العزة ایشانرا برای تهنیت فرستاده رخصت از برای ایشان از دوست خدا بطلب پن قیم  
 آید بنزد خدمتکاران خاص و گوید رسولان خداوند جبار بر در ایستاده اند و ایشان هزار ملكند  
 حقتعالی ایشانرا برای تهنیت فرستاده بولی خدا عرض کنید چون ایشان عرض کنند  
 رخصت فرماید که داخل شوند پس ایشان بیایند بنزد غرفه و آن غرفه را هزار در باشد و  
 بر هر دری ملكی موکل باشد چون آن ملائکه را رخصت دخول غرفه بدهد هر ملكی آن  
 دری را که بآن موکل است بگشاید پس قیم هر ملكی را از دری از درها بفرقه در آورد  
 هر يك از ایشان رسالت پروردگار خود را برسانند و اشاره باین حالتست آنچه حقتعالی میفرماید

ایستاده و برخاست می‌طلبد پس او بزبان خود می‌گوید که مرا چه باید کرد ایشان می‌گویند ای سید و بزرگ و سرور ما بحق آن خداوندی که بهشت را بتصرف تو داده کرامتی برای تو از این بهتر نیست که پروردگار تو بیک پروردگار بنزد تو فرستاده ملک درآید و آن دو حلقه را بیاورد مؤمن یکی را بر کمر بندد و یکی را بر دوش افکند باینکه حق تعالی روان شود بر هر چیز که بگذرد از نور او روشن شود بیاید تا وعده گاه رحمت و کرامات پس آنجا مؤمنان همگی مجتمع گردند حق تعالی نوری از انوار جلال و معرفت خود بر ایشان تجلی فرماید پس ایشان بسجده درآیند خطاب رسد بنده گان من سر بردارید که امروز روز سجده و عبادت نیست مشقت و کلفت طاعت و تکلیف را از شما برداشته‌اند ایشان گویند ای پروردگار ما چه چیز از این بهتر میباشد که بما کرامت کرده بهشت را بما عطا فرموده جواب فرماید بشما عطا کردم هفتاد برابر آنچه اکنون دارید از جمیع نعمتها و کرامتها پس در هر جمعه مؤمن بر می‌گردد با هفتاد برابر آنچه داشته‌است پیش از آن جمعه اینست که حق تعالی می‌فرماید بنزد ما زیاده‌های رحمت و کرامت هست و روز مزید روز جمعه است و شبش بسیار سفید و پر نور است و روزش بسیار نورانیست پس بسیار خدا را در این شب و روز تزیین کنید مانند گفتن سبحان الله و بزرگی یاد کنید بمثل گفتن الله اکبر و لا اله الا الله بسیار بگوئید و حمد و ثنای الهی بسیار بکنید بگفتن الحمد لله و غیر آن از ثنای خدا و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید چون بنده مؤمن از وعده گاه بر می‌گردد بهر چیز که می‌گذرد آنرا از نور خود روشن میکند تا آنکه بنزد زنان خود می‌آید بنزانش می‌گویند بحق آن خداوندی که بهشت را بر ما مباح گردانیده ای سید ما هرگز ترا بحسن امروز ندیده ایم او در جواب گوید که از تجلی نور جلال پروردگار خود نور و بها و حسن یافته‌ام بعد از آن حضرت فرمود زنان بهشت رشک نمی‌دارند و حایض نمی‌شوند و بد خوئی ندارند راوی گفت فدای تو گردم می‌خواهم از چیزی سؤال نمایم و شرم میکنم از آن آیا در بهشت غنا میباشد حضرت فرمود در بهشت درختی هست که حق تعالی امر می‌فرماید با دها را بر آن درخت می‌وزند و آنرا بهر کس می‌آوردند و از آن نعم چند صادر میشود که خلاق هرگز بخوبی آن نشنیده‌اند پس حضرت فرمود آن جزای کسی است که در دنیا ترك شنیدن غنا از ترس الهی کرده باشد راوی می‌گوید گفتم فدای تو گردم دیگر بفرما از اوصاف بهشت فرمود حق تعالی بهشتی بید قدرت خود خلق کرده که هیچ چشمی آنرا ندیده و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده پروردگار عالم هر صبح آنرا بیکشاید و می‌فرماید شمیم بوی خوش خود را بر اهل بهشت زیاده بفرست

اینست که حق تعالی میفرماید: نمیدانند هیچ نفس آنچه مخفی شده است برای ایشان از چیزها. هائیکه موجب روشنی چشم و سرور ایشانست بجزای کارهای خیری که در دنیا میکردند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست طوبی درختیست در بهشت که اصلش در خانه پیغمبر است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخی از آن درخت هست خواهش هر چیز که در خاطرش در آید آن شاخ برای او حاضر میسازد و اگر سوار تندروی در سوره آن درخت بود صدسال بتازد نمیتواند رفت و اگر کلاغی از ته آن درخت پرواز کند آنقدر که پیر شود و از پیری بیفتد بیالای آن درخت نرسد پس سعی نمائید در تحصیل چنین کرامتی بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست درختی هست که از بالایش حله‌ها میروند و از پائینش اسبان اهل قزین و لجام کرده بیرون می‌آید که بال‌ها دارند و سر گین و بول ندارند پس دوستان خدا بر آن اسبان سوار میشوند و آنها پرواز میکنند بهر جایی که ایشان خواهند پس میگویند جماعتی که در مرتبه از ایشان پست‌ترند پروردگارا چه عمل این بندگان ترا چنین کرامتی رسانیده است خداوند جلیل فرماید که ایشان شهبایعبادت بر می‌خاستند و خواب بسیار نمی‌کردند روزه میداشتند و روز چیزی نمی‌خوردند و با دشمنان من‌جهاد میکردند و نمیترسیدند تصدق مینمودند و بخل نمی‌ورزیدند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که طوبی درختی است در بهشت در خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در خانه هر شیعه خاصه از آن درخت هست و یک برگ آن یک امت را سایه می‌افکند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را بسیار میبوسیدند و این امر بطبع عایشه گران بود روزی در این باب اعتراض کرد حضرت فرمود ای عایشه شی که مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزد درخت طوبی برد و میوه از آن درخت بمن داد پس حق تعالی آن میوه‌ها را نطفه کرد در صلب من چون بزمن آمدم با خدیجه مقاربت نمودم و او بفاطمه حامله شد پس هر مرتبه فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی از او میشنوم در حدیث دیگر فرمود: فاطمه حوری سیرت و انسی صورتست و هر گاه که مشتاق بوی بهشت میشوم فاطمه را میبوسم که از او بوی بهشت بشنوم و از عبدالله عباس منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: حلقه در بهشت از یاقوت سرخ است و بر روی سحیفه طلا آویخته هر گاه آن حلقه را بر صحیفه میکوبند صدا میکند یا علی و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود چون مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم در آنجا ملکی چند دیدم بناها می‌کردند یکدیگر خشت از طلا و یک خشت از نقره و گاه دست‌ها می‌گرفتند گفتیم بایشان که چرا گاهی مشغول می‌نمایید

ای رسول من بترسان ایشانرا از روز حسرت روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و پایان رسیده باشد و ایشان از آنروز غافلند حضرت فرمود مراد اینروز استکه حقتعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد همیشه در جای خود باشند و ایشانرا مرگ نباشد و در آنروز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد یا **یا ایاذر لوان امرأة من نساء اهل الجنة اطلعت من سماء الدنيا في ليلة ظلماء لاضاءت لها الارض افضل مما يضيء بالقمر ليلة البدر ولو جدريح نثرها جميع اهل الارض و لو ان ثوبا من ثياب اهل الجنة نشر اليوم ما في الدنيا لصعق من ينظر اليه وما حملته ابصارهم** ای ابوذر اگر زنی از زنان اهل بهشت از آسمان اول مشرف شود و بدنیا نظر کند در شب تازی زمین از نور جمال او روشن می شود بهتر از آنکه روشن میشود از ماه شب چهارده و بوی خوش او برسد بمشام جمیع اهل زمین و اگر جامه از جامه های اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند هر کس بسوی آن نظر نماید مدهوش شود و دیده او تاب دیدن آن نیاورد بسند صحیح از ابو بصیر منقولست که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم یا بن رسول الله چیزی از اوصاف بهشت بفرما که مرا مشتاق گردانی فرمود ای ابو محمد بدرستی که بوی بهشت را از هزار سال راه میشوند و پست ترین اهل بهشت را آنقدر میدهند که اگر جمیع انس و جن در منزل او وارد شوند و از طعام و شراب او بخورند همرا کافی باشد و از او چیزی کم نشود و سهل ترین اهل بهشت چون داخل بهشت میشود سه باغ بنظر او می آید چون داخل پست تر میشود در آن مشاهده میکند از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوه ها آنقدر که خدا خواهد حمد و شکر الهی بجای آورد میگویند باو که جانب بالا نظر کن چون نظر میکند در آنجا نعمت و کرامتی چند مشاهده می نماید که در باغ اول ندیده است پس گوید پروردگارا این را نیز بمن کرامت فرما خطاب رسد اگر اینرا بدهم شاید که باغ دیگری را بطلبی او گوید نه همین مرا کافیت و از این بهتر نمیشد چون بآن حدیقه در آید مسرت و شادی او عظیم شود و شکر الهی بجا آورد پس خطاب رسد در **جنة الخلد** را بر روی او بگشایند اضعاف آنچه در بهشت دویم دیده بود در آنجا مشاهده نماید فرح و سرورش مضاعف گردد و بگوید پروردگارا تراست حمدیکه اجزای آن نتوان نمود که مست نهادی بر من به بهشتها و نجات بخشیدی مرا از آتش ابو بصیر گفت چون این بشارتها را شنیدم گریستم و گفتم فدای تو شوم دیگر بفرما و شوق مرا زیاده کن فرمود ای ابو محمد نهری هست که در طرفین آن نهر کنیزان از زمین روئیده است چون مؤمن بپیکری



از آن کنیزان بگذرد و او را خوش آید او را از زمین میکند و حق تعالی بجای او دیگری میرویانند ابو بصیر گفت فدای تو گردم دیگر بفرما فرمود مؤمن را در بهشت هشتصد دختر با کره و چهار هزار زن ثیبه و دو زن از حورالعین کرامت میفرماید ابو بصیر گفت فدای تو گردم هشتصد دختر با کره با میدهند فرمود بلی با هر يك از آنها مقادبت می نماید با کره اند گفت حورالعین را از چه چیز خلق کرده اند فرمود از تربت نورانی بهشت مخلوق شده اند که مغز ساقهای ایشان از زیر هفتاد خله نمایان است و جگر مؤمن آینه حورالعین است و جگر حورالعین آینه مؤمن است که غایت لطافت و صفای چهره خود را در آن می بیند گفت فدای تو گردم آیا حورالعین را سحنی هست که آن تکلم نمایند فرمود بلی سحنی میگویند که هرگز خلایق بآن خوبی سخن نشنیده اند گفت سخن ایشان چیست فرمود میگویند مائیم خالدا که پیوسته خواهیم بود و مردن ما را نمیباشد و مائیم تنم کنندگان و شادمانان که هرگز ما را اندوه نمیباشد و مائیم که در سرای خلد پیوسته مقیمیم و هرگز از آن بدر نمیرویم و مائیم که پیوسته راضی و خوشنودیم و هیچ حال بغضب و خشم نمی آئیم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده است و خوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده ایم مائیم آنان که اگر یکنار زلف ما را در میان آسمان بیاویزند نور ما آن دیده ها را خیره کند بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود بهشت دهاشت دراست از یک در پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از در دیگر شهیدان و صالحان و از پنج در شیعیان و دوستان ما داخل میشوند و من می ایستم بر صراط و دعایم کنم و میگویم خداوند ا سلامت بگنجان شیعیان و دوستان مرا و هر که مرا یاری کرده و با مامت من اعتقاد داشته است در داد دنیا در آنحال ندا از منتهای عرش الهی رسد که دعای ترا مستجاب کردیم و ترا شفاعت داریم در شیعیان تو پس هر يك از شیعیان و دوستان من و آنانکه یاری من کرده اند و با دشمنان من جهاد کرده اند بگردار یا بگفتار شفاعت کنند هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان و دوستان خود را و از در هشتم سایر مسلمانان داخل میشوند از آن جماعتی که اقرار ب شهادتین داشته باشند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود حق سبحانه و تعالی در بهشت برای بندگان مؤمن خود در هر جمعه کرامتی مقرر فرموده پس چون روز جمعه میشود حق تعالی ملکی را نزد بنده مومن میفرستد با دو خله چون آن ملک بدو بهشت آن مؤمن میرسد بدر بانان میگوید که از مؤمن رخصت بگیری تا من بنزد او آیم در بانان بنزد مؤمن می آیند و میگویند که فرستاده پروردگارت بر در

و السلام الله. بدو علون علیه من کل باب سلام علیکم بما صیرتم فنعیم عقبی الثواب: ترجمه اش اینست ملائکه داخل شوند بر ایشان از هر دری از درهای منازل ایشان و گویند سلام الهی بر شما یا در سبب آنچه بر مشقتهای طاعات و ترک معاصی و بلاها و محنتها صبر کردید در دراز دنیا پس چه نیکوست عاقبت این سرای شایا اشاره باین کرامتست آنچه حقتعالی در سوره هلد اتسی فرموده است و اذ ارایت ثم ارایت نهیما و ملکا کبیرا و چون نظر کنی در بهشت خواهی دید نعمتهای عظیم که در وصف ننگجد و ملکی بزرگ و متسع با پادشاهی عظیم حضرت فرمود میزاد این نعیم و پادشاهیست که حقتعالی بدوست خود کرامت می فرماید که ملائکه از جانب حقتعالی شأنه بر سالت بنزد او می آیند و بیرخصت بر او داخل نمی شوند پس فرمود نهرها از زیر مساکن ایشان جاریست چنانچه حقتعالی می فرماید تجری من تحتهم الا نهار و میوهها بایشان نزدیکست بحیثیتی که هر میوه را که مؤمن طبعش بآن مایل شود بدندان خود آنرا میتواند گرفت چنانچه تکیه کرده است بی آنکه حرکت کند و بدستیکه انواع میوهها بسخن می آیند و هر یک بدوست خدامی گویند اول مر اتناول نما پیش از آنکه دیگری را تناول نمائی و فرمود هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آنکه او را باغهای بسیار هست بعضی را داربست کرده و بعضی درختانش بر زمین خوابیده و نهرها باو کرامت کرده اند از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از غسل و چون دوست خدا غذائی را میل نماید بی آنکه بگوید آنچه خواهش کرده نزد او می آورند و گاهی با برادران مؤمن خود خلوت میکنند و صحبت میدارند و گاهی بدیدن یکدیگر میروند و در باغهای خود تنعم می کنند و سر مینمایند و هوای بهشت پیوسته مانند ما بین طلوع صبح است و طلوع آفتاب و از آن بسیار نیکوتر و خوش آیندتر و هر مؤمنرا هفتاد زوجه از حوران میدهند و چهار زن از آدمیان و ساعتی یا جوده صحبت میدارد و ساعتی بازن دنیا و ساعتی هم خلوت میکنند با خود و بر کینها تکیه زده بایکدیگر صحبت میدارند و گاه هست که مؤمنی بر تخت خود تکیه داده ناگاه شمع نوری او را فرامیگیرد و در آن حال بخدمتکاران خود میگوید این شمع تا بان از کجا بود ایشان میگویند این نور جو ریه ایست که هنوز تو او را ملاقات نکرده از خیمه خود سر بیرون کرد و بتو نظر کرد از شوق لقای تو خواهان توشده است و صحبت تو بر او غالب گردیده چون تورا دید که بر تخت تکیه داده از کثرت شوق و فرح متبسم شد و آن شمعیکه مشاهده نمودی و نوریکه ترا فرا گرفت از سفیدی و صفا و پاکیزگی و نزاکت دندانهای او بویزی دوست خدا گوید او را رخصت دهد فرود آید بنزد من چون دوست

خدا این را فرماید هزار هزار غلام و کنیز مبادرت نمایند و این بشارت را بحوریه ربانند و از خیمه خود فرود آید و هفتاد حله مطرز بطلا و نقره و زمزمین بمر و ازید و یاقوت و زبرجد و ملون بمشک و عنبر بر نگهای مختلف در بر داشته و از لطافت بحدی باشد که مغز استخوان ساقش از زیر هفتاد حله نماید و قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض کتفهاش دوازده باشد چون نزدیک دوست خدایسد خادمان ظرفهای طلا و نقره پر از یاقوت و زبرجد و مر و ازید بیاورند و نثار او کنند و دست در گردن یکدیگر در آورند مدتها و ایشان را ملال حاصل نشود بعد از نقل این حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود بهشتها که حق تعالی در قرآن زیاد فرموده جنة عدن است و جنة الفردوس و جنة نعیم و جنة المأوی و جز این بهشتها خدا را بهشتهای دیگر هست و بمؤمن از جنتها و باغستانها میدهند آنقدر که خواهد و در آنها تنعم میکند بهر روش که خواهد و هر چیز که مؤمن در بهشت خواهد طلب کردش همین است که بگوید **سبحانک اللهم** این را که گفت خادمان مبادرت کنند و آنچه خواهد بیان طلب آید او حاضر سازند چنانچه حق تعالی میفرماید **دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام** یعنی خواندن ایشان در بهشت خدا را یا چیزی را که خواهند چنانچه از این حدیث ظاهر میشود باین وجه باشد که **سبحانک اللهم** یعنی بیا کی یاد میکنیم ترا از هر چه لایق کبریا می تو نیست در و در شان در بهشت بر یکدیگر سلام است حضرت فرمود یعنی تحیت خدمتگاران بر ایشان سلامست و آخر **دعویهم ان الحمد لله رب العالمین** و آخر کلام ایشان است که بگویند **الحمد لله رب العالمین** حضرت فرمود مراد آنست که آنچه را طلب نمودند برای ایشان حاصل شد و لذت خود را یافتند از جماع و خوردن و آشامیدن و بعد از آنکه فارغ شدند حمد الهی بجای آوردند بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که از حضرت پرسیدند از تفسیر این آیه **فیهن عیرات حسان** فرمود ایشان زنان مؤمن عارف شیعه اند که داخل بهشت میشوند و ایشان را بمؤمنان تزویج می نمایند و آنجا که فرموده است **حور مقصورات فی الغیام** مراد حوران بهشتند که در نهایت سفیدی اند و کمرهای ایشان باریکست و میان خیمه های یاقوت و در و مرجان نشسته اند و هر خیمه چهار در و بر هر دری هفتاد دختر با کمره رسیده ایستاده اند که در بان ایشانند و هر روز از خدا کرامتی برایشان میرسد و ایشان را بزای این بیشتر خلق فرموده که مؤمنان را بایشان بشارت فرماید بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود گمان نیک بخداوند خود داشته باشید زیرا بهشت را هشت در است و عرض هر دری چهل ساله راهست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که

درختی در بهشت نیست مگر آنکه ساق آن از طلاست و فرمود اهل بهشت را بول غایط نمی‌باشد بلکه بعرقی از ایشان دفع میشود از مشك خوشبوتر و فرمود که اهل بهشت را هر روز حسن و جمال و صفا و طراوت زیاده می‌شود چنانچه اهل دنیا را هر روز پیری و قباحه منظر زیاده می‌شود و فرمود پست‌ترین اهل بهشت را هشتاد هزار خادم میدهند و نود و دو مرتبه از مراتب عالی بهشت برای او مقرر می‌سازند پسند معتبر منقولست که ملاحظی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و سؤال بسیاری کرد بعد از جواب شنیدن مسلمان شد از جمله سؤالهای او این بود چگونه است که اهل بهشت هر میوه که از درختان بهشت تناول مینمایند باز آن میوه بهمان هیئت برمیگردد فرمود بلی از بابت چراغست که هر چند از آن چراغ برافروزند از نور آن چیزی کم نمی‌شود اگر چه عالم پر از چراغ شود برسد چون می‌شود که اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند و ایشان را فضله نمیباشد فرمود زیرا که غذای ایشان نازك و لطیف است و آن را ثقل نمیباشد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود پرسید چونست که هر چند حوری را وطی می‌کنند باز با کره می‌یابند او را فرمود که از طینت طیب و پاکیزه مخلوق شده است و باو آفتی و جراحتی نمیرسد و در سوراخ او چیزی داخل نمی‌شود و حیض و کثافات از او دفع نمیشود پس پیوسته رحم بیکدیگر چسبیده است و بغیر هنگام مقاربت گشوده نمیشود لهذا چنین است پرسید چون می‌شود که مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان باشد فرمود در همی راد آب صافی بیندازی که يك نيزه عمق آن باشد بسبب لطافت می‌نماید و پسند معتبر از عبدالله بن علی منقولست که بخدمت بلال مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید و از وصف بهشت از او پرسید بلال گفت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که حصار بهشت يك خشت از طلاست و يك خشت از نقره و يك خشت از یاقوت و بجای گل در میان آن مشك خوشبو کار کرده‌اند و کنگره‌های آن حصار از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسید درهای بهشت از چه چیز است بلال گفت درها مختلف است باب الرحمه از یاقوت سرخ است و باب الصبر در کوچک است يك لنگه از یاقوت سرخ حلقه ندارد و باب الشكر از یاقوت سفید است و در لنگه دارد و وسعت آن در پانصد سال راه است و آن در را صدا و ناله هست میگوید خداوند اهل مرا بمن برسان و باب البلاء جمعیکه در دنیا بلاها مبتلا شده‌اند مانند مصیبتها و دردها و مرضها و خوزه و غیر آن از آن در داخل میشوند از یاقوت زرد است و يك لنگه است و بسیار کم است کسی که از این در داخل شود زیرا که اجر بلاها را بجزع ضایع می‌کنند گفت دیگر بفرما گفت اما در بزرگ پس بندگان شایسته خدا که ترك دنیا کرده‌اند و از محارم الهی و رع داشتند و

پیوسته بسوی خدا رغبت داشته و خدا را انیس خود ساخته اند از آن در داخل می شوند پس رسید  
چون داخل بهشت میشوند چه کار میکنند گفت بکشتیها می نشینند و در درونر عظیم بهشت  
سیر می کنند کشتی از یاقوت است آنچه کشتی را بآن می رانند از مروارید است و در آن کشتیها  
ملائکه از نور هستند و جامه های بسیار سبز در بردارند پرسید که اسم آن نهر چیست گفت  
جنة المأوی پرسید آیا در میان بهشت بهشت دیگری هست گفت جنة عدن در وسط واقع  
است و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگریزه اش از مروارید است پرسید آیا دیگر بهشتی  
هست گفت بلی جنة الفردوس هست پرسید حصارش از چه چیز است گفت دیوآش و غیره فغان  
همه از نور است که حق تعالی خلق فرموده ای عزیز و معتد رحمت الهی اینست و شدت غضب  
الهی آن که شنیدی و این عیش های بدهزار کدورت آورده دنیای فانی قابل این نیست که  
خود را از چنین رحمتی محروم سازی و بچنان عذابی و شدتی مبتلا گردانی و هیچکس را  
راه نجاتی بغیر عمل صالح نداده اند و از شریف و ضعیف و عالم و جاهل و پیر و جوان عمل  
طلبیده اند اگر بر رحمت الهی خاطر جمع میکنی گاه باشد که من و تو قابل رحمت نباشیم  
و اگر بشفاعت اعتماد میکنی چه میدانی که قابل شفاعت هستی و اگر میگویی شیعه ام کدام  
يك از اوصاف شیعیان را که بیان کرده اند داری شیعه بمعنی پیرو است در چه چیز متابعت  
پیشوایان خود چنانچه باید کرد ایم با رزوها و غفلتها عمر خود را فانی میکنیم چون هر که  
در رسد پیشمانی چاره ندارد آخر فکر نمیکنی این بدنی که تاب گرمی آفتاب ندارد چگونه  
طاقت آن عذاب خواهد داشت و اگر خاری بدست میرود یا زنبوری بر تونیش میرند تاب  
ندارد چگونه تاب تحمل زهر آن مارها و عقربها خواهی داشت امید که خدای تعالی جمیع  
مؤمنان را از خواب غفلت و حیرت بیدار و براه نجات و طریقه حق هدایت نماید بمحمد و آل  
الطاهرین یا اباندر اخفض صوتك عند الجنایز وعند القتال وعند القرآن یا اباندر اذا  
اتبعت جنازة فلیکن عملك فیها بالتفکر والخشوع واعلم انك لاحق به ای ابوذر صدای خود  
را پست کن نزد جنازه ها و نزد قتال بادشمنان و نزد خواندن قرآن ای ابوذر چون از بی  
جنازه روی باید که کار تو در آن وقت تفکر و خضوع و شکستگی باشد که تمکرنمائی در  
فنای دنیا و از حال آن جنازه متنبه شوی و بدانی که عنقریب باو ملحق خواهی شد و بدانی که  
ممکن است مراد از پستی صدا آهسته سخن گفتن باشد در این سه وقت چون هنگام تنب و  
آگاهی است و فریاد زدن دلالت بر غفلت و بی باکی میکند یا کنایه باشد از ترک سخن گفتن  
بغیر ذکر خدا و دعا چنانچه منقولست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که غنیمت شمارید دعا

را در پنج موطن نزد خواندن قرآن و نزد گفتن اذان و نزد آمدن باران و نزد ملاقات صف مسلمانان با صف کافران و نزد دعا کردن مظلومان که دعای مظلوم را هیچ چیز مانع نمی شود تا بر سرش میرسد و احتمال دارد کنایه از ساکت شدن مطلق باشد چون موقع تشییع جنازه و وقت قتال هنگام تفکر و اعتبار است پس باید در دل تفکر کنند و بیاد خدا باشند و نزد خواندن قرآن باید ساکت باشند و گوش دهند زیرا که ظاهر آیه کریمه و بعضی احادیث آنست که وقتی دیگری قرآن خواند واجب است خاموش شدن و گوش دادن و حرامت سخن گفتن و اکثر علمای اعتقاد آنست که وجوب مخصوص کسی است که اقتدا به پیش نماز کرده باشد و اوقرائت بلند خواند واجبست خاموش شدن و گوش دادن و اگر واجب نباشد البته سنت مؤکداست گوش دادن و خاموش شدن هر وقت که قرآن خوانند و ثواب عظیم دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بدون آنکه بخواند یکتواب برای او ثبت نماید و یک گناه از نامه عملش محو نماید و یکدرجه برای او در بهشت بلند گرداند و در خصوص جنازه احتمال دارد مراد ترك جزع و فریاد و ناله کردن باشد که منافی صبر و رضاء بقضاء است چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست و وصداست که خدا دشمن میدارد یکی فریاد و ناله کردن در مصیبت و دیگری سازنواختن در هنگامیکه خدا نعمتی کرامت فرماید و منقول است که حضرت امیر المؤمنین ع مشایعت جنازه میرفتند شنیدند شخصی از آن جماعتی که مشایعت جنازه میکند میخندد فرمود گویا مرگ را در این دنیا بر غیر ما نوشته اند و گویا حق الهی در دنیا بر غیر ما واجب شده است یا این مرده ها که می بینیم مسافری چندند که در اندک زمانی بسوی ما بر میگردند خود ایشانرا در قبرها مینهیم و میراث ایشانرا میخوریم و گمان میکنیم همیشه بعد از ایشان خواهیم بود فراموش کرده ایم هر واعظی و پند دهنده را با آنکه بهر بلیه و مصیبتی گرفتار شده ایم خوشا حال کسیکه نفس خود را ذلیل شمارد و کسبش حلال باشد و باطنش شایسته باشد و خلقتش نیکو باشد و زیادتى مالش را صرف نماید و زیادتى سخنش را نگاهدارد و شر خود را از مردم دور کند و به نسبت عمل کند و میل ببدعت ننماید یا باذر اعلم ان فیکم *خلة من الضحك من غیر عجب و الكسل من غیر سهو* ای ابوذر بدانکه در میان شما دو خلق بدست خندیدن عبت در غیر هنگام تعجب و کسل و مستی در عبادات دانسته بدون سهو و فراموشی در این فتره حضرت دو خصلت را مذمت فرموده اول بسیار خندیدن و این از غفلت و غرور ناشی میشود و اگر نه کسیکه بر احوال خود و گناهان خود مطلع باشد و از

اهوالی که در پیش دارد در حذر باشد البته خندیدن او کم و حزن او بسیار میباشد چنانچه در باب صفات مؤمن وارد شده است که خوشحالی او در روی اوست و اندوه او در دل اوست و این صفت نیز مذموم است که آدمی پیوسته ترش رو باشد که مردم از او متنفر باشند بلکه مؤمن میباید گشاده رو و متبسم باشد و خوش طبعی و مزاج قدری از آن مطلوب است اما زیادتی در خنده و مزاج هر دو بد و مذموم است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست که بسیاری مزاج آبرور را میبرد و بسیاری خنده ایمان را محو میکند و بسیاری دروغ بها و حسن را میبرد از حضرت صادق ﷺ منقولست مزاج مکن که نور ترا میبرد و در حدیث دیگر فرمود داود سلیمان گفت ای فرزند زینهار خنده بسیار مکن که بسیاری خنده آدمی را بر قیامت فقیر میگرداند و در حدیث دیگر فرمود سه چیز است که باعث غضب خدا میگردد خواب کردن بدون بیداری و خندیدن از غیر تعجب و باسیری چیزی خوردن و از حضرت رسول ﷺ منقولست که عجب دارم از کسی که یقین بآتش جهنم دارد و میخندد و فرمود احتراز کنید از بسیاری خنده که دل را میمیراند و حضرت صادق ﷺ فرمود چه بسیار کسی که خنده او در دنیا بسیار باشد از روی لعب و طرب و در روز قیامت گریه او بسیار باشد و چه بسیار کسی که گریه او بسیار باشد بر گناهش از خوف عذاب الهی و در بهشت سرور و خنده او فراوان. و فرمود خنده رسول تبسم بود که صدا از آن ظاهر نمیشد و روزی جماعتی از انصار گذشتند ایشان سخن میگفتند و دهان را از خنده پر میکردند فرمود ای گروه کسی از شما که طولی امل او را مغرور ساخته باشد و در اعمال خیر عملش کوتاه باشد باید بقبرها نظر نماید و از مبعوث شدن قیامت عبرت گیرد و مرگ را یاد کند که شکننده جمیع لذتهاست و حضرت صادق ﷺ فرمود بسیاری خنده ایمان را میگدازد چنانکه آب نمک را میگدازد و فرمود از جهالت است خندیدن بی تعجب و مکرر میفرمود که دندان خود را بخنده مگشا و حال آنکه گازهای رسوا کننده کرده و ایمن نیست از شبیخون مرگ یا عذاب الهی کسی که گناهان کرده و فرمود کسیرا که دوست داری با او مزاج و مجادله و منازعه مکن و فرمود قهقهه لذیذ سلطان است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ﷺ منقولست که فرمود زینهار مزاج بسیار مکنید که باعث حقد و کینه میشود و مزاج دشنام کوچک است و حضرت امام موسی کاظم ع بعضی از فرزندان خود را وصیت فرمودند که پرهیز از مزاج که نور ایمان را میبرد و مروت و انسانیت را سبک میکند و بسند صحیح از معمر بن خلاد منقولست که خدمت حضرت امام رضا ﷺ عرض نموده گاه هست که شخصی در میان جماعتی میباشد که مزاج میکنند

و خنده میکنند فرمود با کی نیست تا بفحش نرسد بعد از آن فرمود اعرابی بود بخدمت حضرت رسول ﷺ میآمد و هدیه می آورد و میگفت یا رسول الله قیمت هدیه ما را بده یعنی تبسم فرما حضرت میخندید و وقتی که غمی روی میداد میفرمودند اعرابی کجاست کاش میآمد و ما را میخندانید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ مؤمن نیست مگر آنکه در آن دعابه هست پرسیدند دعابه چیست فرمود مزاج و خوش طبعی و منقولست از یونس شبانی که حضرت صادق علیه السلام از من پرسید که چون است مداعبه و مطایبه شما شیعیان بایکدیگر گفتم کم است فرمود که چنین نکنید که خوش طبعی و مداعبه از حسن خلق است و تو بمداعبه سرور و خوشحالی در دل برادر مؤمن خود داخل میکنی و حضرت رسول ﷺ بسیار بود که با کسی خوش طبعی میفرمودند که او را سرور سازند و در حدیث دیگر فرمود که خنده مؤمن تبسم است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون قهقهه کنی در خنده بعد از فراغت بگو اللهم لا تمقتنی یعنی خداوندا مرا دشمن مدار و از امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت یحیی بن زکریا بسیار میگريست و خنده نمیکرد و حضرت عیسی گاه میگريست و گاه میخندید و آنچه عیسی میکرد بهتر بود از آنچه یحیی میکرد

و کسل از صفات منافقان است و از ضعف ایمان و یقین ناشی است و  
**خصلت دوم کسل**  
 موجب محرومی از سعادات ابدی میگردد بلکه مؤمن باید در  
**وستی در عبادت است**  
 عبادت صاحب نشاط باشد و مردانه متوجه عبادت شود و کارهای  
 خیر را باشوق و شغف بجا آورد و بتأخیر نیندازد که در تأخیر آفتست چنانچه حضرت  
 صادق علیه السلام فرمود پدرم میفرمود که هر گاه اراده خیری نهائی مبادرت کن بآن زیرا امیدانی  
 بعد از این چه خواهد شد و در حدیث دیگر فرمود هر گاه قصد خیری کنی بتأخیر مینداز  
 بسیار است که حقیقتی مطلع میشود بنده بطاعتی مشغول است میفرماید بعزت و جلال  
 خود قسم بعد از این عمل تو را عذاب نکنم هر گز و اگر گناهی را قصد کنی آنرا ترک کن  
 زیرا بسیار است که حقیقتی مطلع میشود بر بنده و او را مشغول معصیتی مییابد میفرماید  
 بعزت و جلال خود قسم که بعد از این عمل تو را نیامرزم هر گز و حضرت امام محمد باقر  
 فرمود کسی که قصد عمل خیر نماید آنرا زود بجا آورد هر چیز که در آن تأخیری شد  
 شیطان را در آن مهلتی و اندیشه هست و در حدیث دیگر فرمود خدا خیر را بر اهل دنیا  
 سنگین کرده است چنانچه در میزان اعمال ایشان در قیامت سنگین است و شر را بر اهل دنیا



سبک کرده است چنانچه در میزان اعمالشان سبک است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که  
 پورهیز از دو خصلت از صجر و دلنگی و از کسل و تنبلی بدستیکه اگر صجر میگی بر هیچ  
 حتی صبر نمی توانی کرد و اگر کسل میورزی هیچ حقیرا ادا نمیتوانی کرد یا ابادر  
 رکعتان مقتصدتان فی تفکر غیر من قیام لیلة و القلب ساه یا ابادر الحق ثقیل مرد  
 الباطل خفیف مخلو و رب شهوة ساعة تورث حزنا طویلا - یا ابادر لایفقه الرجل  
 کل الفقه حتی یری الناس فی جنب الله تعالی امثال الابعار ثم یرجع الی نفسه فیکون  
 هو اقرح قرانها یا ابادر لا تصیب حقیقة الایمان حتی تر الناس کلهم حمقى فی دینهم  
 عقلا طی دنیا هم ای ابوذر دور کمت نمازمیانه که بسیار طول ندهی و بسیار سبک بجانیاوری  
 و با حضور قلب و تفکر باشد بهتر است از ایستادن یکشب بعبادت که با فراموشی دل باشد و  
 از آنچه کنی و گوئی دل خیر نداشته باشد ای ابوذر حق بر طبعها گران و تلخ است و باطل  
 سبک و آسان و شیرین است و بسیار است که شهوت یکساعت دنیا مورث حزن طولانی آخرت  
 میگردد ای ابوذر فقیه نمی باشد آدمی تمام فقه و چنانچه باید دانا نمیشود تا آنکه مردم در  
 جنب جلال و عظمت الهی نزد او بمثابه شتران نباشند پس رجوع بنفس خود کند و خود را از  
 همه کس حقیرتر شمارد ای ابوذر بحقیقت ایمان نمیرسی تا همه مردم را ندانی احمقند در  
 دین خود و عاقلند در دنیا خود و در اول کتاب تحقیق بعضی از شرایط عبادت و حضور قلب  
 گذشت و بر همگی ظاهر است که کردن و شنیدن حق هر دو بر آدمی گران و دشوار است  
 چنانچه اکثر مردم اگر کسی خیر ایشان را بایشان میگوید هر چند دانند که صلاح ایشان  
 در آنست آزرده میشوند و کردن باطل خواه در معاصی و شهوات و خواه در اعمال بدعت  
 بر طبعها گوارا و در گامها شیرینست و شنیدن سخن باطل اکثر مردم را خوش میآید چنانچه  
 خوش آمد گفتن ارباب عزت را خوش میآید هر چند دانند دروغ است و کارهای بد ایشان را  
 به نیکی یاد کردن و ایشان را بخیر و صلاح ستودن ملایم طبع ایشانست هر چند میدانند که  
 این گفتن برای خوبی ایشان و کار ایشان تعقی نمیدهد و دفع عذاب از ایشان نمیکند و  
 بدانکه بیاعتنا بشان مردم بودن دو جهت دارد یکی ممدوح است و دیگری مذموم آنچه  
 ممدوحست و از ارفع کمالاتست آنست که خدا را مالک نفع و ضرر خود داند و مردم را بی دخل  
 داند و در عبادات ایشانرا منظور ندارد و در امر خیریکه مرتکب شود از ملامت ایشان پروا  
 نکند و جائیکه میان رضای الهی و رضای مخلوق متردد شود رضای خدا را اختیار نماید و  
 این معنی از راه شناسائی عظمت حق تعالی حاصل میشود و چندانکه یقین او زیاده میشود این

صفت کاملتر می‌گردد و آنچه مذموم است آنستکه از راه تکبر مردم را سهل و بی‌قدر و حقیر شمارد و این از راه عجب و خودبینی و غافل شدن از عیوب خود و اعتقاد داشتن بخود ناشی میشود و این از بدترین صفات ذمیمه است و حضرت در این کلام معجز نظام بهره و معنی اشاره فرمود که مردم را در جنب خدا از باب شتران داند که در هنگام طاعت الهی ایشانرا ملحوظ ندارد چنانچه اگر کسی در جائی نماز کند و شتری چند در آنجا باشد البته ایشانرا منظور نمیدارد پس باید در جنب عظمت خدا عظمت مردم را سهل داند و بعد از آن اشاره بمعنی دوم فرمودند که چون بخود رجوع کند خود را از همه کس حقیرتر شمارد یعنی باعث او بر عدم اعتنا بشأن مردم عظیم دانستن خودش نباشد و بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست هر که صاحب سلطنتی را راضی کند بچیزی که خدا را از آن بخشم آورد از دین خدا بدنمیرود و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ منقولست که دینی نیست کسی را که عمل کند بطاعت مخلوقی در معصیت خالق و از حضرت رسول ﷺ منقولست هر که طلب نماید خوشنودی مردم را به چیزی که موجب سخط الهی می‌شود حقتعالی چنین کند آن جمعی که توقع مدح ایشان دارد مذمت او کنند و در حدیث دیگر فرمود بخشم می‌آورد خدا را بسبب رضای احدی از خلق او و تقرب مجوئید بسوی احدی از خلق بچیزیکه موجب دوری از خداست بدرستی که میان خدا و احدی از خلق وسیله نیست که بسبب آن خیری برساند یا شری رایر گرداند مگر اطاعت او و طلب خوشنودی او بدرستیکه طاعت الهی موجب فیروزیست بهر چیزی که طلب نمایند و موجب نجاتست از هر شری که از آن حذر کنند و خدا نگاهمیدارد از بدینا کسی را که مطیع او باشد و کسیکه معصیت او کند خود را از عذاب او حفظ نمی‌تواند نمود و کسیکه از خدا گریزد گریز گاهی نمی‌یابد زیرا که امر الهی بخواری او نازل می‌شود هر چند جمیع خلائق کراهت داشته باشند و حقتعالی حضرت امیر المؤمنین ﷺ و خواص او را مدح فرموده که جهاد میکنند در راه خدا و نمی‌ترسند از ملامت کنندگان و حضرت امیر المؤمنین ﷺ فرمود که از ملامت کنندگان پروا میکنید تا خدا دفع شر دشمنان از شما بکند و از حضرت صادق ﷺ منقولست هر که حقیر شمارد مؤمنی را خواه مسکین و خواه غیر مسکین پیوسته حقتعالی تحقیر او نماید و از او در خشم باشد تا از آن عمل بر گردد و احادیث این مطلب بعضی سابقاً مذکور شد و بعضی بعد از این مذکور خواهد شد و آنچه حضرت فرمود که مردم را باید اخمق در دین و عاقل در دنیا دانست مراد غالب مردم است یا مراد از ناس اهل دنیاست **والله یعلم یا اباذر خاسب نفسک قبل ان تحاسب فتهواهون**

لحسابك غداً وزن نفسك قبل ان توزن وتجهر المعرض لا كبر يوم تعرض لا تخفى  
 على الله منك خافية ای ابوذر محاسبه نفس خود بکن پیش از آنکه با تو محاسبه کنند که  
 حساب روز قیامت بر تو آسان شود و نفس خود را بسنج در مراتب تقصیر و کمال پیش از آن  
 که در روز حساب تو را بسنجند مهیا شو برای عرض کبر قیامت روزی که ترا و اعمال ترا بر  
 خداوندی عرض کنند که هیچ پنهانی از تو بر او پوشیده نیست بدانکه اگر کمی خواهی از  
 عذاب الهی نجات یابد و به سعادت ابدی فایز گردد باید از نفس خود ایمن نباشد و غریب  
 آنرا نخورد و پیوسته در مقام عیب جوئی نفس خود باشد چنانچه عیوب دشمن خود را محسوس  
 می نماید زیرا که عیوب در نفس مخفی میباشد و هر عیبی را که شکافت و در مقام ازاله آن  
 بر آمد چندین عیب دیگر بر او ظاهر می شود چنانچه از حضرت رسول ﷺ منقولست که مؤمن  
 عیبی را از خود نمی کند مگر آنکه عیب دیگر بر او ظاهر می شود و باید پیوسته در مقام  
 محاسبه نفس خود باشد و داند روزی خواهد بود که حساب اعمال او بکنند پس در این  
 روز حساب خود را با خود درست کند و جواب پرسش را مهیا کند زیرا که خود را غافل کردن  
 برای رفع محاسبه آخرت فایده نمیدهد از بابت مرغی که چون می روند آنرا شکار کنند  
 چشم خود را بر هم می گذارد و بدانکه این عمر سرمایه ایست که با آن سعادت ابدی تحصیل  
 میتوان نمود پس در هر روز حساب بگیرد از نفس خود که هر دقیقه را صرف چکار کرده  
 اگر صرف طاعتی کرده سودمند باشد و اگر صرف معصیتی کرده زیانکار باشد و اگر  
 صرف هیچیک نکرده سرمایه را تلف و ضایع کرده و به نزد شیطان داده پس در صورت اول  
 او را تحسین نماید و ترغیب بز یادتی آن بکند و در صورت دوم و سیم آنرا معاملات و آزار کند  
 و هر قدر که مقدور باشد از آن تاوان بگیرد و بتوبه و انابه و تدارک آنچه فوت شده بمانده باقی  
 مانده اگر چه تدارک گذشته نمی باشد زیرا که هر زمانی را بهر ایست از اعمال خیر پس  
 عملی که در آن زمان کنی حق آن زمان داده و گذشته از کیسعات زفته است و اگر قبول نکند  
 با او مجادله و مجاهده کنی و بتفکرات صحیح و تذکر آیات و اخبار و وعیه او را رهوار کنی  
 که آدمی بمثابه اسب کور چموش سر کشی است که در صحرائی رود که چندین چاه در هر  
 قدمی در جانب چپ و راست راه بوده باشد اگر یک لحظه از آن غافل شدی وقتی خبر می  
 شوی که خود را در قعر چاه ضلالت می بینی چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم (ع)  
 منقولست که فرمود از ما نیست کسی که محاسبه خود نکند هر روز پس اگر عمل خیری کرده  
 باشد از خدا زیادتی آنرا بطلد و اگر گناهی کرده باشد استغفار و توبه کند و از حضرت

صادق علیه السلام متقولست که شخصی فرمود ترا طبیب نفس خود کرده اند و در دریا از برای تو بیان کرده اند و علامت صحت را بتوشناسانیده اند و ترا با و راهنمایی کرده اند پس نظر کن چگونه بکار خود قیام مینمائی و در حدیث دیگر فرمود که دل خود را قرین و مصاحب نیکوکار یا فرزند مهربان خود دان و عمل خود را پدری دان که متابعت او کنی و نفس خود را دشمن دان که با او مجاهده کنی و مال خود را عاریه دان که باید بساحتش رد نمائی و در حدیث دیگر فرمود نفس خود را حبس و منع فرما از چیزیکه بآن ضرر میرساند پیش از آنکه از تو مفارقت نماید و سعی کن که نفس خود را از گرو بیرون آوری چنانکه سعی میکنی در طلب معاش زیرا نفس تو گرو کرده های تو است در حدیث دیگر فرمود که از نفس خود از برای خود آنچه میتوانی بگیر و غنیمت شمار توشه بگیر از نفس خود در صحت پیش از بیماری در قوت پیش از ضعف و در حیات پیش از ممات و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که صغیر و خرد نیست چیزیکه در قیامت ضرر میکند پس در آنچه شما را خبر داده اند بمنزله کچی باشید که بچشم خود معاینه دیده باشد و در وصیتی که حضرت امام حسن علیه السلام را فرمود غیر ماید این فرزند مؤمن راسه ساعت میباشد در یک ساعت بپروردگار خود مناجات میکند و در ساعت دیگر محاسبه نفس خود میکند و در ساعت سیم مشغول لذتی میشود که حلال باشد و او را بر آن حمد کنند و حضرت صادق علیه السلام فرمود نه من خود را محاسبه کنید پیش از آنکه شمارا حساب کنند بدرستی که در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی هزار سالک میدارند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود کسیکه تقصای نفس خود را پیدا نکند و شخص ننماید هواها و خواهشها بر او غالب میشود و کسیکه پیوسته در تقصص باشد مرگ از برای او بهتر است و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود ای فرزند آدم پیوسته احوال تو بخیر و نیکی مقرر نیست مادامکه واعظی از نفس خود داشته باشی و واعظ خود باشی و همت تو در محاسبه نفس خود مصروف باشد و خوف الهی را شمار و پیراهن تن خود کرده باشی و لندو هواهای خود ساخته باشی این فرزند آدم خواهی مرد و جبهوت خواهی شد و ترا نزد پروردگار خود بحساب باز خواهند داشت و از اعمال تو سؤال خواهند کرد پس امروز جوایی برای آن روز مهیا کن یا ایذاستحیی من الله فانی و الذی نفسی بیده لاضل حین اذهب الی الفالط متقنا بثوبی استحیی من المکلمین الذی معی یا ایذا اصب ان تدخل الجنة قلت نعم فداک ایی و امی قال فاقصر من الامل واجعل الموت نصب عینک و استحیی من الله حق العیاء قال قلت یا رسول الله کلنا نستحیی من الله قال لیس

كذلك الحياء ولكن الحياء ان لاتنسى المقابر والبلبي والجوف وماوعى والتراس و  
 ماحوى ومن اراد كرامة الاخرة فليدع زينة الدنيا فاذا كنت كذلك أصبحت ولاية الله  
 اى ابوذ از خدا حيا كن و شرم بدار بدرستى كه من بحق آن خدا و نديكه جانم در قبضة قدرت  
 اوست چون به بيت الخلا ميروم جامه خود را بر سر و زوى خود ميپوشانم از شرم دو ملكى  
 كه بنمند اى ابوذ ميخواهى داخل بهشت شوى گفتم بلى پندرمادرم فدائى تو باد فرمود  
 امل و آرزوى خود را در دنيا کوتاه كن و مرگ را در برابر چشم خود بدار كه پيوسته در زياد  
 مرگ باشى و از خدا حيا بدار چنانكه سزاوار حيا داشتن است گفتم يا رسول الله ماعنه از  
 خدا حيا و شرم داريم فرمود حيا داشتن چنين نيست وليكن حياى از خدا آنست كه فراموش  
 نكنى قبر و پوسيدن و كهنه شدن در قبر را فراموش نكنى خوف و آنچه در جوفست يعنى شك  
 و فرج را از جرم و شبهه نگاهدارى و فراموش نكنى آنچه در سراسر است يعنى چشم و گوش و  
 زبان و اندیشه و خيال خود را از معصيت باز دارى و بطاعت مصروف گردانى و كسيكه  
 كرامت و بزرگى آخرت را خواهد پديد كه زينت دنيا را ترك نمايد پس هر گاه چنين باشى  
 اى ابوذ بدرجه ولايت الهى ميرسى و دوست خدا ميگردي در اين مقام حضرت سيد الانام  
 بچندين خلق از اخلاق كريمه اشاره فرموده اند (اول) حياست و حيا عبارت از تأثر نفس است  
 از امرى كه قباحت آن امر بر او ظاهر شود و باعث انزجار او گردد از آن عمل و اين بر دو  
 قسم است يكي از افضل صفات كمال و مورث فوز بسعادست و ديگرى موجب حرمان از  
 كمالات است اما آنچه كمالست آنستكه بعد از آنكه بعلم تميز ميان فيك و بد و حق و باطل  
 كرده باشد از خدا و خلق شرم كند در ترك كردن عبادات و محاسن آداب شريعت و از  
 مرتكب شدن معاصى و قبايح آداب كه از شرع قباحت آنها معلوم شده باشد و مجعلى از  
 تفسير حيا در اول كتاب مذكور شد و ظاهر است (كسيكه متصف بسنت حيا باشد البته هر قبيحى  
 را كه از اده ميكند اگر تفكر نمايد كه حقتعالى حاضر است و بر فعل او مطلع است و حضرت  
 رسول ﷺ و ائمه معصومين عليهم السلام مطلع ميشوند هر روز اعمال امرا را برايشان عرض ميكند  
 و در ملك كه پيوسته ملازم او بند البته بر عمل او مطلع مى شوند و اگر حقتعالى پرده از او  
 بر كيرد ملائكه سماءات بر فعل او مطلع مى شوند در قيامت در حضور صد و چهل هزار  
 پيغمبر و گروهى بيحد و احصا از ملائكه و ساير عباد رسوا خواهد شد و اين معنى از  
 روى يقين و ايمان حالى او گردد البته متوجه آن عمل نخواهد شد ( همچنين  
 در فعل طاعات و آنچه از حيا منموم است آنست كه امر حقى را بعقل ناقص خود

قبیح شمارد و ترك آن کند و این از جهل ناشی میشود مثل آنکه مسئله بر او مشکل شده است نمی‌پرسد و حیا می‌کند و در جهالت میماند یا عبادتی را ترك می‌کند برای اینکه در نظر جمعی از اشقیاء بدنماست و این حیا موجب محرومی از سعاداتست و حق تعالی میفرماید **اللہ لا یستحیی من الحق** بدرستی که حق تعالی حیا نمی‌کند از بیان حق و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم منقولست که حیا دو حیاست حیا عقل و حیا هیئت و حماقت حیا عقل از علم ناشی میشود و باعث علم میشود و حیا هیئت حماقت از جهل ناشی و باعث جهالت میگردد و حضرت صادق علیه السلام فرمود حیا از ایمان است و ایمان موجب دخول بهشت است و فرمود حیا و ایمان هر دو بیک ریسمان بسته‌اند هر یک از آدمی جدا شود دیگری با او میرود و در حدیث دیگر فرمود ایمان ندارد کسی که حیا ندارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چهار خصلت است در هر که باشد اگر از سر تا پا گناه باشد خدا گناهان او را بحسنه بدل میکند راستگوئی و حیا و حسن خلق و شکر و حضرت صادق علیه السلام فرمود هر که روی او تنگست علم او کمست پس حیا در طلب علم خوب نیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است از حکما و دانایان نمانده است مگر یک مثل که اگر حیا نداری آنچه خواهی بکن یعنی ترك حیا موجب ارتکاب جمیع قبایح می‌شود و در حدیث دیگر فرمود حیا بر دو وجه است یکی از ضعف عقل و سستی رأیست و دیگر قوتست و اسلام و ایمانست و حضرت صادق علیه السلام فرمود حضرت عیسی میفرمود کسیکه در خانه خود بخلوت بنشیند باید پرده خانه را بپاویز دهد و سستی که حق تعالی حیا را در میان خلق قسمت فرموده چنانچه در وزیر اقسمت فرموده و از این حدیث شریف ظاهر میشود سنت است کسی که به بیت الخلا رود جامه بر سر بیندازد پاپیچد که سر و رو را فرا گیرد چون حالت ناخوشیست مناسب حیا اینست که روی خود را بپوشد یا آنکه چون در این حالت بر عیوب ظاهره خود از فضلات و کثافات عالم میشود بپند که عیوب باطنه و اخلاق ذمیمه و گناهان خود را یاد کند و از آنها شرم کند که از این کثافات ظاهری بدتر است و در دعاهای آداب خلوت اشاره باین معنی هست و اکثر علما در آداب خلوت نقل کرده‌اند سنت است سر را پوشیدن که سر برهنه نباشد و بعضی هر دو معنی را از سنتها شمرده‌اند و این معنی متضمن آن نیز هست زیرا در تقنیع که در این حدیث وارد شده سر پوشیدن هم بعمل می‌آید و فایده بدنی هم دارد که بوجهی بپوشد اغ سرایت نکند و عفت شکم از محرمان و مکروهات و عفت واجب آنست که از خوردن حرام اجتناب نماید و عفت از چیزهایی که نهی کراهت از آن

عفت دوم

فرمودند و از شبهه‌ها که بظاهر شرع حلال باشد و احتمال بودن حرام در میان آن مال غالب باشد مثل جماعتی که اکثر مکاسب ایشان حرامست مانند ارباب مناصب مستحب است و این تکلیف از اعظم تکالیف الهیست و سعی کردن در تحصیل حلال دشوارترین کارهاست چنانچه وارد شده است که حلال قوت بر گزیدگان است و در بعضی اخبار وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برای همین بر انبان غذای خود مهر میزدند که شبهه داخل آن نشود و بدانکه غذاها را در اعمال و آثار و قرب و بعدی بخدا مدخلیت عظیم هست زیرا که قوت‌های بدنی آدمی از روح حیوانیست و روح حیوانی بخاریست که از خون بهم میرسد و خون از غذا بهم میرسد چون غذای حلال قوت آن باعضاء و جوارح رسیده‌ریکی را بکلی که پسندیده است میدارد و همه آن قوت صرف عبادات میشود و لقمه حرام که در بدن داخل شد و قوت آن باعضاء و جوارح سرایت کرد آن قوتها از حرام بهم رسیده حرام زاده‌اند و از حرام زاده کار خوب نمی‌آید چون سر از دریچه چشم بدر میکند چشم را بمعاصی میدارد و هر از فساد میکند و اگر سر از دریچه گوش بدر میکند آنرا بشنیدن انواع باطلها میدارد و همچنین در جمیع اعضا و جوارح و اگر نطفه می‌شود فرزندی که از آن حاصل می‌شود بیک معنی حرام زاده است و مایل بدیده‌امی باشد و آن حدیث که واقع شده است کسیکه در اغیاب است بغیبت مسلمانان حلال زاده نیست ممکن است که بر این معنی محمول باشد و لقمه حلال همه نور و عبادت و معرفت میشود و موجب قرب بخدا می‌شود و دل را منور میکند و این معنی بتجربه نیز معلوم شده است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند و باسانید معتبره از حضرت امام باقر علیه السلام منقولست که بهترین عبادت‌های خدا عقیق داشتن شکم و فرج است و منقولست که شخصی با آنحضرت گفت عمل من بسیار ضعیف است و روزه کم میدارم اما گمان من اینست که نمی‌خورم مگر از حلال حضرت فرمود کدام عبادت بهتر است از عفت شکم و فرج و حضرت رسول فرمود بیشتر چیزی که امت من بسبب آن داخل جهنم میشود و چیز میان تهیست شکم و فرج و بسند معتبر از حضرت رسالت پناه علیه السلام منقولست هر که از امت من از چهار خصلت سالم باشد بهشت بر او واجب می‌شود از داخل شدن در دنیا و متابعت نمودن هواهای نفس و شهوت شکم و شهوت فرج و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام بنجم فرمود ای نجم تمام شما شیعیان در بهشت با ما خواهید بود اما چه بسیار قبیحست یکی از شما وقتی داخل بهشت شود که پشه‌اش دریده شده باشد و عیبش فاش شده باشد بنجم گفت فدای تو شوم شیمه شما چنین خواهد شد فرمود بلی

اگر شکم و فرج خود را حفظ نکند و حضرت رسول ﷺ فرمود بیشتر چیزی که بر امت خود میترسم بعد از خود از کسبهای حرام است و شهوتهای مخفی و ربا و سود در بیع و قرض و حضرت صادق علیه السلام فرمود کسیکه مالی از غیر حلال کسب کند و با آن مال بحدی رود و تبلیه گوید میرسد با اولاد بیک و لا سعدیک یعنی لبیک گفتن تو و اجابت کردن و خدمت کردن تو مقبول در گناه مانیت و اگر مال از حلال کسب کند و بحدی رود و تبلیه بگوید در جواب اولاد لبیک و سعدیک میگویند - و از حضرت امام جعفر صادق (ع) منقولست که نیا بحلال بر جمعی مشرف شد و حال را بر ایشان جلوه داد آن حلال محض را قبول نکردند تا از دنیا رفتند پس بر جماعتی حلال و شبهه را با هم عرض کرد گفتند ما را بشبهه احتیاجی نیست و حلال را بوسعت صرف کردند و برای جمعی حرام و شبهه را جلوه داد ایشان گفتند ما را بحرام احتیاجی نیست و در شبهه بفرخی عیش کردند خود را بحرام صرف برای جماعتی جلوه داد دنبالش رفتند و با آنچه میخواهند نرسیدند و مؤمن در دنیا میخورد بقدر حاجت مثل کسیکه بخوردن میت مضر شده باشد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود حرام نمونی کند و زیاد نمی شود و اگر نمو کند برکت نمی دارد و هر چه را در راه خدا اتفاق میکند ثواب نمی یابد و هر چه از عقب خود می گذرد توشه اوست بسوی آتش جهنم و بسند معتبر منقولست از سماعه که حضرت صادق علیه السلام عرض کردم شخصی از مناصب و اعمال بنی امیه مالی بهم رسانیده است و از آن مال تصدق میکند و صلّه و احسان بخویشان میکند و حج میکند که آنکاره ایش را خدا بیامرزد و میگوید خدا فرموده است حسنات گناهان را بر طرف میکند حضرت فرمود آنچه از مال مردم تصرف مینماید گناهست و گناه گناه را بر طرف نمیکند ولیکن ثواب گناه را بر طرف میکند و منقولست در تفسیر این آیه که حقتعالی میفرماید و قد منا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً ترجمه ظاهرش اینست که قصد کردیم بسوی آنچه کرده بودند از اعمالی که بصورت عمل خیر بود پس گردانیدیم آن عمل را مانند ذره های پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بر باد داده حضرت صادق علیه السلام فرمود و الله که اعمالشان از جامه های سفید مصری سفید تر و نورانی تر خواهد بود پس حقتعالی میفرماید هباشو پس پراکنده و باطل می شود برای اینکه چون بحرامی میرسیدند آنرا می گرفتند.

عفت فرجست از محرّمات و مکروهات و شبهات و این نیز تکالیف  
**عصمت سیم** شاقه الهیست و تحقیقش همانست که گذشت که احتراز از زنای  
 صرف واجب است و زنا از گناهان کبیره است و مکروهاتی که در شرع معلوم شده است عفت



از آنها مستحب است و شبهه‌ها بردو قسم است یکی باعتبار اشکال در مسئله است و احتراز از آنها تیز بنا بر مشهور مستحب است و بعضی این احتیاط را واجب میدانند مگر آنکه طرق حرمت بسیار ضعیف باشد و قسم دیگر شبهه برمی‌گردد مثل آنکه بز شبهه کنیزی خزینه باشد یا زرشبه را مهر کرده باشد یا مهر زن را غصب کند یا در دادن با قدت مضایقه کند و زنا بر اعضا و جوارح منقسم می‌شود زنا می‌شود فرج معلوم است و زنا می‌شود نگاه کردن به پسران بشهوت و بزنان غیر محرم است و زنا می‌شود آوازی است که باعث شهوت می‌شود و زنا می‌شود دست بازی کردن است با نامحرم و همچنین در سایر اعضا و اینها نیز حرامی و شبهه میدارد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست که فرمودند هیچ کس نیست مگر آنکه بهره از زنا می‌یابد و زنا می‌باشد چنانچه نظر کردن است و زنا می‌شود دهان بوسیدن است و زنا می‌شود دستمال لمس کردن است خواه فرج تصدیق این اعضا بکند و خواه تکذیب کند یعنی خواه زنا می‌شود فرج متحقق شود و خواه نشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بدترین مردم در عذاب در روز قیامت مردیست که نطقه خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام باشد و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که فرمود پسر هیزد از زنا که روزی را بر طرف میکند و دین را باطل میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود در زنا کارش خصلت میباشد سه عقوبت در دنیا سه عقوبت در آخرت اما آنچه در دنیا نیست و در آخرت او را میرسد فقیرش میکند فنا نیستی را نزدیک میکند آنچه در آخرت است غصب پروردگارش و دشواری حساب و خلود در جهنم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود چون زنا بعد از من در میان امت بسیار شود مزگ فجاه بسیار می‌شود و حضرت صادق علیه السلام فرمود حضرت یعقوب بفرزندش میگفت ای فرزند زنا مکن که اگر مرغی زنا کند پرهایش میریزد و در حدیث دیگر فرمود حواریان در خدمت حضرت عیسی جمع شدند و گفتند ای معلم خیرات ما را ارشاد کن حضرت عیسی فرمود حضرت موسی کلیم خدا شما را امر کرد که قسم دروغ بخدا نخورید و من امر میکنم شما را که نه قسم راست بخورید و نه قسم دروغ و موسی پیغمبر خدا شما را امر میکرد زنا نکنید و من شما را امر میکنم که در خاطر خود هم زنا مکنید چنانچه بجا آوزید زیرا کسیکه در خاطر خود خیال زنا میکند مانند مثل کسیست که در خانه مزین طلاکاری آتش روشن نماید و دودش نقشها و زینتها را باطل کند هر چند خانه نسوزد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بمفضل بن عمر فرمود ای مفضل میدانی چرا گفته اند هر که زنا بحرمت مردم میکند روزی زنا بحرمت او خواهند کرد گفت نه فرمود زن زناکاری

در میان بنی اسرائیل بود مردی هم در میان ایشان بود که بسیار بقصد زنا بنزد آن زن میرفت روز آخری که بنزد آن زن آمد خدا بر زبان آن زن جاری کرد که بخانه خود که میروی مردی را بازن خود خواهی دید آن مرد باخاطر مشوشی از خانه آن زناکار بیرون آمد و در غیر وقتی که همیشه میرفت بخانه شدبیر خست ناگهان مردی را در فراش زن خود دید هر دو را بخدمت حضرت موسی آورد جبرئیل نازل شد و گفت هر که زنا میکند روزی با حرمت او نیز زنا میکنند پس حضرت موسی نظر بایشان کرد و فرمود عفت بورزید از زنان مردم تا زنان شما با عفت باشند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار سال راه شنیده میشود و عاق پدر و مادر و قاطع رحم و مرد پیر زناکار نمی شنوند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که دروغ میگوید کسی که گمان میکند حالزاده است و زنار را دوست میدارد حضرت صادق علیه السلام فرمود نیکی کنید با پدران خود تا فرزندان شما با شما نیکی کنند و عفت و وزید از زنان مردم تا عفت و وزند زنان شما و فرمود ولد از زنا سه علامت دارد مرد را در حضور ایشان آزار میکند و مشتاق است بزنا و بغض ما اهل بیت دارد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود چهار چیز است که داخل خانه نمی شود مگر آنکه آن خانه خراب می شود و هرگز بپرکت آباد نمی شود خیانت در امانت کردن دزدی و شراب خوردن و زنا کردن در حدیث دیگر فرمود در شب معراج گذشتم بزنی چند که ایشانرا به پستانها آویخته بودند پرسیدم از جبرئیل که ایشان کیستند گفت اینها زنی چندند که زنا کرده اند و فرزندان زائیده اند و بشوهرهای خود ملحق ساختند و مال شوهرها بمیراث بایشان رسیده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که بحرام ذره بزنی جماع کند یا بامردی یا پسری اغلام کند خدا او را در قیامت محشور گرداند و از مردار گندیده تر که مردم از بوی او متأذی باشند تا بجهنم داخل شود و خدا از او قبول نکند هیچ عملی را و اعمالش را همه حبط نماید و او را در تابرتی داخل کند و بفرماید که او را بمیخهای آهن بر آن تابوت بدوزند و در عذابی باشد که اگر رگی از رگهای او را بر چهار صدهزار کس بگذارند همه بمیرند و از همه کس عذابش بیشتر باشد و کسیکه زنا کند با زن یهودی یا نصرانی یا مجوسی یا مسلمان خواه آزاد و خواه بنده خدا بر قبر او سیصد هزار درجهنم بگشاید که از آن درها مارها و عقربها و شهابها از آتش در قبر او داخل شوند و بسوزد تا روز قیامت چون محشور شود اهل قیامت از گند فرج او متأذی باشند تا داخل جهنم شود کسیکه بخانه همسایه نظر کند و نظرش بر عورت مردی یا گپسوی زنی یا بدن او افتد خدا او را داخل

جهنم کند بامناقتائیکه تتبع اخور مسلمانان میگردند و از دنیا بیرون نروند تا رسوا شوند و در آخرت عیوبش فاش شود و کسیکه قدرت بر زنی یا کنیزی که بر او حرام باشد به همزلف و از خوف الهی آنرا ترک نماید حقتعالی آتش جهنم را بر او حرام گرداند و او را از خوف عظیم قیامت ایمن کند و داخل بهشت سازد و کسی که بحرام دست بندست زنی رساند چون بصحرای محشر درآید دستش بسته باشد و کسیکه با زنان نامحرمی خوش طبعی کند حقتعالی بهر کلمه هزار سال او را در محشر حبس کند و اگر زنی راضی شود که نزدی بحرام او را در بر گیرد یا بیوسد یا بحرام با او ملاقات نماید یا با او خوشطبعی کند بر آن زن نیز گناه آن مرد باشد و اگر مرد او را مجبور سازد گناه هر دو بر مرد باشد و کسیکه چشمهای خود را پر کند از دیدن زنی بحرام خدا در قیامت بر چشمانش میخها بدوزد و چشمش را پر از آتش کند تا از حساب خلائق فارغ شود پس بفرماید او را بجهنم برند و هر که با زن شوهر داری زنا کند از فرج آن مرد وزن رودخانه از چرک و ریم روان شود پانصدسال راه و جمیع اهل جهنم از گندایشان متأذی باشند و غضب الهی شدید است بر زنی که شوهر داشته باشد و نظر بغیر محرم خود بکند و اگر چنین کند خدا ثواب اعمالش را حبط نماید و اگر زنی مرد بیگانه را بفراش شوهر خود در آورد بر خدا لازم است که او را با آتش بسوزاند بعد از آنکه در قیامت او را عذاب کرده باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود حرمت اغلام زیاده از زناست زیرا حقتعالی با اغلام امّتی را هلاک کرد (یعنی قوم لوط را) و کسی را بزنا در دنیا هلاک نکرد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که پاسری جماع کند روز قیامت جنب محشور شود و آبهای دنیا او را پاک نکند و خدا بر او غضب کند و او را لعنت کند و برای او جهنم را مهیا گرداند و بدمخل بازگشتی است جهنم برای او و حضرت صادق علیه السلام فرمود مردی که بر پشت مردی میرود عرش الهی بلرزه می آید و مردی که بگذارد با او چنین عمل قبیحی بکنند خدا او را پر روی نجر جهنم حبس نماید تا از حساب خلائق فارغ شود پس بفرماید او را بجهنم افکنند و او را در هر طبقه عذاب کند تا طبقه زیرین جهنم برسد و از آنجا بدر نیاید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود لواط آنستکه در پائین تر از در بر با او مباشرت کند و مباشرت کردن در در بر کفر است بخدا و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود خداوند عالمیان میفرماید بعزت و جلال خودم قسم میخورم که بر استبرق و حریر بهشت نمینشیند کسیکه مردم در در بر او وطنی کنند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود چون قیامت قایم شود بیاورند زنان را که با مثل خود مساحقه کرده اند جامهها از آتش در بر و مقنعهها

از آتش بر سر وزیر جامه‌ها از آتش پوشیده و عمودی از آتش در جوف ایشان داخل کنند و ایشانرا بجهنم اندازند حضرت رسول ﷺ فرمود هر که پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی در روز قیامت لجامی از آتش بر سر او کند

**عصمت چهارم** نگاهداشتن چشم است از محرّمات و مکروهات و از چشم مفاسد عظیم در نفس آدمی راه می‌یابد بلکه در یچه اکثر معاصی چشم است از آنجا خیال بسیاری از معاصی در نفس حاصل میشود و نظر کردن بزنان نامحرم و بفرج غیر زن و منته و اطفال خرد حرام است و همچنین نظر کردن بپسران ساده مزلف بالذت و شهوت حرامست و موجب عشق مجاز که بحقیقت کفر است میگردد زیرا بت پرست می‌شود و در جمیع احوال آن معشوق در نظرش میباشد و از خدا دور می‌شود و بهر فسقی یا کفّری که معشوقش مأمورش سازد اطاعت میکند چنانچه بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق ﷺ پرسیدند از عشق حضرت فرمود دلهائیکه از یاد الهی خالیست حق تعالی محبت غیر خود را بآن دلها می‌جسباند و بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست که زنی از حذر نمائید و بپرهیزید از نظر کردن و صحبت داشتن با فرزندان ساده اغنیا و پادشاهان که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران که در پرده میباشد و از حضرت صادق ﷺ منقولست که نظر کردن تیر است از تیرهای زهر آلوده شیطان و هر که ترک کند نظر حرامی را از برای خدا نه از برای غیر او حق تعالی ایمانی باو کرامت فرماید که طعم ولذت آن ایمان را بیابد و در حدیث دیگر فرمود مکرر نظر کردن شهوت را در دل آدمی میکارد و از برای فتنه آدمی و فریفته شدن او همین نظر کردن کافیست و در حدیث دیگر فرمود ایمن نباشند آن جماعت که نظر بر پشت زنان مردم می‌افکنند از اینکه مردم نیز نظر بعقب زنان ایشان کنند و از جمله نظرهایی که بد است و مورت مفاسد میشود از روی خواهش نظر کردن بزینتهای دنیا و اهل دنیا است که باعث میل بدنی و مرتکب شدن محرّمات میگردد چنانچه حق تعالی میفرماید وَلَا تَمْدَن عَیْنُکَ اِلٰی مَا مَتَعَنَابِهٖ اَوْ اَجْأ مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیْوةِ الدُّنْیَا لِنَفْسِنِهِمْ فِی هُوْرٍ رَّزَقَ رَبُّکَ عَیْرٍ وَ اَبْقٰی خَلَاصَهٗ مَضْمُونِش اِیْنَسْتَهٗ بَا زَمَکِنَ چشمان خود را و نظر مکن بسوی چیزهایی که متمتع و برخوردار ساخته ایم بآنها صغی چند از اصناف مردم را از زینت و بجهت زندگانی دنیا تابیا زمائیم ایشانرا در آن چیزها و رزق پروردگار تو که روز بروز بتو میرساند یارو زوی غیر متناهی که در آخرت برای تو مقرر ساخته یارو زبهای معنوی از معارف و کمالات برای تو بهتر است از مالهای فانی بی اعتبار دنیا و باقی تر و پاینده تر است و تکالیف

زبان و گوش و سایر آنچه سر بآنها محیط است بعضی گذشت و بعضی انشاء الله در محل مناسب بیان خواهد شد یا اباذریکنفی من الدعاء ما یکنفی الطعام من الملح یا اباذر مثل الذی یدعو بغير عمل کمثل الہنی یرمی بغير وتر ای ابوذر کافیت از دعاها نیکی و اعمال خیر آتقدد کہ طعام را کافیت از نمک ای ابوذر مثل آنکسی کہ دعا میکند بی آنکہ عمل صالحی داشته باشد مانند کسیست کہ تیر اندازد از کمان بیزه و توضیح و تہویر این مطالب عالیہ بوسیله سه نجم بہ حصول می پیوندند

در بیان فضیلت دعا و فواید آنست بدانکہ افضل عبادات و نزدیکترین

نجم اول

راہهای قرب بندہ بجناب قاضی الحاجات طریقہ دعا و تضرع و مناجاتست و بکثرت دعا و مناجات یقین بذات صفات کمالیہ الہی زیادہ میگردد و توکل و تفویض بجناب مقدس او بیشتر میشود و موجب قطع طمعها و علائق از خلق میشود و همین طریقہ از جمیع ائمہ منقولست کہ بعد از ادای فرایض و سنن پیوستہ مشغول تضرع و مناجات بوده اند خصوصاً سید الساجدین علیہ السلام چنانچہ حقتعالی میفرماید و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جہنم داخرین یعنی گفت پروردگار شما کہ بخوانید مرا در جمیع مطالب تا دعای شما را مستجاب کنم زیرا آن جماعتی کہ تکبر مینمایند و سر کشی میکنند از عبادت من زود باشد کہ داخل جہنم شوند با مذات و خواری و در احادیث بسیار از ائمہ اطہار (ع) منقولست کہ مراد از عبادت در این آیہ دعاست پس حقتعالی اول امر بدعا فرمودہ و دیگر وعدہ اجابت نمودہ و بعد از آن دعا را عبادت شمرده و ترک دعا را تکبر خوانندہ و برتر کش وعدہ دخول جہنم فرمودہ و در موضع دیگر میفرماید و اذا سئلت عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجب لہ لئلی و لیؤمنوا ای لعلمہم پرشدون ترجمہ اش اینست کہ چون سؤال نمایند از تو بندگ من از صفت من یا نزدیکی و دوری من یا کیفیت دعا کردن من کہ آہستہ دعا کنند یا بلند پس بگو بایشان کہ من نزدیکم بایشان بعلم و احاطہ و لطف و رحمت مستجاب میکنم دعای دعا کنندہ را و قتیکہ مرا بخواند پس باید کہ بندگان اجابت کنند مرا در دعا کردن کہ از ایشان طلبیدہ ام یا آنکہ چون من اجابت میکنم در دعا باید کہ ایشان اجابت من کنند در جمیع تکالیف من و باید کہ ایمان آورند بوعده من در اجابت دعا یا در ایمان خود ثابت باشند شاید کہ راہ راست یابند و برشد و صلاح خود پی برند و بسند معتبر منقولست کہ از حضرت امام محمد باقر علیہ السلام پرسیدند کدام عبادت بہتر و افضل است حضرت

فرمود هیچ عبادتی بهتر نیست نزد حق تعالی که از او سؤال نمایند و از رحمت‌های غیر متناهی که نزد اوست طلب نمایند و هیچکس بر خدا دشمن‌تر و بدتر نیست از کسی که تکبر کند از عبادت الهی که دعاست و از عطاها و رحمت‌های الهی سؤال ننماید و از میسرین عبدالعزیز منقولست که حضرت صادق (ع) فرمود ای میسر دعا بکن و مگو هر چه مقدر شده است خواهد شد بدرستی که نزد خدا منزلتی هست که نمیتوان رسید مگر بدعا و مسئلت و اگر کسی دهان خود را ببندد دعا نکند و سؤال ننماید از خدا چیزی پانویسند پس بطلب تا عطا کند ای میسر هر که دری را بسیار میگوید البته بر رویش می‌گشایند و در حدیث دیگر فرمود هر که از فضل خدا سؤال ننماید فقیر میشود و فرمود بر شما باد بدعا بدرستی که شما را قرب بخدا حاصل نمیشود بعبادتی مثل دعا و ترك میکند طلب حاجت کوچکی را بدرستی که حاجات كوچك و بزرگ بدست خداست و در حدیث دیگر فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که محبوبترین اعمال نزد حق تعالی در زمین دعاست و فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دعا بسیار می‌کردند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که دعا حربه مؤمن است برای دفع دشمنان و عمود دین است که بآن دین مؤمن برپاست و نور آسمان و زمین است و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که بصحابه فرمودند می‌خواهید دلالت کنم شمارا بر حربه و سلاحی که شمارا نجات دهد از شر دشمنان شما و روزی شمارا زیاد کند گفتند بلی فرمود دعا کنید و بخوانید پروردگار خود را در شب و روز بدرستی که حربه مؤمن دعاست و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود دعا از نیزه تیز کار گتر است و فرمود دعا را در میکند قضا را هر چند که از آسمان نازل شده باشد و محکم گردیده باشد و فرمود بسیار کنید که دعا کلید جمیع رحمت‌هاست و موجب فیر و زی بهمه حاجت‌هاست و بکرامت‌های الهی نمیتوان رسید مگر بدعا و هر دیرا که بسیار می‌گویند البته بر روی او می‌گشایند و در حدیث دیگر فرمود بر تو باد بدعا که شفای جمیع دردهاست و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که هر بلائی که بر بنده مؤمن نازل گردد خدا او را دعا الهام نماید البته آن بلا زود زایل میشود و هر بلائی که بر مؤمن نازل شود و توفیق دعا نیابد و ترك کند البته آن بلا بطول می‌انجامد پس بر شما باد بدعا و تضرع بسوی خداوند عالمیان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود دوا کنید بیماران خود را بتصدیق و دفع کنید انواع بلاها را بدعا و حفظ کنید مال‌های خود را بدادن زکوة بیقین هیچ مرغی بدام نمی‌افتد مگر آنکه تسبیح خود را ترك نماید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود دفع کنید موجهای بلایا از خود بدعا

پيش از آنکه بلا نازل گردد بحق آن خداوندی که داندا شکافته و انواع گیاه را از آن بیرون آورده و خلایق را خلق فرموده که بلا بسوی مؤمن تندتر میرود و از سبلی که از بالای کوه بیابین آید و از دیدن اسبان تندرو و هیچ نعمتی و طراوت عیشی از بندگان بر طرف نمیشود مگر بگناهان ایشان و اگر استقبال کنند بهلارا بدعا و تضرع و انابه و توبه برایشان نازل نخواهد شد و اگر وقتی که بلا نازل شود و نعمت از ایشان زایل گردد بخدا پناه برند و تضرع نمایند بانیتهای درست و سستی نوزند در عبادت و بندگی و ترک گناهان بکنند البته خدا هر فاسدی را برای ایشان باصلاح می آورد و هر نعمتی را که از ایشان سلب نمود بایشان برمیگرداند و حضرت صادق علیه السلام فرمود سه چیز است که بآنها هیچ ضرر نمیکند دعا کردن در هنگام بلاها و شدتها و استغفار کردن بعد از گناه و شکر کردن در وقت نعمت و در حدیث دیگر فرمود حقتعالی روزیهای مؤمنان را از جائی چندمقرر فرموده که گمان نداشته باشند زیرا بنده که نداند روزیش از کجا میرسد دعا بسیار میکند و در حدیث دیگر فرمود هر کرا از چهار چیز محروم نمیکند هر کرا دعا دادند از اجابت محروم نمیسازند و هر کرا استغفار کرامت کردند توبه اش را قبول میفرمایند و هر کرا شکر عطا کردند نعمتش را زیاد میکنند و هر کرا صبر دادند از اجر و ثواب محروم نمیگردانند

بدانکه چون دعا مکالمه و سخن گفتن و عرض نیار کردن است  
 نجم دوم در توضیح  
 به حضرت قاضی الحاجات باید که آدمی معنی دعا را بداند و فهمیده  
 مجملی از شرایط  
 با حضور قلب دعا کند و لا اقل آدابیکه در حاجت طلبیدن از مخلوقین  
 و آداب دعاست  
 که در عجز و ناتوانی مثل اویند رعایت نمایند همان قدر را

حاجت طلبیدن از خداوند عظیم الشان که خالق و رازق و مالک جمیع امور اوست و است  
 کند و ظاهر است که اگر کسی حاجتی بمخلوقی عرض کند البته چند چیز رعایت  
 (اول) آنکه بداند چه میگوید و اگر روی مستی و بی خبری حرفی گوید پابزدگی  
 از آنچه میگوید خیر نداشته باشد اگر سیاستش نکند به سخنش نیز اعتنا نخواهند کرد  
 پس در هنگام مناجات با خداوند خود باید دلش خیر داشته باشد از آنچه بر زبانش جاری  
 میشود و از روی جدوجهد و اهتمام طلب نماید و به حاجت خود بی اعتنا نباشد چنانچه از  
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست حقتعالی قبول نمیفرماید دعائی را که از دل غافل صادر  
 شود و فرمود چون برای میت خود دعا کنید چنین دعا مکنید که دل شما از آن غافل باشد  
 و خیر نداشته باشد ولیکن باید که جد و سعی کنید از برای او دعا و حضرت صادق علیه السلام

فرمود خدا مستجاب نمیکند دعائی را که بادل سخت قساوت دعا کنند و در حدیث دیگر فرمود خدا مستجاب نمیکند دعائی را که بادل فراموش کار غافل کنند پس هر گاه دعا کنید دل خود را با خدا دارید و یقین کنید که دعای شما مستجاب است (دویم) آنکه کسی را که شخصی برای دفع شداید باوپناه میبرد البته پیوسته ملازمت او میکند و در غیر حال شدت باوپناه میبرد تا هنگام شدت و بلائی که رود روی آن داشته باشد که باوپناه برد همچنین باید بدرگاه خالق در حالت نعمت دعا و تضرع کند و خدا را بسبب وفور نعمت فراموش نکند تا در شدتها و سختیها که پناه باو برد حاجت بزودی بر آورده شود با آنکه هیچ آنی نیست که بنده زاهد هزار گونه احتیاج در امور دنیا و آخرت بجناب مقدس ایزدی نباشد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست کسیکه پیش از نزول بلا دعا کند چون بلا نازل شود دعایش مستجابست و ملائکه میگویند این صدای آشناست و دعای او را از آسمان منع نمیکنند و کسیکه پیش از نزول آن بلا دعا کند برای دفع آن بلا خدا آن بلا را باو ننماید و در حدیث دیگر فرمود کسیکه خواهد دعای او در شدتها مستجاب شود باید در هنگام رخا و نعمت دعا بسیار بکند و بر این مضمون احادیث بسیار است (سیم) آنکه کسیکه بمخلوقی حاجتی دارد خدمات شایسته برای او میکند که مرضی طبع او باشد و از چیزهایی که او کرامت دارد اجتناب می نماید تا چون حاجتی از او بخواهد بر آورد همچنین بدرگاه خدا هر که عبادت و بندگی و اطاعت الهی بیشتر کرده دعایش با جابت نزدیکتر است چنانچه جناب مقدس نبوی در این حدیث فرموده اند که دعای بی عمل صالح از بابت تیر انداختن از کمان بیزه است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست بهترین دعا آنست که صادر شود از سینه پاکیزه از عیبها و صفات ذمیه و دل پر هیز کار و در مناجاتست و با خلاص در اعمال خلاصی از عقاب حاصل میشود پس هر گاه که فزع و خوف شود پناه بخداوند خود برید و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که حقتعالی میفرماید دعا کنید تا دعای شما را مستجاب گردانم و ما دعا میکنیم و مستجاب نمیشود حضرت فرمود دعای شما برای این مستجاب نمیشود که وفا نمیکنید به پیمانهای که حقتعالی از شما گرفته است در عمل نموزن با و امر و ترک نمودن مناهی و حقتعالی میفرماید که وفا کنید بعهده و پیمان من تا وفا کنیم بعهده و پیمان شما و الله که اگر شما وفا کنید از برای خدا خدا نیز وفا میکند از برای شما و از نوف بگالی منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود حقتعالی وحی نمود بحضرت عیسی که بگور بگروه



بگروه بنی اسرائیل که داخل خانه از خانه‌های من نشوند مگر بادل‌های ظاهر و پاک و دیده‌های خاشع و دست‌های پاکیزه از کثافت حرام و شبهه و به‌گویایشان بدانید که از هیچ‌یک از شما دعائی مستجاب نمیکنم هر گاه مظلّم کسی بظلم در ذمه او باشد و در ابواب سابقه گذشت حدیثی که هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید کسبش را حلال کند و این امر بسی ظاهر است که هر چند آدمی را قرب زیاده میشود دعایش بقبول نزدیک‌تر است چنانچه نزد پادشاهان ظاهر هر که قربش بیشتر است حاجتش روا تر است و اینست چنانچه سابقاً تحقیق کردیم هر چند مناسبت میان فاعل بیشتر میشود قابلیت استفاضه زیاده میشود و مانعی که از فیض هست از طرف قابلیت هر چند قابل کاملتر میشود قابلیت رحمت زیاده میشود و فیض بیشتر فیض میشود (چهارم) از شرایط استجاب دعا کمال معرفت آن خداوندیست که از او حاجت می‌طلبید و سابقاً مجملی اشاره کردیم که هر کس خدا را بقدری از معرفت شناخته و در خورد آن معرفت از او فیض میبرد و از خداوند شناخته خود سؤال میکند پس هر قدر که در مراتب قدرت و رحمت و کرم و عظمت و جلال و سایر صفات کمال تمام‌تر می‌شناسد تأثیرات آن صفات بآن زیاده عاید میگردد و باین معنی اشاره دارد آن حدیث که باسانید بسیار منقولست که من نزد گمان نیکوی بنده خودم که بمن دارد و هر قدر که گمان او بمن نیکوتر است من با او نیکوتر معامله می‌نمایم و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که جماعتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمودند چه علت دارد که مادعا میکنیم و دعای ما مستجاب نمیشود حضرت فرمود زیرا که شما کسرا دعای میکنید که او را نمی‌شناسید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون دعا کنی گمان کن حاجت تو در خانه تو است و در حدیث دیگر فرمود اگر کسی از شما خواهد که از خدا هر حاجتی بطلبد باو عطا کند باید از همگی مردم مأیوس و ناامید باشد و اگر امید از غیر خدا نداشته باشد چون خدا این حالت را اذول او یابد هر چه سؤال کند باو عطا میفرماید و این معنی در باب سؤال از مخلوقین هم ظاهر است هر که عظمت پادشاه را بیشتر میداند و وسعت ملک و خزانه و کرم او را بیشتر میداند توقع عطا از او زیاده دارد و پادشاه نیز در خود توقع و شناسایی او باو عطا میکند و در این باب سخن بسیار است و این رساله گنجایش تفصیل آن ندارد (پنجم) از شرایط استجاب میالفه و الحاح در دعاست و الحاح نزد مخلوقین باعتبار تنگی حوصله و قلت کرم ایشان بدنماست اما حق تعالی دوست میدارد بسبب وسعت لطف و رحمت نلوتناهی که نزد او در سؤال میالفه و الحاح نمایند چنانچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست و الله که الحاح

نمی‌نماید مؤمنی بر خدا در حاجت خود مگر اینکه حقتعالی مکروه و دشمن میدارد الحاح کردن مردم را بر یکدیگر در سؤال و از برای خود این را پسندیده و دوست میدارد که از او سؤال نمایند و از آنچه نزد اوست طلب نمایند و حضرت رسول ﷺ فرمود حقتعالی رحم کند بنده را که طلب نماید از حقتعالی حاجتی را پس الحاح نماید در دعا خواه مستجاب بشود دعای او خواه نشود و حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که بنده چون دعا میکند حقتعالی پیوسته در مقام بر آوردن حاجت اوست مادام که استعجال نکند و در حدیث دیگر فرمود حقتعالی مراد بندگان خود را میداند در هنگامی که او را دعا میکنند ولیکن دوست میدارد که حاجتهای خود را بیان کنند نزد او (ششم) از آداب دعا مخفی کردن دعاست زیرا که کریمان مخفی حاجت طلبیدن را دوست تر میدارند و دعای پنهان با خلاص نزدیک تر و از ریا دورتر است چنانچه از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام منقولست که يك دعا مخفی بجا آوری بهتر است از هفتاد دعا که اظهار نمائی و علانیه بجا آوری اگر حاجت عظیمی داشته باشد استعانت بدعای مؤمنان بجوید و در مجامع ایشان دعا کند نیز خوبست و اگر منظره ناچیز دانستن خود و حقیر شمردن دعای خود باشد و از ریا ایمن باشد در مجامع دعا کردن بهتر است و برکات انقباس مؤمنان و اجتماعات ایشان بسیار است و خود را در میان رحمتهای عامی که بر ایشان نازل میشود داخل کردن فوز عظیم است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست چهل نفر که جمع شوند و دعا کنند البته دعای ایشان مستجاب است و اگر چهل نفر بهم نرسد چهار نفر که هر يك ده مرتبه خدا را در حاجتی بخوانند البته حق تعالی دعای ایشان را مستجاب میکند و اگر چهار نفر نباشند يك نفر خدا را چهل مرتبه در حاجتی بخواند البته خداوند عزیز جبار دعایش را مستجاب می‌گرداند و در حدیث دیگر فرمود که چهار نفر جمع نمیشوند برای دعا مگر آنکه وقتی متفرق میشوند دعای ایشان مستجاب شده است و فرمود پدر مرا که حاجتی رومیدار زنان و اطفال را جمع می نمود و دعا میکرد و ایشان آمین میگفتند و در حدیث دیگر فرمود دعا خواننده و آمین گوینده در ثواب شریکند (هفتم) رعایت نمودن اوقات است که مظنه استجابت دعاست زیرا حقتعالی بعضی از زمانها و مکانها را در استجابت دخیل کرده است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که طلب نمائید دعا را در چهار ساعت نزد وزیدن بارها و گردیدن سایه‌ها یعنی اول پیشین و نزد آمدن باران و نزد ریختن اول قطره از خون مؤمنی که شهید شود بر زمین بدرستی که درهای آسمان را در این اوقات می‌گشایند و در حدیث دیگر فرمود دعا در چهار محل

و باین وسایل بندگان را باشنائی خود خوانده و بندگان با نهایت احتیاج و بیستی چه مستغنیانه با پروردگار خود سلوک مینمایند و از چنین خداوند کریمی که پیوسته خوان احسانش را برای نیکوکاران و بدکاران کشیده رو میگردانند و رو به اعجاز و لثیمان ممکنات میبرند و از رحمتهای خدا خود را محروم میگردانند (نهم) بدانکه کسی را که حاجتی بدرگاه بزرگی باشد اول یساولان و دربانان آن درگاه را خوشنود میگرداند که دخول بمجلس پادشاه او را باسانی حاصل شود و حاجتش زود بر آورده شود و دربانان درگاه مالک الملوک فقرا و مساکینند باید پیش از طلب حاجت تصدقی بکند تا حاجتش زودتر بر آورده شود طیبب را میطلبید و باو چیزی میدهد و اگر حاجتی پادشاهی دارد بدربانان رشوه میدهد پس اگر حاجتی بخدا داشته باید تصدقی بکند خواه کم و خواه بسیار (دهم) آنکه اگر کسی حاجتی دارد گاه هست که در نزد کریمان حاجت دیگران را وسیله حاجت خود میکند باین که یا اول حاجت دیگران را مقدم میدارد که آنکریم را خوش آید که او اهتمام بشان دیگران زیاده از خود وزد و این معنی موجب زیادتی روائی حاجت اوست یا آنکه حاجتی که خود دارد برای دیگران میطلبد تا کریم بداند که با وجود احتیاج خود آن حاجت را برای دیگران میطلبد پس آن حاجت را برای او نیز بوجه اکمل روا کند یا آنکه در هنگام حاجت خواستن دیگران را با خود شریک میکند و این معنی نیز خوش آید بطبیع کریمانست که آدمی فقط در فکر خود نباشد و دیگران را در وقتی که احسانی بساو میرسد فراموش نکند چنانچه حق تعالی در سوره فاتحه چنین تعلیم بندگان فرموده است که در مرض عبادت و طلب استعانت دیگران را با خود شریک کنند و حضرت رسول ﷺ فرمود چون یکی از شما دعا کند دعا را عام بکند و مخصوص خود نگرداند که دعا باستم حاجت نزدیکتر میشود و بسند معشر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که چهل مؤمن را مقدم دارد و از برای ایشان دعا کند دعایش مستجاب میگردد و از حضرت رسول ﷺ منقولست که هیچ دعائی زودتر مستجاب نمیشود از دعای غایبی از برای غایبی و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود نزدیکترین دعاها با حاجت دعای مؤمنیست که از برای برادر مؤمن خود کند غایبانه پس ملکی که موکلست بدعای او میگردد آمین و از برای تو دو برابر آنچه از برای برادر خود دعا کردی عطا میفرماید و حضرت صادق علیه السلام فرمود دعا از برای برادر مؤمن خود غایبانه کردن باعث زیادتی روزی میشود و بلاها را دفع میکند و از حضرت رسول منقولست هر مؤمنی که از برای مؤمنین و مؤمنات دعا کند خدا بعد از هر مؤمنی که گزشت

آداب را تعلیم فرموده است که پیش از عرض حاجت حمد و ثنا فرموده و خور را بر حمانیت و رحیمیت و سایر صفات لطف و رحمت ستایش فرموده و بعد از آن عبادت را بوسیله امام الحاجه عرض کرده زیرا که حاجت طلبان را از مغفنی درخور توانائی خود گذرانیدن مناسبست و بعد از آن طلب استعانت و هدایت را تعلیم فرموده ایضاً حمد الهی بر نعمتهای خود نمودن موافق وعده الهی موجب مزید بر نعمتست و حسن طلبیست که تو خداوندی که پیوسته احسان کرده اکنون نیز احسان نمائی بعید نیست و نعمتهای خدا را بر دیگران یسار کردن نیز حسن طلبیست که چون بیه مخلوق احسان کرده سزاوار است که به احسان کنی چنانچه شخصی

است و خواهد آمد از اول تا آخر دنیا بمثل آنچه برای ایشان دعا کرده است باو بر میگردد و بددستی که بندها در قیامت امر کند بجهنم برند پس ملائکه او را کشند در آن حال مؤمنان و مؤمنات گویند پروردگارا این بنده در دنیا برای مادعا میکرد ما را شفاعت ده در حق او پس خدا ایشان را شفیع او کند و به شفاعت ایشان نجات یابد و ازا بر ابراهیم بن هاشم منقول است که گفت عبدالله بن چند بر ادرع فرات دیدم و هیچکس و قوفرا از او بهتر بجای آورد پیوسته دست با آسمان بلند کرده بود و آب دیده بر دو طرف رویش جاری بود بعدیکه بر زمین میریخت چون مردم از قوف فارغ شدند و برگشتند باو گفتم هرگز قوفی بخوبی و قوف تو ندیده‌ام گفت والله دعا نکردم مگر از برای برادران مؤمن خود زیرا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم میفرمود هر که برای برادر مؤمن خود دعا کند در غیب او از عرش او راندا کنند که از برای تو یاد صد هزار برابر آنچه از برای او دعا کردی و نخواستم که صد هزار برابر محقق ضامن شده را ترک کنم برای یکی که ندانم مستجاب میشود یا نه و از حضرت علی بن الحسین منقول است که هر گاه ملائکه میشوند مؤمنی برای برادر مؤمن خود دعا میکنند گایانه یا او را بنیکی یاد میکند باو میگویند نیکو برادری هستی تو از برای برادر خود دعای خیر از برای او میکنی و از تو غایبست و او را به نیکی یاد میکنی حق تعالی بتو عطا فرمود دو برابر آنچه از برای او دعا کردی و بر تو ثنا گفت دو برابر آنچه تو بر برادر خود ثنا گفتی و تراست فضل و زیادتت بر او و اگر بشنوند که برادر مؤمن خود را پیدی یاد میکند و بر او نفرین میکند باو مگویند بد برادری هستی برای برادر خود باز ایست از بد گوئی و نفرین او ای کسیکه خدا گناهان و عیبهای ترا پوشیده است و بدانکه خدا بنده خود را به از تو می شناسد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون ظلمی بر کسی واقع شود و او نفرین کند بر کسیکه بر او ظلم کرده است حق سبحانه و تعالی میفرماید شخصی دیگر هست که گمان میکند تو بر او ظلم کرده و ترا نفرین میکند اگر میخواهی نفرین ترا و او را هر دو مستجاب گردانم و اگر میخواهی هر دو را تأخیر کنم تا عفو و رحمت من هر دو را فرا گیرد (یا زدهم) از جمله آداب دعا آنستکه خدا را پیش از طلبیدن حاجت بزرگواری و عظمت وجود و کرم ستایش کند و نعمتهای او را بر خود و بر دیگران یاد کند و او را بر آن نعمتها شکر کند چنانچه اگر کسی نزدیک کسی میرود که مطلبی عرض کند ابتدا شروع بمطلب نمیکند بلکه آداب آنستکه پیش از مطلب او را ستایش در خور بزرگواری او بکند و حق تعالی در سوره کریمه حمد این

تا ایشان شفیع او باشند و گرایشان هم شفاعت نکنند چون آن پادشاه مطلع میشود که بایشان تحفه داده و مقربان او را نوازش فرموده او را خوش می آید و حاجتش را روا میکند و ایضاً کسیکه محبوب بزرگواریست نزد آن بزرگواری مدح او کردن و از برای او رفعت طلبیدن هر چند آن محبوب محتاج نباشد آن بزرگواری را خوش می آید که محبوب او را ستایش میکند و باین اسباب صلوات موجب قبولی دعا میگردد و نکته لطیف کاملی در این باب در بیان شفاعت کبری گذشت و تفصیل این سخن را در شرح صحیفه کامله بیان کرده ایم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که دعا محبوبست از آسمان و مستجاب نمیشود تا صلوات بر محمد و آل محمد نرسد و در حدیث دیگر فرموده که دعا کننده ...

منحرومی از خیرات و سعادات است پس از دعا استغفار از گناهان باید کرد تا موجب رفع موانع شود و بحمد و ثنا او را قریب بجناب مقدس ایزدی حاصل شود که حاجتش زودتر بر آورده شود و بر این مضامین احادیث بسیار است چنانچه منقول است که مفضل بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود که دعای جامعی تعلیم من فرما حضرت فرمود حمد الهی بکن که چون حمد الهی کردی هر که نماز میکند برای تودعا میکند میگوید سمع الله لمن حمده یعنی خدا مستجاب کرد دعای حمد کنندگان خود را و در حدیث دیگر فرمود هر گاه یکی از شما بخواهد از خداوند خود حاجتی سؤال نماید از حاجت های دنیا و آخرت باید ابتدا کند ثنا و مدح خداوند عالمیان و صلوات بر محمد و آل محمد بعد از آن حاجت خود را بطلبد و در حدیث دیگر فرمود اول خدا را بصفات کمال مدح کن پس ثنا بگو او را بر نعمتها و شکر کن پس اقرار بگناه بکن بعد از آن سؤال کن و الله که هیچ بنده از گناه بدر نمی آید مگر باقرار بگناهان و در حدیث دیگر فرمود هر گاه حاجتی داشته باشید حمد و ثنای پروردگار خود را بگوئید زیرا کسیکه حاجتی از پادشاهی طلب مینماید از برای او مهیا میکند از ستایش بهترین سخنانی که بر آن قدرت دارد که او را بآن سخن بستانید و فرمود شخصی داخل مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد دور کعبه نماز کرد و از خدا حاجتی سؤال کرد حضرت فرمود این بنده تعجیل کرد بر خداوند خود و دیگری آمد و دور کعبه نماز گذارد و بعد از آن خدا را ثنا گفت و صلوات بر پیغمبر فرستاد حضرت فرمود حاجت خود را بطلب که خدا عطا میفرماید از شرایط دعا صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است زیرا اگر کسی حاجتی بدر گاه پادشاهی دارد مناسب اینست که تحفه برای مقربان آن پادشاه بفرستد تا

دعای خود را ختم کند بصلوات بر محمد و آل محمد بدرستی که خدا کریمتر است از اینکه دو طرف دعا را قبول فرماید و میان را رد کند زیرا که صلوات بر محمد و آل او البته مقبولست و رد نمی شود و فرمود چون نام پیغمبر مذکور شود بسیار بر او صلوات فرستید زیرا هر که يك صلوات بر آنحضرت بفرستد حقتعالی بر او هزار صلوات بفرستد در هزار صف بسبب از ملائکه و هیچ خلقی نماند مگر آنکه بر او صلوات فرستند بسبب صلوات خدا و ملائکه بر او پس کسی که بچنین رحمتی رغبت ننماید او جاهل و غافلست و خدا و رسول ﷺ و اهل بیت (ع) از او بیزارند و حضرت رسول فرمود صلوات بر من و اهل بیت من نفاق را بر طرف میگردانند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که صد مرتبه بگوید یا زب صل علی محمد و آل محمد صد حاجت او بر آورده شود که سی حاجت از حاجتهای دنیایی باشد و بر روایت دیگر فرمود هیچ عملی در میزان اعمال سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و شخصی را در قیامت اعمالش را بمیزان میگذارند سبک می آید حضرت رسول ﷺ صلوات بر خود را در میزان او میگذارد سنگین می شود و بر اعمال بدش زیادتی میکند و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق بصباح بن سبأه فرمود میخواهی ترا چیزی تعلیم نمایم که خدا بسبب آن ترا از آتش جهنم نگاهدارد گفت بلی فرمود بعد از صبح صد مرتبه بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد تا خدا روی ترا از گرمی آتش جهنم نگاهدارد و بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست که هر که روز جمعه صد مرتبه بر من صلوات بفرستد حقتعالی شصت حاجت او را بر آورد سی حاجت دنیا و سی حاجت آخرت و بسند

معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون شب جمعه میشود نازل می‌شوند از آسمان ملائکه بعد از ذرات هوا یا بعد از مورچگان و قلم‌های طلا و لوح‌های نقره در دست دارند و نمی‌نویسند تا روز شنبه عملی را بغیر از صلوات بر محمد و آل محمد پس در این شب و روز بسیار صلوات بفرستید و فرمود سنت مؤکد است که در هر روز جمعه بر محمد و اهل بیت او هزار مرتبه صلوات بفرستید و در روزهای دیگر صد مرتبه و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود هیچ عملی در روز جمعه بهتر نیست از صلوات بر محمد و آل محمد و بسند دیگر منقولست هر که بعد از عصر روز جمعه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرصین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک و السلام علیه و علیهم ورحمة الله و برکاته حق تعالی صد هزار حسنه در نامه عملش ثبت نماید و صد هزار گناهش را محو فرماید و صد هزار حاجتش را بر آورد و صد هزار درجه برای او بلند کند و روایت دیگر آنستکه اگر هفت مرتبه بخواند خدا بعد از هر بنده حسنه باو عطا فرماید و عملش در آن روز مقبول گردد چون در قیامت مبعوث شود در میان دو چشمش نوری ساطع باشد و در بعضی احادیث این زیادتى هست که و السلام علیه و علیهم و علی از واحیم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته و هر يك را که بخوانند خوبست و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود هر که قادر نباشد بر چیزی که کفاره گناهان خود را بدهد صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستد که گناهانش را در هم می‌شکند و حضرت امام علی النقی علیه السلام فرمود که حق تعالی ابراهیم را خلیل خود کرد برای آنکه صلوات بر محمد و آل محمد می‌فرستاد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که باین نحو صلوات بر محمد بفرستد که صلوات الله و صلوات ملائکتها و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد و السلام علیه و علیهم ورحمة الله و برکاته از گناهان پاک شود مانند روزیکه از مادر متولد شده و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام بسندهای معتبر منقولست که چون عطسه کنید بگوئید الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته بسند معتبر دیگر منقولست کسیکه صدای عطسه را بشنود و حمد الهی بکند و صلوات بر پیغمبر و اهل بیتش بفرستد هر گز بدرد دندان و درد چشم مبتلانشود و بسندهای بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود هر که صلوات بر من بفرستد و بر آل من صلوات بفرستد بوی بهشت را نشنود با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده میشود و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بشارت میدهم ترا که جبرئیل مرا خبر داد کسیکه از امت من صلوات بر من بفرستد و بعد از آن بر آل من بفرستد درهای آسمان برای

او گشوده میشود و ملائکه هفتاد صلوات بر او میفرستند و اگر گناهکار باشد گناهانش میریزد چنانچه بر گناه از درختان میریزد و حقیقتاً میفرماید لبیک ای بنده من و سعیدیک ترا اجابت کردم و مدد و اعانت تومی نمایم و بملائکه میفرماید ای ملائکه من شما هفتاد صلوات بر او فرستاید من هفتصد صلوات بر او میفرستم و اگر بر من صلوات بفرستد و بر اهل بیت من صلوات نفرستد میان صلوات او و آسمان هفتاد حجاب بهم رسد و حقیقتاً میفرماید که لا لبیک ولا سعیدیک اجابت تونمی کنم و ترا مدد و اعانت نمی نمایم ای ملائکه من دعای او را بالا میآورید مگر آنکه به پیغمبر من عترت او را ملحق کند پس دعای او پیوسته در حجابست تا ملحق کند بمن اهل بیت مر او ظاهر احادیث معتبره آنست که هر وقت نام مبارک آنحضرت مذکور شود صلوات بر او و آل اطهار فرستادن واجب است و در احادیث معتبره وارد است که فرمود کسیکه من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد که گناهانش باهر زبانه شود پس او در است از رحمت الهی و در حدیث دیگر فرمود یحیی و بدترین بخیلان کسی است که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد و در حدیث دیگر فرمود هر که صلوات مرا فراموش کند راه بهشت را گم کرده است و بسند معتبر از مالک جهنی منقولست که گفت من گلی بدست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دادم حضرت گرفتند و کردند و هر دیده‌های خود گذاشتند بعد از آن فرمودند هر که گلی بگیرد و بو کند و بر چشمانش گذارد و بگوید

اللهم صل علی محمد و آل محمد هنوز آن گل را بر زمین نگذاشته خدا او را بیمارزد .

بدانکه چون حق سبحانه و تعالی وعده فرموده دعای بندگان خود  
**نجم در بیان**  
 را مستجاب گرداند البته خلف در وعده الهی نمی باشد پس اینکه  
**علت مستجاب نشدن**  
 بعضی از دعاها اثر استجابتش ظاهر نمیشود بچندوجه جواب میتوان  
**بعضی از دعاها**  
 گفت (اول) آنکه چون حق تعالی حکیم و علیمست کارهای او

البته منوط بحکمت و مصلحت است پس وعده که فرموده مشروط بحکمت است یعنی اگر مصلحت شما باشد مستجاب میکنم چنانچه اگر کریمی گوید هر که از من چیزی میطلبد عطا میکنم و شخصی بیاید و گوید افعی کشنده بدست من بده یا زهر قاتلی را بده که بخورم و آن سایل ضرر آنها را نداند و دادن باو موجب هلاک او گردد البته عطا نکردن در چنین حالی بکرم انسابست بلکه عطا کردن جوراست و ظاهر است که اکثر آرزوهای خلاق موجب ضرر ایشانست و نمیدانند و از روی جهالت سؤال می نمایند و حضرت امام زین العابدین (ع) در دعای طلب حاجات صحیفه کامله باین معنی اشاره فرموده ای خداوندی که متبدل نمیشازد



حکمت او را وسیله‌ها اگر کسی گوید هر گاه چنین باشد دعا چه‌فایده دارد زیرا هر چه صلاح‌بندگان در آنست البته حقتعالی بعمل می‌آورد جواب می‌گوئیم ممکن است که يك امری بدون دعا مصلحت در عطاى آن نباشد و مصلحت مشروط بدعا باشد پس امور بر سه قسم است بعضی آنستکه بدون دعا مصلحت در عطاى آن هست آنرا بدون دعا کرامت می‌فرماید و بعضی هست که با دعا نیز مصلحت در دادن آن نیست آنرا مطلقاً منع می‌فرماید و بعضی هست که با دعا مصلحت در عطاى آن هست و بی‌دعا مصلحت نیست چنین امری عطایش موقوف بدعاست و چون آدمی تمیز میان این امور بعقل خود نتواند داد باید دعا بکند و اگر حاصل نشود از دعا مأیوس نشود و بدانند صلاح او در این چیز نبوده که حق تعالی دعایش را مستجاب نکرده با آنکه اصل دعا کردن عبادت‌تست البته بهترین عبادت‌ها موجب قرب می‌شود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود دعا کن و مگو که آنچه مقدر شده است خواهد شد زیرا دعا عبادتست و تفصیل اینکلام بعد از این مذکور خواهد شد (وجه دوم) آنستکه هر چیز را شرطی چند می‌باشد و مانعی چند می‌باشد که تا آن شرایط بعمل نیاید و آن موانع بر طرف نشود ثمره بر آن فعل مترتب نمی‌شود مثل آنکه حقتعالی فرموده نماز کنید تا شمارا پیامرزم نماز را شرایط هستکه اگر بدون آن شرایط بعمل آورد مقبول نیست پس اگر کسی نمازی وضو بکند نماز نکرده است و مستحق آمرزش نیست و هم چنین مسانعی چند از تأثیر میدارد چنانچه فرموده‌اند نماز موجب قرب است اگر کسی نماز کند و جمیع قبایح را بجا آورد تأثیر آن قبایح که موجب بعد و حرمانست مانع است از تأثیر نماز در قرب و همچنین اگر طبیبی بگوید ریوند مسهلست یعنی با شرایطیکه مقرر است بخورند و چیزیکه منافی عمل او باشد بجا نیاورند کار خود را میکند پس اگر ریوند را بدون سحق که یکی از شرایط عمل است یا با يك مثقال تریاک که منافی عمل اوست بخورد و عمل نکند گفته‌اند طبیب خطا نشده همچنین دعا را شرایط هست چنانچه سابقاً دانستی و از تضرع و زاری و اهتمام و خدا شناسی و عبادت و ترك معاصی و خوردن حلال و تقدیم حمد و ثنا و صلوات و غیر اینها از شرایط و رفع موانعی که گذشت پس بهر يك از اینها که اخلال کند و دعایش مستجاب نشود منافات با وعده الهی ندارد و چون این معنی در ضمن احادیثی که سابقاً در باب شرایط مذکور شد بوضوح پیوسته بهمین اکتفا می‌نمائیم (وجه سوم) آنست که گاه هست حقتعالی دعائی را مستجاب می‌فرماید و مصلحت در تأخیر آن میداند یا برای این که در این وقت با و ضرر می‌رساند یا می‌خواهد که او دعا کند و درجات او را در مراتب قرب

زیاده گرداند و اگر بزودی حاجت او را بر آورد ترك دعا میکند و بآن درجات عالیہ فایز نمیگردد بسا باشد که حاجت مؤمنی را مستجاب کند و بعد از چندین سال باو بدهند چنانچه منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند آیا میشود دعای کسی مستجاب شود و در رسیدن باو تأخیر شود فرمود بلی تا بیست سال و در حدیث دیگر فرمود از وقتی که موسی و هارون بر فرعون وقومش نفرین کردند و حق تعالی فرمود دعای شما مستجاب شد تا وقتی که خدا فرعون را هلاک کرد چهل سال گذشت و بسند صحیح منقولست که ابن ابی نصر بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد چندین سالست که از خدا حاجتی سؤال میکنم و روانمیشود و از دیر شدن این حاجت در دلم چیزی بهم رسیده حضرت فرمود ای احمد زینهار شیطان را بر خود راه مده که ترا از رحمت خدا ناامید کند حضرت امام محمد باقر (ع) میفرمود بدستی که مؤمن از حق تعالی حاجتی سؤال می نماید و خدا تأخیر میکند استجاب آنرا برای اینکه دوست میدارد شنیدن آواز دعا و ناله و زاری او را پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود والله آنچه خدا تأخیر میکند و از مؤمنان منع میفرماید در دنیا و در آخرت بایشان میدهد بهتر است از برای ایشان از آنچه در دنیا بایشان میدهد حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرمود سزاوار نیست که دعای مؤمن در هنگام نعمت و رخا مثل دعای او باشد در وقت شدت و الا چنین نباشد که باو عطا کنند سست شود و دعا را کم کند پس باید مؤمن را هرگز از دعا ملال حاصل نشود بدستیکه دعا را رتبه و منزلت عظیم نزد خدا هست و بر تو باد بصبر کردن بر بلاها و تنگیها و طلب حلال نمودن و صلح رحم کردن و زینهار پرهیز از عداوت نمودن و معارضه کردن با مردم بد دستیکه ما اهل بیت صلح میکنیم با کسی که از ما قطع میکند و احسان میکنیم با کسی که با ما بدی میکند والله که در این امر عاقبت نیکو مشاهده می نمائیم و بدان که صاحب نعمت در دنیا اگر سؤال کند و باو عطا کنند دیگر چیزی غیر او سؤال خواهد کرد و نعمت الهی در نظر او سهل خواهد شد و چون نعمت الهی بر مسلمانی بسیار شد او را خطر عظیم هست بجهت حقوقی که از خدا بر او واجب میشود و بیم آن هست که فریفته شود و حقوق الهی را ادا ننماید و موجب طغیان او گردد اگر سخنی بتو بگویم اعتماد بر گفته من خواهی کرد گفتم فدای تو کردم اگر فرموده تو اعتماد نکنم بگفته کی اعتماد خواهم کرد و حال آنکه تو حجت خدائی بر خلق فرمود پس اعتماد بفرموده خدا بیشتر داشته باش بد دستیکه خدا بتو وعده کرده آیا خدا نفرموده است در قرآن برسولش چون بندگان از تو سؤال نمایند از من بگو که من بایشان نزدیکم مستجاب میکنم دعای دعا کننده که مرا بخواند

و میفرماید که نا امید می شوید از رحمت الهی و میفرماید که خدا وعده می کند شما را مغفرت عظیم از جانب خود و فضل بسیار پس باید که اعتماد شما بر خدا زیاد باشد از اعتماد بر دیگران و در خاطر خود راه مدهید بغیر از گمان نیک بخداوند خود تا گناهان شما آمرزیده شود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست بسیار است که حق تعالی دعای شخصی را مستجاب میفرماید و تأخیر می نماید تا مدتی که از زیاد دعا کند و در حدیث دیگر فرمود گاه باشد که بنده دعا میکند پس حق تعالی میفرماید بدو ملک که موکلند با او من حاجت او را روا کردم ولیکن الحال با او مدهید تا او دعا کند که من دوست میدارم آواز او را بشنوم و گاه باشد که بنده دعا می کند پس حق تعالی میفرماید زود حاجتش را بدهید که من صدای او را دشمن میدارم و در حدیث دیگر فرمود پیوسته مؤمن با خیر و حالت نیکوست و امیدوار رحمت حق تعالی است مادام که استعجال نکند مبادا نا امید شود و ترک دعا کند راوی گفت چگونه استعجال کند فرمود استعجال آنست که گوید اینقدر مدت دعا کردم و اجابت را نمی بینم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست روزی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در کوه بیت المقدس میگشت که چرا گاهی برای گوسفندان خود پیدا کند ناگاه صدای شخصی بگوشش رسید از پی صدا رفت دید شخصی مشغول نماز است و طولش دوازده شبر است چون فارغ شد حضرت خلیل از او پرسید ای بنده خدا از برای کی نماز میکنی گفت از برای خدای آسمان حضرت ابراهیم (ع) پرسید آیا بغیر تو کسی از قوم تو باقی مانده است گفت نه پرسید خوراک تو از کجا بدست می آید گفت در تابستان میوه این درخت را جمع میکنم و در زمستان با آن معاش میکنم فرمود منزلت در کجاست اشاره بکوهی کرد که در برابر بود حضرت ابراهیم فرمود مرا با خود نمیبری که امشب با تو بسیریم گفت در میان راه آب عظیمی هست که نمیتوان گذشت حضرت فرمود تو چگونه عبور می نمائی گفت بر روی آب راه میروم حضرت فرمود مرا با خود ببر شاید خدا بمن هم این کرامت بفرماید که بر روی آب راه روم چنانکه بتو کرامت فرموده پس عابد دست حضرت را گرفت و با هم رفتند چون بآب رسیدند هر دو بر روی آب روان شدند و گذشتند چون بخانه عابد رسیدند حضرت ابراهیم فرمود کدام روز عظیم تر است عابد گفت روز جزا که مظالم بندگان را از یکدیگر میگیرند حضرت فرمود دست برداریم و خدا را بخوانیم که ما را از شر آن روز ایمن گرداند عابد گفت دعای مرا چه میکنی والله سه سالست که برای مطلبی دعا میکنم و هنوز مستجاب

نشده است حضرت ابراهیم فرموده می‌خواهی ترا خبر دهم که برای چه دعای ترا حبس کرده اند گفت بلی فرمود. حقتعالی چون بنده را دوست میدارد دعای او را حبس مینماید و زود بر نمی‌آورد تا او بسیار مناجات کند و از جناب مقدس او سؤال نماید و تضرع کند چون بنده را دشمن میدارد دعایش را زود مستجاب میکند یا ناامیدی در دل او می‌افکند که دیگر دعا نکند بعد از آن فرمود بگو حاجت توجه بود گفت روزی کله گوسفندی بر من گذشت و پسری نیکو روی با آن کله بود آن پسر کیسوی مشک بوئی داشت پرسیدم این گوسفندان از کیست گفت از ابراهیم خلیل الرحمن پس دعا کردم که خداوند اگر تو را در زمین خلیلی و دوستی هست بمن بنما ابراهیم فرمود خدا دعای ترا مستجاب کرد منم ابراهیم دوست خداوند رحمن پس حضرت با او معانقه فرمودند چون حضرت پیغمبر ﷺ مبعوث شدند مصافحه مقرر شد (وجه چهارم) آنستکه حق سبحانه و تعالی بعضی از بندگان را که حاجتی طلبند و صلاح ایشان در آن نباشد اضعاف مضاعفه آن حاجت را در دنیا و آخرت بایشان کرامت می‌فرماید پس دعای ایشان را رد نفرموده و حاجت ایشان را بروجه اكمل روا کرده چنانچه اگر کسی از پادشاه فلسفی طلب نماید و آن پادشاه در عوض جوهری باو عطا کند که صد هزار تومان قیمت آن باشد هیچ عاقل نمیگوید حاجت او را رد کرده است بلکه او را مدح میکند که اضعاف آنچه آن سائل طلبیده باو عطا فرموده پس در پیشگاه پادشاه پادشاهان این گدایان جاهل و سائلان نادان مطالب خسیسه را منظور نظر خود میگردانند و از حقتعالی سؤال می‌نمایند و آن کریم علی الاطلاق نعمتهای بی انتها و رحمتهای بی حد و احصا در برابر عطا می‌فرماید و قدر آنها را نمیدانند و از عدم حصول آن مطلب خسیس شکایت می‌نمایند اما آنچه در آخرت بایشان کرامت می‌فرماید درجات رفیعه و مراتب عالیه بهشت است که نامزد محرومان حاجات دنیا و ناکلمان عرصه نیستی وقتا نموده چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که گاه هست در حاجتی خدایا میخواند و حقتعالی می‌فرماید اجابت دعای او را تأخیر کنید که من مشتاق آواز و دعای اویم پس چون روز قیامت میشود حقتعالی می‌فرماید ای بنده من مرا خواندی در دنیا و اجابت ترا تأخیر کردم و فلان ثواب را بعوض برای تو مقرر ساختم و در فلان حاجت دیگر مرا خواندی و اجابت ترا تأخیر کردم و فلان ثواب عظیم را بتو دادم پس آن مؤمن از بسیاری عطایا و ثوابها که مشاهده نماید آرزو میکند که کاشکی هیچ دعای من در دنیا مستجاب نمیشد و اما آنچه در دنیا عطا می‌فرماید مراتب قرب و کمالات نامتناهیست که لازم دعاست ای عزیز

بدانکه حق سبحانه و تعالی بندگان نادان را بنوعی از غایت لطف و مهربانی باطبع خجسته ایشان مدارا می نماید و بدام ودانه خواهشهای طبع سرکش ایشان از روی حکمت ایشان ترا بساحت کبریای خود میکشاند چنانچه بلا تشبیه بازی را پادشاهی خواهد شکار کند اگر اول باو گوید که بیا من ترا بر سر دست خود میگیرم و شهباز اوج عزتت میگردانم هیچ فایده در تسخیر آن نمیکند بلکه اول آن را بطعمه ودانه آشنای دام خود میگردانند و چون قابل شد بر روی دست خویشش جامیده و بهر جایش که میفرستند بزودی بر میگردند و اگر پدر مهربان طفلی را خواهد که بمکتب علوم و حقایق فرستد اگر صدهزار دلیل و برهان برای او بگوید فایده نمیکند بلکه اول او را بجوز و مویز و وعده لباسهای رنگین و عباى زرین بمکتب آشنا میکند و چون لذت فهم حقایق و حکمتها را یافت سیاستهای عظیم او را از آن شغل باز نمیتوان داشت هم چنین این حیوانات عديم الشعور و طفل طبعان مغرور چون فضیلتی و کمالی و لذتی و بهره بغیر از خوردنی و پوشیدنی و دینار و درهم و خیل و وحشم و سایر لذات جسمانی نیافته اند حکیم مطلق و کریم لایزال بانهایت رتبه عظمت و استغنا و جلال ایشانرا بدرگاه خود خوانده که هر چه خواهید از من بطلبید و نمک آش خود را از من بخواهید و سبزی طعام را از من بطلبید تا آنکه از این راه رو بدر گاه او آورند و از بسیلای دعا و توسل و مناجات بانهایت بیگانگی بمرتبه آشنائی و قرب فایز گردند و لذت مناجات او را ببینند و از خلق رو بر تافته در جمیع امور رو با داشته باشند زهی کریم بی انتها که بدام ودانه نمک و سبزی بساحت قرب خود میرساند و بوسیله خواهشهای نفسانی مقرب حضرت یزدانی میگرداند و آن جاهل نادان شهبه می کند یاد لگير است که حاجتم بر نیامد این انسان تکفور مگر نمیدانی که اصل دعا عبادتست و در این ضمن بندگی خدا کرده و با ملک الموت مناجات کرده و ثوابهای آخرت تحصیل نموده و پابر بساط قرب خداوند جبار گذاشته و خداوند عالم را انیس و همراز خود گردانیده و بسمع یقین و ایمان لبیکها از عرش و فعت شنیده و اگر معنی مناجات و لذت آنرا بفهمی و راز نهانی را بگوش دل بشنوی و دلدادگی و بنده نوازیهای آن محبوب حقیقی را در هنگام تضرع و دعا ادراک نمائی حاجتها و آرزوهای خود را بلکه خود را کم خواهی کرد اگر رخصت دخول پادشاهان عاجز دنیا بیایی و گوشه چشم الفتاتی از ایشان ببینی تمام حاجتهای خود را فراموش میکنی هیات هیات جسم خاکیرا همین بس نیست که او را با جناب رب الارباب بمشافه رخصت مکالمه و عرض حاجت داده اند و کلیدهای خزاین رحمت را بزبان سپرده اند و متکفل امور و مصالح او گردیدند

حضرت رب العزة میفرماید تو دعا بکن و خیر خود را بمن بگذار او سر کشی میکند و از روی علم ناقص و جهل کامل خود بر آن جناب گستاخی میکند و تحکم می نماید اگر غفلت عقلها را پریشان نکرده بود بایست کسی که این احادیث متواتره را بشنود که حضرت عزت میفرماید حاجت او را بر میآورد که من او را دوست میدارم و مشتاق ناله اویم در ناگامی بر نیامدن حاجت از شوق بکام دل بمیرد و دیگر دست جانش دامان خواهشی نگیرد چون سخن نازک شد و عبارت نارسا و مطلب وسیع است سخن مختصر کرده ختم میکنم این مبحث را بد کز جماعتی که دعای ایشان مستجاب است و جمعی که دعای ایشان مستجاب نیست پسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست نه کنند که دعای ایشان مستجابست کسی که بجهت بیت الله الحرام رود دعایش مستجاب است پس نیک باحوال بازماند گانش بر سید تاد حق شما دعا کند و کسبیکه بجهاد فی سبیل الله رود نیکو خلافت کنید در اهل ایشان و کسی که بیمار شد دعایش مستجابست پس او را پنجم میآورد و دلتنگ مگردانید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست پنج دعاست که از پروردگار عالم محبوبتر نیست و دعای امام عادل و دعای مظلوم حقیقی با و میفرماید که البته از برای خواستقامت میکشم اگر چه بعد از مدتی باشد و دعای فرزند صالح از برای پدر و مادرش و دعای پسر صالح از برای فرزندش و دعای مؤمن از برای برادر مؤمن خود غایبانه حقیقی میفرماید که ترا در او بر او گرامت کردم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بپدرین پند از برای مظلوم که دعای او را از جنابها میگدرانند تا آنکه حقیقی بسوی آن نظر میفرماید و میگوید بلند کنید دعای او را که من مستجاب میکنم و بپدرین پند از تقرین پند که از شمشیر تیز تند تر است و در حدیث دیگر فرمود چهار کس اند که دعای ایشان کذب نمی شود تا آنکه درهای آسمان برای ایشان گشوده می شود و دعای ایشان بعرض میرسد دعای پدر از برای فرزند و تقرین مظلوم بر قائم و دعای گفنی که بممره رفته باشد تا بر گردد و دعای روزه دار تا افطار نماید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولستشش دعاست که از حقیقی منجوبتر نیست و دعای پسر برای فرزند اگر باو نیکی کند و تقرین پدر بر فرزند اگر عاق او گردد و تقرین مظلوم بر ظالم و دعای مظلوم بر کسیکه او را یاری کند و حق او را از ظالم بگیرد و دعای مؤمنی که در حق برادر مؤمنی دعا کند که با او مواسات و احسان کرده باشد برای خوشنودی اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و تقرینی که مؤمنی بر کسی کند که محتاج با او شده باشد و مضطر باشد و او قدرت بر مواسات و احسان با او داشته باشد و نکند پسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که پنج

کسند دعای ایشان مستجاب نیست مردیکه حقتعالی طلاق زنش را بدست او گذاشته و آن زن او را آزار میکند و داردمالی که مهر او را بدهد و او را رها کند نمیکند و بر او نفرین میکنند و شخصی که غلامش سه مرتبه بگریزد و او را نفرودد و بر او نفرین کند یا چون بادیگر بگریزد دعا کند که خدا با او برگرداند و شخصی که در زیر دیوار خم شده شکسته گذرد و دعا کند که بر سرش نیاید و شخصی که مال به کسی قرض بدهد و گواه نگیرد و دعا کند که خدا مالش را با او برساند و شخصی که قدرت بر طلب روزی داشته باشد و در خانه خود پیشیند و طلب نکند و گوید خدایا مرا روزی بده یا باذن ان الله یصلح بصلاح العبد ولد و ولد و ولد و یحفظه فی دویرته و الدور حوله مادام فیهم ای ابوذر بدرستی که حقتعالی اصلاح میکند بسبب صلاح و نیکی بنده فرزندان او و فرزندان فرزندان او و حرمت او را رعایت میفرماید که در اهل خانه های او و در خانه های همسایگان او مادام که در میان ایشانست بلاها را از ایشان رفع مینماید و عذاب خود را برایشان نازل نمی گرداند مفاد این کلمات شریفه ترغیب در صلاح و نیکی و عبادت و بندگیست کسیکه بنده شایسته خداست خدا بپرکت او فرزندان او را هم بصلاح و نیکی میدارد که نام خیرش در دنیا و آخرت باقی بماند و ثمره نیکی ایشان باو عاید گردد و ببرکت او دفع بلاها از خویشان و دوستان و همسایگان او میفرماید بلکه ببرکت نیکنان دفع بلاها از دیار ایشان میفرماید چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست که چون حقتعالی می بیند اهل شهری را که ایشان از حد تجاوز میکنند در نا فرمانی و معصیت و در آن شهر سه کس از مؤمنان صالح هستند حقتعالی ایشان را ندا میفرماید که ای اهل معصیت من اگر در میان شما نمی بودند این مؤمنان که با یکدیگر بمال حلال من دوستی می نمایند و بصلاح و نیکی و عبادات خود زمین و مسجد های مرا معمور میدارند و در سحرها از ترس من استغفار میکنند هر آینه عذاب خود را بر شما نازل می کردم و پروا نمی کردم یا باذن ان ربك عزوجل یباهی الملائكة بثلاثة نفر رجل فی الارض قفر فیؤذن ثم یقیم ثم یصلی فیقول ربك للملائكة انظروا الی عبدی یصلی و لایراه احد غیری فینزل سبعین الف مملک یصلون و رآه و یتفخرون له الی الغد من ذلك الیوم و رجل قام من اللیل فصلی وحده فسجد و نام و هو ساجد فیقول تعالی انظروا الی عبدی و حه عندی و جسده ساجد و رجل فی زحف یفر اصحابه و یثبت هو یقاتل حتی یقتل ای ابوذر پروردگار عزیز بزرگوار تو مباحات می نماید باملائکه سه نفر اول شخصی که در بیابانی تنها اذان و اقامه بگوید و نماز گذارد پروردگار تو بملائکه فرماید

نظر کنید بسوی بنده من که نماز میگذارد و هیچکس غیر از من او را نمی بیند و بر نماز او اطلاع ندارد پس حقتعالی هفتاد هزار ملک را میفرستد که در عقب او نماز گذارند و از برای او استغفار نمایند تا فردای آن روز (دویم) شخصی که در شب برخیزد و نماز شب بگذارد تنها و به سجده رود و در سجده خوابش ببرد در آن حال حقتعالی بملائکه میفرماید نظر کنید بسوی بنده من که روحش نزد من است و بدنش در سجده (سیم) شخصی است که در جنگی باشد و در راه خدا جهاد کند زقیقانش بگریزند و او ثابت قدم بماند و قتال کند تا شهید شود بدانکه احادیث در مدح اخفا و پنهان کردن عبادت وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست که عبادت هر چند مخفی تراست اجرش بیشتر است و در حدیث دیگر وارد شده است که عمل صالح را چون بنده از خلق پنهان میکند و مخفی میدارد خدا البته آنرا برای مردم ظاهر گرداند که او را در دنیا زینت بخشد با آنچه ذخیره فرموده است از برای او از ثواب آخرت و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مجبوتوین اعمال نزد حق سبحانه و تعالی نماز است و نماز آخر وصیت پیغمبر است پس چه بسیار نیکوست که شخصی غسل کند یا وضوی کامل بسازد و بکناری رود که هیچ انسی او را نبیند حقتعالی بر او مطلع میگردد که گاهی در رکوع است و گاهی در سجود بدرستی که بنده هر گاه سجده کند و سجده را طول دهد شیطان فریاد میکند که او یلایه فرزندان آدم اطاعت خدا نمودند و من عصیان کردم ایشان سجده کردند و من از سجده ابا کردم و احادیث بسیار دلالت میکند بر اینکه عبادات واجبه را مانند نماز واجب و زکوة واجب و غیر آن علانیه کردن بهتر است که آدمی متمم ترک واجبات نشود و موجب رغبت دیگران شود و ایضاً ریا در آن نمی باشد چون حق لازم و واجب است و در اداء حقوق لازمه چندان فخری و ریائی نمی باشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر چه را خدا فرض و واجب کرد علانیه کردنش بهتر است از پنهان کردن و هر چه سنت باشد پنهان کردنش بهتر است از علانیه کردن و اگر کسی زکوة مالش را بردوش بگیرد و علانیه قسمت نماید هر آینه نیکو و جمیل خواهد بود بر این مضمون احادیث بسیار است خصوصاً نماز واجب که به جماعت واقع ساختن و در مساجد و مجامع بجا آوردن فضیلت نامتناهی دارد و احادیثی که در باب اخفای عبادت واقع شده است مراد از آنها عبادت های سنت است یا مراد آنست که از باب سمع خود بمردم نشنوند و افتخار بآنها نکنند و آنچه در این حدیث وارد شده شد چون مشتمل بر اذان و اقامه است بر نماز سنت حمل نمیتوان کرد زیرا که در نماز



سنت اذان و اقامه بدعتست پس حمل میکنیم بر اینکه در چنین صحرائی تنها مانده باشد و با وجود سہائی خدا را فراموش نکند و با آداب و شرایط متوجه عبادت شود حقیقتاً بسبب این که اذان و اقامه گفته تدارک اومی فرماید و ملائکه برای او میفرستند که با او اقتدا کنند تا از ثواب جماعت نیز محروم نباشد نه اینکه آدمی خود دانسته ترك جماعت کند و بصحرائی رود که کسی نباشد و خود را از فضیلت جماعت محروم گرداند و بدانکه نماز شب سنت است و طریقه پیغمبران و دوستان خداست و مشتمل بر فضایل بی انتہاست. و هنگام راز گفتن بسا قاضی الحاجات و چون آدمی را در روز بسبب توجه بمشاغل دنیوی تشویش بسیار در خاطر بهم میرسد در اعمال روز حضور قلب کمتر میباشد و چون مردم نیز بر احوال آنکس مطلع میگردند اخلاص در آن دشوار است و چون آدمی در اول شب خوابید بر میخیزد در آخر شب نفس از خیالات و وسوس خالیست و حضور قلب آسانتر است و چون کسی مطلع نیست عمل با اخلاص نزدیکتر است چنانچه حقیقتاً میفرماید ان ناشئة اللیل هی اشد و طعنا و اقوم قیلا ترجمه اش آنست بدرستی که در شب عبادت الهی قیام مینمایند یا عبادتی که در شب حادث می شود یا ساعتها که در شب ناشی می شود ثبات قدم و وزیدن در آن دشوار تر است چون ترك خواب نمودن و عبادت برخاستن دشوار است یا آنکه موافقت دل با زبان در آن بیشتر است و دل خبر دارد از آنچه بر زبان جاری میگردد و سخنش درست است یعنی دعوی اخلاص که در بندگی خدا مینماید صادق تر است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه وارد شده است مراد آن است که آدمی برخیزد از رختخواب خود و غرضش رضای خدا باشد و غیر او منظورش نباشد با آنکه حقیقتاً را در آن تاریکی شب نورها و فیضها و رحمتها هست که لذت آنها را متعبدان می یابند و با سائید بسیار از نبی و ائمه اطهار (ع) منقولست که شرف مؤمن برخاستن اوست بنماز شب و عزت مؤمن باز داشتنش از خود است از مردم و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که بر شما باد بنماز شب بدرستی که آن سنت پیغمبر شماس است و ادب صالحان پیش از شماس و رفع کننده دردهاست از بدنهای شما و فرمود نماز شب رورا سفید و آدمی را خوشخو و خوش رو میگردد و سبب مزید روزی میشود و در حدیث دیگر فرمود مال و فرزندان زینت زندگانی دنیاست و هشت رکعت نماز که بنده در آخر شب میگذارد زینت آخرتست و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و شکایت از احتیاج و بی چیزی کرد و افراط کرد در شکایت تا آنکه نزدیک بود از گرسنگی شکایت کند حضرت فرمود نماز شب میگذاری گفت بلی حضرت باصحاب الثمات نمود و فرمود

دروغ میگوید کسیکه دعوی میکند نماز شب میکند و در روز گرسنه است حق تعالی نماز شبدا ضامن قوت روز گردانیده است و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود نماز شب موجب صحت بدن است و سبب خوشنودی خدا میشود و تمسک با خلاق پیغمبر است و متعرض شدن رحمت الهی است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست گاه هست که بنده برمیخیزد در شب و خواب بر او غالب میشود و او را بجانب راست و چپ میل میدهد و زقنش بسینه میچسبند پس حق تعالی امر میفرماید که درهای آسمان را می گشایند و بملائکه میفرماید نظر کنید بسوی بندگمن که زحمت بخود میرساند در تقرب جستن بمن در چیزی که باو واجب نکرده ام و از من امید یکی از سه چیز دارد یا گناهانش را بپام رزم یا توبه اش را تازه گردانم یا روزیش را زیاد کنم ای ملائکه شمارا گواه میگیرم که هر سه را باو کرامت کردم و در حدیث دیگر فرمود نماز شب رو را نیکو میکند و خلق را نیکو میکند و آدمی را خوشبو میکند و روزی را زیاد میکند و باعث ادای قرض میشود و غمها را زایل می گرداند و چشم را جلا میدهد در حدیث دیگر فرمود خانه هاییکه در آن خانه نماز شب و تلاوت قرآن در نماز شب میکنند اهل آسمان را روشنی میدهد چنانچه ستاره های آسمان اهل زمین را روشنی میدهد بر وایت دیگر فرمود در تفسیر آن آیه که حق تعالی میفرماید حسنات و نیکبها بدیها و گناهان را بر طرف میکند مراد اینست نماز شب که مؤمن میکند گناهان روزش را بر طرف میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که خدا او را نماز شب روزی فرماید از مردان یا زنان و بر خیزد خالص از برای خدا و ضوی کامل بسازد و از برای خدا نماز کند بانیست صادق و دل سالم از بدیها و بدن باخشوع و چشم گریان حق تعالی در عقب او نه صف از ملائکه مقرر فرماید که عدد آنچه در هر صغی از ملائکه باشند بغیر خدا احصا نتوانند نمود و یکطرف صف در مشرق باشد و طرف دیگر در مغرب چون فارغ شود ملائکه از برای او درجات بنویسند و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که چون بنده در شب تاریک بایستد و با خداوند خود خلوت کند و با او مناجات و راز بگوید حق تعالی نوری در دل او ثابت گرداند و هر گاه گوید یارب یارب خداوند جلیل او را ندا فرماید لبیک ای بنده من از من سؤال کن تا عطا کنم و بر من تو کل کن تا امور ترا کفایت کنم و بملائکه فرماید نظر کنید بسوی بنده من که بخلوت و تنها بدر گاه من آمده در شب تاریک هنگامی که بطالون از من غافلند و غافلان در خوابند گواه باشید که گناه او را آمرزیدم و در حدیث دیگر فرمود جبرئیل علیه السلام پیوسته مرا بنماز شب وصیت میکرد تا آنکه گمان کردم که نیکان امت من خواب نخواهند کرد مباد نماز شب از ایشان فوت شود

فرمود یا علی سه چیز است موجب فرح و شادی مؤمنان است در دنیا ملاقات کردن برادران مؤمن و افطار نمودن از روزه و تهجد کردن در آخر شب و فرمود حق تعالی ابراهیم را خلیل خود گردانید برای اینکه طعام بسیار بمردم میخورانید و در شب نماز میکرد و قتیکه مردم خواب بودند و پسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید شب او بسر نیاید مگر با نماز وتر و منقولست شخصی خدمت امیر المؤمنین عرض نمود یا علی من محروم شده‌ام از نماز شب فرمود تو مردی که گناهان ترا در بند کرده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود دور کعبت نماز که در میان شب بکنم محبوبتر است نزد من از دنیا و آنچه در اوست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که مادر سلیمان بسلیمان گفت زینهار در شب خواب بسیار مکن که بسیاری خواب در شب آدمی را در قیامت ققیز میکند و پسند معشیره منقولست که شخصی نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از فضیلت نماز کردن در شب و قرآن خواندن در آن سؤال نمود حضرت فرمود بشارت باد ترا هر که ده یک شب را از برای خدا نماز کند از روی اخلاص و غرض محض رضای الهی باشد حق تعالی بملاکه فرماید برای این بنده بنویسد بعد آنچه از آب رود نیل میرود و میرود از دانه و بر گه و بعد هر درختی و بنی و شاخی و مرغی که بر روی زمین میبرد و کسیکه نه یک شب را نماز کند حق تعالی ده دعای او را مستجاب گرداند و در قیامت نامه اش را بدست راستش دهند و کسیکه هشت یک شب را نماز کند خداوند عالمیان ثواب شهیدی که در جنگ ثابت مانده باشد و با نیت راست و درست جهاد کرده تاشهید شده باشد باو کرامت فرماید و هر که هفت یک شب را نماز کند چون از قبر مبعوث شود رویش مانند ماه شب چهارده باشد و از صراط بگذرد و ایمان و هر که شش یک شب را نماز کند حق تعالی او را از توبه کاران بنویسد و گناهان گذشته او را بیامرزد و هر که پنج یک شبی را نماز کند حق تعالی او را در قیامت ابراهیم خلیل الرحمن در بهشت ساکن گرداند و هر که چهار یک شب را نماز کند در قیامت داخل اول فایزان و رستگاران باشد تا از صراط بگذرد مانند باد تند داخل بهشت شود بی حساب و باو گویند بپرداز که میخواهی داخل شو و هر که در نصف یک شب را نماز کند اگر هفتاد مرتبه روی زمین را پراطلا کنند و باو دهند با آن برابری نکنند و این عمل نزد خدا بهتر باشد از آزاد کردن هفتاد بنده از فرزندان اسمعیل و هر که دوثلث یک شب را نماز کند حق تعالی باو کرامت فرماید از ثواب و حسنه بعد ریگه بیابان عالیج که حسنه کمترش از کوه احد ده مرتبه سنگین تر باشد و هر که یکشب تمام را نماز کند گاه تلاوت قرآن نماید و

گاهی در رکوع و گاهی در سجود و گاهی در ذکر خدا باشد آنقدر از ثواب باو عطا فرمایند که کمترش آن باشد که بسبب آن از گناهان بیرون آید مانند روزیکه از مادر متولد شده و بعدد خلق خدا احسان در نامه عملش بنویسند و مثل آن درجات از برای او بلند کنند و حقتعالی دل او را منور گرداند و گناه و حسد را از دل او بردارد و او را از عذاب قبر پناه دهد و برات یبزاری از آتش جهنم برای او بنویسد و در قیامت با ایمنی از احوال قیامت محشور شود و حق تعالی بملائکه فرماید ای ملائکه من نظر نمائید به بنده من که یکشبه با عبادت احیا کرد برای طلب خوشنودی من او را در جنة الفردوس ساکن کنید و در آن بهشت باو بدهید صد هزار شهر و در هر شهری جمیع آنچه نفوس خواهش او داشته باشد و دیده‌ها از آن لذت یابد و بخاطر کسی خطور نکرده باشد برای او مقرر گردانید سواي آنچه من از برای او مهیا کرده‌ام از کرامتها و مزید الطاف و قرب جناب مقدس و در این باب اخبار بسیار است و کیفیت نماز شب و دعاهاي آن در کتابهای دعا و حدیث مذکور است باید که بآنهار رجوع نمایند و الدفیر علیه الرحمة والرضوان رساله‌های کبیر و صغیر در این باب تألیف نموده اند باید آنها را تحصیل نمایند و اگر در این کتاب متوجه کیفیات و احکام عبادت شویم بسیار بطول می‌انجامد یا اباذر ما من رجل يجعل جبهته فی بقعة من بقاع الارض الا شهدت له بها يوم القيمة و ما منزل ينزله قوماً الا واصبح ذلك المنزل يصلي عليهم اوليهم يا اباذر ما من صباح ولا روح الا وبقاع الارض ينادي بعضها بعضاً يا جارتی هل مر بك ذاكر الله او عبد وضع جبهته عليك ساجداً للرفق من قائله نعم فاذا قالت نعم اهتزت و ابتهرجت و تری ان لها الفضل علی جارتها ای ابوذر هیچکس پیشانی خود را بر بقعه از بقعه‌های زمین سجده نمی‌گذارد مگر اینکه شهادت می‌دهد آن بقعه زمین بر سجده او روز قیامت و هیچ منزلی نیست که جمعی در آنجا فرود آیند مگر اینکه چون صبح میشود آن منزل یا برایشان صلوات می‌فرستد اگر عبادت الهی در آن کرده باشند یا برایشان لعنت میکند اگر معصیت خدا بر روی آن کرده باشند ای ابوذر هیچ صبح و شبی نیست مگر اینکه بقعه‌ها و قطعه‌های زمین بعضی از آنها دیگران را ندانند که ای همسایگان من آیا کسی بر شما گذشت که یاد حقتعالی کند یا بنده پیشانی خود را بر روی شما گذاشت که از برای خدا سجده کند بعضی می‌گویند بلی آن قطعه زمینی که می‌گوید بلی بر خود می‌بالد و شادی میکند و افتخار می‌نماید و خود را بر همسایه‌های خود تفضیل می‌دهد بسبب اینکه عبادت الهی بر او شده به‌آنکه غفلت آدمی را بنحوی مغرور گردانیده که جمادات از او هشیارترند و قدر عبادت و بندگی خدا را از او بیشتر میدانند و توجیه این اخبار بچندوجه میتوان نمود (اول) آنکه معمول بر حقیقتش باشد و جمادات را يك نحو شعور ضعیفی بوده باشد چنانچه حق

تعالی میفرماید که هیچ چیز نیست مگر آنکه حق را تنزیه و تسبیح میکند و متلبس بخمد اوست. ولیکن شما تسبیح آنها را نمیفهمید (دویم) آنکه این سخن بر وجه تقدیر باشد یعنی اگر شعور میداشتند چنین میگفتند (سیم) آنکه مراد از قطعه‌های زمین اهل آن قطعه‌ها باشد از ملائکه و صالحین جن که در قطعات زمین ساکنند و عبادت میکنند و بسند معتبر منقولست شخصی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود که آدمی نمازهای نافله را در یک موضع بجا آورد بهتر است یا تفریق کند و در مکانهای مختلف واقع سازد، حضرت فرمود بلکه بهتر آنست که در جاهای مختلف بجا آورد زیرا که این مکانها برای او شهادت میدهند در روز قیامت و با سائید معتبر منقولست هر جماعتی که در مجلسی جمع شوند و خدا را در آن مجلس یاد نکنند و صلوات بر پیغمبر و آل اطهار او صلوات الله علیهم اجمعین نفرستند آن مجلس در قیامت موجب حسرت و وبال ایشان خواهد گردید یا باذن ان الله جل ثناؤه لما خلق الارض و خلق ما فیها من الشجر لم تکن فی الارض شجرة یاتیها بنوا آدم الا اصابوا منها منفعة فلم تنزل الارض والشجر كذلك حتی تكلم فجرة بنی آدم بالكلمة العظيمة قولهم اتخذ الله ولدا فلما قالوا اقشعرت الارض وذهبت منفعة الاشجار ای ابوذر چون حق تعالی زمین را خلق فرمود و آنچه در زمین است از درختان هیچ درختی در زمین نبود که بنی آدم بنزد آن درخت آیند مگر آنکه از آن متعنی مییافتند و بیبسته زمین و درخت چنین بر منفعت بود تا هنگامی که بنی آدم تکلم نمودند بآن کلمه عظیم و ناسنای بزرگی که گفتند خدا فرزند دارد چون این را گفتند زمین بر خود بلرزید و تقع درختان بر طرف شد حق جل و علا میفرماید تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا ترجمه اش اینست نزدیک است آسمانها از هم شکافته شود از عظمت و شاعت این سخن و زمین شکافته شود و در افتند کوهها و ریزه ریزه شوند بجهت آنکه خواندند برای خداوند رحمن فرزندی و سزاوار نیست خدای را که فرزند بگیرد بلکه هر چه در آسمان و زمین است همه مملوک و بنده اویند و این کلمه شیعرا کفار قریش گفتند ملائکه دختران خدایندی بود گفتند عزیز پسر خداست و نصاری گفتند عیسی پسر خداست تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ درختی را خلق نفرموده مگر آنکه میوه داشت چون مردم گفتند خدا فرزند گرفته است برای خود نصف درختان میوه ایشان بر طرف شد و چون شریک از برای خدا قرار دادند درختان خار بر آوردند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بعضی از پیغمبران را بسوی قومش

فرستاد چهل سال در میان ایشان ماند و ایشانرا دعوت نمود و هیچک از ایشان باو ایمان نیاوردند و ایشان عیدی داشتند که در آن عید در کنیسه خود جمع میشدند پس آن پیغمبر در یکی از عیدهای ایشان بکنیسه ایشان رفت و بایشان گفت که ایمان بخدا بیاورید ایشان گفتند تو اگر پیغمبر خدائی دعا بکن خدا میوه بپا دهد برنگ جامه‌های ما و در آن روز جامه‌های زرد پوشیده بودند آن پیغمبر رفت و چوب خشکی حاضر کرد و دعا کرد که آن چوب سبز شد حیوه زرد آلو داد ایشان همگی خوردند هر که خورد و نیت داشت که مسلمان شود بر دست آن پیغمبر هسته زرد آلو از دهانش شیرین بیرون افتاد هر که نیت داشت مسلمان نشود هسته تلخ از دهانش بیرون می آمد حاصل این سخنان اینست که آدمی بدبهای گفتار و کردار خود را از رحمت‌های صوری و معنوی محروم میکند و چنانچه بدبهای بنی آدم تقع درختان ظاهری بر طرف شده پر خار و خاشاک گردیده همچنین درخت‌های معنوی از علم و کمالاتیکه از مزارع دلها و بساتین سینه‌ها میروید بی ثمره و کم فایده گردیده چنانچه از آن روز که شیطان تصوف باطل را در میان مردم آورد و جناب مقدس ایزدی را با هر خس و خاشاک متعده دانستند زمین دل‌های دانایان بر خود بلرزید و از ثمرات شجرات علم و دانائی ایشان بهره نبردند و جهالت در میان مردم کمال شد چنانچه حق تعالی مثل زده است سخن نیکو را بددخت میفرماید **الم تر کیف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اكلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون** ترجمه ظاهر لفظش آنستکه آیا نمی بینی چگونه پروردگار تو مثلی زده است کلمه پاکیزه را که ایمان و معارف حق باشد بددخت طیب و نیکوئی که بیخش محکم باشد و شاخش در آسمان کشیده شده باشد و میدهد میوه خود را در هنگامی باذن و مشیت و اراده پروردگارش و میزند خدامثلها برای مردمان شاید متذکر شوند و بیابند حق را و بعد از این میفرماید مثل سخن ناپاک و خبیث که کلمه کفر و عقاید فاسده است مانند درخت ناپاک تلخیصست که از روی زمین بلند شده و آنرا زیشه و شاخی و ثباتی نیست و وجه انطباق این تمثیل بر عقلا ظاهر است که ایمان و عقاید حق ریشه اش محکم و بنشکیکات و تسویلات متزلزل و بر طرف نمیشود چنانچه ظاهر است که مذهب حق شیعه با آن دشمنان قوی که در هر عصری نتوانستند که آنرا زایل کنند و مذهبهای باطل شعله‌های خس و خاشاک بود که نمایشی کرد و در آنسندک روزی مضمحل شد و درخت حق ریشه اش ثابت و محکم است و سر بر آسمان رفعت کشیده و بتوفیق پروردگارش چهمیوه‌های رنگارنگ از انواع عبادات و معارف و کمالات و در هر

لحظه وساعتی برای اهلش میدهد و اشقیای از آنها محرومند یا باذر ان الارض لتبکی علی المؤمن اذا مات اربعین صباحاً ای ابودردستی که زمین میگردد بر مؤمن بعد از فوت او چهل روز همان احتمالات فقره سابقه در اینجا جاریست با آنکه در این جا مجاز شایع است که میتی را که بعظمت یاد میکنند میگویند آسمان وزمین بر او میگردد و این قسم اخبار را متوجه تأویلشان نشدن و بر ظاهر گذاشتن با احتیاط اقریست و بسند معتبر از حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام منقولست که چون مؤمنی میمیرد گریه میکنند بر او ملائکه و بقمه های زمین که در آنها عبادت پروردگار میکرده و درهای آسمان که اعمالش را از آنها بالا میبرده اند و از فوت او رخنه در اسلام میشود که هیچ چیز آن رخنه را نمی بندد زیرا مؤمنان فقیه و عالم حصارهای اسلامند که اسلام را از ضرر منافقان و کافران و شیاطین حفظ میکنند چنانچه حصار شهر اهل شهر را حفظ میکند بدانکه فضیلت مؤمن زیاد از آنستکه جد و احصا توان نمود چنانچه بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست خداوند عالمین را وصف نمیتوان نمود و چگونه وصف توان کرد و حال آنکه در قرآن میفرماید **وما قدروا الله حق قدره** تعظیم نکردند خدا را و عظمت او را ندانستند آنچه سزاوار عظمت اوست پس خدا را وصف نمیکند بقدرتی مگر آنکه او اعظم است از آنچه ایشان وصف کرده اند و پیغمبر را وصف نمیتوان کرد و چگونه وصف توان نمود بنده را که خدا از هفت حجاب او را گذرانید و با او از گفتم و طاعت او را در زمین مانند طاعت خود گردانید و فرمود آنچه رسول بفرماید و برای شما بیابرد اخذ کنید و عمل نمائید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید و فرمود هر که اطاعت او کند اطاعت من کرده است و هر که نافرمانی او کند عصیان من کرده است و امور دین را با او مفوض گردانید و ما اهل بیت را وصف نمیتوان نمود و چگونه وصف توان نمود جمعی را که حقتعالی هر شک و شبهه و گناهی از ایشان برداشته و ایشان را از جمیع عیبها و بدیها مطهر گردانیده و مؤمن را وصف نمیتوان نمود بدستیکه چون مؤمنی برادر خود را ملاقات مینماید و با او مصافحه میکند پیوسته حقتعالی بسوی ایشان نظر رحمت میفرماید و گناهان از روی ایشان میریزد چنانچه برگ از درخت میریزد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون دو مؤمن دست در گردن یکدیگر میکنند رحمت الهی ایشان را فرو میگیرد و چون یکدیگر را زیارت میکنند محض رضای خدا که غرضی از اغراض دنیا نداشته باشد بایشان میگویند گناهان شما آمرزیده شد عمل را از سر گیرید و چون بایکدیگر شروع بصحبت میکنند ملائکه کاتبان اعمال بیکدیگر میگویند دور شوید از ایشان شاید سری

داشته باشند و خدا سرایشان را پوشیده است راوی گفت عرض کردم سخن ایشان را نمی‌نویسند و حال آنکه حقیقتی می‌فرماید هیچ سخنی نمی‌گوید مگر آنکه نگهبانی و حافظ مهبائی هست حضرت آهی کشیدند و بسیار گریستند و فرمودند حقیقتی امر فرموده است ملائکه را که از ایشان دور شوند چون بایکدیگر ملاقات نمایند باجلال و حرمت ایشان و اگر چه ایشان نمی‌یابند و نمی‌نویسند اما عالم السر و الخفیات میدانند و اعمال و گفته‌های ایشان را حفظ می‌نماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حقیقتی مؤمن را سه خصصت کرامت فرموده است عزت در دنیا غلبه و رستگاری در آخرت و مهابت در سینه‌های ظالمان و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده مؤمن در پنج نور می‌گردد داخل شدنش در امور و مجالس نورا است و بیرون آمدنش نورا است و عملش نورا است و سخنش نورا است و نظرش در قیامت بسوی نورا است و بسند معتبر منقولست که جمعی از خواص حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در شب ماهتابی در خدمت آنحضرت نشستند و گفتند چه بسیار نیکوست این آسمان و چه بسیار روشن و نورانیند این ستارگان حضرت فرمود شما این را می‌گوئید و چهار ملک عظیم الشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل چون بزمین نظر میکنند و شما و برادران مؤمن شما را در اطراف زمین مشاهده میکنند نور شما را در آسمان زیاده از این کواکب می‌یابند و ایشان می‌گویند چه بسیار نورانیند مؤمنان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بدرستی که مؤمن در آسمان معروف است و اهل آسمان او را می‌شناسند چنانچه آدمی اهل و فرزندان خود را می‌شناسد و مؤمن گرامی تر است نزد خدا از ملک مقرب و بر وایت دیگر فرموده مؤمن بنور الهی نظر در چیزها میکند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مؤمن را برای این مؤمن می‌نامند که امان می‌دهد از جانب خدا از عذاب الهی خود و دیگران را و خدا امان او را اجازه می‌فرماید و چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود اعمال در ایمان دخیل است و بارتکاب کبایر و ترک فرایض از ایمان بدر می‌رود چنانچه سابقاً بزوجه اجمال باین معنی اشاره کردیم و بنده خالص را گاهی تعبیر از آن بمؤمن میکنند و گاهی شیعه می‌گویند و گاهی ولی خدا می‌گویند و گاهی مؤمن و شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که اعتقاداتش درست باشد پس مغرور نمیتوان شد با حدیثی که در فضیلت مؤمن و شیعه و ثوابهای ایشان واقع شده است و اگر کسی رجوع نماید با حدیثی که در باب صفات مؤمنان و شیعیان وارد شده است میدانند که مؤمن چه بسیار کم است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مؤمن نایاب تر است از گوگرد احمر و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مؤمن سزاوار



آنست که هشت خصلت در او باشد صاحب وقار باشد نزد فتنه بها که حادث میشود و زود گمراه نشود و نزد بلاها صابر باشد و در هنگام نعمت ها شاکر باشد و با آنچه خدا با او روزی فرموده قانع باشد و بر دشمنان خود ظلم نکند برای دوستان متحمل گناه و زور نشود بدین خود را پیوسته در تعبد دانه در عبادت و مردم از او در راحت باشند و بدستیکه علم خلیل و دوست مؤمن است و حلم و بردباری و زیر اوست و صبر سه سال از لشکر اوست و رفق و همواری برادر اوست و نرمی خلق و مدارا پدراوست و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که خاموشی مؤمن برای آنست که از گناه سالم باشد و سخن گفتن او برای آنست که بفنیمت های ثواب الهی فایز گردد و سخنی که با او بامانت سپارند بدوستان خود نمیگوید و شهادت خود را از دشمنان مخفی نمیدارد و هیچ کاری از کارهای خیر را برای ریا نمیکند و هیچ طاعتی را برای حیا نمی کند اگر نیکی او را گویند از گفته ایشان میترسد و استغفاری کند از گناهایی که مدح کنند گان او نمیدانند آنرا فریب نمیدهد گفته کسیکه بر احوال او مطلع نیست اگر او را مدح نماید و میترسد از احوال آن کسیکه اعمال او را ضبط و احصاء نموده و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که مؤمن در امر دین قویست و بمقاومت امور خود نظر می نماید و با خلق مدارا میکند و در ایمان بمرتبه یقین رسیده و در علم و یاد گرفتن حقایق صاحب حرصست و در امریکه موجب هدایت اوست صاحب نشاط و اعمال خیر را با استقامت بجای آورد و با وفور علم صاحب حلم و بردباریست و با زیرکی صاحب رفق و همواریست و در امور حق صاحب سخاوت و جوانمردیست و با توانگری میانه رواست و اگر فقیر است فقر را زینت خود میدانند و بمذلت طمع خود را ضایع نمیگردانند و با قدرت بر انتقام عفو می فرماید و طاعت خدا می کند و خیر خواه مسلمانان است و مردانه از شهوت هامیگردد و با وجود رغبت بمعاصی ورع و پرهیز کاری می نماید و در جهاد کردن حریص است و چون به نماز می ایستد دلش مشغول خداست و در سختیها صبر میکند و از فتنهها زود از جا بدر نمی آید و در مکر و هات شکیبائی دارد و در نعمتها شکر می نماید بغیبت نمیکند و تکبر نمی نماید و با خویشان بدی نمیکند و در نیکیها سستی نمیورزد کج خلق و درشت خو نیست چشمش بر او پیشی نمیگیرد و تارضای خدا را در نظر کردن نداند نظر نمی کند و شکمش او را بغضیحت نمی اندازد که برای شکم مرتکب حرام شود و در دنیا و آخرت رسوا شود و فرجش بر او غالب نمیشود که او را بحرام اندازد و حسد مرد مرا نمیبرد او را تعمیر و سرزنش میکنند و او کسی را بر بلائی یا گناهی سرزنش نمیکند و اسراف نمیکند و مظلومان را یاری مینماید

بر مسکینان رحم میکند خود را بتعب و مر درمرا بر ابراحت میدارد بعضی تهای دنیا رغبت نمی نماید  
 و از مذلت دنیا جزع و بیتابی نمیکند مردم همه در کاری چندند و او پیوسته در غم خود و کار  
 خود است در عملش نقصی مشاهده نمیشود و در رأیش سستی نمیباشد دینش را ضایع نمیکند  
 هر که از او مشورت میکند او را بخیر راهنمایی میکند و مساعدت و همراهی میکند با هر که  
 از ویاری طلبد و از فحش و بیخردی کناره میکند و بسند معتبر منقولست که امیر المؤمنین علیه السلام  
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمود از صفت مؤمن حضرت فرمودند بیست خصلت است در  
 مؤمن که اگر این خصلت هاد را نداشته ایمانش کامل نیست یا علی از اخلاق مؤمنان اینست  
 که بنماز حاضر شوند و بدانند زکوة مسارعت نمایند و مساکین را اطعام نمایند و بر سر یتیمان  
 بشفقت دست بمانند و جامه های کهنه خود را پاک و پاکیزه دارند و در عبادت دامن بر میان  
 زنند یعنی مردانه عبادت کنند مؤمنان جمعی اند که چون سخن گویند دروغ نمیگویند  
 و چون وعده کنند خلف نمیکند و چون ایشان را امین کنند بر چیزی خیانت نمیکند و  
 در سخن گفتن راست گویند و در شبها بیدار و متعبند و در روزها مانند شیر در اقامه حق مردانه  
 میکوشند و جهاد میکنند روزها و روزه و شبها بعبادت بر پایستاده اند آزار ایشان بهمسایگان  
 نمیرسد کسیکه با ایشان همنشینی کند از ایشان متأذی نمیشود بر روی زمین بهمواری راه  
 میروند و گام برداشتن ایشان بخانه بیوه زنان و در پی جنازه هاست خدا ما و شما را از جمله  
 پرهیزکاران بدارد حضرت صادق علیه السلام فرمود شیعه علی جمعی بودند که شکمهای ایشان  
 از گرسنگی بر پشت چسبیده بود و لبهای ایشان از تشنگی روز خشک بود صاحب مهربانی  
 و دانائی و بردباری بودند و بترك دنیا و عبادت معروف بودند پس ما را امانت و یاری کنید در شفاعت  
 و پرهیزکاری از معاصی و اهتمام در طاعت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود مسلمان آنست  
 که مردم از دست و زبان او سالم باشند و مؤمن آنست که مردم از او ایمن باشند در مال و جان  
 خود و حضرت صادق علیه السلام فرمود مؤمنان ملایم طبعان و نرم خویان هموارند مانند شتر رامی  
 که اگر مهارش را کشند متقاد باشد و اگر بر روی سنگ سختش بخوابانند بخوابد و در  
 حدیث دیگر فرمود سه چیز است که از علامات مؤمن است علم بخدا و علم بآنچه خدا  
 دوست میدارد و علم بآنچه خدا دشمن میدارد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که  
 روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در عراق نماز صبح را فرمود و بعد از نماز مردم را موعظه فرمودند  
 و خود گریستند و ایشان را گریانیدند از خوف الهی بعد از آن فرمودند والله که جمعی را  
 مشاهده نمودم در عهد و زمان خلیل خود رسول خدا صلی الله علیه و آله که صبح و شام میکردند زولیده

مووگرد آلود و در نهایت لاغری و شکمهای ایشان بر پشت چسبیده در پیشانی ایشان جای سجود پینه کرده مانند زانوی بز و شبها را برای خدا بروز میآوردند بسجده و نماز گاه بر پا ایستاده بودند و گاه درسجده و تضرع می نمودند در خلاصی خود از جهنم و گویا صدای آتش در گوش ایشان بود و چون نام خدا نزد ایشان مذکور میشد میلرزیدند مانند شاخهای درخت در هنگام وزیدن بادهای با اینحال پیوسته خائف و ترسان بودند و این گروه که میبینم همگی در غفلتند پس بخانه رفتند و دیگر آنحضرت را کسی خندان ندید تا بشهادت رسیدند و در حدیث دیگر فرمود شیعه جماعتی اند که مالهای خود را در ولایت مسابدوستان مابذل نمایند و بسبب محبت ما بایکدیگر محبت کنند و برای احیای امر تشیع یکدیگر را زیارت کنند چون بغضب آیند ظلم نکنند چون کسی را دوست دارند در دوستی از حد بدر نروند و بابرکت باشند بر همسایگان خود و هر که با ایشان خلطه نماید از شر ایشان سالم باشد و از حضرت رسول ﷺ منقولست هر که خدا را شناخت و عصمت او را دانست منع میکند دهانش را از سخن لغو و شکمش را از زیادهای طعام و خود را بمشقت میاندازد بر روزه و عبادت صحابه گفتند پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ایشان اولیاء الله و دوستان خداوند حضرت فرمود بدرستی که اولیاء الله ساکت شدند و سکوت ایشان یاد خدا بود نظر کردند و نظر کردن ایشان عبرت گرفتن بود سخن گفتند پس سخن ایشان حکمت بود چون در مردم راه میروند رفتار ایشان برکت است از برای مردم اگر اجلهای ایشان که برایشان نوشته شده است و مقدر گردیده نمیبود روحهای ایشان در بدن های ایشان قرار نمیگرفت از ترس عذاب و از شوق ثواب نامتناهی و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول ﷺ سؤال نمودند چه جماعتند نیکان بندگان خدا فرمود آنجماعتی که چون حسنه کنند خوشحال شوند چون بدی کنند استغفار نمایند چون بایشان حقتعالی چیزی عطا نماید شکر کند چون ببلائی مبتلا شوند صبر کنند چون از کسی بخشم آیند عفو کنند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بجابر جعفی فرمودای جابر آیا همین بس است کسی را که تشیع را بر خود میبندد دعوی محبت ما اهل بیت کند و الله که شیعه مانیست مگر کسیکه اطاعت خدا نماید و تقوی و پرهیز کاری داشته باشد ای جابر بیشتر شیعیان را نمی شناختند مگر بتواضع و شکستگی و بسیاری ذکر خدا و بسیاری نماز و روزه و تعهد همسایگان نمودن از فقرا و مساکین و قرمز داران و یتیمان و راستی در سخن و تلاوت قرآن و زبان بستن از غیر نیکی مردم و امینان خویشان بودند در جمیع امور جابر گفت یا بن

رسول الله من کسی را در این زمان باین صفات نمی شناسم حضرت فرمودای جابر باین خیال  
 ها از راه مرو مگر همین بس است آدمی را که گوید من علی را دوست میدارم و ولایت او  
 دارم اگر گوید رسول خدا را دوست میدارم و حال آنکه آنحضرت بهتر از امیر المؤمنین است  
 و باعمال آنحضرت عمل ننماید و پیروی سنت او نکنند آن محبت هیچ بکار او نمی آید پس  
 از خدا بترسید و عمل کنید تا ثوابهای الهی را بیابید بدرستی که میان خدا واحدی از خلق  
 خویشی نیست و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسیست که پرهیز کاری از محارم الهی  
 زیاده کند و عمل بطاعت الهی بیشتر نماید و الله که تقرب بخدا نمیتوان جست مگر بطاعت  
 او و ما برای از آتش جهنم از برای شمان داریم و هیچ کس را پر خدا حاجتی نیست هر که  
 مطیع خداست ولی و دوست ماست و هر که معصیت الهی میکند دشمن ماست و ولایت ما  
 نمیتوان رسید مگر به پرهیز کاری و عمل صالح و بسند معتبر از حضرت محمد باقر علیه السلام منقولست  
 که نیستند شیعه علی علیه السلام مگر نحیفان رنگه شکستگان لاغر جسمان خشکیده لبان تپه حکمان  
 که رنگشان متغیر و روهایشان زرد گردیده چون ظلمت شب ایشان را فرامیگیرد در زمین زافرش خود  
 میگرداند و زمین را پیشانی خود استقبال می کنند سجده ایشان بسیار و آب دیده ایشان ریزانست  
 و دعا و گریه ایشان فراوانست در هنگامی که مردم شادند ایشان محزون و آندوهنا کنند  
 از حضرت صادق علیه السلام منقولست که نیست شیعه جعفر علیه السلام مگر کسیکه شکم و فرج خود  
 را از حرام بگفت بداند سعی او در عبادت شدید باشد و برای آفریدگار خود کار کند و امید  
 ثواب و ترس عقاب از او داشته باشد پس اگر این جماعت را ببینی ایشان شیعه منند و بسند  
 معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود یا علی خوشا حال کسیکه ترا دوست  
 دارد و ای بر کسیکه ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند و دوستان تو معر و فند در آسمان و زمین  
 و در مابین این هر دو دوستان تو اهل دین و ورع و هیئت نیکویند و تواضع و شکستگی و فروتنی  
 برای خدا میکنند دیده های ایشان خاشع و دلهای ایشان ترسانست برای یاد خدا و حق  
 ولایت را میشناسند و زبان ایشان پیوسته بفضله تو گویاست و آب از دیده های ایشان ریزان  
 است بسبب محبت و مهربانی که نسبت بتو و امامان فرزندان تو دارند خدا را عبادت می  
 نمایند به نحوی که در قرآن ایشان را خدا بآن امر فرموده است و بر هر نهجی که از طریق  
 پیغمبر برایشان ظاهر گردیده و عمل می نمایند آنچه اولوالامر و امامان ایشان امر میفرمایند  
 و بایکدیگر صلح و احسان می نمایند و از یکدیگر دوری نمی کنند و باهم دوستند و دشمنی نمی  
 کنند و ملائکه برایشان صلوات میفرستند و دعای ایشان را آمین میگویند و از برای گناه

کاران ایشان استغفار مینمایند و در جماع ایشان حاضر میشوند و بر مرگ ایشان گریه میکنند تا روز قیامت و در روایتی آمده که شبی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مسجد بیرون آمدند و بجانب صحرای نجف روان شدند و شب ماهتابی بود در اثنای راه دیدند جمعی از عقب آنحضرت میروند ایستادند و پرسیدند کیستید شما گفتند شیعه توایم یا امیر المؤمنین حضرت در روهای ایشان نظر فرمود و گفت چرا بر شما سیمای شیعیان مشاهده نمیکنم گفتند سیمای شیعیان چیست یا امیر المؤمنین فرمود روهای ایشان زرد است از بیداری شب چشمهای ایشان کوروش است از بسیاری گریه پشتهای ایشان خم است از بسیاری نماز شکمهای ایشان بر پشت چسبیده از بسیاری روزه لبهای ایشان خشک است از بسیاری دعا پیوسته آثار خاشعان از ایشان هویدا است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مؤمن بایمان متصف نمی شود تا عقلش کامل نباشد و عقلش کامل نیست تا در او ده خصلت نباشد مردم امید خیر از او داشته باشند و از شرش ایمن باشند و خیر بسیار را از خود اندک شمارد و اندک خیری از دیگران را بسیار شمارد و اندکی از عملش را بسیار داند و شر بسیار دیگران را اندک داند و از حاجتهای بسیار که از او طلب نمایند دل تنگ نشود و ملال بهم نرساند از طلب علم در تمام عمرش و مذلت را دوست تر دارد از عزت و فقر نزد او محبوب تر باشد از توانگری و از دنیا بقوت ضروری اکتفا نماید و دهم از همه دشوار تر است که هر که را به بیند گوید که از من بهتر و پرهیز کار تر است و بددستی که مردم بر دو قسمند شخصی هست که از او بهتر و پرهیز کار تر است و شخصی که از او بدتر و پست تر است چون می بیند آن شخص را که از او بهتر است نزد او تواضع و فروتنی میکند و سعی میکند که در خوبی با او ملحق گردد و چون می بیند آن شخص را که از او پست تر است میگوید شاید بدی این مرد ظاهر باشد و نیکیش پنهان باشد چون چنین کند بلند مرتبه میشود و بزرگ اهل زمانش میشود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی ملاقات نمودند حارثه بن نعمان انصاری را و فرمودند بر چه حال صبح کرده حارثه گفت صبح کردم یا رسول الله یا ایمان معحق و ثابث حضرت فرمود هر چیزی را حقیقتی و دلیلیست حقیقت ایمان تو چیست گفت دلم از دنیا فسرده شده است و بدنیا رغبت ندارد ایمانم باعث بیداری شبهای من بعبادت و روزهای من بروزه و تشنگی شده و گویا عرش پروردگار خود را می بینم که برای حساب نصب کرده اند و گویا اهل بهشت را می بینم که بزیارت یکدیگر میروند و گویا اهل جهنم را می بینم که در جهنم معذبند حضرت فرمود توئی مؤمنی که خدا دلت را با ایمان

منور ساخته است بر این حال ثابت باش خدا ترا ثابت بدار حارثه گفت بر نفس خود از هیچ چیز آنقدر اندیشه ندارم که باعث هلاک من گردد که از چشم خود حضرت از برای او دعا فرمود بینائی چشمش بر طرف شد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بعضی از سفرها بودند در عرض راه جمعی از سواران بملازمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند حضرت پرسیدند کیستید شما گفتند ما مؤمنانیم فرمود حقیقت و دلیل ایمان شما چیست گفتند بقضای الهی راضی شده ایم و او امر الهی را منقاد گردیده ایم و امور خود را بخدا تفویض نموده بر او توکل کرده ایم حضرت فرمود دانایانند حکیمانند نزدیکست که از حکمت و دانائی بدرجه پیغمبران برسند اگر راست میگوئید بنامکنید خانه چند را که همیشه در آنها سکنی نخواهید داشت و جمع مکنید مالی را که نخواهید خورد و پیر هیزید از مخالفت خداوندی که بازگشت شما بسوی اوست و اخبار در این باب زیاده از حد و احصاست و بهترین اخبار در این باب حدیث همام است که والد فقیر رحمة الله الملك المنان شرح وافى بر آن نوشته اند امید که حق تعالی جمیع مؤمنانرا توفیق اکتساب این کمالات و فوز باین سعادات روزی گرداند یا باذر اذا كان العبد فى ارضى فتوحاً او تيمم ثم اذن و اقام و صلى امر الله عز و جل الملائكة فصغوا خلفه صفالاً يرى طرفاه ير كعون بر كوعه و يسجدون بسجوده و يؤمنون على دعائه يا ابا ذر من اقام ولم يؤذن لم يصل معه الاملاكة اللذان معه اى ابوذر چون بنده در بیابانی تنها بوده باشد وضو بسازد یا تیمم کند اگر آب نداشته باشد پس اذان و اقامه بگوید و نماز گذارد حق تعالی ملائکه را امر فرماید که در عقب او صف بکشند صفی که دو طرف آن صف را نتوان دیدر كوع کنند آن ملائکه بار كوع او و سجود کنند با سجود او و آمین گویند نزد دعای او ای ابوذهر که اقامه گوید و اذان نگوید با او نماز نکنند از ملائکه مگر در مملکتی که با او میباشند بدانکه اذان و اقامه از سنت های مؤکد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و احادیث در فضیلت هر دو بیحد و احصاست و بعضی از علما در نماز جماعت واجب دانسته اند هر دو را و بعضی اقامه را در همه نمازها و اذان را در نماز صبح و شام واجب میدانند و احتیاط در آنست که اقامه را مطلقاً ترك ننمایند و اذان را در نماز صبح و شام تاممکن باشد ترك ننمایند و احتیاط آنست شرایطی که در نماز رعایت می باید کرد از ایستادن و رو بقبله بودن و با طهارت بودن و سخن نگفتن و حرکت نکردن همرا در اقامه رعایت بکنند و اذان و اقامه مخصوص نمازهای واجب پنجگانه است و در غیر آنها از نمازهای واجب و سنت بدعتست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که خالص

از برای خدا اذان بگوید حق تعالی ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق باو کرامت فرماید و شفاعت او چهل هزار گناهکار را داخل بهشت کند بدستیکه چون مؤذن میگویی اشهد ان لا اله الا الله نود هزار ملك بر او صلوات می فرستند و از برای او استغفار میکنند و در قیامت در سایه عرش الهی خواهد بود تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود و ثواب گفتن اشهدان محمداً رسول الله را چهل هزار ملك بنویسند هر که بنیامان جماعت حاضر شود و محافظت نماید بر صفا اول تکبیر اول امام را دریابد و آزار مسلمانی نکند خدا ثواب مؤذنان را در دنیا و آخرت باو کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که دو سال از برای خدا اذان بگوید حق تعالی بیمارزد گناهان او را بقدر آنچه دیده اش می بیند و صدایش در آسمان بلند میشود و هر تر و خشکی که صدای او را بشنوند تصدیق او نمایند در آنچه میگویی و از ثواب هر کس که در آن مسجد با او بجماعت نماز میکند بهره باو بدهند و بعد هر که صدای اذان او نماز میکند حسنه بیابد و در حدیث بلال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که مؤذنان امینان مسلمانانند بر نماز و روزه ایشان و بر گوشت و خون ایشان از حق تعالی چیزی سؤال نمی نمایند مگر آنکه بایشان عطا می فرماید و در هیچ امری شفاعت نمی کنند مگر آنکه شفاعت ایشان را قبول میکند و فرمود هر که چهل سال از برای خدا اذان بگوید خدا او را روز قیامت با عمل چهل صدیق مشحور گرداند و هر که بیست سال اذان بگوید در قیامت بقدر آسمان اول او را نور کرامت فرماید و هر که ده سال اذان بگوید خدا او را در قبۀ ابراهیم خلیل علیه السلام ساکن گرداند و هر که یکسال اذان بگوید حق تعالی در قیامت گناهانش را بیمارزد اگر چه بسنگینی کوه احد باشد و هر که خالص از برای رضای خدا برای یک نماز اذان بگوید حق تعالی گناهان گذشته او را بیمارزد و در بقیه عمر او را از گناه حفظ نماید و در بهشت او را در درجه شهیدان جاهد بر وایت دیگر از آن حضرت منقولست که فرمود مؤذنان در ما بین اذان و اقامه حق تعالی ثواب شهیدی کرامت فرماید که در خون خود دست و پا زند و در حدیث دیگر فرمود هر که یکسال در شهری از شهرهای مسلمانان اذان بگوید بهشت او را واجب شود بسند معتبر منقولست که هشام بن ابراهیم به حضرت امام رضا علیه السلام شکایت نمود از بیماری و از این که او را فرزند نمیشد حضرت فرمود صدای خود را در خانه باذان بلند کن راوی گفت چنین کردم خدا بیماریم را بصحت مبدل گردانید و فرزندانم بسیار شدند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون غول متعرض شما شود اذان بگوئید و در احادیث صحیحه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که با اذان و اقامه نماز گذارد عقب

اودوصف از ملائکه نماز کنند و اگر با اقامه تنها نماز کند یکصف از ملائکه در عقب او نماز کنند و در بعضی احادیث آنستکه طول هر صغی از مابین مشرق و مغرب باشد و در بعضی اخبار وارد شده است که صف کمترش مابین مشرق و مغرب باشد و بیشترش مابین زمین و آسمانست و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست هر که اذان و اقامه بگوید و وصف از ملائکه در عقب او نماز کنند و هر که اقامه تنها بگوید يك ملك از جانب راست و يك ملك از جانب چپ او نماز کنند و در حدیث دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که اگر با اقامه تنها نماز کند يك ملك در عقب او نماز کند و جمع میان اخبار باین نحو ممکن است که دو صف در اذان کامل باشد یکصف در غیر کامل و اختلاف اقامه محمول باشد بر اختلاف عندها که اگر ترك اذان بسبب عنزقوی باشد يك صف با او نماز کنند و اگر بعد از سهلی ترك کرده باشد دو ملك با او نماز کنند و اگر بغیر عنز ترك کرده يك ملك با او نماز کند و الله تعالی يعلم یا اباذر من شأب یدع الله الدنيا ولهوها و اهرم شبابه فی طاعة الله الا اعطاه الله اجر اثنين وسبعین صدیقاً یا اباذر الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین ای ابوذر جوانی که ترك کند از برای خدا دنیا و لهوها و جوانی خود را بپیری رساند در طاعت الهی البته حق تعالی باو عطا فرماید ثواب هفتاد و دو صدیق را ای ابوذر کسی که خدا را یاد کند در میان غافلان مثل کسیست که جهاد کند در میان گریختگان صدیق کسی را میگویند که تصدیق پیغمبران و متابعت ایشان در اقوال و افعال بیشتر و بیشتر از دیگران بکند و این قسم احادیث که در باب ثواب اعمال وارد شده است بدو وجه توجیه میتوان نمود (اول) آنکه مراد صدیق از امتهای دیگر باشد یعنی ثواب یک جوان صالح این امت برابر است با ثواب هفتاد و دو صدیق از امتهای دیگر (دویم) آنکه هر عملی موجب استحقاق قدری از ثواب می گردد و حق تعالی بفضل خود اضعاف آنرا کرامت میفرماید پس مراد آنست که آنچه حق تعالی بآن جوان تفضل میفرماید برابر است با ثواب استحقاق هفتاد و دو صدیق و وجوه دیگر نیز میتوان گفت چون این دو وجه ظاهر تر بود بهمین اکتفا کردیم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست سه کسند که حق تعالی ایشان را بی حساب داخل بهشت میکند امام عادل و تاجر راست گو و پیری که عمر خود را در طاعت الهی صرف نموده باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هفت کسند که در سایه عرش الهی خواهند بود روزی که بغیر آن سایه نیست امام عادل و جوانی که در عبادت الهی نشو و نما کرده باشد و شخصی که دلش بمسجد متعلق باشد وقتی که بیرون آید از



مسجد تا باز گردد و دو نفر که در طاعت الهی بایکدیگر باشند تا مفارقت نمایند و شخصی که در خلوت خدا را یاد کند و آب از چشمانش جاری شود از خوف الهی و شخصیکه زن صاحب جمالی او را بحرام بسوی خود بخواند و او از ترس خدا مرتکب او نشود و شخصی که صدقی بدهد مخفی که دست چپش نداند که از دست راست چه چیز داده است و از حضرت صادق علیه السلام متقولست هر که قرآن بخواند و او جوان و با ایمان باشد قرآن با گوشت و خون او مخلوط گردد و حقتعالی او را پارسولان و نیکوکاران ملائکه محصور گرداند و قرآن در قیامت از جانب او حجت تمام کند و گوید خداوندنا هر عمل کنش معززد عمل خود را یافت من مزد عمل کننده خود را میخواهم پس حق تعالی دوحله از حلهای بهشت در او پوشاند و تاج کرامت بر سر او گذارد پس بقرآن خطاب فرماید که آیا راضی شدی قرآن گوید که زیاده از این از برای او امید داشتم پس حقتعالی برات ایمنی را بدست راستش دهد و برات مخلد بودن در بهشت را بدست چپش دهد و او را داخل بهشت کنند پس باو گویند که يك آیه بخوان و یکدرجه بالارو پس بقرآن فرماید که راضی شدی گوید بلی و کسی که بر او حفظ قرآن دشوار باشد مکرر خواند تا حفظ کند حقتعالی این ثواب را مضاعف باو کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام متقولست کسیکه در میان غافلان بیاد خدا باشد مانند کسیست که بعوض گریختگان جهاد کند و کسیکه بعد از گریختن لشکر جهاد کند بهشت از برای او واجب است و احادیث بر این مضامین بسیار است

یا اباذر الجلیس الصالح خیر من الوحدة والوحدة خیر من السکوت والسکوت خیر من املاء الشریا اباذر لاتصاحب الامؤمناً ولا یا کل طعامک الاتقی ولا تأکل طعام الفاسقین

یا اباذر اطعم طعامک من تحبه فی الله وکل طعام من یحبک فی الله عزوجل ای لبوند همنشین با مصاحب صالح و نیکو بهتر است از تنهایی و تنهایی بهتر از خاموشی و خاموشی بهتر است از سخن بد گفتن بدانکه املا در لغت بمعنی آنستکه شخصی سخنی بگوید که دیگری بنویسد و حضرت در اینجا گفتن شریا باین عبارت تعبیر فرمودند برای اشعار بدانکه آنچه از سخنان لغو و باطل میگوئی بر کاتبان اعمال خود املا میکنی که ایشان بنویسند چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود به شخصیکه سخنان لغو میگوید که ای مرد در کاتبان خود نامه املا میکنی ای ابوذر مصاحبت مکن مگر با مؤمن و نباید طعام خود را بخوردانی مگر پیر هیز کاری و مخور طعام فاسقان را ای ابوذر بخوران طعام خود را بکسی که از برای خدا ترا دوست دارد و بخور طعام کسی را که ترا از برای خدا دوست دارد بدانکه بهسبب

تجربه معلوم است که مصاحبت را در اخلاق و اعمال دخل عظیم هست پس باید که آدمی در مصاحبت نیکان اهتمام نماید که شاید اطوار مرضیه ایشان در او تأثیر نماید و با اخلاق پسندیده ایشان متصف گردد و از مصاحبت بدان احتراز نماید که مبادا بدبهای ایشان در او تأثیر کند و مصاحبین بد که از شیاطین انسد ضرر بیشتر می‌رسانند از شیاطین جن زیرا آدمی از مشاکل و مجانس خود بیشتر قبول میکند تا از غیر مجانس خود بلکه اکثر اغوای شیاطین انس میشود چنانچه از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که حضرت عیسی گفت مصاحب بد همشین خود را بدد خود مبتلا میگرداند و قرین بد آدمی را هلاک میکند پس ببینید با کی همشینی میکنید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود ای فرزند با پنج کس مصاحبت و همزبانی و رفاقت مکن گفتم ای پسر اینها را بمن بشناسان فرمود زینهار بادروغ گو مصاحبت مکن که مانند سراب ترافریب میدهد و نزدیک را برای تو دور میگرداند و دور را برای تو نزدیک میکند و با فاسق مصاحبت مکن که ترا به یک لقمه یا کمتر میفرشد و دیگری را اختیار میکند و زینهار با بخیل مصاحبت مکن که ترا در مال خود فرو میگذارد و یاری نمیکند در هنگامی که نهایت احتیاج داری و زینهار با احمق مصاحب میش که اگر خواهد بتو نفع رساند ضرر میزند و زینهار که با قطع کننده رحم مصاحبت مکن که حقتعالی در سه جای قرآن او را لعنت فرموده و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مصاحبت مکنید با صاحبان بدعتها و با ایشان همشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آدمی بردین یار و همشین خود است پسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که مکرر در خطبه‌ها میفرمودند مسلما ترا سزاوار آنست که اجتناب نماید از برادری سطایفه فاجران بی باک و احمقان و بدروغ گویان اما بدکاری بی پروا پس زینت میدهد برای تو کارهای بد خود را و میخواهد که مثل او باشی و ترا اعانت نمیکند بر امر دین تو و بر کاری که در قیامت بکار تو آید و نزدیکی او موجب جفا و خلاف ادبست صحبت او سبب قساوت دل میشود و آمدوشد او نزد تو موجب عار و بیهوشی است و اما احمق پس او هرگز ترا بچیزی دلالت نمیکند و امید دفع شری از او نمیتوان داشت و هر چند سعی کند هم از او خیری نمیآید و گاه باشد که خواهد بتو نفع رساند و ضرر برساند پس مردن او بهتر است از زندگی او و خاموشی او بهتر است از حرف گفتن او و دوری او بهتر است از نزدیکی او و اما دروغ گو پس در مصاحبت او هیچ عیسی برای تو گوارا نیست سخن ترا بدروغ ب مردم نقل میکند و از مردم بدروغ سخن بتو نقل

میکند و هر دروغی را که تمام کرد از پی دروغ دیگر ابتدا میکند تا بحدی که اگر راستی گوید باور نمیتوان کرد در میان مردم بنقل کذب دشمنی میافکند و کینه‌ها در سینه‌ها میریزد و پند از خدا پرهیزد و ملاحظه نمائید که با کی مصاحبت میکنید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که متابعت کن کسی را که ترا میگریاند و خیر خواه تست و متابعت مکن کسی را که ترا میخنداند و فریب میدهد و عقرب باز گشت همه بسوی خداست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که محبوب‌ترین برادران بسوی من کسیست که عیبهای مرا بمن بگوید و حضرت صادق علیه السلام فرمود صداقت و دوستی حدی چند دارند که در هر که آنها نیست او بهره از صداقت ندارد (اول) آنکه آشکار و پنهان او با تو موافق باشد (دویم) آنکه زینت ترا زینت خود داند و عیب ترا عیب خود داند (سیم) آنکه اگر حکومتی یا مالی بهمرساند با تو تغییر سلوک نکند (چهارم) آنکه از تو منع نماید هر چه را بر آن قدرت داشته باشد (پنجم) خصلتیست که جمیع خصلتهای گذشته در آن جمع است آنستکه ترا در حوادث روزگار که رودد و انگذارد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سعادتمندترین مردم کسیست که با نیکان مردم خلطه نماید و منقولست که حواریان از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند بنا که همنشینی کنیم فرمود با کسی که خدا را بیاد شما آورد دین او و در علم شما بیفزاید سخن گفتن او و شما را راغب با آخرت کند کردار او و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر که خود را بمحل تهمت میدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد با او میرد و هر که سر خود را پنهان دارد اختیارش بدست خود اوست و هر سری که از دلب در گذشت فاش میشود و کارهای برادر مؤمن خود را حمل بر محمل نیک کن تا محمل یابی و سخنی که از او صادر شود بر معنی بدی حمل مکن تا محمل خیر از برای او یابی و بر تو باد برادران نیک و بسیار از ایشان تحصیل کن که ایشان تهیه اند در هنگام نعمت و سپردند در هنگام بلا در امری که خواهی مشورت کنی بجمعی مشورت کن که از خدا ترسند و برادران خود را بقدر پرهیز کاری ایشان دوست دار و از زنان بد پرهیز و از نیکان ایشان بر حذر باشید و اگر شما را به نیکی امر کنند مخالفت ایشان نمائید که بطمع نیفتند در بدیها و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند که بدترین مصاحبان کیست فرمود کسیکه معصیت خدا را نزد تو زینت دهد در حدیث دیگر فرمود که همنشینی بدان مورث بد گمانی به نیکان است و حضرت صادق علیه السلام فرمود نظر کن هر که را بینی که نفعی در دین بتو نمیرساند اعتنا با شنائی او مکن و به صحبت او رغبت منما بدرستی که آنچه غیر خداست همه باطل است و کاری که برای خدا نیست عاقبتش

نیکو نیست و از حضرت رسول ﷺ منقولست سه کسند که مجالست ایشان دل را میمیراند  
 مجالست مردم پست دنی و سخن گفتن با زنان و همنشینی اغنیاء و مالداران و حضرت صادق علیه السلام  
 فرمود چهار چیز است که ضایع میشود بیطالت دوستی که صرف بیوفائی کنی و نیکی و احسان  
 بکسی کنی که شکر تو نکند و علمی که بکسی گوئی که گوش ندهد و سری که بکسی  
 پساری که حفظ نکند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که با اغنیاء همنشینی مکن زیرا  
 کسیکه با آنها همنشینی میکند اول که با آنها نشست چنان میدانند خدا را بر او نعمتها  
 هست و چون پاره نشست گمان می کند که خدای هیچ نعمت بر او ندارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 فرمود چهار چیز است که دل را میمیراند گناه بعد از گناه و با زنان بسیار سخن گفتن و با  
 احمق مجادله کردن که او گوید و تو گوئی و بخیر بر نگرود و مجالست نمودن با مردگان  
 پرسیدند کیستند مردگان فرمود هر مالداری که نعمت او را طاعی کرده باشد و بداند که  
 اطعام مؤمنان فضیلت بسیار دارد و اطعام بسیار میباید کرد شاید که در آن میان مؤمنی باشد  
 و فضیلت اطعام مؤمن را دریابند چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که  
 هر که مؤمن گرسنه را اطعام نماید حقتعالی او را از میوه های بهشت اطعام نماید و هر که  
 مؤمن عربانی را بپوشاند حقتعالی از استبرق و حریر بهشت بر او پوشاند و ملائکه بر او صلوات  
 فرستند مادام که از آن جامه رشته باقی باشد و هر که مؤمن تشنه را شربت آبی بخورد خدا  
 از شراب سر بهر بهشت باو بخورد و کسیکه اعانت مؤمنی کند یا غمی از او زایل گرداند  
 خدا او را در سایه عرش خود جا دهد در روزیکه بغیر سایه عرش سایه نباشد و بسند معتبر از  
 حضرت امام علی نقی علیه السلام منقولست که حضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله علیهم السلام از خداوند  
 خود سؤال کرد الهی چه چیز است جزای کسیکه مسکینی را اطعام نماید خالص از برای  
 تو خطاب رسید یا موسی روز قیامت امر میکنم منادیرا که در میان خلایق ندا کند که او از  
 آزاد کرده های خداست از آتش جهنم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست سه چیز  
 است که موجب رفع درجات مؤمن میگردد همه کس سلام کردن و طعام ب مردم خوردن  
 و در شب موقعیکه مردم در خوابند نماز کردن و از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که مؤمنی  
 را سیر کند بهشت برای او واجب شود و فرمود اگر من شخصی را از مؤمنان اطعام کنم نزد  
 من بهتر است از اینکه صد هزار کس یا زیاده از غیر مؤمن را اطعام کنم و بسند صحیح از حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که سه نفر از مسلمانان را اطعام نماید حقتعالی او را از سه بهشت  
 لطعام نماید در ملکوت آسمان از جنت الفردوس و جنة عدن و طوبی که درختیست در بهشت

که حقیقتاً در جنت عدن بید قدرت خود غرس نموده و از حضرت صادق علیه السلام منقولست. هر که مؤمنی را اطعام نماید تا او را سیر کند هیچک از خلق خدا احضای ثواب آن نتوانند نمود نملک مقرب و نه پیغمبر مرسل مگر خداوند عالمیان بعد از آن فرمود از جمله چیزهایی که مغفرترا واجب و لازم میگرداند اطعام مسلمانان گرسنه است بسند معتبر منقولست حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که مؤمنی را شربتی از آب بدهد از جایی که قدرت بر آب داشته باشد حقیقتاً بهر شربتی هفتاد هزار حسنه باو کرامت فرماید و اگر در جایی باشد که آب کم باشد چنان باشد که در بنده از فرزندان اسمعیل را آزاد کرده باشد و بسند معتبر از حسین بن نعم منقولست حضرت صادق علیه السلام از من پرسید که آیا برادران مؤمن خود را دوست میداری گفتم بلی فرمود بفقیران ایشان نفع میرسانی گفتم بلی فرمود بر تو لازم است که دوست داری کسی را که خدا او را دوست میدارد و الله که تا ایشان را دوست ندازی نفع بایشان نمیتوانی رسانیدن آیا ایشانرا بمنزل خود دعوت مینمائی گفتم بلی هر وقت که چیزی میخورم البته دو کس یا سه کس یا کمتر یا بیشتر از ایشان با من میباشند فرمود فضل ایشان بر تو زیاده است از فضل تو بر ایشان گفتم فدای تو کردم طعام خود را بایشان میخورم و بر بساط خود ایشان را می نشانم و فضل ایشان بر من عظیم تر است فرمود بلی چون ایشان داخل خانه تو میشوند داخل میشوند با مرزش گناهان تو و عیال تو و چون بیرون میروند میبرند گناهان تو و عیال تو را و در حدیث دیگر فرمود هر که مؤمن مالدار را طعام بخوراند برابر است با اینکه یکی از فرزندان اسمعیل را از کشتن خلاص کند و هر که مؤمن محتاجی را اطعام نماید چنان است که صد کس از فرزندان اسمعیل را از کشتن خلاص کرده باشد و در حدیث دیگر فرمود اطعام یک مؤمن نزد من بهتر است از آزاد کردن ده بنده و ده حج و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرمود از اجابت نمودن فاسقان بطعام ایشان یا اباذر ان الله عز وجل عند لسان كل قائل فلیتق الله امره و لیعلم ما یقول یا اباذر اترك فضول الکلام و حسبك من الکلام ما تبلغ به حاجتك یا اباذر کفی بالمرء کذباً ان یحدث بكل ما یسمع یا اباذر ما من شیء احق بطول السجن من اللسان ای ابوذر حقیقتاً نزد هر گوینده ایست یعنی بر گفتار هر کس مطلعست پس باید آدمی از خدا بترسد و بداند که چه میگوید مبدا چیزی بگوید که موجب غضب الهی گردد ای ابوذر ترك کن سخنهاي زیادتی و لغو را و کافیت ترا از سخن آنقدر که بسبب آن بحاجت خود برسی ای ابوذر از برای دروغ گفتن گوینده همین بس است که هر چه بشنود نقل کند ای ابوذر هیچ چیز سزاوارتر نیست

بسیار محبوس داشتن و زندان کردن از زبان و سخن در فضل سکوت و ترك سخن باطل سابقاً مذکور شد و آنچه حضرت فرمودند که شنیده را نقل کردن دروغ است ممکن است مراد آن باشد که اگر بجزم نقل کند دروغ است بلکه اگر نقل کنند باید که بقائلش نسبت دهند چنانچه بسند معتبر از امیر المومنین علیه السلام منقولست که چون حدیثی یا سخنی نقل کنید آنرا نسبت دهید یا نکس که بشما حدیث کرده است اگر حق باشد ثوابش از شما باشد و اگر باطل و دروغ باشد گناهش بر او باشد و محتمل است مراد آن باشد که نزد مردم دروغ گو می شوید و بکذب مشهور می شوید هر چند که بقائلش نسبت دهید دروغ نیست اما کسیکه بسیار سخن کرد و دروغ برآمد اعتماد بر قولش نمیکنند و ممکنست که مراد آن باشد که می باید سخنی که نقل کنید مأخوذ را معلوم کنید و از مردمی که بر قولشان اعتمادی نیست سخن نقل نکنید که حرفهای بی اصل را شنیدن و نقل کردن بمنزله دروغ است در قباح و شناعة و الله تعالی يعلم یا اباندر ان من اجلال الله تعالی اکرام ذی الشیبة المسلم و اکرام حملة القرآن العاملين به و اکرام سلطان المسقط ای ابو ذر از جمله اجلال و تعظیم حق سبحانه و تعالی است گرامی داشتن مسلمانانی که ریشش سفید شده باشد و گرامی داشتن حاملان قرآن که با حکام قرآن عمل نمایند و گرامی داشتن پادشاه عادل - مضامین این کلمات شریفه در ضمن سه ینبوع روشن میگردد

بدانکه گرامی داشتن مسلمانان همگی لازم است خصوصاً پیران

**ینبوع اول در بیان اکرام پیران مسلمانان است**

ایشان چون موی سفید در سر رحمت الهیست و حق تعالی آن را حرمت میدارد پس حرمت داشتن آن تعظیم الهی نمودنست چنانچه

در خطب و احادیث بسیار وارد شده است که رحم کنید خردان

خود را و توقیر نمائید پیران خود را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که تبجیل و تعظیم نمائید مشایخ و پیران خود را که از تعظیم خداست تعظیم ایشان و بسند معتبر از آنحضرت منقولست هر که فضل و حرمت مرد پیر را بداند و او را توقیر و تعظیم نماید حق تعالی او را از فزع کبر روز قیامت ایمن گرداند و از حضرت صادق علیه السلام بسند معتبر منقولست سه چیزند که بحق و حرمت ایشان جاهل نمییابد مگر منافقی که نفاقش معروف و ظاهر باشد کسی که در اسلام ریشش سفید شده باشد و حامل قرآن و امام عادل در حدیث دیگر فرموده که مؤمنی را گرامی دارد اول خدا را گرامی داشته بعد از آن مؤمن را و هر که استخفاف کند بمؤمن ریش سفیدی حق تعالی کسیر او بگمارد که پیش از مردن با او استخفاف نماید و بسند

معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حقتعالی گرامی میدارد مردهفتاد ساله را و شرم میکند از پیر هشتاد ساله که او را عذاب کند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که چهل سال عمر کرد از دیوانگی و خوره و پیسی خدا او را ایمن میگرداند و هر که پنجاه سال عمر کرد خدا حسابش را در قیامت سبک و آسان میکند چون بشصت سال رسید خدا او را توبه روزی میکند و چون بهفتاد رسید اهل آسمان او را دوست میدارند و چون بهشتاد سال رسید حقتعالی امر می فرماید که حسناش را بنویسند و چون بنود سال رسید گناهان گذشته و آینده اش زامی آمرزومی نویسند که او اسیر خداست در زمین و او را شفیع میگردانند در اهل بیتش و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست اول کسی که موی سفید در پیشش بهم رسید حضرت ابراهیم بود چون دید گفت خداوند این چیست و حی آمد که این نور است و موجب توقیر است گفت خداوند از زیاده گردان و در حدیث دیگر فرمود هر که یک موی سفید در پیش او بهم رسد در اسلام آن موی سفید نوری خواهد بود برای او در قیامت

و بعضی از فضایل آیات و سوره است و این مشتملست بر چند ساقیه

ینبوع دوم در بیان

(اول) در فضیلت قرآنست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر گاه

فضیلت قرآن و حامل آن

ملتبس و مشتبه شود بر شما امور مانند پاره های شب تار پس بر شما باد بقرآن بدرستی که قرآن شفاعت کننده ایست که شفاعتش را قبول میکنند و با هر که مجادله نماید و حجت بر او تمام کند تصدیقش مینمایند و هر که او را پیشوای خود گرداند او را به بهشت میرساند و هر که او را به پشت سر اندازد و بآن عمل ننماید او را بسوی جهنم میراند راه نمائست که به بهترین راهها دلالت میکند کتابیست که در آن تفصیل و بیان جمیع احکام است آنرا ظاهر است و باطنیست ظاهرش احکام الهیست و باطنش علوم نامتناهیست ظاهرش خوش آئینده است و باطنش عمیق است آنرا نجوم و کواکب هست که بر احکام الهی دلیلند و بر آن نجوم دیگر هستند که مردم را بآن احکام میرسانند یعنی ائمه معصومین (ع) که علم قرآن نزد ایشانست عجایب قرآن را احصا نمیتوان کرد و غرائب آن هرگز کهنه نمیشود و در آن چراغهای هدایت افروخته است و انوار حکمت از آن ظاهر است راهنماست بسوی آمرزش گناهان کسی را که از آن بیابد اوصاف آمرزش را پس باید هر کس دیده خود را در قرآن بجولان در آورده و دیده دل خود را برای مطالعه انوار آن بگشاید تا از هلاک نجات یابد و از ورطه های ضلالت خلاص شود بدرستی که تفکر نمودن موجبزندگانی دلهای بیناست و در تاریکیهای جهالت نور تفکر ربه نماست پس نیکو خود را خلاص کنید و در فتنهها

خود را بگذارید و در حدیث دیگر فرمود که قرآن هادیست در ضلالت و بیان کننده است در گویی جهالت و دست گیرنده است در لغزشها و نورا است در ظلمتها و ظاهر کننده بدعتهاست و نگه دانه از مهالکست و در گمراهیها رهنماست و بیان کننده فتنههاست و رساننده است از دنیا با آخرت و کمال دین شما در قرآنست و هیچ کس از آن عدول ننمود مگر بسوی آتش و حضرت صادق علیه السلام فرمود خداوند عزیز جبار کتاب خود را بسوی شما فرستاده است راست گوئیست که بوعده های خود وفا می نماید و مشتملست بر احوال و اخبار شما و اخبار گذشتهها و اخبار آیندهها و اخبار آسمان و زمین اگر آن کسیکه عملش را میداند شمارا خبر دهد با آنچه در قرآنست از اخبار غیب و علومی بی انتها تعجب خواهید کرد. با سائید متواتره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا که ریسمانیست آویخته از آسمان بزمین و دیگری عترت و اهل بیت من پس به بینید که با ایشان چگونه سلوک خواهید کرد و حرمت ایشانرا چون خواهید داشت.

ساقیادویم در بیان  
فضیلت حاملان قرآن

بسندمعتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که دیوانها که در قیامت حساب میکنند سه دیوانست دیوان نعمتها و دیوان حسنات و دیوان گناهان چون دیوان نعمت و دیوان حسنات را برابر کنند نعمتها تمام حسنات را فرا گیرد و دیوان گناهان باقی ماند پس فرزند آدم را طلبند و گناهانش را حساب کنند در این حال قرآن به بهترین صورتها بیاید و در پیش آن مرد روان شود و گوید خداوند! منم قرآن و این بنده مؤمن تست که خود را بتعب می انداخت بتلاوت من و در طول شب مرا بتربیل می خواند و چون مرا در تهجد می خواند آب از دیده اش جاری میشد خداوند! او را راضی کن چنانچه مرا راضی کرده پس خداوند عزیز جبار فرماید که ای بنده من دست راست را بگشای پس بر کند حق تعالی آنرا از رضا و خوشنودی خود و دست چپش را بر کند از رحمت خود پس باو گوید اینک بهشت از برای تو مباحست قرآن بخوان و بالارو پس هر يك آیه که بخواند يك درجه بالا رود و در حدیث دیگر فرمود حق تعالی بقرآن خطاب فرماید بعزت و جلال خودم قسم که امروز گرامی دارم هر که ترا گرامی داشته و خوار کنم هر که ترا خوار کرده و بسندمعتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که قرآنرا یاد گیرید بدستیکه قرآن در قیامت می آید بنزد حامل خود بصورت جوان بسیار خوشرو و میگویم منم آن قرآنی که بسبب من شبها بیداره می بودی و روزها بسبب روزه خود را تشنه



میداشتی و بسبب کثرت تلاوت من آب دهانت خشک و آب دیده ات جاری میشد امروز با توأم هر جا که میروی و هر که تجارتی کرده امروز پی تجارت خود میرو و من بعوض تجارت جمیع تاجرانم برای تو بشارت باد ترا که بزودی کرامت الهی بتو میرسد پس تاجی میآورند و بر سرش میگذارند و نامه امان از عذابرا بدست داستش میدهند و نامه مخلص بودن در بهشت را بدست چپش میدهند و دوحله بر او می پوشانند و باو میگویند که قرآن بخوان و بالارو و بعد هر آیه بدرجه بالا می رود و پدر و مادرش را دوحله می پوشانند اگر مؤمن باشند و میگویند بایشان این برای آنست که بفرزند خود تعلیم قرآن کردید و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود بر شما باد بقرآن بدستیکه حق تعالی بهشت را یک خشت از طلا و یک خشت از نقره خلق فرموده و بجای گل مشک خوشبو و بعوض خاک زعفران و بجای سنگ ریزه مروارید در آن مقرر گردانیده و درجاتش را بعد آیات قرآن گردانیده پس کسیکه قرآن خوانده باشد باو میگویند بخوان و بالارو و هیچ کس را در بهشت درجه از آن بالاتر نیست مگر پیغمبران و صدیقان و از حضرت صلی الله علیه و آله منقولست که اشراف و بزرگان امت من حاملان قرآنند و جمعیکه در شب عبادت کنند و در حدیث دیگر فرمود حاملان قرآن بزرگان اهل بهشت اند و فرمود خدا عذاب نمی فرماید دلی را که قرآن را حفظ نماید و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که اهل قرآن در اعلا ی درجات بهشتند پس پیغمبران پس ضعیف و حقیر شما را دید اهل قرآن را و حق ایشانرا سهل بدانید که ایشانرا نزد حق تعالی منزلت رفیع هست

بدانکه حامل قرآن را بر چند معنی اطلاق میکنند و چند قسم می باشند اول آنستکه لفظ قرآنرا درست یاد گیرد و این اول مراتب حاملان قرآنست و در این مرتبه تفاضل بزیادتی علم قرائت و دانستن آداب و محسنات قرائت می باشد و بزیادتی حفظ کردن و در خاطر داشتن سوره و آیات قرآن دویم دانستن معانی قرآنست و در زمان سابق چنین مقرر بوده است که قاریان قرآن تعلیم معانی اونیز می نموده اند و این مرتبه از دانستن لفظ بالاتر است و تفاضل در این مرتبه بزیادتی و تقطان فهم معانی قرآن از ظهور و بطون میباشد سیم عمل نمودن با حکام قرآن و متخلق شدن با اخلاقیست که قرآن بر مدح آنها دلالت دارد و خالی شدن از صفاتیست که بر مذمت آنها دلالت دارد پس حامل حقیقی قرآن کسی است که حامل الفاظ و معانی آن باشد و صفات حسنه آن خود را آراسته باشد و بدانکه قرآن

ساقیه سیم در بیان  
صفات قراء قرآن  
و اصناف ایشانست

احسان معنوی خداوند رحمانست چنانچه از حضرت رسول ﷺ منقولست که **القرآن** **مائدة الله** یعنی قرآن خوان نعمت خدا است و خوان کریمان جامع میباشد و در خور هر کس نعمت در آن میباشد سبزی و تره و الوان حلوا و نقایس در او هست و هیچکس نیست که از قرآن بهره نداشته باشد جمعی کثیر از راه کتابت لفظش بهره‌های دنیوی و اخروی میبرند حتی آنکس که مر کبش را بعمل میآورد و آنکسیکه کاغذش را میسازد و آن کاتبی که می‌نویسد و کارفرمائی که مزد میدهد و غیر ایشان از جماعتی که در کتابت قرآن دخیل میباشند و اگر از برای خدا کنند بهره دنیا و آخرت میبرند و اگر از برای دنیا کنند بهره دنیوی میبرند و جمعی از تعلیم و تعلم لفظش بهره‌های دنیوی و اخروی میبرند و صاحب علم از علوم نامتناهی را بهره از قرآن هست چنانچه صرفی از وجوه تصاریف و اشتقاقاتش استنباط مینماید و نحوی از انحاء ترا کبیش استشهاد مینماید و معانی بیانی از نکات غریبه اش فایده مند میشود و اصحاب بلاها از برکات آیات کریمه اش بتلاوت کردن و نوشتن نفع مییابند و ارباب مطالب دنیوی و اخروی بآیات و سورش پناه میبرند و مطلب خود را مییابند و یگانه اعجاز قرآن تأثیرات غریبه و آیات و سوره آنست و ارباب تکسیر و اصحاب عدد و غیر ایشان همه پناه بقرآن میبرند و از راه معانی غریبه اش جمیع صاحبان علوم مختلفه منتفع میشوند از متکلم و حکیم و فقیه و اصحاب ریاضی و صاحبان علوم اخلاق و طبیبان و اصحاب اکسیر و منشیان و شعرا و ادبا و غیر ایشان از جماعتیکه از ظاهر قرآن بهره دارند و از هر بطنی از بطون قرآن جمعیکه قابل آن هستند از اصحاب عرفان و ارباب ایقان فواید و حکم و معارف نامتناهی مییابند پس حامل کامل قرآن مجید جمعی اند که جمیع بهره‌های قرآن را بوجه کمال داشته باشند و ایشان حضرت رسول ﷺ و اهل بیت کرام اند زیرا که معلوم است با حدیث متواتره که لفظ قرآن مخصوص ایشانست و قرآن تمام کامل نزد ایشانست و علوم قرآنی که در میان است هم باتفاق بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست و ایضاً احادیث متواتره وارد است که معنی قرآن را کسی بغیر ایشان نمیداند و علم ماکان و مایکون تار و زقیامت و جمیع شرایط و احکام در قرآن هست و عملش نزد ایشان مخزونست و قرآن را هفت بطن یا هفتاد بطن است و علم جمیع آن بطول نزد ایشانست و همچنین عمل نمودن بجمیع احکام و شرایط قرآن مخصوص ایشانست چون از جمیع خطاها معصومند و بجمیع کمالات بشری متصفند و ایضاً اکثر قرآن در مدح ایشان و مذمت مخالفان ایشانست چنانچه وارد شده است که ثلث قرآن در شأن ماست و ثلث آن در مذمت دشمنان ماست و ثلث

دیگر فرایض و احکام است و این معنی نیز ظاهر است که مدح هر صفت کمالی که در قرآن واقع است به مدح صاحب آن صفت برمی گردد و صاحب آنصفت بر وجه کمال ایشانند و مذمت هر صفت نقصی که وارد شده است بمذمت صاحبان آن صفات برمیگردد که دشمنان ایشانند چون شخصی نیست قایم بذات بلکه عرضیست که در مجال مختلفه ظهورات مختلف میدارد چنانچه پیوسته در علم واجب الوجود بوده و از آنجا بلوح ظاهر گردیده و از آنجا بروح و حضرت جبرئیل منتقل گردیده و از جانب خدا بلا واسطه و بواسطه جبرئیل در نفس مقدس نبوی ظاهر گردیده و از آنجا بقلوب اوصیاء و مؤمنان در آمدن صورت کتابتی ظهور نمود پس اصل قرآن را حرمتیست و بسبب آن در هر جا که ظهور کرده آن محل را حرمتی بخشیده و در هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت آنچیز بیشتر شده پس هر گاه آن نقشهای مرکب و لوح و کاغذی که بر آن نقش بسته و جلدی که مجاور آنها گردیده باینکه پست ترین ظهورات اوست آنقدر حرمت باو بخشیده باشد که کسین خلاف آدابی نسبت بآنها بعمل آورد کافر میشود پس قلب مؤمنی که حامل قرآن گردیده حرمتش زیاده از نقشی و کاغذ قرآن خواهد بود چنانچه وارد شده است که مؤمن حرمتش از قرآن بیشتر است و از مضامین و اخلاقی حسنه قرآن هر چند در مؤمن بیشتر ظهور کرده موجب احترام او زیاده گردیده و هر چند خلاف آن اوصاف از تقایص و معاصی و اخلاقیات منکره ظهور کرده موجب نقصان ظهورات قرآن و نقص حرمت مؤمن شده پس این مراتب ظهورات قرآن و اوصاف آن زیاده میگردد تا چون بمرتبه جناب بارفعت نبوی ذاهل بیست گرام میرسد مرتبه ظهورش بنهایت میرسد چنانچه در وصف حضرت رسول ﷺ وارد شده است که کان حلقه القرآن یعنی خلق آن حضرت قرآن بود بلکه اگر بحقیقت نظر کنی قرآن حقیقی ایشانند که محل لفظ قرآن و معنی قرآن و اخلاقی قرآنند چنانچه دانستی که قرآن چیز را میگویند که نقش قرآن در آن باشد و نقش کامل قرآن بحسب معنی و لفظ در قلوب مطهره ایشان حاصلست چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار میفرمودند که منم کلان الله ناطق و اینست معنی آن حدیث که حضرت صادق علیه السلام بسیار فرمود در حدیث طولانی که قرآن بصورت نیکوئی بصحرای محشر خواهد آمد و شفاعت حاملان خود خواهد کرد راوی پرسید که آیا قرآن سخن میتواند گفت حضرت تبسم نمود و فرمود خدا رحم کند ضعیفان شیعه ما را که هر چه از ما میشوند تسلیم میکنند و از عان می نمایند بعد از آن فرمود که نماز شخصی است و صورتی دارد و خلقتی دارد و امر و نهی میکند راوی میگوید که صورت من

متغیر شد و گفتم این سخن را در میان مردم نقل نمیتوانم کرد حضرت فرمود هر که ما را به نماز نشناسد حق ما را نشناخته و انکار حق ما کرده بعد از آن فرمود که میخواهی سخن قرآن را بتو بشنوانم گفت بلی فرمود که در قرآنست که نماز نپی میکند از فحشا و منکر و ذکر خدا بزرگتر است حضرت فرمود چون نماز نپی میکند پس نماز سخن میگوید و فحشا و منکر مردی چندند و ما نپی ذکر خدا و بزرگتریم چون این مطلب در حل اخبار اهل بیت (ع) بسیار دخیلست اگر زیاده از این توضیح نمائیم اصولست بدانکه هر چیزی را صورتی و معنی و جسدی هست خواه اخلاق خواه غیر آنها و جمعی که حشویه اند بظاهر هادست زده اند و با از آن بدر نمیگذارند و خود را از بسیاری از حقایق محروم کرده اند و جمعی بیوایان و معانی چسبیده اند و از ظواهر دست برداشته اند و بسبب این ملحد شده اند و صاحب دین آنست که هر دو بسمع یقین بشنود و هر دو را اذعان نماید مثل آنکه بهشت را صورتیست که عبارت از درو دیوار و درخت و انهار و حور و قصور است معنی بهشت کمالات و معارف و قرب لذات معنوی است که در بهشت صورتی میباشد حشوی میگوید که در بهشت بغیر لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن معنی ندارد ملحد میگوید که بهشت درو دیوار و درختی نمیدارد همان لذتهای معنوی را باین عبارت تعبیر کرده اند و باین سبب منکر ضروری دین گردیده و کافر شده است اما صاحب یقین میداند که هر دو حقیقت و در ضمن آن لذتهای معنوی حاصل میشود چنانچه در اول کتاب اشاره باین معنی کردیم و همچنین در باب صراط واقع شده است که صراط دین حق است و واقع شده است که اهل بیت صراط مستقیم اند و وارد شده است که صراط محبت علی بن ابیطالب علیه السلام است و واقع شده است که صراط جبریت بر روی جهنم همه حق است زیرا که صراط آخرت نمونه صراط دنیاست و در دنیا فرموده اند که بر صراط دین حق و ولایت اهل بیت مستقیم میباید بود و از چپ و راست شعبه های بسیار از مذاهب مختلفه و گناهان کبیره هست که هر که متوجه آنها میشود از این صراط بدر می رود و این صراط راهیست در نهایت پاریکی و دقت و نازکی و کمین گاهها دارد که شیاطین برای رخنه ها در کمین نشسته اند و عقبه ها از عبادات شاقه و ترک معاصی دارد که بسیار کسی از آن عقبه ها راه را گم کرده اند و نمونه صراط بعینه صراط آخرت است که در نهایت پاریکی و دشواریست ، جهنم میگذارند پس کسیکه پیوسته در این صراط مستقیم بوده در آن صراط راست به بهشت می رود و هر که بسبب اعتقاد فاسدی یا کبیره و هلاک کننده از این صراط بدر رفته بهمان عقبه و کمین گاه که میرسد پایش از آن صراط می لغزد و بجهنم

میافند و همچنین مارها و عقربهای دوزخ صورت اخلاقی ذمیمه است و درختها و حور و قیوس صورت و ثمره افعال حسنه است و همچنین نماز را در دنیا روحی و بدنی هست بدن نماز آن افعال مخصوصه است و روح نماز ولایت علی بن ابیطالب و اولاد اوست و کار روح آنستکه جسد را باقی میدارد و منشأ حرکات و آثار بدن میگردد پس نماز بیولایت موجب کمالی نمیگردد و باعث قرب نمیشود و از عذاب نجات نمیبخشد مانند بدن مرده است پس ولایت روح آنست و چون نماز کامل از ایشان صادر میشود و اگر از دیگری صادر شود بپرکت ایشان میشود پس بقای نماز بایشانست باین سبب خود روح نمازند و چون وصف نماز در ایشان کامل گردیده و خلق ایشان شده گویا با نماز متحدند پس هم چنانکه لفظ انسان را بر بدن و بر روح آدمی یا بر روح یا بدن هر سه اطلاق می نمایند همچنین نماز را بر این افعال و بر آن ذوات مقدسه و بر آن ذوات با اتصاف باینصفت اطلاق مینمایند پس نماز که در قرآن واقع شده ظاهرش که این افعالست مراد است و باطنش که ولایت است مراد است و منافات با یکدیگر ندارند و جمعی از ملاحده اسماعیلیه بسبب اینکه این احادیث را تفهیمه اندانکار عبادات کرده و کافر شده اند و میگویند نماز کنایه از شخصی است و روزه کنایه از شخصی است و این اعمال در کار نیست و جمعی از حشویه بجانب تفریط افتاده و انکار این احادیث کرده و رد کرده اند و همچنین ایمان چون بحضرت امیر المؤمنین کامل گردیده آنحضرت پر وجه کمال بآن متصف است و بقای ایمان بپرکت آنحضرت است و ولایتش رکن اعظم ایمانست و ایمان در جمیع اعضا و جوارحش سرایت کرده و پیوسته از آثار و افعالش انوار ایمان مشاهده میشود و اگر ایمان را بر آنحضرت اطلاق کنند در بطن قرآن بعید نیست و همچنین مخالفان ایشان در باب کفر و معاصی چنینند پس روح و معنی و محل حقیقی صلوة و ایمان و زکوة و غیر آنها از عبادات علی بن ابیطالب و فرزندان اویند و محل حقیقی فحشا و منکرو کفر و فسوق و عیجان ابوبکر و عمر و عثمان و سایر دشمنان ایشانند که بسبب ایشان کفر و معاصی باقی مانده و در کامل بود و همچنین کعبه را فضیلت ایشان داده اند برای اینکه محل فیوض الهی و معبد دوستان خداست و دلهای ائمه معصومین و دوستان ایشان که محل معرفت و محبت و یاد خداست از کعبه اشرفست و کعبه حقیقی ایشانند اما نباید کسی انکار حرمت این کعبه ظاهر کند یا انکار حج کند تا کافر شود بلکه میباید اول بکعبه ظاهر رود و بعد از آن بکعبه باطن رود و از انوار هر دو بهره مند شود چنانچه به اسانید معتبر از حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السلام منقولست که فرمودند این سنگها را برای این بنا کرده اند که مردم بیایند بطواف و بوسیله این طواف خدمت ما برسند و معلوم

دین خود را از ما یاد گیرند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند زیاد از این معنی را در این مقام بسط نمیتوان داد اما اگر ادراک این معنی درست نمودی بسیار از مشکلات اخبار بر تو ظاهر میگردد و معنی نبی کردن نماز را میفهمی که هم نماز خودش در کسیکه کامل شد موجب قرب می شود و از معاصی و متابعت ارباب معاصی نبی میفرماید و منع می کند و هم ائمه معصومین که روح نمازند نبی میکنند بلکه همان معنی نمازی که در ایشان کامل گردیده و موجب اعلاهی مراتب قرب ایشان گردیده بزبان ایشان متکلم است و ترامع می نماید زیاد از این سخن در این مقامات گفتن موهوم معانی کفر آمیز می شود رجوع می کنیم بنقل اخباری که در وصف حاملان قرآن وارد شده است بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که قاریان قرآن پرسه قسمند یکی شخصی است که قرآن خوانده است و آنرا سرمایه دنیای خود کرده است و وسیله جلب فواید و اموال از پادشاهان گردانیده و بقرآن بر مردم استظاله و زیادتیی و فخر می کند و شخصی دیگر آنست که قرآن خوانده است و حروف آنرا حفظ و ضبط نموده و حدود و احکامش را ضایع گذاشته و همین در راست کردن لفظش سعی می نماید خدا این جماعت را در میان حاملان قرآن بسیار نکند و شخصی دیگر آن است که قرآن خوانده و دوای قرآن را بر دردهای دل خود گذاشته و شبهایش را بقرآن بیدار داشته و بسبب قرآن روزها تشنه مانده و بروزه داشتن و بقرآن برپا ایستاده است در مساجد و جاهای نماز و در شبها پهلوا ز رخت خواب تپی کرده است بسبب قرآن پس بپرکت این جماعت خداوند عزیز جبار رفع می نماید پلاها را و باین جماعت غلبه میدهد مسلمانان را بر دشمنان و باین جماعت حق تعالی باران از آسمان میفرستد و الله که این جماعت در میان قاریان کمتر نند از گوگرد احمر و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سزاوارترین مردم بتخشع و تضرع در آشکار و پنهان حامل قرآن است و سزاوارترین مردم در پنهان و آشکار بنماز و روزه حامل قرآن است بعد از آن با و از بلند ندا فرمودند که ای حامل قرآن تواضع و فروتنی کن تا خدا ترا بلند مرتبه گرداند و بقرآن طلب عزت از مردم مکن که خلاق را ذلیل میگرداند و متزین شوبه قرآن از برای خدا تا خدا تور را زینت بخشد و آنرا برای مردم زینت خود مکن که خدا تور را معیوب و بد نما گرداند بدرستی که هر که قرآنرا ختم نماید چنانست که گویا پیغمبری را میان دو پهلوی او جا داده اند بدون آنکه وحی باو بیاید و کسی که تمام قرآن را خوانده باشد سزاوار از برای او آنست که با جاهلان جهالت نکند و در میان جمعی که بغضب می آیند او بغضب نیاید و از جا بدر نرود بلکه باید عفو کند و بپوشاند و در گذرد و حلم کند

از برای تعظیم قرآن و کسی را که قرآن با وعطا کرده باشند و گمان کند که خدا بکسی از خلق چیزی بهتر از آنچه با او کرامت فرموده داده است. از اموال و اسباب دنیا پس بتحقیق که عظیم شمرده است چیزی را که خدا حقیر شمرده است و حقیر دانسته است چیزی را که خدا عظیم گردانیده است و از حضرت رسول ﷺ منقول است که هر که قرآن را بخواند و با خواندن قرآن حرامی بباشد یا محبت دنیا و دینش پای آن را بر قرآن اختیار کند مستوجب غضب الهی گردد مگر اینکه توبه کند و اگر بی توبه بمیرد در قیامت قرآن بر او حجت خود را تمام کند که او را عذری نماند.

و آن مشتمل است بر شرایط بسیار اول ترتیل در قرآن چنانچه سابقه چهارم در بیان آداب خواندن قرآنست

حقیقتی در قرآن میفرماید که **ورتل القرآن ترتیلا** ترتیل کن در قرائت قرآن ترتیل کردنی و ترتیل قدری از آن واجب است و قدری مستحب است ترتیل واجب بحسب مشهور آنست که حروف را از مخارج ادا نماید و حفظ احکام و وقف و وصل بکند که اگر دو کلمه را بیکدیگر خوانده و فاصله در میان بقطع نفس یا سکوت طویل نکند کلمه اول را ساکن بخواند بلکه آخرش را باول کلمه لاحق وصل کند و اگر وقف کند بر کلمه وقف بحرکت نکند چنانچه منقولست که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال نمودند از معنی ترتیل فرمود که ترتیل حفظ و قفاست و ادا نمودن حرفها از مخارج و ترتیل مستحب شمرده خواندن و بتانی خواندن قرآنست بحیثیتی که حروف در یکدیگر داخل نشود که خوب ممتاز نشود و بسیار هم پاشا نخواند که حروف از هم بیاشد و اتصال کلام بر طرف شود با رعایت صفات حروف و مدعا و اقسام وقفها که از کتب قرائت تفصیل آنها معلوم میشود و این معانی را نیز داخل در آنچه حضرت فرموده اند میتوان کرد و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که از تفسیر ترتیل پرسیدند فرمودند که حروف را خوب ظاهر کن و تند بخوان بنحویکه عربان شعر را میخوانند و از هم میاش حرفها را مانند ریگی که باشند ولیکن بفرع و خوف آورید یا بگریید یا بگریانید بخواندن قرآن دلهای سخت را و چنان نباشد که همت بر آخر سوره گمارید و تند بخوانید که زود تمام شود (شرط دوم) بند بر و تفکر خواندن و متوجه معانی آن گردیدن و برقت و خشوع خواندن است و باید که از مواضع قرآن متذکر شود و از احوال گذشتگان عبرت گیرد و چون بآیه رحمتی رسد از خدا بطلبد و چون بآیه عذابی رسد استعاذه نماید چنانچه باسانید بسیار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه صلوات الله علیهم منقولست که خیری

نیست در قرآنی که در آن تدبیر نباشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که قرآن بحزن نازل شده است پس آنرا بحزن بخوانید و از حفص منقولست که حضرت امام موسی علیه السلام از شخصی پرسیدند که بقا در دنیا را میخواهی گفت ملی فرمود چرا گفت از برای خواندن قل هو الله احد پس حضرت بعد از زمانی فرمودند ای حفص هر که از دوستان و شیعیان ما میبرد و قرآن نداند در قبر حقتعالی او را تعلیم قرآن میفرماید تا درجات او را بلند گرداند زیرا که درجات بهشت بقدر آیات قرآنست بقاری میگویند بخوان و بالا رو هر آیه که میخواند یک درجه بالا می رود حفص گفت کسرا ندیدم که خوفش با امیدش زیاده از آن حضرت باشد و چون قرآن میخواند بحزن و اندوه میخواند و بنحوی میخواند که گویا بمشافه با کسی خطاب میکنند و از رجاء ابن ضحاک منقولست حضرت امام رضا علیه السلام در راه خراسان چون بمیان رختخواب میرفتند تلاوت بسیار میفرمودند چون بآیه میرسیدند که در آن ذکر بهشت یاد و زخ بود میگریستند و از خدا سؤال بهشت و استعاذه از جهنم مینمودند و چون در نماز سوره قل هو الله احد میخواندند بعد از احد آهسته میگفتند الله احد و چون سوره را تمام میکردند سه مرتبه میگفتند **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا** و چون سوره قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لفظ کافرون آهسته میگفتند **يا ايها الکافرون** و چون از سوره فارغ میشدند سه مرتبه میفرمودند **ربی اللہ دینی الاسلام** و چون از سوره **والثین** و **الزین** فارغ میشدند میخواندند **که بلی و انا علی ذالک من الشاهدین** و چون سوره **لا اقس** بیوم القیامة میخواندند بعد از **تارخ** میفرمودند **سبحانک اللهم بلی** و چون از سوره فاتحه فارغ میشدند میفرمودند **صلی رب العالمین** و چون **سبح اسم ربک الاعلی** میخواندند بعد از اعلی آهسته میفرمودند **سبحان ربی الاعلی** و در هر جای قرآن که **یا ایها الذین آمنوا** میخواند آهسته میفرمودند **سبحک اللهم لبیک** و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر گاه یکی از مسیحیان را بخوانید بگوئید **سبحان الله الاعلی** و مسبحات سوره چندند که اولشان **سبح یا سبح** است چون بخوانید **ان الله و ملائکته یصلون علی التبی** صلوات بفرستید خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز و چون سوره **والتین** بخوانید در آخرش بگوئید **و نحن علی ذالک من الشاهدین** و چون قولوا **آمنوا** بخوانید بگوئید **آمنوا بالله** و تتمه آید بخوانید تا مسلمین و بسند معتبر دیگر منقولست که حضرت امام رضا علیه السلام در هر سه روز یک ختم قرآن میفرمودند و میگفتند اگر خواهم در کمتر از سه روز ختم میتوانم کرد ولیکن هیچ آیه نمیکنم هرگز مگر آنکه در معنی آن آیه تعکیر می نمایم و در سبب نزولش



تأمل میکنم و بیاد می آورم که در چه وقت نازل گردیده لهذا در هر سه روز يك ختم میکنم و بسند معتبر از حضرت صادق (ع) منقولست که چون سوره قل یا ایها الکافرون میخوانند بعد از لا اعبد و ما تعبدون میگفتند اعبد ربی و بعد از اتمام سوره می فرمودند دینی الاسلام علیه احیا و علیه اموت انشاء الله و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که آیت قرآنی خزینه های حکمت ربانیت پس در خزانه را که میگشائی باید که در آن نظر نمائی و بتفکر جواهر معانی و حکمتها از بیرون آوری و در روایت دیگر از آن حضرت منقولست اگر هر که در مابین مشرق و مغربست بمیرد بعد از آنکه قرآن با من باشد و حشت ندارم و چون آن حضرت مالک یوم الدین را میخواند تکرار میفرمود بحدی که نزدیک بود هلاک شوند و الحق چگونه و حشت بهم رساند کسیکه انیس او خداوند عالمیان باشد چون خواهد سخن بگوید با خداوند خود سخن گوید و مناجات کند و راز بگوید و اگر خواهد کسی با او سخن گوید قرآن بخواند که گاهی خدا با او خطاب فرماید و خود را مخاطب آن بان خطابها دانسته لبیک در جواب گوید و گاهی پیغمبران با او سخن گویند و خطابه های ایشانرا چنان داند که از ایشان میشوند بلکه آنجماعت که پیغمبران با ایشان سخن میگفتند کور و کوری چند بوده اند و کسیکه آگاهست مخاطب بخطاب ایشان بیشتر است زیرا خطابه های ایشان بر جمیع عالمیان عام است و گاهی حقیقتا برای او قصه میخواند و احوال گذشتگان را برای او نقل میکند و از شادی این کرامت نزدیک است قالب تهی کند و گاهی خوان نعمتهای الوان بهشت از برایش میگسترند و آنکه عارفست چون از نعمتهای بهشت برای این لذت میبرد که از دوست با او میرسد از وعده اش نیز همین لذت میبرد بلکه بیشتر و محبان نشأه شراب طهور بهشت را در این نشأه بیشتر می یابند و گاهی اوصاف خود را برای او بیان میفرماید و او را در گلستانهای صفات کمالیه خود بسیر میدارد گاهی در گلستان رحمانیت تکلیف سیر میکند که چه خوانهای مملو از الوان نعمت برای کافر و مسلمان کشیدم و چه نعمتهای خفی و جلی بر عاصیان و گناهکاران دارد و گاهی بسیر گلستان رحیمیت میفرستد که چه لطفهای خاص و شفقتهای بی اندازه نسبت بدوستان خود فرموده و گاهی بسیر بوستان راز قیامت میبرد او را که هیچ برگ و گیاهی نیست که بهره خاصی از خوان راز قیامت او نداشته باشد حتی آن برگ ضعیفی که در نعمتهای درخت است قدری از روزی بر آن مقدر کرده است که از ریشه که ده گز در زمین فرورفته و دهان گشاده از آب و خاک یدهلان خود میکشد چقدر بآن برسد و زیاده و کم نرسد گاهی بسیر گلستان قدرتهای

نامتناهی میبرد و گاهی درهای گنجهای علوم و معارف نامتناهی را بر روی می‌گشاید و از انواع جواهر حقایق آنچه دیده‌اش تاب آورد بر او عرض مینماید و همچنین در صفات جلال و جمال و رفعت و کمال و گاهی احوال دوستان خود و کمالات ایشان را برای او نقل میکند و از بنده نوازیهای خود امیدوار میکند که دوستان چندین هزار سال گذشته را احوال ایشان را بچشمهربانی نقل میفرماید و نعمتها که خود بایشان عطا فرموده ایشان را بآنها می‌ستاید و بیان شکیبائی ایشان و مشقتها که در راه او کشیده‌اند میفرماید و بعد از آن بیان تدارک فرمودن خود می‌نماید و از بیان فرمودن وسعت حلم و مزید کرمهای خود نسبت بگذشته‌ها دستگاه امید را وسیع میگرداند زهی پروردگار کریم که باغایت لطف و مدارا مانند پدر مشفق و ادیب و مهربان برای تکمیل بندگان گاهی بوعده حورو و قصور طعام و شراب تطمیع می‌نماید و گاهی بوعید انواع زجر و عذاب تهدید میفرماید پس کسیکه از روی تنبه و آگاهی و تفکر قرآن بخواند و درهای گلستانهای فیض نامتناهی یزدانی بر روی عقل او مفتوح گردیده باشد و دیده دلش را نور ادراک معارف داده باشند در هر صفحه از صفحات قرآن که نظر میفرماید گلستانی از شقایق حقایق برایش مرتب ساخته‌اند و چراغانی از الوان انوار معارف و هدایت برایش مهیا کرده‌اند و محفلی مملو از دوستان و برگزیدگان خدا برای انس و الفت او نشانیده‌اند و انواع نعمتهای روحانی و اصناف لذتهای عقلانی برایش حاضر ساخته و قدحهای مرد آزما از شراب طهور لطف و محبت برایش پر کرده‌اند میزبانش خداوند مهربانست و مصاحبش پیغمبران و اوصیا و صدیقان در چنین بزمی اگر کسی از شادی و سرور نمیرد و حشت چرانگیرد (سیم) با طهارت بودن است در هنگام تلاوت چنانچه از محمد بن الفضیل منقولست که حضرت امام رضا علیه السلام گفت من قرآن میخوانم و مرا بول میگیرد بر میخیزم و بول و استنجام میکنم و بر میگردم و شروع بتلاوت میکنم حضرت فرمود نخوان تا وضو نسازی و این شرط بسبب استجاباست بلکه ظاهر احادیث معتبره آنستکه جنب و حیاض را نیز تلاوت غیر سوره‌های سجده مستحب است و بعضی زیاده از هفت آیه را مکروه دانسته‌اند و زیاده از هفت آیه گفته‌اند کراهتیش بیشتر است ولیکن احادیث صحیحیه دلالت دارد بر اینکه هر چند قرآن که خواهند میتوانند خوانند بقیه از سوره‌های سجده و تلاوت سوره‌های سجده واجب بر ایشان حرام است

و خلاقی نیست در اینکه هر وقت که شروع بقرائت کنند استعاذه مستحب است و در کیفیت آن میان قراء خلاقی هست و مشهور میان علماء شیعه یکی از دو صورت است (اول) **اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

ساقیه چهارم  
استعاذه است

و این میان شیعه و سنی مشهورتر است (دریم) **اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم** و در بعضی از روایات شیعه بعد از این **واعوذ بالله ان يحضرون** وارد شده است و در بعضی از روایات **ان الله هو الفتح العليم** وارد شده است و در بعضی روایات **اعوذ بالله من الشيطان الرجيم** **ان الله هو الفتح العليم** وارد شده است و آن دو وجه اول شهر و اولی است

ساقیه پنجم رو بجانب  
قبله بودن است  
تطویل میگردد

در وقت قرائت قرآن در مجالس و غیر مجالس چنانچه منقولست که بهترین مجالس آنستکه آدمی رو بقبله باشد و بعضی دیگر از آداب در کتب تفسیر و قرائت مذکور است و ذکر آنها در اینمقام موجب

ساقیه ششم در کیفیت  
ختم قرآنست

بسندمعتبر منقولستکه شخصی بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود که من در یکشب قرآنرا ختم میکنم حضرت فرمود مرا خوش نمی آید که در کمتر از یکماه ختم کنی و بسند معتبر منقولستکه ابوبصیر بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود که من قرآنرا در یکشب ختم کنم فرمود نه گفت در دو شب فرمود نه تا پیش شب رسانید حضرت اشارت فرمودند بلی بعد از آن فرمودند جمعیکه پیش از شما بودند قرآنرا در یکماه و کمتر ختم میکردند و بدستیکه قرآنرا نمی باید خواند بنحوی که حروفش گم شوند در یکدیگر ولیکن بترتیل می باید خواند و چون بآیه گذری که در آن یاد بهشت باشد توقف کن و از خدا بهشترا طلب کن و چون بآیه گذری که در آن ذکر آتش جهنم باشد توقف کن و بخدا از آتش جهنم پناه ببر پس ابوبصیر پرسید در ماه رمضان در یکشب ختم بکنم فرمود نه پرسید در دو شب ختم بکنم فرمود نه پرسید در سه شب ختم بکنم اشاره فرمود بلی ماه رمضانرا حق و حرمت دیگر هست که ماههای دیگر بآن شباهت ندارند و در آنماه نماز بسیار بکن و بسند معتبر دیگر منقولست که از آنحضرت سؤال نمودند در چند روز قرآنرا ختم کنیم فرمود پنج قسمت کنیده یا هفت قسمت و نزد من قرآنی هست که دوازده قسمت کرده اند و علی بن مغیره بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود پندم از جدت سؤال نموده بود از ختم کردن قرآن در هر شب حضرت فرموده بودند که بلی و پندم در ماه مبارك رمضان چهل ختم میکرد و من گاهی چهل ختم میکنم و گاهی زیاده و گاهی کمتر بقدر آنچه فراغ و مجال داشته باشم چون روز فطر میشود یکختمرا از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرانمیدهم و یکی را از برای حضرت امیر

المؤمنین و یکی از برای حضرت فاطمه و دیگر از برای هر يك از ائمه یکی و یکی از برای شما و تاحال پیوسته چنین کرده ام چه نواب از برای من خواهد بود بسبب این عمل حضرت فرمود خدا بسبب این عمل چنین خواهد کرد که در قیامت تو با ایشان باشی راوی گفت الله اکبر چنین ثوابی برای من خواهد بود حضرت سه مرتبه فرمود بلی

بسنده معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که حافظه اش کم باشد و قرآن را بمشقت حفظ نماید حقتعالی دو اجر باو کرامت میفرماید و در حدیث دیگر فرمود سزاوار اینست که مؤمن نمیرد مگر آنکه قرآن را یاد گرفته باشد یا مشغول یاد گرفتن باشد و در حدیث دیگر فرمود هر که یاد گرفتن قرآن براو دشوار باشد و بمشقت یاد گیرد او را دو اجراست و بسند معتبر از یعقوب احمر منقولست که بحضرت صادق علیه السلام عرض نمودم مرا غمها روداده که آنچه در خاطر داشتم فراموش کرده ام حتی بسیاری از قرآن را نیز فراموش کرده ام چون نام قرآن را بر دم حضرت را فزعی و خوفی حاصل شد و فرمود بدرستی که شخصیکه فراموش کرده است سوره قرآن را آن سوره در قیامت از درجه بلندی از درجات بهشت بر او مشرف میشود و میگوید السلام عليك اودرجواب میگوید و عليك السلام تو کیستی میگوید من فلان سوره ام که مرا ضایع کردی و ترك نمودی اگر بمن متمسک میشدی و مرا از دست نمیدادی امروز ترا باین درجه میرسانید بعد از آن فرمود بر شما باد که با آواز خوش بخوانید تا مردم بگویند خوش آوازند و در این دو طایفه خیری نیست و جمعی قرآن را یاد میگیرند که شب و روز در نمازها بخوانند و پروا ندارد کسی بداند یا نداند و احادیث بسیار موافق این حدیث در مذمت فراموش کردن قرآن وارد شده است که ظاهر بعضی فراموش کردن لفظ است و ظاهر بعضی ترك عمل نمودن بمعانی آن و معنی دوم ظاهر است که بداست و اول اگر از روی بی اعتنائی باشد بداست و اگر بی اختیار بسبب ضعف حافظه از خاطرش محو شود قصور ندارد و بعضی احادیث که وارد شده است قصور ندارد بر این معنی محمولست چنانچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست هر که قرآن را یاد گیرد و عمداً فراموش کند چون بمحشر در آید دستش در گردنش بسته باشد و خدا بعد هر آیه ماری بر او مسلط گرداند که در آتش جهنم قرین او باشد مگر آنکه خدا او را بیمارزد و فرمود نیکان شما گروهی اند که قرآن را یاد گیرند و یاد دهند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حقتعالی گاه هست قصد میفرماید عذاب اهل زمین را که یکی از ایشان را استثنا نفرماید

## ساقیه هفتم

## در نواب تعلیم و تعلم

## و حفظ قرآنست

بسیب بسیاری گناهان ایشان چون نظر میفرماید به پیران که قدم بر میدارند بسوی نماز و اطفال که قرآن زیاد میگیرند ایشان را رحم میفرماید و عذاب را از ایشان تأخیر مینماید بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که قرآن عهدنامه الهیست بسوی بندگان پس سزاوار اینست که هر مسلمانی در فرمان الهی

### ساقیه هشتم در ثواب قرائت قرآن است

نظر نماید و هر روز پنجاه آیه بخواند و از حضرت امیر المؤمنین (ع) منقولست خانه که در آن قرآن خوانده میشود و یاد خدا در آن میشود برکت در آن خانه بسیار میشود و ملائکه در آنجا بسیار میشوند و شیاطین از آن خانه دور میشوند و روشنی میدهد آن خانه اهل آسمان را چنانکه کواکب روشنی میدهند اهل زمین را و خانه که در آن قرآن خوانده نمیشود و یاد خدا در آن نمیکند برکت آن خانه کم است و ملائکه از آن خانه دوری میکنند و شیاطین در آن خانه حاضر میباشند و حضرت صادق علیه السلام فرمود خانه که در آن مسلمانی قرآن بخواند اهل آسمان آن خانه را بیکدیگر می نمایند چنانچه اهل دنیا ستاره های روشن را بیکدیگر می نمایند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که قرآن را ایستاده بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی صد حسنه در نامه عملش بنویسد و اگر نشسته در نماز بخواند بهر حرفی پنجاه حسنه از برایش بنویسد و اگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه از برایش بنویسد و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که فرمود چه چیز مانع میشود تاجر آنرا که مشغولند در بازار اینک چون بخانه برگردند نخوانند تا سوره از قرآن بخوانند تا حق تعالی بجای هر آیه ده حسنه از برای ایشان بنویسد و ده گناه از ایشان محو نماید و از بشر بن غالب منقولست که حضرت امام حسن علیه السلام فرمود هر که آیه از کتاب خدا ایستاده بخواند حق تعالی بهر حرفی حسنه از برای او بنویسد و اگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه از برایش بنویسد و اگر گوش دهد آنرا بهر حرفی حسنه از برایش بنویسد و اگر در شب قرآن را ختم نماید ملائکه تا صبح بر او صلوات فرستند و اگر در روز ختم کند ملائکه کاتبان اعمال تا شام بر او صلوات فرستند و البته بعد از ختم قرآن یکدعای مستجاب از برای او هست و ختم قرآن از برای او بهتر است از مابین آسمان و زمین که پراز ثواب باشد راوی عرض نمود اگر قرآن نخوانده باشد چکنند فرمود حق تعالی بخشنده و کریم است اگر هر چه میداند بخواند خدا او را ثواب میدهد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که ختم کند قرآن را از جمعه تا جمعه یا بیشتر یا کمتر و ختمش در روز جمعه باشد حق تعالی اجر و ثواب از برای او بنویسد از اول جمعه که در دنیا

بوده است تا آخر جمعه که خواهد بود و هم چنین اگر در روزهای دیگر ختم نماید و بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست هر که در شبی ده آیه بخواند او را از غافلان بنویسند و اگر در شبی پنجاه آیه بخواند او را از ذاکران بنویسند و اگر صد آیه بخواند او را از قانتان بنویسند و اگر دو صد آیه بخواند او را از خاشعان بنویسند و اگر سیصد آیه بخواند او را از دستگاران و فایزان بنویسند و اگر پانصد آیه بخواند او را از جماعتی بنویسند که سعی بسیار در عبادت کرده باشند و اگر هزار آیه بخواند برای او قنطاری از نیکی بنویسند که هر قنطاری پانزده هزار مثقال از طلا باشد و هر مثقالی بیست و چهار قیراط باشد و قیراط کوچکش مثل کوه احد باشد و قیراط بزرگش مثل مابین آسمان و زمین و از حضرت علی بن الحسین ﷺ منقولست هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بی آنکه بخواند حق تعالی برای او حسنه بنویسد و گناهی از او محو نماید و درجه برای او بلند گرداند و کسی که حرفی از قرآن را یاد گیرد حق تعالی ده حسنه برای او بنویسد و ده سیئه از او محو نماید و ده درجه برای او بلند گرداند و فرمود نمیگویم بهر آیه باو این ثواب میدهد بلکه بهر حرفی ازمانند (با) و (تا) هر که حرفی از قرآن در نماز نشسته بخواند خداوند عالیمان پنجاه حسنه برای او ثبت نماید و پنجاه گناه از او محو فرماید و پنجاه درجه از برای او بلند گرداند و هر که حرفی را ایستاده در نماز بخواند حق تعالی صد حسنه برای او ثبت نماید و صد سیئه از او محو فرماید و صد درجه برای او بلند گرداند و کسی که قرآن را ختم نماید حق تعالی باو یکدعای مستجاب عطا فرماید از برای دنیا یا آخرت و حضرت امام موسی کاظم ﷺ فرموده اگر کسی بآیه از قرآن پناه برد از شر دشمنان اگر از مغرب تا مشرق دشمن او باشند از شر همه ایمن گردد اگر بایقین و اعتقاد بخواند و بسند معتبر از حضرت صادق ﷺ منقولست که شخصی بحضرت رسول ﷺ شکایت نمود در دسینه خود را حضرت فرمود که بخواندن قرآن طلب شفا کن زیرا که حق تعالی میفرماید قرآن شفای دردهائست که در سینه هاست و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ﷺ منقولست هر که صد آیه بخواند از هر جای قرآن که باشد و بعد از آن هفت مرتبه یا الله بگوید اگر بر سنگی دعا کند خدا آنرا بشکافد و بسند معتبر از حضرت امام موسی ﷺ منقولست هر که از بلیه ترسد و صد آیه بخواند از هر جای قرآن که خواهد بعد از آن بگوید اللهم اكشف عني البلاء سه مرتبه خدا آن بلا را دفع نماید و از حضرت امام محمد باقر ﷺ منقولست که هر چیز را بهار است و بهار قرآن ماه مبارک رمضان است

از حضرت جعفر بن محمد رضی الله عنه منقولست هر که از مصحف تلاوت نماید از چشمش بر خوردار شود و عذاب پدر و مادرش را تخفیف دهند هر چند که کافر باشند و بر روایت دیگر فرمود امید میدارم در خانه که مصحفی باشد حقتعالی بپرکت آن مصحف شیاطین را از آن خانه دفع نماید و در حدیث دیگر فرمود سه چیز است که بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهلیش در آن نماز نکنند و عالمیکه در میان جهال باشد و حرمتش را نگاه ندارند و مصحفی که آویخته باشد و غبار بر آن نشسته باشد و از او تلاوت نمایند و از اسحق منقولست که بآنحضرت عرض نمود من قرآن را حفظ دارم از حفظ بخوانم بهتر است یا نظر در مصحف کنم و بخوانم فرمود از مصحف بخوان بهتر است مگر نمیدانی که نظر کردن در قرآن عبادت است و در حدیث دیگر فرمود شش چیز است که مؤمن بآنها منتفع می شود بعد از مرگش فرزند صالحی که از برای او استغفار نماید و مصحفی که از او بماند که دیگران تلاوت نمایند و چاهی که از برای خدا بکنند و درختی که از برای خدا بنشانند و صدقه آبی که جاری گرداند و سنت نیکوئی که بگذارد بعد از او مردم بآن سنت عمل نمایند و در حدیث مناهی نبی صلی الله علیه و آله وارد است که نهی فرمود از این که قرآن را بآدمه منحو نمایند یا با آب دهان بنویسند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که نظر کردن بر روی علی بن ابی طالب رضی الله عنه عبادتست و نظر بر روی پدر و مادر بمهربانی و شفقت کردن عبادتست و نظر بمصحف کردن عبادتست و نظر بکعبه کردن عبادتست.

ساقیه نهم در بیان  
فضیلت تلاوت از  
قرآن و نگاه داشتن  
قرآن است

بسند معتبر منقولست که حضرت امام رضا فرمود بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است با اسم اعظم الهی از سیاهی چشم بسفیدی چشم و بسند معتبر از حضرت صادق رضی الله عنه منقولست هر کرا علی عارض شود در همان وقت هفت مرتبه سوره حمد را بخواند اگر علنش بر طرف شد اکتفا نماید او اگر نه هفتاد مرتبه بخواند و من ضامنم از برای او عافیت را و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست هر که سوره حمد را بخواند حقتعالی بعدد هر آیه که از آسمان نازل شده است ثواب باد کرامت فرماید و از حضرت امام حسن عسکری رضی الله عنه منقولست حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود خداوند عالمیان میفرماید من قسمت کرده ام سوره فاتحه الکتاب را میان خود و بنده خود پس نصف آن سوره از منست و نصف آن از بنده منست و آنچه بنده در آن سوره سؤال می نماید

ساقیه دهم در بیان  
فضایل و فواید بعضی  
از آیات و سوره کریمه  
قرآنی است - سوره  
الفاتحه

با وعطا میفرماید چون میگوید **بسم الله الرحمن الرحيم** خدا میفرماید که ابتدا کرد بنده من بنام من و بر من لازم است که کارهای او را با تمام رسانم و در جمیع احوال بر او برکت فرستم پس چون بگوید **الحمد لله رب العالمين** حق تعالی فرماید بنده من حمد من کرد و دانست نعمتها که نزد اوست همه از جانب من است و بلاها که از او دور شده است همه بتطول و احسان من است ای ملائکه شمارا گواه میگیرم که از برای او اضافه کردم بنعمتهای دنیا نعمتهای آخرت را و دفع کردم از او بلاهای آخرت را چنانچه بلاهای دنیا را از او دفع کرده‌ام و چون **الرحمن الرحيم** می گوید حق تعالی میفرماید بنده من برای من شهادت داد که من رحمن و رحیمم ای ملائکه شمارا گواه میگیرم که بهره او را بسیار کردم و نصیب او را از عطاهای خود عظیم گردانیدم و چون گوید **مالك يوم الدين** خداوند عالم فرماید ای ملائکه گواه میگیرم شمارا چنانچه اعتراف کرد که من مالك روز جزایم روز حساب او را آسان کنم و از گناهانش در گذرم و چون **اياك نعبد** گوید حق جل و علا فرماید راست گفت بنده من مرا عبادت کرد پس گواه میگیرم شمارا که او را برای این عبادت ثوابی کرامت فرمایم که جمیع مخالفان او آرزوی منزلت او نمایند و چون **اياك نستعين** گوید حق تعالی فرماید بنده من بمن استعانت جست و التجا بمن آورد گواه میگیرم شمارا که در جمیع امور او را اعانت نمایم و در جمیع شداید بفریاد او رسم و روز بلاها و سختیها دست او را بگیرم چون **اهدنا الصراط المستقيم** بگوید تا آخر سوره حق تعالی فرماید آنچه از من طلبید باو کرامت کردم و آنچه آرزو کرد باو عطا نمودم و از آنچه ترسید او را ایمن گردانیدم و بسند دیگر منقولست که سوره حمد را بردردی هفتاد مرتبه نمیخوانند مگر آنکه آن درد ساکن می شود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر سوره حمد را بر میتی هفتاد مرتبه بخوانند و روح باو بر گردد عجب نخواهد بود و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر کرا سوره حمد عافیت نمیدهد و ایضاً منقولست حضرت صادق علیه السلام بعضی از اصحاب خود که شکایت کرد از تب فرمود بندهای پیراهنت را بگشا و سردر گریبان کن اذان و اقامه بگو و هفت مرتبه سوره حمد را بخوان آن شخص چنان کرد شفا یافت و در حدیث دیگر منقولست که شخصی از صداع شکایت کرد حضرت فرمود دست خود را بگذار بر موضعی که درد میکند سوره حمد و آیه الکرسی را بخوان و بگو **الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اجل و اکبر مما اخاف و احذر اعوذ بالله من عرق نعار و اعوذ بالله من حر النار** (سوره البقرة و آل عمران) بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست هر ک



سورة البقرة و آل عمران را بخواند این دو سوره در قیامت بر او سایه افکنند مانند دوا بر یا دوعبا و بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که چهار آیه از اول سوره بقره و آیه الکرسی تا العلی العظیم با دو آیه بعد از آن و سه آیه آخر سوره بقره را بخواند بدی در خود و در مالش نه بیند و شیطان بنزدیک او نیاید و قرآنرا فراموش نکند و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست هر که آیه الکرسی را در وقت خواب بخواند از فالج ایمن گردد و هر که بعد از نماز بخواند هیچ صاحب نیشی با او ضرر نرساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که یکمرتبه آیه الکرسی بخواند حق تعالی از او برگرداند هزار بلا از بلاهای دنیا و هزار بلا از بلاهای آخرت را که سهلترین بلاهای دنیا فقر و احتیاج باشد و کمترین بلاهای آخرت عذاب قبر باشد منقولست که ابوذر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید کدام آیه عظیمترین آیات است که بر تو نازل گردیده است فرمود آیه الکرسی و بسند دیگر منقولست که شخصی بحضرت صادق علیه السلام از تب شکایت کرد حضرت فرمود آیه الکرسی را در ظرفی بنویس بآب حل کن بخور از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که یکی از پدرانم شنید کسی سوره فاتحه میخواند فرمود شکر خدا کرد و مزه یافت بعد از آن شنید که قل هو الله احد میخواند فرمود ایمان آورد و ایمن شد بعد از آن شنید سوره انا انزلناه میخواند فرمود تصدیق پیغمبر کرد آمرزیده شد بعد از آن شنید آیه الکرسی میخواند فرمود به به نازل شد برات بیزاری این مرد از جهنم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست کسی که چشمش آزاری داشته باشد آیه الکرسی بخواند و در خاطر خود قرار دهد بر طرف میشود بتوفیق الهی عافیت مییابد انشاء الله و هر که پیش از طلوع آفتاب یازده مرتبه سوره قل هو الله احد و یازده مرتبه سوره انا انزلناه و یازده مرتبه آیه الکرسی بخواند خدا مالش را از تلف حفظ نماید چون کسی خواهد از خانه بیرون رود چند آیه آل عمران را یعنی ان فی خلق السموات و الارض تا آخر سوره با آیه الکرسی و سوره انا انزلناه و سوره حمد بخواند که موجب قضای حاجتهای دنیا و آخرت میگردد و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که صدمرتبه آیه الکرسی بخواند چنان باشد که مدت حیات خود عبادت کرده باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی فرمود بتو و امت تو گنجی از گنجهای عرش خود را کرامت کرده ام فاتحه کتاب و خاتمه سوره بقره یعنی آمن الرسول تا آخر سوره و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست فرمود گمان ندارم کسی در اسلام عقلش کامل شده باشد و شبی بدون خواندن آیه الکرسی

بسر آورد بعد از آن فرمود اگر بدانید چه فضیلت دارد هیچوقت آنرا ترك نمیکنید بدستی که حضرت رسول ﷺ را خریداد که آیه الکرسی را از گنج زیر عرش بمن کرامت کرده اند و به پیغمبر دیگر چنین کرامتی نداده بودند بعد از آن حضرت امیر المؤمنین ﷺ فرمود از آنروز که این را از حضرت شنیده‌ام تا حال یکشب ترك آن نکرده‌ام سمرتیه میخوانم در هر شبی یکمرتبه بعد از نماز خفتن پیش از نافله و بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست هر که بعد از نماز واجب آیه الکرسی بخواند تا وقت نماز دیگر در امان خدا باشد و در حدیث دیگر منقولست که فرمود یا علی بر تو باشد تلاوت آیه الکرسی بعد از نماز فریضه بدستیکه محافظت و مداومت نمی‌نماید بر خواندن آن مگر پیغمبری یا صدیقی یا شهیدی و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ﷺ منقولست چون حق تعالی امر فرمود که سوره فاتحه و آیه شهادت و آیه الکرسی و قل اللهم مالك الملك را بزمین آورند ایشان در عرش الهی در آویختند و گفتند پروردگارا ما را بکجا میفرستی بنزد اهل خطاها و گناهان میفرستی حق تعالی وحی فرمود بایشان که بروید بزمین بعزت و جلال خود قسم میخورم هر که از آل محمد ﷺ و شیعیان ایشان شماها را تلاوت نمایند بعد از نمازهای واجب البته بسوی او نظر نماید بنظر مخفی خود یعنی الطاف خاصه خود را شامل حال او گردانم هر روز هفتاد نظر و در هر نظر کردنی هفتاد حاجت او را بر آورد و توبه او را قبول کنم هر چند معصیت بسیار کرده باشند و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی ﷺ منقولست که اشجع سلمی بحضرت صادق ﷺ گفت بسیار سفر میکنم و در بیابانهای مخوف واقع میشوم میخواهم چیزی تعلیم فرمائی که موجب ایمنی من گردد حضرت فرمود هر گاه خوف بر تو غالب گردد دست راست خود را بر بالای سر خود بگذار و با آواز بلند این آیه را بخوان **الغیر دین الله یمفون وله اسلم من فی السموات و الارض طوعاً و کرهاً و الیه ترجعون** اشجع گفت چون بسفر رفته بودی رسیدم که میگفتند جن در آنجا بسیار است ناگاه شنیدم شخصی میگوید بگیردش من آیه را خواندم دیگری گفت چگونه بگیرمش و حال آنکه پناه بآیه طیبیه برد (سوره النساء) از امیر المؤمنین منقولست هر که سوره نسا را در هر جمعه بخواند از ضغظه یعنی فشار قبر ایمن گردد سوره المائده بسند معتبر از امام محمد باقر ﷺ منقولست هر که سوره مائده را در هر روز پنجشنبه بخواند ایمانش بظلم و گناه آلوده نشود و هرگز بخدا مشرک نشود (سوره انعام) بسند معتبر از امام صادق ﷺ منقولست سوره انعام یک دفعه نازل شد و هفتاد هزار ملک آنرا مشایعت

کردند تا نزد حضرت رسول ﷺ آوردند پس این سوره را تعظیم نمایند و بزرگی دارید که اسم اعظم الهی در هفتاد موضع این سوره هست و اگر مردم بدانند در قرائتش چه فضیلت و ثواب هست هرگز ترک نمایند قرائتش را و از عبدالله عباس منقولست کسی که سوره انعام را هر شب بخواند در روز قیامت از جمله ایمان باشد و بدیده خود هرگز جهنم را نبیند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که سوره انعام را یک دفعه نازل ساختند و هفتاد هزار مملک مشایعت آن کردند و آواز بلند کرده بودند بتسبیح و تکبیر و تهلیل تا نزد حضرت رسول ﷺ آوردند پس هر که این سوره را بخواند آن هفتاد هزار مملک تسبیح بگویند از برای او تا روز قیامت و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست اگر علفی داشته باشی که خوف هلاک از آن داشته باشی سوره انعام را بخوان که مکر و هیبت تو نمیرسد از آن علت (سوره الاعراف) بسند معتبر از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سوره اعراف را در هر ماه بخواند روز قیامت از جمله جماعتی باشد از دوستان خدا که حق تعالی در شأن ایشان فرموده است که خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نمیشوند و اگر در هر جمعه بخواند او را در قیامت حساب نکنند و بدستیکه آیات محکمت در آن بسیار است پس قرائت این سوره را ترک نمائید که گواهی میدهد در قیامت برای کسی که آنرا خوانده باشد و بسند معتبر از اصیغ بن نباته منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بحق خداوندی که محمد را برستی فرستاده است و اهل بیتش را گرامی داشته است آنچه مردم طلب نمایند از حرزها برای حفظ از سوختن یا غرق شدن یا دزدی یا گریختن چهارپا یا کنیز و غلام البته در قرآن هست پس هر که خواهد از من سؤال نماید شخصی بر خاست و گفت یا امیر المؤمنین چیزی را از قرآن بمن تعلیم نما که مرا ایمن گرداند از سوختن و غرق شدن فرمود این دو آیه را بخوان (ان وئیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین و ما قدر و الله حق قدره و الارض جمیعاً قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرون) هر که این دو آیه را بخواند از سوختن و غرق شدن ایمن شود پس شخصی خواند و آتش در خانه های همسایگان او افتاد او سالم ماند و بخانه او آتش نیفتاد شخصی دیگر بر خاست و گفت یا امیر المؤمنین چهارپائی دارم چموشی میکنند من از او میترسم حضرت فرمود در گوش راستش این آیه را بخوان (وله اسلم من فی السموات و الارض طوعاً و کرها و الیه ترجعون) آن شخص چنین کرد چهارپایش نرم و هموار شد شخصی دیگر بر خاست و گفت یا امیر المؤمنین در آن زمین که من میباشم حیوانات درنده بسیارند و بخانه من داخل میشوند و تا حیوان را ضایع نکنند بد

نمیروند حضرت فرمود که این دو آیه را بخوان (لقد جئناکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریم علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیہ توکل و هو رب العرش العظیم) آن مرد این دو آیه را خواند دیگر درنده ها بخانه اش نیامدند شخصی دیگر بر خاست و گفت یا امیر المؤمنین در شکم من صفرائی بهم رسیده است آیتی هست که موجب شفا گردد حضرت فرمود بلی بی آنکه دینار و درهمی خرج کنی بر شکم خود آیه الکرسی بنویس و بشور آن آب را بخور که این ذخیره باشد در شکم تو و باعث می گردد بقدت الهی شخصی دیگر بر خاست و گفت یا امیر المؤمنین برای گمشده چیزی بفرما حضرت فرمود دور کعت نماز بگذار و در هر دور کعت سوره یسین بخوان و بعد از آن بگو یا هادی الضالة رد علی ضالتي آن مرد چنین کرد حق تعالی گم شده اش را باو بر گردانید شخصی دیگر بر خاست گفت یا امیر المؤمنین بنده از من گریخته است فرمود این آیه را بخوان او تظلمات فی بحر لجبی یغشاه موج من فوق موج من فوقه سحب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکن یدیر بها ومن لم یجعل الله له نور افماله من نور چون این آیه را خواند غلامش بر گشت شخص دیگر بر خاست و گفت یا امیر المؤمنین حرزی برای دزدی بفرما که دزد مال مرا بسیار میبرد در شب حضرت فرمود چون بمیان رخت خواب میروی این دو آیه را بخوان قل ادعوا الله و ادعوا الرحمن تا آخر سوره بنی اسرائیل بعد از آن حضرت فرمود کسیکه شب تنها در بیابانی باشد و آیه سخره ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض تا تبارک الله رب العالمین بخواند ملائکه او را محافظت و حراست نمایند و شیاطین از او دور شوند شخصی اینرا شنید و شبی بده خرابی افتاد شب در آنجا ماند و فراموش کرد که این آیه را بخواند چون خوابید دو شیطان آمدند و یکی دهانش را گرفت رفیقش باو گفت که دست از او بردار و او را مهلت ده چون دست برداشت آن مرد بیدار شد و آیه سخره را خواند آن شیطان که دهانش را گرفته بود بدیگری گفت من دست برداشتم و آیه را خواند خدا بینی تو را بخاک مالد الحال حراست و نگهبانیش بکن تا صبح چون صبح شد خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت در سخن تو شفا و راستی دیدم و حال شب خود را نقل کرد بعد از طلوع آفتاب بآن محلی که شب خوابیده بود برگشت اثر موی شیطان بر زمین ظاهر بود که موی خود را بر خاک کشیده و رفته بود سوره الانفال از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که سوره انفال (سوره توبه) را در هر ماه بخواند هرگز نفاق بر او راه نیابد و از شیعه امیر المؤمنین علیه السلام باشد (سوره یونس) از حضرت صادق علیه السلام منقول است هر که

سورة یونس را در هر دو ماه یاسه ماه یکبار بخواند بهمان نیت که از جمله جاهلان گردد و در قیامت از جمله مقربان باشد (سورة هود) از امام محمد باقر علیه السلام منقول است هر که سورة هود را در هر جمعه بخواند حق تعالی او را در قیامت در زمرة پیغمبران مبعوث گرداند و در قیامت گناهی از او ظاهر نشود و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است هر که از غرق ترسد این آیات را بخواند بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم بسم الله الملك الحق المبین وما قدر و الله حق قدره و الارض جمیعاً قبضته یوم القيمة و السموات مطویات بيمينه سبحانه و تعالی عما یشرکون (سورة یوسف) از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سورة یوسف را بخواند در هر روز یا در هر شب چون در قیامت مبعوث شود جمال او مانند جمال حضرت یوسف باشد و در آن روز باو فزعی و خوفی نرسد و از نیکان بندگان صالح خدا باشد (سورة رعد) از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که بسیار سورة رعد را بخواند هر گز صاعقه باو نرسد اگر چه ناصبی باشد و اگر مؤمن باشد خدا او را داخل بهشت گرداند بی حساب و شفاعت او را قبول فرماید در اهل بیت و برادران مومنین (سورة ابراهیم و سورة حجر) از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سورة ابراهیم و سورة حجر را در دور کعت نماز در هر جمعه بخواند هر گز باو فقر و دیوانگی و بلیه عظیمی نرسد (سورة نحل) از حضرت صادق علیه السلام منقول است هر که سورة نحل را در هر ماه بخواند در دنیا بقرض مبتلا نشود و هفتاد نوع از بلا از او دور گردد که سهل تر آنها دیوانگی و خوره و پستی باشد و مسکن او در جنت عدن باشد که در میان بهشتها واقع است (سورة بنی اسرائیل) از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که سورة بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند نمیرد تا قائم آل محمد علیه السلام را در یابد و از اصحاب او باشد و منقولست که عمر بن حنظله بحضرت صادق علیه السلام شکایت نمود از صداع حضرت فرمود دست بر بالای سرت بگذار و این دو آیه را بخوان (قل لو کان مع الله کما یقولون اذا لا یتغوا الی ذی العرش سبیلاً و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول رایت المنافقین یصدون عنک صدوداً) (سورة الکهف) از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که سورة کهف را در هر شب جمعه بخواند نمیرد مگر شهید و خدا او را در زمرة شهدا محشور گرداند و در قیامت با شهیدان بایستد و بسند معتبر از آنحضرت نقلست هر که سورة کهف را در شب جمعه بخواند کفاره گناہانی باشد که جمعه تاجمه کرده است و در روایت دیگر وارد شده است کسیکه در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند همین ثواب داشته باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که آیه (قل انما انا

بشر مثلکم) راتا آخر سوره بخواند در وقت خواب از خوابگاه او تا کعبه نوری مطلع گردد که میان او پز باشد از ملائکه واستغفار از برای او کنند تا صبح و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است هر که این آیه را در وقت خواب بخواند در هر وقت که خواهد بیدار شود (سوره مریم) از حضرت صادق علیه السلام منقول است هر که مداومت نماید بر سوره مریم نچیز تا آنچه خواهد در خود و مال و فرزند به بیند و در آخرت پا و بدهند مثل ملکی که حضرت سلیمان (ع) در دنیا داشته است (سوره طه) از حضرت صادق علیه السلام منقول است ترک کنید سوره طه را که خدا این سوره را دوست میدارد و هر که این سوره را میخواند دوست میدارد و کسیکه بر قرائتش مداومت نماید حق تعالی در قیامت نامه اش را بدست راستش دهد و او را بر گناهانی که در اسلام کرده حساب کنند و در آخرت آنقدر مزد با عطا فرماید که او را ضعیف شود (سوره الانبیاء) از حضرت صادق منقول است هر که سوره انبیاء را بخواند از روی محبت و خواهش در یاغستانهای بهشت با همه پیغمبران رفاقت کند و در دنیا در نظر مردم با هیبت باشد (سوره حج) از حضرت صادق علیه السلام مرویست هر که سوره حج را در هر سدر و زیر کمر تبه بخواند در آن سال توفیق حج بیاید و اگر در آن سفر بمیرد داخل بهشت شود راوی پرسید که اگر سنی باشد چون است فرمود که عذابش تخفیف می یابد (سوره المؤمنون) از امام صادق علیه السلام منقول است هر که در هر جمعه سوره مؤمنین را بخواند حق تعالی خاتمها را بخیر گرداند و در فردوس اعلی منزلش با منزل پیغمبران باشد (سوره النور) از حضرت صادق علیه السلام منقول است فرمود حفظ نماید اموال و فروج خود را از حرام بتلاوت کردن سوره نور و باین سوره زنان خود را نیز از حرام حفظ نماید بدستیکه هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز مداومت نماید هیچیک از اهل خانه او زنا نکند تا او بمیرد هفتاد هزار ملک تاقیر او را معاشرت نمایند و از برای او دعا کنند و استغفار نمایند تا بقبرش گذارند و بسند معتبر منقول است که شخصی از وجع وضعف چشم بحضرت امام موسی علیه السلام شکایت نمود چون حضرت فرمود آیه نور را به مرتبه در جامی بنویس پس آن را بشود در شیشه ضبط کن و مکرر ببیند بکش راوی گفت که صد میل کمتر کشیدم که دیده ام صحیح تر از اول شد سوره الفرقان از امام موسی علیه السلام منقول است که ترک مکن تلاوت سوره فرقان را بدستیکه هر که در هر شب این سوره را بخواند حق تعالی او را حساب و عذاب نکند و منزلش در فردوس اعلا باشد (سوره الطهاسین) از امام صادق علیه السلام منقول است هر که (سه طس) را در هر شب جمعه بخواند از اولیا و دوستان خدا باشد و در حفظ و حراست الهی باشد و در دنیا فقر و بد حالی باو

نرسد و در آخرت از بهشت باو تقدیر بدهند که راضی شود و زیاده از رضای او باو عطا فرمایند و حق تعالی صد زن از حور العین باو کرامت فرماید **سورة العنكبوت** و **الروم** بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است هر که سوره عنكبوت در روزها در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان بخواند و الله که اهل بهشت است و در این حکم استثنا نمیکنم و نمیتسم که خدا در این قسم بر من گناهی بنویسد و این دو سوره را نزد حق تعالی منزلت عظیم هست **(سورة لقمان)** از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است هر که سوره لقمان را در شب بخواند حق تعالی در آن شب ملکی چند موکل گرداند براو که او را از شیطان و لشکرهایش حفظ کنند تا صبح و اگر در روز بخواند او را از شیطان و لشکرهایش حفظ نمایند تا شب **(سورة السجده)** از حضرت صادق علیه السلام منقول است هر که سوره سجده را در هر شب جمعه بخواند حق تعالی نامه اش را بدست راست او دهد و او را حساب نقرماید هر چند گناه کار شد و در بهشت از رفقای محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او صلوات الله علیهم بوده باشد **(سورة احزاب)** از حضرت صادق علیه السلام منقول است هر که سوره احزاب را بسیار تلاوت نماید در قیامت در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد بعد از آن فرمود در سوره احزاب فضایح بسیاری از مردان و زنان قریش و غیر ایشان بود در اثر آن سوره بقره بود ولیکن کسم کردند و تحریف دادند **(سورة السماء و الفاطر)** از حضرت صادق علیه السلام منقول است هر که سوره سبا و سوره فاطر را در شب بخواند در آن شب در حفظ الهی باشد و اگر در روز بخواند در آن روز مکر و هوی باو نرسد و حق تعالی از خیر دنیا و آخرت آنقدر باو کرامت فرماید که در خاطرش خطور نکرده باشد و آرزویش باو نرسیده باشد و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است هر که در وقت خواب این آیه را بخواند **ان الله يمسك السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسكهما من احد من بعده انه كان حليماً عفوراً** خانه بر سرش خراب نشود و بسند دیگر منقول است که شخصی از اهل مرو و حضرت صادق علیه السلام شکایت نمود از درد سر حضرت فرمود **نزدیک** بیا پس دست بر سر او گذاشتند و آیه بالا را خواندند **(ان الله يمسك)** تا آخر **(سورة يس)** از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر چیز را قلبی است و قلب قرآن سوره یس است هر که این سوره را در روز پیش از شام بخواند در آن روز از بلاها محفوظ باشد و خدا او را روزی فراوان عطا فرماید تا شام و کسی که در شب پیش از خواب بخواند حق تعالی هزار ملک را باو موکل گرداند که او را از شر هر شیطان مردودی و هر آفتی حفظ نمایند و اگر در آن روز بمیرد حق تعالی او را داخل بهشت گرداند و در غسل او سی هزار ملک حاضر شوند که استغفار از برای او کنند و

مشایعت او نمایند تا قبرش با استغفار و چون در لحدش گذارند آن ملائکه را در میان قبرش ساکن گرداند و عبادت الهی کنند و ثواب عبادت ایشان از او باشد و قبرش را فراخ کنند تا چشم کار کند و او را ایمن گردانند از فشار قبر و پیوسته از قبر او نور ساطع باشد تا اطراف آسمان تا وقتی که از قبر بیرون آید چون حق تعالی او را از قبر بیرون آورد آن سی هزار ملک با او باشند و مشایعت او نمایند و با او سخن گویند و بر رویش خنده کنند و بهر چیزی او را بشارت دهند تا او را از صراط و میزان بگذرانند و او را در مقام قرب بمحلی بدارند که هیچ خلقی قبرش از او بیشتر نباشد مگر ملائکه مقرب و پیغمبران مرسل او و پیغمبران بایستد نزد حق تعالی و هنگامیکه مردم اندوه داشته باشند او اندوه نداشته باشد و در حالتی که مردم جزع نمایند او جزع نکند پس پروردگار عالم با او خطاب فرماید ای بنده من هر که را خواهی شفاعت کن که شفاعت ترا قبول می‌نمایم و هر سؤالی که خواهی از من بکن که سؤالت را رد نمیکنم پس او شفاعت کند و خدا قبول نماید و او سؤال کند و خدا عطا فرماید و دیگران را حساب کنند و او را حساب نکنند و بادیگران در مقام حسابش باز ندارند و مذلت و خواری در آن صحرا با او نرسد و بهیچ گناهی از گناهان او را نگیرند پس نامه خود بگیرد و بجانب بهشت روان شود سایر مردم تعجب کنند که سبحان الله این بنده را هیچ گناهی نبوده و از رفیقان پیغمبر آخر الزمان علیه السلام باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که در عمر خود یک مرتبه سوره یس بخواند حق تعالی بعد از هر خلقی که در دنیا است و هر خلقی که در آخرت است و هر خلقی که در آسمان است بعد از هر یک از ایشان دو هزار حسنه از برای او بنویسد و دو هزار گناه از او محو فرماید و بفقیر و قرض و خانه فرود آمدن و بتعب و مشقت و دیوانگی و خوره و وسواس و دردهای ضرر رساننده مبتلا نشود حق تعالی سکران و احوال مرگه را از او تخفیف دهد و خود قبض روح او نماید و ضامن شود از برای او فراخی روزی را و در قیامت او را شاد گرداند و چندان ثواب با او کرامت فرماید که او راضی شود و حق تعالی خطاب فرماید بملائکه آسمانها و زمین که من از فلان بنده راضی شدم برای او استغفار نمائید و بسند دیگر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام از بواسیر شکوه نمود حضرت فرمود پس را با غسل بنویس و حل کن و بخور و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از برای دفع لکهای سفید و برص که در بدن بهمرسد سوره یس را با غسل بنویسند و بیاشامند (سوره الصافات) از امام صادق (ع) منقولست هر که سوره صافات را در هر روز جمعه بخواند پیوسته از جمیع آفتها و بلاها محفوظ باشد و در دنیا روزیش فراخ



باشد و بدن و مال و فرزندانش مکر و هی نرسد نه از شیطان مردودی و نه از جبار معاندی و اگر در آن روز و در آن شب بمیرد حقتعالی او را شهید بمیراند و شهید مبعوث کند و با شهیدان او را داخل بهشت گرداند و در درجه شهیدان او را جاده و بسند معتبر از سلیمان جعفری منقولست که حضرت امام موسی علیه السلام بفرزند خود قاسم فرمود برخیز ای فرزند و بر بالای سر برادرت سوره **(والصافات صفا)** را بخوان تا تمام کنی او شروع بخواندن کرد چون بآیه **اهم اشد خلقاً اهن خلقنا** رسید قبض روحش شد چون جامه بر روی میت کشیدند و بیرون آمدند یعقوب بن جعفر بحضرت عرض کرد ما چنین میدانستیم که برای آسانی جان کنندن سوره یس میباید خواند شما فرمودید و الصافات بخوان حضرت فرمود و الصافات را بر سر هر کس که بشدت جان کنندن گرفتار باشد بخوانند حقتعالی راحتش را نزدیک میگرداند بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست هر که از گزیدن عقرب ترسد این آیه را بخواند سلام **علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین** و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست کسی که خواهد او را در قیامت اجر وافی و ثوابی کامل بدهند بعد از نماز این آیه را بخواند **سبحان رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین** و در حدیث دیگر وارد شده است از مجلسی که برخیزند این آیه را بخوانند کفاره گناهان اهل آن مجلس میگردد **(سوره ص)** از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که سوره ص را در شب جمعه بخواند حقتعالی از خیر دنیا و آخرت آنقدر باو عطا فرماید که با حدی از خلق عطا نفرموده باشد مگر پیغمبر مرسلی یا ملک مقربی و او را داخل بهشت گرداند و هر کفر او خواهد از اهل خانه اش حتی خادم که او را خدمت میکرده است **(سوره الزمر)** از امام صادق (ع) منقولست هر که سوره زمر را بخواند حقتعالی شرف دنیا و آخرت باو کرامت فرماید و او را عزیز گرداند بی مثل و خویشان بحدی که هر که او را ببیند از او مهابتی در دلش بهمرسد و بدنش را بر آتش جهنم حرام گرداند و در بهشت از برای او هزار شهر بنا کند که در هر شهری هزار قصر باشد و در هر قصری صد حوریه و از چشمه ها و حوران و درختان و میوه ها آنچه در قرآن وصف فرموده باو کرامت فرماید **(سوره المؤمن)** از امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که سوره حم مؤمن را در هر شب بخواند خدا گناهان گذشته و آینده او را پیامرزد و ایمان را از او سلب ننماید و آخرت او را بهتر از دنیا گرداند برای او **(سوره السجده)** از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سوره حم سجده را بخواند حقتعالی در قیامت او را نوری عطا فرماید آنقدر که چشم کار کند

و او را سرور و شادی در آن روز کرامت فرماید و در دنیا بحالی باشد که دیگران آرزوی حال او کنند (سوره الشوری) از امام صادق علیه السلام منقولست هر که مداومت نماید تلاوت سوره حم عشق را چون در قیامت مبعوث شود روی او مانند برف سفید باشد و مانند آفتاب نورانی و چون بنزد عرش آید حقتعالی فرماید ای بنده مؤمن مداومت نمودی بر قرائت (جمعق) و نمیدانستی چه ثواب دارد اگر منزلت آن سوره و ثوابش را میدانستی هرگز از خواندن آن ملول نمیشدی و اکنون جزای خود را خواهی دانست ای ملائکه او را داخل بهشت گردانید و از برای او قصری مقرر ساختهم از یاقوت سرخ و درها و کنگره ها و درجه های از یاقوت سرخ است و از لطافت آن اندرون بیرون را میتوان دید و از بیرون اندرون را میتوان دید و در آن قصر دختران با کره جوان از حور العین و هزار کنیز و هزار غلام از پسران گوشواره در گوش یا پاینده در حسن پیوسته باو عطا کرده ام (سوره الزخرف) از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که مداومت نماید بر قرائت سوره حم زخرف خدا او را در قبر از جانوران زمین و از فشار قبر ایمن گرداند چون او را بمقام حساب بیاورند آن سوره بیاید و به امر الهی او را داخل بهشت گرداند (سوره الدخان) از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که سوره دخان را در نمازهای واجب و سنت بخواند حق تعالی او را در زمره ایمان مبعوث گرداند و او را در سایه عرش خود جاهد و حساب او را آسان کند و نامه او را بدست راست او دهد و بسند معتبر منقولست شخصی حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض نمود چگونه شب قدر را بشناسم فرمود چون ماه رمضان بیاید هر شب صد مرتبه سوره دخان را بخوان در شب بیست و سیم تصدیق خواهی کرد آنچه سؤال نمودی (سوره الجاثیه) از امام صادق (ع) منقولست هر که سوره جاثیه را بخواند ثوابش آنستکه جهنم را نبیند و آواز خروشش را نشنود و با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشد (سوره الاحقاف) از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که در هر شب یا هر جمعه سوره احقاف را بخواند در دنیا خوفی باو نرسد و از فرع روز قیامت ایمن گردد و از حضرت صادق (ع) منقولست که سوره های حم ریاحین بهشتند پس چون توفیق خواندن آنها بیاید خدا را حمد و شکر و سپاس بسیار کنید که توفیق تلاوت آنها بشما کرامت فرموده است بدرستی که بنده از خواب برخیزد و در نماز حم بخواند از دهانش نسیمی خوشبو تر از مشک خوشبو و عنبر بیرون آید و حقتعالی رحم میکند تلاوت کننده و خواننده این سوره ها را و رحم میکند همسایگان و آشنایان و صاحبان و خویشان او را در قیامت و عرش و کرسی و ملائکه مقرب از برای او استغفار مینمایند (سوره محمد ص)

از حضرت صادق (ع) منقولست هر که سوره الذین کفرو را بخواند گناه نکند و در دین خود هر گز شک بهم نرساند و بقر هر گز مبتلا نشود و هر گز از پادشاهی خوفی باو نرسد و همیشه از شک و کفر محفوظ باشد تا بمیرد و چون بمیرد حقتعالی هزار مملک بقر او فرستد که نماز کنند و ثواب نماز ایشان از او باشد و چون از قبر بیرون آید آن هزار مملک او را مشایعت نمایند تا او را بمحل ایمان از خوفهای قیامت بدارند و در امان خدا و رسول باشد (سوره الفتح)

از حضرت صادق (ع) منقولست که حفظ نمائید اطفال و زنان و بندهای خود را بخواندن سوره انافتحنا البته کسیکه بر خواندن این سوره مداومت نماید در روز قیامت منادی از جانب رب العزة او را ندائی کند که همه خلایق بشنوند که تو از بندگان مخلص مائی ای ملائکه او را ملحق گردانید پسندگان شایسته من و او را داخل بهشت کنید و از شراب سر بهر بهشت که بکافور ممزوج است باو بخورانید (سوره حجرات) از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سوره حجرات را بخواند در هر شبی یا در هر روزی در بهشت از جماعتی باشد که بزیارت رسول صلی الله علیه و آله مشرف میشوند (سوره ق) از حضرت امام محمد باقر (ع) منقولست هر که مداومت نماید سوره ق را در نمازهای واجب و سنت خدا روزی او را فراخ گرداند و نامه اش را بدست راست او دهد و او را حساب آسان بکند (سوره الذاریات) از امام صادق (ع) منقولست هر که سوره ذاریات را در روز یادش بخواند خدا امر معیشت او را باصلاح آورد و وسعت دهد روزی او را و منور گرداند قبر او را بچراغیکه نوربخشد تا روز قیامت (سوره الطور) از امام محمد باقر و امام جعفر صادق (ع) منقولست هر که سوره طور را بخواند حقتعالی خیر دنیا و آخرت را برای او جمع نماید (سوره النجم) از حضرت صادق (ع) منقولست هر که سوره نجم را در هر شب یا در هر روز بخواند در میان مردم بخیر و نام نیک تعیش نماید و گناهانش آمرزیده شود و محبوب دلهای مردم گردد (سوره اقرب) از حضرت صادق (ع) منقولست هر که سوره اقربت الساعده را بخواند چون از قبر بیرون آید بر ناقه از ناقه های بهشت سوار شود (سوره الرحمن) از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ترک نمائید قرائت سوره رحمن و خواندن آنرا در نماز بدستیکه این سوره در دل مناقان قرار نمیگیرد و حقتعالی این سوره را در روز قیامت به بهترین صورتها در نهایت خوشبختی به صحرای محشر حاضر میگرداند و می آید در محل قرب و کرامت می ایستد حق تعالی باو خطاب میفرماید که کی درزند گانی دنیا ترا در نماز میخواند و مداومت می نمود خواندن ترا میگوید خداوند فلان و فلان پس حقتعالی روهای ایشانرا سفید میگرداند و می فرماید هر کرا شفاعت

نمائید ایشان آنقدر که خواهند شفاعت می نمایند پس بایشان میگویند داخل بهشت شوید و در هر جا که خواهید ساکن شوید و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که مستحب است بعد از نماز صبح در روز جمعه سوره الرحمن را بخوانی و هر مرتبه که بگویی **فبای آلاء ربکما تکذبان** بگویی **لابشیء من آلائک رب** کذب و در حدیث معتبر دیگر فرمود هر که سوره الرحمن را بخواند و در هر مرتبه که بگوید **فبای آلاء ربکما تکذبان** بگوید **لابشیء من آلائک رب** کذب اگر در شب بخواند و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر در روز بخواند و در آن روز بمیرد شهید مرده باشد (سوره الواقعة) از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که در هر شب جمعه سوره واقعه را بخواند خدا او را دوست دارد و مردم را دوست او گرداند و در دنیا بد حالی و فقر و احتیاج نه بیند و بهیچ آفتی و بلائی مبتلا نشود و از رفقای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد و این سوره مخصوص آنحضرت است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست هر که مشتاق بهشت و وصف آن باشد سوره اذا وقعت را بخواند و هر که خواهد وصف جهنم را ملاحظه نماید سوره الم سجده را بخواند و بسند صحیح از امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که سوره واقعه را هر شب پیش از آنکه بخوابد بخواند در قیامت روی او مانند ماه شب چهارده نورانی باشد و بسند معتبر از اسماعیل بن عبد الخالق منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود پدرم بعد از نماز خفتن دو رکعت نماز نشسته میکردند و در آن صد آیه می خواندند و میفرمودند هر که این دو رکعت را بکند و صد آیه در این دو رکعت بخواند او را در آن شب از غافلان ننویسند اسماعیل گفت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در این دو رکعت و تیره سوره اذا وقعت و قل هو الله احد می خواندند (سوره المجادلة و الحديد) از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سوره حدید و مجادله را در نماز فریضه بخواند و مداومت نماید خدا او را عذاب نکند و در خودش و اهلیش بد حالی و احتیاج نبیند (سوره الحشر) از حضرت رسول منقولست هر که سوره حشر را بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و روزخ و عرش و کرسی و حجب و آسمانهای هفت گانه و زمینهای هفت گانه و هوا و باد و مرغان و درختان و کوهها و آفتاب و ماه و ملائکه همه بر او صلوات فرستند و از برای او استغفار کنند و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد با شهادت مرده باشد (سوره الممتحنه) از علی بن الحسین علیه السلام منقولست هر که سوره ممتحنه را در نمازهای واجب و سنت بخواند خدا دل او را بایمان امتحان نماید و دیده اش را نور بدهد و خود و فرزندانش بدیوانگی و فقر مبتلا نشوند (سوره الصف) از حضرت محمد باقر علیه السلام منقولست هر که مداومت نماید

بر خواندن سوره صف در نمازهای واجب و سنت خدا اورا در صف ملائکه و انبیاء جاهد  
 (سورة الجمعة والمنافقين) از امام صادق علیه السلام منقولست و واجب و لازم است بر هر که از شیعه  
 ما باشد که در نماز شام و خفتن شب جمعه سبح اسم ربك الاعلی بخواند و در نماز ظهر سوره  
 جمعه و منافقین بخواند چون چنین کند چنان باشد که بعمل حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمل  
 نموده باشد و ثواب او نزد خدا بهشت باشد (سورة التغابن) از حضرت صادق علیه السلام منقولست  
 هر که سوره تغابن را در نماز واجبی بخواند آن سوره در روز قیامت شفیع او باشد و گواه  
 عادل باشد که شهادت دهد برای او نزد کسیکه شهادت او را قبول فرماید و از او جدا نشود  
 تا او را داخل بهشت گرداند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که سوره های  
 مسبحات راهمه شب پیش از خواب بخواند نمیرد تا قایم (ع) را ادراک نماید و اگر بمیرد  
 او را در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله جادهند (سورة الطلاق و التحريم) از امام صادق منقولست  
 هر که سوره طلاق و تحريم را در نماز واجبی بخواند خدا او را در قیامت پناه دهد از خوف  
 و اندوه و از آتش جهنم عافیت یابد و او را داخل بهشت گرداند بسبب تلاوت کردن و محافظت  
 حرمت این دو سوره زیرا که این دو سوره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اند (سورة الملك)  
 از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سوره تبارک الذی بیده الملك را در شب در نماز واجب  
 پیش از خواب بخواند پیوسته در امان الهی باشد تا صبح شود و روز قیامت در امان الهی باشد  
 تا داخل بهشت شود بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست سوره ملك مانع  
 است که عذاب قبر را منع میکند و نامش در توریة سورة الملكست و هر که در شب بخواند  
 بسیار عبادت و تلاوت کرده و نیکو کرده است و در آن شب او را از غافلان نویسنند من در  
 نماز و تیره بعد از نماز خفتن نشسته میخوانم و پندم در روز و شب هر دو میخواند و هر که  
 این سوره را بخواند چون نکیر و منکر یقبر او در آیند چون از جانب پاهایش بیایند پاهایش  
 بایشان بگویند شمارا از جانب ما راهی نیست زیرا که این بنده هر شب و روز بر ما می ایستاد  
 و سوره ملك را میخواند چون از جانب شکمش بیایند شکمش بایشان خطاب نماید که  
 شمارا از جانب من راهی نیست زیرا این بنده در من جاداده بود سوره ملك را و چون از جانب  
 زبانش بیایند بایشان گوید که شمارا از جانب من راهی نیست زیرا که این بنده هر شب  
 و روز سوره ملك را تلاوت می نمود و بر من جاری می ساخت (سورة هن) از امام صادق علیه السلام  
 منقولست هر که سوره ن والقلم را در فریضة یا نافله بخواند خدا او را ایمن گرداند و هر گز  
 بفقیر مبتلا نشود چون بمیرد او را از فشار قبر نجات دهد (سورة الحاقه) از حضرت صادق علیه السلام

منقولستکه بسیار بخوانید سورة حاقه رابدرستیکه خواندنش درفرايض و نوافل ازایمان بخدا ورسولست زیرا که این سورة در واقعه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه علیه السلام نازل شده است و هر که این سورة را بخواند ایمان از او بر طرف نشود تساهنگام مردن (سورة المعارج) از امام صادق علیه السلام منقولستکه بسیار بخوانید سورة سئل سائل را هر که این سورة را بسیار بخواند حق تعالی درقیامت ازهیچ گناه او سؤال ننماید و او را دربهشت بارسول خدا صلی الله علیه و آله ساکن گرداند (سورة نوح) از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که ایمان بخدا و بخواندن قرآن دارد باید سورة نوح را ترك ننماید زیرا هر بنده که این سورة را از برای خدا در نماز واجبی و سنتی بخواند خدا او را در مساکن نیکو کاران ساکن گرداند و سه بهشت دیگر او را کرامت فرماید و دو بیست حوریه و چهار هزار زن باو ترویج فرماید (سورة الجن) از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سورة جن را بسیار بخواند در دنیا از چشم جنیان و دمیذنها و سحر و مکر ایشان محفوظ باشد و در بهشت از رفقای حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد (سورة المزمل) از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که سورة مزمل را در نماز خفتن یاد شب بخواند و یاد روز و آن سورة هر سه شاهد و گواه او باشند در قیامت و خدا او را بزندگانی نیکو زنده دارد و بمردن نیکو بمیراند (سورة المدثر) از حضرت امام محمد باقر منقولست هر که در نماز واجب سورة مدثر را بخواند بر خدا لازم است که او را در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله جاده دهد و در زندگانی دنیا هرگز شقاوت او را در نیابد (سورة لاقسم) از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که مداومت نماید بر سورة لاقسم و بآن عمل نماید خدا او را با رسولش صلی الله علیه و آله مشهور گرداند به بهترین صورتها و آن حضرت او را بشارت فرماید و بر رویش خندند تا از صراط و میزان بگذرند (سورة الدهر) از امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که سورة هل اتی علی الانسان را در هر صبح پنجشنبه بخواند خدا باو هشتصد دختر با کره و چهار هزار زن و حورالعین کرامت فرماید و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد و بسند معتبر از علی بن عمر منقولست که بخدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام رفتم در روز سه شنبه حضرت فرمود دیروز تر اندیدم گفتم نخواستم که روز دوشنبه حرکت کنم فرمود هر که خواهد که خدا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد باید در رکعت اول نماز صبح آنروز سورة هل اتی علی الانسان بخواند چنانکه حق تعالی در آن سورة میفرماید که خدا ایشانرا نگاهداشت از شر آنروز و باستقبال ایشان فرستاد نصرت و خوشحالی و سرور و شادی را در حدیث رجا ابن ضحاک وارد شده است که حضرت امام رضا علیه السلام در صبح روز دوشنبه در رکعت اول سورة هل

اتی علی الانسان می خواند نبود در کعت دوم سوره هل اتیک حدیث الغاشیه (سوره والمرسلات وعم والنازعات) از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سوره والمرسلات را بخواند حق تعالی میان او و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آشنائی بیند از دوهر که هر روز سوره عم یتسائلون را بخواند از دنیا نرود تا توفیق زیارت کعبه را بیابد و هر که سوره نازعات را بخواند نمیرد مگر سیراب و داخل بهشت نشود مگر سیراب (سوره عبس و کورت) از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سوره عبس و تولی و سوره اذ الشمس کورت را بخواند در حفظ الهی باشد از خیانت و در سایه کرامت و مرحمت الهی باشد تازنده باشد (سوره الانتطار والمطففین والانشقاق) از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سوره اذ السماء و سوره انقطرت و سوره اذا السماء انشقت را در فریضه و نافله بسیار بخواند خدا هیچ حاجت او را رد ننماید و او را هیچ مانعی از خدا دور نگرداند در آخرت و پیوسته او نظر بکرامت های الهی نماید و خدا نظر رحمت باو بدارد تا از حساب خلائق فارغ شود و پسند دیگر از آن حضرت منقولست هر که در نماز واجب سوره ویل للمطففین بسیار خواند خدا در قیامت برات ایمنی از آتش جهنم باو کرامت فرماید و او را بی حساب به بهشت برد (سوره البروج) از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سوره و السماء ذات البروج را در فریاض بخواند چون سوره پیغمبران است حق تعالی او را در قیامت با پیغمبران و مرسلان و صالحان محشور گرداند و با ایشان او را باز دارد (سوره الطارق) از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سوره و السماء و الطارق را در فریاض بخواند او را در قیامت نزد خدا قدد و منزلت عظیم بوده باشد و از رفقای پیغمبران باشد در بهشت (سوره الاعلی) از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سوره سبح اسم ربك الاعلی را در فریضه یا نافله بخواند در روز قیامت باو گویند که از هر در از درهای بهشت که می خواهی داخل شو (سوره الغاشیه) از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که مداومت نماید بر خواندن سوره هل اتیک حدیث الغاشیه در نماز واجب یا سنت خدا او را فرو گیرد بر رحمت دنیا و آخرت و روز قیامت برات ایمنی از عذاب باو کرامت فرماید (سوره الفجر) از امام صادق منقولست که بخوانید سوره فجر را در نمازهای فریضه و نافله که آن سوره امام حسین علیه السلام است و هر که این سوره را بخواند در بهشت در جوار آن حضرت باشد (سوره البدر) از امام صادق منقولست هر که سوره لا اقسام بهذا البلد را در نماز واجب بخواند در دنیا از جمله صالحان معروف شود در آخرت معروف گردد که او را منزلت عظیم نزد حق تعالی هست و در قیامت از رفقای پیغمبران و شهیدان و صالحان باشد (سوره الشمس و اللیل و الضحی و الم ندرج) از امام

صادق علیه السلام منقولست هر که بسیار بخواند در روزی یادشبی سوره و الشمس و سوره و اللیل اذا یغشی و سوره و الضحی و الم نشرح را هر چیز که نزد او حاضر باشد در قیامت برای او شهادت بدهند حتی مو و پوست و گوشت و خون و عروق و عصبها و استخوانها و جمیع اعضای او و حق تعالی بفرماید من شهادت شمارا قبول کردم از برای بنده خود ای ملائکه ببرید او را ببهشت و هر جا که او اختیار نماید باو عطا کنید گوارا باد فضل و رحمت من از برای بنده من (سوره التین) از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سوره و التین را در فریاض و نوافل خود بخواند عطا فرماید از بهشت باو هر جا که ببیند (سوره العلق) از امام صادق علیه السلام مرویست هر که روزی شب سوره اقرأ باسم ربك بخواند و در آن روز یا در آن شب بمیرد چنان باشد که شهید مرده باشد و خدا او را با شهیدان محشور گرداند و چنان باشد که در راه خدا در لشکر رسول صلی الله علیه و آله جهاد کرده باشد (سوره القدر) بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بلند بخواند چنان باشد که در راه خدا شهید شده باشد و در خون خود دست و پا زند و هر که سوره انا انزلناه را در نماز فریضه بخواند منادی از جانب حق تعالی او را ندا فرماید خدا گناهان گذشته ترا آمرزید عمل را از سر بگیر بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست هر که پیش از طلوع آفتاب قل هو الله احد و انا انزلناه را بخواند در آن روز بگناهی مبتلا نشود هر چند شیطان سعی نماید و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست بدرستی که حق تعالی را در روز جمعه هزار نفعه و نسیم از رحمت خود هست هر بنده را آنچه خواهد از آن عطا میفرماید پس هر که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بعد از عصر روز جمعه صدم مرتبه بخواند حقتعالی آن نفعه رحمت را و مثل آنرا باو عطا فرماید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون ماه مبارک رمضان در آید هر شب هزار مرتبه سوره انا انزلناه را بخواند و چون بیست و سیم شود دل خود را محکم بدارد و گوشهای خود را بگشا از برای شنیدن عجایب از آنچه خواهی دید و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که اگر کسی در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان سوره انا انزلناه را هزار مرتبه بخواند چون صبح کند یقین او محکم و شدید شده باشد باعتراف نمودن بچیزی که مخصوص ماست از غرایب و فضایل و نیست این مگر بسبب چیزی که در خواب مشاهده نماید بسند معتبر از امام صادق علیه السلام منقولست هر که جامه نوبی ببرد و سوره انا انزلناه را سی و شش مرتبه بخواند در هر مرتبه چون برسد بتنزل الملائکه اندکی آب بردارد و بر جامه بپاشد پاشیدن سهلی پس دو رکعت نماز در آن جامه بکند و دعا کند در دعا بگوید



الحمد لله الذی ارزقنی ما اتجمل به فی الناس و اوارى به عورتى واصلی فیہ لربہ  
و حمد الہی بکند پیوسته در فراخی نعمت باشد تا آن جامه کهنه شود و بسند معتبر منقول  
استکه چون حضرت امام رضا علیه السلام جامه نئی میپوشیدند قدحی از آب میطلبیدند و در مرتبه  
سوره انا انزلناه و در مرتبه سوره قل هو الله احد و در مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بر آن  
ظرف میخواندند و بعد از آن آبرا بر جامه میپاشیدند و میفرمودند هر که پیش از پوشیدن  
جامه چنین کند پیوسته در فراخی عیش باشد مادام که تازی از آن جامه باقی باشد و بسند  
معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که چون حق تعالی جامه نئی بکسی عطا فرماید  
باید که وضو سازد و در کعبت نماز بگذارد و در هر رکعتی سوره حمد و آیه الکرسی و قل هو الله  
احد و انا انزلناه بخواند بعد از آن حمد کند خداوندی را که عورت او را بجامه پوشیده و او را  
در میان مردم زینت بخشیده و بسیار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله و کسیکه چنین کند در آن  
جامه معصیت خدا نکند و بعد هر تازی که در آن جامه باشد خداملکی موکل گرداند که  
تقدیس خدا کند و از برای او استغفار نماید و بر او دعا و ترحم کند و در روایت دیگر وارد شده  
است هر که قدحی بر گیرد و آبی در آن قدح بریزد و سی و پنج مرتبه سوره انا انزلناه را  
در آن قدح بخواند و آبرا بر جامه خود بپاشد پیوسته در وسعت باشد تا آن جامه کهنه شود  
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از برای عوزه از بلاها سیوی تازه میگیری  
و از آب پر میکنی و سی مرتبه سوره انا انزلناه را بر آن سبوی میخوانی پس آن سبورا میآویزی  
و از آن آب میخوری و وضو میسازی و پیش از آنکه آبش تمام شود دیگر آب بر رویش میریزی  
و بسند معتبر منقول است که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که هشت دختر مرا بهم  
رسید و روی پسر تا حال ندیده ام دعا فرما که خدا مرا پسری کرامت فرماید حضرت فرمود  
که چون می نشینی که مشغول جماع شوی دست راست خود را بر طرف راست ناف زن  
بگذار و هفت مرتبه سوره انا انزلناه را بخوان و بعد از آن مشغول شو چون حمل ظاهر شود  
در هر شب هر وقت که از پهلو بپهلوی گردی باز دست بر جانب راست نافش بگذار و هفت مرتبه  
آن سوره را بخوان آن شخص گفت چنین کردم هفت پسرا پی یکدیگر خدا مرا روزی کرد  
و بسند معتبر منقول است از ابی عمرو که گفت بسیار حال پریشان شد از فقر و احتیاج بخدمت  
حضرت امام محمد تقی علیه السلام نوشتم حال خود را حضرت فرمود که مداومت کن بر قرائت  
سوره انا ارسلنا نوحا الی قومه من یکسال خواندم و اثری ندیدم باردیگر بخدمت حضرت  
نوشتم حال خود را و عرض کردم که از خواندن آن سوره نفعی بمن نرسید حضرت بمن

نوشتند آنرا که يك سال خوانده كافيست الحال سوره انا انزلناه بخوان من چنين كردم بعد از آنكه وقتى ابن ابى داود قرضم را ادا كرد و وظیفه برای من و عیالم مقرر كسرد و مرا و كیل كرد بصره فرستاد و پانصد درهم برای من مقررى قرارداد و من از بصره نامه نوشتم بخدمت حضرت امام على نقی علیه السلام و بعلى بن مهزيار دادم و فرستادم در آن نامه نوشتم كه به پدرت حال خود عرض كردم و بمن چنين نوشتند و عمل كردم و حال خوب شده است مى خواهم بفرمائيد آيا اكنفا كنم در خواندن سوره انا انزلناه در نمازهاى واجب و سنت يا در غير نماز هم مى بايد خواند اندازه و قدرش را بفرمائي كه چه مقدار ميبايد خواند حضرت نوشتند كه هيچ سوره از قرآن را ترك مكن نه كوچك و نه بزرگ و از خواندن انا انزلناه در شبانه روزى صدمرتبه كافيست و بسند معتبر از حضرت امام موسى كاظم علیه السلام منقولست هر كه ده مرتبه بعد از نماز عصر سوره انا انزلناه بخواند مثل اعمال جميع خلائق از ثواب به او كرامت فرمايند و بهسند معتبر منقولست كه از حضرت امام محمد تقى علیه السلام چون در ماه تازه داخل ميشدند در روز اول ماه دور كعت نماز ميكردند و در ر كعت اول بعد از حمد سي مرتبه **قل هو الله احد** و در ر كعت دويم بعد از حمد سي مرتبه **انا انزلناه فى ليلة القدر** ميخواندند و بعد از نماز آنچه ميسر بود تصديق مينمودند و سلامتى آنماه را باين عمل ميخریدند بسند معتبر منقولست كه ابو على بن راشد بخدمت حضرت امام على نقی علیه السلام عرض نمود كه شما ب محمد بن الفرج نوشته بوديد بهترين سوره ها كه در نماز واجب خوانند **انا انزلناه و قل هو الله احد** است و بر من دشوار است اين دوسوره در نماز صبح بخوانم حضرت فرمود بر تو گران نباشد **والله** كه فضيلت در اين دوسوره است و بسند صحيح منقولست كه حميرى بخدمت حضرت صاحب الامر نوشت كه از آباي شما بمارسيده است حديثى كه عجب دارم از كسى كه انا انزلناه در نمازش نميخواند چگوننه نمازش مقبول ميشود و روايت ديگر رسیده است كه نمازي كه در آن **قل هو الله** نخواند مزكى و مقبول نيست و روايت ديگر رسیده است هر كه در نماز هاى واجبى سوره همزه را بخواند خير دنيا باو ميدهند پس آيا جايز است كه همزه را بخواند و آن دوسوره را ترك نمايد حضرت در جواب نوشتند كه ثواب اين سوره ها كه بشمارسيده است حقت و اگر سوره را كه ثوابى در آن بشمارسيده باشد ترك كنيد و **قل هو الله احد** و انا انزلناه بخوانيد از براى فضيلت اين دوسوره ثواب اين دوسوره را ميبايد با ثواب آن سوره كه ترك كرده ايد و اگر غير اين دوسوره را بخوانيد هم جايز است و نماز شما تمام و كاملست وليكن ترك افضل كرده خواهيم بود (سوره البينه) از امام محمد باقر علیه السلام منقول

است هر که سوره لم یکن را بخواند از شرك بیزارشود و دین پیغمبر ﷺ برای او کامل شود و در قیامت داخل مؤمنان کامل مبعوث شود و خدا او را حساب آسان نماید (سوره الزلزله) بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ملال بهم مرسانید از خواندن اذلزلت الارض زلزلهها بدرستیکه هر که در نمازهای نافله این سوره را بخواند هرگز خدا او را بد زلزله و بصاعقه و بآفتهای عظیم دنیا مبتلا نگرداند و او را باین آفتها نمیراند و در وقت جان کندن، ملك بزرگواری از جانب پروردگارش بنزد او بیاید و بالای سرش بنشیند و بملك موت از جانب حق تعالی بگوید برفق و مدارا سر کن بادوست خدا که خدا را بخواندن سوره اذا زلزلت بسیاریاد میگرد و آنسوره نیز سفارش بملك موت کند پس ملك موت گوید حق تعالی مرا امر کرده است که سخن او را بشنوم و اطاعت او بکنم و تا مرا امر نکند قبض روحش ننمایم پس ملك موت نزد او باشد تا پرده از پیش دیده آن مؤمن بر گیرند و جای خود رادر بهشت ببیند و بعد از دیدن او امر نماید که قبض روحم بکن پس ملك موت در نهایت ملایمت و آسانی قبض روح او بکند و هفتاد هزار ملك روح او را مشایعت کنند بزرودی ببهشت رسانند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که چهار مرتبه سوره اذلزلت بخواند چنانست که تمام قرآن را خوانده است (سوره العادیات) از امام صادق علیه السلام منقولست هر که مداومت نماید بر خواندن سوره العادیات با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محشور شود و در بهشت از رفقای آن حضرت باشد (سوره القارعة) از امام محمد باقر علیه السلام مرویست هر که سوره قارعه را بسیار تلاوت نماید خدا او را از فتنه دجال در دنیا و از حرارت جهنم در آخرت امان بخشد سوره التکائر از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سوره تکائر را در نماز واجب بخواند حق تعالی ثواب صد شهید برای او بنویسد و هر که در نافله بخواند ثواب پنجاه شهید برای او بنویسد و در نماز واجبش چهل صف از ملائکه با او نماز کنند و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که سوره الهیکم التکائر را در وقت خواب بخواند خدا او را در روز قیامت باروی نورانی و دندان خندان و چشم روشن و خوشحال مبعوث گرداند تا او را داخل بهشت کند (سوره الهمزه) از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سوره ویل لکل همزه را در نمازهای فریضه بخواند خدا فقر را از او دور کند و روزی او را فراخ گرداند و او را به مرگ بدنمیراند (سوره الفیل و القریش) از حضرت صادق (ع) منقولست هر که در نمازهای واجب سوره الم تر کیف را بخواند برای او شهادت دهند در قیامت هر دشت و کوهی

و کلوخی که او از جمله نماز گذارندگان بوده است و حقتعالی ندا فرماید راست گفتید شهادت شمارا قبول کردم ای ملائکه او را بی حساب بهشت برید که من او را و عمل او را دوست میدارم و ایضاً از آنحضرت منقولست هر که سوره لایلافرا بسیار تلاوت نماید چون مبعوث شود براسمی از اسبان بهشت سوار شود تا بر مایده نور بنشیند بدانکه مشهور میان علما آنست که یکی از این دو سوره را بتنهائی در نماز واجب نمیتوان خواند بلکه اگر خوانند باهم میباید خواند و همچنین است حکم والضحی والم نشرح و (سوره الماعون) از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که سوره ارأیت الذی یکذب بالذین را در نمازهای فریضه و نافله بخواند از جماعتی باشد که خدا نماز و روزه ایشانرا قبول فرموده است و او را در قیامت به اعمال دنیا حساب نکنند (سوره الکوثر) از حضرت جعفر صادق علیه السلام منقولست هر که سوره انا اعطیناک الکوثر را در نمازهای فریضه و نافله بسیار بخواند خدا در قیامت او را از حوض کوثر آب دهد و او را زیر درخت طوبی در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله جاده سوره الکافرون از امام صادق علیه السلام منقولست هر که سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را در نماز فریضه بخواند خدا او را و پدر و مادرش را بیمارزد اگر شقی باشد نام او را از دیوان اشقیامحو و در دیوان سعدا بنویسد و او را در دنیا سعادت مند بدارد و شهید بمیراند و شهید مبعوث کند و بسند صحیح از امام صادق علیه السلام منقولست پدرم میفرمود قل هو الله احد ثلث قرآنست و قل یا ایها الکافرون ربع قرآن و بسند معتبر از آنحضرت منقولست هر که وقتی برخت خواب رود قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بخواند خدا برات بیزاری از شرک از برای او بنویسد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سفری نماز کردند و ما بآن حضرت اقتدا کردیم در رکعت اول قل یا ایها الکافرون خواندند و در رکعت دوم قل هو الله احد و چون فارغ شدند فرمودند از برای شما ثلث قرآن و ربع قرآنرا خواندم و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ترک مکن خواندن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را در هفت نماز در نافله صبح و دور کعت اول نافله ظهر و دور کعت اول نافله شب و نماز احرام و نماز صبح اگر هوا بسیار روشن شده باشد و سوره طولانی نتوانی خواند و نماز طواف و در روایت دیگر وارد شده است که در این نمازها همه در رکعت اول قل هو الله احد میخواند مگر نافله صبح که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون میخواند سوره النصر از حضرت صادق علیه السلام منقول است هر که سوره اذاجاء نصر الله را در نماز فریضه یا نافله بخواند خدا او را بر جمیع دشمنان نصرت دهد و چون از قبر بیرون آید با او نامه باشد و در آن نامه

امان از صراط و از آتش جهنم و صدای جهنم بوده باشد و بر هر چیز که بگذرد او را بشارت به نیکی دهند تا داخل بهشت شود و از برای او در دنیا از اسباب خیر آنقدر حقتعالی بگشاید که بخاطرش خطور نکرده و آرزوی آن نداشته باشد (سوره اللهب) از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون سوره تبت پیدا ابی لهب را بخوانید لمن و نفرین کنید بر ابولهب که او از جمله تکذیب کنندگان بود و تکذیب پیغمبر و آنچه آورده است مینمورد. (سوره اخلاص) از حضرت صادق (ع) منقولست هر که سوره قل هو الله احد را یکمرتبه بخواند حقتعالی بر او برکت فرستد و هر که دو مرتبه بخواند حقتعالی باو و بر اهلیش برکت فرستد و هر که سه مرتبه بخواند حقتعالی باو و باهلیش و به همسایگانش برکت دهد و هر که دوازده مرتبه بخواند خدا در بهشت دوازده قصر از برای او بنا کند و کاتبان اعمال بیکدیگر گویند بیائید برویم و بقصرهای برادر خود نظر کنیم و هر که صد مرتبه بخواند خداوند عالمیان گناهان بیست و پنجسال او را بیامرزد بغیر خون ناحق و مال مردم و کسیکه چهار صد مرتبه بخواند خدا او را اجر چهار صد شهید کرامت فرماید از شهیدانی که اسبانشان را پی کرده باشند و خونشان را ریخته باشند و کسی که هزار مرتبه بخواند در یک شبانه روز نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یاد دیگری برای او ببیند بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر سعد بن معاذ نماز خواند فرمود هفتاد هزار ملک بر او نماز کردند که جبرئیل در میان ایشان بود از جبرئیل پرسیدم بچه عمل مستحق این شده بود که شما بر او نماز کنید گفت بسبب اینکه قل هو الله احد میخواند ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و در بر گشتن و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که صد مرتبه قل هو الله احد را در وقت خواب بخواند خدا گناه پنجاه ساله او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود خود را حفظ نمائید از سر مردم بخواندن سوره قل هو الله احد رو بجانب راست خود کن و بخوان و بجانب چپ رو کن و بجانب راه خود رو کن و بخوان و رو پشت سر کن و بخوان و بجانب بالای سر کن و بخوان و بجانب پائین نظر کن و بخوان و اگر خواهی که نزد حاکمی بروی چون نظرت بر او افتد سه مرتبه بخوان و هر یکمرتبه که بخوانی يك انگشت را عقد کن از دست چپ و انگشتان را چنین نگاهدار تا از نزد او بیرون آئی و از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که یکروز بر او بگذرد و پنج نماز بکند و در آن پنج نماز قل هو الله احد بخواند باو خطاب کنند که ای بنده خدا تو از نماز گذاران نیستی و بسند دیگر از آنحضرت منقولست هر که بر او یک هفته بگذرد و قل هو الله احد در آن هفته

نخواند و بمیرد بر دین ابولهب مرده باشد و در حدیث دیگر فرمود هر که او را مرضی پیش آید یا شدتی رود و قل هو الله احد را از برای دفع آن نخواند او از اهل آتش است و در حدیث دیگر فرمود هر که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد باید که بعد از نماز واجب خواندن قل هو الله احد را ترک نکند بدرستی که هر که بعد از نماز فریضه قل هو الله احد بخواند خدا باو خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید و گناه او و پدر و مادر او و فرزندان پدر و مادر او را بیامزد بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست هر که سوره قل هو الله احد را بعد از نماز صبح یا زده مرتبه بخواند در آن روز گناهی بر او لازم نشود هر چند بینی شیطان بر خاک مالیده شود و بسند معتبر از حضرت صادق (ع) منقولست که خانه او و خانه همسایگانش را حفظ نماید و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست هر که در وقت خواب قل هو الله احد بخواند حق تعالی پنجاه هزار ملک موکل گرداند که او را حراست نمایند در آن شب و از حضرت امیر المؤمنین (ع) منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که در وقت خواب سوره قل هو الله احد را بخواند گناه پنجاه سالش آمرزیده شود و بسند معتبر از حضرت صادق (ع) منقولست هر که یکمرتبه قل هو الله احد را بخواند چنان باشد که ثلث قرآن و ثلث توریة و ثلث انجیل و ثلث زبور را خوانده باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی بعموض فذک بحضرت فاطمه (ع) اطاعت تبار کرامت فرمود که تب مطیع آنحضرت باشد پس هر که حضرت فاطمه (ع) و فرزندان او را دوست دارد و تیبی بهم رساند و هزار مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند و بحق فاطمه (ع) سؤال نماید زوال تب را بامر الهی زایل میگردد و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود هر که را صداعی یا غیر آن عارض شود دستهای خود را بگشاید و سوره فاتحه و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق بخواند و دست بر روی خود بکشد آن آزار بر طرف شود (سوره المعوذتین) بسند معتبر از امام صادق علیه السلام منقولست که سبب نزول معوذتین آن بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تب بهم رسانیدند جبرئیل این دو سوره را آورد و تعویذ آنحضرت کرد بسند معتبر از صابر منقولست که حضرت صادق علیه السلام امامت کردند در نماز شام و معوذتین خواندند و بعد از فارغ شدن فرمودند که این دو سوره از قرآن است و از حضرت امام رضا علیه السلام بسند معتبر منقولست هر که در حد صباوت و طفولیت تعهد نماید در هر شبی خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را هر يك سمعرتبه و قل هو الله احد مرتبه و اگر نتواند پنجاه مرتبه حق تعالی از او دور گرداند دیوانگی و مرضائی را که عارض اطفال میشود و استسقا و فساد معده و غلبه خون را تا سن پیری مادام

که تعهد و مداومت بر این نماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که در سه رکعت و تر معوذتین و قل هو الله احد بخواند باو خطاب کنند که ای بنده خدا بشارت باد ترا که خدا و تر ترا قبول کرد و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که بعد از نماز جمعه سوره حمد را یکمرتبه و هر یک از معوذتین و قل هو الله احد را هفت مرتبه و آیه الکرسی و آیه سخره و آخر سوره بر آتة **لقد جائکم رسول من انفسکم** تا آخر سوره هر یک را یکمرتبه بخواند کفاره گناهان او باشد از جمعه تا جمعه و از معمر بن خلاد منقولست که در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم در راه خراسان و وکیل خرج آنحضرت بودم مرا امر فرمود که غالیة درست کن چون درست کردم و در شیشه کردم حضرت را بسیار خوش آمد فرمود ای معمر چشم حق است از برای رفع تأثیر چشم در کاغذی سوره حمد و قل هو الله احد و معوذتین را بنویس و در غلاف شیشه غالیه بگذار و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود تأثیر چشم زدن حقیقت و ایمن نیستی که چشم تو در خودت یاد دیگری تأثیر کند پس اگر از تأثیر چشم ترسی سه مرتبه بگو **ما شاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم** و اگر یکی از شما زینتی کند و خوش آینه باشد چون از منزل خود بیرون رود قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند که از چشم باو ضرر نرسد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست کسی که در خواب ترسد در وقت خواب معوذتین و آیه الکرسی بخواند

در بیان مجملی از احوال سلاطین و امرا و معاشرت نمودن با ایشان  
**ینبوع سیم**  
 عدل و جور ایشان است و ذکر آن در چندین جدول جاری میگردد  
**(جدول اول) در بیان عدل و جور ایشان است بدانکه عدل ملوک و امرا از اعظم مصالح**  
 ناس است و عدل و صلاح ایشان موجب صلاح جمیع عباد و معموری بلاد است و فسق و فجور ایشان موزن اختلال نظام امورا کثر عالمیان و میل اکثر ناس بطور ایشان میگردد چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسند معتبر منقولست که دو صنفند از امت من اگر ایشان صالح و شایسته اند امت من نیز صالحند و اگر ایشان فاسدند امت من نیز فاسدند صحابه پرسید کیستند ایشان یا رسول الله فرمود قها و امرا و بسند دیگر منقولست از آنحضرت که فرمود دو کسند که بشقاقت نمیرسند صاحب سلطنتی که ظلم و جور و تعدی کند و کسیکه در دین غلو کند و از دین خارج شود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود امید نجات دارم از برای جمعی از این امت که حق ما را شناسند مگر یکی از سه طایفه صاحب سلطنتی که جور کند و کسیکه بخواهد خود بدعتها در دین کند و فاسقی که علانیه گناهان کند و پروا نکند

و بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست که در قیامت آتش جهنم با سه کس سخن خواهد گفت با امیر و قاری و صاحب مال با امیر خواهد گفت ای آنکسی که خدا ترا سلطنت و استیلا داد و بر زیردستان خود عدالت نکردی پس او را میر باید مانند مرغی که دانه کنجد را بر باید و بقاری میگوید ای آنکسی که خود را در نظر مردم زینت بخوبی میدادی و در حضور الهی معصیت او می نمودی پس او را میر باید و بمال دار میگوید ای آنکسی که خدا بتو دنیای واسع و مال بسیار داده بود و اندکی از آنرا از تو قرض طلبید ندادی و بخل ورزیدی پس او را میر باید و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بر دین خود حذر نمائید از صاحب سلطنتی که گمان کند طاعت او طاعت خداست و معصیت او معصیت خداست و دروغ میگوید زیرا که نیست او مگر در معصیت خالق و طاعتی لازم نیست از برای کسی که معصیت خدا کند و وجوب اطاعت مخصوص خدا و رسول ﷺ و اولوالامر است که ائمه معصومین (ع) اند و حق تعالی برای این امر فرموده است باطاعت رسول ﷺ زیرا که او معصوم و مطهر است از گناه و امر بمعصیت نمیکند و امر باطاعت اولوالامر نموده است برای آنکه ایشان معصوم و مطهرند از بدیها و گناهان و مردم را امر بمعصیت نمیکند و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود در جهنم آسیائی هست که در گردش است پرسیدند چه چیز را خرد میکند یا امیر المؤمنین فرمود علمای فاجر و قاریان فاسق و جباران ظالم و وزیران خائن و رؤسا و سر کرده های کذاب را و در حدیث دیگر فرمود حق تعالی شش کس را بکش خصات عذاب میکند عربان را بتعصب و ادبایان و اصحاب مزارع را بتکبر و امرا و سلاطین را بجور و ستم و فقهها و علمایا بحسد و تاجران را بخیانته و اهل روستارا بنادانی و جهالت و باسانید معتبره منقولست که حضرت رسول ﷺ فرمود هفت کس را من لعن کرده ام و هر پیغمبر اجابت کرده شده که پیش از من بوده است برایشان لعنت کرده اند کسیکه در کتاب خدا چیزی زیاده کند و کسی که قضا و قدر خدا را تکذیب نماید و کسی که مخالفت سنت من نماید و بدعت پیدا کند و کسیکه چیز را حلال گرداند از ظلم بر عترت من و غضب حق ایشان کند که خدا حرام گردانیده است و کسیکه بجبر تسلط بر مردم بهمرساند برای آنکه عزیز کند جمعی را که خدا ایشانرا ذلیل گردانیده و ذلیل کند جمعی را که خدا عزیز گردانیده و کسیکه اموال مشترک مسلمانان را بتنهائی متصرف شود و این را حلال داند و کسیکه حرام گرداند امری را که خدا حلال گردانیده است و بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست اول کسیکه داخل جهنم میشود امیر صاحب تسلطیست که



عدل نکند و مالدار است که حق خدایا ندهد و فقیر است که فخر و تکبر کند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که چون و ایان دروغ میگویند و حکم ناحق میکنند باران از آسمان محبوس میشود چون پادشاهان جور و ظلم میکنند دولتشان پست میشود چون مردم منع زکوة مینمایند چهار پایان هلاک میشوند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که امیر نمیشود کسی برده کسی یا زیاده مگر آنکه چون او را بقیامت بیاورند دستش در گردنش غل باشد پس اگر نیکوکار باشد دستش را میگشایند اگر بدکار و ظالم باشد غل دیگر بر او میافزایند و بسند دیگر از آنحضرت منقولست هر سر کرده جماعتی شود و در میان ایشان نیکو سلوک نکند خدا او را در کنار جهنم بهر روزیکه حاکم ایشان بوده است هزار سال حبس نماید و بسند معتبر منقولست که زیاد قندی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد حضرت از او پرسیدند ای زیاد از جانب خلفای جور و الی شده گفت بلی یا بن رسول الله مرا مروتی هست و مالی جمع نمیکنم و آنچه بهم میرسانم با برادران مؤمن خود مواساة میکنم و برادرانه با ایشان صرف میکنم حضرت فرمود اگر چنین میکنی در هنگامیکه نفس تورا بظلم بر مردم خواند و قدرت بر ایشان داشته باشی یاد آور قدرت خدایا بر عقوبت تو روزی که آنچه بر مردم کرده از ظلم از ایشان گذشته است و گناهش برای تو باقی مانده است و بسند معتبر از امام صادق علیه السلام منقولست خدا برای کسیکه سلطنتی باو داده مدتی از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است پس اگر در میان مردم عدالت میکند حق تعالی امر میفرماید ملک را که بفلک دولت ایشان موکلست که فلک ایشان را دیر بگرداند و باین سبب دراز میشود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان و آنها که جور و ظلم میکنند و عدالت نمیکنند امر میفرماید زود بگردانند پس بزودی روزها و ماهها و سالهای دولت ایشان منتقضی میشود و بسند معتبر منقولست که امیر المؤمنین علیه السلام به نوف بکالی فرمود وصیت مرا قبول کن هر گز تقییب و سر کرده و صاحب حکم و عشار و طمغاجی مشو و بسند معتبر منقول است حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که عدالت و نیکی کردن علامت دوام نعمت است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست سه کسند که ایشان مقربترین خلق خواهند بود نزد حق تعالی در روز قیامت تا خدا از حساب خالایق فارغ گردد شخصی که قدرتش در حالت غضب باعث نشود که ظلم کند بر کسیکه زیر دست اوست و شخصیکه در میان دو کس حکم کند یاراه رود و یک جو بطرف هیچیک میل نکند و شخصی که حق را بگوید خواه بر ضرر خواه بر نفع خود بسند معتبر از آنحضرت منقولست که عدل شیرین تر و گوارا تر است از

آبی که تشنه بیابد و چه بسیار فراخ است و موجب وسعت و رفاهیت میگردد عدل اگر چه اندکی باشد و در حدیث دیگر فرمود عدالت از غسل شیرین تر و از کره نرم تر و از مشک خوشبو تر است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که پدرم در وقت فوت مرا وصیت فرمود ای فرزند زنهار پرهیز از ظلم کسیکه یاوری بر تو بغیر از خدا نیابد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که صبح کند و قصد ظلم کسی در خاطر نداشته باشد خدا گناهان او را در آن روز بیامرزد مگر آنکه خونی را بناحق بریزد یا مال یتیمی را بحرام بخورد و باسانید صحیحه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست پرهیزید از ظلم که ظلمات روز قیامت است یعنی موجب تاریکی آن روز می گردد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ احدی ظلم نمی کند مگر آنکه خدا او را بسبب آن ظلم مبتلا می گرداند در خودش یا در مالش یا فرزندانش و در حدیث دیگر فرمود حق تعالی وحی نمود به پیغمبری از پیغمبرانش که در مملکت پادشاه جباری بود که برو بنزد این جبار و بگو من ترا عامل نکرده ام بر ریختن خونها و گرفتن اموال مردم بلکه ترا برای این قدرت داده ام که باز داری از من صدای ناله مظلومان را بدرستی که من ترك نخواهم کرد فریادرسی ایشانرا در ظلمی که برایشان شده است اگر چه کافر باشند و در حدیث دیگر فرمود که مظلوم از دین ظالم بیشتر میگیرد از آنچه ظالم از مال مظلوم میگیرد بعد از آن فرمود کسی که بدی بمردم میکند بداند که بدی نسبت باو هم واقع شده بدرستی که نمیدرود فرزند آدم مگر چیزی را که میکارد هیچ کس از تلخ شیرین ندرویده و از شیرین تلخ ندرویده است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بد توشه ایست برای روز قیامت تعدی نمودن و ظلم کردن بمردم و بسند معتبر منقولست که شخصی بحضرت محمد باقر علیه السلام گفت از زمان حجاج تاحال من والی مردم شده ام آیا توبه من قبول هست حضرت جواب فرمودند بار دیگر اعاده سؤال کرد حضرت فرمودند توبهات مقبول نیست تا بهر صاحب حقی حقش را ادا نمائی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که ظلمی بر کسی کرده باشد او را نیابد که تدارك آن بکند از برای او استغفار نماید تا کفاره آن ظالم شود

در بیان کیفیت معاشرت ارباب حکم است با رعایا و بیان حقی چند  
جدول دوم

که رعایا برایشان دارند بسند معتبر از امام علی بن الحسین علیه السلام  
منقولست که حق رعیت بر پادشاه بدانند ایشان برای این رعیت شده اند که ایشان را خدا  
ضعیف گردانیده و او را قوه داده است پس واجب است بر او که در میان ایشان بعدالت سلوک

کندواز برای ایشان مانند پند مهربان باشد و اگر از ایشان بجهالت چیزی صادر شود بیخشد و مبادرت بعقوبت ایشان ننماید و شکر کند خدا را بر آن قوتی که او را برایشان داده است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که متولی از امور مسلمانان شود و عدالت نماید و در خانه خود را بگشاید پرده و حجاب از میان خود و مردم رفع کند و در امور مردم نظر نماید و بکارهای ایشان برسد بر خدا لازم است که خوف او را در قیامت بایمنی مبدل گرداند و او را داخل بهشت کند و بسند معتبر منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام نزد عمر بن عبدالعزیز رفتند او گفت مرا مواظله کن حضرت فرمود ای عمر درهای خانه خود را بگشا و در میان خود و مردم حاجبی قرار نده و مظلومان را یاری کن و مظلوم مردم را بایشان رد کن بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست هر دالی که محتجب شود از مردم که کارسازی ایشان نکند حق تعالی در قیامت حوائج او را بر نیورد و اگر هدیه از مردم بگیرد دزدی کرده است و اگر رشوه بگیرد مشرکست و از حضرت صادق منقولست هر که متولی امری از امور مسلمانان بشود و ایشان را ضایع بگذارد خدا او را ضایع بگذارد و در این باب احادیث بسیار است و چون بعامة خلق فایده ندارد در این باب بهمین اکتفا می‌نمائیم و کسیکه آداب امر او حکم خواهد رجوع نماید بنامه‌های شافیه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعمل و امرای اطراف نوشته‌اند خصوصاً نامه طولانی که برای مالک اشتر نوشته‌اند و نامه که بسهل بن حنیف و بمحمد بن ابی بکر نوشته‌اند و بدانکه حق تعالی هر کس را در این دنیا سلطنتی داده چنانچه منقولست که **کلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیتة** در قیامت از سلوک او بار عیثش سؤال خواهد فرمود چنانچه پادشاهان را بر رعایای خود استیلا داده و امیران و وزیران را بر بعضی از رعایا استیلا داده و ارباب مزارع و اموال را بر جمعی از بزرگان و اصحاب بیوت و خدمت و ازواج و اولاد را بر غلامان و کنیزان و خدمتکاران و زنان و فرزندان حکم و زیادتی کرامت فرموده و او را واسطه رزق ایشان گردانید و علمای را داعی طالبان علم ساخته و ایشان را رعیت علما گردانیده و هر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط کرده و هر شخصی را بر قوی و اعضا و جوارح خود والی ساخته که ایشان را بامری بدارد که موجب عقوبت ایشان در آخرت نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز محکوم هر کس ساخته و امر بر رعایت آنها نموده پس هیچکس در دنیا نیست که بهره از ولایت و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان او داخل نباشد و در معاشرت با هر صنفی از ایشان عدلی و جور می‌باشد و هر کس در خور آنچه او را استیلا داده اند نعمتی با او کرامت نموده‌اند

و در خوردن آن نعمت شکر از او طلبیده اند و شکر هر نعمتی موجب مزید و فور آن نعمت میگردد و شکر هر يك از اینها آنست بنحویکه خدا فرموده با آنها معاشرت نماید و حقوقیکه حق تعالی برای ایشان مقرر فرموده رعایت نماید و چون چنین کند حق تعالی آن نعمت را زیاده میگرداند و اگر کفران کند سلب می نماید چنانچه پادشاهان اگر در قدرت و استیلاي خود شکر کنند و رعایت حال رعیت و حقوق ایشان بکنند ملك ایشان پاینده میماند و الا بزودی زایل میگردد چنانکه گفته اند که ملك با کفر باقی میماند و با ظلم باقی نمیماند و همچنین در باب کسیکه صاحب غلامان و خدمتکاران باشد اگر با ایشان ظلم کند و حق ایشان را مرعی ندارد بزودی استیلاي او برایشان بر طرف میشود و اگر عالمی با رعیت خود بد سلوک نماید بزودی علم را از او سلب مینمایند و الا علمش را می افزایند و اگر آدمی اعضا و جوارح خود را بمعاصی الهی بدارد بزودی آن اعضا بیلاها مبتلا میشود و از او زایل میشود انتفاع از آنها و عقاب و ثواب آخرت از برای هر يك از رعایت و عدم رعایت این حقوق است و اگر کسی تفصیل این حقوق را خواهد رجوع نماید بحديث طویلی که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام در باب حقوق وارد شده است و ترجمه که والد فقیر علیه الرحمه والغفران در شرح من لایحضر آن حدیث را نموده اند که بر جمیع حقوق مشتمل است و این رساله گنجایش زیاده از این بسط ندارد

در بیان ثواب اعانت مؤمنان و ادخال سرور در قلب ایشان و دفع  
**جدول سیم**  
 ظلم از ایشان نمودن است و مذمت کسیکه قادر بر نفع ایشان باشد و بایشان نفع نرساند بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که تبسم بر روی مؤمن کردن حسنه است و خاشاکی از روی او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد خدا محبوب تر نیست از داخل کردن سرور و خوشحالی بر مؤمن و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود ای موسی مرا بندگان هستند که بهشت را برای ایشان مباح میکنم و ایشانرا در بهشت حاکم و مختار میکنم موسی گفت پروردگارا ایشان چه جماعتند فرمود کسی که برادر مؤمن خود را خوشحال کند بعد از آن آنحضرت فرمود مؤمنی بود در مملکت پادشاه جباری و او در مقام ایذاء آن مؤمن بر آمد آن مؤمن گریخت و بیلاذ شرك رفت و بیکی از مشرکان پناه برد آن مشرك او را بخانه در آورد و با او مهربانی کرد و او را ضیافت نمود چون آن مشرك مرد حق تعالی باو وحی نمود که بعزت و جلال خودم سوگند اگر ترا در بهشت جائی بود ترا در بهشت ساکن میگردانیدم ولیکن بهشت

حرام است بر کسیکه با شرک مرده باشد ولیکن ای آتش اورا بترسان امامسوزان و آزارش مکن و در دو طرف روز روزی اورا خدا میفرستد سائل پرسید که از بهشت میفرستد فرمود از هر جا که خدا خواهد میفرستد و با سائید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حقتعالی وحی نمود بحضرت داود که بنده از بندگان من حسنه میکند و بسبب آن بهشت را برای او مباح میگردانم داود گفت خداوند آن حسنه کدام است فرمود بر بنده مؤمن من خوشحالی و سروری داخل گرداند اگر چه بیک دانه خرما باشد داود گفت خداوند سزاوار است کسی را که ترا شناسد که امید خود را از تو قطع نکند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست هر که مؤمنی را خوشحال کند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خوشحال کرده و هر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خوشحال و مسرور کند خدا را مسرور و خوشنود کرده است و همچنین اگر مؤمنی را غمگین و آزرده کند خدا و رسول را بخشم آورده است در حدیث دیگر فرمود محبوبترین اعمال نزد حق تعالی ادخال سرور است بر مؤمن باینکه در گرسنگی اورا سیر گرداند یا کربیی و غمی را از خاطر او رفع نماید یا قرضش را ادا کند و از سدیر سرافحتمقول است که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم حق مؤمن نزد آنحضرت مذکور شد حضرت رو بمن کردند و فرمودند می خواهی برای تو بیان کنم مرتبه و منزلت مؤمن را نزد خدا گفتم بلی فرمود چون حقتعالی قبض روح بنده مؤمن میفرماید دو ملک که بر او موکل بوده اند با آسمان میروند و میگویند پروردگارا این بنده تو نیکو بنده بود بطاعت تو مسارعت مینمود و از معصیت تو احتراز میکرد و تو قبض روح او نمودی ما را بعد از او بچه چیز امر میفرمائی خداوند عظیم الشان فرماید که بروید دنیا و نزد قبر بنده من باشید و تمجید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من کنید و ثواب آنها را برای بنده من بنویسید تا او را از قبر مبعوث گردانم پس فرمود می خواهی دیگر بگویم از فضیلت مؤمن گفتم بلی فرمود چون حق تعالی مؤمن را از قبرش مبعوث میگرداند با او از قبرش مثالی و صورتی بیرون میآید و پیش او روان میشود پس مؤمن هر هولی از احوال قیامت را که می بیند آن مثال باو میگوید جزع مکن و مترس و اندوهناک مشو بشارت باد ترا بسرور و کرامت از جانب حق تعالی و با او میآید تا بمقام حساب و حقتعالی او را حساب آسان میفرماید و امر میفرماید او را ببهشت برید و باز آن مثال در پیش او میرود پس مؤمن با او میگوید خداترا رحم کند چه نیکو مصاحبی بودی که با من از قبر بیرون آمدی پیوسته مرا بشارت میدادی بسرور و کرامت از جانب خدا تا آنکه مرا به بهشت رسانیدی تو کیستی آن مثال گوید من آن سرورم که

بر برادر مؤمن خود داخل کردی در دنیا خدا مرا از آن سرور خلق نموده که ترا بشارت دهم و بسند معتبر از مشعل منقولست که سالی بحج رفتم و بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم فرمود از کجا میآئی گفتم بحج آمده بودم فرمود میدانی که حج چه ثواب دارد گفتم نه مگر آنکه بفرمائی فرمود بنده چون هفت شوط طواف این خانه میکند و دو رکعت نماز طواف میگذارد سعی میان صفا و مروه میکند حق تعالی از برای او شش هزار حسنه مینویسد و شش هزار گناه از او محو می نماید و شش هزار درجه از برای او بلند میکند و شش هزار حاجت از حاجت های دنیا و آخرت او را بر می آورد گفتم فدای تو گردم چه بسیار است این ثواب فرمود میخواهی ترا خبر دهم بچیزیکه ثوابش از این بیشتر است گفتم بلی فرمود قضای حاجت مؤمن بهتر است از ده حج و در حدیث دیگر فرمود هر که حاجت مؤمنی را بر آورد حق تعالی او را ندا فرماید که بر من است ثواب تو و رضای من بشوم از برای تو بغیر بهشت و بسند معتبر از مشعل منقولست که امام صادق علیه السلام فرمود که بشنو آنچه میگویم و عمل نما بآن و خبرده بآن بلند مرتبه گان برادران مؤمنند که گفتم فدای تو گردم کیستند ایشان فرمود آنها که رغبت مینمایند در قضای حوائج برادران مؤمن خود بعد از این فرمود هر که یک حاجت برادر مؤمن خود را روا کند حق تعالی در قیامت صد هزار حاجت او را روا کند که یکی از آنها دخول بهشت باشد و یکی دیگر آن باشد که خویشان و آشنایان و برادران خود را که ناصبی نباشند داخل بهشت کند و در حدیث دیگر منقولست که بفضل فرمود حق تعالی جمعی از خلقش را برگزیده است از برای قضای حوائج فقیران شیعیان ما که ثواب ایشان را بهشت کرامت فرماید اگر میتوانی خود را از آن جماعت کن و بر روایت دیگر فرمود قضای حاجت مؤمن بهتر است نزد من از بیست حج که در هر حجی صاحبش بیست هزار درهم صرف نماید و بسند معتبر از امام موسی کاظم علیه السلام منقولست کسیکه برادر مؤمنش در حاجتی بنزد او بیاید رحمتیست از خدا بجانب او فرستاده است پس اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما میگردد و ولایت ما بولایت خدا موصولست و اگر او را رد کند و حاجتش را بر نیاورد و قدرت بر آن نداشته باشد حق تعالی در قبرش بر او ماری از آتش مسلط کند که ابهامش را گزد تا روز قیامت خواه در قیامت خدا او را عذاب کند خواه بیمارزد و اگر آن طالب حاجت او را معذور دارد حالش بدتر خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست مؤمنی که حاجتی از برادر مؤمنش بر او وارد شود و قدرت بر روا کردن حاجت او نداشته باشد و دلش غمگین شود برای اینکه قدرت بر قضای حاجت برادر

مؤمن خود ندارد حقتعالی بسبب آن غم و اهتمام او را داخل بهشت کند و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست خدا را بندگان در زمین هست که سعی میکنند در قضای حاجتهای مردم ایشان ایمنانند در روز قیامت و هر که برادر مؤمن خود را خوشحال و شاد کند خدا دل او را در قیامت فرح و شادی کرامت فرماید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که برادر در حاجت برادر مؤمنش هفتاد و پنج هزار ملک بال مرحت بر او بگستراند و هر قدمی که بردارد حقتعالی حسنه در نامه عملش بنویسد و گناهی از او کم کند و درجه از برای او بلند کند و چون از حاجت او فارغ شود ثواب حجی و عمره باو کرامت فرماید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است هر که اعانت نماید و بریاد رسد برادر مؤمن غمگین مضطر خود را در هنگامی که بسیار بمشقت و سختی افتاده باشد و غم او را زایل کند و اعانت او نماید بر بر آوردن حاجتش حقتعالی برای او واجب کند هفتاد و دو رحمت را که بیک رحمت امور معیشت دنیای او را باصلاح آورد و هفتاد و یک رحمت دیگر را از برای او ذخیره نماید که بآنها دفع نماید از او فزعه و احوال روز قیامت را و در حدیث دیگر فرمود هر که اعانت نماید مؤمنی را حقتعالی از او دفع نماید هفتاد و سه کرب و مشقت را یکی را در دنیا و هفتاد و دو کرب از کربهای عظیم قیامت در هنگامی که همه کس مشغول حال خود باشند و در حدیث دیگر فرمود کسی که غمی و مشقتی از خاطر برادر مؤمن پریشان خود بردارد خدا حاجتهای دنیا و آخرتش را بر آورد و کسیکه عیب مؤمنی را بپوشاند حقتعالی هفتاد عیب از عیبهای دنیا و آخرت او را بپوشاند و خدا در اعانت مؤمن است مادامی که مؤمن در اعانت برادر مؤمن خود است پس منتفع شوید بموعظهها و رغبت نمائید در خیرات و بسند معتبر دیگر فرمود هر که ترک یاری برادر مؤمن خود بکند و قدرت بر آن داشته باشد البته خدا او را در دنیا و آخرت خوار کند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که از مؤمنی شدتی و المی از شدتهای دنیا را بردارد حقتعالی هفتاد و دو شدت و الم از المهای دنیا را از او دور گرداند از حضرت صادق علیه السلام منقولست چهار کس اند که حقتعالی در قیامت نظر رحمت بسوی ایشان میفرماید کسی که شخصی از او چیزی خریده باشد و پشیمان شده رد کند و او قبول نماید و کسیکه مضطرب را فریاد رسد و کسیکه بنده را آزاد کند و کسیکه عزیرا کد خدا کند امیر المؤمنین فرمود هر که رد نماید از مسلمانان ضرر آبی را یا ضرر آتشی را یا ضرر دشمنی را خدا گناهان او را بیامزد و از امام صادق علیه السلام منقولست شخص را ملائکه در قبرش زنده کردند و نشانیدند گفتند که ما صد تا زیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت ندارم ایشان یکی کم کردند

گفت طاقت ندارم و هم چنین کم میکردند تا بیک تازیانه رسید و گفتند از این يك تازیانه چاره نیست پرسید بچه سبب این تازیانه را بر من میزنید گفتند برای آنکه روزی بی وضو نماز کردی و برضعیفی گذشتی او را یاری نکردی پس تازیانه از عذاب بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است هر مسلمانی که نزد مسلمانی بیاید در حاجتی و اوقاد بر قضای آن حاجت باشد و نکند حق تعالی او را در قیامت سرزنش و تغییر شدید بکند و باو بگوید که برادر مؤمن تو آمد بنزد تو در حاجتی که قضای آن حاجت را بدست تو گذاشته بودم و قادر بر آن بودی و نکردی بسبب کمی رغبت و خواهش ثواب آن بعزت خود که بسوی تو نظر نمیکنم در هیچ حاجتی خواه ترا عذاب کنم و خواه بیمارم و در حدیث دیگر فرمود حق تعالی قسم بذات مقدس خود خورده است که خائنی را در جوار رحمت خود جا ندهد سائل پرسید خائن کیست فرمود کسی که از مؤمنی ذخیره نماید در همی رایا منع نماید از او چیزی از امور دنیا را راوی گفت پناه میبرم بخدا از غضب او حضرت فرمود خدا قسم خورده است که سه طایفه را در بهشت ساکن نگرداند کسی که بر خدا رد کند و سخن او را قبول ننماید یا کسی که سخن امام حقی را رد نماید یا کسی که حق مؤمنی را حبس نماید راوی گفت که زیادتی مال خود را باو بدهد فرمود که از جان خود و روح خود باو بدهد و اگر جان خود را بخل کند بر برادر مؤمن خود یعنی ملاحظه عرض و اعتبار خود نماید و حاجت او را بر نیورد شیطان در نطفه او شریک شده بوده است. و در حدیث دیگر فرمود هر که منع نماید از مؤمنی چیزی را که بآن محتاج باشد آن مؤمن و او قادر باشد که آن چیز را از جانب خود یا از جانب غیر باو برساند حق تعالی او را در صحرای محشر بدارد با روی سیاه و چشمان ازرق و دستهای در گردن بسته پس گویند که این خائنی است که با خدا و رسول خیانت کرده است بعد از آن فرماید او را به جهنم برند و از حضرت رسول ﷺ منقول است هر که منع کند صاحب حاجتی را و قادر بر قضای حاجت او باشد مثل گناه گمر که چنان بر آن لازم شود پرسیدند گناه گمر کچی چیست فرمود که در هر شب و روزی خدا او ملائکه و جمیع خلق او را لعنت میکنند و کسیکه خدا او را لعنت کند او را تیاوری نیست.

و راندن ایشان از درگاه خود و دشنام دادن و اهانت نمودن و زدن و سایر انواع ظلم است بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که میان او و مؤمنی حاجبی باشد که مانع از دخول او گردد خدامیان او و بهشت هفتاد هزار حصار مقرر فرماید که از هر حصاری

**جدول چهارم در  
بیان منمت تحقیر  
و ایدای مؤمنان**



تا حصارى هزارسال راه باشد و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند سه نفر از ایشان در خانه بودند و بایکدیگر سخنی داشتند آن مؤمن دیگر بدر خانه آمد در را کوفت غلامی بیرون آمد پرسید که مولای تو کجاست گفت در خانه نیست آن مؤمن رفت و غلام برگشت و مولا از او پرسید بزرگچه کس بود گفت آن مؤمن بود گفتم مولایم در خانه نیست آن مولا ساکت شد و پروائی نکرد از برگشتن آن مؤمن و غلام خود را ملامتی نکرد برانکار و هیچ يك از آن سه نفر آزرده نشدند از برگشتن آن مؤمن و مشغول سخن خود شدند چون روز دیگر شد بامداد آن مؤمن باز بدر خانه آمد دید که ایشان از خانه بیرون آمده اند و بجانب مزرعه خود میروند برایشان سلام کرد و گفت من باشم بیایم گفتند بلی و عذری از او نخواستند از برگشتن روز گذشته و آن مؤمن مرد پریشان محتاج فقیری بود در اثنای راه ابری بر بالای سر ایشان پیداشد گمان کردند باران خواهد آمد سرعت روان شدند ناگاه منادی از میان ابرنوا کرد ای آتش ایشانرا بگیر و من جبرئیلم رسول پروردگار عالمیان ناگاه آتشی از میان ابر نازل شد آن سه نفر را ربود و سوخت آن مرد فقیر ترسان و حیران و متعجب ماند و سبب آن واقعه را ندانست پس برگشت بخدمت حضرت یوشع آمد و قصه را نقل کرد یوشع گفت خدا بر ایشان غضب کرد بعد از آنکه از ایشان راضی بود بسبب کاری که نسبت بتو کردند و واقعه ایشانرا نقل فرمود آن مرد گفت من ایشان را حلال کردم و از ایشان عفو نمودم یوشع فرمود اگر این عفو تو پیش از نزول عذاب بود نفع میگرداما در این ساعت نفعی نمیکند شاید بعد از آن نفعی بایشان برساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است هر مسلمانی که بنزد مسلمانی بیاید بزیارت او یا حاجتی باو داشته باشد او در خانه باشد و رخصت ندهد که او داخل خانه شود و برای او بیرون نیاید پیوسته در لعنت خدا باشد تا آن مؤمن را ملاقات نماید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که نظر کند بسوی مؤمنی که او را بترساند خدا او را بترساند در روزیکه پناهی و سایه غیر از سایه مرحمت او نباشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که بترساند مؤمنی را بسلطنت و استیلاى خود برای اینکه مکر و هوی باو برساند جای او در آتش جهنم است و اگر بترساند و مکر و هوی را برساند در جهنم با فرعون و آل فرعون باشد و در حدیث دیگر فرمود هر که اطاعت نماید بر ضرر مؤمنی بنصف کلمه قیامت چون در آید حقیقتی در میان دو چشمش نوشته باشد که او ناامید است از رحمت من و باسانید معتبره منقول است که حق تعالی میفرماید هر که بنده مؤمن مرا ذلیل کند چنانست که علانیه با من محاربه و جنگ کرده است و بسند معتبر از حضرت

امام محمد باقر علیه السلام منقولست در جهنم کوهی هست که آنرا صد اما میگویند و در صد اوازی هست که آنرا سقر می نامند و در سقر چاهی هست که آنرا هبیب میگویند و هر وقت که پرده از آن چاه بر میگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند و در آن چاه است منازل جباران و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست حلال نیست مسلمانی را که مسلمانی را بترساند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است هر که دستی بر مؤمنی زند که او را ذلیل گرداند یا طمانچه بر روی او زند یا چیزی نسبت باو واقع سازد که کراهت از آن داشته باشد ملائکه او را لعنت کنند تا او را راضی کند و توبه و استغفار کند پس زینهار تعجیل مکنید در ایدای احدی از خلق شاید که او مؤمن باشد و شما ندانید و بر شما باد بتأنی و نرمی که تندی کردن از حربه های شیطان است و هیچ چیز نزد خدا محبوب تر نیست از حلم و نرمی و تأنی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است هر که بر روی مسلمانی طمانچه بزند حق تعالی در قیامت استخوانهای او را از هم پاشد و آتش را بر او مسلط کند و او را غل کرده با آتش جهنم برند و هر که تازیانه در پیش پادشاه جابری یا حاکم ظالمی بدست گیرد خدا آن تازیانه را در قیامت ماری کند که طولش هفتاد ذرع باشد و در جهنم بر او مسلط گرداند و کسیکه سعی نماید در ضرر مؤمنی بسوی ظالمی و بد او را بگوید و باو مکر و هوی نرسد حق تعالی اعمالش را حبط نماید و اگر مکر و هوی یا آزاری باو برسد خدا او را در طبقه همامان در جهنم جاهد و بسند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید چه حال دارد صاحب حکمی که جور کند بر رعیت خود و اصلاح ایشان ننماید فرمود چهارم شیطان و قابیل و فرعون خواهد بود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است شخصی که مؤمنی را بکشد بناحق وقت مردن باو میگویند اگر خواهی یهودی بمیر و اگر خواهی نصرانی بمیر و اگر خواهی مجوسی بمیر و بسندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که گناهکارترین مردم نزد خدا کسی است که کسیرا بناحق بزند یا بکشد و در حدیث دیگر فرمود شما از فریب ندهد حال کسیکه دست بخون مسلمان گشوده بدستیکه او را کشنده هست که هرگز نمیمیرد که آن آتش جهنم است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که آدمی در دین خود هست مادام که مرتکب خون حرامی نشود و کسی که عمداً مؤمنی را بکشد توفیق توبه نمی یابد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که شخصی را در قیامت خواهند آورد با قدر محجمه از خون پس او گوید که من والله کسیرا نکشته ام و شریک در خون کسی نگشته ام حق تعالی باو فرماید که فلان بنده مرا به بد یاد کردی و آن سخن شهرت کرد و باعث کشتن

اوشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست سه کسند که داخل بهشت نمیشوند کسیکه خونی بریزد یا شراب بخورد یا سخن چینی بکند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست اول چیزیکه حقتعالی در آن حکم میفرماید در قیامت خون مسلمانان است پس اول مرتبه دو پسر آدم را حاضر میکنند در میان ایشان حکم میکنند دیگر هر که خونی کرده باشد بعد از آن در میان مردم حکم میکنند و هر که کشته شده قاتل خود را میآورد و خونش را بر روی او میریزد میگوید که این مرا کشته پس او انکار نمیتواند کرد و در حدیث دیگر فرمود حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی علیه السلام که بگو بگروه بنی اسرائیل زینهار اجتناب نمائید از کشتن کسی بغیر حق هر که يك کس را در دنیا میکشد من در جهنم او را صد هزار مرتبه میکشم مثل آن کشتن و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است هر که مؤمنی را عمداً بکشد خدا جمیع گناهان کشته شده را بر کشته‌اش بنویسد و کشته شده از گناهان بدر آید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست فرمود بحق خداوندیکه مرا بحق فرستاده است اگر جمیع اهل آسمان و زمین شریک شوند در خون مسلمانان یاراضی باشند بآن خدا همه را بر رو در آتش جهنم افکند و از امام صادق علیه السلام منقولست که شخصی در قیامت بنزد شخصی بیاید در هنگامیکه مردم در حساب باشند و او را بخون آلوده کند او گوید ای بنده خدا مرا با تو چکار بود گوید در فلان روز يك کلمه گفتمی و اعانت بر کشتن من کردی .

ورعایت نمودن ایشان و دعا کردن برای صلاح ایشان و متعرض  
**جدول پنجم**  
 سطوات ایشان نشدنست بدانکه پادشاهانی که بر دین حق باشند  
**در حقوق پادشاهان**  
 ایشان را بر رعیت حقوق بسیار هستکه حفظ و حراست ایشان  
 می نماید و دفع دشمنان دین از ایشان میکند و دین و جان و مال و عرض ایشان بحمايت  
 پادشاهان محفوظ میباشد پس ایشان را دعا باید کرد و حق ایشان را باید شناخت خصوصاً  
 در هنگامیکه بعدالت سلوک نمایند چنانچه حضرت در این حدیث شریف فرموده اند که از  
 اجلال و تعظیم خداست پادشاه عادل اگر چه ظاهرش اینستکه مراد امام و منسوبان آن  
 حضرت باشد چنانچه در حدیث دیگر همین مضمون وارد شده است و بجای سلطان عادل امام  
 عادل واقع شده است اما احادیث عام بعد از این مذکور خواهد شد و اگر پادشاهان بر خلاف  
 نهج صلاح و عدالت باشند دعا برای اصلاح ایشان میباید کرد یا خود را اصلاح  
 میباید نمود که خدا ایشانرا باصلاح آورد زیرا که دلهای پادشاهان و جمیع  
 خلایق بدست خدا است و مطلق پادشاهان جابر و ظالمانرا نیز رعایت میباید کرد و تقیه

از ایشان واجبست و خود را از ضرر ایشان حفظ کنند و مورد قهر ایشان نمانند چنانچه حضرت سیدالسادین علیه السلام در حدیث حقوق میفرماید حق پادشاه بر تو آنستکه بدانی خدا ترا فتنه اوساخته است و او را امتحان نموده که بر تو استیلا و سلطنت داده است و بدانی بر تو لازم استکه خود را در معرض غضب و خشم او در نیآوری که خود را بهلاک اندازی و شریک گناه او باشی در آنچه نسبت بتو واقع میسازد از اضرار و عقوبت و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه چون نمرود حضرت ابراهیم علیه السلام را بعد از انداختن آتش از ملک خود بیرون کرد داخل ملک پادشاهان قبط شد صندوقی ساخته بود حضرت سازه را در صندوق کرده بود که کسی را بر او نظر نیفتد در ملک آن پادشاه بعشاری رسید چون آمد که عشور مال حضرت ابراهیم را بگیرد گفت در صندوق را بگشا به بینم در صندوق چه چیز هست حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود هر چه خواهی حساب کن و عشورش را بگیر او گفت راضی نمیشوم تا در صندوق را نگشائی چون صندوق را گشود پرسید این کیست فرمود که زن من و دختر خاله من است عشار چون حسن و جمال او را مشاهده نمود حقیقت حال را بیادش عرض نمود پادشاه گفت که همرا با حضور آور چون حضرت ابراهیم علیه السلام بمجلس پادشاه داخل شد پادشاه گفت در صندوق را بگشا فرمود حرمت و دختر خاله من در این صندوق است و هر چه با خود دارم فدا میدهم که در صندوق را باز نکنم پادشاه مبالغه نمود و در صندوق را گشود چون حسن و جمال حضرت سار را مشاهده نمود دست دراز کرد حضرت ابراهیم عرض کرد خداوند دست او را از حرمت من حبس کن در حال دست پادشاه خشک شد نتوانستکه بساره رساند و نتوانست که بسوی خود برگرداند پادشاه گفت خدای تو بادست من چنین کرده ابراهیم علیه السلام گفت بلی خداوند من صاحب غیرتست و حرام را دشمن میدارد او حائل شد میان تو و حرمت من گفت دعا کن خدا دست مرا بر گرداند اگر اجابت تو بکنند من متعرض زن تو نشوم حضرت دعا فرمود دستش صحیح شد باز نظر کرد بساره دست دراز کرد باز حضرت ابراهیم علیه السلام دعا کرد دستش خشکید تا سه مرتبه چنین شد در مرتبه سیم که دستش بر گشت حضرت ابراهیم را تعظیم و تکریم بسیار نمود و گفت بهر جا که خواهی برو اما از تو حاجتی دارم ابراهیم (ع) فرمود چه حاجت است گفت کنیزك قبطیه خوش روی عاقلی دارم میخوامم رخصت فرمائی که او را بساره دهم خدمت او کند پس هاجر مادر اسمعیل را بساره بخشید و حضرت ابراهیم روانه شد پادشاه بمشایعت ابراهیم (ع) بیرون آمد و ابراهیم پیش میرفت و پادشاه از عقب میرفت از برای تعظیم حضرت ابراهیم علیه السلام در اثنای راه وحی رسید بحضرت ابراهیم که بایست و پیش

روی پادشاه جبار راه مرو حضرت ایستاد و پادشاه گفت خداوند منم در این ساعت بمن وحی فرستاد که ترا تعظیم کنم و مقدم دارم و از عقب تو راه روم پادشاه گفت شهادت میدهم که خداوند تو مهربان و بردبار و صاحب کرم است و حضرت رسول ﷺ حضرت امیر المؤمنین وصیت نمود که هشت کسند اگر ذلیل و خوار شوند ملامت نکنند مگر خود را کسیکه به سفره حاضر شود که او را نخوانده باشند و مهمانی که بر صاحب خانه تحکم کند و کسیکه طلب خیر از دشمنان خود نماید و کسیکه از ایشان طلب فضل و احسان نماید و کسیکه خود را در میان دو کس داخل کند در سری که در میان ایشان باشد و او را داخل در آن سر نکرده باشند و کسیکه استخفاف نماید پادشاه و صاحب سلطنتی و کسیکه در جاهای نشیند که اهلیت نیستن در آنجا نداشته باشد و کسیکه با کسی سخن گوید که او گوش ندهد و از او سخن نشنود و از حضرت صادق (ع) منقول است به کس اند که هر که با ایشان مبالغه و منازعه میکند ذلیل میشود پدرو پادشاه و قرض خواه بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که حق سبحانه و تعالی میفرماید منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و من خالق کرده ام پادشاهان را و دلای ایشان در دست من است هر قومیکه اطاعت من میکنند دلای پادشاهان را بر ایشان میبازم و هر قومیکه معصیت من میکنند دلای پادشاهان را بر ایشان بخشیم میآورم پس مشغول مشوید بنقرین و دشنام ایشان و توبه کنید بدین گناه من از گناهان خود تا دلای ایشان را بسوی شما میل دهم و مهربان گردانم و بسند معتبر از حضرت صادق (ع) منقول است که چون خدا خیر زعمتی را می خواهد بر ایشان پادشاهان بانی میکند و وزیر عادل میبازد و وزیر عادلی میبازد و میسر میگرداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم (ع) منقول است که بشیعیان خود فرمود ای گروه شیعیان خود را ذلیل نکنید بترک اطاعت پادشاه خود پس اگر عادل باشد دعا کنید خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد از خدا سؤال نمائید که او را اصلاح نماید بدستیکه صلاح شما در صلاح پادشاه شما است و بدستیکه پادشاه عادل بمنزله پدرو مهربانست پس بخواهید از برای او آنچه از برای خود می خواهید و دشمنان را از برای او آنچه از برای خود دشمنان میدارید و از حضرت رسول (ص) منقول است هر که اطاعت پادشاه نمیکند اطاعت خدا نکرده است زیرا که حقتعالی میفرماید خود را بمیل که میندازد و بسند معتبر از حضرت صادق (ع) منقول است هر که متعرض پادشاه جابری شود و بسبب آن بیلیه مبتلا شود خدا او را در آن بلا اجر ندهد و بر آن شدت او را صبر صفا نقرماید.

جدول ششم در بیان مفاسد قرب پادشاهان

و عدم اعتماد بر تقرب ایشان و نهي از اعانت ظالمين و راضی بودن بظلم ایشان و خوردن طعام های ایشان و مدح کردن ایشان بدانکه تقرب ملوک و امرا موجب خسران دنیا و عقبی است و در دنیا چند روزی اعتباری آلوده بصد هزار مذلت و محنت هست و بزودی بر طرف می شود در دنیا منکوب و در آخرت منسوب می ماند و از برای دانستن این امر مشاهده احوال مختلفه ارباب دولت و سرعت انقضای دولتهای ایشان کافیست و اگر کسی بر احوال ایشان اطلاعی داشته باشد میداند که در عین اعتباریک لحظه رفاهیت ندارند و حسرت بر حال فقرا و بیچاره هامی برند و مفاسد قرب ایشان بسیار است (اول) اعانت ایشان در ظلم نمودن چه بسیار ظاهر است که بسیاری خطبه بایشان بدون اعانت ایشان در بعضی از ظلمها میسر نمیشود (دویم) میل قلبی و محبت ایشان چه بکثرت معاشرت دوستی و محبت بهم میرسد و حقیقتاً میفرماید که رکون و میل مکنید بسوی ظالمان که آتش شمارا مس میکند و اخبار در نهي از امر او ده ایشان بسیار است (سیم) راضی بودن بافعال قبیحه ایشان و این نیز بکثرت معاشرت حاصل میشود و کسیکه بظلمی راضی میشود در آن ظلم شریکست (چهارم) آنکه بکثرت مشاهده اطوار ناپسندیده ایشان قبایح احوالشان از نظرشان محسوس شود بلکه مستحسن مینماید و موجب میل و رغبت اینکس به آن اعمال و افعال می شود و بزودی اینکس با آنها مبتلا میشود (پنجم) آنکه در مجالس ایشان نامتعارف بودن خوش نمانیست بحسب عرف و تعارف مجلس ایشان آنست کسه هر باطلی بگویند و هر قبیحی که اراده نمایند ایشان را مدح و تحسین کنند و این عین نفاق و افتراء بر خدا و رسول است (ششم) آنکه اگر ظلمی در مجلس ایشان شود منع نمیتوان نمود هر فای و کسیکه خواهد مصاحب هم شرب باشد مؤید قول ایشان نیز مینماید بگوید و در این ضمن ترك نهي از متكر بعمل می آید که از جمله گناهان کبیره است (هفتم) آنکه بقای ایشان با هر ظلم می خواهد تا خود نزد ایشان معزز باشد یا بسبب محبت ایشان عزت می خواهد و این نیز جایز نیست (هشتم) آنکه در خانه های شبهه ایشان داخل مییابند و بر بساطهای شبهه ایشان مییابند زفت و از لقمه های شبهه ایشان مییابند خورد و اینها همه موجب تساوت قلبیست بلکه بکثرت خلطه و مصاحبت علم بحرمت آنها بهم میرسد و بی شبهه حرام میشود و بازمییابد تصرف کرده اغماض نمود و مفاسد دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و برای این مضامین احادیث بسیار است چنانچه پسند معتبر از حضرت صادق

منقول است که بخیل را راحت نمیباشد و حسود را لذت نمیباشد و پادشاهان را وفات مییابد و دروغگورا مروت نمیباشد بهسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که پادشاهان از جمیع مردمان بیوفاترند و دوست و یار ایشان از همه کس کمتر است و بهسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر دوستی داشته باشی و بولایت و حکومتی برسند و او را برده یک آنچه بیشتر با تو سلوک میکرد بیای پس او دوست بد نیست برای تو و بهسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که چهار چیز است که دل را فاسد میکند و موجب قساوت قلب میشود و نفاق را بر دل میرویاند چنانچه آب درخت را میرویانند و سوزانند و شنیدن و فحش گفتن و در خانه پادشاهان رفتن و طلب صید کردن و از حضرت رسول ﷺ منقول است هر که ملازم پادشاهان شود مفتن میگردد و هر قدر پادشاهان نزویکتر میشود از خدا دورتر میگردد از حضرت صادق علیه السلام منقول است که صاحب بوج و پزوهیز کار آنست که از محارم الهی بپرهیزد و از شبهه ها اجتناب نماید و اگر از شبهه ها اجتناب ننماید بجزام میافتد بنادانی و کسیکه منگری را ببیند و انکار آن نکند با آنکه قادر بر آن باشد پس دوست داشته است که خدا را معصیت کنند و هر که دوست دارد خدا را معصیت کند با خدا علانیه دشمنی کرده است و کسیکه بقای ظالمان را خواهد پس دوست میدارد که خدا را معصیت کنند و حال آنکه حق تعالی حمد کرده است خود را بر هلاک کردن ظالمان و بهسند معتبر از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است ظلم کننده و کسیکه در ظلم اعانت او نمینماید و کسیکه به ظلم او راضی است هر سه شریکند در ظلم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت عیسی فرمود بگروه بنی اسرائیل اعانت میکنید ظالم را بر ظلم که فضل شما باطل می شود و از حضرت رسول ﷺ منقول است هر که مدح کند پادشاه جابری را و نزد او فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا قرین آن ظلم باشد در جهنم و هر که دلالت کند ظالمی را بر ظلم قرین همامان باشد در جهنم و هر که از جانب ظالمی خصومت کند یا اعانت او نماید چون ملک موت بنزد او بیاید بگوید بشارت باد ترا بلعنت خدا و آتش جهنم و بهسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حاضر میباشید در مجلسی که پادشاه جابری بظلم و عدوان کسیر ازند یا کشد یا ظلمی بر او کند اگر یاری او نکنید زیرا که یاری و نصرت مؤمن بر مؤمن واجب است در هنگامیکه حاضر باشید و اگر حاضر نباشید و مطلع نشوید بر شما حجت تمام نخواهد بود و بهسند معتبر از محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام روزی گذشتند دیدند که من نزد قاضی از قاضیان مدینه نشسته ام روز دیگر بخدمت

آنحضرت رفتم فرمود آنچه مجلس بود که دیروز نشسته بودی گفتم فدای تو کردم آنقاضی مرا اکرام مینماید و گاهی نزد او می نشینم حضرت فرمود چه چیز ترا ایمن کرده است از اینکه لعنتی بر او نازل شود از جانب خدا و جمیع اهل آن مجلس را فرا گیرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وقت وفات امام حسن علیه السلام را وصیت فرمود که صالح را دوست دار برای صلاحش و با فاسق مدارا کن که دین خود را از شر او حفظ نمایی و در دل او را دشمن دار و از حضرت صادق علیه السلام منقول است هر که ظالمی را معذور دارد در ظلمش خدا مسلط کند بر او کسیرا که بر او ظلم کند و اگر دعا کند برای دفع آن ظلم دعایش را مستجاب نکند و او را بر آن مظلوم بودن اجر ندهد و به سند معتبر از آنحضرت منقول است که اعوان ظالمان در قیامت در سزای پرده های آتش خواهند بود تاحق تعالی از حساب خلائق فارغ شود و در حدیث دیگر فرمود از جمله رکون بظلمه است که به نزد پادشاه جابری برود و آنقدر حیات او را خواهد که دست بکیسه کند و باو عطا کند و به سند معتبر از حضرت رسول ص منقول است چون روز قیامت می شود منادی از جانب حق تعالی ندا می کند که کجایند ظالمان و اعوان ایشان و هر که لبقه در دوات ایشان گذاشته یا سر کیسه برای ایشان بسته یا مدی بایشان داده ایشان را با ظالمان محشور کنند و فرمود هیچ بنده نزد پادشاه مقرب نمی شود مگر آنکه از خدا دور می شود و هیچ بنده مالش زیاد نمی شود مگر آنکه شیاطین او بیشتر میشوند و در صحبت دیگر فرمود زینهار احتراز نمائید از درگاه پادشاهان و حوالی و حواشی ایشان که چون که بهو گاه ایشان و حواشی و اتباع ایشان نزدیکتر است از خدا دورتر است و هر که ~~پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا او را از او بردارد و او را حیران گرداند و از حضرت صادق~~ به سند معتبر منقول است که فرمود حفظ نمائید دین خود را بوجه و پرهیزکاری و تقویت کتبت دین خود را بقیه و مستغنی شوید بخدا از طلب نمودن حاجت ها از پادشاهان و بدانید هر مؤمنی که خضوع و شکستگی اظهار کند نزد صاحب سلطنتی یا کسیکه در دین مخالف ~~نماید~~ از برای طمع آنچه در دست اوست از دنیا خدا او را گم نام گرداند و او را دشمن دارد و ~~پس~~ او را گذارد و اگر چیزی از دنیای او بدستش آید حق تعالی برکت را از آن چیز بردارد و هر چه را از آن بهال در حج و عمره و بنده آزاد کردن صرف نماید او را ثواب ندهند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است هر که اعانت نماید ظالمی را بر مظلومی پیوسته حقتعالی از آن ~~مستغنی~~ و ~~مستغنی~~ باشد تادست از آن بردارد.



در بیان جهتی چند است که بان جهات بغاانه حکام و امرای مسلمان  
 جدول هفتم رفتن بدانکه گاه هست که معاشرت با ایشان و اتزده کردن مخالفه  
 های ایشان واجب میشود به سببی چند (اول) تقیه چنانچه سابقاً مذکور شد پس اگر کسی  
 از ندیدن ایشان خوف ضرر نفس یا مال یا عرض داشته باشد برای دفع آن ضرر در بین ایشان  
 لازم است و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بغاانه خلفای بنی عباس علیهم السلام  
 و منسوبان ایشان بتقیه تردد مینموده اند و ملائمت و مدارا با ایشان میفرموده اند (دویم)  
 آنکه بقصد این رود که دفع ضرری از مظلومی بکند یا تقی میبماند و باین سبب  
 نیز گاهی واجب و لازم میشود چنانچه احادیث گذشت در باب فریاد رسی مظلومان و قضای  
 حوائج مؤمنان بلکه اگر کسی قادر بر رفع ظلمی از مؤمنی باشد و رعایت عزت و اعتبار  
 خود بکند و متوجه آن نشود شریک آن ظلم خواهد بود و معاقب خواهد گردید و حقتعالی  
 او را ذلیل خواهد کرد چنانچه در احادیث وارد شده است که هر چیز را از کایتست و زکوة  
 جاه و اعتبار آنست که آنرا صرف قضای حوائج برادران مؤمن کند چنانچه بدانند زکوة  
 مال زیاد میشود بصرف کردن جاه و عزت خود در راه خدا آن نیز زیاد میشود و چنانچه  
 بترك زکوة مال تلف میشود همچنین بترك صرف کردن اعتبار اعتبار بر طرف میشود  
 خدا او را ذلیل میگرداند چنانچه به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بمن برسانید حاجت کسی را که نمیتواند حاجت خود را بمن  
 رسانیدن بدرستی که کسیکه بصاحب سلطنتی برساند حاجت کسی را که قادر بر رسانیدن  
 آن حاجت نباشد حقتعالی در روز قیامت قدمش را بر سراط ثابت بدارد و بهستمن دیگر  
 از آن حضرت منقول است که فرمود اگر از کوهی بزیر آفتاب پاره پاره شود دست تریه دارم  
 از آنکه متولی عملی از اعمال ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان راه روم مگر از برای  
 آنکه غمی از مؤمنی بردارم یا اسیر و محبوسی را خلاص کنم یا قرعنی مؤمنی را ادانمایم به  
 درستی که کمتر چیزی که با اعوان ظالمان میکنند آنست که بر سر ایشان سراپرده از آتش  
 میزنند تا حقتعالی از حساب خلاق فارغ شود و بهسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول  
 است که هیچ جباری نیست مگر آنکه با او مؤمنی میباشد که خدا بسبب آن مؤمن دفع ضرر  
 آنجبار از شیعیان مینماید و بهره آن مؤمن در آخرت کمتر از جمیع مؤمنان خواهد بود  
 به سبب مصاحبت آنجبار و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که  
 خدا را با پادشاهان دوستان میباشد که به سبب ایشان دفع ضرر از دوستان خود مینماید

(سیم) آنکه بقصد هدایت ایشان اگر قابل هدایت باشند بنزد ایشان برود که شاید یکی از ایشان را هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان بگیرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام متقولست که حضرت لقمان بیخانه قضاة و پادشاهان و امر او سلاطین میرفتند و ایشان را موعظه میکردند و برایشان ترحم میکردند بسبب بلائی که ایشان بآن مبتلا گردیده اند و دل به اعتبارات فانی دنیا بسته اند عبرت از احوال ایشان میگردفتند و از اهلوار ایشان چیزی چند اخذ مینمودند که بآن غالب میشدند بر نفس و منجاهده با هوا و خواهشهای نفس میکنند ای عزیز بدانکه جوهری که مذکور شد با وجوه دیگر که ذکرش موجب طول کلام است گاه باشد که غرض واقعی آدمیست اکثر اوقات نفس غرضهای فاسد و خیالات باطل خود را از محبت جاه و عزت و اعتبار و مال و منصبها باین صورتها در نظر آدمی در میآورد و آدمی را فریب میدهد و گمان میکند که از برای خداست اما چون بشکافد معلومش میشود که غرضش محض دنیا بوده است و در این قسم امور هواهای نفسانی با اغراض صحیحه انسانی بسیار مشتبّه میشود پس فریب نفس و شیطان را نباید خورد و خود را در معرض چنین مهالک بدر نیاید آورد

**هدایة الله و جمیع المؤمنین الی مسالک الیقین - یا اباذر لایزال العبد یزاد من الله**

بعد مانی و حلقه ای بود زیوسته آدمی از خدا دور میشود مادام که خلقتش بد است بدانکه خلق صفتی را میگویند که ملکه نفس و عادت او شده باشد و اخلاق حسنه نزد حق تعالی بهتر است از اعمال حسنه همچنین خلقهای بد بدتر است از عملهای بد و پسا باشد که صاحب خلق بدی عبادت بسیار کند و صاحب خلق نیکی آن عبادت را نکند و درجه او نزد خدا رفیع تر باشد و بر اخلاق اعتماد مییابد چون خلق بد عادت نفس شده و بزودی از او متفک نمیشود و بر اعمالی که بواعث آنها ملکات نفس نشده باشد اعتمادی نیست و زود متبدل میشود و خلق فطری مییابد که خفتنالی در اصل فطرت نفس را چنین خلق فرموده باشد و کسبی نیز مییابد و آن بگنترت نماز است بر اعمال خیر حاصل میشود مثل آنکه سخاوت در بعضی مردم فطری است که چنین خلق شده اند و بعضی هستند که در طبعشان بخلی هست اگر در مقام ازاله آن بر آید ازاله اش باین می شود که مکرر خود را بدارد بر احسان نمودن و قبح بخل و زربدن و هر چند بیشتر از او صادر میشود بر نفس آسان تر میشود تا آنکه عادت نفس میشود که بالطبع مایل میشود بسخاوت و گریزان میشود از بخل و باین مرتبه که رسید خلق میشود و همچنین گاه هست که جمعی طبعشان بحسب اصل خلقت بسخاوت مایل است و خود را باغواهی شیطان بر بخل میدارند تا عادت ایشان می شود و هم چنین در سایر اخلاق حسنه و آنکسی

که صاحب خلق حسنی شده است کمالش بیشتر است اما آن کسیکه به مشقت و زحمت زیاد امری را چون بر او دشوارتر است از اینجهت ثوابش ممکن است که زیاده باشد و در حدیث در احادیث وارد شده است گاهی بر مطلق صفات حسنه که ملکه نفس باشد بیشتر است و گاهی بر خصوص خلق معاشرت با خلق اطلاق میکنند و همچنین در حدیث آمده است بدانکه بدخلتی بدترین صفات ذمیه است و پیوسته خود را کثر خلق از او در حدیث آمده است خلقی بهترین صفات حسنه است و جمیع معایب را میپوشاند و از اعظم ارکان این است که بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست از مؤمنان کسی ایمانش کمترین است که خلقش نیکوتر است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که روز قیامت در میزان آن حدیث چیزی بهتر از خلق حسن نیست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ عملی نزد خداوند محبوبتر نیست از اینکه مردم را فرا گیرد بخلق نیکوی خود و در حدیث دیگر فرموده است خلق نیکو آدمی را میرساند بدرجه کسیکه روزها روزه دارد و شبها عبادت خدا ایستد و در حدیث رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بیشتر چیزی که امت من بسبب آن داخل بهشت میشود بیشتر از نعمات الهی است و خلق نیکو و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خلق نیکو که با خدا میگذارد چنانچه آفتاب بیخرا میگذارد و فرمود که نیکی کردن و بخلق نیک و بر خیر عمل نمودن خانهها را معمور و آبادان میکند و در حدیث دیگر فرمود بدرستی که خلق نیکو است از جانب حق تعالی که بخلق خود عطا میفرماید و بعضی از آن سجیه و طبیعت آدمیست و بعضی آنست که آدمی نیت و عزم خود را بر آن میدارد و او را پرسید کدامیک بهتر است حضرت فرمود که صاحب سجیه را چنین خلق کرده اند و غیر آن نمیتواند کرد و صاحب نیت و عزم صبر میکند بسبب اطاعت خدا و خود را بجز بر نیکی خلق میدارد این بهتر است و از حدیث بیشتر است و بدروایت دیگر فرمود حق تعالی بندگرا بر حسن خلق ثواب عظیمی فرستد که کرامت میفرماید و بسند معتبر از علامه ابن کثیر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود چون با مردم خلطه نمائی اگر توانی چنین کن با هر که مخالطه کنی دست تو بر بالای دست او باشد و احسان تو با او زیاده باشد از احسان او بدرستی که گاه هست بنده در عبادت تصویر دارد و خلق نیکویی دارد خدا او را با نخلق نیکو بر تبه و درجه حیاضی میرساند که روزها روزه دارند و شبها عبادت میکنند و در حدیث دیگر فرمود روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند کنیز یکی از انصار آمد و کنار جامه حضرت را گرفت حضرت برخاستند که شاید سخنی با کاری داشته باشد چون برخاستند او ساکت شد و هیچ نگفت حضرت نشستند

باز دست بکنار جامه حضرت دراز کرد باز حضرت برخاستند تا سه مرتبه چنین کردند و در مرتبه چهارم که حضرت برخاستند اندکی از کنار جامه حضرت را جدا کرد و روانه شد صحابه آن کنیز را ملامت کردند که چرا اینقدر آزار آنحضرت کردی و چه کار داشتی گفت در خانه ما بیماری بود مردم آن خانه مرا فرستاده بودند که پاره از جامه آنحضرت را برای شفا بگیرم چون دست گذاشتم حضرت برخاستند حیا کردم که بگیرم و نخواستم که حضرت را تکلیف نمسایم یا رخصت بگیرم در آخر خود جدا کردم و رفتم و باسانید بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بدی خلق فاسد میکند ایمان و اعمال خیر را چنانکه سر که غسل را ضایع میکند و فرمود کسیکه خلقتش بد است خود را پیوسته در عذاب دارد بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که توبه صاحب خلق بد مقبول نمیشود زیرا که اگر از یک گناه توبه میکند بگناهی از آن بدتر گرفتار میشود و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن هموار نرم و ملایم و باسماحت و صاحب خلق نیکو است و کافر درشت و غلیظ و بد خلق و متعجب است از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود حق تعالی دین اسلام را برای شما شیعیان پسندیده است پس نیکو مصاحبت نمائید با آن به سخاوت و حسن خلق و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند که چه قدر است اندازه خلق نیکو فرمود آنست که پهلوی خود را نرم کنی که از پهلوی تو کسی آزار نیند و سختی را ملایم و نیکو کنی چون به برادران مؤمن خود پرسی بخوش روئی و خوشحالی با ایشان ملاقات نمائی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود جبیل از جانب پروردگار عالمیان بنزد من آمد و گفت یا محمد بر توباد بحسن خلق که خیر دنیا و آخرت با حسن خلق است و فرمود که شبیهترین شما بمن کسی است که خلقتش نیکوتر باشد و در حدیث دیگر فرمود نزدیکترین شما در قیامت کسی است که خلقتش نیکوتر باشد و با اهلش بهتر سلوک نماید و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود نمیتوانید همه مردم را بمال خود فرا گیرید پس همرا فرا گیرید بخوش روئی و نیکو ملاقات نمودن و در حدیث دیگر بنوف بکالی فرمود که خلق خود را نیکو کن تا خدا حسابت را سبک کند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون خیر فوت سعد بن معاذ انصاری را حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانیدند حضرت با صحابه بجزازه او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند نزد او تا از غسل فارغ شدند چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردای بطریق اصحاب مصیبت از بی جزازه او روان شدند و گاهی جانب راست تابوت را میگرفتند و گاهی جانب چپ را چون بنزد قبرش گذاشتند حضرت داخل قبرش شدند و بدست مبارک

خود اورا درلحد گذاشتند و خشت را بر او چیدند و بگل رخنه های خشتها را مسدود کردند چون بیرون آمدند و خاک بر قبرش میریختند فرمود میدانم که بدن سعد خواهد پوسید اما حقیقتا دوست میدارد که بنده هر کاری کند محکم بکند و موقنیکه حضرت قبرش را هموار می کردند مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد بهشت از برای تو حضرت فرمود ای مادر سعد خاموش باش و جز مکن بر پروردگار خود بدستی که به سعد در قبرش فشارشی رسید چون حضرت برگشتند صحابه گفتند یا رسول الله در جنازه سعد کاری چند کردی که در جنازه هیچکس ندیدیم چنین کنی در جنازه اش بی ردا و کفش رفتی فرمود ملائکه را دیدم که در جنازه او صاحب تعزیه اندا و بی ردا و کفش آمده اند نیز تاسی بملائکه کردم گفتند گاهی جانب راست جنازه را می گرفتند و گاهی جانب چپ را فرمود دستم با دست جبرئیل بود هر جا که او می گرفت من می گرفتم گفتند که خود در غسلش حاضر شدی و بر جنازه اش نماز کردی و بدست خود درلحدش گذاشتی و بعد از آن فرمودی که باو فشارش قبر رسید فرمود برای این فشار قبر باورسید که با اهل و یارانش کج خلقی میکرد حضرت رسول فرمود دو خصلت است که در مسلمان جمع نمیشود بخیل بودن و کج خلق بودن یا اباندر الکلمة الطیبة صدقة و کل خطوة تخطوها الى الصلوة صدقة یا اباندر من اجاب داعی الله واحسن عمارة مساجد الله کان ثوابه من الله الجنة فقلت بایں انت و امی یا رسول الله کیف نعمر مساجد الله قال لا ترفع فیها اصوات و لا یخاض فیها بالباطل و لا یشتري فیها و لا یباع و اترك اللغو مادمت فیها فان لم تفعل فلاتومن يوم القيمة الانفسک یا اباندر ان الله تعالی یعطیک مادمت جالساً فی المسجد بكل نفس تنفس فیہ درجة فی الجنة و تصلی علیک الملائکه و تکتب لك بكل نفس تنفس فیہ عشر حسنات و تمحی عنک عشر سیئات یا اباندر اتعلم فی ایشیء انزلت هذه الاية اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون قلت لافداک ابي و امی قال فی انتظار الصلوة یا اباندر اسباغ الوضوء فی المکاره من الکفارات و کثره الاختلاف الى المسجد فذالکم الرباط یا اباندر يقول الله تبارک و تعالی ان احب العباد الى المتحابون بجلال المتعلقة قلوبهم بالمساجد و المستغفرون بالاسحار اولئك اذا اردت باهل الارض عقوبة ذکرتهم فصرقت العقوبة عنهم یا اباندر کل جلوس فی المسجد لغوا لائنة قرائة فصل او ذکر الله او سائل عن علم ای ابو ذر کلمة پاکیزه و نیکو صدقه است یعنی سخنی که بگوئی و بسبب آن نفعی بمؤمنی برسد ثواب تصدق دارد یا سخن خوب هر چه باشد از قرآن و ادعیه و از کار و حکم و معارف همه صدقه

است زیرا چنانچه سابقاً دانستی صدقه هر نعمتی آنست که آنرا در راه رضای حق تعالی صرف نمایند پس صدقه زبان آنست که آنرا بطالبانش بذل کنند و صدقه پای آنست که در راه قرب خدا سعی نمایند چنانچه بعد از این فرمود هر گامیکه بسوی نماز جماعت در مساجد یا مطلق نماز بر میداری صدقه است ای ابوذر هر که اجابت نماید داعی خدا را یعنی مؤذن را که از جانب خدا مردم را بنماز میخواند و نیکو آبادان کند و معمور گرداند مساجد الهی را ثوابش از جانب خدا بهشت است ابوذر گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چگونه آبادان کنیم مساجد الهی را فرمود صدا در مسجدها بلند نکنند و مشغول سخن لغو و باطل نشوند چیزی نخزند و نفر و شند ترک نمایند سخن لغو و بی فایده را مادام که در مسجدی و اگر آنچه نبی شده بکنی در قیامت ملامت نخواهی کرد مگر خود را ای ابوذر بدستیکه مادام که در مسجد نشسته حقیقتاً بهر نفسی که میکشی درجه در بهشت بتو عطا میفرماید و بر تو صلوات میفرستند ملائکه و طلب رحمت از برای تومی نمایند و بهر نفسی که در مسجد میکشی ده حسنه در نامه عملت ثبت میکنند و دو گناه محومی نمایند ای ابوذر میدانی که این آیه در چه چیز نازل شده است **اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون** (ترجمه اش بقول اکثر مفسرین آنست که ای گروه مؤمنان صبر کنید بر مشقت طاعات و بر آنچه بشما میرسد از سختیهای دنیا و شکیبائی و رزید بر شداید حرب بادشمنان دین یا با نفس و شیطان قدم استوار دارید در میدان محاربه ساخته و مهیا و آماده باشید در سر حدها برای دفع دشمنان دین از مسلمانان و بترسید از خدا و بپرهیزید از معاصی شاید که رستگار شوید) ابوذر گفت نمیدانم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود این آیه در باب انتظار کشیدن نماز نازل شده است یعنی کسیکه از نماز ظهر مثلاً فارغ شود در مسجد بماند و مشغول تعقیب و یاد خدا باشد تا وقت فضیلت نماز دیگر داخل شود و آنرا بجای آورد و میان این دو نماز مشغول نگردد دنیا نشود صبر کرده است بر مشقت طاعات و قدم استوار کرده است در معارضه نفس و شیطان و خود را مربوط ساخته و بسته است بر عبادت الهی و انتظار برده که در نماز دیگر با نفس و شیطان بار دیگر مجادله نماید و مهیبای محاربه ایشان بوده است و در کمین شیطان بوده که در حصار ایمانش رخنه نکند و همچنین در مابین نماز عصر و شام و مابین نماز شام و خفتن و سایر نمازها اگر کسی را شغل ضروری نبوده باشد و ممکن است که مراد حضرت این باشد که هر که شامل این عمل نیز هست گویا شامل جهاد بادشمنان ظاهری نیز بوده باشد و ممکن است که آیه در خصوص این امر نازل شده باشد ای ابوذر وضو را کامل و تمام باشراط

و آداب و سنتیها بجا آوردن در سختیها و هوای سرد از کفاراتست که موجب کفاره گناهان میگردد و بسیار بمسجدها رفتن و ملازم مساجد بودن رباط است که حقتعالی در این آیه بآن امر فرموده است ای ابوذر حقتعالی میفرماید بدستیکه محبوبترین بندگان بسوی من گروهی اند که بایکدیگر دوستی میکنند بمال خلالی که من بایشان داده ام و دلهای ایشان بسته است بمساجد و از گناهان خود استغفار می نمایند در سحرها این جماعتند که هر گاه اراده می نمایند باهل زمین عذابی بفرستم بیرکت ایشان عقوبت خود را از اهل زمین باز میدارم ای ابوذر هر نشستی و بودنی در مسجد لغو و بی فایده است مگر برای سه چیز نماز گذارنده که در نماز خود قرائت قرآن کند یا کسیکه بیاد خدا مشغول باشد یا کسیکه علم و مسائل دین خود را از علما سؤال نماید بدانکه هر يك مفاد مضامین مذکور در احادیث بسیار منقولست و بعضی سابقاً مذکور شد در ضمن بیان فضل مساجد و غیر آن و باید دانست که ممکنات محتاج بمکان را يك خانه و یکبار گاه و يك در گاه و يك تخت و يك کرسی میباشد اما خداوند بی نیاز چون در مکان نیست و نسبت همه مکانها باو مساوی است برای طالبان عبادت و معرفت و قرب و خویش بار گاهها و منظره ها و جلوه گاهها مقرر فرموده چنانچه بالاتشبیه پادشاهان را عرشی میباشد که جلوه بزرگی و کمال خود را برای مردم بر آن عرش میکنند خداوند ذوالجلال را عرشهاست و در هیچیک محتاج نیست يك عرش او جمیع ممکناتست که مستقر قدرت و عظمت اویند و در هر روزه از ذرات ممکنات که نظر میکنی صفات کمالش بر تو جلوه ها میکند اثر قدرتش در آن ظاهر و اثر علم و حکمتش باهر و اثر لطف و رحمتش در آن هویدا است نه بآن معنی باطلی که در آن ملحد میگویند که با همه چیز یکی است و همه چیز اوست تعالی شأنه عما یقولون بلکه آثار صفات کمالیه خود را در همه چیز ظاهر گردانیده و در هر چیز که نظر میکنی چندین هزار آثار قدرت و علم و لطف و رحمت او مشاهده می نمائی و از این عرشها يك عرش که از همه بزرگتر است و آثار قدرت او در آن بیشتر است آنرا عظیم و اعظم فرموده و دوستان خاص خود را بمشاهده آن عرش برده و اگر نه نسبت او بآن عرش و زمین و آسمان و دریا و صحرا یکیست و يك عرش دیگر محبت و معرفت اوست یعنی دلهای دوستان و مقربانش که آن دلها را برگزیده و مستقر بار گاه عظمت و جلال محبت و معرفت صفات کمال و جلال و جمال خود گردانیده چنانچه منقولست که دل مؤمن عرش خداوند در حین است و دیگر برای طالبان عبادت و قرب خویش بار گاهها مقرر فرموده و آنبار گاهها را مهبط فیضهای بی نهایت و رحمتهای بی اندازه خود گردانیده بار گاه اعظمش عرش اعلی است که خاص الخاص خود

رایان بارگاه راه داد و در زمین بارگاهها مقرر فرمود و بسان بارگاه ناقصان و عاجزان بطلا و تقوی و یاقوت و مروارید نیاراسته زیرا که حسن ذاتی را آرایشی نمی باید اینان رشته های معیوب خود را بزورهای دنی می آرایند و چندانکه بیشتر می آرایند و قاحتشان بیشتر ظاهر میشود ولیکن قادر ذوالجلال سنگ سیاهی چند را بر روی یکدیگر میگذازد و صد هزار نور معنوی در آن سیاهی سنگها از فیوض نامتناهی تعبیه می فرماید و عالمیان را از اطراف و جوانب بدرگاه خود می خواند می روند و روبرو آن سنگ و خاک می مالند و از آن نورهای معنوی بهره های نامتناهی می برند و اگر خانه کعبه را از یک دانه یاقوت می ساخت مردم بسیر یاقوت می رفتند نه به فرمان حی لایموت و بزرگواری و نفاذ حکمش ظاهر نمیشد بعد از آن بارگاهها بسان بارگاه خود بی پیرایه و کم زینت برای مقربان خاص خود مقرر فرمود و از نور جلال خود چندان در آنجا جلوه داده که پادشاهان باشوکت و نخوت چون به آن آستانها میرسند بی اختیار بر خاک می افتند و جبین را فرش آن زمین میکنند و کسی را که اندک بصیرتی داشته باشد میدانند که بعوض طلا و مروارید و یاقوت بر آن درو دیوارها چه نورها و فیضهای روحانی بکاررفته که دیده عقلها را خیره میکند دیگر از بارگاههای قریش مساجد است که آنها را محل قرب و فیض خود گردانیده **وان بیوتی فی الارض المساجد** در شان آنها فرموده و بر روی بویاهای کهنه برای دوستان خود که دیده بصیرتشان را جلا داده فرستاده و زانند و عزت و مکرمت بر روی خز و پرنیان لطف و مرحمت گسترده و در شبهای تاریک مشعلهای نور و هدایت و محرابهای عبادت برای ایشان افروخته است و دلهای ایشان را چنان مایل بآن مکان عالی شان گردانیده است که یکتار بوریای کهنه آنرا بملك قیصر و خاقان نمی فروشد و اگر بضرورت زمانی دور میشوند مانند ماهی که از آب جدا شود قرار نمی گیرند تا باز خود را بآن محل انس و راحت رسانند از جمله فواید عظیمه مساجد اجتماع و ملاقات برادران مؤمن است که بایکدیگر ملاقات میکنند و از فواید یکدیگر بهره مند میشوند و در سلوک راه بندگی معین میگردند و در نماز بیرکت یکدیگر بفضیلت جماعت **قلین** میشوند و نماز را بجماعت ادا نمودن از سنن مؤکد حضرت سید المرسلین **صلی الله علیه و آله** است و بر آن فواید بی غایت مترتب میشود و بقبول اقریبست زیرا ظاهر است که اگر شخصی تنها بدرگاه پادشاهی رود حاجتش بحصول آنقدر نزدیک نیست که با جمعی کثیر برود و این نیز معلوم است که ذاب بزرگان نیست چون جمعی بدرگاه ایشان روند و عمل یکی شایسته باشد عمل او را قبول کنند دیگرانرا محروم بر گردانند و چنانچه آدمی در



نمازی یا کاری که تنهایی کند بگوش و چشم و زبان و سایر اعضا و جوارح احتیاج دارد و از هر يك كاری می آید که از عضو دیگر نمی آید و از مجموع اینها مطلوب بعمل می آید همچنین در میان افراد انسان کامل من جمیع الوجوه نایابست پس جمعی که در یکجا مجتمع میشوند یکی علم دارد و یکی پرهیز کاری دارد و یکی رقت دارد و یکی حضور قلب دارد و همچنین سایر صفات چون همه باهم در عبادت شریک شدند و عمل خود را یکی کردند همچون تمام الاجزائی بهم میرسند که خاصیت آن قبول و استجاب دعا و قرب و سایر فواید عظیمه است و ایضاً بتجربه و اخبار معلومست که این شرکت موجب کسب کمالات از یکدیگر میشود و دلها را بیکدیگر راهی بهم میرسند چنانچه بتجربه ظاهر شده است که اگر یک صاحب رقتی در میان جماعتی که با یکدیگر نواز کنند باشد همدا بر رقت می آید و یک فایده دیگر آنست که این جمعیت لشکر صف بسته راسته اند در برابر شیطان و لشکر او که جرأت نمیکند بر ایشان مسلط شوند چنانچه وارد شده است که رخنه در میان صفها مگذارید که شیطان جامیکند و ایضاً مرویست که جدا از صف تنها مایستید که گر که گوسفند از گله جدا مانده را می خورد فواید نماز جماعت بینهایتست و بد که همه آنها سخن بطول میکشد در این باب بد که چند حدیث در فضیلت نماز جماعت و تعقیب اکتفا مینمائیم پسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست که صفوف امت من در زمین مانند صفهای ملائکه است در آسمان و یک کمت نماز جماعت برابر است با بیست و چهار کمتی که نزد حق تعالی محبوبتر باشد از عبادت چهل سال و روزی که حق تعالی اولین و آخرین را برای حساب جمع نماید هر که قدم بسوی جماعت برداشته باشد خدا هولهای قیامت را بر او آسان کند و او را بیپشت رساند و در حدیث دیگر فرمود هر که نماز صبح را بجماعت بگذارد و بنشیند بتعقیب و مشغول ذکر الهی باشد تا آفتاب طالع شود در جنت الفردوس هفتاد درجه باو کرامت فرماید که از هر درجه تا درجه دیگر هفتاد سال راه باشد بدویدن اسب تندرو هر که نماز ظهر را با جماعت بجا آورد حق تعالی در جنت عدن پنجاه درجه باو کرامت و عطا فرماید که هر درجه پنجاه سال راه باشد بدویدن اسب تندرو هر که نماز عصر را با جماعت بکند چنان باشد که هشت نفر از فرزندان اسمعیل را از بندگی آزاد کرده کسی که نماز خفتن را بجماعت بکند ثواب یک حج مبرور و یک عمره مقبول برای او نوشته شود هر که نماز خفتن را بجماعت بکند ثواب عبادت شب قدر باو عطا فرمایند و در حدیث دیگر منقولست که بصحابه فرمود می خواهید شمارا دلالت کنم بر عملی که کفره گناهان شما باشد و بسبب آن حق تعالی حسنت شمارا

زیاده گرداند گفتند بلی یا رسول الله فرمود وضو را کامل ساختن بادشواری و شدت و بسیار گام برداشتن بسوی مسجدها و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و هر که از شما از خانه خود با وضو بیرون آید و نماز را در مسجد با مسلمانان بجماعت ادا نماید و انتظار نماز دیگر برود ملائکه از برای او دعا کنند که خدایا او را بیمارز خدایا او را رحم کن و بر او رحمت فرست و در حدیث معتبر دیگر فرمود هر که پیش نمازی جماعتی بکند بر خصت ایشان و رضای بامامت او باشند و در حاضر شدن بنماز رعایت اعتدال نماید و نماز نیکو موافق حال ایشان بجا آورد حقیقتاً مثل ثواب آن جماعت باو عطا فرماید بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود هر که پپای خود بسوی مسجد برود برای نماز جماعت بهر گامیکه بردارد هزار حسنه در نامه عملش بنویسند و هفتاد هزار درجه برایش بلند کنند و اگر بر این عمل باشد تا به مرد حق تعالی هفتاد هزار ملک بر او موکل فرماید که در قبر او را عیادت کنند و در تنهایی قبر مونس او باشند و از برای او استغفار نمایند تا از قبرش مبعوث شود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را وصیت فرمود که سه چیز است باعث رفع درجات میشود کامل ساختن وضو در هوای سرد و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و در شب و روز قدم برداشتن بجهت نمازهای جماعت و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرط نمود با همسایگان مسجد که بنماز جماعت حاضر شوند و فرمود جمعی که بنماز جماعت حاضر نمیشوند یا این عمل را ترک کنند امر میکنم مؤذن را که اذان و اقامه بگوید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را میفرستم که هر که بنماز حاضر نشده باشد خانههای ایشان را بسوزاند با ایشان و در حدیث دیگر فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که اذان جماعت را بشنود در مسجد و بی عذری از مسجد بیرون رود منافق است مگر آنکه اراده بر گشتن داشته باشد و بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام منقولست هر که نمازهای پنجگانه را با جماعت ادا نماید شما گمان نیک باو ببرید و شهادت او را قبول نمائید و در حدیث دیگر فرمود هر که نماز خفتن را با جماعت بکند در امان خدا است و هر که بر او ظلم کند چنان است که بر خدا ظلم کرده است و هر که پیمان او را بشکند پیمان خدا را شکسته است و بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست کسیکه انتظار نماز کشد بعد از نماز او از جمله زایران خدا است و بر خدا لازم است که زایر خود را گرامی دارد و آنچه او بطلبد عطا فرماید و فرمود طلب روزی نمائید در مابین طلوع صبح و طلوع آفتاب که آن تأثیرش در روزی زیاده از سفرها کردن است برای تجارت و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید

ای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از نماز صبح یک ساعت و بعد از نماز عصر یک ساعت تا من مهمات ترا کفایت کنم و حاجات ترا بر آورم در حدیث دیگر فرمود هر که بعد از نماز صبح در جای نماز خود بنشیند و بیاد خدامشغول باشد تا آفتاب بر آید حق تعالی او را از آتش جهنم مستور کند و در حدیث دیگر فرمود ثواب حج بیت الله الحرام باو کرامت فرماید و گناهانش را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی نمازهای پنجگانه را در بهترین ساعتها بر شما واجب گردانیده است پس بر شما باد بدعا کردن بعد از نمازها و از حضرت رسول منقولست که تعقیب خواندن نماز صبح و نماز عصر موجب زیادتى روزى است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آدمی را بعد از هر نماز البته یک دعای مستجاب هست بدانکه احادیث در فضیلت تعقیب بسیار است و تعقیبات مخصوص از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت (ع) وارد شده است باید که آنها را تحصیل نمایند و بر آنها مداومت کنند و کسی که آنها را نیابد قرآن خواندن و هر ذکرى که داند خواندن ثواب تعقیب دارد و بهر زبانی که داند حاجات و مطالب خود را از خدا بطلبد بعد از نمازها یا با ذکر کن یا بالعمل بالتقوى اشد اهتماماً منك بالعمل فانه لا یقبل عمل بالتقوى و کیف یقبل عمل بالتقوى يقول الله عزوجل انما یتقبل الله من المتقین یا باذر لا یكون السرجل من المتقین حتى یحاسب نفسه اشد من مجاسبة الشریک شریکه فیعلم من این مطعمه و من این مشربه و من این ملبسه اهن حل ذلك ام من حرام یا باذر من لم یبال من این اکتساب المال لم یبال الله عزوجل من این ادخله النار یا باذر من سره ان یتقوا ان یكون اکرم الناس فلیتق الله عزوجل یا باذر ان احبکم الی الله جل ثناؤه اکثر کم ذکر آله و اکرمکم عند الله عزوجل اتقیکم له و انجاکم من عذاب الله اشد کم له خوفاً یا باذر ان المتقین الذین یتقون الله عزوجل من الشیعی الذی لا یتقی منه خوفاً من الدخول فی الشبهة یا باذر من اطاع الله عزوجل فقد ذکر الله و ان قلت صلوته و صیامه و تلاوته للقرآن یا باذر اصل الدین الورع و رأسه الطاعة یا باذر کن اعبداً للناس و خیر دینکم الورع یا باذر فضل العلم خیر من فضل العباده و اعلم انکم لو صلیتم حتى تكونوا کالحنا یا و صتمتم حتى تكونوا کالآ و نارما ینفعکم الا بورع یا باذر ان اهل الورع و الزهد فی الدنیا هم اولیاء الله حقاً ای ابوزر باید که اهتمام کردن تو بعمل بالتقوى زیاده باشد از اهتمام تو باصل عمل و بسیاری آن بدرستی که اندک نیست عملی که بالتقوى و پرهیز کاری باشد و چگونه اندک باشد عملی که مقبول در گناه الهی باشد و عمل بالتقوى مقبولست چنانچه

حقتعالی میفرماید که خدا قبول نمیفرماید عملها را مگر از متقیان و پرهیزکاران ای ابوذر آدمی از متقیان نمیشود تا محاسبه نفس خود نکند شدیدتر و بدقت تر از محاسبه شریکی که در مال شریک خود میکند تا آنکه بسبب محاسبه از نفس از احوال خود آگاه شود و بداند که خوراکش از کجا بهم میرسد و آشامیدنش از کجاست و پوششش از کجا باو میرسد آیا از حلال بهم میرسد یا از حرام پس سعی کند که اینها همه از حلال باشد ای ابوذر کسیکه پروا نکند که مالش را از کجا کسب میکند و از حرام پروا نداشته باشد حقتعالی پروا نکند که از کجا او را داخل جهنم کند ای ابوذر کسی که خواهد گرامی ترین مردم باشد پس تقوی را پیشه خود کند و از خدا بپرهیزد ای ابوذر محبوب ترین شما نزد حقتعالی کسی است که خدا را بیشتر یاد کند پس تقوی را پیشه خود کنید و از خدا بپرهیزید و گرامی ترین شما نزد حق سبحانه و تعالی کسی است که پرهیزکاری از برای خدا بیشتر کند و کسی از شما نجاتش از عذاب الهی بیشتر است که ترس از خدا بیشتر داشته باشد ای ابوذر متقیان جماعتی اند که از خدامیترسند و احترامینمایند از مرتکب شدن چیزهایی که از آنها اجتناب لازم نیست و حلال است از ترس آنکه مبدا در شبهه داخل شوند ای ابوذر هر که اطاعت خدا میکند در فعل طاعات و ترك محرّمات پس بتحقیق که یاد خدا و ذکر خدا بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوت قرآنش کم باشد ای ابوذر اصل دین و روح و ترك محرّماتست و سر دین طاعت خداست ای ابوذر صاحب و روح باش تا عابدترین مردم باشی و بهترین اعمال دین شما و روح از منتهیات خداست ای ابوذر فضیلت علم زیاده و بهتر است از فضیلت عبادت بدانکه اگر آنقدر نماز کنید که مانند کمان خم شوید و آنقدر روزه بدارید که مانند زه کمان باریک شوید بشما تمع نخواهد کرد مگر با و روح ای ابوذر آنانکه و روح از محرّمات و رزیده اند و زهد و ترك دنیا اختیار کرده اند ایشان بحق و راستی اولیا و دوستان خدایند بدانکه تقوی سرمایه جمیع سعاداتست و یک شرط عظیم از شرایط قبول طاعاتست چنانچه نص قرآن بر آن دلالت کرده است و تقوی در اصطلاح خود را محافظت نمودن و نگاهداشتن است از هر چه در آخرت ضرر بآدمی رساند و مراتب آن بسیار است مرتبه اول تقوی از شرك و کفر است که موجب همیشه بودن در جهنم میشود و بدون این تقوی هیچ عملی و عبادتی صحیح نیست مرتبه دوم تقوی ترك جمیع محرّمات و بجا آوردن جمیع واجبات است مرتبه سیم تقوی ترك مکر و هات و بجا آوردن مستحبات است و این مرتبه بتدریج کامل میگردد تا بمرتبه که متوجه غیر معبود حقیقی شدن منافی این مرتبه است و این دو مرتبه که هر يك بر مراتب بسیار مشتملند

در کمال و قبول عمل خیلند و هر چند آدمی در این مراتب کاملتر میشود عملش بقبول نزدیکتر میگردد و فواید و آثار از قرب و محبت و معرفت و انصاف با خلاق حسنه بیشتر بر او حاصل میگردد. مترتب میشود باین مرتبه آخر اشاره است به آنچه حقیقتاً فرموده است که **اتقوا الله حق تقاته** از خدا پرهیزید آنچه سزاوار تقوی و پرهیز کاریست و ورع بحسب معنی نزدیک است به تقوی و گاهی ورع را بر ترک محرمات اطلاق میکنند و گاهی بر ترک مجرمات و شبهات و گاهی بر معانی تقوی نیز اطلاق میکنند و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر این آیه که **اتقوا الله حق تقاته** حضرت فرمود که تقوی و پرهیز کاری آنست که خدا را اطاعت نمایند و معصیت او نکنند و پیوسته در یاد خدا باشند و خدا را در هیچ حالی فراموش نکنند و شکر نعمت او نمایند و کفران نکنند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعضالتست فرمود تقوی و پرهیز کاری و بستند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست اندک عملی که با تقوی باشد بهتر است از عمل بسیاری که بی تقوی باشد راوی پرسید که چگونه میشود عمل بسیاری که بی تقوی باشد فرمود مثل شخصی که طعام بسیار اطعام میکند و بهمسایگانیش نیکی و احسان میکند و پیوسته میهمانان بخانه اش میآیند اما اگر حرامی او را میسر شود مرتکب میشود اینست عمل صالح بدون تقوی و عمل اندک با تقوی آنستکه آنقدر که او میکند از طعام و احسان و خیرات نمیکند اما چون دری از درهای حرام بر او گشوده شد داخل آن نمیشود و بسند معتبر منقولست که عمر بن سعید بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود من بعد از سالها شمارا ملازمت میکنم میخواهم مرا وصیتی بفرمائید که بآن عمل نمایم حضرت فرمود ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیز کاری و ورع نمودن از منیبات خدا و سعی و اهتمام نمودن در عبادات تقی نمیکند مگر باورع و بدان که اهتمام در عبادت تقی نمیکند مگر باورع و پرهیز کاری و در حدیث دیگر فرمود که از خدا پرهیزید و حفظ کنید دین خود را باورع و در حدیث دیگر فرمود بر شما باد باورع که نمیتوان رسید بآنچه نزد خدا است از ثوابها و درجات رفیعه مگر باورع و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست دشوارترین عبادتها ورع است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بلایی الصباح فرمود که چه بسیار کسست در میان شما کسی که متابعت جعفر نماید از اصحاب من نیست مگر کسیکه ورعش شدید و عظیم باشد و از برای خالق و آفریدگارش عبادت کند و امید ثواب از او داشته باشد این جماعت اصحاب منند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام (ع) منقول است که حقیقتاً میفرماید ای فرزندان آدم اجتناب کن از آنچه بر تو حرام کرده ام تا پرهیز گلزترین مردم باشی و از حضرت صادق

پرسیدند که صاحب ورع از مردمان کیست فرمود کسیکه پرهیزد از چیزهایی که خدا حرام کرده است و در حدیث دیگر فرمود که ما آدمی را مؤمن نمیشماریم مگر آنکه جمیع اوامر را متابعت نماید و اراده و خواهش فرموده‌های ما داشته باشد و از جمله متابعت و اراده امر ما، ورع و پرهیزکاریست پس ورع رازینت خود گردانید تا مورد رحمت الهی گردید و بورع دفع کید و مکر دشمنان ما از خود بکنید تا خدا شما را بلند مرتبه گرداند و در حدیث دیگر فرمود صاحب ورع ترین مردم کسی است که نزدشبهه‌ها توقف نماید و از شبهه احتراز کند و عابدترین مردم کسی است که فرایض و واجبات الهی را برپا دارد و نیکو عمل آورد و زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترك نماید از حضرت امیر المؤمنین (ع) منقولست هر که ما را دوست دارد باید که باعمال ماعمل نماید و استعانت جوید بورع بدستیکه بهتر چیزی که در امر دنیا و آخرت باواستعانت توان جست ورع است و فرمود که شکر هر نعمتی ورع از محارم الهیست و از حضرت امام جعفر صادق (ع) منقولست که بر شما باد بورع و ترك محرّمات و شبهات بدستیکه ورع دینی است که مایبوسته ملازم آن میباشیم و خدا را بآن عبادت میکنیم و آنرا اراده مینمائیم از موالیان و شیعیان خود پس ما را بتعب میندازید در شفاعت خود باینکه مرتکب محرّمات شوید و بر ما دشواز باشد شفاعت شما یا **اباذر من لم یأت یوم القیمة بثلاث فقد عسر قلبه و ما الثلث فداک ابی و امی قال ورع یحجزه عما حرم الله عزوجل علیه و حلم یرد به جهل السفیه و خلق یداری به الناس ای ابوذر هر که در روز قیامت نیاید باسه خصلت پس بتحقیق که او خاسر و زیان کار است ابوذر گفت که آن سه خصلت کدام است پدر و مادرم فدای تو باد فرمود ورعی که او را مانع شود از مرتکب شدن چیزهاییکه حقتعالی بر او حرام گردانیده است و حلمی که بآن رد و دفع نماید جهالت و سفاقت بیخردان را و خلقی که بآن مدارا نماید با مردم بدانکه حلم و بردباری نمودن و خشم خود را فرو خوردن و از تندبها و بدبهای مردم عفو نمودن از صفات پیغمبران و ائمه صلوات الله علیهم و دوستان خداست و عقل و شرع بر حسن و نیکی این صفات جمیله شهادت داده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست که در خطبه فرمودند میخواستید خبر دهم شما را بهترین خلقهای دنیا و آخرت عفو نمائید از کسیکه بر شما ظلم کند و صلّه و نیکی کنید با کسیکه از شما قطع کند و احسان کنید با کسیکه با شما بدی کند و عطا کنید بکسیکه شما را محروم گرداند و از حضرت علی بن الحسین (ع) منقولست که روز قیامت حقتعالی اولین و آخرین را در یک زمین جمع نماید منادی ندا کند که کجا ایند اهل فضل پس**

عده از مردم برخیزند ملائکه بایشان گویند که چه چیز بود فضل شما گویند که مسامحه میکردیم با کسیکه با ما قطع میکرد و عطا میکردیم بکسیکه ما را محروم میکرد و عفو مینمودیم از کسیکه با ما ظلم میکرد پس بایشان گویند که راست گفتید داخل بهشت شوید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که پشیمانی بر عفو خوردن بهتر و آسان تر است از پشیمانی بر عقوبت و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که هیچ جرعه نزد من محبوب تر نیست از جرعه خشمی که فرو برم و صاحبش را بآن مکافات نکنم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز موجب خوشحالی و روشنی چشم چند تو نمیشود مانند جرعه خشمیکه عاقبتش صبر است و از حضرت صادق منقولست که هیچ بنده خشم خود را فرو نمیخورد مگر آنکه حقتعالی عزت او را در دنیا و آخرت زیاده میگرداند حقتعالی فرموده است در مقام مدح جماعتیکه آنجماعت خشم خود را فرو میخورند و عفو میکنند از مردم و خدا دوست میدارد نیکوکاران را و حقتعالی او را زیاده بر آن عزت در آخرت ثواب عظیم کرامت میفرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که خشمی را فرو خورد و قدرت بر انتقام داشته باشد حقتعالی در قیامت دل او را پر کند از ایمنی و ایمان و رضا و خوشنودی و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که صبر کن بر جور دشمنان نعمت خدا بر خود بدوستیکه مکافات از برای کسیکه در حق تو مصیبت خدا میکند بهتر از این نیست که تو در حق او اطاعت خدا کنی و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که فرمود خوش میآید مرا کسیکه حلمش در هنگام غضب او را در پاید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حق تعالی دوست میدارد صاحب حیای صاحب حلم بردبار را و از حضرت رسول منقول است که حقتعالی هرگز کسیرا بجهالت و تند خوئی عزیز نکرده است و هرگز کسی را بحلم و بردباری ذلیل نکرده است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حلم پس است معین و یاور آدمی و اگر صاحب حلم نباشی خود را بر حلم بردار در حدیث دیگر فرمود که چون در میان دو کس منازعه میشود دو مملک نازل میشوند و بآن یکی که سفاقت و تندوی و هرزه گوئی کرده میگویند که گفتی و گفتی و خود سزاواری آنچه را گفتی و معتقرب جزای گفتههای خود را خواهی یافت و بآن دیگری که حلم کرده می گویند حلم کردی و صبر کردی و بزودی خدا ترا خواهد آمرزید اگر حلم خود را با تمام رسانی و اگر آن دیگری هم ترك حلم کرد و هرزه های او را جواب گفت آن دو مملک بیلا میروند و ایشان را بکاتبان اعمال میگذارند و در حدیث دیگر فرمود ما اهل بیتیم که مروت ما آنست که عفو میکنیم از کسیکه

بر ما ظلم کند از حضرت رسول ﷺ منقول است که حضرت عیسیٰ بحضرت یحییٰ نصیحت فرمود که هر گاه مردم در حق تو بدی بگویند که در تو باشد بدانکه گناهی را بیاد تو آورده اند از آن گناه استغفار کن و اگر بدی گویند که در تو نباشد بدانکه بی تعب تو از برای تو ثوابی نوشته شده است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود سه کس اند که بیاید از سه کس انتقام نکشند شریف و بلند مرتبه از وضع و دون مرتبه و حلیم و بردبار از سفیه و بیخرد و صالح و نیکوکار از فاجر و بد کردار و حضرت صادق علیه السلام فرمود سه خصلت است که در هر که باشد حق تعالی او را از حورالعین تزویج نماید بهر نحویکه خواهد فرو خوردن خشم و صبر کردن بر دم شمشیر در راه خدا و شخصیکه مال حرامی او را میسر شود و از برای خدا ترک نماید و در حدیث دیگر فرمود سه خصلت است و در هر که باشد آن خصلتها ایمان را در خود کامل گردانیده است کسیکه صبر کند بر ظلم و خشم خود را فرو نشاند از برای خدا و عفو کند از تقصیر مردم حق تعالی او را داخل بهشت کند بی حساب و شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که دو قبیلۀ عظیمند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که خود را نگاه دارد در هنگام خواهش و در هنگام ترس و غضب حق تعالی بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند و از حضرت رسول ﷺ منقول است که سه خصلت است هر که این سه خصلت در او نباشد از من نیست و از خدا نیست یعنی که امت پسندیده من و بنده خالص خدا نیست پرسیدند که آن خصلتها چیست فرمود حلمی که بآن رد کند جهالت و بی خردی جاهلان را و خلق نیکی که بآن در میان مردم تعیش نماید و ورعی که او را مانع شود از ارتکاب معصیتهای خدا و در حدیث دیگر فرمود که عفو کردن از مردم موجب زیادتی عزت است پس عفو کنید تا حق تعالی شمارا عزیز گرداند و در حدیث دیگر فرمود هر که خشمی را فرو برد حق تعالی دلش را پر از ایمان کند و هر که از ظلمی که بر او واقع شده عفو نماید حق تعالی او را در دنیا و آخرت عزیز گرداند و بنده معتبر منقول است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند کدام یک از خلق قوی تر است و توانا ترند فرمود هر که حلیم تر و بردبار تر است پرسیدند که بردبارترین مردم کیست فرمود آنکه هر گز بغضب نیاید و از حضرت رسول ﷺ منقول است که سزاوارترین مردم بعفو کردن کسی است که قدرتش بر عقوبت بیشتر باشد و در اندیشترین مردم کسیست که خشم خود را بیشتر فرو خورد و بسندهای معتبره منقول است در تفسیر صفتح جلیل که حق تعالی بآن امر فرموده است مراد آنستکه عفو کنی بی آنکه عتاب کنی صاحب جرم را و بسند معتبر از امام علی علیه السلام منقول است که حضرت موسی از حق تعالی سؤال نمود که الهی چه چیز



است جزای کسیکه صبر نماید بر آزار مردم و دشنام ایشان در راه رضای تو فرمود او را اعانت مینمایم در هولهای روز قیامت و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام متقولست که حقیقتی به پیغمبری از پیغمبران وحی فرمود که چون صبح بیرون میروی اول چیزی که بنظر تو می آید آنرا بخور و دویم را که می بینی آنرا بپوشان و سیم را قبول کن و چهارم را مایوس از خود مکن و از پنجم بگریز چون صبح شد و بیرون آمد کوه عظیمی را دید که در برابرش مینماید ایستاد و متفکر شد که حقیقتی فرموده است که اینرا بخورم و حیران ماندم بعد از آن با خود اندیشه کرد که البته حقیقتی مرا امر نمیکند بچیزی که من طاقت آن نداشته باشم پس بجانب آن کوه روانه شد که آنرا بخورد هر چند نزدیکتر میرفت آنکوه کوچکتر میشد تا چون بنزد آن رسید آنرا بقدر لقمه یافت آنرا خورد چون خورد آنقدر لذت از آن یافت که هرگز از هیچ چیز نیافته بود دیگر پاره راه رفت طشت طلائی دید چون مأمور شده بود آنرا بپوشاند گودی کند و آنرا در خاک پنهان کرد و روانه شد چون بعقب نظر کرد دید آن طشت از خاک بیرون افتاده و ظاهر شده گفت آنچه خدا فرموده بود کردم دیگر مرا کاری نیست چون پاره دیگر راه رفت مرغی را دید که از عقبش بازی میآید و قصد شکار آن مرغ نموده مرغ باو پناه آورد چون حقیقتی امر فرموده بود که آنرا قبول کند آستین خود را گشود تا مرغ داخل آستین او شد پس باز از عقب رسید گفت شکار مرا از دست من گرفتی و من چند روز است که از پی این شکار میدوم چون حقیقتی امر فرموده بود که آنرا مایوس نگرداند پاره از گوشت ران خود را برید و نزد آن افکند چون پاره دیگر راه رفت گوشت مردار گندیده کرم افتاده دید چون مأمور بود که از آن بگریزد گریخت و برگشت شب در خواب باو گفتند که آنچه مأمور شده بودی کردی دانستی که آنها چه بود گفت نه گفتند آن کوه سورت غضب بود بدرستی که آدمی که غضبناک شد خود را نمی بیند و از بسیاری غضب خود را نمیشناسد چون خود را ضبط کرد و قدر خود را شناخت و غضبش ساکن شد عاقبتش مثل آن لقمه طیب و لذیذیست که خوردی و اما آن طشت پس آن عمل صالح است که چون بنده آنرا میپوشاند و مخفی میگرداند حقیقتی البته آنرا ظاهر میگرداند برای آنکه در دنیا او را زینت دهد با آنچه از برای او ذخیره مینماید از ثواب آخرت و اما مرغ پس آن مثل شخصیت است که ترا نصیحت نمیکند باید نصیحت او را قبول نمائی و اما باز مثل شخصیت است که از تو حاجتی طلب مینماید او را مایوس مکن و اما گوشت مردار گندیده آن غیبت است از آن بگریز ای عزیز اگر خواهی فضیلت حلم و کظم غیظ را بدانی نظر کن باحوال پیغمبران خدا.

که از امتهای خود چه مشقتها کشیدند و از درشتیهای خوی گمراهان چه آزارها متحمل شدند و حلم فرمودند خصوصاً حضرت رسول خدا ﷺ که از کفار قریش و غیر ایشان چه خوشنوتها دیدند و چه محنتها کشیدند و یکمرتبه برایشان نفرین نکردند و آن معدن آداب و مهفخر اولوالالباب با اجلاف عرب چگونه سلوک فرمود و از آن جماعت چه بی آدابها و گستاخیها نسبت با آنجناب صادر شد و حضرت عفو فرمودند چنانکه نقل کرده اند که روزی آنحضرت برای میرفتند اعرابی آمد از پشت سر ردای آنحضرت را گرفت و کشید چندانکه اثر آن در گردن مبارک حضرت ماند و گفت ای محمد عطائی بمن بده حضرت رو بسوی او کردند و تبسم فرمودند و باد عطای جزیل نمودند مقارن این حال حق تعالی در نعت آنجناب فرستاد **انك لعلى خلق عظیم** بدرستی که تو بر خلق عظیمی و با آن بدیها که قریش با آنحضرت کرده بودند چون در فتح مکه اسیر آنحضرت شدند و همه در مسجد الحرام بی حربه و سلاح حاضر شدند حضرت بردر کعبه ایستادند و هر یک از ایشان منتظر عقوبتها بودند پرسیدند که یا ما چه خواهی کرد فرمود آن میکنم که یوسف با برادرانش کرد بر شما ملامتی نیست و اگر مسلمان شوید خدا شمارا میآمرزد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که آنزن یهودیها را که گوسفند از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بزرهر بریان کرده بود که حضرت را هلاک کند بخدمت حضرت آوردند حضرت فرمود چرا چنین کردی گفت با خود اندیشه کردم که اگر پیغمبر است ضرر نخواهد رسانید و اگر پادشاه است مردم را از او راحت میدهم و با آن عمل حضرت از او عفو فرمودند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که یهودی چند دینار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله میطلبید روزی آمد و طلب نمود حضرت فرمود ای یهودی حاضر ندادم که بدهم گفت ای محمد از تو جدا نمیشوم تا از تو بگیرم حضرت فرمود من نزد تومی نشینم تا بهم رسد پس حضرت در همان موضع با او نشستند تا ظهر شد و نگذاشت که حضرت بنماز روند نماز ظهر را همانجا کردند و با او نشستند تا وقت نماز عصر و نماز عصر را نیز در آنجا ادا فرمودند و با او نشستند تا نماز شام و خفتن را نیز در همان موضع کردند و شب در آنجا ماندند تا صبح و نماز شب را نیز در آنجا کردند یهودی ملازم آنحضرت بود و جدا نمیشد صحابه او را تهدید و وعید مینمودند حضرت خطاب بصحابه فرمود و گفت چه میخواهید از او گفتند یا رسول الله یهودی ترا اینقدر زمان حبس کرده است فرمود خدا مرا مبعوث نکرده که ظلم کنم نه بر کسیکه در امان باشد و نه بر کسیکه در امان نباشد چون روز بلند شد یهودی شهادت گفت و مسلمان شد و گفت نصف مال خود را میدهم که در راه خدا صرف نمائی و الله که من این کار را کردم تا پیغمبری تو بر من ظاهر شود زیرا که

نعت ترا در توریة خوانده‌ام که محمد بن عبدالله مولد او مکه است و محل هجرت او مدینه است و درشت و غلیظ نیست و صدا بر روی مردم بلند نمی‌کند و فحش و دشنام نمی‌گوید اینک من شهادت میدهم که خدا یک کیست و تو فرستاده‌ای و اینک مال من برای تو است هر چه خواهی در مال من بکن آن یهودی مال بسیار داشت بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که فرایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله عبائی بود و بالش تکیه حضرت پوستی بود که در میانش لبق خرما پر کرده بودند شبی آن عبا را دوته کردند برای آنحضرت که راحت بیشتر باشد چون صبح شد فرمود دیشب به سبب نرمی فرایش دیر نماز برخاستم دیگر یکنه بیندازید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چه مجتهدان صحابه رسول صلی الله علیه و آله و از صحابه خود کشیدند و در هنگام قدرت از همه عفو فرمودند چنانچه در جنگ جمل همه شمشیر برایش کشیدند و اصحابش را کشتند و مجروح کردند و همین که دست برایشان یافت عفو فرمود و عایشه را با نهایت حرمت بمدینه فرستاد و هفتاد زن با عایشه همراه کرد و مرزبان بن الحکم را با آن آزارها که با آن حضرت رسانیده بود رها کرد عبدالله بن زبیر را با آن شدت عداوت و آزارها که با آن جناب رساند و هرزه‌ها که گفت بعد از اسیر شدن رها کرد هم چنین در باب اصحاب نهر و ان و غیر ایشان بعد از ضربت زدن ابن ملجم او را بکشتن امر نفرمودند و حضرت امام حسن علیه السلام را وصیت فرمود که او را یک ضربت بیش مز نید و گوش و بینی او را مبرید و از طعام و آبیکه من میخورم باو بدهید و چندین هزار خارجی در میان اصحابش بودند و آن مفضل اهل ایمان را بکفر علانیه نسبت می‌دادند کنایه‌ها می‌گفتند و عفو می‌فرمود و متعرض ایشان نمی‌شد و نقل کرده‌اند که روزی آنحضرت در بازار خرما فروشان می‌گذشتند کنیز کی را دیدند گریه میکند پرسیدند چرا گریه میکنی گفت مولای من مرا فرستاده بود یکدهم خرما بخرم و از این مرد خریدم و چون بردم ایشان نپسندیدند الحال پس آوردم و این مرد قبول نمیکند حضرت فرمودند ای بنده خدا این کنیز کیست و اختیاری ندارد در همش دارد کن و خرما را بگیر آن مرد حضرت را شناخت برخاست و دستی بر سینه آن حضرت زد تا مردم باو گفتند که امیر المؤمنین است آن مرد بلرزه آمد و رنگش زرد شد و خرما را گرفت در همراهِ پس داد و گفت یا امیر المؤمنین از من راضی شو فرمود چون حق مردم را ب مردم رسانیدی بسی از تو راضیم و بر روایت دیگر منقولست که آنحضرت غلامی داشتند و مکرر او را طلبیدند و او جواب نگفت چون بیرون آمدند دیدند که در بیرون در ایستاده است فرمودند چرا جوابی نگفتی گفت تنبلی مرا مانع شد از جواب گفتن و از عقوبت شما ایمن بودم حضرت فرمود

حمد و سپاس خداوندی را که مرا چنین کرده که خلقش از عقوبت من ایمنند و در همان ساعت  
 قلام را آزاد کردند و بروایت دیگر منقولست که چون امیر المؤمنین علیه السلام بجنگک عمرو بن  
 هند رفتند دفعه اول که بر او ظفر یافتند شمشیر بر او نزدند صحابه بعضی حضرت را طعن  
 کردند که فرستاد فوت کردی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سب توقف و تأخیر را بیان  
 خواهد کرد از برای شما چون بار دیگر آنحضرت بر او ظفر یافتند او را کشتند و برگشتند  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله از علت توقف و تأخیر سؤال فرمودند حضرت جواب داد که او در اول  
 فحش گفت و آب دهان بر روی من انداخت ترسیدم مبادا کشتن او از روی غضب باشد و مواد  
 نفس باشد نه از برای خدا صبر کردم تا غضب فرو نشست و خالص از برای خدا او را کشتم  
 بروایت دیگر منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین زنی را دیدند مشک آبی بردوش  
 دابد و میبرد مشک را از او گرفتند و با او رفتند با تجائی که او میخواست برساند و در راه  
 اجوال او را سؤال نمودند گفت علی بن ابی طالب شوهر مرا ببعضی از سر خدا فرستاد او  
 کشته شد و یتیمی چند نزد من گذاشته من چیزی ندارم و مضطر شده ام خدمت مردم میکنم  
 حضرت بهر گشتند و در آن شب اضطراب داشتند تا صبح چون صبح شد زنبیل بز رگی برآورد  
 و گوشت و خرما و انواع طعامها کردند و رو بخانه آن زن روان شدند بعضی از اصحاب التماس  
 کردند که بمادید همراه شما بیآوریم فرمود کسی حامل وز من در آخرت نخواهد بود  
 چون بخانه آن زن رسیدند در را کوفتند زن گفت کیست فرمود که من آن بنده ام که یروز  
 مثل شما برای تو بوداشتم در را بگشا که برای اطفال تو چیزی آورده ام آن زن گفت خدا از  
 تو راضی شود و میان من و علی بن ابیطالب حکم کند چون در را گشود حضرت فرمودند  
 میخواهم من کسب ثواب بکنم یا بگذار من ختم کنم و نان بیزم و تو اطفال را محافظت نما  
 یا من اطفال را محافظت نمایم و تسلی کنم تو نان بیز گفت من در نان پختن صاحب و قوفتم  
 شما اطفال را نگهداری کنید پس آن زن آورد خمیر کرد و حضرت گوشت را پختند و گوشت  
 و خرما و غیر آن لقمه میکردند و بدهان اطفال میگذاشتند و هر لقمه که بایشان میدادند  
 میفرمودند که ای فرزندان علی بن ابی طالب را حلال کن و چون خمیر بر آمد زن گفت که  
 ای بنده خدا بیا و تنور را برافروز حضرت متوجه برافروختن تنور شدند در آن حال زنی  
 پلنگ آمد و حضرت را شناخت با آن زن گفت این امیر المؤمنین و پادشاه مسلمانان است که  
 ترا خدمت میکند پس آن زن دوید بخدیمت آنحضرت و فریاد برآورد که من از شرمندگی  
 تو چو گوسفند بیرون آمی حضرت فرمود که من از شرمندگی تو چو گوسفند بیرون آمی که در حق تو

تقصیری کرده‌ام و بروایت دیگر منقولست که ضرابین حمزه بنزد معاویه علیه اللعنه آمد معاویه باو گفت که علی را برای من وصف کن گفت مرا معافدار از این امر معاویه گفت نمیدارم ضراب گفت والله که صاحب اندیشه‌های دور و دراز بود در راه خدا قوی و تنومند بود آنچه میفرمود همه حق بود و آنچه حکم میکرد همه عدل بود پیوسته نهرهای علوم الهی از جوانیش جاری بود و سخنان حکمت از اطراف و جوانیش میجوشید از دنیا و زیستهای او وحشت می نمود و شبها و تاریکیهای شب انس میگرفت والله که پیوسته آب دیدماش روان بود و فکرهایش دور و دراز و پیوسته در تفکر بود و دست راست را حرکت میداد با خود مخاطبه‌ها میفرمود با پروردگار خود مناجات میکرد از جامه‌ها هر چه درشت تر بود او را خوشتر می‌آمد و از خوردنیها هر چه لذتش کمتر بود بر او گوارا تر بود والله که در میان مامثل یکی از ما بود و خود را بر مازیادتی نمیداد چون بنزد او میرفتیم ما را نزدیک خود مینشانید و هر گاه که سؤال میکردیم جواب میفرمود و با آنکه با ما این روش سلوک میفرمود از مهابت و جلالت او با او سخن نمیتوانستیم گفت و از عظمت و شوکت او نظر بر رویش نمیتوانستیم کرد چون تبسم میکرد دندانهای مبارکش مانند مروارید ظاهر میشد اهل دین و ورع را تعظیم میفرمود مساکین و درویشان را دوست میداشت مردم صاحب قوت و دولت طمع نمیکردند از او که میل بجانب ایشان نماید و ضعیفان و بیچارگان از عدالتش مأیوس نبودند قسم میخورم بخدا که در بعضی از شبها او را میدیدم در عین تاریکی شب در محراب ایستاده بود و نزد پروردگار خود استغاثه میکرد مانند کسیکه ماری یا عقربی او را گزیده باشد و گریه میکرد مانند کسیکه مصیبت عظیمی باورسیده باشد و گویا در گوش من است که مکرر میفرمود ای دنیا آمده متعرض من شوی و مرا مشتاق خود کنی هیبت هیبت برو دیگری را فریب بده که مرا با تو کاری نیست و ترا سه طلاق گفته‌ام مرا بتورجوعی نیست عمر تو کوتاه است و امر تو سهلست و آرزوهای تو بیقدر است آه آه از کمی توشه و درازی سفر و وحشت و تنهایی راه و عظمت احوالی که بر آنها وارد می باید شد پس آب چشم معاویه علیه اللعنه در این حال بر ریش نحسش جاری شد و خروش از اهل مجلس برخاست معاویه گفت والله ابوالحسن چنین بود که میگوئی بگوازم فارقت او چه حال داری گفت از باب کسی‌ام که فرزند یگانه‌اش را بر روی سینه‌اش کشته باشند پس برخاست گریان از مجلس آن ملعون بیرون آمد بسند معتبر منقولست از ابوذر که جعفر بن ابی طالب کنیز کی از حبشه از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هدیه آورد که چهار هزار درهم قیمت او بود و در خانه آن حضرت

خدمت میکرد روزی حضرت فاطمه (ع) داخل شد دید سر امیر المؤمنین علیه السلام در دامن آن کنیز است حضرت فاطمه فرمود چیزی واقع شد حضرت فرمود نه والله ای دختر محمد هیچ واقع نشده است حضرت فاطمه گفت مرا رخصت ده بخانه پدر خود روم فرمود که اختیارداری مأذونی چون متوجه خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پرورد گارت سلام میرساند و میفرماید که اینک فاطمه بشکایت علی می آید در باب علی چیزی قبول مکن در این حال حضرت فاطمه (ع) رسید حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود آمده که شکایت علی را بکنی گفت بلی برب کعبه فرمود بر گرد و بگو که من برضای تو رضایم هر چند بر من دشوار باشد حضرت فاطمه بر گشتند و سه مرتبه مفاد این سخن را فرمودند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود شکایت مرا بخلیل من و حبیب من کردی من از شرمندگی آنحضرت چون کنم خدارا گواه گرفتم ای فاطمه که این کنیز را از برای خدا آزاد کردم و چهارصد درهم که از عطاها من زیاد آمده تصدق کردم بر فقیران اهل مدینه پس جامه پوشید و متوجه خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد در آن حال جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پرورد گارت سلام میرساند و میفرماید بعلی بگو بهشت را بتو دادم بسبب آنکه کنیز را از برای خوشنودی فاطمه آزاد کردی و اختیار جهنم را بتو گذاشتم برای چهارصد درهم که تصدق کردی پس هر که را خواهی به رحمت من داخل بهشت کن و هر که را خواهی بعفو من از جهنم بیرون آور پس در آنوقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و بروایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که روزی حضرت رسول ص حضرت فاطمه (ع) را دیدند که عبای گنده از قبیل جلای شتر در بردارد و در اثنای شیر دادن فرزند خود بدست مبارک خود آسیا میکند حضرت گریان شدند و فرمودند ای فرزند صبر کن بر تلخیها و مشقتها دنیا برای حلاوتها و راحتهای آخرت حضرت فاطمه (ع) عرض کرد یا رسول الله حمد میکنم خدارا بر نعمتهای او و شکر میکنم او را با احسانهای او در این حال حقتعالی بر حضرت این آیه را فرستاد زود باشد که پرورد گارتواز کرامتهای خود بتو آنقدر بدهد که راضی شوی و بسند معتبر منقولست که شامی در مدینه امام حسن علیه السلام را دید که سواره میرود زبان بلعن و طعن امام گشود چون فارغ شد امام حسن علیه السلام رو باو کرده و بر او سلام کردند و تبسم نمودند و فرمودند ای شیخ گمان دارم که تو غریبی و شاید بر تو اشتباهی شده باشد اگر توانگری می خواهی تو را توانگر میگردم و هر چه سؤال می نمائی بتو عطا میکنیم و اگر راه هدایت می خواهی ترا راه نمائی میکنیم و اگر مر کب سواری می خواهی

بتو میدهم و اگر گرسنه سیرت میکنم و اگر عریانی ترا میپوشانیم و اگر محتاجی ترا غنی میکنیم و اگر رانده شده ترا پناه میدهم و هر حاجتی که داری بر میآوریم اگر بیائی بخانه ما و تا هنگام رفتن میهمان ما باشی از برای تو بهتر است زیرا که خانه گشاده داریم و آنچه میخواهی از مال و اسباب میسر است چون آن شامی این نوع مکالمه از آنحضرت شنید گریست و گفت گواهی میدهم که تو خلیفه خدائی در زمین و دانستم که خدا بهتر میداند که رسالت و خلافت را بکی دهد تو و پدرت دشمن ترین خلق بودید نزد من اکنون تو محبوبترین خلق خدائی نزد من و بار خود را بخانه آنحضرت بردی تا در مدینه بود میهمان آنحضرت بود و دوستدار اهل بیت شد در روایتی وارد شده است که در میان محمد بن الحنفیه و حضرت امام حسین منازعه بود محمد بن حنفیه به حضرت نوشت که ای برادر من پدر من و توعلی بن ابیطالب است و مادر تو فاطمه دختر حضرت رسول و اگر تمام عالم پر از طلا بشود و مادر من مالک آنها میشود بفضل مادر تو نمیرسد همینکه نامه مرا میخوانی بزودی نزد من بیاتما راضی کنی که تو اولائی بفضل و احسان از من و السلام حضرت چون نامه را خواند به زودی بدیدن او مبادرت نمودند و دیگر میان ایشان چیزی واقع نشد و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که با پدرم امام حسین علیه السلام سفر کر بلا میرفتیم در هیچ منزلی فرود نمی آمدیم و بار نمیگردیم مگر آنکه حضرت یحیی را یاد میکردند روزی فرمودند سبب خواری و بی اعتباری دنیا نزد خدا آنست که سر حضرت یحیی را به هدیه نزد فاحشه ای از فاحشه های بنی اسرائیل بردند و از وفور حلم آن معدن جود و کرم آن بود با آن که فرزندان و برادران و دوستان آن عالیجناب را در برابرش شهید کردند و حق تعالی ملائکه آسمان و زمین و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را در فرمان آنحضرت کرده بود بر ایشان نقرین نکرد و عذاب از برای ایشان نطلبید و بر روایتی سیصد و شصت زخم و بر روایت دیگر هزار و نصد جراحت و بر روایت دیگر صد و هشتاد زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر به بدن مبارکش رسید و بازر آن گروه اشقیات رحم میفرمود و در هدایت ایشان سعی مینمود و بقوت ربانی و زور بازوی اسداللهی گروهی از ایشانرا بشمشیر و نیزه بجهنم فرستاد چنانچه در بعضی از روایات آمده است که هزار و نصد و پنجاه کس را بدست مبارک خود کشت بغیر آنجماعت را که معجروح گردانید و به سند معتبر دیگر منقول است که چون آن عالیجناب به شهادت فایز گردید در پشت دوش مبارک آنحضرت پینه ها و اثرها بود از امام زین العابدین از سبب آن پرسیدند فرمود این اثرها و پینه ها از بسیاری برداشتن بارهای گران و آنبان

های سنگین بود که شبها بردوش مبارک خود بخانه های بیوه زنان و یتیمان و مسکینان میبرد در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین علیه السلام در جای تاریکی نشسته بودند از نور حبین و گردن آن آفتاب برج امامت میدانستند که آنحضرت در آنجا نشسته و بسند معتبر منقول است که روزی کنیز کی آب بردست مبارک حضرت امام زین العابدین علیه السلام میریخت ابریق از دستش افتاد و سر مبارک آنحضرت را مجروح کرد حضرت سر مبارک بالا کردند آن کنیز گفت حق تعالی میفرماید **الکاظمین الغیظ** فرمود خشم خود را فرو خوردم باز گفت **والعافین عن الناس** فرمود از تو عفو کردم باز گفت **والله یحب المحسنین** فرمود پروت را آزاد کردم از برای خدا و پروایت دیگر منقول است که کنیز کی از کنیزان آنحضرت کاسه را شکست که در آنکاسه طعامی بود از ترس رنگش زرد شد حضرت فرمود پروت را آزاد کردم از برای خدا پروایت دیگر وارد شده است که شخصی آنحضرت را دشنام داد غلامان آنحضرت قصدا و کردند حضرت فرمود بگذاریدش که آنچه از بدیهای ما پوشیده است زیاده از آنست که بمانست میدهند پس رو با شخص کردند و فرمودند آیا ترا بما حاجتی هست آنمرد خجل شد حضرت فرمود جامه باهزار درهم با عطا کردند آنمرد گریان شد و برگشت و فریاد میکرد گواهی میدهم که تو فرزند رسول خدائی و پروایت دیگر منقول است که شخصی آنحضرت را دشنام داد حضرت فرمود ای جوان عقبه بسیار دشواری در آخرت در پیش داریم اگر من از آن عقبه خواهم گذشت از گفته تو پروا ندارم و اگر در آن عقبه حیران خواهم ماند من بدترم از آنچه تومی گوئی در روایت دیگر آمده است که شخصی با آنجناب ناسزا میگفت و حضرت ملتفت او نمی شدند آن ملعون گفت که ترا میگویم حضرت فرمود من هم از تو عفو میکنم و میگذرم و بسند دیگر منقول است که حضرت علی بن الحسین غلام آزاد کرده داشتند که سر کار بعضی از مزارع آنحضرت بود روزی با نمزرعه رفتند دیدند خرابی و فساد بسیار در آن مزرعه کرده است يك تازیانه بر او زدند بعد از زدن نادم شدند چون بخانه برگشتند بطلب آن غلام فرستادند چون غلام حاضر شد دید که جامه از بدن مبارک دور کرده و تازیانه در پیش آنحضرت گذاشته است گمان کرد که حضرت اراده سیاست و تنبیه او دارد بسیار ترسان شد پس حضرت تازیانه را بر گرفتند و بدست او دادند فرمودند که امروز از من لغزشی صادر شد که هرگز از من صادر نشده بود بگیر این تازیانه را و به قصاص آن بر من بزن غلام گفت ای مولای من گمان من این بود که مراد دیگر عقوبت خواهی کرد و مستحق هستم آنچه نسبت بمن بجا آوردی باز حضرت مبالغه فرمود او گفت بخدا



پناه میبرم از چنین عملی و شمارا حلال کردم باز مکرر فرمود چون آن غلام را ضعیف فرموده چون این را نمیکنی بتدارک آن تازیانه مرزعه را از برای خدا بتوبخشیدم و ایضاً منقولست که روزی جمعی در خانه آنحضرت میهمان بودند غلام بریانی که در تنور بود بیرون آورد و خواست که بتعجیل بر سفره آورد خوان از دستش افتاد و بر سر طفل صغیر آنحضرت خورد و آن پسر کشته شد غلام متحیر و مضطرب گشت امام علیه السلام چون اضطراب غلام را دیدند گفتند تو عمداً این عمل را نکردی مضطرب مباش ترا آزاد کردم متحیر مشو و از روی بهاشت طعام را بحضار خورانیده و بعد از آن بدفن طفل مشغول شد در روایت دیگر وارد شده است که آن حضرت بر جماعتی گذشتند شنیدند که غیبت آنحضرت میکنند ایستادند و فرمودند اگر راست میگوئید خدام را بیمار زدوا گردوغ میگوئید خدا شمارا بیمار رد پسندم معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت صادق علیه السلام غلامی از غلامان خود را بی کاری فرستاد دیر بر گشت حضرت از عقبش بیرون آمدند دیدند که خوابیده است بر بالای سرش نشستند و بیاد زنی که در دست داشتند او را با زدنند تا بیدار شد فرمودند که ای فلان والله که ترا نیست که شب و روز خود را بخوابی شب از برای تو و روز از برای ما و از سفیان منقول است که روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم رنگ مبارک حضرت را متغیر یافته پرسیدم چرا اجوال شما متغیر است فرمود من سفارش کرده بودم کنیزان و مردم خانه را که بر بام بالاتر روند داخل خانه شدم دیدم کنیز کی که تربیت یکی از فرزندان من میکرد بنزد بانی بالامیرود و آن پسر را بردوش دارد چون مرا دید لرزید و طفل از دستش افتاد و فوت شد من از برای مردن طفل متغیر نیستم از برای ترس که از من بر آن کنیز مستولی شده متغیرم با آنکه حضرت در آنحال دو مرتبه فرموده بودند که ترا آزاد کردم از برای خدا بر تو باکی نیست و در روایتی وارد شده است که شخصی از حاجیان در مدینه بخواب رفت چون بیدار شد همبان زرش را نیافت گمان کرد که در دیده اند بیرون آمد حضرت صادق علیه السلام را دید که نماز میخواند حضرت را شناخت بحضرت گفت تو همبانی مرا برداشته حضرت فرمود که چقدر زر در آن همبانی بود گفت هزار دینار حضرت او را بخانه بردند و هزار دینار باو دادند آنمرد چون بخانه خود برگشت همبانی زر خود را یافت بر گشت و بخدمت حضرت آمد بعد از خواهی و زرها پس آورد حضرت فرمود چیزی که از دست ما بدر رفت دیگر بدست ما بر میگردد بعد از آنمرد پرسید که این بزرگوار حمیده اولیاء کیست گفتند حضرت صادق علیه السلام است گفت چنین کاری از کار مثل اوست و حضرت عیسی کائیم علیه السلام در کظم غیظ و حلم مشهور آفاق گردید و اخبار مکارم اخلاقش به

مسامع خاص و عام رسیده و هر يك از ائمه ما صلوات الله عليهم بجمع محاسن شيم و محامد خصال مقبول خاص و عام بوده اند و دوست و دشمن بجمع کمالات ایشان معترفند و آب دریاها اگر مداد شوند از عهدۀ ذکر فضایل ایشان بیرون نمیتوانند آمد و انشاء الله اگر اجل مهلت دهد در خاطر هست که کتابی در بیان سیر و سنن ایشان نوشته شود و غرض اذکر این بود که ملاحظه نمائی پیشوایان تو که زبده مکنوناتند در حلم و بردباری و شکستگی چگونگی بوده اند و با خلق بیچہ نحو سکوک میکرده اند تا تو هم بایشان تأسی نمائی و باد نخوت و غرور را از سر برد کنی و گول شیطان نخوریم ما تو که حرمت خود را نگاه مینماید داشت و علم را خفیف نمیباید کرد و فلان عمل مناسب شلح ما نیست و اهانت فلان مؤمن موجب نقص قدماست نعوذ بالله من وساوسه و شروره یا اباذر ان سرك ان تكون اقوى الناس فتوكل على الله وان سرك ان تكون اكرم الناس فاتق الله وان سرك ان تكون اغنى الناس فكن بما في يد الله عز وجل اوثق منك بما في يدك يا اباذر لوان الناس كلمهم اخذوا بهذا الاية لكفتمهم (ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا) یا اباذر يقول الله جل ثناؤه وعزتي وجلالي لا يؤثر عبدی هوای علی هواه الا جعلت غناه فی نفسه وهمومه فی آخرته وضمنت السموات والارض رزقا وكففت علیه ضيعته وكننت له من وراء تجارة كل تاجر ای ابوذرا گر خواهی که قوی ترین مردم باشی پس توکل کن بر خدا و اگر خواهی که گرامی ترین مردم باشی پس تقوی را پیشه خود کن و پرهیز از خدا و اگر خواهی که غنی تروی نیازترین مردم باشی پس اعتماد بر آنچه نزد خداست و در دست قدرت اوست بیشتر داشته باش از آنچه در دست تست ای ابوذر اگر همه مردم این آیه را اخذ کنند و عمل نمایند ایشانرا کافست و ترجمه ظاهر لفظ آیه اینست که هر که بترسد از خدا و پرهیزد از مناهی او و صاحب درجه تقوی شود حق تعالی مقرر فرماید برای او راه بیرون شدنی و چاره در هر کار و در راهی از امور دنیا و آخرت او و رزق دهد او را از جائیکه گمان نداشته باشد و بخاطرش خطور نکند و هر که توکل کند بر حق تعالی و کارهای خود را باو گذارد پس کافست برای او پس است از جهت تمشیت و کفایت مهمات او بدرستی که حق تعالی امور و اراده خود را بوجه کمال بمشیت میرساند و از برای هر چیز اندازه مقرر فرموده است موافق حکمت و مصلحت ای ابوذر حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال خود قسم میخورم که اختیار نمی نماید بنده خواهش و فرموده

مرا بر خواهشها و هواهای نفسانی خودش مگر آنکه غفای او را در تقس او میگذارد و تقس او را غنی و بی نیاز میگردانم از خلق و چنان میکنم که فکر و اندیشه هم او برای امور آخرتش باشد و آسمانها و زمین را ضامن روزی او میگردانم و معیشت او را بر او گردمیآورم و برای او مهیا میگردانم و تجارت هر تجارت کننده را بسوی او میرسانم یا من از برای او هستم بعبودت آنکه تجارت تاجران باطل را ترك کرده و رضای مرا اختیار نموده بدانکه تو کل و تفویض و رضا و تسلیم از کان عظیمه ایمانند و آیات و اخبار در فضیلت این اخلاق پسندیده فوق حد و احصا است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که سر اطاعت خدا صبر است و رضای بودن از خدا در آنچه بنده خواهد یا کراهت از آن داشته باشد چون راضی شود البته آنچه خیر است برای او میسر خواهد شد و در حدیث دیگر فرمود خدا شناس ترین مردم کسیست که بقضای خدا بیشتر راضی باشد و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی به حضوت رسول صلی الله علیه و آله وحی نمود که بنده مؤمن خود را هر چیز که از او منع مینمایم خیرش در آنست پس باید که راضی باشد بقضای من و صبر کند بر بلائی من و شکر کند نعمت های مرا تا او را از جمله صدیقان بنویسم نزد خود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که سزاوارترین خلق به تسلیم نمودن و راضی شدن بقضای حق تعالی کسیست که خدا را شناخته باشد و کسیکه بقضای خدا راضی می شود قضا بر او جاری می شود و اجرش را عظیم می گرداند و کسیکه از قضای الهی بخشم می آید قضا بر او جاری می شود و اجرش بر طرف میشود بر روایت دیگر منقولست از امام صادق علیه السلام پرسیدند بچه چیز مؤمن را توان شناخت که او مؤمن است فرمود به منقاد بودن او امر الهی و راضی بودن بهر چه بر او وارد شود از خوشحالی و آزرده گی و در حدیث دیگر فرمود هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله در امری که واقع می شد نمی فرمود کاش روش دیگر میشد در حدیث دیگر فرمود چگونه کسی باشد که از قسمتهای پروردگارش بخشم آید و منزلت خود را حقیر شمارد و حال آنکه اینها از جانب خدا برای او مقرر شده است من ضامنم از برای کسیکه در خاطرش بجز رضا و خوشنودی خدا در نیاید که چون دعا کند دعایش مستجاب شود به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که حق تعالی میفرماید ای فرزند آدم اطاعت من کن در آنچه تو را بآن امر میفرمایم و بیاد من مده چیزی را که صلاح تو در آنست که من از تو بهتر میدانم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که غنا و عزت میگردند در هر جا که تو کل را مییابند آنجا قرار میگیرند و وطن میکنند در

حدیث دیگر فرمود حق تعالی بحضرت داود علیه السلام وحی زد هر بنده که بر من توکل و اعتماد کند و روز خلق بگرداند و من از نیت او بیابم که را متعجب گوید پس اگر آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست با او در مقام کید و مکر بر آید البته از برای او بدر روی و راه خلاصی مقرر سازم و هر بنده که متوسل با حدی از خلق شود و همگی اعتماد خود را بر او کند و من ازل او این را بیابم البته اسباب و وسیله های آسمان را از او قطع نمایم و راه های زمین را بر او ببندم و پروا نکنم که در کدام زادی هلاک شود و در حدیث دیگر فرمود هر که متوجه امری شود که خدا دوست میدارد البته خدا متوجه امری شود که او دوست میدارد و برای او مهیا گرداند و هر که طلب عصمت و نگاهداری از خدا کند خدا او را محافظت نماید و کسی که خدا متوجه احوال او گردد او را نگاه دارد پروا نکند اگر از آسمان بر زمین افتد یا بلیه از آسمان نازل شود و عالم را فرو گیرد زیرا که او بسبب تقوی داخل گروه ایمان خداست از هر بلائی نمی بینی که خدا میفرماید (ان المتقین فی مقام امین) بدستی که معتمدان در مقامینند صاحب ایمنی بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند امید با آنچه گمان نداری بیش تر داشته باش از آنچه گمان داری بدستی که حضرت موسی علیه السلام رفت که برای اهلش آتش بیاورد کلیم خدا شد و بر تبه پیغمبری فایز گردید و ملکه سبا بقصد ملك بیرون آمد بشرف اسلام مشرف شد و سحره فرعون بقصد عزت فرعون بیرون آمدند و با ایملن برگشتند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت موسی (ع) گفت ای پروردگار من مرا میبری و اطفال ما را مرا میگذاری حق تعالی فرمود ای موسی راضی نیستی که من روزی دهنده و نگاه دارنده ایشان باشم گفت بلی پروردگار من تو نیکو و کیلی و نیکو کفالت کننده بسند معتبر از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود ای فرزند باید که عبرت بگیری کسیکه در طلب روزی یقین او بخدا قاصر باشد و نیت و اعتمادش ضعیف باشد باینکه تفکر نماید حق تعالی او را خلق فرموده و در سه حالت او را روزی داده است که در هیچیک از آن سه حالت او را وسیله میسر نبوده پس بداند که البته در حال چهارم هم او را روزی کرامت خواهد کرد اما حالت اول پس در شکم مادر او را در محل استقرار او راحت جاداده در جائی که نسرما با او ضرر میرسانید نه گرما و در آنجا او را روزی داد دیگر از آنجا بیرون آورد او را روزی بقدر کفایت او از شیر مادر برای او جاری گردانید که موجب تمیض و قوت و نشوونمای او گردد و او را در این حال حیل و قوتی نبود و باز چون از شیرش باز گرفتند پند و مادر را بر او مهربان کرد و از کسب

پدر و مادر روزی را برای او مقرر فرمود که بانهایت مهربانی و شفقت صرف او نمایند و او را بر خود اختیار کنند تا آنکه چون بزرگ شد و عاقل شد و قدرت بر کسب و روزی بهم رسانید کار را بر خود تنگ گرفت و گمانهای بد بپروردگار خود برد و حقوق خدا را در مال خود انکار کرد و ادا نمود و روزی را بر خود و بر عیالش تنگ گرفت از ترس اینکه مبادا روزی بر او تنگ شود و یقینش سست شد بهوض دادن خدا آنچه را در راه او صرف نماید در دنیا و آخرت پس چنین بنده بدبنده ایست ای فرزند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شیطان گفت پنج کسند که مرا در باب ایشان چاره و حیلۀ نیست و سایر مردم در قبضۀ منند کسی کی بخدا متوسل شود بنیت درست و در جمیع امور خود بر او توکل نماید و کسی که تسبیح و ذکر خدا در شب و روز بسیار کند و کسیکه از برای برادر مؤمن بپسند آنچه را از برای خود میپسندد و کسیکه چون مصیبتی با او برسد جزع نکند و کسیکه بقسمت خدا اسی باشد از برای روزی غم نخورد پسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت صادق علیه السلام احوال یکی از اصحاب خود را پرسیدند اهل مجلس گفتند بیمار است حضرت بیماریات او رفتند و بالای سرش نشستند او را قریب بوفات یافتند فرمود گمان خود را نیکو کن بخداوند خود گفت گمان من بخدا نیکوست اما غم من از برای دختران من است و غم آنها مرا بیمار کرده است حضرت فرمود آن کسی را که از برای مضاعف گردانیدن حسنات و محو کردن گناهان از او امیدداری از برای اصلاح حال دخترانت نیز باو امید بدار مگر نمیدانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون از اصل سدة المنتهی گذشتم و بشاخها و تر کهای آن رسیدم دیدم از بعضی تر کها پستانها آویخته و شیر از آنها میچکد از بعضی غسل و از بعضی روغن از بعضی آرد از بعضی میوه بجانب زمین میریزد در خاطر خود گفتم که آیا اینها بکجام رود جبرئیل همراه نبود که از او سؤال نمایم زیرا که از درجه و مرتبۀ او گذشته بودم حق تعالی در دل من نداد در داد ای محمد اینها را در این مکان رفیع رویانیده ام که دختران و پسران امت ترا باین ها غذا و روزی دهم بگو بپدرهای دختران که بر فقر و فاقۀ ایشان دل تنگ نباشد که من چنانچه ایشان را خلق کرده ام روزی میدهم و پسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حق تعالی بحضرت داود وحی فرمود ای داود تو اراده می نمائی و من اراده می نمایم و نمیشود مگر آنچه من اراده می نمایم پس اگر مقاد اراده های من میشود و راضی بآنها میباشی آنچه مراد تست بتوعطا میفرمایم و اگر راضی نمیشوی ترا بتعب می اندازم در سعی نمودن در تحصیل مراد خود و آخر نمیشود مگر آنچه

ن اراده نموده‌ام و بسنده‌های معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست که حق سبحانه و تعالی فرموده است هر که راضی بقضای من نیست و بتقدیرات من ایمان ندارد خدائی بغیر از من طلب نماید و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست کسیکه بقسمت خدا راضی شود بدش براحتمیافتد و حضرت رسول ﷺ فرمود که دنیا را بنوبت و باندازه قسمت کرده‌اند پس آنچه از برای تو مقرر کرده‌اند هر چند ضعیف باشی بتمیرسد و آنچه از بلاها بر تو مقرر شده است بقوت خود دفع نمیتوانی کرد و هر که قطع کند امید خود را از آنچه از او فوت شده است بدنش براحتمیافتد و هر که بروری خدا راضی شود پیوسته خوشحال و چشم روشن می‌باشد و از حضرت امام محمد باقر منقولست که بنده در میان بلا و قضا و نعمت الهیست پس در بالای خدا صبر بر او واجب است و در قضای خدا تسلیم و رضا واجبست و در نعمت خدا شکر واجب است بدانکه احادیث در فضیلت این خصال حمیده و تحریر و ترغیب بر اینها بسیار است و معمولی از تحقیق معانی اینها لازمست بدانکه تو کل عبارت از آن است که آدمی امور خود را بپروردگار خود بگذارد و از او امید خیرات و دفع شرور داشته باشد و بداند که هر چه واقع میشود بتقدیر الهی میشود و اگر خدا خواهد که نفعی بکسی برسد هیچکس منع آن نفع از او نمیتواند کرد و خدا قدرتش از همه کس بیشتر است و اگر خیری و نفعی را از تو منع نماید و نخواهد که بتو برسد جمیع عالم اگر متفق شوند بتو نمیتوانند رسانند و تقویض نیز نزدیک باین معنیست باید که باین سبب از مخلوقین مأیوس شود و رضای ایشان را بر رضای خدا اختیار نکند و در جمیع امور بر خود و بر دیگران اعتماد نکند و همگی اعتمادش بر خدا باشد و این اعلائی مراتب یگانه پرستیست که قدرت و تصرف و تدبیر را مخصوص خدا داند و قدرتهای مخلوقین راهمه مقهور قدرت خدا داند چنانچه بسند معتبر از امام صادق علیه السلام منقولست که شرك خفی تراست در آدمی از جای پای مورچه و از جمله شرکست انگشتر را از انگشت بانگشت دیگر کردن برای اینکه امری یادش بماند و مثل این از چیزهای دیگر و این معنی برای این شرکست که اعتماد بر خداوند نکرده و بر او توکل نکرده است و بر انگشتر گردانیدن اعتماد کرده و حاصل آنست که هر دو گردانیدن از خدا و متوسل شدن و اعتماد نمودن بر غیر او یکمرتبه از مراتب شرکست و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ﷺ از جبرئیل سؤال نمودند از معنی توکل بر خدا جبرئیل گفت توکل آنست که بدانند مخلوقین ضرر و نفع نمی‌رسانند و در عطا و منع مستقل نیستند و از مخلوقین مأیوس شوند چون بنده چنین باشد از برای غیر خدا کار نمیکند و امید نمیدارد

از غیر او و نترسد از غیر او و طمع از غیر او نمیکند اینست معنی توکل و از حضرت رضا علیه السلام سؤال نمودند از معنی توکل فرمود آنستکه چون دانستی خدا با تو است از غیر او ترسی و معنی رضا بقضا آنستکه بعد از آنکه توکل بر خدا کرده باشی و دریایی بآنچه موافق فرموده خداست عمل کرده باشی دیگر آنچه واقع شود از عافیت و بلا و شدت و رخا بدانند که که البته خیر او در آن چیز است که واقع شد زیرا که این امر به تقدیر الهی واقع شده و حقیقتی قادر بر دفع این امر بوده و حقیقتی ظالم نیست که خواهد بر او ظلم کند و بخیل نیست که نخواهد خیری با او برسد و نادان نیست که مصلحت او را نداند تا بنده کاری را بیاد خدا دهد و عاجز نیست که آنچه خیر است با او نتواند رسانید پس کمال ایمان باین صفات کمالیه الهی مقتضی آنستکه بهره از جانب خدا باورسد از مصیبت قلبی رضای باشد و جزع و شکایت نکند و بداند که عین خیر و صلاح اوست چنانچه بسند معتبر منقولست که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمودند از تفسیر **و من یتوکل علی الله فهو حسبه** حضرت فرمود توکل بر خدا چندین درجه دارد و از جمله درجه‌های توکل آنست که در جمیع امور خود بر خدا توکل نمائی پس آنچه بکند از او رضای باشی و بدانی که او در خیر تو تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانی که این امر بحکم و فرمان او واقع شده است پس توکل بر خدا کن و تفویض امر خود با او کن و در جمیع امور بر او اعتماد داشته باش و تسلیم عبارت از آنست که آنچه از خدا و رسول و ائمه باورسد از احکام و اوامر و نواهی و غیر آنها بر طبعش گران نباشد و همه را حسن و نیک داند و در عمل کردن بآنها متقار و ذلیل باشد. سرکشی نکند و از احکام الهی ناراضی نباشد چنانچه حقیقتی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب فرموده در آیه که مضمونش اینست که نه بحق پروردگار تو ایمان نمی آورند و مؤمن نیستند بآنچه تو آورده تا آنکه ترا حکم گردانند در هر منازعه که در میان ایشان واقع شود چون حکم کنی در میان ایشان در نفس خود حرجی و دشواری و دلنگی نیابند در آنچه حکم کرده و تسلیم کنند و متقار شوند تسلیم کردن نیکو و بدانند که باین سبب این صفات از اصول ارکان ایمانند که اکثر اعمال و اخلاق باینها بسته است زیرا که توکل در کسیکه کامل شد از خلق مأیوس میشود و بسبب آن اکثر معاصی را که از راه امید بمخلوقین بهم میرسد ترک می نماید و از برای خوشنودی ایشان معصیت خدا را اختیار نمی نماید و مدانه ددین نمیکند و در جاری کردن فرموده‌های الهی جرأت می نماید و از خوف بر طرف شدن نفع مخلوق ترک امر بمعروف و نهی از منکر نمیکند و از برای خوش آمد ایشان احکام خدا

را تغییر نمیدهد و چون روزی را از خدا دانست در تحصیل روزی مرتکب حرام نمیشود و در سؤال خود را نزد خلق دلیل نمیکند و رفته رفته خدا در نظرش عظیم میشود و مخلوق سهل مینماید چون خدا را معطی خود میداند پیوسته بسبب هر نعمتی که با او میرسد محبت خدا در دلش زیاده میشود و فواید این خصلت بی نهایت است و چون بقضای الهی راضی شود دانست که این امور از جانب خداست و محض خیر او است او را راحت و اطمینان حاصل میشود و در بلاها جزع نمیکند و طایر بلکه شاکر می باشد و المها او را حیران نمیکند و از عبادت خدا باز نمیدارد و با مردم دشمن نمیشود که چرا بمن عطا نکردند و بمحبت مردم مفتون نمیشود و بسبب عطای سهل که با او میکنند خدا را فراموش نمیکند و حسد مردم نمیبرد چرا زیاده از او دارند و با مردم منازعه و مجادله در امور دنیا نمیکند و با همه مساوات و محبت خدائی بهم میرساند و عبادتش از ریخالص میشود و از تغییر احوال روزگار کدر نمیشود چنانچه منقولست از بهلول پرسیدند چه حال داری گفت چه حال داشته باشد کسی که آسمانها برضای او گردند و زمین برضای او ساکن باشد و هر چه در آسمانها و زمینها واقع شود همه بتجویز و رضای او شود گفتند خوش دعوی بلندی میکنی گفت ما روز اول دانستیم که آنچه خداوند قادر حکم میکند همه خیر و نیک و صلاح است و باین سبب رضای خود را با رضای او موافق کردیم و زمام امور خود را با او گذاشتیم و اراده خود را با اراده او پیوستیم دیگر آنچه میشود رضا و خواهش ما میشود و فواید این خصلت نیز نامتناهیست و چون احکام الهی را مناقضی شك و شبهه از خاطرت بیرون می رود آنچه از خدا و حجتهای او بتو میرسد از آیات و اخبار بتسلیم و اقیاد قبول میکنی و چون و چرا که عمده رخنهای شیطان است از ایمان دور میکنی و این رکن عمده است از ارکان ایمان و اکثر خلق بسبب ترك این خصلت گمراه شده اند و سابقاً مجملی مذکور شد و باید دانست که تو کل نه این معنی دارد که در خانه را بر روی خود ببندی و در خانه بنشیند و دست از کار و کسب برداری و بگوئی تو کل کرده ام زیرا این تحکم است نه تو کل و نه آنست که خود را بچاه اندازی یا در مهلکه ها افکنی و بگوئی تو کل کرده ام بلکه تو کل آنست که سعی خود را چنانچه خدا فرموده است و براهی که او فرموده است و بقدری که او فرموده است بجا آوری طلب حرام نکنی و ترك واجبات و مستحبات نکنی زیاده از قدر ضرورت بحرس جمع نکنی و با وجود سعی اعتماد بر کسب خود نداشته باشی و بدانی که اگر خدا خواهد چشم و گوش و زبان و دست و پا و عقل و روح و سایر قوی و اعضای ترا میتواند گرفت پس سعی تو: اسباب و آلات اوست



و بدانی که اگر خدا ترا بر آن نفع تو هدایت نفرماید عاجزی و آن مشتری که بددکان تو میآید بدانیکه رازق حقیقی مقدر کرده است پیش از خلق تو بچندین هزار سال که امروز این مشتری بددکان تو بیاید و ده یکه روزی امروز تو از نفع سودای او بتو برسد و اگر بدکان نمیرفتی بتو نمیرسید و باوجود رفتن بدکان اگر خدا نمیخواست آن چند کس بددکان تو نمیآمدند و اگر خدا بدل آن مرد بزرگ نمایانداخت دست بکیسه نمیکرد که آن زراپتو دهد چنانچه فرموده اند در دکان خود را بگشا و بساط خود را پهن کن و بر خداتو کل کن و اگر ترک طلب ضروری کنی آثم و گناهکاری و اگر خود را بدست خود بمهلکه اندازی خلاف فرموده خدا کرده و مستحق عقاب میشوی زیرا که خدا فرموده است تقیه بکن و حفظ نفس بکن چون بسفر روی با رفیق برو و چون بیمار شوی بطیب برو اما باوجود اینها بدان که اگر خدا حفظ نمیکرد آن حفظ تویی فایده بود چه ظاهر است که جمعی زیاده بر آن محافظت میکنند بناگاه کشته میشوند و بسیار است که با هزار نفر بسفر میروند و مالشان بفارت میرود و کشته میشوند و صد طبیب حاذق بر سرشان می آیند و همه خطا میکنند و میمیرند با اینکه این اسباب حفظ و حر به وسلاح و رفیق و خلق کردن طبیب و مهربان کردن و مشفق گردانیدن نفر و ملازم که حمایت این کس کنند همه از خداوند است و همچنین در باب حفظ کردن مال و اسباب و امتعه و حیوانات نباید آنها را بمیان صحرا انداخت و تو کل کرد بلکه با شرایط حفظ تو کل می باید کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ترک مکن طلب روزی را از حلال بد دستیکه معین تست بردین تو و پای چهار پایت را ببند و تو کل بر خدا کن همچنین در باب عبادت و بندگی خدا سعی خود را بکن و بسم از آنکه کردی بدانکه اعضا و جوارح و مشاعر و قوی و روزی و مسکن و لباس و قوت و سایر چیزهاییکه این عمل بر آنها موقوف بوده از خدا بتو رسیده و هدایت الهی را نیز در کار خود دخیل بدان اما قدرت خود را بالکلیه نفی مکن و معاصی را از خود بدان و معترف به گناه و بدی خود باش و خود را مستحق عقاب بدان و از مسئله قضا و قدر همین قدر که پیشوایان دین برای تو بیان کرده اند بدان و بفهم و زیاده از این فکر مکن که موجب ضلالت و گمراهی است و ائمه (ع) ما را از این نهی کرده اند و کم کسی در این مسئله فکر کرده است از فحول علما و غیر ایشان که گمراه نشده باشند و یکی از فروع خصلت تسلیم اینست که مردم در مسائل مشکله که عقل از احاطه بآنها قاصر باشد در مقام تسلیم و اتقیاد باشند و بآنچه مجمل فرموده اند بنحویکه فرموده ایمان بیاورید و مانند شیطان بچون و چرا ملعون ازل و ابد نشوند در این باب سخن

بسیار است و این رساله که بوجه استعجال باتشویش احوال نوشته میشود گنجایش زیاده از این سخن ندارد و اگر در این نوشتهها خطائی رومی داد عفو از برای خود و هر که خواند از کرم پروردگار کریم خود دارم و بشفاعت رسول ﷺ و ائمه (ع) که بکلام ایشان در هر باب پناه برده ام امید دارم و الحمد لله علی نعمائه علینا و علی جمیع خلقه کما هو اهلک یا اباذر لوان ابن آدم فر من رزقه کما یفر من الموت لادری که رزقه کما یدری که الموت یا اباذر الا اعلمک کلمات ینفعک الله عزوجل بهن قلت بلی یا رسول الله قال احفظ الله تجده امامک تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشده و اذا سألک فاسئل الله عزوجل و اذا استعنت فاستعن بالله فقد جری القلم بما هو کائن الی یوم القیمه فلوان الخلق کلهم جهدوا ان ینفعوک بشیء لم یکتب لکم ما قدروا علیه و لو جهدوا ان یضروک لشیء لم یکتبه الله علیکم ما قدروا علیه فان استطعت ان تعمل لله عزوجل بالرضا و الیقین فافعل و ان لم تستطع فان فی الصبر علی ما ینکره خیراً کثیراً و ان النصر مع الصبر و الفرج مع الکرب و ان مع العسر یسراً ای ابوذر اگر فرزند آدم بگریزد از روزیش چنانچه می گریزد از مرگ هر آینه روزی او را درمی یابد چنانچه مرگ او را درمی یابد ای ابوذر آیا تعلیم کنم تو را کلمه چند که حقتعالی ترا بآنها منتفع گرداند ابوذر گفت بلی یا رسول الله فرمود ای ابوذر حرمت الهی را در او امر و نواهی او نگاهدار تا خدا را پیش روی خود یابی یعنی هر امریکه صلاح تو در آن باشد پیش از آنکه متوجه آن امر شوی خدا برای تو میسر گرداند و خود را بشناسان بخدا و راه آشنائی میان خود و خدا بگشا در حالت رخا و نعمت باینکه در آنحال خدا را عبادت کنی و بسبب و فور نعمت پروردگار خود را فراموش نکنی تا در هنگام شدت و بلا خدا ترا بشناسد یعنی در سختیها چون پناه باو بری دعایت را مستجاب گرداند و هر گاه خواهی چیزی را از کسی سؤال کنی از خداوند عزیز جلیل سؤال کن و اگر خواهی از کسی استعانت جوئی بخداوند استعانت بجو بدرستی که قلم تقدیر الهی جاری شده است بآنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت پس اگر جمیع خلق جهد کنند سعی نمایند که نفع رسانند بتو بیک چیزی که از برای تو نوشته نشده باشد قدرت بر آن ندارند و هر عباداتی را که توانی از برای خدا بجا آوری بارضا و خوشنودی از قضاهای خدا و یقین بقضا و قدر با احوال آخرت بکن و از خلق پروا مکن و هر چه را نتوانی کرد پس صبر کن بدرستی که در صبر کردن بر مکروهات و بلاها خیر و نفع و ثواب بسیار هست بدرستی که با هر دشواری و تنگی آسانی و راحتی در دنیا یاد آخرت می باشد و حقتعالی همین فقره را در

سوره الم نشرح برای تسلی پیغمبرش نازل گردانیده است چون حضرت رسول ﷺ بعلم ربانی میدانست که ابوزر بجه مشقتها و شدتها گرفتار خواهد شد بسبب جور منافقان امتش تعلیم او فرمودند که تا تواند اظهار حق بکند و در هنگامیکه عاجز شود صبر کند و او را تسلی فرمودند ابوزر رحمة الله علیه عمل نمود چنانچه در اول کتاب مذکور شد و بدانکه صبر از جمله فروع رضاء بقضاست و موجب فرج و راحت دنیا و عقبی و ثوابهای بی انتهاست و بهترین صبرها صبر بر مشقت ترك گناهانست که بر نفس بسیار دشوار و گرانست و بعد از آن صبر بر مشقت کردن طاعتست و بعد از آن صبر بر بلاها و معصیتهاست و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صبر از ایمان بمنزله سراسر است از بدن چنانچه بجدائی سر بدن بیجان میگردد همچنین بزفتن صبر ایمان بر طرف ضایع میشود و این مضمون در احادیث بسیار وارد شده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بهشت محفوظست بمکاره و صبر بر مکاره پس هر که صبر کند بر مکاره در دنیا داخل بهشت میشود و جهنم محفوظست بلذتها و شهوتها و خواهشها پس هر که بنفس بدهد لذتها و خواهشهای او را داخل جهنم میشود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون مؤمن را داخل قبر میکنند نماز از جانب راستش می ایستد و زکوة از جانب چپش و نیکی و احسان بپدر و مادر و غیر ایشان بر او مشرف میشوند بالای سرش و صبر در کناری می ایستد چون منکر و نکیر داخل قبرش میشوند از او سؤال کنند صبر بنماز و زکوة و نیکی میگوید که شما مدد صاحب خود بکنید و اگر شما عاجز شوید من او را اطاعت می نمایم و از حضرت رسول ﷺ منقولست زمانی خواهد آمد که در آن زمان ملک و پادشاهی میسر نشود مگر بکشش و تجبر و تکبر و توانگری میسر نشود مگر بفضیلت و بخل و زینت و محبت و دوستی مردم حاصل نشود مگر به بیرون رفتن از دین و متابعت هواها و خواهشهای ایشان کسیکه آن زمان را دریابد و صبر کند بر فقر با آنکه قادر باشد بر غنی شدن بفضیلت و بخل و صبر کند بر دشمنی نسبت با او بسبب تابع حق بودن و حال آنکه قادر باشد بر عزت و متابعت اهل باطل حقتعالی ثواب پنجاه صدیق که تصدیق من کرده باشند باو کرامت فرماید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که پدرم در هنگام وفات مرا در بر گرفت و گفت ای فرزند صبر کن بر حق هر چند تلخ باشد و از حضرت رسول ﷺ منقولست که صبر بر سه قسم است صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت پس کسیکه صبر کند بر مصیبت تا آنکه بشکیبائی نیکو الم آن مصیبت را از خود رد کند حقتعالی برای او سیصد درجه بنویسد که از هر درجه تادرجه مثل مابین آسمان

وزمین باشد و کسیکه صبر کند بر مشقت طاعات الهی حقتعالی از برای اوششصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه مانند منتهای زمین باشد تا ابتدای عرش و کسیکه صبر کند بر ترك معصیت حقتعالی برای اونصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه مانند مابین منتهای زمین باشد تا منتهای عرش و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که از مؤمنان بیلائی مبتلا شود و صبر کند حقتعالی با او مثل ثواب هزار شهید کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چون حقتعالی در قیامت جمیع خلائق را در یک زمین جمع کند منادی از جانب حقتعالی ندا کند که جمیع خلائق بشنوند که کجا باید اهل صبر پس گروهی از مردم برخیزند استقبال کنند ایشان را گروهی از ملائکه بایشان گویند که بر چه چیز صبر کرده اید شما ایشان گویند که ما نفسهای خود را بر مشقت طاعت الهی صبر فرمودیم و بر مشقت ترك معصیت صبر کردیم پس منادی از جانب حقتعالی ندا کند که بندگان من راست میگویند بگذارید ایشان را که بیخسب ببهشت روند و بدانکه یقین اعلی درجات ایمانست و یقین را بر چند معنی اطلاق میکنند اول یقین بقضا و قدر است بعدیکه بر آن آثار ایمان مترتب شود و مومن انقطاع خدا و توکل و تقویض و رضا و تسلیم گردد چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر چیز را اندازه و حدی هست راوی گفت فدای تو شوم کدام است حد تو کل فرمود که اندازه و حد تو کل یقین است و حد یقین آنست که از غیر خدا نترسی و در حدیث دیگر فرمود که از صحت یقین آدمی آنست که راضی نکند مردم را بچیزیکه موجب خشم خدا گردد و ملامت نکند مردم را بر چیزیکه خدا با او نداده است زیرا رزق را نمیکشاند حرص حریصی و در نمیکنند روزی را کراهت کسیکه نخواهد و اگر کسی از روزی بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را دریابد چنانچه مرگ او را درمییابد بعد از آن فرمود حقتعالی بعدالت خود روح و راحت و شادی را در یقین و رضا قرار داده است و اندوه و جزین را در نیت و آرزوگی از قضاهای الهی مقرر فرموده است و فرموده عمل اندکی که بر آن مداومت نمایند بایقین بهتر است از عمل بسیاری که بر غیر حالت یقین باشد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هیچیک از شما مزه ایمان را نمییابد مگر آنکه بدانند آنچه با او میرسد از نعمت و بلا و غیر آن چون مقدر شده است البته از او در نمیکنند و آنچه از او میگذرد با او نمیرسد چون مقدر نشده است ممکن نیست که بسعی او یاریگران با او برسد و ضرر رساننده خداست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زیر دیوار شکسته خم شده نشستند و در میان مردم حکم میفرمودند شخصی با آنحضرت گفت این

دیوار شکسته است در زیر آن نشینید حضرت فرمود هر گس را اجلس حفظ می کند چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برخاست و از زیر دیوار بیرون آمد دیوار فرود آمد حضرت صادق علیه السلام فرمود جدم از این باب کارها بسیار می کردند و اینست مرتبه یقین و از سعید بن قیس منقولست که در جگه گاه نظر کردم شخصی را دیدم دو جامه پوشیده و در میان معر که است پس اسب پیش راندم دیدم حضرت امیر المؤمنین است گفتم یا امیر المؤمنین علیه السلام بچنین معر که با این قدر دشمن یکنه پیراهن آمده فرمود بلی ای سعید هر که هست البته حق تعالی چند ملک بر او موکل فرموده که اعمالش را مینویسد و دو ملک با او هستند که او را محافظت مینمایند از آنکه از کوهی بزیر افتد یا بچاهی در افتد و از سایر بلاهای کشنده پس چون قضای الهی نازل شد و اجلس رسید او را بهر بلائی و امید دارند و از حضرت صادق منقولست که قنبر غلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنحضرت را بسیار دوست میداشت و هر گاه که حضرت از خانه بیرون می رفتند شمشیر بر میداشت و از پی آنحضرت میرفت مبادا ضرری از دشمنان بآنحضرت برسد در شب مهتابی آنحضرت بیرون رفتند نظر بعقب کردند قنبر را دیدند پرسیدند چکار داری گفت آمده ام که از پشت سر شما بیایم مبادا آسیبی بشما برسد حضرت فرمود مرا از اهل آسمان حراست میکنی یا از اهل زمین گفت بلکه از اهل زمین میخواهم ترا حراست نمایم فرمود اهل زمین ضرری نمیتوانند رسانید تا مقدر آسمانی نباشد بر گرد قنبر برگشت (دویم) یقین بثواب و عقاب آخرتست بعدی که اثرش بروجه کمال بر اعضا و جوارح ظاهر گردد چنانچه از بعضی روایات حارثه ظاهر میشود که در وصف یقین خود گفت گویا می بینم که عرش الهی را برپا کرده اند برای حساب و گویا اهل جهنم را در جهنم می بینم چنانچه سابقاً گذشت (سیم) یقین در جمیع امور است که بآنها ایمان میباید آورد و ایمان در هر چیز که بعد کمال رسد و اثرش بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از شواهد خالص شد آنرا یقین میگویند چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که ایمان افضلست از اسلام بیکدرجه و تقوی افضلست از ایمان بیکدرجه و یقین افضلست از تقوی بیکدرجه و هیچ چیز میان بی آدم کمتر از یقین قسمت نشده است و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تفسیر یقین را از حدیثی نقل فرمودند که یقین آنست که مؤمن از برای خدا چنان عبادت کند که گویا او را نمی بیند پس اگر او را خدا نداند می بیند و آنست که یقین بداند آنچه با او میرسد البته از او در نمیگذرد و آنچه از او میگذرد البته باز نمیرسد و از حضرت امام رضا (ع) سؤال نمودند از معنی یقین فرمود تو کل کردن به دوست

و تسلیم کردن و متقاد شدن از برای خداست و راضی شدن بقضای خداست و تفویض کردن امور است بسوی خدا و از یکی از صحابه حضرت امیر المؤمنین (ع) منقولست که گفت روزی در جنگی سفین حضرت امیر المؤمنین (ع) تپیه لشکر میفرمودند و براسب مرتجز حضرت رسالت ﷺ سوار بودند و ذوالفقار را بر خود آویخته بودند و نیزه حضرت رسول ﷺ را در دست داشتند معاویة ملعون در برابر آنحضرت براسبی سوار بود و اسبش علف میخورد آهسته آهسته پیش آمد پس شخصی از اصحاب آنحضرت عرض کرد باخبر باشید وجود را محافظت نمائید که مبادا این ملعون بناگاه ضرری بشما برساند حضرت فرمود که از شقاوت و کفر این ملعون بعید نیست زیرا که شقی ترین قاسطان و ملعون ترین جماعتیست که بر امامان هدایت خروج کرده اند ولیکن اجل کافیست برای حراست و احدی از خلق نیست مگر آنکه با او ملکی چند هستند که او را محافظت مینمایند از اینکه بجای بیفتد یا دیواری بر سرش آید یا بدی بآید و او برسد پس چون وقت اجلس رسید او را میگذارند با هر چیزیکه برای او مقدر شده است از بلاها و هم چنین من وقتی اجلم میرسد برانگیخته میشود شقی ترین این امت و ریشم را از خون سرم خطاب خواهد کرد عهدیست که از حضرت رسول ﷺ بمن رسیده است و وعده ایست که در آن دروغ نمیباشد و این معنی آخر چون شامل ترین معانیست یقین را بر این معنی حمل کردن ظاهر تر است و احدیست که بر معنی اول و دوم دلالت میکنند بر این حمل میتوان کرد که مراد بیان يك فرد است از افراد یقین و چون در بیان معنی ایمان مجملی از این معانی بوضوح پیوسته در این مقام بهمین اکتفا مینمائیم یا اباذر استغنی بغنی الله فقلت ما هو یارسول الله قال غداء یوم وعشاء لیلۃ فمن قنع بما رزقه الله یا اباذر فهو اغنی الناس ای ابوذر مستغنی شو بغنا و توانگری که خدا بتو کرامت فرماید و بآنچه بدهد قانع شو و خود را محتاج مردم مکن تا خدا ترا غنی و بی نیاز کند ابوذر پرسید غنای الهی کدامست یارسول الله فرمود چاشت يك روز و شام یکشب یعنی همین که خدا این را بتو بدهد خود را غنی بدان و دیگر محتاج خلق مشو و از ایشان سؤال مکن تا این را داری پس هر که قانع شود بآنچه خدا با او روزی کرده است او غنی ترین مردم است بدانکه غنا و بی نیازی بدون قناعت حاصل نمیشود و غنا بی نیازی نفس است و بسیار است که کسی بغنای نفس و قناعت با عدم مال غنی است و بر خدا تو کل دارد و طبعش مایل بمال و جمع مال نیست و از مردم مأیوس است و بسیار است که کسی مالک خزاین است و باعتبار حرم عجز و تذلل بمردم بیشتر میکند و سعی در تحصیل مال بیشتر میکند و در خوردن خواهش

و میل نفسش از همه کس محتاج تر است بلکه غالب اوقات چنین است چنانچه گذشت که دنیا از بابت آب شود دریا است که هر چند بیشتر میجورند تشنه تر میشوند همچنان طالب دنیا هر چند بیشتر جمع میکند حرصش بیشتر میشود بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین فرمود هر که راضی شود از دنیا بآنچه او را کافیت اندک چیزی از دنیا او را کافی است و کسی که راضی نمیشود از دنیا بآنچه او را کافیت تمام دنیا او را کافی نیست و از حضرت رسول ﷺ منقولست هر که از خدا باندگی از معاش راضی شود خدا از او باندگی از عمل راضی میشود و در حدیث دیگر فرمود هر که قانع شود بآنچه خدا باو روزی کرده است او غنی ترین مردم است و احادیث در این باب بسیار است و ما بهمین قناعت دینما ایم و کسیکه همین قدر او را کافی نباشد زیاده از این هم او را کافی نخواهد بود یا باذران الله عزوجل يقول انی لست کلام الحکیم اتقبل ولكن همه و هواه فان کان همه و هواه فیما اوجب و ارضی جعلت صمته حمداً لی و وقاراً و ان لم یتکلم یا باذران الله تبارک و تعالی لاینظر الی صورکم و لالی اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم یا باذر التقوی ههنا التقوی ههنا و اشار الی صدره ای ابوذر خدای تعالی میگوید که من سخن حکیم را قبول نمیکنم که بزبان کلمات حکمت گوید و دلش از آنها خیر نداشته باشد و بآنها عمل ننماید ولیکن قصد او و خواهش او را قبول میکنم اگر همت و خواهش او در چیز است که من دوست میدارم من خاموشی او را حمد خود می گردانم و بحمد خود قبول میکنم و وقار او را میدانم هر چند سخن نگوید ای ابوذر بددستی که حق تعالی نظر نمیکند بصورتهای شما و نه بمالهای شما ولیکن نظر میکند بدلهای شما و عملهای شما ابوذر تقوی در این جاست و اشاره بسینه خود فرمودند بدانکه مفاد این کلمات شریفه همان است که سابقاً مکرر مذکور شد در تحقیق نیت و غیر آنکه اصل در ذکر شکر و حمد و حکمت و معرفت و تقوی همه امریست که در دل آدمی قرار میگیرد و بمحض زبان حکمتی بیان کردن که آدمی خود بآن متصف نباشد و دل از آن خبر نداشته باشد ریا و خود نمائیست و از برای خدا نیست و هیچ تقوی بحال او و دیگران نمیکند و اگر آدمی بآن کلمات حکمتی که تکلم بآنها مینماید متصف باشد و جلیلی او شده باشد سخن حکمت است و مردم منتفع میشوند و خاموشی حکمت است و افعال و اطوارش همه واعظ مردمند و جمیع اعضا و جوارحش بزبان حال بحکمت گویا اند و از دلش چشمه های حکمت میجوشد و بزبان و سایر اعضا و جوارحش جاری میشود و فیض آن چشمه ها بمال میان میرسد و از دیدنش عالمی هدایت مییابند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که شما

داعیان مردم باشید براه خدا بغیر زبانهای خود بلکه باعمال خود که از برای خدا بیجا آوردید مردم را راغب بخیرات گردانید و هم چنین تقوی حقیقی آنست که اذدل ناشی شود و کمال ایمان و تصدیق بزرگوارى خدا و امور آخرت و نهایت درجه خوف و رجا موجب پرهیزکاری اوشده باشد از برای خدا در آشکار و پنهان و اگر خود تشنیع خلق یا اغراض فاسده دنیا باعث ترك معاصی یا فعل طاعات گردد آن محض شرك و ریاست نه پرهیزکاری و تقوی را بدل نسبت داده است و فرموده است که تعظیم شعایر الهی از تقوای دل هاست چون مثل این سخنان مکرر بتفصیل مذکور شده است و بسط این سخن بسیار بطول می انجامد در این باب سخن را مجمل میگذاریم یا باذر اربع لا یصیبهن الامؤمن الصمت و هو اول العباد و التواضع لله سبحانه و ذکر الله تعالى على كل حال و قلة الشيء یعنی قلة المال یا باذرهم بالحسنه و ان لم تعملها لکیلا تکتب من الغافلین یا باذر من ملک ما بین فخذیه و ما بین لحيته دخل الجنة قلت یا رسول الله انالنوخذ بما تنطق به الاستناقال یا باذر وهل یکتب الناس على مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم انک لا تزال سالما ما سکت فان تکلمت کتب لك او علیک یا ای ان الرجل یتکلم بالكلمة فی المجلس لیضحکهم بها فیهوی فی جهنم ما بین السماء و الارض یا باذر ویل للذی یحدث و یکذب لیضحک به القوم ویل له یا باذر من صمت نجافعلیک بالصدق لا یتخرجن فی فیک کذبة ابداء قلت یا رسول الله فما توبة الرجل الذی یکذب متعمدا فقال الاستغفار و الصلوة الخمس تغسل ذلك ای ابوذر چهار خصلت است که نمی یابد آنها را و متمسک بآنها نمی گردد مگر مؤمن کاملی خاموشی و آن اول عبادت های خداست و تواضع و شکستگی نزد خدا یا از برای خدا نزد خدا و خلق و ذکر و یاد خدا کردن بر هر حالی و کمی چیزی یعنی کمی مال و فقر و درویشی ای ابوذر قصد کن حسنه و کار خیر را هر چند که آن را بعمل نیازی تا نوشته نشوی از جمله غافلان ای ابوذر کسی که مالک شود و حفظ نماید آنچه در میان دوران اوست یعنی فرجش را از حرام و آنچه در میان دولحیه اوست یعنی زبانش را از لغو و باطل داخل بهشت میشود ابوذر پرسید که یا رسول الله آیا ما را مؤاخذه می نمایند بآنچه گویا میشود بآن زبانهای ما حضرت فرمود ای ابوذر مگر مردم را می اندارد بر رو در آتش جهنم چیزی بغیر از درو کرده های زبانهای ایشان بدستیکه تو پیوسته بسلامتی از شر زبان مادام ساکتی چون سخن گفتی اگر سخن خیری میگوئی از برای تو ثواب نوشته میشود و اگر سخن بد میگوئی بر تو گناه نوشته میشود ای ابوذر بدستیکه شخصی



در مجلسی تکلم مینماید بکلمه که اهل آن مجلس را بخنداند پس بسبب آن فرورود در طبقات جهنم بقدر ما بین آسمان و زمین ای ای بوزر وای بر کسیکه سخن گوید و دروغ گوید برای آنکه جماعتی بخندند وای بر او وای بر او و جهنم از برای او ای ای بوزر که خاموش شد نجات یافت و اگر سخن گوئی بر توباد بر آست گوئی و از دهان خود بیرون مکن دروغی را هرگز ابوزر گفت یا رسول الله چه چیز است توبه کسیکه عمداً دروغ گوید فرمود استغفار نمودن و نمازهای پنجگانه لوث این گناه را میشوند بدانکه صدق و راست گوئی از جمله صفات جامعه است که بر اکثر صفات و اعمال حسنه اشتمال دارد زیرا که صدق در گفتار و در کردار هر دو میباشد راستی گفتار آنست که با خدا و خلق در هیچ سخنی دروغ نگوید و کردارش مخالف گفتارش نباشد پس یکی از لوازم صدق آنست که هرگز مرتکب هیچ گناهی نشود و ترك هیچ طاعتی نکند زیرا که مؤمن دعوی میکند که بندگی خدا را میداند و یقین بهشت و دوزخ دارم راستی این سخن مقتضی آنست که هرگز معصیت نکند زیرا که هر معصیتی منافات با یقین به بزرگواری خدای تعالی و یقین بهشت و دوزخ دارد یکی دیگر از لوازم صدق آنست که مستحبی را ترك نکند و مکروهی را بفعل نیارد زیرا کسی نیست که دعوی این نکند که ما تابع رضای الهی هستیم و از بدیها گریزانیم و ایضاً تصدق بهشت و عظمت الهی و اطلاع او بر دقائق امور مقتضی آنست چنانچه در خدمت عظیمان مخلوقین از برای رعایت علامت ایشان و توقع نفع قلیلی از ایشان مرتکب خلاف آداب و ترك اولی نمیشوند پس در حضور پادشاه پادشاهان و اعظم عظمایا باید مرتکب هیچ ترك اولائی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل شود و فواید و منافع نامتناهی بیشتر عاید گردد پس هر ترك اولائی بلکه متوجه غیر جناب او شدن منافات با این تصدیق دارد و ایضاً آدمی در هر روزی اقلاد مرتبه در نمازها نزد خدا میگوید ترا عبادت میکنیم و بس واستعانت از تو میجوئیم و بس پس اگر يك معصیت بکند که عبادت شیطان است یا دريك امر متوجه غیر خدا شود و یاری از غیر خدا بجوید در آن قول کاذبست و هم چنین اظهار ورع نمودن بر یا عبادت ترا در حضور مردم بشرایط بجا آوردن و در خلوت روش دیگر بودن و سایر افعالی که اخلاص در آنها نباشد دروغ فعلیست زیرا که آدمی باین فعل اظهار حالی از برای خود میکند که متصف بآن نیست و اگر کسی از این راه ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق و افعال حسنه بصدق و راستی بر میگردد و حقتعالی مدح صادقان بسیار نموده و فرموده است که خدا باراستگویانست و هم چنین کذب و دروغ اصلاً اکثر صفات ذمیه است و ظاهر بسیاری از اخبار و قول بعضی از اصحاب آنست که

از گناهان کبیره است و از بسیاری اخبار ظاهر بسیاری ظاهر میشود که دروغ را بحد و بیخوش طبیعی و هزل گفتن هر دو حرام است اما بعضی از افراد صدق هست که بداست و بعضی از افراد کذب هست که خوبست بلکه واجب میشود گاهی مانند راستی که باعث ضرری شود بمؤمنی و موجب کشتن نفس محترمی شود. اینچنین راستی را حرامست گفتن و دروغی که باعث نجات مؤمنی شود از کشتن یا از ضرری واجب است گفتن و هم چنین اگر مالی را مؤمنی بپا بمانت سپرده است و ظالمی از ما میطلبد ما را واجب است که انکار کنیم بلکه قسم هم میتوانیم خورد که مالی از آن مرد نزد ما نیست و در چنین جاها اگر توریه توان کرد لازم است باینکه قصد کند مالی که مرابطو باید داد نزد من نیست و مانند این و همچنین نزد عشاری یا ظالمی یا حاکمی که باقرار او مؤاخذه کند و مالی از او فوت شود جایز است دروغ گفتن و در اصلاح میان دو مؤمن دروغ گفتن جایز است مثل آنکه بهریک نقل کنیم که دیگری حرف خیر شما میگفت و تعریف شما میکرد هر چند او مذمت کرده باشد و دشنام داده باشد و همچنین تجویز دروغ کرده اند در خلف وعده کردن با زنان که توقعات زیاد از اینکس کنند هر چند اطلاق دروغ بر این معنی مجاز است و در ضمن احادیث بعضی از این تفصیل ظاهر خواهد شد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که زبانش راست گوست عملش پاکیزه و مقبولست و در حدیث دیگر فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام صاحب آن مرتبه شدن در رسول خدا صلی الله علیه و آله بر راستی سخن و ادا کردن امانت و در حدیث دیگر فرمود اول کسیکه راست گو را تصدیق مینماید خداست و بعد از آن خودش میداند که راست میگویی و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که زینت سخن راست گوئیست و در حدیث دیگر فرمود راست بگوئید که خدا بار است گویان است و از دروغ اجتناب نمائید که دروغ از ایمان دور است بدرستی که راستگویی کنار وادی نجات و کرامت است و دروغ گو بر کنار خواری و هلاکت از علی بن الحسین علیه السلام منقولست که بفرزندان خود میفرمود پرهیزید از دروغ در امر بزرگ و کوچک خواه بجد گوئید و خواه بهزل و خوش طبعی زیرا کسیکه دروغ کوچک میگویی بر دروغ بزرگ جرأت بهم میرساند یا بر خداوند بزرگوار جرأت کرده است که مخالفت او نموده است مگر نمیدانید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود پیوسته بنده راست میگویی تا خدا او را صدیق مینویسد و بنده پیوسته دروغ میگویی تا خدا او را کذاب مینویسد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حقیقتی برای بدیها قفلها مقرر فرموده است و شرابرا کلید آن قفلها گردانیده است و دروغ بدتر از شراب است و در حدیث دیگر

فرموده دروغ باعث خرابی ایمانست از حضرت صادق علیه السلام منقولست که دروغ بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله از گناهان کبیره است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست اول کسیکه دروغ گورا تکذیب مینماید خداست دیگر دولتی که بر او موکلند و با او میباشند دیگر خود میدانند دروغ میگوید و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هیچ بنده مزایمانرا نمییابد تا ترک نکند دروغ را جدش را و هزلش را و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت عیسی فرمود هر که دروغ بسیار میگوید بها و حسش بر طرف میشود و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی دروغ گویانرا بفراموشی مبتلا کرده است که زود رسوا شوند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست سخن بر سه قسم است راست و دروغ و اصلاح میان مردم راوی عرض کرد کدام است اصلاح میان مردم فرمود آنست که شخصی شنیده است شخصی بدی در حق او گفته است و از او آزرده شده است تو میگوئی که از او شنیدم که تورا بینیکی یادمیکند خلاف آنچه از او شنیده و در حدیث دیگر فرمود خدا دوست میدارد دروغ را در اصلاح دیگران و فرمود هر دروغی را از صاحبش سؤال خواهند کرد روز قیامت مگر دروغی که دریکی از سه چیز باشد کسیکه در جنگ گاه خواهد که با دشمنان مگری کند که برایشان غالب شود چون از برای مصلحت دینست بر او گناهی نیست یا کسیکه در میان دو کس خواهد اصلاح کند بهر یک چیزی میگوید که نزاع از میان ایشان بر طرف شود و کسیکه وعده با اهل خود میکند و مصلحت نمیداند و نمیخواهد که بان وفا کند و در حدیث دیگر فرمود هر که اصلاح کند هر چه گوید دروغ نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست سه محلسست که دروغ گفتن در آنها حسن و نیکو است مگری که در جنگ کنند و عدّه که بازن کنند یا اصلاحیکه در میان مردم کنند و سه محلسست که راست گفتن در آنها قبیح است سخن چینی کردن که باعث دشمنی مردم شود و کسی را از احوال اهلیش بچیزی خبر دادن که باعث آزرده گی او شود و تکذیب کردن شخصی را که نقل کند و دروغ باشد و احادیث در باب خاموشی بیشتر مذکور شد و تهدیدی که در باب خندانیدن مردم واقع شده است ممکن است که محمول باشد بر صورتیکه دروغی گویند یا غیبت مسلمانی کند و باید دانست که از جمله چیزهائی که مذموم است بلکه دغدغه حرمت در آن میشود نقل دروغ است مانند قصه حمزه و سایر قصه های دروغ چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بدترین روایتها روایت دروغ است بلکه قصه های راستی که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه و غیر آن از قصه های مجوس و کفار بعضی از علما گفته اند حرام است چنانچه در بعضی از کتب

معتبره امامیه مسطور و مرویست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت نقل نمود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود ذکر علی بن ابی طالب عبادت و من علامات المنافق ان يتنفر عن ذكره ويختار استماع القصص الكاذبة واساطير المجوس علی استماع فضائله ثم قرء علیه السلم واذا ذكر الله وحده اشمازت قلوب الدين لايؤمنون بالآخرة واذا ذكر الذين من دونه اذاهم يستبشرون فسئل صلوات الله عليه عن تفسيرها قال اما قدرون ان رسول الله (ص) كان يقول اذكروا علی بن ابیطالب فی مجالسکم فان ذكره ذكری و ذكری ذكر الله فالذين اشمازت قلوبهم عن ذكره واستبشروا عن ذكر غيره اولئك الذين لا يؤمنون بالآخرة ولهم عذاب مهين یعنی یاد کردن علی بن ابیطالب عبادتست و از علامات منافق است که میرمد و تنفر می نماید از یاد کردن او و اختیار میکند شنیدن قصه های دروغ و افسونهای مجوس را بر شنیدن فضایل آن حضرت بعد از آن امام رضا علیه السلام خواندند آیه وافی هدایه را که از ذکر الله وحده تا بآخر پس رسیدند از آن حضرت از تفسیر این آیه فرمود آیا نمیدانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود یاد کنید علی بن ابیطالب علیه السلام را در مجلسهای خود پس بدرستی که یاد کردن علی بن ابیطالب علیه السلام یاد کردن منست و یاد کردن من یاد کردن خداست پس آنکسانیکه میروند و گفتم میشود دلهای ایشان از یاد کردن علی بن ابی طالب و شادمان میشوند از یاد کردن غیر او ایشان آنانند که ایمان ندارند بآخرت و مرایشانراست غذایی خوار کننده ابن بابویه در کتاب اعتقادات آورده است که سئل عن القصص ایحل الاستماع لهم فقال لا و قال من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله فقد عبد الله وان كان ناطق عن ابليس فقد عبد ابليس یعنی پرسیدند از امام صادق علیه السلام از قصه خوانان که آیا گوش دادن بایشان حلالست آن حضرت فرمود نه حلال نیست و فرمود هر کس گوش بدارد بناطقی بتحقیق او را پرستیده پس اگر از خدا سخن گوید یعنی راست و حق گوید آن گوش کننده خدا را پرستیده و اگر از ابلیس سخن گوید یعنی دروغ و باطل گوید پس آن گوش کننده ابلیس را پرستیده و کلینی همین مضمون را از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است یا اباذر ایاک والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا قلت یا رسول الله ولم ذلك بابی انت وامی قال لان الرجل یزنی فیتوب الله علیه والغیبة لا یغفر صاحبها یا اباذر سباق المسلم فسوق وقتاله کفر واکل لحمه من معاصی الله وحرمة ماله کحرمة دمه قلت یا رسول الله وما الغیبة قال ذکرک اخاک بما یکره قلت یا رسول الله فان کان فی ذلک الذی یذکر به قل اعلم انک اذا ذکرته بما هو

فیه فقد اغتبتوه و اذکرته بما لیس فیہ بهتہ من النار یا اباذر من ذب عن اخیه المسلم الفییه  
 کان حقاً علی اللہ عزوجل ان یرتقه من النار یا اباذر من اغتیب عنده اخوه المسلم وهو  
 یرتقه فنصره نصره اللہ عزوجل فی الدنیا و الاخره و ان غذله و هن یرتقه فنصره  
 غذله اللہ فی الدنیا و الاخره توضیح این مطالب در ضمن چند فصل بعمل میآید.

بدانکه در حرمت غیبت مسلمانان در میان علما خلاقی نسبت و آیه  
 و احادیث متواتر بر حرمت آن دلالت دارد و ظاهر بعضی از احادیث  
 آنستکه از جمله گناهان کبیره است و جمعی از علما کبیره میدانند  
 و ظاهر این حدیث شریف که حضرت فرمود از زنا بدتر است دلالت میکند بر آنکه از کبر  
 کبایر است و از جمیع گناهان شیوعش بیشتر است زیرا صفات ذمیه که باعث غیبت میباشد  
 از حسد و کینه و عداوت در اکثر خلق بوجه کمال میباشد و خصوصیتی پیر و جوان عالم و  
 جاهل شریف و وضع ندارد چه ظاهر است که هر کس را دشمنی و همچشمی و همکاری میباشد  
 مانعی که در گناهان دیگر میباشد در اینجا نیست زیرا که مانع اکثر ناس در عدم ارتکاب  
 گناهان یا قباحت عرفیست یا عدم قدرت و در این گناه قباحت بالکلیه بر طرف شده است  
 بلکه یک جزو از اجزاء استعداد در این زمانها این است که کسی خوش نقل و شیرین زبان و  
 چرب و نرم باشد و غیبت را بوجه کمال تواند کرد و ایضاً شیطان لباسها برای تجویز این  
 عمل پیدا کرده است که اهل علم و صلاح در آن لباسها پخته و ناصحانه و مشفقانه غیبت میکنند  
 از روی نهایت محبت و دینداری و خداترسی و عدم قدرت نیز در این گناه نیست زیرا که احتیاج  
 بزری و پولی و معینی و آلاتی ندارد و سخن گفتن در نهایت آسانی است و باین سبب شیوعش  
 از گناهان دیگر بیشتر است با آنکه تهدید و تحذیر در این گناه زیاده از گناهان دیگر وارد  
 شده است چنانچه در قرآن فرموده یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا اکثریاً من الفظن ان بعضی  
 الفظن اثم و لاتجسوا و لایفتب بعضکم بعضاً ایحب احدکم ان یا کل لحم اخیه میتاً  
 فکر هتموه و اتقوا اللہ ان اللہ تو اب رحیم ای گروه مؤمنان اجتناب نمائید و ترک کنید بسیاری  
 از گمانها را بدستیکه بعضی از گمانها گناه است و تجسس و تعصص عیبهای مردم میکنند  
 و غیبت نکنند بعضی از شما بعضی را یعنی یکدیگر را غیبت مکنید و ببدی یاد مکنید آیا دوست  
 میدارد احدی از شما که گوشت مرده برادر مؤمن خود را بخورد بتحقیق از خوردن گوشت  
 مرده برادر خود کراهت دارید پس از غیبت نیز کراهت داشته باشید که در آن مرتبه است و

پرسید و پیر هیزید از عقوبات الهی بدستیکه خدا بسیار قبول کننده توبه هاست و بسیار مهربان است به بندگان و بسند معتبر از امام صادق علیه السلام منقولست هر که بگوید در شأن مؤمنی چیزی را که چشمش دیده و گوشهایش شنیده باشد پس آن داخل است در آن جماعت که خدا در مذمت ایشان فرموده است ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا الهم عذاب الهم یعنی آنانکه دوست میدارند فاش شود خصلتهای بد و عیبها در شأن جماعتیکه ایمان آورده اند مرایشانراست عذابی دردناک در حدیث دیگر فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده غیبت دین مرد مسلمانرا تندتر و زودتر فاسد میکند از خوره که در اندرون آدم بهم رسد و فرمود نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادت است مادامکه غیبت مسلمانی نکنند بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است هر که روایت کند بر مؤمنی روایتیکه خواهد در آن نقل عیب او را ظاهر گرداند و مروتش را درهم شکند و از دیده های مردم او را بیندازد خدا او را از ولایت خود بیرون کند و به ولایت شیطان داخل کند پس شیطان او را قبول نکند یعنی خدا او را دوست ندارد و یاری نکند و او را به شیطان وا گذارد در روایت دیگر منقولست از آنحضرت پرسیدند از تفسیر این حدیث که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که عورت مؤمن هر مؤمن حرام است فرمود تنها مراد آن نیست که عورت ظاهرش را به بینی بلکه مراد آنستکه سرش را فاش کنی و عیبش را تفحص کنی و نقل کنی که او را رسوا کنی و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد نشیند در مجلسیکه در آن امامی را دشنام دهند یا مسلمانی را غیبت کنند و در حدیث دیگر فرمود هر که مسلمانی را غیبت کند روزه اش باطل میشود و وضویش میشکند و در قیامت گندی از او ظاهر خواهد شد بدتر از گند مردار که اهل محشر از گند او متأذی شوند و اگر پیش از توبه بمیرد مرده خواهد بود در حالتیکه حلال دانسته چیزی را که خدا حرام کرده است و فرمود هر که تطول و احسان بر برادر مؤمنش کند در غیبتی که بشنود در مجلسی او را میکنند باینکه مانع شود و در آن غیبت کند حق تعالی از او هزار نوع از بهی را در دنیا و آخرت دفع کند و اگر رد نکند و حال آنکه قادر بر رد باشد مثل گناه آن غیبت کننده بر او لازم شود هفتاد مرتبه پندانکه باطل شدن روزه و وضو را حمل بر این کرده اند که کمال روزه و وضویش زایل میشود نه اینکه باید قضا یا اعاده کردن و بسند صحیح دیگر از آنحضرت منقولست که سزاوارترین مردم بگناه کار بودن سفیه و بیخرد است که غیبت مسلمانان کند و ذلیل ترین مردم کسی است که مردم را خوار کند و بسند معتبر منقولست که شخصی بحضرت علی بن الحسین علیه السلام گفت

فلان شخص شمارا نسبت میدهد یا اینکه گمراهید و صاحب بدعتید حضرت فرمود حق  
 همنشینی آن شخص را رعایت نکردی که سخن او را بمانقل کردی و حق ما را رعایت نکردی  
 که از برادر ما چیزی بمانقل نکردی که ما نمیدانستیم بدستیکه مرگ همه را در خواهد  
 یافت و در روز بخت همه در یکجا حاضر خواهیم شد و وعده گاه همه قیامت است و خدا در میان  
 همه حکم خواهد کرد و زینهار اخترا از کن از غیبت که آن نان و خورش سگان جهنم است  
 و بدان کسیکه ذکر عیوب مردم بسیار میکند این بسیار گفتن گواهی میدهد که در اوعیب  
 بسیار هست و بسند معتبر منقولست از علقمه که بحضرت صادق علیه السلام گفتم یا بن رسول الله کسیکه  
 گواهی را قبول می توان کرد و کسیکه گواهی را قبول نمیتوان کرد حضرت فرمود ای  
 علقمه هر که بر فطرت اسلام باشد گواهی جایز و مقبولست گفتم قبول میتوان کرد شهادت  
 کسی را که گناهان کند فرمود ای علقمه اگر شهادت آنها را قبول نتوان کرد پس قبولی  
 توان کرد مگر شهادت پیغمبران و اوصیای ایشان را زیرا که ایشان معصومند و بسوی تمسایر  
 خلق پس هر که را بچشم خود نبینی که گناهی میکند دو گواه بر او شهادت ندهند که  
 گناهی کرده است او از اهل عدالت و سفاست و گواهی مقبولست هر چند در واقع گناه  
 کار باشد و هر که او را غیبت کند بر گناهان مخفی آن از ولایت خدا بیرونست و در ولایت  
 شیطان داخل است و بتحقیق پندم روایت نمود از پدرانش که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود  
 هر که غیبت کند مؤمنی را بخصلتی که در او باشد خدا در میان ایشان در بهشت هرگز جمع  
 نکند و هر که غیبت کند مؤمنی را بخصلتی که در او نباشد عصمت ایمانی از میان ایشان  
 منقطع گردد و آنکه غیبت کرده است در آتش باشد همیشه و بد جایگاه است جایگاه او به  
 سند دیگر منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنوف بکالی فرمود اجتناب کن از غیبت که  
 نان خورش سگان جهنم است بعد از آن فرمود ای نوف دروغ میگوید کسیکه گمان میکند  
 که او از حلال متولد شده است و گوشت مرد مرا بغیبت میخورد بسند صحیح از حضرت  
 صادق علیه السلام منقولست که فرمود غیبت مکن چون غیبت مردم میکنی ترا غیبت میکنند و از  
 برای برادر خود کوی مکن که خود در آنکوی (یعنی چاه) می افتی و هر کار که میکنی  
 با مردم جزای خود را می یابی و در حدیث دیگر منقولست که از صفات منافقان آنست که اگر  
 مخالفت ایشان میکنی ترا غیبت میکنند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که  
 روزه دارد عبارت خداست مادامکه غیبت مسلمانان نکند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت  
 منقولست کسیکه برادر مؤمنش را زور و مدح گوید و در بهشت سرش غیبت کند عصمت ایمانی

از میان ایشان بر طرف می شود بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که غیبت کند برادر مؤمن خود را بی آنکه عداوتی در میان ایشان باشد پس شیطان در نطفه او شریک بوده است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست زینهار اجتناب نمائید از غیبت مسلمان بدستیکه مسلمان غیبت برادر خود نمیکند و حال آنکه خدا در قرآن او را نهی فرموده است و فرمود هر که بگوید از برای برادر مؤمنی سخنیکه خواهد مروت و قدر او را در هم شکند خدا او را حبس کند در طینت خیال یعنی در جائیکه چرک و ریم فرجهای زناکاران در آنجا جمع میشود تا از عهده آن سخن بیرون آید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی دشمن میدارد خانه پر گوشت را و گوشت فربه را بعضی از صحابه عرض کردند که یا بن رسول الله ما دوست میداریم گوشت را و خانه های ما از گوشت خالی نیست حضرت فرمود این مراد نیست که فهمیدی مراد پر گوشت خانه ایستکه در آنخانه گوشتهای مردم را بغیبت میخورند و گوشت فربه صاحب تکبری استکه راه رفتن خیلا و تکبر کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بپرهیزید از گمان بد ب مردم بردن بد دستیکه گمان بد بدترین دروغهاست و برادران باشید در راه خدا چنانچه خدا شمارا بآن امر فرموده است و بلقبهای بد یکدیگر را یاد میکنید و تجسس و تفحص عیبهای مردم میکنید و فحش بیکدیگر مگوئید و غیبت یکدیگر میکنید و منازعه و دشمنی میکنید و حسد یکدیگر را میرید بد دستیکه حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم خشک را میخورد بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که یاد کنید برادر مؤمن خود را در هنگامیکه از شما غایب باشد با حسن و جوهیکه میخواهید او شما را با توجه یاد کند چون شما از او غایب باشید در حدیث دیگر فرمود که هیچ دروغی نافعتر نیست از اجتناب کردن از محارم الهی و خود را بازداشتن از آزار مسلمانان و غیبت ایشان و در حدیث دیگر منقولست که خدا وحی فرمود بحضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام صاحب غیبت اگر توبه کند آخر کسی خواهد بود که داخل بهشت شود اگر توبه نکند اول کسی استکه داخل جهنم شود و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست چهار کسند آزار میرسانند باهل جهنم بازاریکه خود دارند و از حمیم جهنم بخورد ایشان میدهند و وایلاه و واثبوره فریاد میکنند و اهل جهنم بعضی بعضی میگویند که چرا این چهار طایفه ما را آزار میکنند بازاریکه خود داریم یکی از ایشان شخصیتست که در تابوتی از آتش آویخته است و یکی شخصیتست که امعایش را از اندرونش میکشند و یکی شخصیتست که چرک و



خون ازدهانش جاریست و یکی شخصیت که گوشت خود را میخورد پس از حال صاحب تابوت میپرسند که این بدبخت چرا اینقدر آزارش بامیرسد میگویند که او مرده بود و مال های مردم در گردنش بود و چیزی هم از او نمانده بود که حق مردم را ادا کنند بعد از آن میپرسند از حال کسیکه امعایش را میکشند میگویند که پروانفیکر دازبول بهر جای بدنش که میرسید پس میرسید پس میپرسند از حال کسیکه ازدهانش چرک و خون جاریست می گویند که او نظر میکرد و هر سخن بدیکه از مردم میشنید نقل میکرد و با ایشان نسبت میداد بعد از آن میپرسند از حال کسیکه گوشت خود را میخورد که این بدبخت چرا آزارش بما میرسد با آزاریکه ما خود داریم میگویند که این گوشت مردم را به غیبت می خورد و سخن چینی میکرد احادیث در این باب بسیار است و ما بنقل احادیثی که سندش معتبر بود اکتفا نمودیم

و بعضی نزدیک بهمین عبارت تعریف کرده اند که در حدیث واقع  
**فصل دوم در بیان** شده است که یاد کردن مؤمن است در حال غیبت او بنحویکه اگر  
**معنی غیبت است** بشنود خوشش نیاید و آزرده شود و اکثر تعریف غیبت چنین کرده

که تنبیه کردنست در حال غیبت انسان معین یا آنکه در حکم معین باشد بر امریکه او کراهت داشته باشد که آن امر را با نسبت دهند و آن امر در او باشد و آن امر را بحسب عرف نقص و عیب شمارند خواه این تنبیه بگفتن باشد و خواه با اشاره کردن باشد و خواه بکنایه باشد و خواه بصریح و خواه به نوشتن و قید کردیم بانسان معین از برای آنکه اگر معین نباشد غیبت نیست مثل آنکه گوید یکی از اهل این شهر چنین عیبی دارد این حرام نیست مگر آنکه بنحوی گوید که بقرینه سامع بیابد آن غیبتست هر چند نام نبرد و در حکم معین آنستکه گوید زهد و عمرو یکی از ایشان فلان عیب را دارد و بعضی این قسم سخن را غیبت آن هر دو شخص میدانند زیرا که هر يك را در معرض این احتمال در آوردن نقص شأن اوست و اگر بشنود آزرده می شود و اینکه گفتیم آن دو امر در او باشد برای اینکه از بهتان بدرود زیرا مشهور اینست غیبت و بهتان غیر یکدیگرند هر چند بهتان بدتر است و غیبت آنستکه بیان عیبی کنند که در او باشد و بهتان آنستکه عیبی از برای او اثبات کنند که در او نباشد چنانچه بسند معتبر از امام صادق علیه السلام منقولست از جمله غیبت آنستکه در شأن برادر خود بگوئی چیزی را که خدا بر او پوشیده است و از جمله بهتان آنست در حق برادر مؤمن خود چیزی بگوئی که در او نباشد و گاه هست که غیبت را بر معنی اطلاق میکنند که شامل بهتان

نیز هست چنانچه بسند معتبر از داود بن سرحان منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از غیبت فرمود آنستکه برادر مؤمن بدی را نسبت دهی که او نکرده باشد یا آنکه بدی را از او فاش کنی که خدا بر او پوشانیده باشد و بگواه ثابت نشده باشد نزد حاکم شرع که حدی بر او لازم شود و قید کردیم که آن امر بحسب عرف عیب باشد برای آنکه اگر ما گمالمی از برای کسی اثبات کنیم و او بدش آید غیبت نیست مثل آنکه میگوئیم که فلان شخص نماز شب میکند و او بدش میآید اما اگر غیبت باشد هر قسم عیبی باشد که ذکرش آزرده گی او شود غیبت است خواه در خلقت بدنش و خواه در اخلاقش و خواه در اعمالش و خواه در نسبش مثل آنکه گویند دنی زاده است یا جولاه زاده است مگر عیوب ظاهره که بعد از این بیان خواهد شد و از تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست پس اگر بکنایه گوید هم عیب است مثل آنکه حرف کسی مذکور شود بگوید الحمد لله که ما بمحبت ریاست مبتلانیستیم و غرضش کنایه با آن شخص باشد که مبتلاست یا آنکه گویند خدا ما را و او را از محبت دنیانجات دهد و غرضش اثبات این عیب باشد برای او و خود را برای رفع مظنه شریک کند و امثال این سخنان از تلبیس ساتی که در باب غیبت شایع گردیده است که در ضمن حمد و ثنای الهی و اظهار شکستگی و فروتنی خود را با صاحب مردم بودن بروجه اتم و اکمل عیوب مردم را فاش میکنند و همچنین ظاهر شد که مخصوص گفتن نیست بلکه اگر مذمت شخصی را بدیگری بنویسند داخل است در غیبت و همچنین اگر عیب کسی را به اشاره چشم و ابرو و یادست اظهار کنند یا در حرف یا در راه رفتن یا غیر آن از اشارات و حرکات اظهار نقص شخصی کنند و تقلید او نمایند غیبت است.

فصل سیم در بیان  
 فردی چند از غیبت است  
 که علماء استثنا کرده اند و آن ده است (اول) تظلم مظلوم است که کسی بر او ظلمی کرده باشد و او بنزد شخصی آید و اظهار ظلم آن ظالم کند که این شخص دفع آن ظلم از او بکند و این قسم را علما تجویز کرده اند که تظلم کردن مظلوم و شنیدن آن شخص هر دو جایز است اما در صورتیکه آن شخص قادر بر دفع آن ظلم باشد و غرض قائل نیز همین باشد و نزد همان شخصکه توقع این نفع از او دارد بگوید (دویم) نهی از منکر است که شخصی بدی از کسی میداند میخواهد که باین گفتن و نقل کردن شاید او ترک نماید و این مشروط است بشرایطی که منکر که بداند فعل آن شخص بد است و منکر است و تجویز تأثیر بکند و خوف ضرر نداشته باشد و بکمتر از این داند که او بر طرف نمیکند پس اگر نداند آن کاری که او

میکند بداست باینکه مثلاً مسئله خلاهی باشد و احتمال دهد که او برای مجتهدی عمل میکند که آن فعل را حلال میدانند منمت او بر این فعل نمیتواند کرد و همچنین اگر داند که این گفتن فایده نمیکند و باعث نمی شود که آن شخص آن فعل را ترك کند نمیاید گفت و همچنین اگر خوف ضرری ببدن او یا مال او یا عرض او یا احدی از مؤمنین و مؤمنات داشته باشد جایز نیست گفتن و همچنین اگر ممکن باشد که در خلوت او را نصیحت کند و داند که بآن نصیحت او بر طرف میکند جایز نیست که او را در مجالس رسوا کند و با تحقق شرایط باید که سعی کند که غرض او رضای الهی و ترك معصیت خدا باشد و غرض باطل خود را در نظر مردم چنین صورت دهد (سیم) آنست که بعنوان فتوی خواهد که از عالمی مسئله پرسد و در آن ضمن منمت کسی مذکور شود مثل آنکه می پرسد پدرم مال مرا برداشته آیا میتوانم با او دعوی کنم و در این فردم تمامکن باشد بنحوی سؤال کند که نفهمند پدر خودش مراد است باینکه بگوید اگر پدری با فرزندش چنین معامله نموده باشد چونتس میاید چنین کند و اگر باین نحو بیان نتواند کرد میاید سعی کند که بغیر آن عالم دیگری نشنود (چهارم) نصیحت مستشیر است مثل آنکه شخصی با کسی مشورت میکند که مال خود را بفلان شخص بدهم بقرض یا بمضاربه بدهم یا نه یا دختر خود را میخواهم با او تزویج نمایم در این صورت واجب است که آنچه خیر او را داند بگوید و اگر داند که بمجمل بگوید که مکن او ترك مینماید بهمین اکتفا نماید و اگر او راضی نشود مگر بتفصیل همان عیبی که در همان معامله دخیل است بگوید و زیاده از آن نگوید و اگر از او سؤال نماید و باعتبار اخوت و خیر خواهی او را منع کند از معامله با آن شخص از برای خدا خوشت در صورتیکه داند ضرر عظیم با او میرسد از معامله آن شخص (پنجم) بیان بدعت ارباب بدع است که ضرر بدین مردم رسانند و مردم را فریب دهند گمراه کنند بیان بدعت ایشان کردن واجب است و مردم را منع از متابعت ایشان کردن لازم است خصوصاً بر علما چنانکه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر گاه به بینید اهل ریب و بدعتها را بمدامن پس اظهار کنید بیزاری از ایشان را و ایشان را دشنام زیاد بدهید و در منمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگوئید بلکه اگر ضرر شود بهتان هم نسبت بایشان بگوئید تا طمع نکنند در فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان حذر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند تا حق تعالی از برای شما بسبب این دفع بدعت حسنات بسیار بنویسد و بلند کند درجات شما را در آخرت و در حدیث صحیح دیگر از حضرت صادق علیه السلام

مفوق‌لستکه مصاحبت‌مکنید با اهل بدعت و با ایشان هم‌نشینی‌مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود چنانچه حضرت رسول ﷺ فرمود که آدمی بردین دوست خود است و احادیث در این باب بسیار است و بعضی در باب بدعت گذشت و ضرر هیچ طایفه نسبت با ایمان و اهل ایمان مثل ضرر از باب بدعت نیست زیرا که کفار معروف چون کفر ایشان ظاهر است مردم از ایشان احتراز مینمایند اما از باب بدعت چون در لباس مسلمانند و بتضع و ریا خود را از اهل خیر می‌نمایند مردم فریب ایشان را می‌خورند پس علما و غیر ایشان واجب است که اظهار بطلان ایشان بکنند و در خرابی بنیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت بمتابعت ایشان گمراه نشوند (ششم) بیان خطای اجتهاد مجتهدین است که مجتهدی رأی اختیار کرده باشد و مجتهد دیگر رأی او را خطا داند جایز است که بیان خطای او بکند و دلایل بر بطلان رأی او بگوید چنانچه همیشه علمای سلف رضوان الله علیهم بیان خطای معاصرین و علمای گذشته میکرده‌اند و این باعث نقص هیچ یک از ایشان نیست و هر یک سعی جمیل خود که در احیای دین کرده‌اند مثاب و مأجورند امامی باید که بقدر ضرورت از بیان خطای در آن مسئله اکتفا نمایند و مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند و غرض محض بیان حق و رضای الهی باشد و حقد و حسد و اغراض باطله دیگر باعث نباشد و در اینجا شیطان را راهها و حیلها بسیار است (هفتم) در بیان جرح راویان اخبار و احادیث است چنانچه علمای مادر کتابهای رجال مذمت بعضی از راویان نموده‌اند برای حفظ سنت و شریعت و تمیز میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث و چون غرض دینی متعلق است باین امر لهذا جایز دانسته‌اند (هشتم) اگر شخصی بوصفی مشهور باشد که آن صفت در او ظاهر باشد و برای تمیز و معرفت او را بآن وصف ذکر کنند مثل فلان اعرج یا اشد یا اعور و بعضی مطلقاً تجویز کرده‌اند ذکر این عیوب ظاهره را و بعضی گفته‌اند در صورتی جایز است که تمیز آن شخص منحصر در ذکر آن وصف باشد و احتیاط در آنستکه تاممکن باشد عبارتتی نگویند که اگر او بشود آورده شود و موجب نقص او باشد عن فأمثل اینکه بگویند فلان کوره زیرا که بجای این عبارت دیگر میتوان گفت که مستلزم تحقیر او نباشد و بر استثناء این فرد مجمل بعضی از اخبار معتبره دلالت دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه غیبت آنستکه در حق برادر خود چیزی بگوئی که خدا بر او پوشیده است اما امری که در او ظاهر باشد مانند حدت و غضب و مبادرت در امور پس آن غیبت نیست و بهتان آنستکه چیزی بگوئی که در او نیست (نهم) غیبت جماعتیست که گناهان را علانیه مرتکب باشند و تظاهر بآنها نمایند

مانند ارباب مناصب جور که مناصب ایشان فسق است و علانیه مرتکب آنها هستند پس اگر همان گناه را که علانیه میکنند و همه کس میدانند و ایشان پر وائی هم از گفتن دیگران ندارند بگویند البته غیبت نیست مثل آنکه بگویند فلان شخص حاکم فلان شهر است اگر آن شخص بشنود او را خوش می آید و در غیبت مأخوذ است که او کراحت داشته باشد و اگر گناه را بعلانیه کند و از ذکرش آزرده شود مثل آنکه کسی در مجامع گناه را میگوید و اخفا نمیکند اما اگر آن گناه را ذکر کنند آزرده میشود این نیز مشهور است که غیبت نیست اما اگر او را مذمت کنند و عیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان کنند با آنکه متجاهر ببعضی از کبایر باشد خلافست و دور نیست که مذمتش بر آن گناهانیکه علانیه میکند توان کردن هر چند شرایط نهی از منکر متحقق نباشد اما گناهان مخفی را ذکر نکردن اولی و احوط است و بر استثناء این فرد مجمل احادیث بسیار وارد است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که هر که در غیبت کسی او را بچیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت کرده است و اگر او را بچیزی یاد کند که در او نباشد بهتان زده است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر گاه فاسق متجاهر بفسق باشد و علانیه گناه کند او را حرمت نیست و غیبت او حرام نیست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست سه کسند که ایشان را حرمتی نیست صاحب بدعتیکه بخواهش خود بدعتی در دین پیدا کرده باشد و امام جابر و فاسقیکه علانیه فسق کند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حرمت فاسق از همه کس کمتر است و بسند معتبر از حضرت رسول (ص) منقولست هر که با مردم معامله کند و ظلم بر ایشان نکند و با ایشان سخن گوید و دروغ نگوید و با ایشان وعده کند و خلف وعده نکند پس او مرتکب گناه کامل گردیده و عدالتش ظاهر شده و بر ادبش واجب گردیده و غیبتش حرام گردیده است و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام مثل این مضمون منقولست و یک فرد دیگر نزدیک باین فرد علما استثنا کرده اند که هر گاه دو کس مطلع بر عیب شخصی شده باشند و آنرا بایکدیگر تکرار کنند بدون آنکه ثالثی مطلع شود اکثر گفته اند که غیبت نیست و بعضی این را حایز ندانسته و احتیاط در ترک است (دهم) آنکه جمعی مطلع شوند بر گناهی که موجب حد و تعزیر شرعی باشد عدد ایشان آنقدر باشد که بگواهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود جایز است که نزد حاکم شرع شهادت دهند نه نزد سایر ناس و حکام جور

**فصل چهارم در حکم شنیدن غیبت است** و مشهور میان علما اینست که اگر تصدیق کند یا گوش دهد از روی رضا و خواهش او نیز در گناه مثل غیبت کننده است چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است و ظاهر بعضی از احادیث معتبره و کلام بسیاری از علما آنست که تاممکن باشد میباید رد آن غیبت بکند و منع نماید و برادر مؤمن خود را یاری کند و اگر نتواند بر خیزد و اگر قدرت بر برخاستن هم نداشته باشد بدل کراهت داشته باشد و راضی بآن نباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که برادر مؤمن او را نزد او غیبت کنند و او را بمنع کردن غیبت کننده نصرت و یاری کند خدا او را درد دنیا و آخرت یاری کند و هر که او را یاری نکند و دفع غیبت از او نکند و حال آنکه قدرت نصرت و اعانت او داشته باشد خدا او را پست کند درد دنیا و آخرت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که رد کند غیبت را از عرض برادر مؤمن خود آن عمل برای او حجابی گردد از آتش جهنم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که رد کند از عرض برادر مؤمن خود خدا بهشت را برای او بنویسد البته و بعضی از علما گفته اند که هر گاه شخصی غیبت شخصی کند و ما ندانیم که آن شخص استحقاق غیبت دارد یا نه جایز نیست که گوینده را نهی کنیم و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال مسلمانان محمول بر صحت است و گاه باشد که غرض صحیحی در این غیبت داشته باشد و نهی کردن او ایذای مسلم است و تام معلوم نشود که آنچه او میکند فسق است ایذای او جایز نیست و دور نیست که در این باب بتفصیلی قائل توان شد که اگر قائل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد منعی توان کرد و اگر قائل از اهل صلاح و ورع باشد و بنای اکثر امورش بر تدین باشد و محامل صحیح درباره او بسیار باشد اگر ممکن باشد بر وجه حسنی او را بازدارند که او آزرده نشود باینکه توجیهی برای فعل آن شخص غایب پیدا کنند بنحو دیگر بکنند و الا ساکت شوند و حکم بفسق قائل نکنند و در این باب رعایت احتیاط مهمامکن از طرفین لازم است والله اعلم

**فصل پنجم در کفاره غیبت و توبه از آن است** و شرایطیکه در توبه های دیگر معتبر است گذشت در اینجا نیز معتبر است و چون حق الناس است باید غیبت کننده نزد هر کس که هتک عرض او کرده است تاممکن باشد او را بذکر جمیل یاد کند و آن معایب را از خاطر آنها بدر کند و در باب ابراء ذمت از او طلبیدن احادیث اختلافی دارد

از حضرت رسول ﷺ منقولست که غیبت بدتر از زناست پرسیدند چرا یا رسول الله فرمود زیرا که زنا کار توبه می‌کند و خدا توبه‌اش را قبول می‌کند و غیبت کننده توبه‌اش مقبول نیست تا آنکه صاحب حق او را حلال کند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از حضرت رسول (ص) پرسیدند کفاره غیبت چیست فرمود آنستکه استغفار کنی از خدا از برای او هر گاه که او را یاد کنی و بسند دیگر از حضرت رسول ﷺ منقولست کفاره غیبت آنستکه استغفار کنی از برای کسیکه غیبت او کرده و جمع میان این احادیث باین نحو کرده‌اند که اگر صاحب حق شنیده باشد و ممکن باشد از او ابراء ذمه خواستن میباید طلبید و اگر نشنیده باشد یا اگر شنیده باشد و ابراء ذمه از او نتوان طلبید باینکه مرده باشد یا غایب باشد از برای او استغفار باید کرد و احتیاط آنستکه اگر نشنیده باشد هم از او حلیت بطلبند مگر آنکه باعث آزرده گی او شود و ایذای او باشد و اگر در این صورت مجمل از او ابراء ذمه نتوان طلبید که او آزرده نشود و نداند احوط آنستکه ترك نکند والله تعالی يعلم

درمذمت بهتان و متهم ساختن مؤمنان و گمان بد بردن بایشان است

### فصل ششم

بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که مؤمن یا مؤمنه

را بهتان زنند بچیزیکه در او نباشد حقتعالی او را در طینت خیال بدارد تا از عهده گفته خود بیرون آید پرسیدند که طینت خیال چیست فرمود چر کیست که از فرجهای زنا کاران بیرون می‌آید و بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست هر که بهتان زنند بر مؤمنی یا مؤمنه و بگوید در حق او چیزیکه در او نباشد خدا او را روز قیامت بر تلی از آتش نگهدارد تا از عهده سخن بدر آید و در حدیث دیگر فرمود زینهار پیر همزید از گمان بد ب مردم بردن که گمان بد بدترین دروغهاست و بسند معتبر منقولست که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند میان حق و باطل چه قدر فاصله است حضرت فرمود چهار انگشت بعد از آن چهار انگشت را گذاشتند بر میان چشم و گوش و فرمود که هر چه را بچشم خود می بینی حق است و آنچه را بگوش خود میشنوی اکثرش باطل است و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست هر که متهم دارد برادر مؤمن خود را ایمان در دلش میگدازد چنانکه نمک در آب میگدازد و در حدیث دیگر فرمود هر که متهم سازد برادر دینی خودش را حرمت ایمانی از میان ایشان زایل می‌گردد و بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که کارهای برادر مؤمن خود را بر محمل نیک حمل کن تا وقتیکه دیگر محملی نیابی و گمان بد ممبر بکلمه که از برادر مؤمن صادر شود تا محمل خیری از برایش نیابی و در حدیث دیگر فرمود که از برای

کارهای برادر خود عذری طلب کن پس اگر عذری نیابی باز طلب شاید بیایی و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست تعجیل مکنید در حکم کردن بدی شیعیان ما که اگر یک قدم ایشان می لغزد قدم دیگر ایشان ثابت میماند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست خوشا حال کسیکه مشغول سازد او را عیبهای خودش از عیبهای مردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست که نزدیکترین احوال آدمی بکفر آنستکه با کسی برادری کند در دین و عیبها و لغزشها و گناهان او را حفظ کند که یکروزی او را بر آنها ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود ای گروهی که بزبان مسلمان شده اید و ایمان بدل شما نرسیده است مذمت مکنید مسلمانان را و بتبع عیبهای ایشان مکنید که هر که تتبع عیبهای مخفی مسلمانان بکند خدا عیبهای او را تتبع کند و او را رسوا کند اگر چه در میان خانه اش باشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که گناه مؤمنی را فاش کند چنان باشد که خود آن گناه را کرده باشد و هر که مؤمنی را بر گناهی سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن بشود و در حدیث دیگر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود هر که مؤمنی را ملامت و سرزنش کند خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش و ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که همین بس است عیب از برای آدمی که نظر کند بعیبی چند از مردم که در خودش هست و از آنها غافلست و ملامت کند مردم را برای امری چند که خود ترک آنها نمیتواند کرد و آزار کند کسی را که با او هم نشینی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که اگر شخصی بردست راست تو باشد و بر امری وراثتی باشد و بردست چپ تو بیاید در حق او بغیر سخن خیر مگو و از او بیزار میجو تا همان سخن را بار دیگر از او نشنوی بدرستی که دلها در میان دو انگشت از انگشتان قدرت خداست بهر نحو که میخواهد میگرداند یک ساعت چنان و یک ساعت چنین و بسیار است که بنده توفیق خیری مییابد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که نفس خود را دشمن دارد نه مردم را خدا او را از ترس عظیم قیامت ایمن گرداند بدانکه گمان بد ب مردم بردن بد است و خود را در مواضع تهمت داشتن و در معرض گمانهای بدمردم در آوردن بد است چنانچه بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود پدرم میفرمود ای فرزند هر که بامصاحب بد مصاحبت میکند سالم نمیماند و هر که در جای بد داخل میشود متهم میگردد و هر که زبان خود را مالک نیست پشیمانی میکشد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در هنگام وفات وصیت فرمود ای فرزند زینهار بیرهیز از محلهای تهمت و از مجالسی که گمان



بد باهلیش میبرد بد درستیکه همنشین فریب میدهد کسی را که با اومی نشیند و بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست سزاوارترین مردم بتهمت کسیست که با اهل تهمت همنشینی میکند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست هر که خود را در محل تهمت بدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد با او میبرد و بر این مضمون احادیث بسیار است

**فصل هفتم در بیان مذمت حسد است**

که منشاء اصلی غیبت در اکثر ناس همین است بدانکه حسد بدترین صفات ذمیمه نفسانست و اول معصیتی که حق تعالی رادر زمین کردند معصیت شیطان بود که باعث حسد بود و مشهور اینست که اظهارش از گناهان کبیره است و منافی عدالت است و اصلش از گناهان قلب و امراض نفس است و حسود در دنیا نیز باصل این خصلت معذبست و اکثر ملکات بد چنین است که آدمی قطع نظر از عقوبت آخرت در دنیا نیز بآن معذبست و حسد آنست که زوال نعمت را از محسود خواهد و اگر از برای خود مثل آنچه او دارد یا بیشتر خواهد و از داشتن او مضایقه نداشته باشد این غبطه است و اگر در صفات حسنه باشد مذموح است و صاحب حسد چون زوال نعمت را از محسود می خواهد هر کس را که در نعمتی می بیند آزرده است از اینکه این نعمت را او چرا دارد و این ممکن نیست که نعمت خدا از همه کس بر طرف شود لهذا او همیشه از خلق بد خود در شکنجه و محنت است و همچنین صاحب حرص می خواهد که جمیع مالهای عالم از او باشد و این مطلب هرگز او را میسر نیست لهذا پیوسته در عالم است و صاحب خلق بد پیوسته با خلق در منازعه است و این میسر نمیشود که همیشه او غالب باشد لهذا پیوسته در تعب است و جمیع اخلاق سیئه چنین اند و صاحب حسد باید تفکر نماید که صاحبان نعمتها از مقدار او چیزی کم نکرده اند و خداوندی که آن نعمت ها را بآنها داده است قادر است که اضعاف آن نعمتها را باوردهد بی آنکه از آنها چیزی کم کند و بداند که خیر او در آنها نبوده که باو نداده است و اگر باو میداد از برای او وبال بود و فکر کند که این حسد بردن و غم خوردن بمحسود او هیچ ضرر نمی رساند و ضرر دنیا و عقبی بخودش میرسد و باین تفکرات صحیح بخدا متوسل شود بانفس معارضی و مجادله کند تا حق تعالی او را از این صفت ذمیمه نجات بخشد که هیچ صفت بحسب عقل و شرح از این بدتر نیست چنانچه بسندهای معتبر از ائمه صلوات الله علیهم منقولست که حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود ای پسر عمران حسد مردم مبر بر آنچه عطا کرده ام ایشان را از فضل خود و نظر

خود را بسوی آنها میفکن و نفس خود را از بی آنها مفرست زیرا کسیکه حسد مردم میبرد دشمن نعمتهای من و منع کننده قسمتهای منست که قسمت کرده ام میان بندگان خود و کسیکه چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مؤمن غبطه میکند اما حسد نمیبرد منافق حسد میبرد و غبطه نمیکند و در حدیث دیگر فرمود حضرت لقمان پسر خود را وصیت فرمود که حسود را سه علامت است چون غایب شد غیبت میکند چون حاضر شد تملق میکند و چون مصیبتی بمحسود رسید شامت میکند در حدیث دیگر فرمود که حسود را راحت نمیباشد یا باذر لا یدخل الجنة قتات قلت وما القتات قال النمام یا باذر صاحب النمیمه لا یستریح من عذاب الله عز وجل فی الاخره ای ابوذر داخل بهشت نمیشود قتات ابوذر پرسید کیست قتات فرمود نام و سخن چین که سخنهاى مردم را نزد دیگران نقل کند تا در میان ایشان عداوت پیدا شود ای ابوذر صاحب نیمه و سخن چین راحت نمی یابد از عذاب خدا در آخرت بسند صحیح از حضرت رسول منقولست که بصحابه فرمودند میخواهید خبر دهم شمارا ببدترین شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود جماعتی اند که راه میروند در میان مردم بسخن چینی و جدائی می افکنند میان دوستان و طلب میکنند عیبا برای جماعتی که بری اند از عیب و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بهشت حرامست بر سخن چینانیکه در میان مردم نمای میکنند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چهار گسند داخل بهشت نمیشوند کاهن که خبر از جن میدهد و منافق و کسیکه مداومت کند بر خوردن شراب و سخن چین و در حدیث دیگر فرمود حضرت موسی در حالیکه با خداوند خود مناجات میفرمود- نظر کرد شخصی را در زیر عرش الهی دید گفت پرورد گارا این کیست که عرش تو بر او سایه کرده است خطاب رسید این نیکو کار بود پیدر و مادر و نمای نمیکرد بسند معتبر منقولست که حضرت رسول نهی فرمود از سخن چینی و گوش دادن بآن فرمود نام داخل بهشت نمیشود و فرمود حق- تعالی بهشت را حرام کرده بر کسیکه منت بر مردم بسیار گذارد و بر بخیل و بر نام و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست سه گسند که داخل بهشت نمیشوند کسیکه خون مسلمان را ریزد و شراب خورد و سخن چین و بسند صحیح منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک بود و بدنش مانند خر و بهزار نوع از عذاب معذب بود صحابه پرسیدند عمل آن زن چه بود که مستحق آن عذاب شده بود فرمود سخن چین و دروغگو بود یا باذر من گان ذوا جهین و لسانین فی الدنيا فهو ذوالسانین

فی النار ای ابوذ هر که صاحب دورو و دوزبان باشد در دنیا پس او صاحب دوزبان یا دورو خواهد بود در آتش جهنم بدانکه از جمله منافقان آنستکه با مردم بزبان نیک و روی خوش ملاقات نمایند و اظهار محبت کنند و در غیبت ایشان در مقام عداوت باشند و مذمت ایشان کنند و این خسیس ترین صفات ذمیه است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بدینده ایست بنده که مصاحب دورو و دوزبان باشد و در حضور مبالغه نماید در مدح و در غیبت گوشت او را خورد اگر عطائی باو کنند حسد بر دواگر ببلائی مبتلا شود او را او گذارد و یاری او نکند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که ملاقات کند مسلمان را بدور و دوزبان چون در صحرای محشر حاضر شود دوزبان از آتش داشته باشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولستکه آدم دورو در قیامت می آید یک زبان از پشت سر و یک زبان از پیش رو آویخته که از هر دوزبان آتش شعله کشد تا آتش در بدنش افتد بعد از آنکه ندا کنند در آن صحرا اینستکه در دنیا دورو و دوزبان داشت تا در قیامت باین صفت معرفت شود در حدیث دیگر منقولستکه حق تعالی به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود یا عیسی باید که زبان تو در آشکار و نهان یکی باشد و همچنین دلت باید یکی باشد ترا میترسانم از بدیهای نفس خودت و من عالم بدیهای نفس سزاوار نیست دوزبان در یک دهان و دو شمشیر در یک غلاف و دو دل در یک سینه و دو خیال در یک نفس یا بلذرا **المجالس بالامانة و الخشاء سر احمیک** خیانة فاجتنب **مجلس العشیره** ای ابوذ مجالس میباید بامانت باشد و حرفی که در آنجا مذکور شود و احتمال ضرری نسبت بصاحبان مجالس داشته باشد نقل کردن آن حرف نباید در جائی نقل کنند و افشا کردن سزی که برادر مؤمن در پنهانی بتو گفته باشد و راضی بتقل آن نباشد خیانتست پس اجتنابکن در فاش کردن راز برادر خود و اجتنابکن از مجلسینکه خویشان بایکدیگر می نشینند و بد مردم را میگویند یا افتخار بپدران میکنند یا بتفاق بایکدیگر می نشینند و چون جدا شدند زازیکدیگر را فاش میکنند بدانکه از آداب مجالس آنستکه رازهای آن مجلس را فاش نکنند که مفسد عظیمه بر این مرتب میشود و حرفهای مخفی در میان مصاحبان بسیار می گذرد که اعتماد بردوستی و آشنائی کرده از یکدیگر مخفی نمیدارند و گاه باشد که ذکرش موجب قتل نفس و تلف اموال و احداث عداوتهای عظیم شود و این نیز قسمیست از سخن چینی و همچنین سری که برادر مؤمنی باینکس بسپارد امانت نیست از او و آنرا نقل کردن بدترین خیانتهاست زیرا چنانچه توست برادر خود را نگاه نداشتی آن دیگر هم سرتورا نگاه نخواهد داشت و آن دوست را هم دوستی است و دوست

دوست گاه باشد که دشمن این کس باشد و در اندک زمانی سخن فاش میشود بلی اگر غرض دینی متعلق باشد بدگر کردن آنچه در آن مجلس گذشته است جایز است نقل کردن چنانچه از حضرت رسول ﷺ منقولست که آنچه در مجالس میگذرد امانت است مگر سه مجلس مجلسی که در آن خونی بحرام ریخته شود و مجلسی که در آن فرج حرامی را حلال کنند و مجلسی که در آن مالی را بناحق و حرام ببرند و از حضرت امام موسی ﷺ منقولست سه کس اند که در سایه عرش الهی اند در روزیکه بغیر سایه عرش سایه نیست شخصی که برادر مؤمن خود را کدخدا کند یا او را خادمی بدهد یا سری از اسرار او را بپوشاند و بدانکه چنانچه کتمان اسرار مؤمنان لازم است کتمان اسرار خود نیز لازمست و مردم را بر امور مخفی خود که از افشای آنها خوف ضرری باشد زود بزود مطلع نمی باید کرد و بهر دوستی اعتماد نمیتوان کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ﷺ منقولست که هر که سر خود را پنهان داشت اختیار بدست اوست و هر سری که از دو کس تجاوز کرد فاش میشود و بعضی گفته اند که مراد آنست که هر سری که از دو لب آدمی گذشت فاش میشود و از حضرت صادق ﷺ منقولست که بعضی از اصحاب خود فرمود مطلع مکن دوست خود را بر سر خود مگر بر چیزیکه اگر دشمن بداند بتوضیر نرسد زیرا که دوست یکروزی دشمن میشود و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ منقولست که با دوست خود به همواری دوستی کن شاید که روزی دشمن شود و با دشمن خود به همواری دشمنی کن شاید که روزی دوست تو بشود یا **اباذر تعرض من اعمال اهل الدنیا من الجمعة الی الجمعة فی یومین الاثنین والخمیس فی فقر کل عبد مؤمن الاعداء کانت بینه و بین اخیه شحنا فیقال اترکوا عمل هذین حتی یصلحا یا اباذر ایاک و هجران اخیک فان العمل لا یتقبل مع الهجران یا اباذر انہاک عن الهجران وان کنت لابد فاعلا فلاتهجره ثلثة ایام کمالا فمن مات فیها مهاجر الاخیه کانت النار اولی به ای ابوذر عرض میکنند اعمال اهل دنیا را بر خدا آنچه کرده اند از جمعه تا جمعه هر روز دوشنبه و روز پنجشنبه پس می آموزند گناه هر بنده را مگر بنده که میان او و برادر مؤمنش کینه و عداوتی بوده باشد میگویند و اگذارید عمل این دو مؤمن را تا بایکدیگر صلح کنند و کینه از میان ایشان برطرف شود ای ابوذر پرهیز از دوری کردن از برادر مؤمن خود بآزردگی بدرستی که با هجران و دوری از برادر مؤمن عملی مقبول نمیشود ای ابوذر ترا نمی میکنم از هجران از برادر مؤمن و اگر بناچار دوری کنی تا سه روز تمام مکن و کسیکه سه روز از برادر خود بخشم و غضب کناره کند و در آن سه روز بآن حال بمیرد آتش جهنم اولاست**

باو بسند معتبر منقولست که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود میخواید خبر دهم شمارا ببدترین مردم گفتند بلی یا رسول الله فرمود بدترین مردم کسی است که مردم را دشمن دارد و مردم او را دشمن دارند و بسند دیگر منقولست که امیر المؤمنین علیه السلام بفرزندان خود فرمود ای فرزندان زینهار پرهیزید از دشمنی کردن با مردم زیرا که ایشان از دو قسم بیرون نیستند یا عاقلی است که مکر میکند بشما و شما را بمکر مغلوب میگرداند یا جاهلیست که بزودی در برابر معارضه و سفاقت میکند و در حدیث دیگر وارد است که چهار چیزند که اندک آنها بسیار است آتش اندکی از آن بسیار است و خواب اندکی از آن بسیار است و بیماری اندکی از آن بسیار است و عداوت اندکی از آن بسیار است و بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست هر که هم و اندوه او بسیار است بدنش پیوسته بیمار است و هر که خلقتش بد است خودش پیوسته در عذاب است و هر که با مردم منازعه بسیار میکند مروت و انسانیتش بر طرف میشود و کرامت و عزتش زایل میگردد بعد از آن فرمود پیوسته جبرئیل مرانبی میگرد از منازعه کردن با مردم چنانچه مرانبی میگرد از شراب خوردن و بت پرستیدن و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست هر که عداوت در دل مردم میکارد آنچه میکارد می درود در حدیث دیگر فرمود حضرت رسول ﷺ فرمود جبرئیل مرا وصیتی کرد که زینهار با مردم منخاصمه و منازعه مکن که عیبها را ظاهر میکند و عزت را بر طرف میکند و بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست که هجرت و دوری بیش از سه روز نمی باشد بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که دو کس جدا نمیشوند از یکدیگر مگر آنکه یکی مستوجب بیزاری از رحمت خدا و لعنت الهی میگردد و گاه باشد که هر دو مستحق گردند شخصی عرض کرد فدای تو گردم مظلوم چرا مستحق لعنت گردد فرمود زیرا که برادر مؤمن خود را نمیخواند بصله و احسان و از سخن زشت او تغافل نمیکند از پدرم شنیدم میفرمود چون دو کس بایکدیگر منازعه کنند و یکی بردیگری جور زیادتی کند باید که مظلوم بر گردد بسوی آن دیگری که بر او ظلم کرده است و بگوید ای برادر مؤمن بر تو ظلم کرده ام تاهجران از میان او و برادر مؤمنش قطع شود بدرستی که حق تعالی حکم کننده عادلست و حق مظلوم را از ظالم خواهد گرفت و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ﷺ فرمود هر دو مسلمان که از یکدیگر دوری کنند و سه روز بر آن حال بمانند و صلح نکنند از اسلام بدر میروند و از میان ایشان ولایت بر طرف میشود و هر يك از ایشان که سبقت گیرد در سخن گفتن با برادرش روز قیامت زودتر داخل بهشت میشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که پیوسته شیطان

خوشحال است مادام که دو مسلمان از یکدیگر کناره میگیرند چون با یکدیگر ملاقات کردند زانویهایش بلرزه می آید و بندهایش از هم جدا میشود فریاد میکنند ای برهن این چه مصیبت بود که بمن وارد آمد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام متقولست صدقه که خدا آنرا دوست میدارد اصلاح مردم است هنگامیکه فساد و نزاع در میان ایشان باشد و نزدیک گردانیدن ایشانست بیکدیگر هنگامیکه از هم دوری کنند در حدیث دیگر فرمود که در میان دو کس اصلاح کنم نزد من بهتر است از اینکه دودینار تصدق نمایم یا اباذر من احب ان يتمثل له الرجال قياما فليتبوء مقعده من النار يا اباذر من مات وفي قلبه مثقال ذرة من كبر لم يجد راحة الجنة الا ان يتوب قبل ذلك فقال رجل يا رسول الله اني لم يجبنى الجمال حتى وددت ان علاقة سوطي وفتال نعلي حسن فهل يرهب علي ذلك قال كيف تجد قلبك قال اجده عارفا للحق مطمئنا اليه قال ليس ذلك بالكبر ولكن الكبر ان تترك الحق وتتجاوزه الى غيره وتنظر الى الناس ولا ترى ان احدا عرضة كعرضك ولادمه كلمك يا اباذر اكثر من يدخل النار المستكبرون فقال رجل وهل ينجوم من الكبر احد يا رسول الله قال نعم من لبس الصوف وركب الحمار وحلب المعز وجالس مساكين يا اباذر من حمل بضاعته فقد برى من الكبر يعني ما يشتري من السوق يا اباذر من جر ثوبه خيلا لم ينظر الله عز وجل اليه يوم القيمة يا اباذر من رقع ذيله وخصف نعله وعفر وجهه فقد برى من الكبر يا اباذر من كان له قميصان فلبس احد هما ولبس في الاخرة اعياه يا اباذر سيكون ناس من امتي يولدون في النعيم ويفنون بهمتهم الوان الطعام والشراب ويمدحون بالقول اولئك شر اراعتي يا اباذر من ترك لبس الجمال وهو يقدر عليه تواضعا للاعز وجل فقد ساء حلة الكرامة يا اباذر طوبى لمن تواضع لله تعالى في غير منقصة واذل نفسه في غير مسكنة وانفق مالا جمعه في غير معصية ورحم اهل الذل والمسكنة وعالط اهل الفقه والحكمة طوبى لمن صلبت سريره وحسنت علانيته وعزل عن الناس شره طوبى لمن عمل بعلمه وانفق الفضل من ماله وامسك الفضل من قوله يا اباذر البس الخشن من اللباس والصفيق من الثياب لئلا تجد الفجر فيك مسلكا اي ابوزر هر که دوست دارد که مردم در برابرش بایستند پس جای خود را در آتش جهنم مهیا کند و بداند که از اهل جهنم است ای ابوزر هر که بمیرد و در دلش بقدر سنگینی ذره از کبر باشد نشود بوی بهشت را مگر آنکه پیش از مردن توبه کند شخصی گفت یا رسول الله مرا خوش می آید جمال و دوست میدارم زینت را حتی آنکه میخواهم علاقه تازیانه ام و بند

تعلم نیکو باشد آیا بسبب اینحال بر من خوف این هست که تکبر داشته باشم حضرت فرمود دل خود را چگونه میبایی گفت دل خود را عارف و دانا میبایم بحق و اطمینان و قرار دارد بسوی حق و از قبول حق ابا ندارد شك و تزلزل در آن نیست فرمود پس اینحال کبر نیست ولیکن کبر آنستکه حق را ترك کنی و از حق در گذری بسوی غیر حق و نظر کنی بر مردم و چنین دانی که هیچکس عرضش مثل عرض تو نیست و خونسش مثل خون تو نیست یعنی خود را در هر باب بر مردم زیادتی دهی و مردم را حقیر شماری ای ابوذر اکثر جماعتی که داخل آتش جهنم میشوند متکبرانند شخصی عرض کرد که آیا از کبر کسی نجات دارد یا رسول الله فرمود بلی کسیکه پشم پیوشد و بر الاغ سوار شود و بزرا بدست خود بد و شد و با مسکینان و فقیران هم نشینی کند ای ابوذر هر که بضاعت خود را یعنی چیزی که از بازار برای عیال خود میخرد خود ببرد بری میشود از تکبر ای ابوذر هر که جامه خود را بر زمین بکشد از روی تکبر حقتعالی نظر رحمت بسوی او نکند در قیامت ای ابوذر هر که دامن جامه اش را بردارد باینکه جامه را کوتاه بدوزد یا اگر بلند باشد برزند و بر زمین نکشد چنانکه متکبران عرب میکرده اند و نعلش را پینه بزند و رویش را نزد خدا بر خاک بمالد بری میشود از کبر - ای ابوذر هر که دوپیراهن داشته باشد باید یکی را خود پیوشد و یکی را برادر مؤمن خود پیوشاند ای ابوذر زود باشد که جمعی در میان امت من بهمرسند که در نعمت و لذت متولد شوند و بغذاهای لذیذ و نعمتها نشوونما کنند و همت ایشان مصروف باشد بر تحصیل کردن و خوردن الوان طعامها و شربتها و مردم ایشانرا بسخنان و اشعار مدح نمایند ایشان بدان امت منند ای ابوذر هر که ترك نماید جمال و زینت را و حال آنکه قدرت بر آن داشته باشد از روی تواضع و فروتنی از برای خداوند عزیر جلیل خدا بر او حله کرامت پیوشاند ای ابوذر خوشا حال کسی که تواضع و شکستگی کند از برای خدا نزد مردم بی آنکه او را منقصه باشد و نقص دنیائی باعث آن شکستگی شده باشد یا بدون آن که در آن تواضع نقصی در دین او بهمرسد یا بدون آنکه مذلتی در آن شکستگی برای او باشد یا بدون آنکه حیاتی کرده باشد و بآن سبب تذلل نماید و ذلیل گرداند نفس خود را نه مذلتی که از راه مسکنت و احتیاج باشد و اتفاق کند و صرف نماید مالی را که جمع کرده باشد در طاعت خدا و رحم کند بر اهل مذلت و خواری و مسکنت و مخالطه و مصاحبت کند با اهل فقه و دانش و حکمت خوشا حال کسی که بصلاح و نیکی باشد پنهان او و نیکو باشد علانیة او دور گرداند از مردم شر و بدی و ضرر خود را خوشا حال کسی که عمل نماید بعلم خود و اتفاق نماید

زیادتی مال خود را در راه خدا و نگاه دارد زیادتی سخن خود را ای ابوذر لباسهای درشت بپوش  
 و جامه‌های گنده در بر کن تافخر و تکبر بتوراه نیابد چون اکثر مطالب این فقرات شریفه  
 سابقاً بوضوح بیوسته بقیه مطالب را بنور چند مصباح ایضاح می‌نماید (مصباح اول) در مذمت  
 تکبر است قدری از این مطلب در معنی تواضع مذکور شد. بدانکه تکبر بدترین صفات  
 ذمیمه است و موجب مذلت دنیا و آخرت می‌گردد و کفر و عناد کفار هر قومی از روی  
 تکبر صادر شده است و اول معصیتی که خدا را کس زدند معصیت شیطان بود که تکبر  
 کرد از سجده حضرت آدم و ملعون ابد شد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه  
 قاصعه میفرماید حمد و سپاس خداوندی را که لباس خود گردانید عزت و کبریا را  
 و این دو صفت را از برای خود اختیار نمود و قورق خود بگردانید و بر غیر خود حرام  
 کرد و این دو صفت را از برای خود برگزید و لعنت خود را مقرر ساخت برای  
 کسی از بندگان که با او در این دو صفت منازعه نمایند پس اول مرتبه در این باب ملائکه را  
 امتحان فرمود باینکه عالم بود بآنچه در دل‌های ایشان مخفی بود فرمود من بشری خلق  
 میکنم از گل پس هر گاه خلقت او را درست کنم و از روح خود بدمم در او همه از برای او  
 سجده کنید از روی تعظیم پس ملائکه همه سجده کردند بغیر ابلیس که حمیت او را دریافت  
 و افتخار کرد بر آدم بخلق خود و تعصب کرد بر آدم به اصل خود که اصل من از آتش است و  
 اصل آدم از خاک است و من از او بهترم پس والله که او پیشوای متعصبان شد و سلف متکبران  
 گردید که اول مرتبه اساس تعصب را او گذاشت و با خدا نزاع کرد در رد آن تجبر که مخصوص  
 خداست و پوشید لباس تعزز را و از سر افکند قناع تذلل و انقیاد را آیا نمی‌بینید که او را  
 بسبب تکبر حقیر کرد و بسبب ترفع او را پست کرد و در دنیا او را ملعون گردانید و در آخرت  
 آتش جهنم از برای او مهیا نموده و اگر خدا میخواست که آدم را از نوری خلق کند که  
 روشنی او دیده‌ها را خیره کند و ضیاء او عقل‌ها را حیران گرداند و بوی خوش او نفس‌ها را  
 تنگ کند میتوانست کرد و اگر چنین میکرد هر آینه گردنها برای او خاضع میگردید و  
 اطاعت بر ملائکه آسان میشد و ایکن حق تعالی ابتلا میفرماید خلقش را ببعضی از چیزها که  
 اصلش و عانتش برایشان مخفیست تا آنکه با آزمایش مطیع و عاصی از یکدیگر جدا شوند و  
 تکبر از ایشان زایل گردد و خیلا از ایشان دور شود پس عبرت بگیرید بآنچه حقتعالی  
 با بلیس کرد بسبب تکبر در هنگامیکه نافرمانی کرد عمل طویل و سعی بسیار او را محیط کرد  
 بآنکه شش هزار سال عبادت خدا کرده بود پس کی سالم میماند بعد از شیطان با آن عبادت



اگر مثل تکبر اورا بعمل آورد پس حذر نمائید از این دشمن خدا که شمارا بیلای خود مبتلا گرداند و پرهیزید از مکرها و حیل‌های او و تذلاً اطاعت را بر سر خود بگیرید تعزز و تقبیر را در زیر پای خود در آورید و تکبر را از گردن خود بیفکنید و تواضع را صلاح و حریم خود کنید در دفع دشمن خود شیطان و لشکرهای او بدرستی که اورا از هر امتی لشکرها و اعوان و پیادگان و سواران هست و مباشید از قبیل قایل که تکبر کرد بر برادر خود بدون رضیلتی که خدا از برای او مقرر ساخته باشد بلکه عظمت را بر خود بست و حسد بر او خود برد و حمیت در دلش آتش غضب را بر افروخت و شیطان باد کبر در معاش دمید تا برادر خود را کشت و شدامت اهدی گرفتار شد و گناه کشندگان را تبار و زقیامت بر خود لازم گردانید پس از خدا بترسید و دشمنی با نعمتهای خدا مکنید و حسد مبرید بر فضل صاحبان فضل و عبرت بگیرید یا آنچه رسید بمتکبران امتهای پیش از شما از غضبها و عذابهای الهی و پند بگیرید از قبرهای ایشان که روها و پهلوهای ایشان را بحاک گذاشته‌اند و پناه بگیرید بچگدا از چیزهایی که موجب کیراست چنانچه از بیلاهای دهر پناه میگیرید زیرا اگر خدا رخصت تکبر برای احدی از خلقش میداد هر آینه از برای پیغمبران و رسولانش رخصت میفرمود ولیکن حق سبحانه و تعالی تکبر را از برای ایشان نپسندیده و تواضع و فروتنی از برای ایشان پسندیده پهلوهای روی خود را بر زمین میگذاشتند و روی خود را نزد خدا بر خاک میمالیدند و بالمرحمت و مسکنت برای مؤمنان میگسترانیدند و جماعتی بودند که در زمین ایشان را ضعیف میشمردند و خدا ایشانرا ممتحن ساخته بود بگرسنگی و مبتلا ساخته بود بمشقتها و محنت میداشت ایشانرا بترس و بیم از دشمنان و در بوته مکر و هات ایشان را مصفی و خالص میگردانید پس خوشنودی و غضب خدا را از مردم بسیاری مال و فرزندان بدانید زیرا که غنا و توانگری فتنه الیست و فقر و درویشی امتحان خداست بدستی که حق تعالی امتحان میفرماید بندگان متکبرش را بدوستان خود که در نظر ضعیف و حقیر می نمایند و بتحقیق که موسی بن عمران و برادرش هرون داخل شدند بر فرعون و پیراهنهای پشم پوشیده بودند و عصاها در دست داشتند پس شرط کردند از برای او که اگر منسلمان شود ملکش باقی و عزتش دائمی باشد فرعون گفت تعجب نمیکنید از این دو مرد ضعیف که از برای من شرط دوام عزت و بقای ملک میکنند و خود با این حالند از فقر و مذلت چرا دست رنجهای طلا در دست ندارند چون طلا و جمع کردن آن در نظرش عظیم بود و جامه پشم و پوشیدن آن در دیده اش حقیر می نمود و اگر حق تعالی میخواست در هنگامیکه پیغمبران

را مبعوث میکرد از برای ایشان گنجها و معدنهای طلا بگشاید و باغها و بوستانها بایشان عطا فرماید که مرغان آسمان و وحشیان زمین را برایشان جمع آورد هر آینه میکرد و اگر چنین میکرد ابتلا و امتحان بر طرف میشد و استحقاق جزا نمیمانند و آنها که قبول رسالتهای ایشان میکردند اجراء امتحان کرده شدگان را نمی داشتند و مؤمنان استحقاق ثوابهای نیکو کاران نمی یافتند و لیکن خدا پیغمبران را با عزمهای قوی فرستاد و بحالی ایشان داد داشت که بظاهر در نظرها ضعیف نمایند با قناعتی که دیده ها و دلها پر بود از بی نیازی ایشان و با فقری که گوشها و چشمها مملو بود از محتحتاج ایشان و اگر پیغمبران صاحب قوتی میبودند که هیچکس ضرر ایشان نتواند کرد و با عزت و غلبه میبودند که مغلوب هیچکس نتوانند شد و مملک و پادشاهی میداشتند که مردم گردنها بسوی آن دراز کنند و بطمع مال و عزت از اطراف عالم بسوی آن پادشاهی باریبندند هر آینه اطاعت ایشان بر خلق بسیار آسان بود و از تکبر کردن ایشان دور بود و ایمان می آوردند یا از ترسی که ایشان را قهر می نمود یا از طمع و رغبتی که ایشان را مایل میکرد پس نیتها برای خدا خالص نمیشد و حسنات میان رضای خدا و خواهشهای نفس مشترک میبود و لیکن حق تعالی میخواست که متابعت پیغمبران او و تصدیق بکتابهای او و خشوع نزد ذات مقدس او و شکستگی در طاعت امر او و متقاعد شدن نزد طاعت او امری چند باشد مخصوص او و خالص از برای او که شائبه دیگر با آنها مخلوط نشود و هر چند امتحان و اختیار بیشتر است ثواب و جزا عظیم تر است نمی بینید که حق سبحانه و تعالی اولین و آخرین را از آدم تا خاتم امتحان کرده است پسنگی چند که ضرورتی بظاهر نمی رسانند و نمی بینند و نمی شنوند و آنها را خانه خود نام کرده و محتوم گردانیده و بقای آنها را موجب صلاح خلایق گردانیده و آنخانه را درسگستانی گذاشته از همه جای زمین ناهموار تر در دره بسیار تنگ در میان کوههای درشت و ریگهای نرم که عبور از هر دو مشکل است و چشمه ها و چاههای کم آب و شهرهای دور از یکدیگر که در آن وادی هیچ حیوانی نشوونما نمیتواند کرد پس امر کرد حق تعالی آدم و ذریتش را که متوجه آنخانه شوند در هر جا که باشند و قطع کنند بیابانهای خالی و دره های عمیق را بر پای خود ژولیده مو و گرد آلوده بر گرد آنخانه بدون و طواف کنند در حالتیکه جامه های معتاد خود را کنده باشند و بداد کردن موهای خلقت خود را قبیح کرده باشند و این ابتلا نیست عظیم و امتحانی است دشوار که حق تعالی آنرا سبب رحمت و وسیله جنت خود کرده است و اگر میخواست بیت الحرام و مشاعر عظام را در میان باغستانها و نهرها و زمینهای نرم و هموار قرار دهد که

اشجارش بسیار و میوه‌هایش نزدیک و شهرها و بناهایش متصل بیکدیگر باشد و راهش همه آبادان و معمور باشد میتواندست کرد ولیکن چون امتحان کمتر بود ثواب کمتر میبود و اگر اساس خانه کعبه و سنگهای بنایش از مرد سبز بود یا از یاقوت سرخ بانور و روشنی و ضیاء راهش از دلها بسته میشد و مجاهده شیطان از دلها برمیخاست و خلجان شك از خاطرها برطرف میشد ولیکن حقتعالی امتحان میفرماید بندگانش را با انواع شداید و ازایشان بندگی میطلبد. بالوان مجاهده و مبتلا میسازد ایشان را باقسام مکاره. برای اینکه تکبر را از دلهای ایشان بیرون کند و تذلل و انقیاد را در نفوس ایشان جاهده و این عبادت‌های سفید را درهای گشوده گردانیده است بسوی فضلش و سببهای مهیا گردانیده ساخته است برای غفوش و از این بابست آنچه خراست فرموده است حقتعالی بندگان مؤمنش را به نمازها و زکواتها و مشقت روزها و در روزهاییکه واجب کرده است برای اینکه اعضا و جوارح ایشان را ساکن گرداند و ذلیل سازد و دیده‌های ایشان را خاشع گرداند و نفوس ایشان را ذلیل گرداند و دلهای ایشان را پست کند خیلا و تکبر را از ایشان بردارد بسبب این که روزه‌های کریم خود را بر خاک بمالند نزد خدا از روی تواضع و فروتنی و بهترین جوارح و اعضای خود را بر زمین گذارند از روی تصاغر و شکستگی و شکمها بر پشتها بچسبند از روزه برای تذلل و انقیاد امر الهی یا آنچه درز کوه هست از صرف کردن میوه‌های زمین و غیر آن بر فقرا و مساکین نظر کنید با آنچه در این اعمال حقتعالی مقرر فرموده است از کندن و پرانداختن ماده‌های فخر و تکبر چون خطبه قاصعه بسیار طولانیست حاصل مضمون چند فقره را در این مقام درج کردیم برای کثرت فواید این مضامین عالیه و اگر کسی خواهد بر مفاسد تکبر کما هو حقّه مطلع گردد باید که سراسر آن خطبه شریفه را مطالعه فرماید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که پرسیدند از ادنی مراتب الحاد فرمود تکبر از ادنی مراتب الحاد است و در حدیث دیگر فرمود کبر در بدان خلق میباشد از هر جنسی که باشد و کبر روی خداست یعنی مخصوص اوست هر که با خدا منازعه کند در ردای او خدا زیاده کند پستی او را و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که عزت ردای خداست و کبر از او خداست هر که چیزی از این دو صفت را بر خود می‌بندد خدا او را سرنگون در جهنم افکند در حدیث دیگر فرمود کسی داخل بهشت نمیشود که در دل او بقدر سنگینی ذره از کبر باشد از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در جهنم وادی هست برای متکبران که آثار آنرا میگویند شکایت کرد

بحق تعالی از بسیاری گرمی خود و رخصت نفس کشیدن خواست چون نفس کشید جهنم از نفس او سوخت و در حدیث دیگر فرمود حق تعالی متکبران را روز قیامت بصورت مورچه‌های ریزه خواهد کرد که پامال خلائق باشند تا حق تعالی از حساب ایشان فارغ شود بر روایت دیگر فرمود که هیچ بنده نیست مگر آنکه در سرش لجامی هست و ملکی آنرا در دست دارد پس اگر تکبر میکند آن ملک بردهانش میزند که پست شو خدا ترا پست کند پس پیوسته نزد خود از همه کس عظیم تر است و بچشم مردم از همه کس حقیر تر است و اگر تواضع و فروتنی کند آن ملک با او میگوید بلند شو که خدا ترا بلند گرداند پس او پیوسته حقیرترین مردم است در نفس خود و رفیع ترین خلق است در دیده مردم

بدانکه تکبر خود را بزرگی دانستن و اظهار کبر یا عظمت کردن  
**مصباح دوم در بیان** و بزرگی را بر خود بستن است و این انواع دارد يك نوعش که از  
**انواع تکبر است** همه بدتر است و موجب کفر است و در بسیاری از احادیث تکبر را  
 بآن تفسیر کرده اند آنستکه هر که تکبر کند از بندگی خدا و از تابع شدن پیغمبران و  
 اوصیا و علما و اهل حق و از متابعت حق و از قبول کردن فضیلت جماعتی که حق تعالی ایشان  
 را تفضیل داده است مانند تکبری که کفار میگردند از متابعت پیغمبران و منافقین میگردند  
 از متابعت اوصیای ایشان باعتبار اینکه نخوت ایشان مانع بود از اینکه تابع شخصی شوند  
 که بحسب عقل ناقص و دیده‌های کور ایشان از ایشان حقیر تر است و اقرار بفضیلت او بکنند  
 چنانچه در خطبه قاصعه گذشت نوع دیگرش حقیر شمردن مردم و خود را از دیگران بهتر  
 دانستن نوع دیگرش که از نوع سابق حاصل میشود خانه‌های رفیع ساختن است برای  
 اظهار زیادتی و جامه‌های نفیس پوشیدن و بر اسبان نفیس سوار شدن و خادمان بسیار داشتن  
 بقه ذمه‌موق و رفعت بر امثال و اقران و فقرا و مساکین نوع دیگر آنست که از مردم توقع  
 تواضع و شکستگی نمایند و خود نسبت بایشان ترفع کنند و طبعشان مایل باشد که مردم  
 ذلیل ایشان باشند و خواهش عزت و رفعت داشته باشند در راه رفتن و نشستن و برخاستن و سایر  
 حرکات و مسکنات تمکین و وقار بر خود بندند و گردنکشی کنند در مجالس بالانشینی  
 طلبند و از اعمال خیری که منافی و قار ایشان است ابا نمایند و انواع همه بیکدیگر نزدیک  
 است و بربیکدیگر بسته‌اند و انواع دیگر هست که باینها بر میگردد اخبار بر این مضامین  
 بسیار است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه اعظم افراد کبر آنستکه  
 سفاهت شماری حق را و حقیر شماری مردم را پرسیدند که سفیه شمردن حق کدام است فرمود

آنستکه جاهل باشی بحق و طعن کنی اهل حقرا و در حدیث دیگر منقولست که شخصی بآن حضرت عرض نمود که من طعام نیکو میخورم و بوی خوش میبویم و بر اسب نفیس سوار میشوم و غلام ازبوی خود می برم آیا در اینها تجبیر و تکبر هست حضرت فرمود جبار ملعون آنست که مردم را حقیر داند و حق را بیجهالت شمارد راوی گفت که من حقرا بیجهالت نمیشمارم اما تحقیر مردم را نمیدانم فرمود کسیکه مردم را سهل شمارد و تجبیر و زیادتی کند اوست جبار و در حدیث دیگر فرمود داخل بهشت نمیشود کسیکه بقدر سنگینی يك جبه خردل از کبر در دلش باشد راوی گفت (انالله وانا الیه راجعون) فرمود چرا استرجاع میکنی گفت برای اینکه میفرمائی و حال آنکه کسی نیست که تکبر نداشته باشد فرمود درست نفهمیدی تکبر که من گفتم مراد انکار حق است و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ﷺ روزی بر جماعتی گذشتند که در يك جا مجتمع شده بودند حضرت پرسیدند برای چه در این جا جمع شده اید گفتند دیوانه در این جاهست و از روی صرع و جنون حر کاتی میکند فرمود این مجنون نیست بلکه مبتلا شده است ببلائی و مجنونی که سزاوار است او را مجنون گویند آنست که در راه رفتن خود تبختر کند و بسبب عجب بر است و چپ خود نظر کند و بر خود بالد و دوشها و پهلوهای خود را متکبرانانه حر کت دهد و تمنای بهشت از خدا نماید با آنکه مشغول معصیت خدا باشد و مردم از شرش ایمن نباشند و امید خیر از او نداشته باشند اینست دیوانه و آنکه شما میگوئید مبتلاست و در حدیث دیگر از آن حضرت منقولست و وقتی که امت من بتبخترا راه روند و دستها در راه رفتن دراز کشند و غلامان فارسی و رومی خدمت ایشان کنند جنگه و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید و بدفع يك دیگر مشغول خواهند شد و بسند معتبر دیگر منقولست آن حضرت فرمود جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار سال راه شنیده میشود و نمیشود آنرا عاق پدر و مادر و قطع کننده رحم و پیرزناکار و کسیکه جامه خود را بخیل و تکبر بر زمین کشد و کسیکه مردم را فتنه کند و گمراه کند و کسیکه منت بسیار بر مردم گذارد و صاحب حرصی که از دنیا سیر نشود و بسند دیگر از آن حضرت منقولست هر که بنا کند بنائی را از برای ریا و سمعه حقتعالی در روز قیامت آن خانه را تاهفتم طبقه زمین طوقی کند از آتش و در گردن او افکند و او را در جهنم اندازد صحابه گفتند یا رسول الله چگونه است بنا کردن بر ریا و سمعه فرمود آنست که زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباحات و مغایرت بر دیگران و نهی فرمود از اینکه کسی از روی خیال و تکبر راه رود فرمود هر که جامه پوشد و در آن جامه تکبر کند خدا او را از کنار جهنم فرورد

و فرین قارون باشد درجهنم زیرا او اول کسیست که خیلا و تکبر کرد و بسبب آن خدا او را و خانه اش را بزمین فرو برد و هر که اختیال کند بخدا منازعه کرده است در جبروت خدا و فرمود هر که بغی و تطاول کند بر فقیری یا او را حقیر شمارد حق تعالی او را حشر نماید در روز قیامت بقدر مورچه های ریزه بصورت آدم تا داخل جهنم شود .

**مصباح سوم در علاج تکبر است**  
 بدانکه علاج تکبر بچند چیز می شود اول بتفکر در دنائت اصل خود و عاقبت خود و خست احوال و تزلزل بنیان بدن و عدم اعتماد بر حیات و در معرض فنا و نیستی بودن و تأمل در بدیها و صفات ذمیمه و ناتوانی و جهل و نادانی خود میشود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که عجب دارم از متکبر فخر کننده و حال آنکه از نطفه خلق شده است و در آخر جیفه و مردار گندیده میشود و در میان این دو حال نمیداند که با او چه میکنند و چه بر سر او می آید و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است عجب دارم از فرزند آدم که اولش نطفه است و آخرش مردار گندیده و در میان این دو حال ظرف بول و غایط است و با این حال تکبر میکند (دویم) بمارست امری چند که موجب ملکه تواضع است مثل پس نشستن در مجالس و صحبت داشتن با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیا و مرتکب کارهایی شدن که منافی تکبر است چنانچه منقول است کسیکه از کبر ترسد با خادم خود چیزی بخورد گوسفند را بدست خود بدوشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که گریبان خود را پینه کند و بر نعلین خود پینه زند و هر چه از بازار بخرد خود بخانه برد از کبر ایمن میشود (سیم) تفکر در این است که تکبر نتیجه خلاف مقصود آدمی را میدهد زیرا که در تکبر عزت مطلوب میباشد و بخبر مخبر صادق علیه السلام و بتجربه معلوم است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل ترین مردم و متواضعان عزیز ترین خلقتند و ایضاً تفکر نماید در اطوار پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی مینموده اند و متذکر شود احادیثی را که در مذمت تکبر وارد شده است و برخی از این سخن در باب تواضع مذکور شد .

**مصباح چهارم اصلاح سریره است**  
 یعنی باطن خود را نیک کردن و اکتفا بنیکی ظاهر نمودن چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله باین معنی اشاره فرموده و در پنهان بد بودن و باطن را بد داشتن و ظاهر را بنیکی آراستن شعبه ایست از تقاضی چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بنوف بکالی فرمودای نوف زینهار چنین مباش

که خود را برای مردم زینت دهی به نیکبها و چون تنها باشی از خدا پروا نکنی در معصیتها اگر چنین کنی خدا ترا رسوا کند در روز قیامت و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست هر که پنهان خود را اصلاح کند حق تعالی آشکارا او را اصلاح نماید و هر که میان خود و خدا اصلاح نماید حق تعالی در میان او و مردم اصلاح نماید و بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقول است هر که ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است هر که پنهان دارد چیزی را که خدا از آن خشنود میشود خدا بر او ظاهر میگرداند چیزی را که موجب سرور و خوشحالی اوست و هر که پنهان دارد امری را که موجب غضب الهیست خدا ظاهر گرداند چیزی که باعث خواری اوست و در حدیث دیگر فرمود هر که خود را برای مردم زینت دهد بچیزهایی که خدا دوست میدارد آنها را و در پنهان از خدا پروا نکند و کاری چند کند که خدا دشمن میدارد آنها را در قیامت چون خدا را ملاقات نماید از او در خشم باشد و احادیث بر این مضمون بسیار است و بدانکه آدمی مأمور است باینکه ظاهر و باطن خود را هر دو نیکو کند و باید سعی کند که باطن خود را در نیکی موافق ظاهر گرداند نه اینکه ظاهر را بد کند مثل باطن یا بدتر از باطن کند یا خود را در معرض تهمتها در آورد که خلق خدا از او بدگمان شوند چنانچه بلامتیبه از صوفیه نسبت میدهند زیرا گناه آشکار بدتر از گناه پنهان است و گناه پنهان زودتر آمرزیده می شود از گناه آشکار و احادیث در این باب بسیار است و بعضی گذشت عقل نیز حکم میکند بنده که معصیت آقارا در خلوت کند آقا از او آنقدر در خشم نمیشود مثل آنکه علانیه و بی پروا در حضور مردم کند و خود را عاصی آقا بهمه کس بشناساند و ایضاً نهی از متهم ساختن خود و داخل شدن در مواظن تهمت بسیار است در این فصل نیز احادیث در این باب گذشت.

بدانکه احادیث در باب پشم پوشیدن اختلافی دارد و در احادیث مصباح پنجم در بیان شال پوشیست سنیان مدح پشم وارد شده است و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذمت میکنند و بعضی که دلالت بر مدح میکنند محمول بر تقیه است

و این حدیث شریف و بعضی از اخبار دیگر دلالت بر وجه جمعی میکند که اگر از برای تواضع و شکستگی گاهی در هنگام عبادت یا غیر آن پوشند یا از برای دفع سرما یا از برای این که ارزانتر تمام می شود قصور ندارد اما مداومت بر این نمودن و این را لباس مخصوص خود گردانیدن و باین سبب خود را بر دیگران ترجیح دادن و این را جهت امتیاز خود ساختن بدو مذموم است چنانچه از فقره بعد از این ظاهر میشود بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین

منقولست که بیوشید جامهٔ پنبهٔ بدرستی که آن لباس رسول خدا ﷺ و لباس ما اهل بیت است و حضرت رسول جامهٔ موپشم نمی‌پوشیدند مگر بسبب عذری و علتی و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که جامهٔ پشم و مورا نمی‌باید پوشید مگر بسبب علتی و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که پنج چیز است تا مردن ترک نمیکنم بر روی زمین بایندگان چیزی خوردن بر خر جل پالان دارسوار شدن بز را بدست خود دوپوشیدن پشم پوشیدن و بر اطفال سلام کردن تا سستی گردد بعد از من و از محمد بن حسین بن کثیر منقولست که دیدم حضرت صادق علیه السلام جبهٔ صوفی باد و پیراهن گنده پوشیده‌اند از سبب آن حال پرسیدم فرمود پدرم می‌پوشید و ما چون می‌خواهیم نماز کنیم گنده‌ترین جامه‌های خود را می‌پوشیم و از اکثر احادیث معتبره که در باب زی و لباس رسول صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم بنظر رسیده و بعضی را در لمعات ذکر کردیم ظاهر میشود که لباس معبود و متعارف ایشان غیر پشم و موبوده و اگر بعضی اخبار دلالت کند که گاهی بر سبیل ندرت می‌پوشیده‌اند بر یکی از چند وجه معمولست که در این باب در لمعات بیان کردیم یا **اباذر یكون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصر - فی صیفهم و شتائهم و یرون ان لهم الفضل بذاتک علی غیرهم اولئک یلعنهم ملائکة السموات و الارض یا اباذر الا اخبرک باهل الجنة قلت بلی یا رسول الله قال کل اشعث اغبر ذی طمرین لایوبه به لو اقم علی الله لایبره** ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در تابستان و زمستان و گمان کنند که ایشان را بسبب این پشم پوشیدن فضل و زیادتی برد یگران هست این گروه را لعنت میکنند ملائکه آسمانها و زمین ای ابوذر آیا ترا خبر دهم به اهل بهشت ابوذر گفت بلی یا رسول الله فرمود ژولیده موی گرد آلوده که دو جامهٔ کهنه پوشیده باشد و مردم او را حقیر شمارند و اعتنا بشان اونکنند و اگر بر خدا قسم دهد در امری خدا قسم او را البته قبول فرماید و حاجتش را رد نکند بدانکه چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوحی الهی بر جمیع علوم آینده و رموز غیبیه مطلعند و بیان مدح و تواضع و شکستگی و شال پوشی نمودند و میدانستند که جمعی از اصحاب بدعت و ضلالت بعد از آنحضرت پیدا میشوند که در این لباس بتزویر و مکر مردم را فریب دهند لهذا متصل بآن فرمودند که جماعتی پیدا خواهند شد علامت ایشان این است که بچنین لباسی ممتاز خواهند بود آن گروه ملعونند تا مردم فریب نخورند و غیر فرقه ضاله مبتدعه صوفیه دیگر کسی این علامت را ندارند و این یکی از معجزات عظیمهٔ حضرت رسالت پناه است که از وجود ایشان خبر داده‌اند و سخن را در منمات ایشان



مقرون باعجاز ساخته‌اند که کسی را شبهه در حقیقت این کلام معجز نظام نماند و هر که با وجود این آیه بینه انکار نماید بلعنت خدا و رسول گرفتار گردد و آنچه حضرت فرموده‌اند از پشم پوشی منشأ لعن ایشان همین نیست بلکه چون آنجناب بوحی الهی میدانسته‌اند که ایشان شرع آنحضرت را باطل خواهند کرد و اساس دین آنحضرت را خراب خواهند نمود و در عقاید بکفر و زندقه قایل خواهند شد و در اعمال ترک عبادت الهی کرده بمخترعات بدعتهای خود عمل نموده مردم را از عبادت باز خواهند داشت لعن ایشان فرموده و این هیئات و لباس را علامتی برای ایشان بیان فرموده که بآن علامت ایشان را بشناسند ای عزیز! اگر عصابه عصبیت ازدیدة بگشائی و بعین انصاف نظر نمائی همین فقره که در همین حدیث شریف وارد شده است برای ظهور بطلان طایفه مبتدعه صوفیه کافیهست قطع نظر از احادیث بسیار که صریحاً و ضمناً بر بطلان اطوار و اعمال ایشان و مذمت مشایخ و اکابر ایشان وارد شده است و اکثر قد و متأخرین علمای شیعه رضوان الله علیهم مذمت ایشان کرده‌اند و بعضی کتابها بر روی ایشان نوشته‌اند مثل علی بن بابویه که نامه‌ها بحضرت صاحب الامر علیه السلام می‌نوشته و جواب او میرسیده و فرزند سعادت‌مندش محمد بن بابویه که رئیس محدثین شیعه است و بدعای حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شده و آن دعا مشتمل بر مدح او نیز هست و مثل شیخ مفید که عباد مذهب شیعه بوده و اکثر محدثین و فضلاء نامداران شاگردان اویند و توقیع حضرت صاحب الامر علیه السلام برای او بیرون آمده مشتمل بر مدح او و او کتابی مبسوط بر روی ایشان نوشته و مثل شیخ طوسی که شیخ و بزرگ طایفه شیعه است و اکثر احادیث شیعه با او منسوب است و مثلاً علامه حلی رحمه الله که در علم و فضل مشهور آفاق است و مثل شیخ علی در کتاب مطاعن مجرمیه و فرزند او شیخ حسن در کتاب عمدة المقال و شیخ عالی قدس جعفر بن محمد دوریستی در کتاب اعتقاد و این حمزه در چند کتاب و سید مرتضی رازی در چند کتاب و زبدة العلماء و المتورعین مولانا احمد اردبیلی قدس الله ارواحهم و شکر الله مساعیهم و غیر ایشان از علمای شیعه رضوان الله علیهم و ذکر سخنان این فضلاء عظیم الشان و اخباری که در این مطلب ایراد نموده‌اند موجب تطویل مقال است انشاء الله کتابی علیحده در این مطلب نوشته میشود پس اگر اعتقاد بروز جزاداری امروز حجت خود را درست کن که چون فردا حقتعالی از توحجت طلبد جواب شافی و عذر پسندیده داشته باشی و نمیدانم بعد از ورود احادیث صحیحیه از اهل بیت رسالت علیهم السلام و شهادت این بزرگواران از علمای شیعه رضوان الله علیهم بر بطلان این طائفه

و طریقه ایشان در متابعت ایشان نزد حق تعالی چه عذر خواهی داشت آیا خواهی گفت متابعت حسن بصری کردم که چند حدیث در لعن او وارد شده است یا متابعت سفیان ثوری کردم که با امام جعفر صادق علیه السلام دشمنی میکرد و پیوسته معارض آنحضرت میشده است و بعضی از احوال او را در اول این کتاب بیان کردیم یا متابعت غزالی را عذر خود خواهی گفت که بیعتن ناصبی بوده و میگوید در کتابهای خود بهمان معنی که مرتضی علی امام است منم امام و میگوید هر کس یزید را لعنت میکند گناهکار است و کتابها در لعن ورد شیعه نوشته مانند کتاب المتقمن الضلال و غیر آن یا متابعت برادر ملعونش احمد غزالی را حجت خواهی کرد که میگوید شیطان از اکابر اولیاء الله است یا ملای روم را شفیع خواهی کرد که میگوید ابن ملجم را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شفاعت میکند و بهشت خواهد رفت و حضرت امیر باو گفت که تو گناهی نداری چنین مقدر شده بود و تودر آن عمل مجبور بودی و میگوید

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسی باموسعی در جنگ شد  
 و در هیچ صفحه از صفحه های مثنوی نیست که اشعار بجبر یا وحدت وجود یا سقوط عبادات یا غیر آنها از اعتقادات فاسده نکرده باشد و چنانچه مشهور است و پیروانش قبول دارند ساز و دف و نی شنیدن را عبادات میدانسته است یا پناه بمحی الدین خواهی برد که هزینه هایش را در اول و آخرین کتاب شنیدی و میگوید جمعی از اولیاء الله هستند که رافضیان را بصورت خوک می بینند و می گوید بمعراج که رفتم مرتبه علی علیه السلام را از مرتبه ابوبکر و عثمان پست تر دیدم و ابوبکر را در عرش دیدم چون برگشتم بعلی گفتم چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من از آنها بهترم الحال دیدم مرتبه ترا که از همه پست تری و او غیر او از این تزویقات بسیار دارند که متوجه آنها شدن موجب طول سخن میشود و اگر از دعوای بلند ایشان فریب میخوری آخر فکر نمیکنی بلکه از برای حب دنیا اینها را بر خود بندند اگر خواهی او را امتحان کنی که میگوید من جمیع اسرار غیبی را میدانم و همه چیز بر من منکشف می شود و شبی ده بار بعرض میروم یک مسئله از شکایات نماز یا یک مسئله مشکل از میراث و غیر آن یا یک حدیث مشکل از او پیرش اگر آنها را راست میگوید این راهم برای تو بیان میکند چنانچه بسند صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که علامت کذاب و دروغگو آنست که ترا خبر میدهد بچیزهای آسمان و زمین و مشرق و مغرب چون از حلال و حرام خدا مسئله از او می پرسی نمیداند. آخر این مردیکه دعوی میکند مسئله غامض

وحدت وجود را فهمیده ام عقلهای جمیع فضلا از فهمیدن آن قاصر است چرا يك معنی سهلی را اگر پنجاه مرتبه خاطر نشین او کنند نمی فهمد و آنهایی که دقایق معانی را میفهمند آنچه او فهمیده است چرا نمی فهمند و بازرگانه خود معترف باشند که کشف با کفر جمع می شود و کفار هند صاحب کشف می باشند بر تقریری که کشف ایشان واقعی باشد و ترا فریب نداده باشند کی دلالت بر خوبی ایشان میکند چون دستگاه این سخن بسیار وسیع است و قلیلی که برای هدایت طالبان حق کافی باشد در اول این کتاب و در لمعات و در چند موضع دیگر بیان کردم و در این موضع اختصار نموده ختم میکنم این فصل را بایراد حدیثی چند که فی الجمله مناسب این مطلب است شیخ طبرسی در کتاب احتجاجات روایت کرده است که در بصره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر حسن بصری گذشتند و او وضو می ساخت فرمود که وضو را کامل بجا آورای حسن گفت یا امیر المؤمنین دیر روز جماعتی را کشتی که شهادتین میگفتند و وضو را کامل می ساختند حضرت فرمود چرا بمند آنها نیامدی گفت والله که روز اول غسل کردم حنوط بر خود پاشیدم و هیچ شك نداشتم که تخلف ورزیدن از عایشه کبر است در عرض راه مرا کسی ندا کرد کجا میروی بر گرد هر که میکشد و هر که کشته میشود بجهنم میرود و من ترسان بر گشتم و در خانه نشستم روز دوم باز بمند عایشه مهیا و روانه شدم و در راه همان ندا شنیدم و بر گشتم حضرت فرمود راست میگوئی میدانی آن منادی کی بود گفت نه فرمود آن برادرت شیطان بود و بتو راست گفت قاتل و مقتول لشکر عایشه در جهنم اند و در حدیث دیگر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بحسن بصری خطاب فرمود هر امتی را سامری میباشد و سامری این امت توئی که میگوئی جنگ نمی باید کرد و چند قضیه طولانی در مباحثه امام زین العابدین و امام محمد باقر علیه السلام با او نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که اگر حسن خواهد بجانب راست برود و اگر خواهد بجانب چپ علم یافت نمیشود مگر نزد ما اهل بیت بدانکه یکی از اکابر صوفیه که اکثر احادیث از او است و خود را بآن منسوب می سازند حسن بصری است که مجملی از احوالش مذکور شد و یکی از مشایخ ایشان عباد بصری است و در باب لمعات و غیر آن بعضی از بی ادبها و معارضات آن ملعون را ذکر کردیم که با حضرت علی بن الحسین علیه السلام در باب جهاد و غیر آن معارضه نموده و بر آنحضرت طعن زده و در کتاب کافی از فضل منقول است که روزی عباد بصری بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و حضرت طعام تناول میفرمودند و بر دست تکیه نموده بودند عباد گفت

مگر نمیدانی که پیغمبر از این نحو طعام خوردن نهی کرده است بعد از چند مرتبه که این هرزه را گفت حضرت فرمود والله که هرگز پیغمبر از این نهی نفرموده و ایضاً بسند صحیح روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام بعد از بن کثیر بصری صوفی خطاب فرمود ای عبادم فرور شده که شکم و فرج خود را از حرام نگاهداشته بدستی که حق تعالی در کتاب خود میفرماید ای گروه مؤمنان از خدا بپرهیزید و قول سدید بگوئید یعنی باعتقاد درست قایل شوید تا خدا اعمال شما را باصلاح آورد ای عباد بدانکه خدا عمل ترا قبول نمیکند تا بحق قایل نشوی و ایمان نیاوری و در کتاب احتجاجات از ثابت بنانی روایت کرده است که گفت من باجماعتی از عباد بصره مثل ایوب سجستانی و صالح مرنی و عتبه و حبیب فارسی و مالک بن دینار و ابوصالح اعمی و جعفر بن سلیمان و رابعه و سعدانه بحج رفته بودیم چون داخل مکه شدیم آب بسیار بر اهل مکه تنگ شده بود و از تشنگی بفریاد آمده بودند بمپناه آوردند که برای ایشان دعا کنیم ما بنزد کعبه آمدیم و مشغول دعاشدیم و چندانکه تضرع کردیم اثری ظاهر نشد ناگاه جوان محزون گریانی پیدا شد و چند شوط طواف کرد بعد از آن رو بیا کرد و یک مارا نام برد گفتیم لبیک ای جوان گفت آیا در میان شما کسی هست که خدا را دوست دارد گفتیم ای جوان بر ماست دعا و بر خداست اجابت گفت دور شوید از کعبه اگر کسی در میان شما می بود که خدا او را دوست میداشت البته دعایش را مستجاب میکرد چون ما دور شدیم نزد کعبه بسجده درآمد و گفت ای سید و آقای من بمحبتی که بمن داری ترا قسم میدهم که اهل مکه را آب دهی هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که ابری پدید آمد و مانند دهنهای مشک آب از ابر روان شد پس از اهل مکه پرسیدم این جوان کی بود گفتند علی بن الحسین علیه السلام است بدانکه این جماعت نزد صوفیه از اکابر اولیاء الله اند و امام زمان خود را نمی شناخته اند و مناظرات و مناظرات طائوس یمانی با حضرت امام محمد باقر علیه السلام در کتب حدیث بسیار است و این شهر آشوب روایت کرده است که چون امام صادق علیه السلام بکوفه تشریف آوردند زمان منصور دوانقی علیه اللعنه مرخص شده بمدینه مراجعت میفرمودند مردم بمشایعت آنحضرت بیرون آمدند و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم در میان آنجماعت بودند و آنجماعت پیش میرفتند ناگاه بشیری رسیدند که بر سر راه ایستاده بود ابراهیم ادهم گفت باشید تا جعفر بیاید به بینیم که با این شیر چه میکند چون حضرت تشریف آوردند بنزدیک شیر رفتند و گوشش را گرفته از راه دور کردند رو بآن جماعت کرده فرمودند اگر مردم اطاعت حق تعالی بکنند چنانچه طاعت اوست هر آینه پار خود

را بر این شیر بار میتوانند کرد و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده است که جماعتی از متصوفه در خراسان بنزد حضرت امام رضا علیه السلام آمدند و گفتند امیر المؤمنین یعنی مأمون ملعون فکر کرد در امر خلافتی که در دست او بود و شما اهل بیت را سزاوارتر دانست به پیشوای مردم بودن و ترا بهترین اهل بیت یافت لهذا امر خلافت را بتو رد کرد و امامت کسی را میخواهد و میطلبد که طعامهای غیر لذیذ بخورد و جامههای کهنه بپوشد و بر الاغ سوار شود و بیعادت بیماران برود حضرت فرمود حضرت یوسف پیغمبر بود قباهای دنیای مطرز بطلا می پوشید و بر تکیه گاه آل فرعون تکیه میکرد و در میان مردم حکم می نمود چیزی که از امام میطلبند قسط و عدالت است که چون سخن گوید راست گوید و چون حکم کند بعدالت حکم کند و چون وعده کند وفا بوعده خود بکند خدا این پوششهای نفیس و خورشهای لذیذ را حرام نکرده است این آیه را تلاوت فرمود قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق ترجمه اش اینست بگو ای محمد کیست که حرام کرده است زینت هائی را که خدا برای بندگانش ظاهر فرموده و بیرون آورده و روزی های پاکیزه را و در این باب حدیث در لمعات بسیار ذکر کردیم و شیخ طوسی علیه الرحمة و الرضوان در کتاب غیبت فرموده است که جمعی دعوی نیابت حضرت صاحب الامر (ع) کردند بدروغ و رسوا شدند زیرا آنها که نایب بودند معجزات بردست ایشان جاری میشد از جانب معصوم که بآنها مردم نیابت ایشان را میدانستند اول کذابان شرعی بود که دعوی نیابت کرد بدروغ و رسوا شد و فرمان حضرت بلعن او بیرون آمد شیخ فرموده که هر دو بن موسی تلعبیری می گفت که بعد از دعوی نیابت کفر و الحاد از او ظاهر شد و هر یک از اینها که دعوی نیابت میکردند اول بر امام بدروغ می بستند و دعوی نیابت میکردند تا مردم ضعیف العقل یا ایشان بگروند دیگر ترقی میکردند در شقاوت تا بقول حلاجیه قایل میشدند چنانچه از ابی جعفر شلمغانی و امثال او مشهور شد بعد از آن ذکر کرده است که از جمله کذابان حسین بن منصور حلاج بود و بسند معتبر از هبة الله بن محمد کاتب روایت کرده است که حق تعالی خواست حلاج را رسوا کند و او را خوار گرداند و پیغام فرستاد بای سہل بن اسمعیل نو بختی که از معتبرین شیعه بود بگمان اینکه او نیز مثل احمقان دیگر فریب او را خواهد خورد و در آن امر اسله اظهار کالت حضرت صاحب الامر (ع) کرد چنانچه دأبش بود که اول مردم را باین نحو فریب میداد و بعد از آن دعوای بلعن میکرد و اظهار الوهیت مینمودا بوسهل فریب او را نخورده جواب او را گفت

من از تو امری را سؤال می‌نمایم که در جنب آنچه تو دعوی می‌نمایی بسیار سہاست و آن امر اینست که من کنیزان را بسیار دوست میدارم و بسیار بایشان مایلم و بسیاری از ایشان نزد خود جمع کرده‌ام باین سبب هر جمعه می‌باید خضاب کنم که سفیدی موهای من از ایشان مخفی باشد و اگر نه ایشان از من دوری میکنند می‌خواهم چنین کنی که ریش من سیاه شود و بخضاب محتاج نباشم اگر چنین کنی من مطیع تو میشوم بجانب تومی آیم مردم را بمذهب تو دعوت می‌نمایم چون حلاج آن جواب شنید دانست که در آن مراسله خطا کرده است ساکت شد این قصه را ابوسهل در مجالس نقل میکرد و مردم می‌خندیدند موجب رسوائی او شد بعد از این حدیث زدن و بیرون کردن علی بن بابویه او را از قم نقل فرموده است که بر او لعنت کرد و او را از قم بخواری و مذلت اخراج نمود و بعد از این در ضمن قصه شلمغانی که يك كذاب دیگر است نقل کرده است که مادری جعفر شلمغانی روزی بر روی پای ام کلثوم دختر محمد بن عثمان عمری که از نواب حضرت صاحب الامر علیه السلام بود افتاد و می‌بوسید پرسید چرا چنین میکنی گفت چرا چنین نکنم تو فاطمه زهرائی که روح بی‌غمبر علیه السلام بدین پدر تو منتقل شده بود و روح علی بن ابی‌القاسم حسین بن روح منتقل شده است و روح فاطمه بدین تو ام کلثوم این سخن را انکار کرده بنزد حسین بن روح که از سفراء عظیم الشان حضرت صاحب‌ع بود آمد و این سخن را نقل کرد این روح گفت زینهار دیگر بنزد آن زن مرو و آشنائی را با او بر طرف کن که آنچه آن زن گفته است کفر و الحاد است که آن ملعون شلمغانی در دل این جماعت داده است که آسان شود بر او دعوی اینکه خدا با او متحد شده است چنانچه نصاری در باب مسیح علیه السلام میگویند و تجاوز کند بگفته حلاج لعنه الله تا اینجا از کتاب غیبت شیخ طوسی علیه الرحمه نقل شد و شیخ طبرسی (رض) در کتاب احتجاجات نقل کرده است که فرمان حضرت صاحب الامر علیه السلام ظاهر شد بردست حسین بن روح بلعن جماعتی که یکی از ایشان حسین بن منصور حلاج بود ای عزیز غرض از ذکر این چند حدیث که از بسیار باند کی اکتفا نمودم این بود که اگر بدیده انصاف نظر کنی و بفکر صحیح تأمل نمائی باین قلیلی که برای تو ذکر کرده‌ام بر تو ظاهر میشود و این گروه پیوسته مخالف ائمه توصلوات الله علیهم بوده‌اند و علمای کبار و راویان اخبار شریعه که در اعصار ایشان و قریب باعصار ایشان بوده‌اند و بر احوال ایشان زیاد از من و تو اطلاع داشته‌اند دانش و علم و فهم ایشان زیاد از اهل این عصر بوده است از ایشان بی‌زاری اظهار نموده حکم بکفر و الحاد ایشان کرده‌اند اگر دانسته طریق اهل بیت را ترک می‌نمائی و راه ضلالت این گروه را اختیار میکنی گناه ترا بر دیگری

نخواهند نوشت **هدانا الله وایاکم الی الصراط المستقیم** بخاتم **صلوات** چون اذکار و ادعیه بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم منقولست و اکثر اهل بدعت مردم را با اذکار و ادعیه که از مشایخ سنی خود دارند تحریر و ترغیب مینمایند و همه کس را دست بکتابهای مبسوط نمیرسد که علمای ما در این باب تألیف نموده اند خواستم که این کتاب را بدو کتب بعضی از فضایل اذکار منقوله ختم نمایم که موجب مزید انتفاع طالبان حق از این کتاب گردد و این مشتمل است بر دو باب .

**باب اول در بیان فضیلت اذکار است**  
 که مخصوص بوقتی نیست و در آن چند فصل است (فصل اول) در فضیلت تسبیحات اربع است بسند معتبر از حضرت امام حسن علیه السلام منقولست که جمعی از یهود بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و اعلم ایشان از مسئله چند سؤال نمود چون جواب شنیدند مسلمان شدند از جمله آن مسئلهها این بود پرسید که یا محمد مرا خبرده از کلماتیکه حقتعالی آنها را برای حضرت ابراهیم علیه السلام اختیار نمود در هنگامیکه خانه کعبه را بنا کرد حضرت فرمود یکی این کلمات بود سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یهودی پرسید چه ثواب دارد کسیکه این کلمات را بگوید حضرت فرمود چون بنده سبحان الله میگوید او تسبیح میگوید آنچه در زیر عرض شد پس بگوینده تسبیح ده برابر ثواب تسبیح آنها عطا میکنند و چون الحمد لله میگوید حقتعالی نیم دنیا را با او کرامت میفرماید و وصل میکند او را بنعم آخرت و این کلمه ایستکه چون اهل بهشت داخل بهشت میشوند این کلمه را میگویند و سخنانی که در دنیا میگفته اند همه منقطع میشود بغیر این سخن و اما لا اله الا الله پس بهشت جزای آنست چنانچه حقتعالی میفرماید که **هل جزاء الاحسان الا الاحسان** یعنی نیست جزای لا اله الا الله مگر بهشت یهودی گفت راست میگوئی ای محمد صلی الله علیه و آله بسند معتبر دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که سبحان الله میگوید حقتعالی برای او درختی در بهشت غرس مینماید و کسیکه الحمد لله میگوید درختی برای او میگذارد و کسیکه لا اله الا الله میگوید درختی برای او میگذارد و کسیکه الله اکبر میگوید درختی برای او غرس مینماید شخصی از قریش بحضرت عرض کرد که ما در بهشت درخت بسیار داریم حضرت فرمود بلی ولیکن پرهیزید از اینکه آتشی بفرستید که آن درختان را بسوزاند زیرا حقتعالی میفرماید ای گروه مؤمنان اطاعت نمائید خدا و رسول را و باطل مکنید عملهای خود را و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فقرای خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا را مالی هست

که بآن بنده آزاد کنند ومانداریم وایشان رامالی هست که بآن حج کنند و ما را نیست و ایشان مال دارند که بآن تصدق کنند ومانداریم وایشان مال دارند که بوسیله آن در راه خدا جهاد کنند ومانداریم حضرت فرمود هر که صد مرتبه سبحان الله بگوید بهتر است از صد بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه سبحان الله بگوید بهتر است از صد شتر با خود بردن به حج که بکشد آنها را از برای خدا و هر که صد مرتبه الحمد لله بگوید بهتر است از صد اسب که زین و لجام کرده و مردم را سوار کند و بجهد فرستد و هر که صد مرتبه ( لا اله الا الله ) بگوید عملش بهتر است از همه مگر از کسی که زیاده از صد مرتبه بگوید چون این خبر باغیا رسید ایشان نیز این اعمال را بجا آوردند فقر با خدمت آن حضرت آمدند و گفتند اغیا اینکارها را نیز کردند فرمود که این فضل خداست بهر که میخواهد عطا میکند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حقتعالی بر خود واجب کرده است که هر مؤمنی صد مرتبه سبحان الله بگوید و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله و صد مرتبه لا اله الا الله بگوید و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد پس بگوید اللهم زوجنی من الحور العين البته حقتعالی حوریه در بهشت باو کرامت فرماید و این پانصد کلمه مهر آن حوریه باشد پس از این جهت حقتعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی فرمود که مهر زنان مؤمنه را پانصد درهم سنت گرداند و بسند معتبر منقولست که بسیار بگوئید لا اله الا الله و الله اکبر که هیچ چیز نزد خدا محبوبتر از این دو کلمه نیست و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که سبحان الله نصف میزان اعمالست و الحمد لله پر کند میزان اعمال را و الله اکبر ما بین آسمان و زمین را پر کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بسیار بگوئید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بددستی که این کلمات می آیند روز قیامت با خیرات و ثوابهای عظیم که از پیش رو و عقب خود دارند و اینها باید باقیات صالحات یعنی امور شایسته که از برای آدمی باقی میماند نفع آنها و حقتعالی فرموده است که باقیات صالحات بهتر و پاینده تر است از متاعهای زندقانی دنیا و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی با صاحب خود التقات نمودند و فرمودند که برای خود سپرها اخذ کنید و مهیا سازید صحابه گفتند که مگر دشمنی رو بما آورده است که سپر برای دفع ضرایشان مهیا میباید کرد فرمود نه ولیکن از برای دفع آتش جهنم از خود بگوئید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که بگوید سبحان الله نه از روی تعجب حق تعالی از آن تسبیح مرغی خلق فرماید که آن مرغ را زبانی



بوده باشد و در میان ملائکه مسبحان تسبیح الهی کند تا روز قیامت همچنین است **الحمد لله**

**ولا اله الا الله والله اكبر**

و ثواب انواع آن از حضرت رسول **ﷺ** منقولست که حق تعالی

فصل دوم

بحضرت موسی **علیه السلام** خطاب فرمود که اگر آسمانها و ساکنان آنها

در ثواب تهلیل است

و زمینهای هفت گانه در یک کفه ترازو باشد **ولا اله الا الله** در کفه

دیگر باشد این کلمه بر آنها زیادتی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر **علیه السلام** منقول

است که حضرت رسول **ﷺ** فرمود تلقین کنید مجتضرها را در وقت جان کندن **لا اله الا**

**الله** که گناهان را خراب میکند و درهم میشکند صحابه گفتند یا رسول الله کسیکه در صحت

بگوید چونست حضرت فرمود این بیشتر باعث درهم شکستن و بر طرف شدن گناهان میشود

بدستیکه **لا اله الا الله** مونس مؤمن است در حال حیات و نزد مردن و در هنگام مبعوث

شدن و جبرئیل بمن گفت یا محمد در قیامت جمعی را خواهی دید که از قبرها روسفید

مبعوث میشوند و با او از بلندی بگویند **لا اله الا الله والله اكبر** و جمعی رو سیاه مبعوث میشوند

و فریاد میکنند یا ویلاه یا ثوراه و بسند دیگر از حضرت رسول **ﷺ** منقولست که قیمت بهشت

**لا اله الا الله** است و بسند دیگر از آن حضرت منقول است هر که **لا اله الا الله** بگوید برای او

درختی در بهشت بکارند از یاقوت سرخ که ریشه اش در مشک سفید باشد و میوه اش از عسل

شیرین تر و از برف سفید تر و از مشک خوشبو تر و در آن درخت میوه میباشد بطریق پستان

دختران با کره که چون شکافته شود هفتاد حله از میان آن بیرون آید و از حضرت

امیر المؤمنین **علیه السلام** منقولست که هر بنده مسلمانی که **لا اله الا الله** بگوید آن کلمه البته بالا

رود و هر سقفی را بشکافد و بهر گناهی از گناهان که برسد محو نماید تا چون بحسنات او

برسد قرار گیرد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر **علیه السلام** منقولست هیچ عملی ثوابش

عظیمتر از شهادت **لا اله الا الله** نیست و بسند معتبر از حضرت رسول **ﷺ** منقولست که بهترین

عبادتها گفتن **لا اله الا الله** است و بسند صحیح از حضرت صادق **علیه السلام** منقولست هر که صد

مرتب **لا اله الا الله** بگوید عمل او در آن روز بهترین اعمال مردم باشد مگر کسیکه بیشتر

از او این کلمه را گفته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق **علیه السلام** منقولست که فرمود هر عبادتی

را اندازه هست که بان منتهی میشود مگر ذکر حق تعالی که آنرا حدی نیست که بان منتهی

شود چنانچه حق تعالی نمازهای پنجگانه را واجب گردانیده است کسیکه آنها را ادا نماید

بحدش رسانیده است و هم چنین کسیکه روزه ما را رمضانرا بنگیرد فرض را ادا کرده است

و کسیکه یک مرتبه حج کند اندازه اش بعمل آمده است بغیر ذکر و یاد خدا که حقتعالی از آن باندک راضی نشده است و نهایی برای او مقرر نکرده بعد از آن این آیه را خوانند

یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة واصیلا ترجمه ظاهر لفظش اینست ای گروه مؤمنان یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار و تسبیح و تنزیه کنید او را در بامداد و پسین نهایی برای ذکر مقرر ساخت بعد از آن فرمود پدرم بسیار یاد خدا میکرد با او که راه میرفتم مشغول ذکر بود و چون با او طعام میخوردم او را مشغول ذکر میدیدم و چون با مردم سخن میگفت سخن گفتن او را از یاد خدا باز نمیداشت پیوسته میدیدم زبانش بکامش چسبیده بود مشغول ذکر لا اله الا الله بود و در صبح ما را جمع میکرد و امر میکرد مشغول ذکر و یاد خدا باشیم تا طلوع آفتاب و می فرمود هر که قرآن میتواند بخواند و هر که قرآن نمیتواند ذکر خدا بکند و خانه که در آن قرآن میخواند و یاد خدا میکنند برکت آن خانه بسیار می شود و شیاطین از آن خانه دوری میکنند و آن خانه روشنی میدهد اهل آسمان را چنانچه ستاره های روشن اهل زمین را روشنی میدهند و خانه که در آن قرآن خوانده نمیشود و یاد خدا نمیکند برکت آن خانه کم است و ملائکه از آن خانه دوری میکنند و شیاطین در آن خانه حاضر میباشند و حضرت رسول ﷺ فرمود آیا خبر دهم شما را به بهترین اعمال شما که بیشتر موجب رفع درجات شما گردد و نزد خداوند مقبول تر باشد از دینار و درهم و بهتر باشد از برای شما از اینکه با دشمنان ملاقات کنید و بکشید و کشته شوید گفتند بلی فرمود یاد خدا بسیار کنید پس فرمود شخصی بخدمت حضرت رسول ﷺ آمد و پرسید که بهترین اهل این مسجد کیست فرمود هر که ذکر خدا بیشتر کند و فرمود هر که را خدا زبان ذکر کننده عطا فرماید بدرستی که خیر دنیا و آخرت یا و کرامت فرموده است بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست هر که خدا را بسیار یاد کند حقتعالی او را دوست دارد و دو برات برای او بنویسد یکی بیزاری از آتش جهنم و یکی بیزاری از نفاق و بسند معتبر از حضرت صادق ﷺ منقولست هر که (لا اله الا الله) را از روی اخلاص بگوید داخل بهشت شود و اخلاص او آنستکه این کلمه طیبیه او را مانع شود از مرتکب شدن هر چیز که خدا حرام کرده است و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست هر که (لا اله الا الله) بگوید بر غیر وجه تعجب خدا از آن کلمه مرغی خلق فرماید که تا روز قیامت بر بالای سر گوینده آن کلمه بالزند و ذکر خدا کند و ثوابش از او باشد بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست هر که تلقین کند محترض های خود را لا اله الا الله بدرستی که

هر که آخر کلامش لا اله الا الله باشد داخل بهشت شود و بسند معتبر از امام رضا علیه السلام منقولست که چون حضرت نوح داخل کشتی شد حقتعالی باو وحی نمود که هر وقت خوف غرق شدن داشته باشی هزار مرتبه لا اله الا الله بگو و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که جبرئیل بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا محمد خوشا حال کسی از امت تو که بگوید لا اله الا الله وحده و بسند معتبر از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست هر که صد مرتبه بگوید لا اله الا الله الحق المبین خداوند عزیز جبار اورا پناه دهد از فقر و وحشت قبر اورا بانس مبدل گرداند و سبب توانگری او شود و چنان باشد که در بهشت را که بد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست هر که هر روز سی مرتبه این تهلیل را بخواند رو کند بتوانگری و پشت کند بدرویشی و فقر و در بهشت را بگوید و بسند معتبر از آنحضرت منقولست هر که هر روز پانزده مرتبه این تهلیل را بخواند لا اله الا الله حقا لا اله الا الله ابمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیه و رقاً حق تعالی رحمت خود را بسوی او بدارد و از او روی لطف بر تابد تا او را داخل بهشت گرداند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله حقتعالی برای او هزار هزار حسنه بنویسد و بروایت دیگر دو هزار هزار حسنه برای او ثبت نماید و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست هر که هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الهی واحداً احد اصمداً لم یکن صاحباً ولا ولداً بنویسد حق تعالی شأنه از برای او پنجاه هزار حسنه و محو کند از نامه گناهان او چهل و پنج هزار گناه و بلند گرداند از برای او چهل و پنج هزار درجه در روایت دیگر وارد شده است که این دعا حرزی باشد برای او در آن روز از شر شیطان و مردم صاحب سلطنت و در آن روز گناه کبیره او را فرانگیرد و بروایت دیگر وارد شده است هر که هر روز این دعا بخواند حق تعالی برای او چهل و پنج هزار گناه محو فرماید و چهل و پنج هزار درجه بلند گرداند و چنان باشد که در آن روز دوازده مرتبه ختم قرآن کرده باشد و حق تعالی در بهشت خانه برای او بنا فرماید

بسند معتبر از یونس بن یعقوب منقولست که از حضرت صادق علیه السلام

فصل سیم در فضیلت

سؤال نمود کسی که صد مرتبه سبحان الله بگوید او ذکر بسیار

تسبیح است

کرده و عمل نموده بفرموده خدا در اینکه امر بد کر کثیر کرده است

فرمود بلی و بسند صحیح از آنحضرت منقولست هر که بگوید سبحان الله و بحمد الله سبحان

الله العظیم و بحمده حقتعالی سه هزار حسنه از برای او ثبت نماید و هزار گناه از او محو نماید و سه هزار درجه از برای او مرتفع گرداند و مرغی در بهشت از برای او خلق نماید که تسبیح الهی کند و ثواب تسبیحش از او باشد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود چون بنده سبحان الله میگوید جمیع ملائکه بر او صلوات میفرستند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که سی مرتبه بگوید سبحان الله و بحمده سبحان العظیم رو کند بتواند گری و پشت کند از فقر و بگوید در بهشت را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر که بگوید سبحان الله و بحمده این دعا برای او هزار حسنه بنویسد و هزار هزار گناه از او محو نماید و هزار هزار درجه برای او بلند کند و هر که زیاده بگوید خدا ثوابش را زیاد گرداند و هر که استغفار نماید خدا گنااهش را بپامرزد بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که هر روز سی مرتبه سبحان الله بگوید حقتعالی از او دفع نماید هفتاد نوع از بلا را که سهل تر آنها فقر باشد و بسند دیگر همین مضمون از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حق سبحانه و تعالی چون نور مقدس نبوی را خلق نمود او را در حجاب القدره دو اذده هزار سال ساکن گردانید و در آنجا آنحضرت این تسبیح میگفتند سبحان ربی الاعلی و در حجاب العظمه یازده هزار سال ماندند و این تسبیح می گفتند سبحان العالم السر و در حجاب المنه ده هزار سال ماندند و این تسبیح میگفتند سبحان من هو قایم لایلهو و در حجاب الرحمه نه هزار سال بودند و این تسبیح را میگفتند سبحان الرفیع الاعلی و در حجاب السعاده هشت هزار سال بودند و این تسبیح را میگفتند سبحان من هو دایم لایسهو و در حجاب الکرامه هفت هزار سال باین تسبیح مشغول بودند سبحان من هو غنی لایفقر و در حجاب المنزله شش هزار سال این تسبیح میگفتند سبحان العظیم الکریم و در حجاب الهدیه پنج هزار سال ماندند و این تسبیح میفرمودند سبحان ذی العرش العظیم و در حجاب النبوة چهار هزار سال سکنی داشتند باین تسبیح سبحان رب العززه عما یصفون و در حجاب الرفعه سه هزار سال ماندند و این تسبیح میگفتند سبحان ذی الملك و الملکوت و در حجاب الهیبه دو هزار سال بودند و خدا را این تسبیح می نمودند سبحان الله و بحمده و در حجاب الشفاعة هزار سال باین تسبیح اشتغال داشتند سبحان ربی العظیم و بحمده

و انواع محامد، بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند کدام عمل نزد خدا بهترین اعمال است فرمود حمد او کردن و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است هر که بگوید

فصل چهارم  
در فضیلت تحمید است

الحمد لله شکر جمیع نعمتهای خدا را ادا کرده است و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که خدا نعمتی یا او کرامت فرماید حمد الهی بکند و هر که روزی او دیر برسد استغفار کند و هر که را اندوهی رود دهد یا کار دشواری پیش آید لاجول و لاقوة الا بالله بگوید و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را امری رومیداد که موجب سرور بود میفرمود الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات چون امری رومیداد که موجب حزن بود میفرمود الحمد لله علی کل حال و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر روز حمد الهی میکردند سید و شصت مرتبه بعد در گهای بدن باین حمد الحمد لله رب العالمین کثیراً علی کل حال و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون کسی را بینی بیلائی مبتلا گردیده است سه مرتبه این تحمید را آهسته بخوان که او نشنود الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به ولو شاء فعل بعد از آن فرمود هر که در این حال این دعا را بخواند هرگز بآن نوع بلامبتلا نشود بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام مرویست هر که بگوید الحمد لله كما هو اهله کاتبان اعمال از نوشتن باز میمانند و میگویند خداوند ما غیب نیدانیم یعنی حمدی را که توسل اواری ثواب آنرا نیدانیم حقتعالی در جواب ایشان میفرماید که آنچه بنده من گفته شما بنویسید ثوابش بر من است و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است هر که روزی هفت مرتبه بگوید الحمد لله علی کل نعمه کانت او هی کائنه شکر نعمتهای گذشته و آینده را ادا کرده است.

بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که خود را

#### فصل پنجم

در فضیلت استغفار است خوشبو و معطر گردانید با استغفار تار سوا نکند شمارا بوهای بد گناهان و در حدیث دیگر فرمود که استغفار روزی را زیاد میکند

و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بهترین دعاها استغفار است بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون بنده استغفار بسیار کند صحیفه عملش که بالامیرود میدرخشد و نور میدهد و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است هر که بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه او متکبر و جبار نیست و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که استغفار کردن و گفتن لا اله الا الله بهترین عبادت است و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مجلسی که می نشستند هر چند که اندکی می نشستند بر نمیخاستند تا بیست و پنج مرتبه استغفار نمی کردند و به سند معتبر دیگر از آن حضرت

منقولست که حضرت رسول ﷺ هفتاد مرتبه میفرمودند استغفر الله و هفتاد مرتبه میفرمودند اتوب الی الله و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که گناهی میکند هفت ساعت او را مهلت میدهند پس اگر این استغفار را سه مرتبه خواند بر او نمی نویسند استغفر الله الذی لا اله الا هو الی القیوم و اتوب الیه و بسند معتبر از آنحضرت منقولست هر که روزی صد مرتبه بگوید استغفر الله حقتعالی هفتصد گناه او را بپامرزد و خیری نیست در بنده که در هر روزی هفتصد گناه بکند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست هر مؤمنی که در شبانه روزی چهل گناه کبیره بکند و باندامت و پشیمانی بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الی القیوم بدیع السموات و الارض ذوالجلال و الاکرام و اسعده ان ینصی علی محمد و آل محمد و ان یتوب لعلی البتة حقتعالی گناهانش را بپامرزد و خیری نیست در بنده که در شبانه روزی چهل گناه کبیره بکند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول ﷺ در هر روز و شبی صد مرتبه توبه و استغفار میگرداند با آنکه گناهی از آنحضرت هرگز صادر نمیشد

**فصل ششم در فضیلت** بسند صحیح از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام منقولست که عجب دارم از کسیکه او را خوفی از دشمنی یا غیر آن باشد چرا پناه باین کلمه نه میرد **حسبنا الله و نعم الوکیل** زیرا حق تعالی میفرماید آن جماعتی که این کلمه را گفتند بر گشتند بانعمتی عظیم از جانب خدا و فضل بسیار و بدی بایشان نرسید و عجب دارم از کسیکه غمی او را عارض میشود چرا پناه نمیرد باین کلمه که حضرت یونس در شکم ماهی گفت **لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین** زیرا خدا بعد از این میفرماید مادعای یونس را مستجاب کردیم و او را نجات دادیم از غم و چنانچه او را نجات دادیم همچنان نجات میدهیم مؤمنانرا و عجب دارم از کسیکه دشمنان در مقام مکر باشند با او چرا پناه نمیرد باین آیه **افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد** زیرا خدا فرماید چون مؤمن آل فرعون این کلمه را گفت خدا او را حفظ کرد و نگاه داشت از بدیهای آنچه مکر نسبت باو کرده بودند و عجب دارم از کسیکه اراده مال و متاع دنیا دارد چرا پناه نمیرد باین کلمه **ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله** زیرا حقتعالی میفرماید که برادر مؤمن بپرادر کافر گفت چرا داخل باغ خود که شدی این کلمه را نگفتی اگر مرا چنین می بینی که مال و فرزندم از تو کمتر است پس شاید پروردگار من بهتر از بهشت تو بمن عطا فرماید و شاید حقتعالی در مقام جزم اطلاق میکند و بسندهای معتبر از آنحضرت ﷺ منقولست

که شخصی بخدمت حضرت رسول ﷺ آمد شکایت نمود از وسوسه سینه و بسیاری قرض و احتیاج حضرت فرمود مکرر این کلمات را بخوان **توکلت علی الحی الذی لایموت والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبه ولاولداً ولم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیراً** بعد از آنکه وقتی آن مرد بخدمت حضرت آمد و گفت بپرکت آن دعا حقتعالی وسوسه سینه مرا برطرف کرد و قرض مرا مؤدی ساخت و روزی مرا فراخ گردانید و بسند صحیح دیگر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول ﷺ فرمود حضرت آدم بحقتعالی شکایت کرد وسوسه خاطر و اندوه را جبرئیل نازل شد و گفت یا آدم بگو **لا حول ولاقوة الا بالله** چون آدم کلمه را گفت وسوسه و اندوه از او برطرف شد بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست هر که نعمتهای الهی بر او بسیار شود بگوید **الحمد لله رب العالمین** و کسی که فقر و احتیاج بر او زیادتی کند بگوید **لا حول ولاقوة الا بالله العلی العظیم** بدستی که این کلمه گنجیست از گنجهای بهشت و در آن شفا از هفتاد و دودرد هست که کمتر آنها هم وغصه است و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در شب معراج حقتعالی بحضرت رسول ﷺ وحی نمود بتو عطا میکنم دو کلمه از خزینه های عرش خود **لا حول ولاقوة الا بالله ولا ملجأ منک الا الیک** بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست که گفتن **لا حول ولاقوة الا بالله** موجب شفا از نود و نه درداست که سهلتر آنها غم وغصه است و از امام صادق علیه السلام منقولست هر که را غمی عارض شود بگوید **لا حول ولاقوة الا بالله العلی العظیم** و در حدیث دیگر منقولست که ابوذر گفت حضرت رسول ﷺ مرا وصیت نمود که این کلمه را بسیار بگویم و بسند صحیح از امام صادق علیه السلام منقولست هر که هر روز صد مرتبه **لا حول ولاقوة الا بالله** بگوید خدا از او هفتاد نوع از بلا را دفع نماید که سهلتر آنها هم و اندوه باشد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست هر که دعا کند و ختم کند دعای خود را بگفتن **ما شاء الله لا حول ولاقوة الا بالله** البته دعای او مستجاب شود و بسند معتبر از آنحضرت منقولست هر که هفتاد مرتبه بگوید **ما شاء الله لا حول ولاقوة الا بالله** خدا بگرداند از او هفتاد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها دیوانه گئی باشد و بسبب دیوانگی هلاک شود در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست خدا را ملکی هست موکل با آسمان اول اسمعیل نام دارد چون بنده هفت نوبت میگوید **(یا ارحم الراحمین)** آن ملک میگوید که ارحم الراحمین صدای ترا شنیده هر حاجت داری بطلب تا عطا کند و بسند صحیح از آنحضرت منقولست هر که ده مرتبه بگوید **(یا الله)** خدا با او خطاب فرماید **لیک چه حاجت داری و**

همچنین اگر در مرتبه (یارب) بگوید همچنین خطاب کنند او را و ایضاً بسند صحیح از آنحضرت منقولست هر که بگوید (یاربی الله) آنقدر که یکنفس او وفا کند باو خطاب فرماید خدا که لبیک حاجت خود را بگو و در حدیث دیگر فرمود که بعضی از فرزندان پدرم بیمار شد پدرم بر او گذشت فرمود که ده مرتبه بگو (یاالله) هیچ یک از مؤمنان ده مرتبه این کلمه را نمی گوید مگر آنکه خدا می فرماید لبیک ای بنده من حاجتت را سؤال کن و بسند معتبر از امام رضا علیه السلام منقولست که فرمود پدرم را در خواب دیدم فرمود هر گاه بشدتی و سختی گرفتار شوی بسیار بگو (یارؤف یارحیم) و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بعضی از اصحاب خود فرمود می خواهی بتو تعلیم کنم اسم اعظم الهی را بخوان (قل هو الله احد و آیه الکرسی و سوره انا انزلناه فی لیلۃ القدر) را پس رو بقبله کن و حاجتی که داری از خدا بطلب و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که اسم اکبر خداست (یا حی یا قیوم) و بر روایت دیگر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که این دعا مشتمل است بر اسم اعظم الهی یا الله یا الله یا الله و حدک لا شریک لک انت المنان بدیع السموات و الارض ذوالجلال و الاکرام ذوالاسماء العظام ذوالعز الذی لا یرام و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین بعد از خواندن این دعا هر حاجتی که داری بطلب و بسند معتبر از سکین بن عمار مرویست که گفت شبی در مکه خوابیده بودم شخصی بخواب من آمد و گفت برخیز که شخصی خدا را زیر میزاب با اسم اعظم (رب الارباب) میخواند بیدار شدم و بخواب رفتم بار دیگر مرا صدا زد و همان سخن را گفت بیدار شدم و باز بخواب رفتم بار دیگر مرا صدا زد و همان سخن را گفت بیدار شدم و باز بخواب رفتم در مرتبه سیم مرا صدا زد که برخیز موسی بن جعفر خدا را با اسم اعظم میخواند در تحت میزاب سکین میگوید برخاستم و غسل کردم چون بنزد حجر آمدم شخصی را دیدم که جامه خود را بر سر پیچیده و در سجده است در پشت سر آنحضرت نشستم این دعا میخواند (یا نور یا قدوس) سه مرتبه (یا حی یا قیوم) سه مرتبه (یا حی لا یموت) سه مرتبه (یا حی حین لایحی) سه مرتبه (یا حی لا اله الا انت) سه مرتبه (اسئلك بان لا اله الا انت) سه مرتبه سکین گفت که آنحضرت مکرر این دعا را خواندند تا من حفظ کردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر مؤمنی که این کلمات را بخواند من ضامن اویم در دنیا و آخرت اما در دنیا پس ملائکه او را بشارت دهند در هنگام مردن و اما در آخرت حتمالی بعد هر کلمه خانم در بهشت باو کرامت فرماید دعا اینست یا اسمع السامعین و یا



## ابصر الناظرین ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین ویا احکم الحاکمین

## باب دوم در بیان

## اذکاری که مخصوص

## وقتی چندند

و این باب مشتمل است بر چند فصل (فصل اول) در تعقیب نماز صبح و شام است و اذکاری که در صبح و شام باید خواند بسندهای معتبره از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که چون از نماز شام فارغ شوی از جای خود حرکت مکن و با کسی سخن مگو تا صدمرتبه بگویی (بسم الله الرحمن الرحیم لاحول ولاقوه الا بالله العلی العظیم) و همچنین صدمرتبه بگو بعد از نماز صبح بدرستی که هر که در این دو وقت این را بخواند حقتعالی از او دفع کند صد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها خوره و پسی و شر شیطان و شر پادشاهان باشد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست هر که صد مرتبه این کلمات را بخواند بعد از نماز صبح بسم اعظم الهی نزدیکتر است از سیاهی چشم بسفیدی چشم و بدرستی که اسم اعظم در این کلمات داخل است و چندین سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که این کلمات را بعد از نماز صبح و نماز شام هفت مرتبه بخواند حق تعالی از او هفتاد نوع از بلا را دفع کند که کمترش قولنج و پسی و دیوانگی و خوره باشد و اگر نامش در نامه اشقیاء باشد محو کنند و در نامه سعادت ثبت نمایند در روایت دیگر صدمرتبه واقع شده است با همین ثواب و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست هر که صدمرتبه بعد از نماز صبح بگوید (ما شاء الله کان لاحول ولاقوه الا بالله العلی العظیم) در آن روز نه بیند امری را که مکرده او باشد بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب ده مرتبه این تهلیل را بخواند (لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت ویحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر) کفاره گناهان او باشد در آن روز و بر روایت دیگر خدا را ملاقات نکند بنده بهتر از عمل او مگر کسی که مثل او کرده باشد در روایت دیگر وارد شده است که سنت و آجبه است این تهلیل را ده مرتبه بخوانند و ده مرتبه بگویند (اعوذ بالله السميع العلیم من همزات الشیاطین واعوذ بالله ان یحضرین ان الله هو السميع العلیم) حضرت فرمود اگر این را در این دو وقت فراموش کنی قضا کن چنانچه نماز را قضا میکنی و احادیث در فضیلت این دو ذکر بسیار است و بسند معتبر دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که در وقت طلوع صبح ده مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و سی و پنج نوبت (سبحان الله) و سی و پنج نوبت (لا اله الا الله) و سی و پنج نوبت (الحمد لله) بگوید او را در آن صباح از غافلان نویسند و اگر همین اذکار را در شام بگوید او را در آن

غافلان نویسند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که در وقت شام صد مرتبه (الله اکبر) بگوید چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که صد مرتبه (الله اکبر) بگوید پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرود رفتن آفتاب حقتعالی ثواب صد بنده آزاد کردن در نامه عملش بنویسد و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در فرزند آدم سیصد و شصت رکعت است که صد و هشتاد رکعت از آنها متحرک است و صد و هشتاد رکعت دیگر ساکن اگر یکی از رکعات متحرک ساکن شود یا یکی از رکعات ساکن متحرک شود او را خواب نمیرسد لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هر صبح و شام سیصد و شصت مرتبه می‌گفتند (الحمد لله رب العالمین کثیراً علی کل حال) و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست هر که در صبح چهار مرتبه بگوید (الحمد لله رب العالمین) بتحقیق که شکر آن روز را ادا کرده است و همچنین اگر در شام چهار مرتبه بگوید شکر آن شب را ادا کرده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست حضرت رسول بر شخصی گذشتند که در باغ خود درخت میکشت حضرت ایستادند و فرمودند میخواهی ترا دلالت کنم بر درخت کشتنی که اصلش ثابت تر و میوه اش زود رس تر و نیکوتر باشد گفت بلی فرمود هر صبح و شام بگو (سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر) تا آنکه حق تعالی بعد از هر تسبیحی ده درخت در بهشت بنو کرامت فرماید از انواع میوه ها و بسند معتبر از آن حضرت منقولست که در صبح این دعا بخوان (اصحبت بالله مؤمناً علی دین محمد و سنته و ذین الاوصیاء و سنتهم و آمنت برهم و علانیتهم و شاهدهم و غایبهم و اعوذ بالله مما استعان منه رسول الله صلی الله علیه و آله و علی الاوصیاء صلوات الله علیهم و ارجو انی الله فیما رغبوا الیه و لا حول و لا قوة الا بالله) و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست هر که در صبح و شام سه نوبت بگوید رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و آله نبیا و بالقرآن بلاغاً و بعلی اماماً و بالاوصیاء من ولده ائمة البتة بر حقتعالی لازم است که روز قیامت او را راضی گردانند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر بنده که قبل از طلوع آفتاب این دعا بخواند (الله اکبر کبیراً و سبحان الله بکرة و اصیلاً و الحمد لله رب العالمین کثیراً لا شریک له و صلی الله علی محمد و آله ملکى مبادرت نماید و این دعا را در میان بال خود بگیرد و با آسمان برد چون با آسمان اول در آید ملائکه با او گویند چه چیز با خود داری در جواب گویند شخصی از مؤمنان باین کلمات تکلم نمود و کلمات را برایشان بخواند ملائکه گویند خدا رحم کند آنکسی را که این کلمات را خوانده است و گناهان او را بیامزد پس بهر آسمانی که گذرد ملائکه

از او سؤال کنند چون جواب گوید همین دعا گویند همچنین جمله عرش نیز از برای او دعا کنند و آن ملك آن کلمات را ببرد و در دیوان کنوز که اعمال خالص مؤمنان در آنجا مشیت است ثبت نمایند و بسند عالی از ابو حمزه ثمالی منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمودند از تفسیر آنچه حق تعالی در شأن حضرت ابراهیم فرموده که حقوق الهی و او امر او را وافی و تمام ادا نمود حضرت فرمود چون صبح میگرد سمر تبه میگفت (اصبحت وری محموداً اصبحت لا اشرك بالله شيئاً ولا ادعومع الله الهأ ولا اتخذ من دونه ولياً) و همچنین در شام سه مرتبه میفرمود و اگر شام خوانند بجای (اصبحت أمسيت) میباید گفت و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت نوح در هر صبح و شام دهم مرتبه این دعا را میخواند اللهم انی اشهدك انه ما اصبح بی من نعمة او عافية فی دین او دنیا فمنك وحدك لا شریک لك لك الحمد و لك الشکر بنها علی حتی ترضی و بعد الرضا و باین سبب حق تعالی او را عبدشکور فرمود یعنی بنده بسیار شکر کننده و اگر در شام خواند چنین بگوید (انه ما امسی بی من نعمة) و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست هر که در صبح انگشتر عقیق در دست راست خود داشته باشد و پیش از آنکه با حدی نظر کند نگین عقیق را بکف دست خود بگرداند و بآن نگین نظر کند و سوره (انا انزلناه فی لیلۃ القدر) بخواند پس این دعا بخواند **آمنت بالله وحده لا شریک له و کفرت به بالجبت و الطاغوت و آمنت بسر آل محمد و علانیتهم و ظاهراً هم و باطنهم و اولیهم و آخرهم حق تعالی او را در آن روز از شر جمیع بلاهای آسمان و زمین حفظ نماید و بسند معتبر از آنحضرت منقولست هر که بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه استغفار بگوید خدا او را بیامرزد اگر چه هفتاد هزار گناه کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست هر که در وقت شام سه مرتبه بگوید سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد فی السموات و الارض و عشیاً و حین تظہرون هیچ چیز در آن شب از او فوت نشود و جمیع شر و بدیهای آن شب از او دفع شود و همچنین اگر در صبح سه مرتبه بخواند هیچ چیز در آن روز از او فوت نشود و جمیع شرور آن روز از او دور گردد۔ بسند معتبر از امام صادق علیه السلام منقولست هر که بعد از نماز شام سه مرتبه بگوید (الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره) حق تعالی باو خیر بسیار کرامت فرماید و بسند صحیح منقولست از حضرت صادق علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود چون بمعراج رفتیم ملائکه مرادعائی تعلیم نمودند که هر صبح و شام میخوانم اللهم ان ظلمی اصبح مستجیراً بعفوک و ذنبی اصبح مستجیراً بمغفرتک و ذلی**

اصبح مستجیراً بعزتك وفقری اصبح مستجیراً بفناك ووجهی البالی اصبح مستجیراً  
بوجهك الباقی الذی لا یفنی و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولستکه  
شیبه هذلی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من پیر شده‌ام و قوتم ضعیف  
شده است از اعمالی که عادت کرده بودم بآنها از نماز و روزه و حج و جهاد پس مرا کلامی  
تعلیم فرما که خدا مرا بآن نفع دهد و سبک کن بر من یا رسول الله حضرت فرمود اعاده  
کن این سخن را تا آنکه سه مرتبه این کلام را ادا نمود حضرت فرمود اطراف تو هیچ  
درختی و کلوخی نماند مگر آنکه گریست بسبب ترحم بر تو چون نماز صبح بکنی ده مرتبه بگو  
(سبحان الله العظیم و بحمده و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم) بدرستی که حق تعالی ترا  
عافیت میدهد بسبب این ذکر از کوری و دیوانگی و خوره و فقر و ضعف پیری گفت یا  
رسول الله این برای دنیاست از برای آخرت چه چیز باید خواند فرمود بعد از هر نمازی بگو  
(اللهم اهدنی من عندك و افض علی من فضلك و انشر علی من رحمتك و انزل علی من برکاتك)  
بعد از آن فرمود اگر این دعا را عمداً ترک نکند تا از دنیا برود در قیامت هشت در بهشت  
را برای او بگشایند از هر دری که خواهد داخل شود بسند معتبر از حضرت امام جعفر  
صادق علیه السلام منقولست هر که هر روز بیست و پنج نوبت بگوید (اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات  
و المسلمین و المسلمات) حق تعالی بعد از هر مؤمنی که گذشته است و خواهد آمد تا روز قیامت  
حسنه در نامه عملش بنویسد و گناه از او محو کند و درجه از برای او بلند گرداند بسند معتبر  
از هلقام منقولست بحضرت جعفر صادق علیه السلام عرض نمود دعائی تعلیم من نما که جامع المطالب  
دنیا و آخرت باشد حضرت فرمود بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب بگو «سبحان الله العظیم و  
بحمده استغفر الله و اسئله من فضله» هلقام گفت که من بدحال تر و پریشانتر از جمیع اهل  
بیت خود بودم و بپرکت این دعا امروز حالم از همه بهتر است شیخ طوسی علیه الرحمة و  
الرضوان در تعقیب نماز صبح فرموده صد نوبت بگوید «استغفر الله و اتوب الیه» و صد نوبت  
بگوید «اسئله العافیة» و صد نوبت بگوید «استجیر بالله من النار و اسئله الجنة» و صد نوبت  
بگوید «اسئله الله الحور العین» و صد نوبت سوره «قل هو الله احد» بخواند و صد نوبت بگوید  
«صلی الله علی محمد و آل محمد» و صد نوبت بگوید «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله  
اکبر و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» و ده نوبت «آیه الکرسی» و ده نوبت «سوره انا انزلناه»  
بخواند و ده نوبت این دعا بخواند «اللهم اقذف فی قلوب العباد محبتی و ضمن السموات  
و الارض رزقی و القی الرعب فی قلوب اعدائك منی و انشر رحمتك لی و اتمم نعمتك علی و

اجملها موصولة بکرامتک ایای اوزعنی شکرک و اوجبلی المزید من لدنک ولاتنسئی ذکرک ولا تجعلنی من الغافلین»

در اذکار و ادعیه که عقب هر نماز باید خواند بدانکه بهترین  
**فصل دوم** تعقیبات تسبیح حضرت فاطمه زهرا (س) سی و چهار «الله اکبر» و  
 سی و سه «الحمد لله» سی و سه «سبحان الله» است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد  
 باقر علیه السلام منقولست که عبادت کرده نمیشود خدا بتحمیدی که بهتر باشد از تسبیح فاطمه (س)  
 و اگر از آن چیزی بهتر بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنرا با فاطمه (س) عطا میفرمود بسند معتبر  
 از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که تسبیح فاطمه (س) را هر روز عقب هر نماز بخواند  
 محبوب تر است نزد من از اینکه هزار رکعت نماز در هر روز بکند در حدیث دیگر فرمود هر  
 که تسبیح فاطمه علیه السلام بخواند و بعد از آن «لا اله الا الله» بگوید گناهایش آمرزیده شود بسند  
 صحیح از آنحضرت منقولست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با صاحب خود فرمود آنچه  
 دارید از جامه ها اگر جمع کنید و بر روی هم گذارید با آسمانها میرسد گفتند نه یا رسول الله  
 فرمود میخواهید شما را دلالت کنم بر عملی که اصلش در زمین است و شاخش در آسمان  
 گفتند بلی یا رسول الله فرمود هر يك از شما که از نماز واجب خود فارغ شود سی نوبت بگوید  
 «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» بدرستی که اصل این کلمات در زمین است و شاخ  
 شان در آسمان است دفع میکند سوختن و غرق شدن و خانه خراب شدن و بچاه افتادن  
 و مرگهای بد را از خواننده خود اینها بندگان باقیات صالحات بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام  
 منقولست هر که چهل مرتبه تسبیحات اربع را بعد از هر نماز فریضه بخواند پیش از آنکه  
 پای خود را از قبله بگرداند هر حاجتی که از خدا سؤال کند باو عطا میفرماید بسند معتبر  
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست هر که بعد از نماز فریضه پیش از آنکه پای خود  
 را از حالت تشهد تغییر دهد سمر تبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال  
 و الاکرام و اتوب الیه خدا گناهایش را آمرزد گرچه مثل کف دریاها باشد و بسند صحیح  
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمود کمتر چیزی که مجربست از دعا بعد از  
 نماز فریضه اینست که بگوئی «اللهم انی اسئلك من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک  
 من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلك عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی  
 الدنيا و الآخرة» و بسند معتبر منقولست که محمد بن ابراهیم بخدمت امام موسی علیه السلام نوشت  
 میخواهم دعائی تعلیم من فرمائی که بعد از نماز بخوانم و حقیقتی بسبب خواندن آن خیر

دنیا و آخرت را برای من جمع نماید حضرت نوشتند بگو «اعوذ بوجهک الکریم و عزتک التي لا ترام و قدرتک التي لا یمنع منها شیء من شر الدنيا والاخرة و من شر الاوجاع کلها» و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که بعد از نماز واجب سی مرتبه «سبحان الله» بگوید بر بدنش گناهی نماند مگر آنکه بریزد بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست کسیکه خواهد چون از دنیا بیرون رود از گناهان پاک باشد مثل طلای بیغش و مظلمه احدی نزداو نباشد که از او طلب نماید باید بعد از نمازهای پنجگانه دوازده مرتبه قل هو الله احد بخواند پس دست خود را بجانب آسمان بگشاید و بگوید اللهم انی اسئلك باسمک المکنون و المخزون الطاهر الطهر المبارك و اسئلك باسمک العظیم و سلطنتک القدیم یا واهب العطا یا و یا مطلق الاساری و یا فکاک الرقاب من النار اسئل ان تصلى علی محمد و آل محمد و ان تعتق رقبتی من النار و ان تخرجنی من الدنيا آمناً و ان تدخلنی الجنة سالماً و ان تجعل دعائی اوله فلاحاً و اوسطه نجاحاً و آخره صلاحاً انک انت علام الغیوب بعد از آن فرمود که این دعا از دعاهای مخفی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تعلیم من نمود و امر نمود که تعلیم حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام نمایم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فتح مکه نمودند نماز ظهر را نزد حجر الاسود باصحاب خود ادا نمودند چون سلام گفتند سه مرتبه دست برداشتند و سه مرتبه «الله اکبر» گفتند پس این دعا خواند **لا اله الا الله وحده وحده و احد و احد انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر** پس رو باصحاب خود کردند و فرمودند ترک مکنید این سه تکبیر را و این دعا را بعد از هر نماز واجب زیر هر که بعد از سلام نماز بخواند بتحقیق ادا کرده است آنچه براو واجب است از شکر حق تعالی بر تقویت اسلام و اهل اسلام و بسند صحیح از احمد بن ابی نصر بن نظی منقولست که بخدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم چگونه صلوات و سلام بعد از نماز واجب بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباید فرستاد حضرت فرمود بگو **السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و بركاته السلام علیک یا محمد بن عبد الله السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک رسول الله و اشهد انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل ربک و عبدته حتی اتاک الیقین** **فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جزى نبیاً عن امته اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ما**

صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید و موافق احادیث معتبره میباید بعد از هر نماز بگوید  
 اللهم صل علی محمد و آل محمد و اعذنا من النار و ارزقنا الجنة و زوجنا من الحور العين  
 و بسند معتبر منقولست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از جای نماز خود بر نمیخواستند تا  
 چهار مالمون و چهار مالمونه را لعنت نمیکردند پس باید بعد از هر نماز بگوید اللهم العین  
 ابا بکر و عمر و عثمان و معویة و عایشة و حفصة و هند و ام الحکم و بعضی از تعقیبات در  
 باب فضایل سور و آیات قرآنی گذشت و در باب صلوات نیز بعضی مذکور شد و در این کتاب  
 چون بنزیه مذکور میشود بهمین اکتفا مینمائیم .

بسنده معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت  
 فصل سیم در تعقیب رسول صلی الله علیه و آله بعد از نماز ظهر این دعا میخوانندند لا اله الا الله العظیم  
 مخصوص نماز ظهر الحلیم لا اله الا الله رب العرش الکریم و الحمد لله رب  
 العالمین اللهم انی اسئلك موجبات رحمتک و عزایم مغفرتک و الغنیمة من کل خیر  
 و السلامة من کل اثم اللهم لاتدع لی ذنباً الا غفرتہ و لاهماً الا فرجتہ و لاسقماً الا  
 شفیتہ و لا عیباً الا سترتہ و لارزقاً الا بسطتہ و لا خوفاً الا امنتہ و لا سوء الا صرفتہ  
 و لا حاجة هی لك رضا ولی فیها صلاح الا قضیتها یا ارحم الراحمین آمین  
 رب العالمین .

و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست هر که بعد  
 فصل چهارم در از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار بکند حقتعالی هفتصد گناه او را  
 تعقیبات نماز عصر بیامرزد و اگر او هفتصد گناه نداشته باشد باقی را از گناهان بدرش  
 بیامرزد اگر بدش هم آنقدر گناه نداشته باشد از مادرش و اگر نه از گناهان برادرش و اگر  
 نه از گناهان خواهرش و همچنین باقی خویشان هر که با او نزدیکتر باشد و در حدیث دیگر  
 هفتاد و هفت مرتبه استغفار وارد شده است و ثواب عظیم برای ده مرتبه سوره « انا انزلناه  
 فی لیلۃ القدر » بعد از نماز خواندن گذشت و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست هر  
 که هر روز بعد از نماز عصر یک مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم  
 الرحمن الرحیم ذوالجلال و الاکرام و اسئله ان یتوب علی توبۃ عبد ذلیل خاضع  
 فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملک لنفسه تقواً و لا ضرأً و لا موتاً و لا حیوة و لا نشوراً  
 حقتعالی امر فرماید که صحیفه گناهان او را بدرند هر چند گناه او بسیار باشد .

### فصل پنجم در بیان تعقیب نماز خفتن است

بسنند معتبر از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقولست هر که بعد از نماز خفتن هفت نوبت سوره (انا انزلناه فی لیلۃ القدر) را بخواند در زمان الهی باشد تا صبح و شیخ طوسی رحمه الله علیه نقل کرده است که مستحب است بعد از نماز خفتن خواندن سوره (حمد و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق) هر یک را ده مرتبه و تسبیحات اربع را ده مرتبه و صلوات ده مرتبه .

### فصل ششم در بیان سجده شکر است

بدانکه از جمله سنتهای مؤکد بعد از هر نماز سجده شکر است و فضایل این سجده در احادیث بسیار است حتی آنکه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که دو سجده شکر واجب است بر هر مسلمانی و نماز خود را بآن تمام می کنی و خداوند خود را خوشنود میگردانی و ملائکه را بعبج میآوری بنده که نماز میکند و بعد از آن سجده شکر بجا می آورد حقتعالی حجاب از میان بنده و ملائکه بر میدارد و میفرماید ای ملائکه نظر کنید به بنده من که قرض مرا ادا کرد و عهد مرا تمام کرد بعد از آن شکر نعمت مرا بجا آورد ای ملائکه چه ثواب اورا نزد من هست ملائکه میگویند پروردگارا رحمت خود را شامل حال او گردان باز میفرماید دیگر چه باو عطا کنم میگویند پروردگارا بهشت خود را باو عطا کن باز میفرماید دیگر چه چیز باو کرامت فرمایم میگویند اموراو را کفایت کن و همچنین حقتعالی سؤال می نماید و ملائکه جواب میگویند تا آنکه هیچ چیز نمی ماند که علم ملائکه باو احاطه کند مگر آنکه میگویند باز چون حقتعالی سؤال مینماید ایشان میگویند پروردگارا علم ما بزیاده از این احاطه نکرده است پس حقتعالی فرماید که من شکر او می کنم چنانکه او شکر من کرد و روی فضل و احسان خود را بسوی او میدارم و او را در مراتب معرفت خود کامل میگردانم بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حق سبحانه و تعالی بحضرت موسی علیه السلام خطاب فرمود ای موسی میدانی چرا ترا از میان بندگان خود برگزیدم و کلیم خود گردانیدم گفت نه ای پروردگار من خطاب رسید من چون نظر کردم نفس ترا نزد بندگی خود از همه کس ذلیل تر یافتم هر گاه از نماز فارغ میشوی دو طرف روی را نزد من بر خاک میگذاری پس حضرت موسی به سجده درآمد و پهلوهای روی خود را از روی تذلل بر خاک مالید نزد پروردگار خود حقتعالی باو وحی نمود سر بردار ای موسی و دست خود را بر موضع سجود بمال و برو و بر بدن خود بمال که باعث ایمنی تو میگردد از هر بلائی و دردی و آفتی و بدانکه اقل سجده شکر اینست که سر به سجده گذارد و سه مرتبه



بگوید شکر الله چنانچه از حضرت رضا علیه السلام منقولست وایضاً از آنحضرت منقولست که صد مرتبه (عفواً) بگوید یا صد مرتبه (شکراً) و اگر در سجده اول صدمرتبه (عفواً یا العفو العفو) بگوید و بعد از آن جانب راست رو را بر زمین گذارد و مردعا و ذکر ی که داند بخواند مثل (یا الله یا رباه یا سیداه) همچنین پهلوی چپ را بر زمین گذارد و چنین دعائی یاد کری بخواند پس باریگریشانی را بر زمین گذارد و صدمرتبه (شکراً شکراً) بگوید خوبست و در این سجده برخلاف سجده های نماز سنت است که دستها را بر زمین بخواباند و سینه و شکم را بر زمین برساند و ایضاً مستحب است که حاجات خود و برادران مؤمن خود را طلب نماید و در تضرع و زاری و مناجات تقصیر نماید و بسیار طول بدهد چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که بنده در هیچ حالت قرب او بخدا زیاده نیست از حالتی که در سجود گریان باشد و ائمه ماصلووات الله علیهم سجده های بسیار طولانی بجا می آورده اند خصوصاً حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که بعد از نماز صبح بسجده میرفته اند و روز که بلند میشده است سراز سجده بر میداشته اند و اگر در حالی بوده اند که مشغول هدایت خلق نمیتوانسته اند شدا کثراً احوال در سجده مشغول مناجات بوده اند همچنین اصحاب کبار ایشان این طریقه داشته اند حتی آنکه نقل کرده اند که بعضی از ایشان آنقدر طول میدادند سجده را که مرغ در پشت ایشان آشیانه میگذاشته و دعا های سجده از اهل بیت صلوات الله علیهم بسیار منقولست و این کتاب گنجایش ذکر آنها را ندارد و بهترین آنها آنستکه کلینی بسند حسن روایت کرده است که عبدالله بن جنذب از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمود از دعائیکه در سجده شکر بخواند حضرت فرمود که چون بسجده میروی بگو اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیاءک و رسلک و جمیع خلقک انک الله ربی و الاسلام دینی و محمداً نبی و علیاً و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و حجة بن الحسن الهمتی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرأ پس بگو اللهم انی انشدک دم المظلوم اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم بایدینا و ایدی المؤمنین اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیاءک لتظفر بهم بعدوک و عدوهم ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه بگو اللهم انی اسئلك الیسر بعد العسر سه مرتبه بعد از آن پهلوی راست رو را بر زمین میگذاری و میگوئی (یا کهنی حین تعینتی المذاهب و تضیق علی الارض بما رحبت و یا باری و خلقی رحمة بی و کنت عن خلقی غنیاً صل

علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد) سه مرتبه پس جانب چپ رو را بر زمین میگذاری و میگوئی (یا مندل کل جبار یا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ بی مجهوری) سه مرتبه پس بار دیگر سر را به سجده میگذاری و صد مرتبه میگوئی شکر آشکرا در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام موسی علیه السلام در سجده اول هزار مرتبه (العفو العفو) فرمودند و در حدیث دیگر وارد شده است که آنحضرت در سجده این دعا میخواندند (اعوذ بک من نار حرها لایطنی و اعوذ بک من نار جدیدها لایبلی و اعوذ بک من نار عطشانها لایروی و اعوذ بک من نار مسلوبها لایکسی) در حدیث دیگر مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در سجده میخواندند (ارحم ذلی بین یدیک و تضرعی الیک و وحشتی من الناس و انسی بک یا کریم)

بدانکه مستحب است در هنگام خوابیدن با وضو باشد و بجانب

#### فصل هفتم در بیان

راست بخوابد و روبقبله و سوره ها و آیاتی که در باب فضایل قرآن

اذکار است که در هنگام

مذکور شد بخواند و بهترین اذکار در این وقت تسبیح حضرت فاطمه

عواب باید خواند

زهر (س) است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

منقولست چون آدمی شب در جای خواب خود میخوابد ملک بزرگواری و شیطان متمدنی

بسوی او مبادرت مینمایند پس ملک با او میگوید روز خود را ختم کن بخیر و شب خود را افتتاح

کن بخیر و شیطان با او میگوید روز خود را ختم کن بگناه و شب خود را افتتاح کن بگناه پس

اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح حضرت فاطمه (س) را در وقت خواب خواند ملک آن شیطان

رامیزند و از او دور میکنند و او را محافظت و نگاهبانی میکند تا بیدار شود پس باز شیطان میآید

و او را امر میکند که ختم شب و افتتاح روز بگناه بکند و ملک او را بخیر امر میکند پس اگر

اطاعت ملک کرد و تسبیح حضرت فاطمه (س) را خواند آن ملک شیطان را از او دور می کند

و حقیقتا عبادت تمام آن شب را در نامه عملش مینویسد و بسند معتبر از حضرت امام علی

نقی علیه السلام منقولست که فرمود ما اهل بیت را در هنگام خوابیدن ده خصلت میباشد باطهارت

میباشیم و بدست راست میخوابیم و دست راست خود را در زیر رو میگذاریم و تسبیح حضرت

فاطمه (س) میخوانیم و روبقبله میخوابیم و سوره حمد و آیه الکرسی و آیه شهادت را میخوانیم

پس هر که چنین کند بهره خود را از ثواب در آن شب برده است و بسند معتبر از حضرت

صادق منقولست هر که در وقت خواب یازده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند حقیقتا یازده

ملک بر او موکل گرداند که او را حفظ نمایند تا صبح از شر شیطان رجم و بسند معتبر دیگر

از آنحضرت منقولست که هر که در وقتی که بر خست خواب میرود یازده مرتبه سوره (قل هو الله

احد) را بخواند گناهان او آمرزیده شود و او را شفیع کنند در همسایگان خود و اگر صد مرتبه بخواند گناهان آینده او تا پنجاه سال آمرزیده شود و در حدیث دیگر فرمود کسی که در خواب ترسد در وقت خواب سوره (قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و آیه الکرسی) بخواند و بسند معتبر از آن حضرت منقولست هر که در وقت خواب سه نوبت بگوید (الحمد لله الذی علا فقهر و الحمد لله الذی بطن فجر و الحمد لله الذی ملک فقدر و الحمد لله الذی یحی الموتی و یمیت الاحیاء و هو علی کل شیء قذیر) از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده بوده و در حدیث دیگر فرمود حضرت رسول ﷺ در هنگام خواب آیه الکرسی میخواندند و بعد از آن میفرمود (بسم الله آمنت بالله و کفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی) و بسند معتبر از امام موسی کاظم علیه السلام منقولست کسی که خواهد در میان شب بیدار شود در وقت خواب این دعا را بخواند « اللهم لاتنسني ذکرك و لاتؤمنی مکرك و لاتجعلنی من الغافلین و انبهنی لاحب الساعات الیک ادعوك فیها فتستجیب لی و اسئلك فتعطينی و استغفرک فتغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت یا ارحم الراحمین » فرمود چون این دعا را بخواند حقتعالی دو ملک بسوی او بفرستد که او را بیدار کنند اگر بیدار شود فيها و اگر بیدار نشود خدا ایشان را امر فرماید که از برای او استغفار کنند و اگر در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر بیدار شود هر حاجتی که از خدا بطلبد باو عطا فرماید از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون این کس در شب از پهلوی پهلوی گردد سنت است بگوید « الحمد لله و الله اکبر » و سید ابن طاوس علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است کسیکه خواهد حضرت رسول ﷺ را در خواب به بیند بعد از نماز خفتن غسل کند و چهار رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی سوره حمد یک مرتبه و صد مرتبه آیه الکرسی بخواند و بعد از نماز هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بر جامه پاکی بخوابد که حلال و خرام را بر روی آن جامه و طی نکرده باشد و دست راست خود را بر زیر صورت بگذارد و صد مرتبه بگوید « سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله » و صد مرتبه بگوید « ما شاء الله » و بخواب رود آن حضرت را در خواب می بیند و سید مذکور نقل کرده که اگر خواهد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب به بیند در وقت خواب این دعا را بخواند « اللهم انی اسئلك یا من له لطف خفی و ایادیه باسطة لاتنقضی اسئلك بلطفک الخفی الذی مالطقت به لعبدالاکفی ان ترینی مولای امیر المؤمنین علیه السلام فی منامی » و بسند دیگر روایت کرده است کسی که خواهد میت خود را در خواب به بیند باطهارت بخوابد و تسبیح حضرت فاطمه (ع)

بخواند پس این دعا بخواند اللهم انت الهی الذی لا یوصف والایمان لا یعرف منه منک  
 بدت الاشیاء والیک تعود فما اقبل منها کنت ملجأه ومنجاه وما ادبر منها لم یکن له  
 منجأ ولا منجأ منک الا الیک والایمان فاسئلك بلا اله الا انت واسئلك بیسم الله الرحمن  
 الرحیم وبحق حبیبک محمد (ص) سید النبیین وبحق علی سید الوصیین وبحق فاطمة سیده  
 نساء العالمین وبحق الحسن والحسین الذین جعلتهما سیدی شباب اهل الجنة علیهم  
 اجمعین السلام ان تصلى علی محمد و آل محمد وان ترینی میتی فی حال التی هو علیها  
 چنین گوید مؤلف این کتاب که ببرکت اهل بیت رسالت علیهم السلام اذکار و ادعیه و اوراد و اعمال  
 و عبادات آنقدر هست که از عهد صد هزاریک آن بدد نمیتوان آمد پس چه حاجت است بمرتکب  
 شدن اعمال بدعت که از مشایخ اهل سنت بجمعی از جاهلان و بیخردان بمیراث رسیده و آنچه  
 این فقیر در این کتاب بر سبیل اجمال از هزار یکی و از بسیار اندکی آورده ام اگر کسی  
 باینها عمل نماید تمام وقت آنرا فرامیگیرد و مجملاتریقه اهل بیت رسالت علیهم السلام مضبوط و  
 معلوم است و کسیکه رامتاعت ایشان را خواهد واضح و ظاهر است و اول چیزیکه از اعمال  
 ایشان مبالغه بسیار در آن نموده اند و بر همه اعمال ترجیح دارد نماز پنجگانه و یکرکعت است  
 که هفده رکعت آن نماز پنجگانه است و باقی هشت رکعت نافله پیشین است که پیش از نماز  
 ظهر می باید کرد و هشت رکعت نافله پسین است که پیش از فریضه عصر می باید کرد و چهار  
 رکعت نافله شام می باید کرد و دور کعت نماز و تیره است که بعد از نماز خفتن نشست می کنند  
 و بیکرکعت حساب میشود و هشت رکعت نماز شب است با دور کعت نماز شفع و یکرکعت  
 وتر که بعد از نصف شب می باید کرد و دور کعت نافله صبح است که پیش از نماز صبح می باید  
 کرد و این نافلهها هر دور کعتاً بیک سلام می باید کرد اینها در فضیلت و تأکید تالی مرتبه  
 واجباتند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله همیشه بر اینها مداومت می نموده اند و اگر ترک شود مانند  
 واجبات قضامی باید کرد دیگر از جمله سنن آنحضرت روزه هر ماه سه روز است یعنی پنجشنبه  
 اول ماه و چهارشنبه اول از دهه میان ماه و پنجشنبه آخر و تمام ماه مبارک شعبان که حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله در این ماه روزه بودند تا از دنیا مفارقت نمودند و این سه روز نیز اگر ترک شود  
 قضامی باید کرد دیگر از اعمال مؤکد که فضایل نامتناهی در آن وارد شده است نماز جعفر  
 طیار است و آن چهار رکعت است بدو سلام و مستحب است که در رکعت اول سوره حمد  
 و اذا زلزلة بخواند و در رکعت دوم سوره حمد و سوره عادیات و در رکعت سیم سوره حمد  
 و اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم سوره حمد و قل هو الله احد و اگر در هر رکعتی سوره

قل هو الله احد بخواند خوبست. بعد از سوره در هر رکعتی پا فرود مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله والاله الا الله والله اكبر و در هر رکوعی و در هر سر برداشتن از رکوع و در هر سجده و در هر سر برداشتن از سجود ده مرتبه بگوید و سنت است که در سجده آخر بعد از تسبیحات این دعا بخواند (سبحان من ليس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد وتكرم به سبحان من لا ينبغي التسبيح الا له سبحان من اخصى كل شيء علمه سبحان ذي المن والنعم سبحان ذي القدره والكرم سبحان ذي العزة والفضل سبحان ذي القوة والطول اللهم انى اسئلك بمعاقد العز من عرشك ومنتهى الرحمة من كتابك وباسمك الاعظم وكلماتك التامه التى تمت صدقاً وعدلاً ان تصلى على محمد وآل محمد واهل بيته) بعد از آن حاجت خود را از حق تعالی بطلبد چون از نماز فارغ شود تسبیح حضرت فاطمه زهرا (ع) را بخواند و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که این نماز را بکند گناهان او آمرزیده شود اگر چه بقدر کف دریا و ریگ بیابان گناه داشته باشد و دوازده هزار حسنه از برای او بنویسند که هر حسنه بزرگتر از کوه احد باشد و این نماز را در هموقت میتوان کرد و بجای نافله شب و روز میتوان کرد و در حدیث است که هر شب و روز بکن و اگر نتوانی هر هفته یکمرتبه بکن و اگر نتوانی ماهی یکمرتبه و اگر نتوانی سالی یکمرتبه بکن و در شب و روز جمعه فضیلت این نماز زیاده از سایر ایام است و در حدیث معتبر وارد شده است که اگر کسی را حاجت ضروری باشد اصل نماز را بکند بی تسبیحات و تسبیحات را در راه بخواند و اگر کسی آن دعا را نداند و بخواند ثواب نماز را دارد و اگر کسی با دعاها و آداب دیگر که در کتب دعا مثبت است واقع سازد بهتر است دیگر نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و آن چهار رکعت است بدو سلام و در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد می باید خواند و احادیث معتبره وارد شده است هر که این نماز را بکند چون فارغ شود میان او و خدا گناهی نمانده باشد بمسئمت معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که دور کعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از حمد شصت مرتبه (قل هو الله احد) بخواند چون فارغ شود گناهانش آمرزیده شده باشد و دیگر نمازها و دعاها بسیار است و از کتب مبسوطه علماء طلب باید نمود

باینجا ختم میکنم کتاب عین الحیوة را و از الطاف عمیمة و اهب العطايا امیدوارم که این بحر فیوض ربانی و این سرچشمه آب زندگانی موجب حیات جاودانی برادران ایمانی و فیض بخش اقصای و ادانی گردد تا روز جزا فیض طالبان و تشنه لبان زلال معرفت سبحانی از این چشمه سلسبیل و عین زنجبیل منقطع نگردد شاید که باین وسیله این نعمت بحر خطا ما

وگناهان و پامال نفس و هوا و شیطان از لوث معاصی پاک گردد و چون پیوسته خاک راه اهل ایمان و خادم اصحاب علم و عرفان بوده شاید که در روز حساب بایشان ملحق شود ملتمس از برادران ایمانی آنست که چون از این خوان نعمتهای روحانی بهره و از این شراب طهور حقایق و معانی جرعه بر گیرند در حیات و ممات این خاکسار حقیر و ذره بیهوده از دعای طلب مغفرت سیئات و رفع درجات محروم نگردانند مطبوع شد کتاب *عين الحیوة* در شهر ربیع الاول سال هزار و دوویست و چهل و در سال هزار و سیصد و هفتاد و سه هجری علی هاجرها *آلف التحية والثناء* مطابق اردیبهشت ماه شمسی ۱۳۳۳ تجدید طبع شد و نیز در سال ۱۳۴۱ شمسی تجدید چاپ گردید

من الله التوفيق وعليه التكلان از خوانندگان محترم خواهشمنداست اگر بسوی بر خوردند با قلم لطف اصلاح فرموده و برای بی بضاعت خرده نگیرند از خداوند عزیز اجر بطلبند والسلام

پایان